

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه آثار (۲۳)

مهندس مهدی بازرگان

انقلاب اسلامی ایران

(۲)

جوش‌های انقلاب • انقلاب ما به کجا می‌رود • انقلاب و ارتباطات سیاسی • شعارهای ما
سنگر به سنگر، نه گام به گام • حکومت الهی و انقلاب اسلامی • انقلاب اسلامی، آموزشی و اداری دانشگاه‌ها
انقلاب اسلامی یا اسلام انقلابی • عرض مختصر با جوانان انقلابی و مکتبی خودمان • گرز پهلوان و حیای گربه
عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد • پیوستگی جبهه‌های جنگ حق علیه باطل • تعطیل دانشگاه‌ها
نظریات و نکاتی اجمالی بر دانشگاه‌های ما • وحدت و مکتب • شیوه‌ی انتظامی و شیوه‌ی انقلابی
گزارش به مردم در امجدیه • نهضت ملی شدن نفت و دکتر مصدق
انقلاب ایران در دو حرکت • کالبدشکافی چهار انقلاب



شناسنامه

مجموعه آثار (۲۳)

مهندس مهدی بازرگان

انقلاب اسلامی ایران (۲)

جمع آوری، تنظیم و تنقیح در بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

حروف چینی و صفحه آرایی: خدیجه امیدوند

۱۳۹۳



مراسم جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، در گلشهر کرج - سال ۱۳۳۷
(مرحوم آیت الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، شهید استاد مطهری)

فهرست مطالب

فهرست تفصیلی مطالب.....	۷
پیش‌گفتار بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.....	۱۳
۱- جوشش‌های انقلاب.....	۱۵
۲- انقلاب ما به کجا می‌رود.....	۲۵
۳- انقلاب و ارتباطات سیاسی.....	۳۵
۴- سنگر به سنگر، نه گام به گام.....	۴۹
۵- شعارهای ما.....	۶۵
۶- حکومت الهی و انقلاب اسلامی.....	۸۱
۷- انقلاب اسلامی، آموزشی و اداری دانشگاه‌ها.....	۸۵
۸- انقلاب اسلامی یا اسلام انقلابی.....	۱۱۳
۹- عرض مختصر با جوانان انقلابی و مکتبی خودمان.....	۱۲۱
۱۰- عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.....	۱۳۱
۱۱- گرز پهلوان و حیای گربه.....	۱۳۷
۱۲- پیوستگی جبهه‌های جنگ حق علیه باطل.....	۱۴۷
۱۳- تعطیل دانشگاه‌ها.....	۱۵۷
۱۴- نظریات و نکاتی اجمالی برای دانشگاه‌های ما.....	۱۶۵
۱۵- وحدت و مکتب.....	۱۷۹
۱۶- شیوه انتظامی و شیوه انقلابی.....	۱۸۹
۱۷- گزارش به مردم در امجدیه.....	۲۰۳
۱۸- نهضت ملی شدن نفت و دکتر مصدق.....	۲۱۷

۶ _____ مجموعه آثار (۲۳)، انقلاب اسلامی ایران (۲)

۱۹- انقلاب ایران در دو حرکت ۲۳۳

۲۰- کالبد شکافی چهار انقلاب ۴۲۵

نمایه آیات، احادیث و روایات ۴۵۷

نمایه فارسی ۴۶۳

نمایه انگلیسی و فرانسه ۵۰۳

فهرست تفصیلی مطالب

صفحه	عنوان
۱۳	پیش‌گفتار بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان
۱۵	۱- جوش‌های انقلاب
۲۵	۲- انقلاب ما به کجا می‌رود؟
۳۵	۳- انقلاب و ارتباطات سیاسی
۳۸	الف- هدف‌ها و برنامه‌ها
۳۹	ب- ترتیب کار و نتایج حاصله
۴۰	دوران بحران و انقلاب
۴۹	۴- سنگر به سنگر، نه گام به گام
۶۵	۵- شعارهای ما
۶۵	گام مهم در انقلاب جوشان
۶۶	بار سنگینی بر دوش ملت
۶۷	مرحله‌ی سرنوشت‌ساز و «همنام»
۶۷	شعارها چگونه انتخاب می‌شوند
۶۹	مکتب مارکسیسم هم برای خود شعارهایی دارد
۷۰	انتخاب شعار طبیعی برای این انقلاب
۷۳	ارتباط و اتکای سه دشمن و ترتیب اولویت
۷۶	در برابر استیلای خارجی غربی و شرقی
۷۷	چگونه خود را از شر استیلای خارجی رها کنیم
۷۸	آیا استقلال را باید به معنای انزوا و انقطاع و... گرفت
۸۱	۶- حکومت الهی و انقلاب اسلامی
۸۵	۷- انقلاب اسلامی آموزشی و اداری دانشگاه‌ها

- الف - آیا انقلاب اسلامی در مورد دانشگاه‌ها قابل طرح است؟ ۸۶
- ب - دو نوع ورود به مطالب برای دریافت نظر اسلام ۸۷
- ج - ترس و نگرانی از چیست؟ ۹۰
- د - مدارس و دانشگاه‌های ما در گذشته ۹۱
- ه - انقلاب اسلامی آموزشی چگونه باشد؟ ۹۸
- انقلاب اسلامی اداری دانشگاه‌ها** ۱۰۳
- الف) سیر تحول در دانشگاه‌های ایران ۱۰۳
- ب) مسئله‌ی مشورت و دخالت دانشجویان در اداره‌ی دانشگاه ۱۰۵
- مدیریت و مشورت و مشارکت ۱۰۹
- ۸- انقلاب اسلامی یا اسلام انقلابی ۱۱۳
- ۹- عرض مختصر با جوانان انقلابی و مکتبی خودمان ۱۲۱
- ۱۰- عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد ۱۳۱
- ۱۱- گرز پهلوان و حیای گربه ۱۳۷
- ۱۲- پیوستگی جبهه‌های جنگ حق علیه باطل ۱۴۷
- ۱۳- تعطیل دانشگاه‌ها ۱۵۷
- ۱۴- نظریات و نکاتی اجمالی برای دانشگاه‌های ما ۱۶۵
- ۱۵- وحدت و مکتب ۱۷۹
- ۱۶- شیوه انتظامی و شیوه انقلابی ۱۸۹
- ۱۷- گزارش به مردم در امجدیه ۲۰۳
- گذشته‌ی نهضت آزادی ایران ۲۰۴
- پرسش‌ها ۲۰۷
- ۱- چرا سکوت کرده‌اید؟ ۲۰۷
- ۲- چرا سر و صدا و مخالفت می‌کنید؟ ۲۰۷
- ۳- چرا انقلاب به ثمر نرسیده و مملکت روی غلطک نیافتاده است؟ ۲۰۸
- ۴- چرا استعفا نمی‌دهید؟ ۲۰۹
- سیاست و خط‌مشی اتخاذی ما** ۲۰۹
- ۱- سیاست واگذاری و نظاره ۲۰۹
- ۲- نظر ما در قبال انقلاب و جمهوری اسلامی ۲۱۰
- ۳- قانون اساسی ۲۱۱
- ۴- رهبری و ولایت فقیه و روحانیت ۲۱۲
- ۵- ریاست جمهوری ۲۱۳
- ۶- دولت جناب آقای رجایی ۲۱۳

فهرست تفصیلی مطالب	۹
۷- نهادهای انقلاب	۲۱۴
۸- جنگ با عراق	۲۱۴
۹- دعوت و همکاری	۲۱۴
جانا سخن از زبان ما می‌گویی	۲۱۵
۱۸- نهضت ملی شدن نفت و دکتر مصدق	۲۱۷
چرا از مصدق تجلیل می‌کنیم؟	۲۱۹
مبارزه مصدق علیه قرارداد «گس- گلشائیان»	۲۲۲
دوستی با آیت‌الله منتظری	۲۲۲
مراحل ملی شدن نفت	۲۲۳
چرا مصدق در مرحله‌ی چهارم موفق نشد؟	۲۲۷
چیزی که نه مصدق و نه ما ادعا و انکارش را داشتیم	۲۲۷
مقایسه نهضت مصدق و انقلاب بزرگ اسلامی به رهبری امام خمینی	۲۳۰

۱۹- انقلاب ایران در دو حرکت

پیش‌گفتار	۲۳۵
مقدمه مؤلف	۲۳۹

حرکت اول

از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا پیروزی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷

نهضت‌های ملی و اسلامی	۲۴۵
جبهه ملی	۲۴۸
نهضت روحانی	۲۴۹
نقش تعیین‌کننده ساواک و رهبری‌کننده‌ی شاه	۲۵۰
صراحت و سرعت بیشتر در گام‌های وحدت، حقوق بشر کارتر	۲۵۲
اربعین‌های زنجیره‌ای	۲۵۵
تحرک گروه‌ها و آغاز عقب‌نشینی شاه	۲۵۸
راه‌پیمایی‌های سرنوشت‌ساز	۲۶۰
ابلاغ ملت به شاه و دولت و ارتش، و دولت‌های خارجی	۲۶۳
پیام راه‌پیمایی‌ها	۲۶۴
وحدت بر سر شاه	۲۶۷
اعتصاب‌ها و ضربه کاری	۲۶۹
هجرت به پاریس، وسیله مؤثر برای جلب افکار عمومی جهان	۲۷۵

۲۷۶	مصاحبه‌های امام
۲۸۱	تسلیم و تبعیت شاه در حرکت رو به مرکز ملت
۲۸۴	تحلیل ساواک و آمریکایی‌ها
۲۹۰	آزمایش عملی و پیش‌دولت انقلاب
۲۹۲	از ورود امام تا سقوط نظام
۲۹۵	تمایل تدریجی خارجی‌ان به انقلاب
۲۹۷	جبهه دولتی
۲۹۸	جمع‌بندی
۳۰۰	فرمان نخست‌وزیری دولت موقت، اوج حرکت اول انقلاب و آغاز حرکت دوم

حرکت دوم انقلاب ایران

۳۰۳	مفصل دو حرکت یا لولای رابط دو بازوی انقلاب
۳۰۶	عوامل حاضر در صحنه
۳۰۷	تجربه‌ی انقلاب
۳۱۰	عناصر حاضر در صحنه
۳۱۲	کیفیت بروز و ظهور عناصر ایدئولوژیک
۳۱۲	انقلابی‌گری
۳۱۵	اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری
۳۲۲	نصیب ایران
۳۲۲	نصیب آمریکا
۳۲۳	نصیب شوروی
۳۲۳	پیش‌خواسته‌ها
۳۲۵	تحریف شعار «نه شرقی و نه غربی»
۳۲۶	انقلاب فرهنگی
۳۳۰	عنصر مذهب به جای ملت و مملکت
۳۳۵	نقش برجسته‌ی روحانیت
۳۴۰	چگونگی تصرف مواضع از طرف روحانیت
۳۴۴	اسلام فقهاتی
۳۴۵	مکتب‌گرایی
۳۵۰	انحصارگری
۳۵۵	جنگ قدرت
۳۵۹	قضات شرع

۱۱	فهرست تفصیلی مطالب
۳۶۸	پیامی از آیت‌الله منتظری
۳۶۹	جنگ عراق

فاتحین انقلاب

۳۷۹	ورود به مطلب
۳۸۱	۱- نوجوانان
۳۸۵	۲- مارکسیسم
۳۹۲	۳- روحانیت
۴۰۳	نظام فاتح
۴۱۲	اما عامل و واسط قرارداد مردم در روابط اداری و سازمانی

فصل الحاقی

۴۱۵	ورود به مطلب
۴۱۷	پیام رادیویی شاه
۴۲۱	صفحاتی از کتاب پیرسالینجر
۴۲۵	۲۰- کالبد شکافی چهار انقلاب
۴۲۵	تعریف انقلاب
۴۲۶	مقدمات انقلاب و وضع نظام‌های حاکم قبلی
۴۲۶	مراحل اولیه انقلاب
۴۲۸	میان‌روها
۴۳۲	تندروها
۴۴۰	عصر وحشت و پاکدامنی
۴۴۷	ترمیدور
۴۵۲	حاصل نهایی
۴۵۵	۱- از توسیدید یونانی
۴۵۶	۲- از یک گمنام سیری

پیوست‌ها

۴۵۷	نمایه آیات، احادیث و روایات
۴۶۳	نمایه فارسی
۵۰۳	نمایه انگلیسی و فرانسه

بسمه تعالی

پیشگفتار

خداوند سبحان را سپاس می‌گوئیم که بیست‌وسومین مجموعه از آثار زنده‌یاد مهندس بازرگان را با نام «انقلاب اسلامی ایران ۲» آماده‌ی انتشار ساخته‌ایم. آثار مندرج در این مجموعه، در ادامه‌ی آثار مندرج در مجموعه‌ی قبل است و موضوع آن انقلاب اسلامی ایران و شامل بیست اثر است.

سرآغاز این آثار «جوشش‌های انقلاب» است که حاصل سخنرانی مورخ ۱۳۵۸/۸/۲۵ در حسینیه ارشاد است. «انقلاب ما به کجا می‌رود» مقاله‌ای است که در روزنامه کیهان مورخ ۱۳۵۸/۱۱/۱ به چاپ رسیده است. «انقلاب و ارتباطات سیاسی» مصاحبه‌ای است که در ۱۳۵۸/۱۱/۱۸ با تلویزیون جمهوری اسلامی ایران انجام شده که بعداً منتشر گردیده است. «سنگر به سنگر، نه گام به گام» مصاحبه‌ای است که با روزنامه کیهان در ۱۳۵۸/۱۲/۴ برگزار شد ولی این روزنامه آن را خود منتشر نکرد تا آنکه بعداً مستقلاً منتشر گردید.

دو اثر بعدی، یکی «شعارهای ما» عنوان سخنرانی مورخ ۱۳۵۸/۱۲/۷ برای انتخابات مجلس شورای اسلامی در مسجد امام خمینی (مسجد شاه سابق) است که با استفاده از دست‌نوشته‌ی مؤلف فقید تنظیم و تقدیم شده، و دیگری «حکومت الهی و انقلاب اسلامی»، دست‌نوشته‌ی رئوس مطالب و یادداشت‌های تهیه شده برای سخنرانی انتخاباتی مورخ ۱۳۵۸/۱۲/۹ در ورزشگاه استقلال تهران است.

دوازده اثر بعدی مربوط به سال ۱۳۵۹ است که اولین آن سخنرانی مورخ ۱۳۵۹/۱۲/۱۷ با عنوان «انقلاب اسلامی یا اسلام انقلابی» است که در سمینار «انقلاب اسلامی و فرهنگی» در دانشگاه ملی (دانشگاه شهید بهشتی فعلی) برگزار شده است،

و هشت سرمقاله با عناوین «انقلاب اسلامی یا اسلام انقلابی»، «عرض مختصر با جوانان انقلابی و مکتبی خودمان»، «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد»، «گرز پهلوان و حیای گربه»، «تعطیل دانشگاه‌ها»، «نظریات و نکاتی اجمالی برای دانشگاه‌های ما»، «وحدت و مکتب»، و «شیوه‌ی انتظامی و شیوه‌ی انقلابی» است که در ماه‌های شهریور تا اسفند سال ۱۳۵۹ در روزنامه‌ی میزان منتشر شده است.

سخنرانی در عاشورای حسینی مورخ ۱۳۵۹/۸/۲۸ در کاشان با عنوان «پیوستگی جبهه‌های جنگ حق علیه باطل»، «گزارش به مردم در امجدیه» عنوان سخنرانی مورخ ۱۳۵۹/۱۲/۷ در ورزشگاه امجدیه (شهید شیرودی فعلی) و «نهضت ملی شدن نفت و دکتر مصدق» عنوان سخنرانی مورخ ۱۳۵۹/۱۲/۱۴ در مراسم بزرگداشت دکتر مصدق در مسجدسید اصفهان، سه اثر دیگر مندرج در این مجموعه است.

کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت»، حاصل سخنرانی مورخ ۱۳۶۱/۱۲/۱۲ است که تفصیل و تدوین یافته و در بهمن‌ماه سال ۱۳۶۲ منتشر شده است. عصاره‌ی کتاب «کالبد شکافی انقلاب» تألیف کرین بریتون استاد دانشگاه هاروارد و دکتر در فلسفه، آخرین اثر مندرج در این مجموعه است که با نام «کالبد شکافی چهار انقلاب» در سال ۱۳۶۲ توسط زنده‌یاد مهندس بازرگان تهیه شده و به صورت فصل الحاقی به کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» ضمیمه گردیده است. ما نیز آن را پس از کتاب مذکور، در این مجموعه تقدیم داشته‌ایم.

امید است این مجموعه که بازتاب دهنده‌ی بسیاری از مسائل و مشکلات جامعه‌ی انقلابی ایران در سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ می‌باشد، چراغی باشد فرا روی پژوهش‌گران تاریخ انقلاب اسلامی ایران.

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

جوشش‌های انقلاب*

«إِنَّ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ
إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ.» (انعام) (۶/ ۱۵۹)

کسانی که دین و آئین یا مکتب و هدف و برنامه و ایدئولوژی خودشان را تکه تکه و به صورت متفرق و جدای از هم کردند و در دسته‌ها و گروه‌های مختلف و احیاناً مخالف هم قرار گرفتند- خطاب به پیغمبر است و بنابراین به ما- تو به هیچ وجه جزو آنها نیستی (لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ)؛ کار اینها، عاقبتشان، سرنوشتشان و اداره‌ی کارشان به دست خداست و پس از آن نسبت به آنچه می‌کنند آگاه خواهند شد؛ یعنی نتیجه‌اش را می‌بینند که ممکن است در همین دنیا باشد. قسمت آخر آیه، یک نوع تهدید است. بنده همین که قدم در محوطه گذاشتم و آهنگ این سالن (حسینیه ارشاد) را کردم، دیدم- قهراً و طبیعتاً- انسان نمی‌تواند اینجا بیاید و به فکر و یاد مرحوم همایون، طالقانی، دکتر شریعتی و مرحوم مطهری نیفتد. از خداوند برای همه‌ی اینها رحمت و اعتلای درجه و مغفرت می‌خواهیم و امیدواریم آثار و خدماتشان زنده و روینده باشد.

خدا را شکر می‌کنیم که- از هر چه بگذریم سخن دوست خوش‌تر است- فعلاً اگر صد درصد هم نباشد، یک ذره برگشتم توی مردم، توی شما. درست است که در آن مأموریت [دولت موقت] نه رفقا و نه بنده، جدا و خارج از مردم نبودیم، اما بالاخره اسم دولت، عنوان دولت، عنوان وزارت و نخست‌وزیری هر چه باشد هنوز هم روی عادت گذشته و روی سابقه‌ی گذشته، نمی‌خواهم بگویم منفور است، بلکه

* متن سخنرانی مورخ ۱۳۵۸/۸/۲۵ در حسینیه ارشاد تهران که از نوار مغناطیسی برداشت و ویرایش شده است.

برعکس، «بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^۱ یک نوع محکومیتی می آورد. البته حالا هم خارج نیستم ولی یک قدری آزادترم و با دغدغهی خاطر و مسئولیت کمتر. اما رسیدن خدمت شما و شرکت در این جمع و ایراد سخنرانی نه به صفت عضویت در شورای انقلاب است و نه به صفت نخست وزیر سابق. اگر اجازه بدهید مثل همان دورانهای گذشته، فرد آزاد و مستقل، اما ضمناً مسلمان و علاقه مند که خودش را مسئول و علاقه مند به مسائل اجتماعی و سیاسی و اداری مملکت می داند و به صفت شخصی حرف می زند. حتی چون ترتیب و قراری با رفقای نهضت آزادی صورت نگرفته و قبلاً فرصتی نبوده، این است که از آن جهت هم جنبه رسمی و مشترک ندارد. بنابراین آنچه عرض می کنم الزام و اجباری ندارد. در پیامهای تلویزیونی وقتی مطالبی را عنوان می کردم، خوب این جنبه را داشت که از کارمندان، کارگران، پزشکان، هموطنان و از سایرین می خواستم - نمی گویم، امر می کردم - که این کار را بکنند یا نکنند. ولی حالا حرفهایی که می زنم، هیچ اجباری و الزامی نیست که همه بپذیرند یا رد کنند؛ هر کس آزاد است تا آنچه که می خواهد بپذیرد و آنچه نمی خواهد نپذیرد و طور دیگر بگوید.

وقتی در ۱۹۴۵ اولین بمب اتمی در هیروشیما ژاپن منفجر شد و باعث پیروزی متفقین گردید، علاوه بر اینکه روی آثار نظامی و سیاسی و اقتصادی و جهات دیگر آن صحبت شد، از جنبه‌ی تماشایی و علمی و فنی هم صحبت‌ها و بحث‌هایی به وجود آمد. من خودم فیلم‌هایی دیدم و در مجلات هم مقالاتی خواندم. نشان می دادند که این انفجار و طغیان و فوران گاز و دود به هیچ وجه به دودی که از بالای یک کوره آجرپزی یا گچ‌پزی در می آید شباهت ندارد؛ یا حتی به یک آتش فشان یا یک حریق که رخ داده باشد شباهتی نداشت. این گازها و بخارها و اشیاء و موادی که به بالا می رفت تمام نمی شد و متفرق نمی گردید، بلکه بعد از مدتی می دیدیم که بالایش یک فوران دیگری، یک جوش و خروشی پیدا شد و از پهلویش پیوندهایی با رنگ و شکل متفاوت دائماً بیرون می آمد. به طوری که توصیف می کردند مثل یک موجود زنده می ماند (a living thing)؛ موجود زنده‌ای که در تحول و تغییر و زاد و ولد است. انقلاب اسلامی ایران هم که در سال ۱۳۵۷ یعنی سال گذشته به پیروزی و انقلاب رسید، به لحاظ این پرخاش و حمله و تخریب،

۱. ضحی (۹۳) / ۱۱: ... از نعمت صاحب اختیارت بازگو.

یک واحد ساده و یک پدیده‌ی معین و محدود نبود که زمانی شروع بشود و وقتی هم که به نتیجه و پیروزی رسید همانجا ختم گردد؛ حالت زنده و زاینده‌ای را داشته است، و خود شما هم شاهد بودید و هستید. آخرین زاد و ولد، آخرین فرزند این انقلاب، همین جریان حمله به سفارت آمریکا و گروگان‌گرفتن کارمندان آن بود که تبلیغات فوق‌العاده‌ای نه تنها در سطح مملکت بلکه در سطح بین‌المللی ایجاد کرد و خدا می‌داند که این شور و هیجان به کجا خواهد کشید و چه خواهد شد. سال گذشته در چنین ماه‌هایی این حالت و این وضع وجود نداشت. در آن بنبوحه‌ی انقلاب و اضطراب و حملات، حملات بین ملت و دولت، این اندازه عداوت و کینه نسبت به آمریکا وجود نداشت. آنچه مردم می‌خواستند محاکمه‌ی شاه و پس‌گرفتن پولش بود. اعدام کردنش هم به هیچ وجه مطرح نبود و اصلاً به فکر و ذهن کسی نمی‌آمد، حتی رهبر انقلاب. حداکثر آنچه می‌خواستیم این بود که دست او کوتاه بشود و از مملکت برود و ما به آزادی و استقلال برسیم. همین خواسته، باعث وحدت بین تمام ملت ایران شد. این مطلب را برای اولین دفعه در ۱۲ ماه گذشته به خبرنگار یک روزنامه انگلیسی گفتم و بعد هم شاید یکی دو بار تکرار کردم که اولین دفعه‌ی آن همان سخنرانی ۱۷ بهمن ماه ۱۳۵۷، یعنی اولین سخنرانی تشکیل دولت در دانشگاه بود. چون نمایش‌دهنده و بیانگر یک حقیقت است، اشکالی ندارد که باز هم تکرار کنم. خبرنگار روزنامه گاردین پرسید: رهبر این نهضت شما هستید یا داریوش فروهر که می‌گوید پنج میلیون نفر پیرو دارم و چه می‌کنم و چه نمی‌کنم. گفتم: رهبر این نهضت، نه داریوش فروهر است نه من؛ هیچ کدام ما نیستیم؛ رهبر این نهضت و این جنبش شخص محمدرضا شاه پهلوی است؛ رهبر واقعی اوست، برای اینکه در ظرف این چند سال سلطنتش و مخصوصاً بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و در این سنوات اخیر آن قدر ظلم و ستم و فشار و ایجاد ناراحتی و نارضایتی کرد که یک جای سالم و یک فرد راضی باقی نگذاشت، و همه‌ی مردم - از عمامه‌ای، کلاهی، زن و مرد، پیر و جوان، اداری و غیر اداری، حتی افسر و سرباز - به طرق مختلف نارضاضی و ناراحت شدند. این یکپارچگی و حرکت نتیجه اعمال اوست؛ بنابراین اگر رهبر واقعی را - لااقل از جهت منفی - خواسته باشید اوست و در تمام دنیا هم تقریباً همه‌ی انقلاب‌ها همین‌طور بوده است؛ ضحاک‌ی بوده با آن همه ظلم و ستم که در مقابل، کاوه پیدا شده است؛ معاویه و یزیدی بوده به حد اعلیٰ ظلم

و ستم که در مقابل قیام حسین بن علی (ع) و سیدالشهداء پیدا شده است؛ یا بنی امیه که فساد، کثافت، عیش و عشرت را به جایی رساندند که بنی عباس علیه آنها قیام کردند. مثل همه چیز دنیا که از اجتماع مثبت و منفی درست می‌شود، کلیه‌ی انقلاب‌های دنیا یک رهبر منفی می‌خواهد و یک رهبر مثبت. برجستگی که برای نهضت آزادی پیدا شد و بعداً مأموریتی دادند و در این مأموریت مشارکت نهضت آزادی زیادتر شد، برای این بود که از ابتدا و از آن موقعی که دانشجویان دانشگاه می‌گفتند با انقلاب موافق، با اصلاحات موافق ولی با دیکتاتوری مخالفند؛ یا شعار جبهه ملی که حکومت قانون بوده است؛ یا علما و روحانیت که اجرای اصول اسلام و مبارزه با بعضی احکام و دستورات خلاف را می‌خواستند؛ و توده‌های‌ها و چپی‌ها که مبارزه با امپریالیسم را می‌خواستند؛ نهضت آزادی تنها دسته و حزبی بود که لبه‌ی تیز حمله را روی شاه گذاشت و گفت، تمام این اصلاحات و این انقلاب شش ماده‌ای (بعداً ۱۴ ماده شد) تمام یاوه است و اصلاً ارزش ندارد. مادامی که شاه هست نه اصلاح، نه انتخابات، نه انقلاب و نه هیچ چیز دیگر. و بعد هم اطلاع دارید که جریان چگونه بوده است. اولین اعلامیه‌ای که حزب توده منتشر کرد، شاید برای اولین بار در تاریخشان، از سایرین به تشکیل جبهه‌ی واحد ضد استبداد دعوت کردند. بعد هم رهبر عالی‌قدر انقلاب، آن جنبه‌ی مثبت و سازنده و تحرک‌دهنده انقلاب بودند و اگر یادتان باشد، ماه رمضان قبلی به مساجد دستور داده بودند و برنامه‌ای معین برای تمام مساجد ایران مشخص کردند که برنامه‌ی افشاگری بود، افشاگری ظلم، ستم، فساد، کثافت کاری‌ها و اختناق موجود. به این ترتیب در طی سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۷ یعنی طی ۱۸ سال یک تحول تدریجی و توجه عمومی به یک هدف و به یک قضیه پیش آمد و در این مملکت هیچ‌گاه چنین وحدتی به وجود نیامده بود؛ حتی ملی شدن صنعت نفت مرحوم دکتر مصدق، این طور تا دورترین نقاط کشور نفوذ نکرده بود و این طور تمام قشرها و طبقات را در بر نگرفته بود؛ همچنین انقلاب مشروطیت هم، چنین وضع و خاصیتی نداشت. البته میرزای شیرازی هم فرض کنید یک فتوایی داده بود که خیلی هم مؤثر و مهم بود و از جهاتی مقدمه و مبدأ انقلاب‌ها و نهضت‌های ایران شد، ولی باز هم خیلی فرق هست بین یک فتوای ساده‌ای که میرزای شیرازی داده بود و این رهبری و پرچمی که مرجع عالی‌قدر انقلاب امام خمینی به عهده گرفته بود.

صحبت از این می‌کردم، صحبت روی این به اصطلاح «بمب اتمی انقلاب ایران» بود که چگونه در حال فوران و جهش و تغییر و تولید بوده و هست؛ که روز اول یعنی روز پیروزی، چنین حالاتی و چنین پدیده‌هایی پیش‌بینی نمی‌شد. نشانه و نمونه بارز آن هم فرمانی است که امام برای انتصاب دولت دادند. در آن فرمان همان‌طور که می‌دانید مأموریتی که به بنده داده شد در پنج چیز خلاصه می‌شد:

۱- تشکیل دولت (دولت موقت)،

۲- ترتیب اداره‌ی امور مملکت و اداره‌ی مملکت،

۳- انجام رفراندوم و مراجعه به آرای عمومی،

۴- تدوین قانون اساسی،

۵- و بالاخره انتخابات مجلس؛

البته بعد هم مجلس خودش دولتی را تشکیل خواهد داد و رئیس‌جمهور هم یا قبل یا بعد معین می‌شود و مأموریت تمام می‌شود. مأموریت این بود. ببینید، اولاً موقت است و ثانیاً هیچ جایش هیچ عمل انقلابی، عمل تحولات سریع و شدید و امثال اینها نیست و در همین نامه، این پنج ماده مأموریت را من مکرر گفته‌ام و باز هم گفته خواهد شد؛ شاید آن موقعی هم که نکیر و منکر بالای سرم بیایند یا بر پل صراط، هم آنجا که گفته می‌شود: «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»^۱ آن موقع هم این فرمان را باید در بیاورم یا دستم می‌دهند و خدا به داد برسد! آن موقع باید جواب داد، و نفس انسان و خودش مسئول است، و کافی است که محکوم بکند یا برعکس، تبرئه بکند.

این پنج ماده را مکرر گفته بودم، اما آن که کمتر ذکر شده بود به دنبال همین مأموریت خطاب به کارمندان دولت و ارتش و افراد ملت می‌شود و از آنها، از ارتش، ملت، کارمندان دولت و افراد همکاری کامل با دولت موقت و رعایت انضباط خواسته می‌شود؛ توجه داشته باشید که چقدر بعداً افکار و اوضاع عوض شد. بنده هم در جواب آن فرمان در آن مجلس کذایی مدرسه رفاه در ۱۷ بهمن ۱۳۵۷ وعده دادم که علی‌رغم مشکلات و خطرات از یک طرف و علی‌رغم بضاعت مزجات و ضعف امکانات و صلاحیت خودم این مأموریت را به عهده بگیرم. بعد باز امام به ملت خطاب کردند که این دولت انتخابی و انتصابی من است به سمت و

۱. اسراء (۱۷) / ۱۴: کارنامه‌ات را بخوان؛ امروز شخص تو به عنوان حسابرس بر [کار] خودت کافی است.

به دلیل انتخاب شما که خود من را از نظر شرعی انتخاب کردید؛ در واقع یک پاولی امر و اطاعت این دولت فریضه‌ی دینی است. تا آنجا پیش رفتند که سفارش کردند راه‌پیمایی راه بیاندازید و دولت را تأیید کنید و در واقع با این دولت بیعت بکنید. به این ترتیب این راه‌پیمایی و این بیعت هم انجام شد؛ حالا کی زیر این بیعت زد، خودتان بهتر می‌دانید. یک پیمان سه جانبه مابین امام، دولت و ملت بسته شد. یک نکته‌ی دیگر هم در آن فرمان خطاب به بنده آمده و در مقدمه گفته شده است که نظر به اطلاعی که از سوابق‌تان (یعنی خطاب به بنده است) در مبارزات اسلامی و ملی دارم جناب‌عالی را مأمور می‌نمایم که فلان. منظور این است که در آن زمان یعنی بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، پیروزی مرحله‌ی اول انقلاب، آنچه پیش‌بینی نمی‌شد و آنچه صحبتش نبود این‌هایی بود که بعداً پیش آمد.

البته منطقی‌تر هم این استدلال و این برنامه درست بود چون مگر نه این بود که به‌زعم همگی، آن وحدتی که عرض کردم یگانه دشمن و یگانه مانع سر راه ما، چه سر راه آن که می‌خواهد ادای فرایض دینی بکند، چه آن که می‌خواهد حقوق و زندگی مرفه داشته باشد، چه آن که مسکن داشته باشد، چه آن کسی که می‌خواهد حیثیت و شرافت داشته باشد، چه آن که می‌خواهد آزادی داشته باشد و در سایه‌ی آزادی، هم زندگی بکند، هم فعالیت بکند و هم خدمت؛ مانع اصلی در برابر همه‌ی اینها و رو در روی مملکت و ملت، شاه بود با عساکر و ایادیش. و بنابراین وقتی که محمدرضاشاه می‌رود، دیگر همه چیز می‌رود، و آن خفقان هم از بین می‌رود و وقتی دولت در دست مردم بیفتد، یعنی دستگاه دولتی، در دست دولت ملی و اسلامی بیفتد، دیگر موانعی وجود ندارد؛ بنابراین بلافاصله باید پرداخت به آنچه برای کار بعد لازم است. در مرحله‌ی اول در دست گرفتن قسمت‌ها، ترمیم خرابی‌ها، به‌راه انداختن چرخ‌ها و بعد یک قانون و قرار اسلامی و ملی و صحیح برای بعد از این. «دیو چو بیرون رود فرشته در آید» شعری است که به‌صورت شعار، چه قبل از پیروزی و چه بعد از پیروزی انقلاب، خیلی می‌نوشتند و می‌خواندند؛ این شعر، شعر حافظ است که می‌گوید:

منظر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته در آید

خوب دیو رفت و فرشته آمد؛ پس بیایم قانون فرشته صفت، قانونی که با فرشته و خدا جور می‌آید، این را بنویسیم و بعد هم طبق آن، آنچه اسلام، آزادی، انسانیت،

حیثیت، انقلاب و امثال اینها حکم می‌کند، طبق آن باید عمل بکنیم. و حالا که ملت حاکم است و آن دولتی که اکثریت ملت خواسته و حاکم شده است، آن خوب است؛ بنابراین می‌بینید خیلی ساده و سر راست و منطقی بود. و مگر نه اینکه همه هم معتقد بودند- یا لا اقل ادعا می‌کردند و می‌گفتند- که ما هم طرفدار حاکمیت ملت و اکثریت هستیم؛ بنابراین خیلی ساده بود؛ پس بگذارید اکثریت بیاید آن قانونش را، قانونی که نوشته می‌شود، اولاً منتخبنش بنویسند و بعد او رأی بدهد. رأی که داد طبق نظر اکثریت، مجلس معین بشود، نمایندگان معین بشوند؛ این نمایندگان هم منتخب اکثریت هستند و دولتی معین می‌کنند. دولت هم آنچه آن قانون تنظیمی قبلی، حالا هر چی دلشان می‌خواهد باشد مثلاً زمین‌ها اصلاً مالک نداشته باشد؛ خیلی خوب نداشته باشد؛ اگر آن قانون این طور گفت که بانک‌ها باید ملی بشود یا نشود؛ حقوق‌ها مثلاً یک جور باشد یا ده جور باشد، بالا باشد یا پایین باشد، اینها را آن قانون معین می‌کند و این نمایندگان و آن دولت منتخب هم می‌آیند و آن را اجرا می‌کنند؛ بنابراین دیگر جای خالی نمی‌ماند.

خوب، ببینید منطق و استدلال عقلی و کار آسان و کار انسانی غیر از این، حکم دیگری نمی‌کرد؛ اما ملت انقلاب کرده بود، حالت انقلاب یافته پیدا کرده بود، بعد از سال‌ها زجر و ستم و عقده‌ها و ناراحتی‌ها که در دل فرو برده و آرزوهایی که داشت و همچنین تبلیغات و تلقیناتی که مستقیم و غیرمستقیم، به قلم و به زبان مارکسیست‌ها یا به قلم و به زبان مسلمانان و غیرمارکسیست‌ها، فهمیده یا نفهمیده، از انتقال همان افکار آنها به وجود آمده بود و انقلاب‌های ضد امپریالیستی که ملت در آفریقا و آسیا و نمی‌دانم از هندوستان گرفته تا جاهای دیگر، اینها را دیده بود؛ یک حالت، یک طرز فکر و یک روحیه‌ی جدید و یک منطق جدیدی در او پیدا شده بود. کتاب‌های دکتر شریعتی هم علی‌رغم ممنوعیت‌های آن زمان و بعد، خیلی وسیع‌تر و شدیدتر همه جا رفته بود و یک نوع طرز فکر و روحیه و افکار و تعبیر جدیدی به دست مردم، و به دست زن‌ها و دخترها و پسرها و مردها داده بود؛ یک حالت عشق و عطش، عطش به عمل انقلاب، به وجود آمده بود. انقلابی بودن یا انقلابی شدن هم مثل عاشق شدن است. ضرب‌المثلی است در فرانسه که می‌گوید: دل منطقی دارد که منطق توانایی فهم آن را ندارد؛ البته در آن جمله‌ی فرانسه‌اش کلمه‌ی «منطق» نیست، کلمه‌ی «عقل» است. انقلاب هم برای خودش منطقی دارد؛

چون انقلابی بودن واقعی هم یک مقدار عاشق بودن است، عاشقی است، عشق است. و الا اگر عشق نباشد، ریا است و تظاهر و تقلید. و همین حالت عشق و عاشقی هم در این نسل، بعد از ۲۵۰۰ سال به وجود آمده بود که آن طور بی‌ریا و بی‌دریغ خودش را در برابر گلوله‌ی مسلسل و نارنجک و اینها قرار می‌داد، این وضعیت به وجود آمده بود بنابراین، این حرف‌هایی که ما زدیم و آن پیش‌بینی‌ها و آن چیزی که صد درصد با عقل و با منطق و با عمل جور می‌آمد، در عمل و در واقعیت این دیار، پیدا نشد و جریان دیگری رخ داد و تحول پیدا کرد. جریانی که خود وارد هستند و در انقلاب هم آن را پیش‌بینی نمی‌کردند، به این دلیل بود که آن روز من در دانشگاه [تهران] در اولین سخنرانی برنامه‌ی دولت درباره آنچه می‌کنم و آنچه نمی‌کنم سخن گفتم و مخصوصاً این مسئله را ذکر کردم که کسانی که من دنبالشان می‌روم و خواهم آورد، اینها مریم‌رشته و عیسی‌یافته نیستند، خیلی عیب دارند؛ و من علی بن ابی‌طالب نیستم که همان شب اول فرمود که من نمی‌توانم یک شب بخوابم و معاویه در شام باشد. نه؛ ما می‌سازیم، مجبوریم؛ نه آن ایمان را داریم، نه آن قدرت را، و نه شاید شرایط آن شرایط باشد. و بعد هم این مسئله که باید با تدریج جلو رفت؛ همه‌ی اینها را من گفته بودم و خیلی چیزهای دیگر. یک نفر هم نه حضوراً و نه به صورت کتبی، نه با تلفن، نه در روزنامه و نه در هیچ جا ایرادی نگرفت. یعنی برای ملت ما هم در آن زمان چنین حالت انقلابی و چنین تحولات، تحولاتی شبیه بمب اتمی هیروشیما، وجود نداشت؛ یا در عین اینکه اساسش و نطفه‌اش در دلشان و در وجودشان بود ولی پیش‌بینی اینها را نمی‌کردند. باید ۹ ماه بگذرد، ۸ ماه بگذرد، آن وقت در آن راهپیمایی بگویند ما حرکت گام به گام را محکوم می‌کنیم. یا قبل از آن مثلاً جایی دیگر ایراد بگیرند و اعتراض بکنند که چرا دولت انقلابی عمل نمی‌کند، چرا قاطع نیست. در صورتی که من گفته بودم من انقلاب به این معنی بلد نیستم و قاطع هم که بعد معلوم شد که چرا قاطع نبودیم. چگونه چاقوی بی‌تیغه می‌تواند برندگی داشته باشد؟ ملت و مخصوصاً جوان‌ها به آن فرمان و برنامه دل خوش نشدند و بمب انقلاب ایران به جوش و خروش و به زاد و ولد پرداخت. از چپ و راست، از کلاهی و عمامه‌ای، بزرگ و کوچک، زن و مرد و هر چند هفته هم شعارهای تازه ساخته و به صحنه انداخته می‌شد: ارتش امپریالیستی و پلیسی باید متلاشی گردد و الا کودتا خواهند کرد؛ خودمان برویم ارتش مردمی درست کنیم؛

در دانشگاه و مدارس به کلاس‌ها نمی‌رویم؛ باید استادان و همکاران سابق اخراج شوند و دانشجویان و کارمندان، اداره دانشگاه‌ها را در دست بگیرند؛ در کارخانجات و ادارات و مؤسسات، کمیته‌های اعتصاب و شوراها مدیریت و مالکیت را مدعی شدند و خیلی جاها به دست گرفتند- همان کمیته‌ها که از دوران اعتصاب مانده بودند. در گنبد قابوس و گرگان اتحادیه‌های خلقی به وجود آمدند و گفتند غیرترکمن را یا غیرکرد را باید بیرون ریخت و اراضی میان بومی‌ها و مردمی که مالک واقعی هستند تقسیم شود. اصلاً مالک زمین هر جا هست- این جزء شعارها و فکرها و انقلاب‌هایی بود که به وجود آمد- و هر چه دارد، فئودال است (نمی‌گویم همه این را می‌گفتند و حالا نمی‌خواهم با گفتن اینها به کسانی حق بدهم و یا بگویم واقعاً اکثریت ملت طرفدار این چیزها بودند؛ ولی اینها به وجود آمدند). اینها همان جوش و خروش‌ها و جوشش‌های انقلاب بود و تجاوز به آن و تصرف محصول مجاز آن. تظاهرات ضدحجاب پدیدار شد؛ چه قدر تحصن‌های کارگران و شاکیان و شاگردان مدارس که در امتحان رفوزه شدند پیش آمد. خوب، رفوزه شدن و در یک کلاس ماندن که تنها مال دوران طاغوت نیست. حالا دیگر نباید وقتی آدم نمره‌ی بد گرفت بگوید اصلاً نمره چی است. واقعاً این را می‌گفتند. اصلاً وزیر آموزش و پرورش می‌گفت، دیگر نمره قدیمی شد؛ چه قدر ما کشته دادیم، انقلاب کردیم، باز هم نمره، باز هم رفوزگی؟! تعطیل وزارتخانه‌ها و توقیف وزیران و مدیران تا بر آورده شدن خواسته‌ها پیش آمد. عده‌ای از دختر خانم‌های مدرسه پرستاری آمده بودند وزارت بهداشت را تصرف کرده بودند. اینها کسانی بودند که قبلاً تعهد سپرده بودند که یک دوره کوتاهی بینند برای اینکه بروند در بیمارستان‌ها، و بعد هم دو برابر مدتی که خرجشان شده، خدمت بکنند، البته با حقوق؛ اینها می‌گفتند، اولاً که تعهد بی‌تعهد، نه تنها آن برگ تعهد را بگذارید کنار، بگذارید در کوزه آبش را بخورید و ما حاضر نیستیم؛ بلکه قبلاً هم اگر قرار بوده که ما بلافاصله بعد از این دوره برویم در بیمارستان‌ها خدمت بکنیم، نه؛ باید به ما اجازه بدهید برویم دانشگاه؛ می‌خواهیم دکتر شویم. خلاصه اینها همه‌اش انقلاب بود دیگر؛ چون دوران انقلاب که شد تعهد، بی‌تعهد و قول و قرار و اینها هم به کلی کنار. حفظ امنیت و تحکم و توقیف‌های کمیته‌ها و پاسداران که- جل‌الخالق!- چه بلاها به سر و روزگار ما آورد. در ارتش درجه‌داران و سربازان و همافران خواهان محو اختلافات و درجه و مزایا و حقوق و

فرماندهی شدند. ترورهایی که در هر گوشه و کنار و از هر طرف راه افتاد. ملی شدن بانک‌ها، صنایع، مؤسسات و تمام اینها... نمی‌خواهم بگویم بد یا خوب، کاری به این نداریم؛ به حساب، پدیده‌ها و تولیدات و فرزندان و زاد و ولدهایی است که بر اثر انفجار اولیه، این موجود زنده به وجود آورد. زمزمه‌های شیعه و سنی یا عرب و عجم، درگیری‌ها و داعیه‌های خودمختاری و تجزیه‌طلبی و گلایه‌های محرومیت‌ها در چهارگوشه‌ی مملکت بلند شد. خوب، قرن‌ها شیعه و سنی پیش هم بودند و زندگی می‌کردند، چه شد که در این مدت یک دفعه سنی گفت که این شیعه‌ها به ما اهانت می‌کنند، به ما بد می‌گویند؟ یا نمی‌دانم ما محروم هستیم، ببینید اینجا کارخانه نیست، اینجا آب نداریم، اینجا باغ نداریم، اینجا جاده‌ی آسفالت نداریم. تمام این هياهو و جنجال‌ها و گله‌ها و اعتراضات مخصوصاً از حواشی و دور تا دور مملکت به پا خواست؛ همه هم خواستار اینکه در این مدت کوتاه باید همه‌ی اینها اصلاح و روبه‌راه بشود. دفاع از مستضعفین خوب است؛ بله، کلمه‌ی مستضعف هم در قرآن هست، شاید دو آیه باشد و مستضعف تمجید و تحلیل هم شده است، مخصوصاً در آن آیه که وعده هم به آنها داده است که:

«وَأُثْرِيْدُ أَنْ تَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَتَجْعَلَهُمْ أُمَّةً
وَتَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱

برای اینکه گفته شود که بنده مخالفش نبودم، قبل از آنکه مرحوم دکتر شریعتی این عنوان و این کلمه را معمول و متداول و محبوب و مطلوب بکند، خوب یادم است که در ۱۸ و ۱۹ ماه مبارک رمضان بود در مسجد سلیمان در سال ۱۳۲۹ یا ۱۳۳۰؛ سال خلع ید که تازه رفته بودیم خلع ید که ماه رمضان رفتیم. سخنرانی آن روز مصادف بود با روزی که آن جزئی که سوره قصص را دارد و در ابتدای کلامم در برابر کارگران و کارکنان مسجد سلیمان همین آیه را خواندم. مصداقش این بود که شما کارگرها و کارکنان اینجا و مردم ایران که جزء مستضعفین بودید، خداوند این منت را بر ما گذاشت و کسانی که صاحب خیلی چیزها بودند، آن کارخانجات و مؤسسات و منابع، آنها رفتند.

۱. قصص (۲۸) / ۵: ولی ما بر آن بودیم که به محرومان آن سرزمین نعمت بزرگی بخشیم و آنان را پیشوایان [مردم] و وارث [ستمگران] گردانیم.

انقلاب ما به کجا می‌رود؟*

بسم الله الرحمن الرحيم

خواهران و برادران عزیز و دوستان قدیم. سلام گرمم را بپذیرید و کلام از دل برخاسته‌ام را بشنوید. نیامده‌ام به‌عنوان نخست‌وزیر و رئیس دولت صحبت کنم و نه برای ریاست جمهوری خودم تبلیغ کنم (این کاری است که مربوط به خود مردم است)، نه از دولت موقت دفاع کنم و نه حتی به صفت و سمت عضوی از شورای انقلاب سخنگو و نماینده باشم.

به‌عنوان یک علاقه‌مند و خدمت‌گزار قدیمی حرف می‌زنم؛ کسی که هم خود احساس درد و مسئولیت می‌کند و هم بسیاری از افراد ملت انتظار صحبت و نظر و احیاناً دلالت و نصیحتش را دارند؛ کسی که نمی‌خواهد و نمی‌تواند «زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم» باشد.

یک سال تمام از فرار شاه و سرنگون شدن آخرین شاخه‌ی شجره‌ی خبیثه که قراری نداشت می‌گذرد؛ مردم خوشحالند، جشن می‌گیرند؛ تا چند هفته‌ی دیگر هم روز ۲۲ بهمن می‌رسد؛ جشن بزرگ‌تر و مهم‌تری داریم؛ سالگرد سقوط قطعی و تسلیم نظام آن ملعون را جشن خواهیم گرفت.

مردم در این مراسم با شکرگزاری و میل شرکت خواهند کرد ولی فکر می‌کنم که بسیاری از مردم، اگر نگوییم اکثریت، در ته دل چندان خوشحال نیستند. ناراحتی‌ها و نگرانی‌های زیادی دارند؛ خیلی‌ها از خود و از همدیگر می‌پرسند که انقلاب ما به کجا می‌رود؟

* به نقل از روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۱.

من به سهم خودم، از شما چه پنهان، آرزوی یک سال قبل را می‌کنم. آن ایام که شاه هنوز نرفته بود. البته نه آرزوی شاه را می‌کنم و نه دولتش را. آرزوی آن وحدت و صمیمیت را که در آن موقع حکم‌فرما بود می‌کنم. اکثریت قریب به اتفاق مردم برادروار و خواهروار یک چیز می‌خواستند و در یک راه گام برمی‌داشتند: بیرون کردن شاه و نجات مملکت از ظلم و استبداد، استبدادی که تکیه‌اش بر استیلاي خارجی، مخصوصاً آمریکا بود.

یک دشمن داشتیم، یک شعار، یک رهبر و یک ایدئولوژی (آزادی، عدالت و سعادت اسلامی). انقلابمان با قدرت و سرعت معجزه‌آسا پیروز شد و در دنیا سرافراز شدیم. همسایگان نزدیک و دور و مردم دنیا تا غرب اروپا و حتی آمریکا به چشم تحسین و گاهی حیرت و حسرت به انقلاب ما نگاه می‌کردند.

دولت‌های بزرگ هم از حالت بی‌طرفی و حالت دشمنی بیرون آمده، دولت جمهوری اسلامی را به رسمیت شناخته تبریک می‌گفتند. دولت‌های بزرگ نفع خود را به دلیل رقابت فیما بین، در محکم و مستقر دیدن ایران و مسلط شدن جمهوری اسلامی می‌دیدند.

رهبر انقلاب و رهبر مملکت، دولتی را منصوب کرد و برنامه‌اش را به دستش داد. در این مدت یک سال ما خیلی کارها کردیم؛ ما که می‌گوییم، منظورم تنها دولت موقت نیست، مقصودم کل مملکت است؛ همه به خواست خدای بزرگ و با همت و فداکاری مردم از خیلی بندها و گردنه‌ها و خطرهای گذشتیم؛ به فضل خدا، خیلی گام‌ها برداشتیم. موفقیت‌ها داشتیم، امیدواری‌هایی پیدا کردیم که باز هم از این امیدواری‌ها هست. اما همان‌طور که انتظار می‌رفت و لازمه‌ی هر انقلابی است، با مشکلات پیش‌بینی شده و پیش‌بینی نشده‌ی عظیمی روبه‌رو شدیم که هنوز هم درگیر هستیم، مشکلاتی که سرنوشت‌مان بسته به آنهاست. این مشکلات قسمتی قهری و طبیعی انقلاب است و خواسته و ساخته‌ی دشمنان، دشمنان داخلی و خارجی، و قسمتی را هم باید قبول کنیم مربوط و محصول خودمان است. یا از خصال و صفات دوران طاغوت به ارث و عادت رسیده است و یا منبعث و محتوای آن چیزی است که به عنوان انقلاب، به صورت انحرافی یا افراطی، فهمیده‌ایم و پذیرفته‌ایم.

اگر یادتان نرفته باشد اولین مشکل، اولین انحراف، و اولین اختلاف از زبان، از قلم و از عمل کسانی بیرون زد که در روزهای پیروزی اعلام کرده و به ما گفته بودند که اگر در مبارزه علیه استبداد و برای اخراج شاه با شما بودیم چنین نیست که خطمان جدا نشود و برنامه‌های انقلابی خودمان را شدیداً تعقیب نکنیم. زمزمه‌های نفاق و نثار بلافاصله در دانشگاه و در گنبد قابوس بلند شد. دانشکده فنی تبدیل شده بود به زرادخانه اسلحه‌ی چریک‌ها، در حالی که آن زمان خیلی‌ها از هم می‌پرسیدند انقلاب ما چه نیازی به اسلحه دارد، مگر ما می‌خواهیم با خودمان دریفتیم؟ آن اصل‌کاری را که بیرون کردیم و رفت و این سلاح‌هایی که در دست مردم است با حملات دشمن خارجی که نمی‌تواند روبه‌رو شود!

در شمال- مخصوصاً گنبد قابوس- اسلحه‌های دستی برای اولین بار به صدا درآمد. همین‌طور هفته‌هایی نگذشته بود که در کارخانجات و ادارات تحریکات و تشنجاتی پیدا شد. هر قدر جلو رفتیم درگیری و ستیز و دعوا از یک طرف و آشفته‌گی و توقف و موانع و توقع‌ها از طرف دیگر وسعت و شدت پیدا می‌کرد. اگر اجازه دهید- وظیفه و مصلحت‌مان در این است- که کبک صفت نباشیم، نگاه کنیم بینیم در مملکت و محیط‌مان چه می‌گذرد؛ واقعیات و حقایق و جریان‌های تلخ و خطراتی که ما را تهدید می‌کند در میان بگذاریم و از زبان مردم نیز بشنویم. وقتی در بندر لنگه در اثر یک برخورد احمقانه- اگر نگوییم خائنه- دعوی سنی و شیعه درمی‌گیرد و اگر اشتباه نکنم ۱۲۰ نفر کشته می‌شوند، وقتی مردم این را در روزنامه‌ها می‌خوانند و از رادیو می‌شنوند با حیرت از خود می‌پرسند انقلاب ما به کجا می‌رود؟

همچنین در سندج که زودتر از همه جا دولت موقت از مردم دعوت کرد و اولین شورای استان و شورای شهر از منتخبین مردم و خیلی آزاد تشکیل شد، حالا می‌بینیم در آنجا استانداری را با تحصن اشغال کرده‌اند. استاندار زندانی شده و بعد برای خروج پاسداران انقلاب، اعتصاب غذا می‌کنند. و از طرف دیگر، احزاب چپ افراطی جنگ چریکی راه انداخته و پادگان‌های دولتی را خلع سلاح می‌کردند و با پشتیبانی بیگانه از خاک کشور همسایه به حمله و راهزنی و مسافر ربایی می‌پرداختند؛ در این شرایط مردم گُرد و غیرکرد و دنیا نگران امنیت و استقلال و بقاء کشور می‌شوند و وحشت‌زده می‌پرسند، انقلاب ما به کدام سمت و به کجا می‌رود؟

حالا اگر در بندر لنگه و کردستان و تبریز یک اختلافاتی، به لحاظ مذهب یا به لحاظ زبان و یا مرجع تقلید و غیره وجود داشته که بهانه‌هایی برای مبارزه با انقلاب و ایجاد بدبختی و مصیبت باشند، در اصفهان که دیگر این حرف‌ها نبود؛ در آنجا سنی و شیعه نیست، کرد و ترک نیست، دو دستگی بومی و شهری وجود ندارد. همه مسلمان‌اند و همه پیرو امام؛ مرز با خارج هم ندارند که بگوئیم از آنجا تحریک می‌شوند. همه به یک لهجه حرف می‌زنند، یک نژادند، یک مکتب‌اند و داوطلبان خدمت به مملکت، سربازان انقلاب، و کمیته‌ها هم کمیته‌های خط امام. آن وقت می‌بینیم که غوغا شده، تحصن شده، کشتار شده، استعفا شده که حقیقتاً همه حیرت‌زده می‌شوند. باز وضعی پیش می‌آید تا این ترجیع‌بند تکرار شود که مملکت و انقلاب ما به کجا کشیده شده و به کجا می‌رود؟

کارخانه‌ای را مثال بزنیم که کارفرمایش رفته یا رانده شده و زیر نظارت و فرمان دولت است. مدیر عامل و مسئول حسابداری و امور مالی از وزارت صنایع و معادن یا وزارت کار معین شده و آنجا هست. کارگزارنش شورایی درست کرده‌اند. حالا این شورا تا چه اندازه منتخب همه باشد یا تحت عناوین و بهانه‌های خاص درست شده باشد، نمی‌دانم. چند نفر از مهندسين را که اداره‌ی فنی کار با آنهاست بیرون می‌کنند. وزارت صنایع و معادن، وزارت کار و حتی کمیته امام افرادی را می‌فرستند برای حل قضیه و مشکلات. مدعیان نمایندگی شورای کارکنان می‌آیند شرط و شروط می‌گذارند برای اینکه اجازه بدهند آن مهندسين در کارخانه کار بکنند و سرپرستان و به اتاقشان بروند. باید یک آئین نامه انضباطی خیلی تند و محکمی اجرا شود. آئین‌نامه نوشته و همه زیرش را امضاء می‌کنند و توافق و تعهداتی به عمل می‌آید که بعد از این برادروار جلو بروند. چند روزی طول نمی‌کشد که مجدداً مهندسين را بیرون می‌کنند. مدیرعامل کارخانه که از طرف دولت تعیین شده و مسئول است و همه چیز باید به دستور او و با اداره‌ی او باشد با شرمندگی تمام به این آقایان ابلاغ می‌کنند که جای شما اینجا نیست. به زبان بی‌زبانی می‌گویند که اختیار و مدیریت و مالکیت با دولت و با کارفرما و امثال ما نیست.

این جریان که متأسفانه یکی و دو تا نیست و زیاد است؛ همه‌ی صاحبان، همه مطلعین و متخصصین و علاقه‌مندان به صنعت و تولید و اقتصاد و حیات مملکت را هاج و واج می‌کند و می‌پرسند کار تولید و اقتصاد مملکت و انقلاب به کجا می‌کشد؟

* * *

بخش خصوصی بدتر از این است؛ مؤسسات یکی بعد از دیگری سقوط کرده و از اعتصابات گذشته به بعد، نتوانسته سر بلند بکند و تولید داشته باشد یا برایشان بازار فروش نیست. اما برادران عزیز، کارگران ما این حرف‌ها سرشان نمی‌شود. باید دستمزد و پاداش و کمک‌ها و ترمیم حداقل دستمزد را سنگ تمام بگیرند. کک کسی نمی‌گردد که این گاو شیرده یعنی این مؤسسه و کارخانه و گاو شیردهی که دیگر صحرا نمی‌رود. نمی‌چرد، آب و علف هم نمی‌خورد، شیرش دارد خشک می‌شود، خورش را هم که پس فردا بکند وقتی که گوشت و پوستش را هم داد آن وقت چه می‌ماند که دستمزد و پاداش شما را بدهد؟ کی تأمین مایحتاج را بکند که شیری و نانی باشد و احتیاجات دیگری باشد؟ بیکاری و بی‌تولیدی و بی‌پولی عالم گیر شده است. باز در برابر این دیو وحشتناک می‌پرسیم انقلاب به کجا می‌رود؟

کشاورزی را که بهتر می‌دانید، حرفش را نزنم. تذکر بدهم که سوء تفاهم و اشتباه و اتهامی پیش نیاید. من نه مخالف ملی شدن بانک‌ها هستم، نه ملی شدن اراضی موات شهری که قبلاً به تصویب رسیده بود و خدمت بزرگی در پایین آوردن قیمت زمین و مسکن کرده است، و نه مخالف با ملی شدن و تقسیم صحیح زمین‌های غصب شده و مالکیت‌های نامشروع با اجرای قانون تقسیم اراضی که در دولت موقت به تصویب رسیده می‌باشم، و نه مخالف با پاکسازی و تصفیه و اصلاح انقلابی ادارات دولتی، طبق همان قوانین که در مهر ماه گذشته و بعد هم تکمیل شد. آنچه باید احتراز کرد، آنچه باید جلوگیری کرد، آنچه مصیبت است و آنچه انقلاب را در سرازیری سقوط و مملکت را در هلاکت می‌اندازد، هرج و مرج است و خودسری‌ها و تجاوزها و بی‌عدالتی یا تعدی و تفرقه و تخریب ملت و مملکت؛ این است که انقلاب ما را به جای بد می‌کشاند.

* * *

وزارتخانه‌ها و ادارات و مؤسسات دولتی که تأمین کننده، حمل کننده، توزیع کننده‌ی احتیاجات اولیه و اداره کننده و گرداننده‌ی چرخ‌های مملکت هستند و روزه‌روز هم با عشق و اصراری که به ملی کردن (یعنی دولتی کردن) همه چیز می‌شود وضع بهتری ندارند، بی‌میلی حکم فرماست، بیکاری حکم فرماست، کارشکنی

احیاناً حکمفرماست و ائتلاف سرمایه‌ها و نیروها؛ فقط یک چیز بازارش امروز گرم است، یک تب وجود دارد، تب پاکسازی؛ پاکسازی یا تزکیه، نه به آن معنا که قرآن گفته و اسلام کرده که خود افراد و خود اشخاص را پاک بکنند، تزکیه بکنند؛ بلکه طرد و تخلیه و جدا کردن و بیرون انداختن همه است. به نام شورا و جامعه اسلامی و انجمن و غیره، عده‌ای راه می‌افتند قباله کهنه‌ها را در می‌آورند یا می‌سازند. آتش کینه و انتقام را شعله‌ور می‌کنند، هر کس که در دوره‌ی گذشته نه تنها قاتل و غارتگر بوده که (البته باید حذف و محاکمه و اعدام گردند و غارت‌ها پس گرفته شود) بلکه متأسفانه برنامه این است که صرفاً هر کس مقام و موقعیتی داشته و خدمتی انجام داده ولو این خدمت در شغل و حرفه او بوده است، باید لجن مال بشود، اسمش را به عنوان ساواکی و طاغوتی و وابسته و سرسپرده و مستکبر به در و دیوار بزنند. ادعایشان این است که ما - یعنی افراد شورائی‌ها - باید رئیس و مسئولین را معین بکنیم، ما باید قراردادها را صحه بگذاریم و اجازه بدهیم چه چیز خریداری بشود و چه چیز سفارش داده شود. سیاست و خط‌مشی و برنامه را ما بدهیم نه وزارتخانه و وزیر - ولو اینکه آن وزیر و رؤسا به‌طور غیرمستقیم از طرف امام خمینی را معین شده باشند و از طرف شورای انقلاب منصوب و مصوب امام باشند - نه، آنها هیچ کاره‌اند باید همه کاره ما باشیم. واقعاً این نابسامانی و این هرج و مرج می‌خواهد انقلاب ما را، مملکت ما را و حیات و هستی ما را به کجا بکشاند؟

پناه بر خدا!

* * *

در این اوضاع، کارکنان دولت هم چیزی سرشان نمی‌شود و کاسه طلب‌کاری «هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» را به دست گرفته‌اند. شرکت نفت گاو شیرده دولت و مملکت شده، با پستان‌های ورم کرده‌اش. حالا این گاو تا کی می‌ماند و چگونه می‌ماند و می‌تواند جواب همه چیز را بدهد، کاری به آن ندارند؛ همه می‌خواهند جبران خسارت‌ها و دریافت اضافه کارها و رفع اشکالاتشان بشود.

از دولت بیائیم به داخل ملت؛ یک مقام روحانی پیدا می‌شود، بی‌اعتنای به فتوای امام، بی‌اعتنا به دولت امام، و به شورای انقلاب و به دادگاه انقلاب برای خودش دفترخانه درست می‌کند، سربازخانه راه می‌اندازد، تجارت‌خانه باز می‌کند، چریک‌خانه درست

می کند و پیش آهنگ انقلاب می شود، فرمان تهاجم و تصرف صادر می کند. آنهایی که مسلمان هستند، آنهایی که آرزویشان این بود و انتظارشان این است که انقلاب ما پرچم اسلام و خورشید درخشان اسلام و عدالت و قسط و امنیت و سعادت را در دنیا به احتزاز در بیاورد و فوج فوج مردم وارد دین خدا بشوند، این عاشقان فداکار اسلام نیز وقتی می بینند حق و عدالت و حقوق از بین رفته است به لرزه درمی آیند و می پرسند انقلاب ما و اسلام ما به کجا می رود؟

ناامنی، مصادره اموال، آزار نسبت به زن و بچه، بی قراری و بی قانونی، اینها به عنوان لازمه عمل انقلابی تلقی شده است؛ مواد مخدر نه به بهای ارزان بلکه به رایگان توزیع می شود و هیچ وسیله امکان و نیرویی برای از بین بردن آن نیست.

از این موارد و مناظر زیاد داریم، جدایی از هر جهت بروز کرده است. عرب با عجم، سنی با شیعه، جوان با مسن، شهری با دهاتی، زارع با مالک، کارگر با کارفرما، کارمند با رئیس، ملت با دولت، پاسدار با کمیته، همه با هم درافتاده اند.

با یک دست می خواهیم چندین هندوانه برداریم. با یک لشکر می خواهیم در ده جبهه بجنگیم. جبهه فئودالها، جبهه سرمایه دارها، جبهه طاغوتیها، جبهه ارتجاعیها، جبهه مالکین، جبهه روشنفکران، جبهه چپها و جبهه های خارج؛ کار جوانانمان پنبهها را باد دادن، انگشت روی عیب و خطاها گذاشتن، بلکه عیب و خطا ساختن، رفتن و در قباله کهنه های هر خانواده گشتن و پرده دری کردن شده است؛ هدف اصلی زدن تیرهای اعدام و اتهام است، اتهام و اعدام کسانی که اصیل و خدمت گزار و سازنده بودند...

* * *

در این محیط و مملکت چگونه انقلاب می تواند به ثمر برسد؟ آیا باید گفت:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی

کاین ره که تو می روی به ترکستان است؟

تا اینجا وضع حیرت افزا و وضع مشکلی است که برابرمان هست. صحیح این است که برویم و بینیم علتش چیست، از کجا آمده و چگونه باید چاره کرد؟ البته می توانیم بگوئیم و بسیار راحت است که بگوئیم خارجیان و استعمار و امپریالیسم است که این همه آتشها را روشن می کند و ضدانقلاب است که هر روز

هزار توطئه و تحریک راه می‌اندازد. به فرض که این توجیه درست باشد - که از جهتی درست است - اما انصاف هم باید داد که خودمان نیز بی‌دخالت و بی‌اثر نیستیم. اقلاً یک طرف قضیه تا ۵۰ درصدش مربوط و تقصیر خودمان است. خارجی و دشمن در هر جا هر چه بکند طبیعی است، در حساب منطق و منافع او باید چنین باشد. دنیا دنیای آکل و مأکولی است. اما اگر ما بیائیم و به دست خودمان آتش بیار و تعزیه‌گردان این معرکه بشویم یا علی‌رغم گرفتاری‌ها و مشکلات، بار روی بار خودمان بگذاریم و گره در کارهایمان بزنیم اینجا دیگر جز خودمان کسی را نباید ملامت کنیم.

متأسفانه ما در انقلاب و در اداره‌ی خود کفا و مستقل مملکت، تازه کاریم، غیر وارد و ناشی هستیم، ۲۵۰۰ سال نه انقلاب کرده بودیم و نه اداره‌ی کارها و سیاست و مدیریت در دست ما بوده است؛ ملت از این بابت ناشی است. اما طرف ما، حریف کهنه کار است؛ هزار حقه و نیرنگ در چنته دارد.

قرن‌هاست که مملکت ما در بین دو سیاست و دو مکتب قرار گرفته است. این دو مکتب و دو سیاست مثل کفتار و کرکس دور و بر ما و بالای سر ما دائماً در گردش و پروازند، و هر یک مراقب و مانع دیگری است. منتظر هستند که کی لاشه‌ای یا موجودی می‌خواهد یا می‌افتند آن وقت با هم متحد می‌شوند و می‌آیند اول دفعه چشم و قلبش را درمی‌آورند.

یک خارجی از قدیم در مملکت ما پایگاه داشته، صاحب اختیار شاه و دستگاه و دربار بوده است؛ همکارانی و مزدورانی در داخل و خارج داشته که آنها به‌وظیفه‌شان عمل می‌کرده‌اند و می‌کنند.

سیاست کهنه کار دیگری هم پایه‌پای آن و از راه‌های دیگر در زمینه‌های فکری، ایدئولوژیک و تشکیلاتی در همه سوراخ سمبه‌های دولت و ملت و مواضع حساب شده‌ای نفوذ داشته و دارد. افراد ورزیده‌ی در آب‌نمک خوابانده که در داخل بودند و با رژیم طاغوت همکاری می‌کردند سر از لانه‌ها درآورده‌اند. از خارج هم چه در شرق اروپا و چه در غرب اروپا و آمریکا از همه طرف راه افتاده‌اند و سرازیر ایران شدند. تابلوها زدند، تشکیلات دادند و شعارهایشان را بلند کردند، در زبان و دل جوانانمان و انقلابیون داغ شده‌ی ما وارد ساختند.

ملاحظه کنید پیش آهنگ و استاد غالب این شعارها و فشارها که الان رواج دارد همان‌ها بودند. خواسته‌ها و گفتارها را آنها اول دفعه بیان کردند آن وقت انقلابیون و

انقلاب ما به کجا می‌رود؟ _____ ۳۳

دل‌سوختگان و حسن نیت دارهای ما برای پیش‌دستی و برای اینکه جوانان و مردم را از دست چپی‌ها و مارکسیست‌ها دریاورند با آنها مسابقه گذارده و می‌گویند، ما خودمان مجری این برنامه‌ها و شعارها می‌شویم.

چیزهایی که قبلاً می‌گفتند و خواسته‌ها چه بود؟ از این قبیل بود: ارتش باید داغان شود؛ دولت و بوروکراسی که غربی و شاهنشاهی است باید زیر و رو و منهدم شود؛ رؤسا و کارمندان بخش دولتی و خصوصی همه ساواکی و دشمن خلق ما و دزد هستند باید تمام دور ریخته شوند؛ اقتصاد مملکت و بخش خصوصی اقتصاد سرمایه‌داری است، بورژوازی و نظام فئودال است، با داس انقلاب در اولین حمله باید تار و مار و خلع‌ید و خلع‌مال بشوند؛ همه چیز باید دولتی و بعد هم تقسیم شود. برای آنکه واژگون کردن نظام ملت و درهم ریختن همه سنت‌ها و اصول و پایه‌ها و مایه‌ها هدف بود. برای آنها خود انقلاب اصل و منظور است و باید استمرار داشته باشد. آن هم به صورت قهر و خصومت و تضاد و جنگ طبقات. در سیاست خارجی نیز به عقیده‌ی آنها که از ابتدا قبلاً می‌گفتند، فقط یک دشمن وجود دارد و از یک ناحیه باید ترسید و کوبید: امپریالیسم.

من از این زیاد جلو تر نمی‌روم. فقط خواستم آنچه انعکاس دهنده و در زبان و ذهن غالب مردم است بازگو کنم. هشدار بدهم و پیرسم که آیا موقعش نشده است که به خودمان بیائیم؟ همه دسته‌جمعی این سؤال را مطرح کنیم که «انقلاب به کجا می‌رود؟»

اگر مملکت را در سرازیری خطرناکی می‌بینیم ترمز کنیم، جلویش را بگیریم و بخواهیم که به جاهای درست و مفید و مطمئن و سلامت و صحیح برود و به ثمر برسد. عوض خودمان به خود انقلاب، به نتیجه‌ی انقلاب و به مملکت بیاندیشیم؛ به وحدت برگردیم، به عدالت و به حق و عقل، به برادری، به نظم و به قانون؛ گره‌ها را نه با عصبانیت و عجله بلکه با بینش و حوصله باز کنیم؛ اسلام و انسانیت را جلویمان بگذاریم؛ انقلاب را با تصمیم و قدرت ولی با نظم و مدیریت و با صبر و مقاومت به ثمر برسانیم.

همان‌طور که پیروزی اول انقلاب تعلق به همه ملت و همه قشرهاست استقرار و به پیروزی رسانیدن جمهوری اسلامی را هم بخواهیم همگی در آن شرکت داشته باشند. نظرمان و تصمیممان بر این بشود که کارها و انقلاب‌ها، یعنی برنامه‌های انقلاب

از مجاری قانونی و صحیح در محور امام و شورای انقلاب و قوانین و نهادهای مصوب انقلاب پیش برود.

* * *

خوشبختانه انتخابات مجلس در پیش است. یک آتش بسی اقلّاً تا آن موقع بدهیم و به تدارک آن پردازیم. سعی کنیم خوب برگزار شود، در آرامش و برادری و امنیت و نظم، نمایندگان مطمئن با صلاحیت واقعاً ملی و مسلمان را انتخاب کنیم. مجلسی درست کنیم که تمام وجود ملت و مملکت در آنجا متمرکز باشد. آنوقت هر کس هر حرفی و مطلبی دارد، هر ایرادی و هر اختلافی باشد در آن مجلس و در آن آئینه گفته بشود؛ در آنجا انعکاس پیدا کند و از آنجا تصمیم‌گیری بشود. از مجلس و دولتی که منبعث از مجلس باشد همگی تبعیت بکنیم. در خط امام و امت و در راه خدا پیش برویم و مطمئن باشیم که به مصداق آیه قرآن که فرمود:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^۱

اگر جهاد و کوشش ما در راه خدا باشد رهبری و رستگار خواهیم شد. وقتی می‌گوئیم برای خدا یعنی خلق خدا؛ خدا که احتیاجی ندارد؛ ضمناً خدا یک راه و دو راه ندارد، راه‌های مختلفی است «سُبُلَنَا» که به سمت خدا منتهی می‌شود و ما را در آن خط‌های خودش و راه‌های صحیح خواهد انداخت:

«إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^۲

یعنی خدا با نیکوکاران و خدمت‌گزاران و خیرخواهان و دوست‌داران است نه با بدخواهان و بدکاران.

مهدی بازرگان

۱. عنکبوت (۲۹) / ۶۹: و کسانی که در راه ما تلاش می‌کنند، محققاً به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم؛ و خدا با نیکوکاران است.

۲. عنکبوت (۲۹) / ۶۹: ... خدا با نیکوکاران است.

انقلاب و ارتباطات سیاسی*

«وَأِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَيَّ سَوَاءٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْخَائِنِينَ.» (انفال (۸) / ۵۸)

(و اگر نگران از خیانت قومی بودی، مأمورانی را در مقابله به مثل، به سوی آنها بفرست و بدان که خداوند خیانت کاران را دوست ندارد.)
چندی قبل توضیحات و تفسیرهای ناروایی در مورد نهضت آزادی ایران از طریق رسانه‌های گروهی پخش گردید که موجب تحریک احساسات و مشوب شدن اذهان گشت و اتهام‌های مغرضانه و استنتاج‌های شتابزده‌ای را برانگیخت.
اعضای نهضت آزادی که از پایه‌گذاران نهضت اسلامی ایران بوده و خالص‌ترین و رادیکال‌ترین حرکت‌های ایدئولوژیک-سیاسی را علیه استبداد پهلوی و استیلای خارجی به وجود آورده بودند، علی‌رغم سوابق روشن خود در بستر مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری، برای حفظ وحدت ملت در برابر تهمت‌های وارده، لب به شکوه نگشوده و پیام علی (ع) را به جان خریدند که در بحبوحه‌ی هیجانات ناشی از قتل عثمان و انقلاب حادث شده و قضاوت‌ها و درخواست‌های عجولانه، چنین فرمود:

«اصْبِرُوا حَتَّى يَهْدِيَ النَّاسُ وَ تَفْعَ الْقُلُوبُ مَوَاقِعَهَا.» (امام علی (ع))
(صبر و تحمل کنید تا مردم آرام گیرند (احساسات تحریک شده، فرونشینند) و دل‌ها در موضع متعادل و طبعی خود قرار گیرند.)

* مصاحبه مورخ ۱۳۵۸/۱۱/۱۸ در تلویزیون جمهوری اسلامی ایران.

و اکنون که بحمدالله جریانات انتخابات رئیس‌جمهور به اتمام رسیده و موجبات تحریک فروکش کرده است، فرصتی است تا برای رفع هرگونه شبهه و سؤال مطرح شده در اذهان و نیز پاک‌سازی فضای آلوده سیاسی، به تشریح برخی ارتباطات سیاسی در ایام قبل از انقلاب و سال‌های تیره و تار ملت پردازیم و زبان حال گذشته را تکرار کنیم که:

بودم آن روز من از طایفه دردکشان که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان

هر حزب و جمعیت، اگر خواسته باشد فعالیت‌های جدی عملی برای استقلال کشور و آزادی و آیین و شرف بنماید، نه می‌تواند وجود دولت‌های قدرتمند سلطه‌گر خارجی (اعم از امپریالیست و کمونیست) و دخالت‌های ریشه‌دار آنها را نادیده بگیرد و نه بدون شناخت روشن عوامل مؤثر خارجی، از طریق بررسی و ارتباط با حریف، به منظور تبلیغ و تأثیرگذاری (به عنوان مرحله‌ای از مبارزه)، توفیقی به دست آورد^۱. باید در ضمن، با توکل بر خدا و تکیه بر نیروهای خلق او، حداکثر استفاده و بهره‌برداری را از افکار عمومی مساعد آزادی‌خواهان جهان و تضاد درونی و برونی ابرقدرت‌ها بنماید.

محکوم کردن در بست ارتباط‌های سیاسی با بیگانه و عوامل خودی او و عنوان جاسوسی و سازش‌کاری دادن، خصوصاً اگر این اعمال در دوران و شرایطی انجام شده باشد که کشف کوچک‌ترین ردپا منتهی به زندان و احیاناً اعدام می‌شده است، یا روی بی‌اطلاعی و بی‌چگگی است یا روی بی‌انصافی و غرض‌ورزی.

برای آنکه حقایق و وقایع گذشته برای تازه‌واردین در سیاست و انقلاب ایران و برای هموطنان روشن گردد، و تاریخ مبارزات هفتاد و چندساله‌ی ملت، از لکه‌های ابهام و اتهام پاک باشد، تا آنجا که به خاطر مانده و قابل اعتماد باشد، مبادرت به تشریح مختصر بعضی از ارتباط‌های نیمه مخفی «نهضت مقاومت ملی»^۲ و «نهضت آزادی ایران»، می‌نماییم.

۱. مذاکره و اتمام حجت برای تبلیغ حق، شیوه پیامبر (ص) و علی (ع) و حسن (ع) و ... در آغاز جنگ‌ها بوده است.

۲. نهضت مقاومت ملی ایران در اولین هفته بعد از کودتا در تهران به وجود آمد. کمیته مرکزی آن را مرحوم ضیاءالدین حاج سیدجوادی و آقایان حاجی سیدرضا زنجانی، حاجی سیدمحمدعلی انگجی و مرحوم موسوی جلالی، این جانب [مهندس مهدی بازرگان]، دکتر یدالله سبحانی، مرحوم رحیم عطائی و همچنین افرادی از حزب ایران تشکیل می‌دادند. این جمعیت به پیشنهاد آقای عباس رادیا و جمعی از آقایان بازاری‌ها تأسیس گشت و افراد زیادی از بازاری و دانشجو و کارمند و معدودی روحانی را در ←

بدیهی است که در این بحث، معرفی کردن آن گروه‌ها و ارائه تمام فعالیت‌ها و نظریاتشان منظور نیست، بلکه صرفاً ارتباط‌های سیاسی، آن هم با اختصار و به‌طور اشاره و اجمال، بیان می‌گردد.

در این بررسی و سیر تاریخی، خواننده لازم است پایه‌پای زمان حرکت کند و خود را در جو زمان و مکان‌های مربوطه بگذارد. زیرا شناخت هر پدیده و عملکرد اجتماعی تنها در چهارچوب و موقعیت زمان خود از نظر وضعیت نیروهای خودی و بیگانه، میزان رشد و آگاهی مردم، تشکل و رهبری آنها امکان‌پذیر است.

پایه‌گذاران و اعضا و علاقه‌مندان به نهضت آزادی ایران و نهضت مقاومت ملی، نه تنها با آمریکا، بلکه با بعضی از کشورهای اروپا و نیز با دولت وقت ارتباط‌های کم و بیش پنهانی داشته‌اند؛ همچنین نه تنها از چند ماه مانده به پیروزی درخشان انقلاب، بلکه از ۲۶ سال پیش، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نیز نه تنها این

→ تهران و چندشهر دیگر دربر می‌گرفت. این جمعیت تا سال‌های ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ به حیات خود ادامه داد و فعالیت‌هایی از نوع تجمع و تشکل و تظاهرات، پخش اعلامیه و نامه، انتشار روزنامه مخفی «راه مصدق» و صدور نامه‌ی سرگشاده اعتراض به قرارداد کنسرسیوم نفت (به‌امضای هفتاد نفر، به ابتکار مرحوم دکتر معظمی که منجر به اخراج امضا کنندگان کارمند و استاد و در فشارگذاشتن سایرین از جمله مرحوم دهخدا گردید) داشت.

با زندان افتادن این‌جانب و آقای مهندس عزت‌الله سبحانی و گیتی‌بین در سال ۱۳۳۵ و پس از آنها بازداشت آیت‌الله حاجی سیدرضا زنجانی، مرحوم دکتر معظمی و مرحوم رحیم عطائی و آقایان عباس سمیعی، عباس رادنیای، استاد محمدتقی شریعتی، طاهر احمدزاده و عده‌ای از تجار مشهد و آیت‌الله میلانی و بالا رفتن کنترل فرمانداری نظامی توأم با کنار رفتن حزب مردم ایران، نهضت مقاومت ملی عملاً تعطیل گردید. حزب ایران از دکتترین آیزنهاور استقبال کرد و بعضی از جوانان فعال برای برنامه‌های حادث‌تر به خارج از کشور هجرت کردند.

پس از آن در اثر عدم امکان فعالیت‌های سیاسی و بنا به «احتیاج روز»، به اقدامات آشکار اعتقادی، تعلیماتی و تربیتی و تمرین‌های همکاری اجتماعی روی آورده شد که نتیجه‌بخش و دامنه‌دار گردید. انجمن‌های اسلامی و مؤسسات آموزشی و انتشاراتی و امدادی عدیده‌ای در تهران و شهرستان‌ها و حتی در اروپا و آمریکا به‌وجود آمد که نقش سازنده‌ی گسترده‌ای برای آینده ایفا نمودند. در آمریکا دکتر مصطفی چمران و دکتر ابراهیم یزدی منشا اقدامات و خدمات ارزنده‌ای شدند و در اروپا مرحوم دکتر شریعتی، بعدها نهضت آزادی خارج از کشور را پایه‌گذاری نمود.

شعار نهضت مقاومت به تبعیت از پیشوای بزرگ ملت، دکتر محمد مصدق، جمله «در رژیم مشروطیت، شاه سلطنت می‌کند نه حکومت» بود و این کلام در آن زمان مترقی‌ترین و انقلابی‌ترین شعار بود. شعاری که مصدق را ساقط و نهضت آزادی را محکوم ساخت؛ درحالی‌که در دوران جبهه ملی که مختصر آزادی داده شده بود، گروه‌های دیگر تشکیل‌دهنده جبهه هنوز از ابراز آن استنکاف می‌ورزیدند.

گروه‌ها، بلکه گروه‌ها و شخصیت‌های ملی و مذهبی دیگری نیز چنین شیوه‌ای داشته‌اند. بنابراین اگر ارتباطات سیاسی جرم و خیانت باشد، همگی شریکند و اگر خدمت و افتخار باشد، انحصار به نهضت مقاومت و نهضت آزادی ندارد.

به مصداق «الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»، اول باید دانست این اقدامات روی چه نیت و برای چه هدفی انجام گردیده و سپس چه آثار (بد یا خوب) از آنها نتیجه شده است.

الف - هدف‌ها و برنامه‌ها

۱- هدف و برنامه «نهضت مقاومت ملی» در ارتباط با خارجی‌ها دو چیز بود: اولاً، رساندن ندای خفه‌شده‌ی ملت ایران به دنیا و اثبات اینکه دکتر مصدق پیشوای محبوب و منتخب ایران بوده و دولت او با کودتای آمریکایی-انگلیسی زاهدی ساقط شده است.

ثانیاً شاه فراری که با دسیسه و دستور دولت‌های بیگانه غربی و شرقی به ایران برگشته، خائن و منفور است و قراردادهایی که با دولت‌های دست‌نشانده‌ی او منعقد شود، فاقد اعتبار است و همکاری و پشتیبانی آمریکا و اروپا در بلندمدت به سود خود آنها نیز نخواهد بود.

۲- دانشجویان خارج از کشور با استفاده از محیط آزادتر و امکانات بیشتر، تماس‌هایی چند با مطبوعات و مقامات مؤثر پارلمانی، قضایی و سیاسی آن ممالک می‌گرفتند و نامه‌ها و مقالاتی می‌نوشتند و حتی با امثال کندی ملاقات می‌کردند. هدف آنها شناساندن اوضاع واقعی ایران و خنثی کردن تبلیغات فریب‌کارانه‌ی شاه و سفیرانش بود که بی‌دریغ از کیسه‌ی ملت خرج می‌کردند. علاوه بر آن، دانشجویان ما که ممنوع و محروم از مراجعت به وطن شده بودند، وسایل آشنایی و مکاتبه و ملاقات مبارزین داخل کشور را با نمایندگان سازمان ملل و کمیسیون‌های حقوقی و سیاسی آن فراهم می‌کردند.

۳- از یکی دو سال مانده به پیروزی انقلاب، هدف و برنامه فعالین سابق نهضت آزادی ایران در داخل و خارج کشور از برقراری ارتباطات به دو منظور بود:

اولاً، معرفی جهانی مبارزه و نهضت اسلامی ایران و زمینه‌سازی برای بازگشت آیت‌الله خمینی؛

ثانیاً، برگرداندن افکار عمومی اروپا و آمریکا از شاه و برداشتن حمایت همه‌جانبه و نفع‌طلبانه‌ای که از او می‌نمودند.

ب- ترتیب کار و نتایج حاصله

۱- در دوران فعالیت نهضت مقاومت ملی به خاطر آنکه کنترل روی خارجی‌های مقیم یا مأمور به ایران زیاد بود، ارتباط به‌طور غیرمستقیم و با تدابیر احتیاطی صورت می‌گرفت. مثلاً کنگره‌ای از دانشمندان ایران‌شناس به دعوت دولت کودتا در باشگاه دانشگاه تهران تشکیل گردیده بود و برای ظاهرسازی از دانشجویان خواسته بودند، به‌عنوان استقبال و تجلیل از میهمانان، دسته‌گل‌هایی تقدیم نمایند. دانشجویان عضو نهضت مقاومت ملی در داخل دسته‌گل‌ها نامه‌ی پلی‌کپی شده‌ی افشاگرانه‌ای گذاردند که بعداً جواب‌هایی دریافت گردید.

همچنین زمانی که دولت وقت، نهر و نخست‌وزیر هندوستان را به ایران دعوت کرده و در برنامه پذیرایی از او سه جلسه سخنرانی در دانشگاه پیش‌بینی نموده بود، نهضت مقاومت ملی توانست نامه‌ی مدلل و مفصلی به ایشان برساند^۱ و فشارها و فسادهای نظام مسلط و غیرقانونی بودن آن را تشریح نمایند. در اثر این نامه، آقای نهر و در کنفرانس دوم خود به تفصیل از آزادی و حقوق مردم هندوستان و ممالک دموکراسی صحبت کرد و در نتیجه، کنفرانس سوم و ادامه‌ی پذیرایی را از دست داد...

باز در همان سال‌های اول بود که نامه معترضانه‌ای برای کلیه‌ی آمریکایی‌های مأمور در ایران تنظیم و به خانه‌هایشان ریخته یا رسانده شد. آنها نیز بعد از دو سه ماه جوابی بی‌امضا ولی پر محتوا به آدرس آقای اللّهیار صالح (رهبر حزب ایران و سفیر کبیر سابق دکتر مصدق در واشینگتن) فرستادند. در این نامه تا حدودی به مبارزین ایران حق داده و عذرخواهی خفیفی کرده بودند، ولی به‌هر حال حمایت خود را از شاه هم توجیه نموده بودند.

از اقدامات ارتباطی دیگر نهضت مقاومت در آن دوران و در این زمینه‌ها، هدیه‌ی یک قالیچه نفیس به موزه قاهره، به‌نام ایرانیان و برای تبریک به عبدالناصر، به‌خاطر پیروزی در جنگ سوئز بود.

نهضت مقاومت ملی ایران به‌وسیله‌ی دو نفر از اعضای خود (آقای امیر انتظام و مرحوم رحیم عطائی) با یک جوان دانشجوی آمریکایی ارتباط منظم داشت که به بررسی و بحث روی مسائل سیاسی می‌پرداختند و هر کدام از موضع خود دفاع

۱. این نامه بعداً در دادگاه نظامی، به‌عنوان سند ارتباط با خارجی‌ها و اقدام علیه امنیت کشور در کیفرخواست ده نفر متهمین محکوم شده نهضت آزادی ایران وارد شده بود.

می نمودند. هر قدر تماس و تبادل نظر پیش می رفت، جوان آمریکایی تفاهم و تمایل بیشتر نسبت به حقوق پایمال شده مردم ایران پیدا می کرد و در پایان مأموریت خود نیز کتابی به نام «ناسیونالیسم در ایران» تألیف نمود که به فارسی ترجمه شده است. این شخص بعدها نیز مدافع همیشگی تظاهرات ایرانیان در سال های بعد گردید. چند سال از کودتا نگذشته بود که آثار ارتباطها و افشاگری ها از گوشه و کنار اروپا و آمریکا سر در آورد و پرتو امیدی در دل دانشجویان به وجود آمد که مقدمه ی تشکل و تظاهرات پرطنین سال های بعد گردید.

۲- ارتباط دانشجویان خارج از کشور با مردم و محافل در ابتدای کار مستقیم و آسان بود و از طریق ملاقات ها و مکاتبه و سخنرانی و پخش تراکت انجام می گرفت. اما بعدها که مراقبت و حضور جاسوسان ساواک در همه جا شدت می یافت، مبارزه دشوار می گردید و در مراجعت به ایران مزاحمت و محرومیت های فراوان به استقبالشان می آمد، به طوری که عده ای به اقامت در غربت ناچار می شدند. این افراد در آمریکا، اعضای کنگره و رؤسای احزاب و کاندیداهای ریاست جمهوری را می دیدند و مطلعین و مدافعین چندی را نسبت به حقایق و مردم ایران جلب می کردند.

بعضی از شخصیت های انسان دوست و آزادی خواه اروپا و آمریکا انجمن هایی برای شناساندن ملت ایران و دفاع از حقوق مردم ما تشکیل می دادند که اغلب با همکاری و گاهی پیش قدمی ایرانیان بود.

از پنج شش سال مانده به انقلاب، خبرنگارانی به اقتضای حرفه یا به تشویق و معرفی دانشجویان به ایران آمدند و با احتیاط تمام با بعضی از سران ملی تماس گرفته و کسب خبر و مصاحبه می کردند؛ از آن جمله بود ملاقات «اریک رولو»، خبرنگار لوموند پاریس با این جانب در حوالی سال ۱۳۵۳ و خبرنگار نوول ابسرواتور در دو سال بعد (دو روزنامه ای که زودتر از مطبوعات دیگر اروپا، مقالات تشریحی و تحلیلی از نهضت اسلامی ایران منتشر ساختند).

دوران بحران و انقلاب

در سال ۱۳۵۶ به دنبال گسترش مبارزات ضدامپریالیستی در اغلب کشورهای دست نشانده ی آمریکا و اوج گیری مبارزات مسلحانه در ایران و همچنین فشاری که افکار عمومی مردم آمریکا (پس از شکست ویتنام) برای قطع حمایت از رژیم های

دیکتاتوری به دولت خود اعمال می کردند، کارتر برای حفظ درازمدت منافع آمریکا از سوپاپ اطمینان استفاده کرد و به خاطر جلوگیری از انفجار و انقلاب در ایران، برای اعلام و اجرای آزادی‌های حقوق بشر به شاه فشار آورد (تکرار تجربه سال ۱۳۴۱ زمان نخست‌وزیری دکتر امینی) و به این وسیله امکان نفس کشیدنی (ولو ضعیف و با تردید) در صحنه‌ی کشور ما پدیدار گشت. قلم‌هایی روی کاغذ رفت؛ در مساجد و باشگاه‌ها، اجتماعات بی سابقه عظیم به سخنرانی و انتقاد و افشاگری پرداختند؛ نوارهای آیت الله العظمی خمینی در سطح وسیع و تقریباً بلا مانع پخش شد؛ خبرنگاران با عکاس و فیلم‌بردار از کشورهای اروپای غربی و آمریکا و بعداً از اروپای شرقی و آسیا به طرف ایران سرازیر شدند و صفحات مطبوعات دنیا انعکاس‌دهنده‌ی شور و هیجان و عظمت و احیاناً حقانیت انقلاب گردید.

تأسیس «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» از طرف آیت الله حاج سید ابوالفضل زنجانی و اعضای از نهضت آزادی و احزاب و شخصیت‌های ملی دیگر، و شناساندن و رسمی کردن آن نزد مقامات سازمان ملل متحد (به وسیله‌ی برادران مقیم آمریکا)، یکی دیگر از اقدامات برای برقراری ارتباط و وسیله‌ی مؤثری برای افشاگری خفقان و آزار و جنایت شاهنشاهی در سطح بین‌المللی بود.

عکس‌العمل و تهدید فوری دولت، بمب‌هایی بود که در نیمه‌شب ۲۰ فروردین ۱۳۵۷ پشت در خانه‌ی بنده و چهار نفر دیگر از مؤسسن جمعیت به‌طور هم‌زمان منفجر شد و با این عمل ناشیانه، شاه جنایتکار در دنیا رسواتر شد. چندی بعد آقای باتلر (Butler) شخصیت معتبر حقوق بشر آمریکا به ایران آمد و از شاه معترف به جرم، اجازه گرفت با مؤسسن حقوق بشر در ایران و بعضی از مبارزین بازاری و روشنفکر مصاحبه نماید.

دفتر «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر»، هر چند مورد تهاجم و دستبرد ساواک قرار می‌گرفت، لیکن با مصونیت نسبی خود می‌توانست برای آمد و رفت خبرنگاران خارجی و داخلی و ملاقات با شخصیت‌های آزاد یا دولتی و دیپلماتیک گردید. از جمله با اعضای برجسته سفارت و وزارت خارجه آمریکا که در رابطه با حقوق بشر بین‌المللی بودند، ملاقات‌هایی انجام شد.

غیر از جمعیت حقوق بشر، با صلیب سرخ که مرکز آن در ژنو است و شعبه‌ای در تهران دارد و با سازمان عفو بین‌الملل (Amnesty International) که مرکز آن در

لندن است، ارتباط برقرار گردید و مسافرت‌ها و ملاقات‌ها و دعوت‌هایی از نمایندگان یا رؤسای آنها به عمل آمد و هر دو جمعیت قضایای ایران و کیفیت زندان‌ها را از نزدیک دیدند و گزارش واقعیت‌ها را درج کرده، اقدام و اعتراض‌هایی در سطح بین‌المللی به حمایت از زندانیان و بهبود وضع آنان نمودند و در این رابطه یک بار نیز دولت ایران مجبور به قبول خواسته‌های زندانیان سیاسی که دست به اعتصاب غذای طولانی و بحرانی زده بودند، شد و به این ترتیب اعتصاب غذای آنان با موفقیت پایان گرفت.

در شهریور ۱۳۵۷ از یک طرف قیام عمومی و افشاگری‌های ماه رمضان به دستور امام خمینی رو به اوج و وسعت می‌رفت، و از طرف دیگر فشار و حملات دولت به مردم شدت می‌یافت؛ به طوری که در ۲۱ آذرماه تیراندازی گسترده‌ای رخ داد که هرگز نتوانست مردم را از مقاومت و حرارت باز دارد. در ضمن آثار تمرد در ارتش و تمایل سربازان و افسران به سوی مردم، جسته و گریخته مشاهده می‌شد. این جریان‌ها باعث گردید که شاه و آمریکایی‌ها مجبور شوند در برابر ملت عقب‌نشینی نمایند. ساواک و پلیس ناچار نرزش نشان دادند و مقامات دولتی که قبلاً قدرت مردم را به حساب نمی‌آوردند، علاقه‌مند به تماس و توافق با مردم و رهبران شدند. راه‌پیمایی تاریخی عظیم تاسوعای آذرماه ۱۳۵۷ در تهران که مصادف با روز حقوق بشر بود و به ابتکار «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر»، و با هماهنگی روحانیت و گروه‌های مذهبی، بدون درگیری و تلفات، با ابهت تمام برگزار شد و افکار داخل و خارج را تکان داد، از علائم عقب‌نشینی و شکست دشمن و مدیون تماس و توافق‌ها بود.

در همین ایام و احوال بود که در مصاحبه‌هایی با خبرنگاران خارجی و ارتباط‌های جمعیت ایرانی حقوق بشر با مقامات سیاسی آمریکایی، صریحاً مسئله‌ی انصراف آمریکا از پشتیبانی شاه و خروج قطعی او مطرح گردید. در ابتدا مقاومت آنها شدید بود و از جمله متعذر به سرپیچی ارتش و سرسختی شخص شاه می‌شدند.

پس از آن، راه‌حل مقدماتی مسافرت ظاهراً استعلاجی شاه و جانشینی شورای سلطنتی موقتی متشکل از رجال مورد انتخاب مخالفین و مورد قبول امام (که یک دولت ملی را سرکار آورده و انتخابات آزادی انجام شود)، مطرح گردید. راه‌حلی که در مصاحبه با روزنامه «واشینگتن پست» عنوان شده بود. این راه‌حل، هم در

اعلامیه مورخ ۱۳۵۷/۱۰/۷ نهضت آزادی ایران اشاره شده بود و هم با بعضی از آقایان روحانی شورای انقلاب فعلی و مبارزان ملی در میان گذاشته و مورد توجه قرار گرفته و به عرض امام رسیده بود.

در محافل دولتی و نزدیک به دربار که رفتن شاه را راه حل حتمی و به مصلحت خود او و مملکت می‌دانستند، نیز این طرز فکر زمینه پیدا کرده بود. حتی به آقای دکتر سحابی پیشنهاد قبول عضویت در شورای موقت سلطنتی را کردند ولی ایشان نپذیرفتند.

یک مؤسسه تلویزیونی بلژیکی به‌راهنمایی و تشویق یکی از اعضای خارج از کشور نهضت آزادی (صادق قطب‌زاده) ظاهراً برای مصاحبه با شاه و وزرا به تهران آمد و مخفیانه با این جانب مصاحبه‌ی یک ساعته‌ای کرد و از تظاهرات خیابان‌های تهران و بازار و بهشت‌زهرا و همچنین از شهر قم، بخصوص آثار حمله به خانه آیت‌الله شریعتمداری، فیلم‌برداری کرد که در سراسر اروپا پخش شد. پس از آن مؤسسات تلویزیونی دیگر از آلمان و هلند و فرانسه و ایتالیا و آمریکا راه ایران را پیش گرفته، با شخصیت‌های ملی و مذهبی مصاحبه‌های متعدد نمودند. در مصاحبه با مهندس بازرگان بود که مردم اروپا با تعجب و تحسین برای اولین بار شنیدند که «آزادی و شاه با هم منافات دارند و تا شاه هست، آزادی نخواهیم داشت». بعداً دولت ایران توسط سفیر خود در بروکسل به دولت بلژیک، به‌واسطه‌ی انتشار این مصاحبه رسماً اعتراض کرد و آیت‌الله خمینی در اعلامیه‌ی خود عمل مبتکرانه و قاطعانه‌ی نهضت آزادی ایران را ستودند. همچنین توسط نهضت و آشنایی و ارتباطات آن در فرانسه بود که آیت‌الله خمینی در نجف با تلویزیون پاریس مصاحبه کردند. مصاحبه‌ای که چون دولت عراق فیلم‌ها را توقیف کرده بود، نوار آن را روزنامه لوموند خریداری و منتشر کرد و این اولین ندای جهانی پرطنین رهبر عالی‌قدر انقلاب و معرفی جمهوری اسلامی در دنیا بود.

آقای دکتر ابراهیم یزدی (یکی از اعضای دیگر نهضت آزادی) که برای دیدار و قول و قرارهای لازم به خدمت امام می‌رفت، تصادفاً روزی وارد نجف شد که امام به‌علت فشارهای دولت عراق تصمیم به ترک آن کشور و حرکت به‌طرف کویت گرفته بودند و چون در مرز کویت اشکالات و خطراتی پیش می‌آمد، دکتر یزدی پیشنهاد و ترتیب سفرشان به فرانسه را می‌دهد و در تمام مدت اقامت در حومه پاریس، افتخار مشاورت و مترجمی ایشان را داشته است.

نهضت آزادی ایران که در اعلامیه مورخ ۱۳۵۷/۶/۶ برای اولین بار در ایران شعار قاطع «شاه باید برود» را داده بود، در اعلامیه مورخ ۱۳۵۷/۸/۱۴ تحت عنوان «آیا وقت آن نرسیده است که نظام حاکم واقع بین باشد» چنین آورده بود:

«دولت‌های خارجی، به‌ویژه دولت‌هایی که به‌داعیه‌ی ثبات و امنیت خیالی ایران در تحت رژیم شاه از او حمایت می‌کنند، لازم است عمق این واقعیات و منافای بودن بقای شاه را به اثبات و نظم و بقای مملکت درک کرده و نسبت به آنچه داخل ایران می‌گذرد، واقع بین و عاقبت‌اندیش بوده و به مقاصد مشروع خود بیان‌نمایند و از این پس تنها به شورا یا هیأتی که مورد اعتماد ملت ایران و رهبری روحانی و سیاسی آن باشد، مراجعه نموده و خود را با آن تطبیق دهند.»

در اعلامیه نهضت آزادی مورخ ۱۳۵۷/۱۰/۷ تحت عنوان «جنگ شاه و ملت» نیز چنین گفته شده بود:

«امنیت منطقه و به جریان افتادن فعالیت‌های اداری و صدور نفت ایجاب می‌کند که شاه استعفا دهد و همان‌طور که در اعلامیه مورخ ۲۶ آذرماه ۱۳۵۷ حقوق بشر و احزاب سیاسی و جمعیت‌های دیگر آمده است، برای اینکه شیرازه‌ی کشور از هم نپاشد و جریانات به‌صورت درست و منظم پیش رود، حکومت در اختیار یک شورای موقت و مورد قبول ملت قرار گیرد.»

مسئلاً اگر شاه در تکمیل اعتراف و تعهدات پیام ۱۵ آبان ۱۳۵۷، وعده‌ی صریح انصراف از سلطنت و قصد استعفای خود را اعلام کند و ملت اطمینان یابد، عوامل اخلال و موجبات اضطراب محو گردیده و چرخ‌های مملکت در جهت ترمیم ویرانی‌ها و تعیین نظام صحیح مطلوب به حرکت درخواهد آمد.»

در همین رابطه، امام در مصاحبه با رادیو سراسری آمریکا فرمودند:

«یک دولت اسلامی و ملی نه دشمنی ذاتی با خارجی‌ها دارد و نه روابط دوستانه متقابل و بازرگانی و منافع حقه کسی را زیر پا خواهد گذاشت.»

اقدامات فوق و مطالبی که گفته شد، کم‌کم در محافل سیاسی دولت آمریکا زمینه‌ی پذیرش یافت. البته پشتوانه اصلی، پایداری روزافزون ملت ایران، فداکاری‌ها و شهادت‌های مردم، اصالت انقلاب و رهبری تزلزل‌ناپذیر امام بود که بالاخره کار را بدان جا رساند که رئیس‌جمهور آمریکا، کسی که شاه جنایتکار را در کشتار ۱۷

شهریور ماه ۱۳۵۷ تشویق و تأیید کرده بود، از مسیر چندین ساله‌ی خود انصراف یافته و در روزهای آخر اقامت امام در پاریس، پیام احترام‌آمیز و تأییدکننده‌ای برای ایشان فرستاد. قبل از آن نیز به شهادت مجله‌تایم که سخنگوی غیررسمی دولت آمریکا است، در کمیسیون‌هایی که با حضور وزرای خارجه و امنیت آمریکا و رئیس سیا و مشاورین متخصص تشکیل گردیده بود (و با بعضی از آنها در تهران ملاقات به عمل آمده بود)، برنامه‌های گذشته و جاری و نظریات برژینسکی محکوم گردید.

هم‌زمان و تحت تأثیر این جریان‌ها با توجه به اعتصابات کمرشکن، دولت بختیار در وضعی قرار گرفت که تا حدودی تسلیم عقل سلیم و توصیه‌های طرفداران امام گردیده و راضی به مسافرت پاریس برای رسیدن به خدمت امام و مذاکره حضوری و احیاناً استعفا و دریافت مأموریت یا اجازه تشکیل کابینه مورد قبول امام و زیر نظارت شورای انقلاب شد. قول و قرارهای با دکتر بختیار در مشورت و تبادل نظر سه‌طرفه «بختیار- شورای انقلاب- پاریس» در ظرف دو روز صورت گرفت و اعلامیه‌ای به امضای دکتر بختیار دایر به تجلیل و تمکین از امام که آخرین متن مصوب آن به خط یکی از آقایان اعضای شورای انقلاب است، از رادیو تلویزیون پخش شد. ولی امام در ساعات آخر شب بنا به توصیه و اعتراض بعضی از آقایان روحانیون تهران، از پذیرفتن دکتر بختیار اعلام انصراف فرمودند.

رجعت امام خمینی به تهران که در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، بنا به تصمیم توأم با تهور و توکل خود ایشان و علی‌رغم نگرانی همگان که اصرار به تأخیر داشتند، صورت گرفت، متعاقب گفت‌وگوها و زمینه‌سازی‌های چندین هفته‌ای بود که مابین اعضای شورای انقلاب آن زمان و دیگر دست‌اندرکاران بحث و بررسی می‌شد. ارتباط‌های خصوصی‌تری نیز به‌طور مستقیم و غیرمستقیم با دولت وقت، ستاد ارتش، ساواک و سفارت‌خانه‌ها برقرار شده بود، تا این مرحله‌ی حساس سرنوشت‌ساز انقلاب ما با موفقیت و خالی از خسارت و ضایعات انجام پذیرد که به فضل خدا انجام پذیرفت.

در اینجا بود که سفرای ممالک اروپایی و آمریکا که قبلاً جز تأیید و پشتیبانی از شاه مخلوع و نظام سلطنتی به چیزی نمی‌اندیشیدند، در مقابل بالا رفتن موج مبارزه و منطق رهبران نهضت، تا این مرحله تسلیم و حاضر شده بودند که اگر تبدیل نظام موجود به جمهوری اسلامی با منطوق و محتوای قانون اساسی ایران انطباق پیدا کند و از طریق انتخابات صحیح با مراجعه به آرای عمومی عمل شود، به رسمیت شناختن

نظام جدید و رها کردن شاه برای آنها اشکال چندان نخواهد داشت.^۱

روی همین نظر بود که در اوایل بهمن ماه ۱۳۵۷، جلسه سه نفری سری با شرکت یکی از آقایان روحانیون شورای انقلاب^۲، این جانب و سفیر آمریکا تشکیل گردید و موضوع برگزاری رفراندوم جهت تبدیل مشروطه سلطنتی به جمهوری اسلامی مورد بحث قرار گرفت. نظر سفیر این بود که رفراندوم را وزارت کشور، یعنی دولت بختیار انجام دهد تا محظوری از نظر اصول دیپلماسی و حقوق بین‌المللی برای آنها پیش نیاید. در حالی که ما دو نفر عقیده داشتیم در رفراندومی که دولت اعلام نماید، ملت در آن شرکت نخواهند کرد، بنابراین بهتر است این کار در مساجد و مدارس انجام شود و دولت نظارت نماید؛ مگر آنکه وزیر کشور و دولت، مورد انتخاب و اعتماد رهبری انقلاب باشد.

به موازات ارتباط با سفیر آمریکا، با ارتباطی که این جانب از طریق یکی از کارمندان فارسی‌دان امور بازرگانی، با سفیر شوروی برقرار کرده بود، جواب مثبت شناسایی دولت شوروی را از دولت احتمالی جمهوری اسلامی در روز ۱۴ بهمن دریافت کرده و نیز یکی از سفرای اروپای غربی، یک ماه قبل از ورود امام به ایران، به ملاقات این جانب آمده، دست دوستی و وعده‌ی همکاری داد.

همچنین بعد از ظهر روز ۱۵ بهمن ۱۳۵۷، ملاقات و مذاکرات یک ساعتی در زمینه روابط آینده با سفیر کبیر دولت دیگری از اروپای غربی داشتیم؛ بدون آنکه او بدانند قرار است دو ساعت بعد، از طرف امام به‌عنوان نخست‌وزیر، مأمور تشکیل اولین دولت جمهوری اسلامی به مردم ایران و دنیا معرفی گردم.

۱. مقید شدن دولت آمریکا به رعایت قانون اساسی ایران، از جهت ضوابط حقوق سیاسی بین‌المللی و روابط دیپلماسی معلوم است. اما طرفداری ملی‌یون ایران و بعضی از مراجع عظام از قانون اساسی (البته منهای شاه و سلطنت و به صورت موقت) به چند دلیل بود:

اولاً قانون اساسی یگانه سند رسمی و شرعی ما، و شناخته شده در دنیا بود که فقط به‌استناد آن می‌توانستیم از نظر حقوقی و قانونی، شاه را متخلف و مقصر و مجرم بشناسیم و اگر خود ما زیر آن می‌زدیم، به او حق می‌دادیم بگوییم: من هم چون این قانون را بی‌ارزش و اعتبار می‌دیدم، رعایت نکردم... ثانیاً مادام که قانون جدید و ضابطه تازه‌ای تدوین و تصویب نشده باشد، چاره‌ای جز تمسک و تحفظ آنچه موجود باشد، ولو به‌طور موقت، نیست و اگر نه اداره‌ی جامعه به خانه‌سازی روی آب یا معلق در هوا می‌ماند.

ثالثاً فجاج و مظالم و مفاسدی که در دوران پهلوی روی می‌داد، تماماً در اثر تحریف و انحراف و تخلف از قانون اساسی بود، نه آنکه تقصیر قانون اساسی باشد.

۲. جناب آقای موسوی اردبیلی.

شورای عالی دفاع در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۵۷ (یعنی دو روز مانده به سقوط رژیم) اعلامیه‌ای منتشر ساخت که از آن پس ارتش ایران با ملت درگیری و رویارویی نخواهد داشت. این تصمیم که به دنبال جریان‌ها و مذاکرات اتخاذ شده بود، موفقیت بزرگی برای ملت و راه‌گشای امیدی برای آینده نزدیک محسوب می‌شد.

البته جز خدا کسی خبر از غیب ندارد و آنچه پیش آمد، شاید مصداق «الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ»^۱ بوده باشد؛ «الْمَرْءُ يُدَبِّرُ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ»^۲. ولی چه کسی می‌داند که اگر کار به آن ترتیب و تدریج نیز پیش می‌رفت و ارتش و نیروهای انتظامی، متلاشی نشده به تسخیر ملت درمی‌آمد، عواقب امر محکم‌تر و سلامت‌تر از آب در نمی‌آمد.

به‌عنوان شاهدهی که از غیب برسد، بد نیست نقل روایت از یک سند زنده که به قلم حریف اصلی داستان، یعنی محمد رضاشاه مخلوع، آمده و خاطرات خود را اخیراً در کتابی در آمریکا منتشر ساخته است، بنماییم. مجله اکسپرس قسمتی از این خاطرات را تحت عنوان «آمریکایی‌ها مرا مثل موش مرده از ایران بیرون انداختند» ترجمه کرده است. در آنجا ماجرای از درخواست ملاقات و دست‌بوسی یکی از رهبران جبهه ملی را نقل می‌کند (الْعَهْدِيه عَلَى الرَّأْيِ)؛ سپس به شرح خبری که تیمسار قره‌باغی رئیس ستاد ارتش از مسافرت ژنرال هایزر، رئیس مستشاری آمریکا و قصد ملاقات بی‌اجازه‌ی وی با مهندس بازرگان نقل کرده، می‌پردازد که شاه را بسیار ناراحت کرده است. این می‌رساند که مبارزین تا چه اندازه نظر خود را به آمریکا قبولانده بودند که آنها ناچار شاه را کنار گذاشته و مجبور به مذاکره با رهبران و افراد مورد اعتماد امام و امت شدند.

این بود تاریخچه‌ی فهرست‌وار از ارتباطات سیاسی و قسمتی از اقدامات مبارزین ملی و اسلامی ایران، از جمله نهضت آزادی ایران، از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا واژگونی نظام طاغوتی شاهنشاهی در ۲۱ بهمن ۱۳۵۷. حال اگر کسانی اسم این ارتباطات و نتایج مؤثر مثبت آنها را در پیروزی سنگر به سنگر مبارزات ملی و انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی، جاسوسی و سازشکاری می‌گذارند، صاحب اختیارند...

«وَمِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانُ»

۱. روایت از امام صادق(ع): خیر در آن چیزی است که واقع می‌شود.

۲. حدیث نبوی: انسان تدبیر می‌کند و خدا اندازه و سرنوشت می‌دهد.

«سنگر به سنگر»*

نه

«گام به گام»

سؤال: آقای بازرگان! انقلاب دایم رویه‌ی تروتسکی و انقلاب فرهنگی استیل مائو است و انقلاب «گام به گام» از آن نوع رنگ‌هایی است که بر پیشانی بازرگان ماند و ظاهراً تا سال‌های بعد از این خواهد ماند؛ خودتان چه می‌گویید؟

بازرگان: کلمه «گام به گام» که سؤال کردید در ابتدا ابتکاراً از طرف نهضت آزادی و بنده هیچ وقت عنوان نشده، بلکه مخالفین یک مقدار از روی شیطنت - به اصطلاحی که ترجمه از نظریه‌ی کیسینجر در روابط بین اعراب و اسرائیل بود - این اصطلاح را به کار بردند. آنچه نهضت آزادی و شخص بنده گفتیم و در اعلامیه‌های قبل از پیروزی انقلاب هم آمده، کلمه‌ی «سنگر به سنگر» بود و بعد هم کاملاً توضیح داده بودم و اصل مطلب این است که مرحله یا فاز به اصطلاح تعرضی و منفی انقلاب می‌تواند و باید هم با سرعت و به صورت تخریبی و احیاناً انفجاری باشد، اما مرحله‌ی مثبت یا سازنده‌ی انقلاب (همان برنامه‌ای که امام دست ما داده بودند)، مثل هر تحول و تکامل انسانی و اجتماعی و مطابق الگوی طبیعت و خلقت، راه صحیحی غیر از تدریج اصولی ندارد.

آنچه ما می‌گفتیم فکر می‌کنم منطبق با عقل و شرع است که کار سازندگی اصلاحات اراضی بهتر است در سایه‌ی قانون صورت بگیرد؛ قانونی که هم مطالعه و هم تصویب شده باشد؛ اکثریت ملت آن را تصویب کرده باشند، مثل قانون اساسی؛

* این گفت‌وگو در تاریخ ۱۳۵۸/۱۲/۴ با خبرنگار روزنامه کیهان انجام شد اما در آن زمان منتشر نگردید.

و بعد هم در حمایت قدرت باشد، یعنی کار انقلاب در مرحله‌ی سازندگی متکی بر قانون و قدرت باشد. حرف ما همیشه این بوده و گمان نمی‌کنم این مخالفتی داشته باشد. فقط آنهایی که با احساسات و عجله می‌خواهند پیش بروند، یعنی اقلیت‌ها؛ آنها می‌خواهند تا اکثریت نظرش را نداده و تا دولت انتخابی اکثریت نیامده، این منظورهایشان را که می‌دانند پشتیبانی ندارد، انجام بدهند. فرض کنید این سلسله جبال البرز دو دامنه دارد، همان‌طور که هر انقلابی یک دامنه‌ی منفی تخریبی دارد و یک دامنه‌ی سازندگی مثبت. یک دامنه‌ی کوه البرز که به طرف کویر است خشک است و سنگلاخ، اما دامنه‌ی آن طرف که رو به دریا است سبز و خرم و سایه‌وار و پربرکت است. بنابراین چرا این دامنه‌ی مثبت و سازندگی انقلاب ما مثل دامنه‌ی رو به دریا سبز و خرم و با امنیت و عدالت و متانت نباشد؟ این نظر ما راجع به مسئله‌ای بوده که اینها عنوان گام به گام رویش گذاشته‌اند.

سؤال: آقای بازرگان من کاری ندارم که دانشجویان پیرو خط امام چه می‌گویند، یا آقای خلخالی چه می‌گویند، یا عوام چه برداشتی از حرف‌های آنها دارند؛ این هم خود عارضه‌ای از سیاست استعماری است که از صد سال پیش تا به حال برای ملت باقی مانده است. هر جا نتوانیم این نقطه ضعف‌های خود را جبران بکنیم با اتهاماتی از قبیل فلان سیاست انگلیسی است، فلان حاکم نوکر بریتانیا است، فلان رجل سیاست‌مدار با سفارت سروسری دارد و از این قبیل، خواسته‌ایم جبران مافات کنیم. همه شما را به‌عنوان یک آدم متقی و پاک و منزّه قبول دارند و می‌شناسند؛ حتی دشمنان شما نیز به این امر معترف هستند؛ اما آنچه می‌ماند شک و شبهه‌هایی است که درباره‌ی سیاست شما به‌عنوان اولین دولت‌مرد انقلاب ایران ایجاد شده است. واقعیت را بگویم آقای بازرگان، سیاست شما سیاست شنا کردن برخلاف مسیر بود. چیزی که خیلی‌ها نمی‌پسندیدند و بسیاری هم آن را مقرون به عقل و تدبیر می‌دانستند؛ ولی به‌هر حال این سیاست هر چه بود، به‌عنوان یک سیاست شاخص و چشمگیر، جو و بحث‌هایی برانگیخت و سیاست نخست‌وزیر بازرگان مبدل به بازرگان‌نیم شد. در واقع شما خالق یک نوع مکتب بعد از انقلاب شده‌اید. مکتب شکیبایی، عدم خشونت و مکتب عدم معارضه و مقابله. خیلی‌ها فکر می‌کنند که بازرگان‌نیم شکست خورد و از میدان به‌در رفت، اما واقعیت جز این است؛ چون اکنون ارکان‌های عالی اجرایی این مملکت به همان نتیجه‌ای رسیدند که شما درست دو روز بعد از انقلاب به آن رسیده بودید.

بازرگان: بگذارید این توجه‌تان را به نظریه‌ای که راجع به سیاست‌های استعماری و خارجی دارید - که آنها سعی می‌کنند از راه تهمت زدن و وصله ناجور چسبانیدن روی خدمت‌گزاران مردم و مملکت اختلاف بیندازند و هر مبارزه و هر انقلابی را متلاشی کنند - کاملاً تأیید کنم؛ خصوصاً آنها سعی دارند حرف‌هایشان از زبان

سنگر به سنگر نه گام به گام _____ ۵۱

داخلی‌ها، خودی‌ها و ظاهرالصلاح‌ها، که دارای حسادت و اغراض هستند، در بیاید. سیاست دولت موقت و بنده سیاست به اصطلاح شنا کردن در خلاف مسیر نبود، بلکه چه در زمان مأموریت و اشتغال، چه حالا، اکثریت مردم علاقه و احساسات خیلی صمیمانه و دوستانه دارند. بنابراین ما به هیچ وجه برخلاف نظر عموم حرکت نمی‌کردیم. منتهی مطلبی که هست عقیده‌ی دوستان و بنده این بود که مسئولیت و مدیریت و رهبری این نیست که انسان از آنچه مردم و عوام می‌خواهند پیروی و تقلید نماید، بلکه در برابر خدا و وجدان و خود ملت و تاریخ، شخص رهبر یا شخص مدیر یا شخص وزیر مسئولیت دارند که اگر می‌بینند در مردم احساسات و اشتباهات یا دستپاچگی‌هایی غلبه دارد، ارشاد بکنند و آنها را برگردانند، اگر چه به نظرشان تلخ بیاید. این شکیبایی و عدم خشونت - که در مورد من فرمودید - رویه‌ی همیشگی من در زندگی بوده و فکر می‌کنم همان چیزی است که دستور قرآن می‌باشد، آنجایی که می‌گوید: صبر، جدال به احسن، جزای بدی به نیکی. همکاری در مشترکات نیز کاری است که ما همیشه می‌کردیم. باز هم خیلی خوشحالم که در پایان سؤال خودتان این مطلب را اظهار کردید که همان حرف‌هایی که ما در تمام این مدت حتی از روز دوم بعد از مأموریت می‌زدیم - که نباید مراکز متعدد قدرت و تصمیم‌گیری باشد و نباید مداخله و ایجاد مزاحمت کنند - کسانی که بعد از استعفای دولت عهده‌دار شده‌اند، آنها هم به همین نتیجه رسیده‌اند و همین حرف‌ها را می‌زنند، چه شورای انقلاب، چه جناب رئیس‌جمهور، و راه طبیعی هم غیر از این نمی‌تواند باشد.

سؤال: آقای بازرگان شما در روزهای پایان انقلاب درباره‌ی لزوم ایجاد یک جمهوری دموکراتیک اسلامی سخن می‌گفتید؛ به اعتقاد شما با توجه به همه‌ی تجربیاتی که از روند یک ساله‌ی انقلاب داشته‌اید، دموکراسی، آن هم در نظام جمهوری اسلامی، چه محتوا و چه شکل و شمایلی دارد؟ در ضمن یادتان باشد دموکراسی اجتناب‌ناپذیر بعد از انقلاب که مقدار زیادی هرج و مرج ایجاد کرد، شما را با سر به زمین زد؛ چون نیروهای راست افراطی و چپ افراطی توأمأً شما را آن قدر در فشار گذاشتند که مجبور شدید به‌طور صوری هم که شده میز صدارت عظمی را ببوسید و خود را به‌ظاهر یک بازنشسته‌ی انقلابی جلوه دهید. اما ما خوب می‌دانیم که شما هنوز مصدر کار هستید؛ این گونه فعالیت را بیشتر دوست دارید یا آن گونه را؟

بازرگان: عنوان دموکراتیک یعنی صفت جمهوری دموکراتیک اسلامی، اولاً اختراع و اصطلاح شخص بنده و رفقای دولت موقت نبود. اوایل، هم امام این را می گفتند هم اکثریت شورای انقلاب. و این دو صفت، دموکراسی و اسلام، توأم بود. بعد به خاطر نظریات و مصالحی، از آن احتراز شد و به خاطر تعبیرهای سوء که ممکن بود بشود (مثلاً چنین عنوانی در بعضی از کشورهای اروپای شرقی هم گذاشته شده است)، عنوان دموکراتیک را برداشتند. خبرنگارهای خارجی غالباً از بنده - یا شاید هم از سایرین - می پرسیدند که پس معلوم می شود جمهوری اسلامی شما دموکراتیک نیست. جوابی که من می دادم این بود که خیر، دموکراسی واقعی، به معنی صحیح کلمه، همان حکومت اسلامی است و جمهوری اسلامی هم غیر از جمهوری دموکراتیک نمی تواند باشد. حالا باز همین عقیده را دارم ولی بعضی ها می آیند این را قلب می کنند و معنی و مفهوم غلط و بدی به دموکراسی می دهند؛ یا در اروپا به اسلام می دهند و خشونت و تحمیل و انحصارگری طبقاتی را لازمه ی اسلام می دانند. یا بعضی از اشخاص غیروارد داخلی ایراد به آزادمندی و عدالت و رفتار به اصطلاح قبول حاکمیت ملی و حق اکثریت و حتی حق قانونی اقلیت می گیرند و این را خلاف جمهوری اسلامی می دانند. آن یک مطلب جداگانه ای است که گمان می کنم مقبولیت عامه هم نداشته باشد، ضمناً هم باید گفت که دموکراسی و آن رفتاری که دولت سعی می کرد داشته باشد، این هرج و مرج را ایجاد نکرد و دولت موقت را هم با سر به زمین نزد بلکه هرج و مرج و همین موضع گیری های مختلف بود که اشکالاتی فراهم آورد و آن طور که باید و شاید و خیلی ها هم انتظار داشتند، آن نظم و قاطعیت و امنیت کامل به وجود نیامد؛ و به طوری که من در پیام های تلویزیونی هم همیشه می گفتم و هم زیاد گله نداشتم، لازمه ی این انقلاب، مخصوصاً انقلاب وسیع و سریع و عظیم ما که واقعاً از داخل ملت و از تمام طبقات جوشیده بود و اشخاص فداکار و داوطلب از هر طرف به میدان می آمدند و نتیجه ی قهری و طبیعی اش، مقداری به هم خوردگی و آشفتگی و هرج و مرج بود و آن مسئله و داستان چاقوی بدون تیغه به وجود آمد؛ به طوری که دولت نمی توانست کار کند. ضمناً این را هم - که اینجا با شما اختلاف دارم - بگویم که دولت با سر به زمین نخورد بلکه دولت موقت عیناً مثل یک هواپیمای خیلی منظم و مجهزی آرام روی باند فرودگاه نشست. و واقعاً دولت موقت با سلام و صلوات روی

سنگر به سنگر نه گام به گام _____ ۵۳

کار آمد و پرواز کرد و بعد هم با سلام و صلوات و با صداقت و صمیمیت آمد روی زمین نشست و دو دستی خلعت را و طاق شال را تقدیم امام کرد. و آن چیزی که من روز اول در سخنرانی دانشگاه تهران گفتم که از خدا می خواهم و دعا می کنم، این آیه قرآن را که:

«وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا»^۱

واقعاً با صداقت و صمیمیت و فعالیت شروع کردیم و با همین حالت زمین نشستیم و بعد هم - همان طوری که خوب می دیدید و می دانید - تقریباً همان اکثریت افراد دولت در دولت شورای انقلاب وارد شدند و خدمات را ادامه دادند. پس ما با سر زمین نخوردیم؛ جز این که ما صمیمانه و صادقانه [مسئولیت را] گرفتیم، بعد هم که دیدیم واقعاً این دخالت‌ها، اختلاف‌ها، مزاحمت‌ها و کارشکنی‌ها و انتقادهای بی جا (یا با جا فرق ندارد) طوری است که اصلاً دولت را فلج کرده و هیچ کاری نمی توانیم بکنیم - البته ما ضرر نمی بردیم، مملکت و انقلاب ضرر می برد - دو دستی گفتیم بفرمایید؛ به کسی یا کسانی بدهید که ایراد می گیرند و انتقاد می کنند و با هم هماهنگی دارند؛ بدهید آنها بکنند، برای اینکه ما با آنها هماهنگی خواهیم داشت و این کار را هم کردیم.

سؤال: آقای مهندس بازرگان، انقلاب کبیر فرانسه با دست ناپلئون بناپارت همی بچه هایش را سقط جنین کرد؛ انقلاب اکتبر روسیه همی فرزندان را در زیر زمین های آقای «بریا» بریانی کرد و خیلی انقلاب های دیگر و خیلی از انقلابیون را مثله و جزاله کرد. انقلاب ما علی الظاهر دارد همان بازی تاریخ را ایفا می کند؛ بازرگان، میناچی، امیرانتظام، مبشری، ایزدی، و تعداد دیگری از دولت مردان را دارد یکی یکی می بلعد. چرا باید انقلاب اسلامی ما از این نظر شباهتی به هر انقلاب دیگر داشته باشد؟

بازرگان: من امیدوارم، انتظار هم این طور می رود که انقلاب ما دچار سرنوشتی مثل انقلاب کبیر فرانسه بعد از ناپلئون و روبسپیر و دیگران نشود و همچنین «بریا»هایی نداشته باشیم که به قول شما انقلاب اولیه را بریان بکنند. چون انقلاب ما انقلاب اسلامی و روی پایه های معنوی است و البته رفتاری که با امثال دکتر مبشری، یا دکتر

۱. اسراء (۱۷) / ۸۰: و بگو، صاحب اختیارا، مرا [از هر امری] به شایستگی وارد کن و به شایستگی خارج کن و مرا از جانب خود موضعی مسلط و پیروزی آور عطا فرما.

ایزدی، امیرانتظام، میناچی و بسیاری از مدیر کل‌ها و مدیران انتخابی ما شد، خیلی باعث تأسف است و گمان می‌کنم در تاریخ به‌عنوان نقطه‌ی ننگین این انقلاب باقی بماند و خیلی هم مورد اعتراض ماست؛ و همان‌طور که در سؤال اول اشاره کردید، اینها نتیجه‌ی اتهامات و تحریکاتی است که با همان انگیزه و شیوه‌ای که دشمنان انقلاب در همه‌جا دارند، اعمال می‌شود؛ البته من ایرادی ندارم، گله هم نمی‌کنم؛ در هر انقلابی، در هر نهضتی و در هر مکتبی، اختلاف نظرها هست ولی اختلاف نظر نباید عاری از حسن‌نیت و عدالت باشد. آنچه ما اعتراض داریم این افشاگری‌های خلاف انسانیت و خلاف حقیقت و خلاف عدالت است که با بی‌انصافی صورت می‌گیرد و یا معارضه‌هایی که انجام می‌گیرد و تعبیرهای غلطی که از اسلام و مکتب ما می‌شود و تقلیدی است، تأثیری است از مکاتبی ضد مکتب ما، ضد اسلام، که اسم این را من گذاشته بودم «آفات توحید» و یک سخنرانی خیلی مفصل هم در دو سال قبل کرده بودم.^۱

سؤال: آقای مهندس بازرگان! اسلام، اسلام است؛ ما یک ام‌الکتاب داریم به نام قرآن مجید که دستورات صریح و روشن در آن عنوان شده است. اما بعد از انقلاب تعدد مراکز ایدئولوژیک اسلامی گره‌ای بر گره‌های ایدئولوژی انقلابی ما اضافه کرد. برخلاف آنچه که شما تصور می‌کنید، این تعدد مراکز تصمیم‌گیری نیست که جامعه را فلج کرده است بلکه کثرت کانون‌های ایدئولوژیک اسلامی است؛ هر کس تعبیر و تفسیر خاصی از قوانین اجتماعی و سیاسی قرآن دارد و ما داریم به نوعی «رویزیونیزم» اسلامی می‌رسیم. فکر نمی‌کنید که این «رویزیون» و تجدیدنظر طلبی در احکام و قوانین و قواعد کتاب آسمانی، ما را از خط اسلام به یک مکان بعید و موهوم پرتاب کند؟

بازرگان: از این سؤال‌تان هم متشکرم و هم از یک بابت عذر می‌خواهم چون یک سؤال خیلی اساسی و اصولی و به اصطلاح مکتبی است؛ جواب من هم هر قدر بخواهم به صورت اشاره و اختصار باشد، قدری طول می‌کشد و ممکن است باعث تصدیع بشود.

همان‌طور که گفتید یک مذهب، یک اسلام و یک کتاب قرآن بیشتر وجود ندارد

۱. «آفات توحید»، عنوان سخنرانی زنده‌یاد مهندس بازرگان در جلسات سخنرانی شب‌های ماه مبارک رمضان، مسجد قبا، مردادماه سال ۱۳۵۶ است که تدوین و تفصیل یافته و چاپ اول آن با شمارگان ۱۰٬۰۰۰ در اسفند سال ۱۳۵۶ توسط دفتر نشر فرهنگ اسلامی منتشر شده و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد یازدهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث اعتقادی و اجتماعی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر گردیده است (ب.ف.ب).

سنگر به سنگر نه گام به گام _____ ۵۵

و مراکز متعدد ایدئولوژیک است که تعبیرهای مختلف می‌کنند؛ اما این امر نه تازگی دارد و نه اختصاص به مکتب ما دارد. از صدر اسلام این اختلاف در میان امت وجود داشته که بیشتر روی غرض و سوءنیت بوده ولی خیلی موارد هم خالی از سوءنیت ولی در نتیجه‌ی تعبیر و توجیهاتی که تحت شرایط و دیدهای مختلف صورت می‌گرفته و شاید به دلیل جهل و عدم اطلاع و اصولاً عالی بودن و غامض بودن مسئله باشد؛ چون اسلام واقعاً معجزه است، واقعاً منبع الهی دارد، خیلی مافوق و دور از ذهن بشر است، طبیعی است که در فهم و درک و بیان و تعبیرش خیلی اختلاف پیش بیاید و پیش هم خواهد آمد. اگر یک مکتب بشری پیش پا افتاده و عوامانه بود، ممکن بود هیچ اختلافی ایجاد نشود ولی چنین مکتبی که مافوق و دور از بشر است، طبیعی است که دچار چنین اختلاف‌هایی بشود.

در مورد انقلاب اسلامی و به‌طور کلی این نهضت اسلامی ایران و مشرق و رنسانس که آنجا صحبت‌اش را کردیم - که در واقع پایه‌گذار و مبتکرش سیدجمال‌الدین اسدآبادی بود - باید گفت با آنکه در مسائل فقهی و مسائل فلسفی اسلام و قرآن خیلی بحث شده اما در مسائل اجتماعی و حکومتی، یا به اصطلاح امروز، ایدئولوژی اجتماعی و سیاسی، به‌صورت مفصل و مشخص کار مهمی نشده و تدوین هم نشده است؛ یعنی خیلی کم کار شده است. در ایران بعد از انقلاب مشروطیت، برای اولین بار در عالم تشیع بود که مسئله‌ی حکومت و مدیریت جامعه به‌وسیله‌ی مردم، و مسائل آزادی و انتخابات و حاکمیت و دخالت مردم در کار دولت مطرح شد و شخص بارز و شاخص واقعاً دانای ما مرحوم نائینی کتابی به‌نام «تنبيه الامة و تنزيه الملة» نوشت که بعداً در زمان «نهضت مقاومت ملی» و قبل از «نهضت آزادی ایران»، مرحوم طالقانی - به توصیه و همکاری دکتر سجایی و بنده - این کتاب را ترجمه کردند که می‌شود گفت از کتاب‌های تاریخی و افتخار ایران است. و بعد از سال‌های ۱۳۲۰ که حکومت رضاشاه - حکومت استبدادی آن موقع - ساقط شد و موقتاً آزادی اجتماعات و بحث و مطالعه پیش آمده بود، در واقع از آن وقت می‌شود گفت که روشنفکرهای ایران و روحانیون ایران شروع کردند به طرح مسائل اجتماعی و سیاسی و حکومتی در مواجهه با اسلام و قرآن. مرحوم طالقانی از آن جمله بود. بنده هم در سال ۱۳۰۳ که در دارالمعلمین مرکزی شاگرد مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی بودم، برای اولین

بار در عمرم پای درس تفسیر قرآن نشستم. بعد هم که در سال ۱۳۰۶ جزو کاروان اول محصلین اعزامی به اروپا رفتم، این مسئله جزو اشتیاق و اشتغال خاطر بنده شد. البته اشخاص دیگری هم - چه در بین تحصیل کرده‌ها و چه در بین روحانیون - در این زمینه از جنبه‌های علمی، فلسفی، اقتصادی و سیاسی به تحقیق پرداختند و خدماتی هم انجام شد که در واقع خوراک نسل جوان مبارز و مؤمن ما گردید. اما تحولات سریع و گرفتاری و مأموریت‌های دوران اشتغال دیگر اجازه نداد، نه به جوان‌ها که زیاد در این زمینه بیایند و بشنوند یا خودشان تحقیق کنند، نه به دیگران تا به دنبال مطالعات گذشته، مطالعات عمیق و دقیق تری بکنند. این است که هم مقدار زیادی نواقص در این قضیه وجود دارد و هم انحراف و اشتباهات و تأثیرها و نفوذ مکاتب دیگر، مثل مکتب سوسیالیسم و مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم، که در قرآن و اسلام و افکار ما وارد شده‌اند. البته اسلام هم دارای یک تاریخ و سنت روشن است و هم مخصوصاً دارای یک کتاب مدونی است که به قول دوست و دشمن دست نخورده است. و این کتاب خیلی آشکار کننده - به قول خودش «مبین» - بر مبنای علمی است و اگر در آن غور و بررسی بشود، مخصوصاً در پرتو تحقیقات و اکتشافات جدید، روز به روز خودش را روشن تر و مشخص تر نشان می‌دهد. بنابراین زیاد نگرانی نیست که افکار اشخاص و نظرات و اشتباهاتشان - حالا چه اشتباهات عملی و چه اشتباهات عقلی - باعث خرابی و انحراف اسلام بشود؛ همان‌طور که خود قرآن گفته است:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^۱

تلاش و کوشش مسلمانان منتهی به راهنمایی و رهبری و رسیدن به حقیقت خواهد شد. خود بنده نیز در زمینه ایدئولوژی اسلامی در زندان قصر در سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ کتاب «بعثت و ایدئولوژی»^۲ را منتشر کردم که هدف از آن این بود که بیایم تمام موضوعاتی که در مکاتب مختلف و مسائل اجتماعی و سیاسی و حکومتی هست، ببینیم آیا اسلام و قرآن می‌تواند به آنها جواب بدهد؛ یعنی با ایدئولوژی اسلام می‌توانیم ما جواب آنها را بدهیم یا نه؛ این را من نوشته بودم. البته

۱. عنکبوت (۲۹) / ۶۹: و کسانی که در راه ما تلاش می‌کنند، محققاً به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم...

۲. کتاب «بعثت و ایدئولوژی» حاصل تفصیل و تدوین سخنرانی جشن مبعث در میان زندانیان هم‌بند با مؤلف فقید در زندان قصر، سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ است. این اثر در جلد دوم مجموعه‌ی آثار با نام «بعثت (۱)» قرار دارد و چاپ دوم آن، توسط شرکت انتشارات قلم در سال ۱۳۸۸ منتشر شده است (ب.ف.ب).

دیگران هم در این زمینه خوب کار کرده و کار می کنند.

سؤال: آقای بازرگان! به آینده خوش بین هستید؟ اگر خوش بین هستید، چرا؟ و اگر بدبین هستید به چه علت؟

بازرگان: انقلاب ما چه قبل از پیروزی و چه در جریان پیروزی یک عمل و یک قدم ساده ای نبود؛ حتی وقتی انقلاب را با نهضت ملی شدن نفت به رهبری مرحوم دکتر مصدق - که تا ابد جزء افتخارات ایران و ملل شرق خواهد بود و اسم آن را من گذاشته بودم انقلاب صغیر - مقایسه بکنیم، چه قبل از پیروزی و چه بعد از پیروزی، با خیلی مسائل و مشکلات مواجهه بوده است. دائماً نیز در تحول و توسعه بوده و مسائل جدیدی را خودش پیش آورده و عنوان کرده و بر ابعادش اضافه شده است. از بُعد و مقیاس ملی و ایرانی تجاوز کرده است؛ اول مقیاس ملل اسلامی و حالا مقیاس جهانی پیدا کرده و بسیار طبیعی است که انسان را نگران و ناراحت بکند و دائماً یک حالت بحرانی و خطرناک داشته باشد، چه از ناحیه ی خارج و چه برخلاف آنچه که بسیار شایع است، و بنده همیشه روی آن تکیه کرده ام، از ناحیه ی داخل هم مواجه با خطرات و مشکلات فراوان بوده و هست. اما چون انقلابی است که یک پایه و اساس معنوی و الهی دارد و رهبری اش نمونه ی اعتقاد و توکل است - همان طور که تاکنون دیده اید - یک نوع معجزه است و از خیلی نگرانی ها بیرون می آیم. بنابراین روی اعتقاد به خدا و وعده ای که خدا داده است و همچنین آن طور که بارها گفته ام، چون یک انقلاب ملی است و ساختگی یا تحمیلی از خارج نیست، بنابراین خود را حفظ خواهد کرد. و من همیشه مدافع کسانی بودم که متأسفانه آنها را می کوبند و بدنام و طردشان می کنند و این لکه ی ننگین پاک سازی را روی شان می گذارند؛ نمی خواهم بگویم همه شان خوب هستند و هیچ کدام شان بد نیستند و نباید تصفیه و طرد بشوند، ولی این قشر کارمند دولت و قشر روشنفکرهای ما هم از اول سهم خیلی بزرگ و علاقه و عقیده به این انقلاب داشتند. چون چنین است و اکثریت مملکت همان طور که در فراندوم نشان دادند، و هر وقت به حالت خیلی حساس و بحرانی رسیدیم، به میدان آمدند و حمایت کردند. روی این جریان ها، امیدوار و خوش بین هستم که ان شاء الله باز هم مشکلات را پشت سر بگذاریم و بر آنها پیروز بشویم، به شرط اینکه انقلاب در راه حق و در راه عدالت و در راه خدا حرکت بکند.

سؤال: آقای مهندس بازرگان انتخابات مجلس شورای ملی نزدیک است؛ پارلمانتاریزم [یا پارلمانتاریسم] که نوعی عارضه‌ی سیاسی غربی است دارد دو باره در ایران تکرار می‌شود. آیا شما با حضور پارلمان در این کشور موافق هستید؟

می‌دانم این سؤال از بدیهیات است، چون شما خودتان را کاندیدای نمایندگی مجلس شورای ملی کرده‌اید. بنابراین جواب‌تان آری است؛ اما من می‌خواهم به این واقعیت دست یابم که نظام پارلمانی در فلسفه‌ی فکری اسلامی تا چه حد می‌تواند اعتبار داشته باشد؟ یادتان باشد که من هم می‌دانم «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۱ چیست پس با ذکر این کلام، ذهنم را نبندید. ضمناً تعارف هم نداریم، شما بهتر از من می‌دانید که این پارلمانی را که می‌خواهید درست کنید دقیقاً کپی مجالس شیوخ عربی است.

بازرگان: این سؤال نیز بجا و اساسی است و من خوشحالم که این را مطرح کردید و جواب من شاید یک کمی، و یا در همان حدود سؤال، طولانی بشود.

در چیزی که با شما موافق نیستم، این است که پارلمان و پارلمانتاریزم را من به نظر انتقادی نگاه نمی‌کنم. قانون اساسی ما معجونی است از نظام انتخاباتی حاکمیت ملی غربی و شورای اسلامی که مبتنی بر همان آیه‌ای است که شما تلاوت کردید. این قانون با همکاری دولت موقت و شورای انقلاب درست و تصویب شده بود؛ و منهای دو نکته‌ی کوچک و جزئی، به تأیید امام رسیده بود که مجلس خبرگان آن را به هم زدند و به یک صورت دیگر در آوردند. البته خود آنها می‌گویند کار خوبی کردند؛ ما می‌گوییم که از بعضی جهات نه. مع‌ذلک همان‌طور که در موقع فرماندوم علناً گفتم و همیشه هم تکرار کرده‌ام، ما به آن احترام می‌گذاریم زیرا قانون اساسی است که تصویب شده، به تصویب نمایندگان که از طرف ملت انتخاب شده‌اند رسیده و باید هم اجرا بشود؛ اما احتیاج به اصلاح دارد. کما اینکه پیشاپیش هر جا که پای اجرا در میان آمده چه در آنجا که مربوط به مذاهب اقلیت‌های غیر شیعی بود، چه در مورد تشخیص صلاحیت نامزدهای ریاست جمهوری و هر جای دیگر که خواسته‌اند اجرا نمایند، فوری اشکالات و اختلافاتی در عمل پیش آمده است. بنابراین همان‌طور که امام هم فرموده‌اند که متممی باید باشد، لازم است متمم یا تجدیدنظری بشود. منتها نه با دست‌پاچگی، و نه در هرج و مرج و آشفتگی و دشمنی، بلکه در اولین دوره‌ی مجلسی که انتخابات خواهد شد، پس از اینکه ان‌شاءالله آب‌ها از آسیاب‌ها رفت و کارها روی نظم و اساس و منطق و عقل و عدل افتاد یا در مجالس بعد باید یک تجدیدنظر خیلی صحیح با فرصت و به صورت منطقی

۱. آل‌عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کار با آنان مشورت کن؛ ...

و اساسی با توجه به افکار و نظریات مردم به عمل آید.

پارلمانتاریزم که اشاره کردید در خود مغرب زمین هم یک حالت متحجر و ثابتی ندارد و در تمام ممالکت مغرب یک جور نیست؛ یعنی در مکان و در زمان دائماً تغییر کرده و بهترش کرده‌اند. تازه در مملکت ما هم، هیچ وقت اصلاً نباید نه مقلد باشیم نه مترجم، بلکه اصولش را انجام بدهیم که اصول پارلمانتاریزم، حاکمیت ملت است، آزادی ملت است، آزادی مردم است، آزادی عقیده، آزادی رأی؛ اینها تمام به طوری که در کتاب «بعثت و ایدئولوژی» و در نوشته‌های بعدی هم شرح داده‌ام پایه‌های تکوینی طبیعت و آیات قرآنی دارد. حاکمیت اکثریت همان‌طور است که مرحوم نائینی در کتاب «تنبيه الامة و تنزيه الملة» شرح داده است. و مشورت چیزی نیست که ما مجبور باشیم از غرب بگیریم، منتهی چگونگی دموکراسی باید با محیط اجتماع ما، با تاریخ ما، مردم ما و با مذهب ما منطبق باشد.

سؤال: آقای بازرگان! ما امروز با دو جناح شاخص و متضاد روبه‌رو هستیم؛ جناح اول، جناحی که درست رو در روی رئیس‌جمهور ایستاده است و معتقد به حفظ تعدد مراکز قدرت است، و جناح دوم جناحی است که بنی‌صدر یعنی رئیس‌جمهور قانونی و شرعی در صدر آن است که ظاهراً شورای انقلاب نیز در کنار آن قرار دارد. اگر جناح اول بر دوم پیروز شود و فشارها بتواند رئیس‌جمهور و شورای انقلاب را وادار به تسلیم کند، فکر می‌کنید چه می‌شود؟ رئیس‌جمهور کنار می‌رود یا رئیس‌جمهور می‌ماند اما سیاست و روش خود را عوض می‌کند؟ اگر قبول کنیم که فرض اول مصداق پیدا کند، تکلیف حکومت چه می‌شود؟ اگر فرض دوم واقعیت یابد، جامعه از نظر اقتصادی و سیاسی تا چه مدت می‌تواند با این اوضاع بغرنج کنار بیاید؟

بازرگان: آن تقسیم‌بندی شما را به صورت دو جناح رودررو که یکی از آنها رئیس‌جمهور است و یک عده‌ای طرف دیگر، این را بنده خیلی در واقع و در عمل، و این طور منفک و مشخص و روشن نمی‌بینم. البته هنوز در ملت و محیط ما و از دیدهای مختلف، جناح‌ها و طرز فکرها و خواسته‌های گوناگون و احياناً متضاد وجود دارد و وجود هم خواهد داشت. مع ذلك همه باید به هدف‌های مشترک که مهم‌ترین آنها سه هدف زیر است بیاندیشیم و حداکثر صداقت و همکاری و هماهنگی و فداکاری را ابراز داریم؛ آن سه هدف اصلی، یکی پاکی و اصالت جمهوری اسلامی است که رفته رفته - و همان‌طوری که گفتم - جنبه‌ی جهانی پیدا می‌کند؛ دوم استقلال و قدرت و امنیت و وحدت مملکت است؛ و سوم آزادی و عدالت. این سه چیز اصلی

است که اگر همه به آنها بیاندیشند، اختلافات جزئی در سلیقه‌ها و نظرها اهمیتی نخواهد داشت و باز هم موفق خواهیم بود. به نظر بنده، صرف نظر از گروه‌های چپ افراطی - که در اقلیت هستند و به هیچ کدام از سه هدف اصلاً علاقه و اعتقادی ندارند - دو جناح امروز در مملکت ما رودرروی یکدیگر هستند: یکی جناح انقلابی تندرو و حیثاً تندخو و غالباً جوان که برای آنها نفس انقلاب هدف و معشوق و معبود شده است؛ یعنی بیش از هر چیز و در مرحله‌ی اول به انقلاب و عمل انقلابی با تمام شدت و خشونت و سرعت و وحشتش توجه دارند و عشق می‌ورزند؛ دیگری، جناح انقلابی اعتدال ملی و مسلمان است که انقلاب در نظر آنها در عین حالی که به آن علاقه دارند ولی به عنوان یک وسیله به آن نگاه می‌کنند؛ وسیله‌ای برای رسیدن صحیح و مطمئن به اهداف سه گانه بالا، و از طریق معقول قانون اساسی و مجلس شورای ملی. اظهارات آقای رئیس‌جمهور نیز به نظر می‌آید بیشتر در این طریق دوم که گفتم باشد. حالا اگر جناح‌ها یا ملت راه دیگری را بخواهند اتخاذ بکنند البته صاحب اختیارند ولی اگر این انقلاب را که با فداکاری‌ها و شهادت‌ها و زحمات و خطرات، به نصف راه رسانده‌ایم، از سر بگیریم و استقرار نظم و امنیت و معیشت و تولید و زندگی سال‌ها به عقب بیافتیم، معلوم نیست که تجربه‌ی دوم ما را از آنچه به دست آوردیم محروم نکند.

سؤال: آقای بازرگان! این روزها بازار شایعه و شایعه‌پردازی و شایعه‌سازی بسیار رواج دارد؛ صریح بگوییم که اضلاع و ابعاد این شایعات کم‌کم دارد حیطة شما و حول و حوش شما را نیز فتح می‌کند. آقای بازرگان، به راستی چه کنیم که برای همیشه به این جنگ روانی که دارد افراد مؤمن و میهن‌پرست را به غل و زنجیر می‌کشد و از پا در می‌آورد خاتمه دهیم؟

بازرگان: این سؤال که تا حدودی در سؤال‌های قبلی هم از بعضی جهات به آن اشاراتی شده بود سؤال عملی و واقعی است و باعث تأسف است. بازار شایعه‌پراکنی که مخصوصاً از زمان انتخابات رئیس‌جمهوری داغ شده بود و بعد هم با انتخابات مجلس بالا گرفته است، برخلاف دستورات مؤکد امام، رعایت اخلاق و اصول اسلامی و انسانی را نمی‌کنند، رقابت‌ها و اغراض سیاسی و شخصی که از تحریک دشمنان افراطی چپ و راست آب می‌خورد عامل مؤثر آن است. این شایعه‌پراکنی‌ها و شایعه‌سازی و افشاگری‌ها، ابتدا انحصار به اعضای دولت موقت و نهضت آزادی

سنگر به سنگر نه گام به گام _____ ۶۱

داشت اما همان طوری که در اغلب این موارد بنده همیشه هشدار می‌دادم دامنه‌اش بلافاصله توسعه پیدا کرده، به اعضای دیگر شورای انقلاب و نهادهای انقلاب، مثل دادستانی انقلاب و شخصیت‌های روحانی کشیده شده است. هدف اصلی همان است که در سؤال اول اشاره کردیم. چاره کار از یک طرف حسن نیت، حسن تفاهم و دست برداشتن از خصومت و رقابت است و به جای آن رعایت انضباط و اطاعت و احترام به کسانی است که به اصطلاح قرآنی ولی امر و صاحب امر هستند.

در مرحله‌ی دوم لازم است که از ناحیه‌ی دولت و رهبری امت قاطعیت نشان داده شده هیچ اجازه ندهند در مملکت دودستگی و صددستگی راه بیافتد و هر کس به بهانه‌ی خط امام بودن درست برخلاف خط امام گام بردارد و بر علیه کسانی که از طرف امام مأمور و مشغول شده‌اند و امام بارها و مکرراً اعتمادشان را به آنها نشان داده‌اند انتقاد بی جا و افشاگری کنند و اتهام بزنند.

سؤال: آقای بازرگان نخستین رئیس جمهور شرعی و قانونی بعد از انتخاب شدن، در هر فرصتی، نه یک بار بلکه چند بار سیاست‌ها و برنامه‌های خود را در مورد همه چیز، از جمله از بین بردن گروه‌های حاکم و مراکز تصمیم‌گیری خودکامه، اعلام کرده است، برای یک بار هم که شده به دور از هرگونه اغماض، به‌طور صریح عقیده‌ی خودتان را در این باره بیان کنید و راست و حسینی بگویید اجرای این سیاست‌ها تا چه اندازه تحقق‌پذیر خواهد بود؟

بازرگان: آنچه را که نخستین رئیس جمهوری در زمینه‌ی انحلال گروه‌های غیرقانونی و مراکز تصمیم‌گیری خودکامه اعلام کرده‌اند، کاملاً مورد تأیید و تقدیر و باعث امیدواری است. باز هم می‌گوییم که اجرای چنین سیاستی علاوه بر اعتقاد و الزام به آن، و نیز به قانون اساسی جمهوری اسلامی، فقط در سایه‌ی حسن نیت و همکاری صادقانه از یک طرف و قاطعیت دولت و مجلس و رهبری امت امکان‌پذیر است؛ اگر این دو شرط باشد حتماً ایشان و کسانی که این علاقه و عقیده را دارند موفق خواهند شد.

سؤال: آقای مهندس بازرگان شما مأمور آمریکا هستید؛ این روزها هر کس که دم از داشتن روابط حسنه اما متکی بر استقلال ملی بزند بلافاصله انگ مأمور را بر او می‌چسبانند. ما نمی‌دانیم که آمریکا چند مأمور در این مملکت دارد. بعضی‌ها شما را هم در زمره‌ی این مأموران به حساب می‌آورند و بیشتر حملات از ناحیه‌ی چپ و راست افراطی است. فکر می‌کنید علت این حملات چیست؟ چون آنچه که روشن است اینکه چپ و راست

افراطی، در پشت سپر حمله به شما، به دنبال مقاصد و هدف‌های سیاسی هستند؛ فکر نمی‌کنید این طور باشد؟

بازرگان: من نمی‌دانم آنهایی که این انگ را روی بنده و همکارانم می‌زنند تا چه حد خودشان آن را جدی می‌گیرند؛ مگر اینکه عقلشان را از دست داده باشند و انقلاب ما همه‌ی موازین عقلی و بدیهیات و تجربیات را به هم زده باشد. همان طور که خود شما نظر دارید بیشتر حملات از ناحیه‌ی چپ افراطی و راست افراطی و دنبال آن هدف‌های سیاسی انقلابی و ضد ملی ماست.

سؤال: آقای بازرگان! دارند شما و امثال شما را خراب می‌کنند، اما نمی‌دانند که خراب کردن عناصر و شخصیت‌های نظیر و شبیه شما، خراب کردن انقلاب است. چه احساسی از انقلاب دارید؟ یک احساس توأم با ناامیدی، یک احساس توأم با صبر و تحمل، یا نه، حس می‌کنید که باید به آینده خوش بین باشیم؟

بازرگان: عرض کنم که هیاهو خیلی می‌کنند، اما چه حالا که بنده زنده هستم و چه بعد که بمیرم، روزگار طوری است که حقایق را نمی‌شود در مدت طولانی و در سطح وسیعی قلب و واژگون کرد و ضمناً از این نوع تحریکات و تشنجات در همه‌ی انقلاب‌ها و در همه مبارزات سیاسی بوده است ولی من با توجه به سابقه‌ی خودمان، سابقه‌ی مبارزات و رشد ملت ناامید و ناراحت نیستم.

سؤال: آقای مهندس بازرگان تا چه حد برای بنی‌صدر شانس توفیق می‌بینید؟ فکر می‌کنید بنی‌صدر این دوره از ریاست جمهوری را سر سالم از مهلکه‌ها و توطئه‌ها و مشکلات و مصائب بیرون خواهد برد یا اینکه به سرنوشت شما دچار خواهد شد؟

بازرگان: عرض کنم که غیر از خدا کسی غیب نمی‌داند و بشری که حتی نمی‌داند فردا کجا هست، چه چیزی گیرش می‌آید و در چه خاکی و چه سرزمینی سر به زیر زمین خواهد گذاشت، خیلی مشکل است جواب اینها را بگوید؛ ولی امید و آروزی توفیق برای ایشان و برای مجلس و دولت آینده‌ای که ان شاء الله تشکیل می‌شود دارم.

سؤال: آقای بازرگان! حمله همیشه از اطراف دیگر، دولت و حکومت را نشانه می‌رود. چرا حکومت و دولت، حمله متقابل علیه آنها را شروع نمی‌کند؟ مگر افشاگری انحصاری است؟ چرا شما افشاگری نمی‌کنید؟ چرا دولت و حکومت این قدر دست و پا چلفتی است و شورای انقلاب چرا باید این طور دست و پایش بلرزد؟ حکومت دارد افشاگری را انحصاری می‌کند، تهمت را انحصاری می‌کند.

بازرگان: حمله‌های جاهلانه یا ناجوانمردانه و افشاگری و اشاعه‌ی فحشا و تفرقه‌اندازی،

سنگر به سنگر نه گام به گام _____ ۶۳

اینها را دوستان و بنده، بد می دانستیم؛ حالا چه طور شما می خواهید که خودمان هم همان کار را بکنیم؟ در قرآن در باره مؤمنین می فرماید:
«وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۱

یعنی جاهل ها و نفهم ها وقتی با مؤمن درمی افتند مؤمن در برابرشان سلام می کند و سلامتی می خواهد.

«وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»^۲

و وقتی مؤمن به لغو و چیزهای بی معنی و غلط برمی خورد با بزرگواری رد می شود. سعی شورای انقلاب و دولت فعلی و مجلس و دولت آینده باید دفاع از عدالت و حیثیت و جلوگیری از تهمت و عداوت و تفرقه باشد.

سؤال: آقای مهندس بازرگان! خواهش می کنم نظرتان را در باره هیأت «همنام» بفرمایید که شما چه هدف و منظوری درباره ی انتخابات دارید؟

بازرگان: همنام که مخفف «هیأت معرفی نامزدهای انتخابات مجلس» است و تا به حال لیست های متعددی برای تهران و برای بعضی از شهرستان ها داده است، عده ای هستیم که تقریباً یک ماه قبل دور هم جمع شدیم تا ادای یک وظیفه ی ملی و اسلامی را بنماییم. به طوری که در رفراندوم اول در انتخابات مجلس بررسی قانون اساسی و انتخابات رئیس جمهور دیدیم، واقعات ملت ایران با اکثریت عجیبی استقبال کرد و می خواست در رأی دادن شرکت بکند، اما خیلی ها و بسیاری از مردم نمی دانستند چه کسانی را انتخاب کنند و اغلب چون کسی نبود که معرفی شده باشد، حاج و واج بودند و تصادفاً رأی می دادند. همچنین اشخاص غیر صالحی - همان طور که دیدید، برای مثلاً در انتخابات ریاست جمهوری ۱۲۰ نفر - داوطلب شده بودند که نه تنها مردم ایران آنها را نمی شناختند، بلکه بعضی از آنها اصلاً ناجور بودند و آن مشکلات پیش آمد. به این دلیل، عده ای دور هم جمع شده گفتیم همان طور که امام دعوت به وحدت و یگانگی کرده اند و آن چیزی که بین اکثریت قاطع ملت ایران و کسانی که این انقلاب را به پیروزی رساندند مشترک می باشد، یکی اعتبار و علاقه ی مسلمانی به انقلاب و جمهوری اسلامی بود و دیگری طرفداری و دفاع و علاقه و عشق به ملیت

۱. فرقان (۲۵) / ۶۳: ... و چون جاهلان آنان را [با سختی ناروا] مخاطب سازند، می گویند: سلامت باشید.

۲. فرقان (۲۵) / ۷۲: ... و چون به یاهوای برخورد کنند، با بزرگواری می گذرند.

و به ایران. بنابراین بدون اینکه کسی را مجبور بکنیم و کوچک‌ترین وسایل تحمیل و فریب و مکر و حيله را به کار ببریم، اشخاصی را که به عقیده‌ی ما و روی تجربه و آشنایی که با آنها داشتیم، خیرالموجودین می‌دانستیم، از غربال ضوابط گذرانده و به مردم معرفی کردیم؛ به خاطر وظیفه‌ی راهنمایی و ارشاد و برای اینکه آرای مردم در جهت واحد جمع بشود و مردم از سرگردانی بیرون بیایند. این لیست‌هایی که می‌دهیم به هیچ‌وجه جنبه‌ی اختصاصی و تعصب روی گروه خاص از جمله نهضت آزادی یا له و علیه روحانیت یا روشنفکر ندارد. بدون هیچ‌گونه توجه خاص و تعصب از تمام گروه‌ها کسانی را که دارای صفات لازم ملی و اسلامی بوده‌اند انتخاب کرده‌ایم.

* * *

شعارهای ما*

بسم الله الرحمن الرحيم

«ذَلِكَ وَمَنْ يُعِزَّهُمُ اللَّهُ فَآيَةٌ مِنَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (حج (۲۲) / ۳۲)
(و هر کس شعائر (به معنای نشانه‌ها و شعارهای) خدا را سبک نشمرد و بزرگ بگیرد، بداند که این کار نوعی تقوای دل‌ها (حفظ دل‌ها از انحراف و بیراهگی) است.)

گام مهم در انقلاب جوشان

□ انتخابات مجلس نمایندگان به‌عنوان آخرین گام انتقال از نظام دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی گذشته پس از پیروزی بهمن ماه ۱۳۵۷، به‌نظام جمهوری اسلامی، نزدیک است به فضل خدا و سلامتی و مبارکی انجام گردد و ملت بپاخواستۀ انقلاب کرده‌ی ایران به یکی از خطیرترین وظایف خود قیام نماید.

□ انقلاب کبیر و عمیق ما در ظرف این یک سال و کسری نه تنها متوقف نشده و عقب‌گرد نکرده است، بلکه دائماً در تحول و تولید و توسعه بوده به رهبری خاص و نبوغ عجیب امام خمینی ابعاد تازه‌ای یافته از صورت اولیه که در افتادن با شاه و سرنگون کردن استبداد، بدون اعتناء به قدرت‌های نگهبان امپریالیستی آن بوده است. برنامه‌ی اولیه را که بر طبق فرمان ۱۶ بهمن ماه ۱۳۵۷، در دست گرفتن دولت، اداره مملکت و تدارک و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بوده است، پشت سرگذارد. پس از توجه به کشورهای اسلامی جهان، دفاع از مستضعفین جهان

* این اثر دست‌نوشته‌ای است از رئوس مطالب و محورهای سخنرانی انتخاباتی مورخ ۱۳۵۸/۱۲/۷، که توسط مؤلف فقید تدوین و تنظیم نهایی نشده است.

را به عهده گرفته و در برابر ابرقدرت‌های جهان خصوصاً آمریکا از حالت دفاعی به تعرضی پرداخته، پرچمدار مبارزه با امپریالیسم کرده است.

بار سنگینی بر دوش ملت

□ بار و برنامه از آنچه در ابتدا بود وسیع‌تر و بالاتر شده است و الحق بر دوش‌های ما سنگینی طاقت فرسا داشته فقط تفضل خدا می‌تواند ضامن حفاظت و توفیقمان باشد. کسی که باید این بار عظیم را بکشد، ملت ایران است، ملتی که انقلاب کرده و کلیه قشرهای آن به نحوی در آن مشارکت داشته‌اند.

چاره‌ای نداریم. به هر زحمت و مرارت و شهادت هم که باشد، باید بار این رسالت را به دوش بکشیم و به منزل برسانیم. اگر نکنیم، بخواهیم برگردیم یا بایستیم و از خستگی و خرابی بنالیم، خرد و هلاک خواهیم شد. راه و کارمان نیز خیری جز خودکفایی یا اتکای به خود و خدا، یعنی تحرک و توکل نمی‌تواند باشد.

□ ضرب‌المثلی است در فرانسه که می‌گوید آن کس که سفر دور می‌کند مرکب خود را تیمار می‌کند و به تجهیز وسایل می‌پردازد. مرکب ما همان ملت و نیروهای ملت است و به تناسب وسعت برنامه و سنگینی بار، باید خود را قوی‌تر، متشکل‌تر و مجهزتر کنیم ولی متأسفانه به جای این کار، عده‌ی زیادی از دشمن و دوست و بیگانه و خودی هستند که به جای ترکیب و توحید و تقویت ملت، به طرد و تضعیف و تفرقه می‌پردازند. نه تنها طرد بی طرف‌ها و بازگشته‌ها یا آماده‌های بازگشت به دامن ملت فرا روی انقلاب و ایجاد الفت و پذیرش آنها، بلکه تهمت زدن و دل‌سرد کردن و بیرون انداختن همان‌ها که خدمت‌گزار و مایه‌گذار انقلاب و دست‌اندرکاران اصلی بوده‌اند و هستند!

□ بنده و بسیاری از همکاران، در همان ماه‌های اول تصدی نخست‌وزیری، متوجه ضرورت توسعه‌ی لشکر ملی و پذیرش و پردازش اکثریت افراد و قشرهای مملکت، خصوصاً مأمورین و مسولین امور یا به عبارت دیگر اعلام عفو عمومی (منهای عناصر جنایت‌کار معدود معلوم که خبث طینت و کثافت ذات و سابقه‌ی سیاه و سرخ داشته‌اند) شدم و طبیعی است که با امام در میان گذاشته باشم. ایشان نیز توجه و

تصدیق داشتند و در جریان نوروز ۱۳۵۸ فرمودند زمینه را فراهم کن تا با آمادگی بیشتر و فروکش کردن بغض‌ها و خاطره‌های تلخ گذشته اقدام نمائید.

□ حالا که ما در اثر توسعه و تحول خارج از اندازه انقلابمان و تجهیز دشمنان داخل و خارج، خطرات و مشکلات و وظایفمان چندین برابر شده است، احتیاجمان به وحدت و حفاظت و تقویت نیز چندین برابر شده است.

مرحله‌ی سرنوشت ساز و «همنام»

□ از جمله مراحل سرنوشت‌ساز، همین مرحله‌ی قاطع سرنوشت‌ساز انتخابات مجلس نمایندگان ملت است که باید خود وسیله‌ی تجدید و تجهیز و تجمع نیروهای مؤمن و مصمم مسلمان و ملی باشد.

به این دلیل عده‌ای در صدد برآمدند با استفاده از تجربه و سوابق و آشنائی‌ها و سوزدل‌هائی که دارند، به قدر وسع خود به راهنمائی و خروج از تردید مردم برآیند و برای انتخاب نمایندگان، افرادی را آزادانه و خارج از وابستگی‌های حزبی و گروهی و طبقاتی معرفی نمایند. مؤسسين در حدود ۳۰ نفر بودند و شورایی ۱۵ نفره تشکیل داده، نام آن را «همنام»، مخفف «هیأت معرفی نامزدهای انتخابات مجلس» گذاردند و صورت‌هایی بیرون داده و می‌دهند.

□ ملت ایران مخصوصاً افراد و گروه‌های دست‌اندرکار و پیش‌تاز مبارزه و انقلاب، و سازندگان جمهوری اسلامی ایران، بجای جدال و تهمت و تضعیف و اتلاف وقت و نیروهای بیهوده، در برابر آینده‌ی دشوار و پرافتخار و پرمسئولیتی که در پیش است و برای پیش‌سازی انقلاب و ایران، احتیاج به برنامه دارند، برنامه هم احتیاج به شعار دارد و با شعار انجام می‌شود.

□ روی برنامه‌ی آینده‌ی مملکت و مجلس شورای ملی، دوستان و خود بنده، امیدواریم طبق برنامه‌ای صحبت کنیم. امروز می‌خواستیم با اجازه شما روی شعارها که در واقع تابلو و فهرست برنامه است، صحبت کنم: «شعارهای ما».

شعارها چگونه انتخاب می‌شوند

در دنیا، هر انقلاب و برای انسان‌ها هر حرکت، یک هدف یا هدف‌هایی دارد. فرق انسان با حیوان در این است که به هدف یا اهداف خود تا حدودی اختیار یا لااقل

اطلاع و اشعار دارد. اشعار دارد، اظهار می کند و ارتباط می گیرد. چون اهل نطق و ارتباط است، زندگی دسته جمعی دارد: اشعار، اظهار، ارتباط. شعار وسیله انجام این سه مقصود است.

هر مکتبی شعار داشته است و البته هر مذهب، شاید اسلام بیش از همه، و در انواع مختلف، که یکی از آنها مراسم حج بوده است.

شعارها اگر درست ساخته و عنوان شود، از یک طرف معرف اصول و روش مکتب می شود و از طرف دیگر در ظرف زمان و مکان، هر لحظه منطبق با شرایط و احتیاجات جامعه می شود.

□ خیلی از دعواها و اختلافات و بحث‌ها روی همین هدف‌ها و شعارها است.

□ در اسلام، شاید مهم تر و اساسی تر از همه، شعار «لا اله الا الله» باشد. کلمه طیه: «الْمَ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»^۱

در سایه‌ی این شعار و فرع بر آن، تسیحات اربعه، «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۲، «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۳ و غیره است.

«لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در وصف و در شأن خدا است. در مرتبه‌ی دوم شعار معروف و متداول که در شأن پیغمبر است و به مصداق «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ»^۴ پس از شعار توحید، شعار نبوت می آید که صلوات است، درود بر محمد و آل محمد: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۵

درود بر پیغمبر و دودمان او و درود بر همه‌ی پاکان و نیکان به عنوان دنباله و فروع.

۱. ابراهیم (۱۴) / ۲۴: آیا توجه نکردی که خدا چگونه سخن نیکو را به درخت زیبایی تشبیه کرده که

ریشه‌اش [در زمین] استوار و شاخه‌هایش در فضا [سر کشیده] است.

۲. روایت: هیچ دگرگونی و قدرتی نیست مگر از آن (و توسط) خداوند.

۳. حمد (۱) / ۲: ستایش و سپاس خاص خداست، صاحب اختیار جهانیان.

۴. نساء (۴) / ۵۹: ... از خدا و رسول اطاعت کنید...

۵. احزاب (۳۳) / ۵۶: بی گمان خدا و فرشتگانش بر پیامبر توجه و عنایت دارند؛ شما مؤمنان هم به او توجه و انعطاف داشته باشید و تسلیم کامل [او] باشید.

شعار سوم و شعار خروج که مشرف به مردم و دنیا می‌شود و در ابتدا و آخر ملاقات‌ها می‌آید، سلام و رحمت و برکت است:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»^۱

البته دامنه‌ی رحمت و برکت از زندگی این دنیا به آخرت و به مغفرت کشیده می‌شود.

□ مکتب مارکسیسم هم برای خود شعارهایی دارد که خلاصه و معرف مکتب و برنامه‌های آن می‌باشد که اگر بخواهیم سه‌تای اصلی را بگیریم:

۱- فلسفه کلی تحول و تضاد برای تغییر جهان (تز و آنتی تز و سنتز).

۲- در سطح جامعه اهمیت و اثر و شاخصیتی که به طبقه و جنگ بین طبقات داده می‌شود و بیان‌کننده‌ی حرکت به سوی حاکمیت طبقه‌ی رنجبر و نابودی سایر طبقات برای رسیدن به جامعه اشتراکی بدون طبقه و بهشت کمونیسم است.

۳- در سطح فعلی و ملموس، نان و بهداشت یا تامین مادیات و رفاه.

دنیا و زندگی به چشم خصومت و جنگ و انقلاب دائم برای رانده شدن فرزندان که پدر و مادرشان را از بین ببرند و خود نیز طعمه و هدف نابودی دیگری بشوند. هیچ‌گونه معنویت و غیب و آخرت و گذشت و رأفت و امیدواری مطرح نیست.

□ در ایران؛ بیائیم به مملکت خودمان و اولین انقلابش؛ انقلاب مشروطیت-

شماها یادتان نیست- سه چیز بود:

حریت، آزادی، مساوات، برابری، مساوات، برادری، اخوت

اینها، شعارهای ملی و طبیعی ما نبود و به زودی محو شد. صاف و پوست‌کنده

ترجمه و تقلید جمهوری، و انقلاب کبیر فرانسه بود:

Liberté^۲
Egalité^۳
Fraternité^۴

۱. سلام آخر نماز: سلام بر همگی شما و رحمت و برکات خداوند.

۲. به معنی آزادی، حریت، استقلال.

۳. به معنی مساوات، برابری، یکسانی، همواری.

۴. به معنی برادری، اخوت.

۷۰ _____ مجموعه آثار (۲۳)، انقلاب اسلامی ایران (۲)

شعارهای جمهوری فرانسه هم که کم و بیش در کشورهای دموکراسی دیگر به کار برده شده یا می‌شد، در اصل و اساس و شاید بدون آنکه ملت خیلی اشعار داشته بوده باشد، مأخوذ و تحمیل شعارهای فراماسونری و یهودیان زیر فشار انکیزیسیون‌ها و اشرافیت‌ها و اهانت‌های نژادی بود.

□ در اروپا و آمریکا نیز این شعارها تحول پیدا کرد و جای خود را به نیازهای سیاسی دیگر داد: استثمار و استعمار، سوسیالیسم، مارکسیسم، امپریالیسم، کاپیتالیسم و ...

□ در قیام مصدق شعار اصلی ملی کردن نفت شد، توام با مبارزه علیه استیلای انگلستان که قهراً به مبارزه ضد استبداد کشیده شد ولی تا حد «شاه سلطنت کند نه حکومت»، با هدف حکومت قانون.
در نهضت مقاومت:

«مصدق پیروز است، شاه پفیوز است».

انتخاب شعار طبیعی برای این انقلاب

در این انقلاب نیز شعارهایی داشته‌ایم که به تدریج و برحسب گروه‌ها عمل می‌شده است:

«مرگ بر شاه، زنده باد خمینی»

«نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی»

«نهضت ما حسینیه، رهبر ما خمینه»

«لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، صلوات و الله اکبر»

«جامعه توحیدی بی طبقه»

«تداوم انقلاب»

«دفاع از مستضعفین و جنگ با مستکبرین»

«تعرض بر امپریالیسم خونخوار جهانی که در راس آن آمریکا است»

...و

این شعارها که غالباً خودجوش و از درون جامعه و مبارزین بیرون آمده است، و سیر تحول انقلاب را می‌رساند، فروع و نتایج شعارهای دیگری است که باید به دنبال آنها برویم به طوری که علاوه بر طبیعی بودن و انطباق با شرایط ملی و جغرافیائی و تاریخی ایران داشتن، به لحاظ زمان و مکان جامع باشد.

□ باید بدانیم در این چهار دیواری ایران که خانه چند صدساله و دو سه هزارساله‌ی ما است و خواهد بود، و برای این نژاد و مردم، احتیاج و ضرورت چه بوده و چه خواهد بود.

□ برای ممالک اروپایی غربی قرون معاصر که دارای دولت و حکومت‌های مسلط شده‌اند و دیگر در معرض هجوم و تجاوز خارج یا دستبرد و دزدی‌های داخلی نبودند مسئله‌ای که مطرح می‌شد تجاوز و تسلط و تحکم طبقات درباری و اشراف و کشیش‌ها بود. یعنی در مرحله‌ی اول عطش آزادی را داشته، می‌خواستند در خانه‌ی خودشان آزاد زندگی کنند، آزاد فکر کنند، آزاد حرف بزنند و آزاد نفس بکشند. بنابراین آزادی در سطر اول شعارهایشان می‌آمده است. پس از آن از اختلافات طبقاتی و مقام و مزایا و تجاوز به حریم انسانیت و شخصیت رنج می‌بردند. مساوات و برابری در مقابل قانون و قضا و حقوق را می‌خواستند، و بالاخره جبران آن معارضه و مبارزه چون هنوز تحت تأثیر و تربیت آئین مسیحیت یا مقید به انسانیت بودند، چاشنی برادری را هم که بیشتر تعارف بود اضافه می‌کردند.

□ برای مشرق زمین و برای ملت ایران این خواسته‌ها و شعارها جالب و دلربا بود و هست، ولی جنبه‌ی تجمل را داشت (شکم گرسنه و آب یخ! در بیابان خشک و ریگ روان، گندم پخته مرغ بریان است).

مسئله و مصیبتی که برای ما از روز اول تاریخمان مطرح بود، هجوم‌های دائمی و تسلط‌های خارجی بوده است: ترک و توران و یونان، مغول و تاتار، ترکمن و افغان، و دست آخر، پرتغال و انگلیس و روس و آمریکا. به‌طور خلاصه، استیلای خارجی که اصلاً حیات و حیثیت و حاکمیتمان را از بین می‌برده است.

تاریخ ۲۵۰۰ ساله ما:

(۱) تکرار دائمی تهاجم و تجاوز و تسلط است، چه از ناحیه‌ی همسایگان و مهاجمین خارجی و چه ایلات و غارت‌گران و دزدهای بین شهری کوه و کمرها یا دشت و کویرها.

(۲) هر زمان هم که حمله و کشتار و غارت و اسارت تمام می‌شد، و لشکر فاتح تسلط و استقرار می‌یافت، نوبت بهره‌برداری و حکومت استبدادی بود، یعنی اسارت و بردگی و بی‌شخصیتی مردم با همه‌ی آزار و آثارش.

۳) هر زمان که سلاطین و دولت‌ها و حاکم‌ها در اثر فساد و عیاشی‌شان ضعیف می‌شدند یا دور از قلمروی قدرت آنها، آزار و فشار کمرشکنی بر مردم وارد نمی‌شد یا پناهی می‌گرفتند قیام و انقلابی می‌کردند و به‌مختصر حمایت یا آزادی می‌رسیدند، نامنی و هرج و مرج و نابسامانی آنها را بیچاره می‌کرد، به‌طوری که دست به دعا برداشته طلب قلدر و دیکتاتور را می‌نمودند.

بنابراین به سبقه‌ی تاریخی و تجزیه و تحلیل طبیعی منطقی، ساکنین فلاکت‌زده‌ی فلات ایران، توأماً یا به نوبت و گاهی دوبار در مدت عمر، دچار سه مصیبت یا سه بلا بودند:

استیلای خارجی،
استیلای داخلی،
نامنی و هرج و مرج

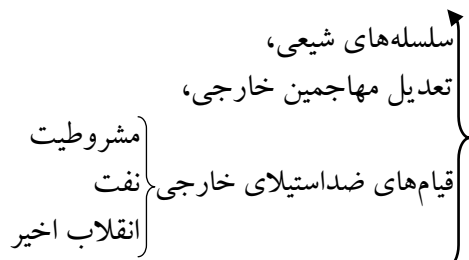
و در برابر آن نیازمند و خواهان سه چیز بودند:

شعارهای اصلی طبیعی، تاریخی، ملی.
استقلال،
آزادی،
سر و سامانی و دولت مرکزی.

در برابر اینها چه باید کرد و چه باید بکند؟

خود دولت‌ها آماج حمله بودند.
ضعیف و فاقد تشکیلات.
خیلی کم.
انجام نمی‌شد. به دلایلی که در سخنرانی قرن ۱۵ گفتم.
وظیفه و دفاع دولت‌ها،
مقاومت ملی و زیرزمینی،
اتحاد و انقلاب و قیام،
کوچ و هجرت و تشکیل دولت آزاد،
جواب امروزی:

تسلیم و تمکین و تملق،
سراغ رقیب رفتن و استقبال از یک استیلا یا استبداد دیگر کردن
جواب‌های تاریخی ما:
زرتشتی،
و بالاخره خدا و مذهب استقبال از اسلام،
قیام‌های ضد اموی؛ برمک، علوی و شیعی،



ارتباط و اتکای سه دشمن و ترتیب اولویت

□ تفکیک‌ناپذیری آن سه مسئله و سه شعار:

استیلاي خارجی پس از استقرار منتهی به استبداد می‌شده است و ضعف آن هر دو نابسامانی و هرج و مرج و ناامنی می‌آورده است. وبالعکس از هرج و مرج و ناامنی، برانگیخته شدن یک قلدُر و حکومت استبدادی را قابل قبول می‌نمود و استبداد چون تکیه گاه ملی نداشته، متوسل و متکی به خارجی یا مغلوب خارجی و مضمحل می‌شده است و استیلاي خارجی هم برای نفوذ و استفاده، با استبداد بهتر می‌توانسته است کنار بیاید (کدخدا را ببین و ده را بچاپ).

□ اگر کسانی بگویند که به یکی از آنها معتقداند و با یکی باید مبارزه کرد، یا ما را متهم کنند که فقط مخالف و مبارز در برابر یکی از آنها، یعنی استبداد بوده‌ایم یا هستیم، اشتباه یا سفسطه می‌نمایند. استیلاي خارجی (در اصطلاح غلط استعمار و امپریالیسم) با استبداد دست‌اندر دست و پشت در پشت‌اند و لازم و ملزوم یکدیگراند همین طور مبارزه و دفع آنها.

□ در تشخیص و تصور اختلاف نداریم، در تقدم و تأخر و ترتیب کار اختلاف

داریم

□ بحث در این است که ببینیم چه ترتیب اولویت به لحاظ مبارزه و صرف وقت و مال و جان دارد و به عقل و در عمل باید مقدم باشد.

استیلاي خارجی که از دو قرن و نیم به این طرف وضع و صورت خاص و متمایز از تجاوز و تسلط‌های گذشته پیدا کرده و به نام استعمار مصطلح شده است، به نظر می‌آید مقام اول و اهم را داشته‌باشد؛ چون ملموس است. در مقایسه با خودمان خیلی نیرومند است و از جهات نظامی و سیاسی و اقتصادی و فنی و علمی، دیو کوه‌پیکر و

فیلی در برابر فنجان است. به علاوه، تسلطش آن قدر بوده است که پادشاهان و سلطنت و دولت را مثل بره موم در دست داشته است. پس دشمن اصلی و اولی او است و به سراغ و به جنگ او باید رفت؛ کما آنکه در دوره قاجاریه، درد و داد همه از دست همسایگان شمال و جنوب و سیاست‌های خارجی بود و انقلاب مشروطیت با قیام تنباکو - که یک نهضت ضد استعماری و ضد استیلای خارجی بود - شروع شد.

در مشروطیت، عدالت و عدالتخانه می خواستند و بلافاصله رنگ ضد استبدادی گرفت و مبارزه علیه یک استیلا با کمک و تحریک یک استیلای دیگر بود، و بالاخره به حکومت ملی مقدری رسید و بعد به هرج و مرج و نابسامانی کشیده شد، و استبداد رضاشاهی، به علاوه استیلای انگلیسی، جانشین آن گردید.

نهضت ملی شدن نفت و رهبری دکتر مصدق نیز یک قیام ضد انگلیسی و ضد استیلائی بود ولی به زودی آشکار شد که بیرون انداختن انگلیسی‌ها کافی نیست؛ بقای شاه و استبداد، انقلاب صغیر را سرنگون کرد و استبداد و استیلا، به وجه شدیدتر و مخوف‌تر برگشتند.

بعد از کودتا شعار نهضت مقاومت ملی و سپس نهضت آزادی و حمله‌ی تیز آنها متوجه شاه شد و ضمن ادامه‌ی مکتب مصدق و جنگ با استیلای خارجی، رنگ خاص ضد استبدادی پیدا کرد.

افرادی و گروهی از ایرانی‌ها راه و شعارهای طبیعی صحیح خود را پیدا کردند:

ما }
مسلمانیم،
ایرانی هستیم،
مصدقی هستیم.

ما مسلمانیم؛ یعنی ایدئولوژی و پناه و وظیفه و دستورالعمل ما اسلام است.

ما ایرانی هستیم؛ یعنی علاقه و اتکاء و احتیاج به ایران و به ملت و ملیت داریم، مدافع آن هستیم و حاکمیت ملی را می‌خواهیم.

ما مصدقی هستیم؛ یعنی طرفدار ملی شدن نفت و استقلال اقتصادی و سیاسی و نظامی هستیم.

فشار و چپاول و تعدی و تجاوز، پیوند مقابله‌ی استبداد و استیلا، روز به روز محکم‌تر و مسلط‌تر شد و دائماً بالا گرفت و اختناق و اسارت به حد اعلی رسید.

آیت‌الله تبعیدی، روح‌اله خمینی برای اولین بار در تاریخ ملت و روحانیت ایران، و

اولین انقلابی را که از خود شروع کرد این بود که یگانه روحانی بود که علیه استبداد قیام کرد و با صراحت و قاطعیت با محمدرضا شاه و با سلطنت رودرو شد! روحانیت سابق - ما نمی‌گوئیم طرفدار و موافق با سلاطین و استبداد بودند، به‌هیچ‌وجه و بسیار استثنائی ولی یک نوع تحمل و تساهل نشان می‌دادند و بیشتر با رخنه و تسلط کفر و بیگانه‌ها می‌جنگیدند (سید جمال‌الدین اسدآبادی، میرزای شیرازی، آشتیانی، خالصی‌زاده، مرحوم کاشانی و غیره).

آقای خمینی در قیام اولیه و اصیل ابتکاری خود، رضاشاه و محمد رضاشاه یعنی استبداد را آماج حمله قرار داد ولی به‌زودی و در عمل و تحول، و پس از بیرون انداختن شاه چاره‌ای جز در افتادن و حمله به استیلای خارجی با شدت هرچه تمام‌تر ندید.

□ خلاصه آنکه این دو [استبداد و استیلای خارجی] از یکدیگر تفکیک ناپذیرند ولی به‌دلیل توفیق انقلاب اسلامی اخیر، حمله‌ی اول باید به استبداد باشد.

□ دلیل دوم آنکه استعمار به‌صورت استیلا و نفوذ خارجی یا استعمار نوین در کشور ما، تا استبداد نباشد نمی‌تواند جا پا و راه نفوذ و تسلط و تصرف پیدا کند. الف) امروزه فرم لشکرکشی و تصرف‌های استعماری آفریقا و آسیا منسوخ شده است، با حفظ و بلکه تقویت دولت محلی است که کشورها را تحت نفوذ و انحصار و استثمار خود قرار می‌دهند.

به‌هیچ‌وجه محمدرضا شاه یک نوکر زنجیری مزدور و عروسک خیمه شب‌بازی نبود. خیلی فعال و حيله‌گر و مدیر، در داخل و خارج، و مؤثر روی رؤسای جمهور و سناتورها بود. متقابلاً استبداد و استیلا همدیگر را پشتیبانی و اداره می‌کردند. استیلای خارجی وقتی حکومت ملی باشد، نمی‌تواند دخالت و نفوذ پیدا کند - همان‌طور که مصدق می‌گفت، و همان‌طور که انگلیسی‌ها با بودن مشروطیت، حتی مشروطیت احمدشاهی، ناراضی بودند و قدرت رضاشاهی را ایجاد و تقویت کردند.

□ دلیل سوم، در گذشته‌ی تاریخی ایران بوده است. از سرحدات شرق و شمال ایران همیشه میل به حمله بوده است و همچنین از ناحیه‌ی عشایر و ایلات و راهزن‌های داخلی، ولی دفع می‌شده است. اما هر زمان که پادشاهان ضعیف می‌شدند (مثل شاه

سلطان حسین صفوی) هجوم و تصرف رخ می‌داده است و با روی کار آمدن نادر شاه‌ها، هم اشرف افغان بیرون شده و هم در برابر عثمانی و روس ایستادگی می‌شده است.

□ دلیل چهارم و مهم‌تر، مسئله‌ی اخلاف قدرت و نفوذ و اثر است. استعمار و استیلای غربی پدیده‌ی دوپست سیصد ساله است، درحالی‌که استبداد ریشه و سابقه‌ی ۲۵۰۰ ساله دارد و در رگ و ریشه و پوست و خون ما، و در تمام شئون ما، از خانه تا مدرسه و مذهب و اداره و دولت و مملکت و اخلاق و عادات و ادبیاتمان نفوذ کرده؛ کافی نیست که محمدرضا شاهی را بیرون بکنیم و مسئله تمام شود.

علامه نائینی تقسیم‌بندی کرده بود:

استبداد } سیاسی یا دولتی
 } دینی

من اضافه می‌کنم:

استبداد } اخلاقی و تربیتی
 } طبقاتی و گروهی و اقلیت‌ها

با تمام وجوه استبداد باید مبارزه کرد تا آزادی و شخصیت و شکوفائی و حاکمیت ملی پیدا شود.

در برابر استیلای خارجی غربی و شرقی

□ دشمن جدید ولی قوی و صاحب همه چیز و در حال توسعه و تولید.

□ خارجی‌ها مخصوصاً اروپای غربی، در سایه‌ی شعارهای سه‌گانه‌ی اولیه‌ی خود که آزادی و برابری و برادری بود و استقلال و امنیت و حکومت‌هایی که داشتند و کوشش و کاری که می‌کردند، نایل به ترقیات و برتری‌های فوق‌العاده شدند. قدرت و ثروتشان فوق‌العاده شد. به فزون‌طلبی و تجاوز افتادند. برخلاف ما که هدفمان تجاوز نشدن بود، هدف آنها تجاوز کردن شد.

اول اکتشافات و بعد استعمار و سپس تشکیل امپراتوری‌های جهانی یا امپریالیسم:

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَاطِئِفٍ»

أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْيَى^۱.

□ دول مغلوب شده‌ی اروپای غربی، مانند آلمان و ایتالیا و اروپای شرقی و روسیه شوروی، و پس از آن چین کمونیست چون در برابر متفقین جنگ بین الملل اول عقب‌افتاده بودند برای جبران آن مجبور بودند متوسل به یک چیزهای بالا دست شوند. ماشینیسم و برتری نژاد و نیرو و سپس انترناسیونالیسم را پیش کشیدند تا حریف را عقب بزنند و جا برای خود باز کنند. از راه کمونیسم و دفاع از طبقات رنجبر و کوبیدن کاپیتالیسم و امپریالیسم و تحریک ناسیونالیسم و نهضت‌های آزادی‌بخش، قیام نمودند.

□ در هر حال کوره‌ی فعالیت و رقابت بسیار داغ است و هدفشان به سمت جنگ و ستیز و مسابقه قدرت است در یک چیز اشتراک دارند و آن در چنگ گرفتن و استیلای بر ما است. باید در دام آنها نیفتیم.

چگونه خود را از شر استیلای خارجی رها کنیم

آیا رودررو و به جنگش برویم و فحش قزوینی بدهیم؛ مسلماً نمی‌توانیم اما مایوس نمی‌شویم:

«فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»^۲

□ استبداد را بیرون کردیم این یک پای بزرگ کار است! و نباید بگذاریم به نحوی از انحاء و به صورت دیگر زنده شود.
استبداد به هر صورت و در دست هر گروه یا دسته‌ای که باشد، خفه کننده‌ی ملت و بازکننده‌ی راه برای استیلای خارجی است.

□ پناه و چاره { خدا } و این هر دو در این آیه شریفه است: { خود }

«وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»^۳

۱. علق (۹۶) / ۶ و ۷: انسان سر به طغیان برمی‌دارد؛ اگر خود را بی‌نیاز احساس کند.

۲. یوسف (۱۲) / ۶۴: ... خدا بهترین نگاه دارنده و مهربان‌ترین مهربانان است.

۳. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت، ...

□ **خودِ تضاد و رقابت دشمن‌ها** سیاست ملی و طبیعی دو قرن گذشته و آینده‌ی ایران است. هر زمان که یکی از آنها چیره شده است یا ما غایب بوده و هر دو با هم پیوند کرده‌اند، کار ما زار شده است (قرارداد ۱۹۰۷ در دوران انقلاب بلشویکی، بعد از شهریور ۱۳۲۰، فرار شاه و تصرف آذربایجان)
رفتن به سراغ موازنه‌ی منفی و عدم تحریک آنها (دام یا تله حزب توده در ملی کردن نفت).

□ **تجمع و اتحاد** علی‌رغم تفرقه و تجزیه و تخاصم:
در داخله خودمان تا می‌توانیم به وحدت و به مشترکات مذهب و ملیت برویم.
پیوند و همبستگی بیشتر با ملت‌های مسلمان و مستضعفین جهان و نهضت‌های آزادی‌بخش (هم‌کیشان و هم‌دردان) برقرار کنیم.
پیوند جهانی و حضور در صحنه‌های بین‌الملل داشته باشیم.

تحریک و تکیه به خود:
خودکفایی و اتکای به نفس ولی نه با حرف و ادعا، بلکه با کار و کوشش و استغناء و ابتکار و اختراع و استعداد در همه چیز.

آیا استقلال را باید به معنای انزوا و انقطاع و امتناع و احیاناً دشمنی گرفت؟ و مسلح و متوسل به همان سلاح‌های آنها شد؟

{ اگر از خودمان مأیوس و بدگمانیم، بلی
{ اگر امیدوار به انسانیت و خدا و خوش‌باوریم، خیر
قطع ارتباط و تبادل و خودکفائی مطلق، عمل ارتجاعی و ضد انسانی و هلاکت است.

□ برخلاف آن آقا که فقط دو جور رابطه را تعریف کرده و سومی را که معامله است و کار بازاری‌ها است عمداً یا سهواً فراموش فرموده‌اند.

{ قریش، ابوسفیان، مباحله،
{ مکاتبه با سران دول (عظیم‌القبط، عظیم‌الفرس).
سیره‌ی پیغمبر چه بوده است؟

□ خلاصه اینکه منبع و منشاء الهام طبیعی شعارهای ما در انتخابات و بعد از آن در مجلس و دولت مستقر سه چیز است:

«استقلال - آزادی - حکومت الهی»

در برابر



استیلاي خارجی، انواع استبدادها و اختناق‌ها،
نامنی و نابسامانی، و هرج و مرج و ظلم، و خودسری

اما ترتیب توجه و توسل }
حکومت الهی (جمهوری اسلامی) به لحاظ }
آزادی و عدالت (ریشه کن کردن عناصر و عوامل درونی }
استبداد }
استغناء و استقلال }
ایدئولوژی }
مدیریت و عدالت }

حکومت الهی و انقلاب اسلامی*

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»^۱

□ شکر خدا و تشکر از شما. انتخابات آخرین گام دوران پرمشقت و تلاطم انتقال، و اولین گام سازندگی صحیح و انجام برنامه‌ها علی‌رغم کارشکنی‌های دشمنان داخلی و خارجی، به کوری چشم آنها، قیام و حمله ممنوع.

□ انتخابات تحقق دو چیز بود:

اجرای صحیح و رسیدن به اهداف و اثمار انقلاب در سایه‌ی حاکمیت ملی و حکومت اکثریت براقلیت‌ها و جلوگیری از استبداد. آنها که نمی‌خواستند چون اقلیت بودند و عجله داشتند.

□ دستورالعمل دولت موقت و اصرار من بر صبر و عدم تعجیل در حصول مقاصد چون قانون و قدرت.

* رئیس مطالب و یادداشت‌های دستی تهیه شده برای سخنرانی انتخاباتی مورخ ۱۳۵۸/۱۲/۹، در ورزشگاه استقلال تهران.

۱. شوری (۴۲) / ۳۸: و آنان که [دعوت] صاحب اختیار خویش را پذیرا می‌شوند و نماز برپا می‌دارند و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند.

راه بسیار طولانی برای انجام خواسته‌ها و ساختنی‌ها و خروج از اسارت و خسارات دوران ۲۵۰۰ ساله طاغوتی.

□ **ضرورت:**

نیرو، ملت، وحدت، جمع‌آوری نفرات و افکار که با این تهمت و تفرقه‌ها و مطلق‌جوئی‌ها آخرش صفر است. چاره‌ای جز گذشت نیست. برنامه، این سروصداها و دعوای جلوی فکر و سازندگی و برنامه‌ریزی‌رامی گیرد.

□ **نیرو:**

نیروی ملی، تجمع و اتحاد طبقات و افکار و افراد دارای مشترکات: مسلمانان مبارز ملی نسبتاً خوش سابقه و مدیر (لیست همنام)

□ **برنامه:**

استبداد سیاسی	حکومت الهی	استقلال	استیلاى خارجى	هدف‌ها، شعارها،
				شعارهای مادر روی
				نیازهای محلی و
استبداد دینی	آزادی	آزادی	استبداد	ملی و روزهای
استبداد اجتماعی	استقلال ملی	حکومت مردمی	نابسامانی	تاریخی

چند کلمه راجع به حکومت الهی و انقلاب اسلامی

□ **حکومت خدا:** حکومت از راه خدا و حکومت برای خلق است و به حاکمیت خلق یا مردم یا دموکراسی (حکومت مردم بر مردم) منتهی می‌شود و ضدحکومت خود است. اما نه حاکمیت افراد و دستجات که نتیجه‌اش استبداد و استثمار باشد، بلکه حکومت جمع و مصالح اجتماع. حکومت امت، حاکمیت ملی و نه دموکراسی به معنای وضع قوانین و راه و چاه، بلکه در سایه و رهبری خدا، از خدا به خلق و از خلق به خدا.

□ همه سعی کنیم وجود خود و خواسته‌های خود را در جمع و در ملت و در دولت ببینیم. قبل از هر چیز بقاء و دوستی و مودت جمع و ملت را بخواهیم نه منافع شخصی و طبقاتی.

ملت و مملکت و دولتی باشد، اقتصاد شکوفا و سالم ملی کشاورزی پربرکت صادراتی، صنعت و تجارت و بعد بر خورداری ما از آن. همه خود را متعلق و متصل و مقید و سهم برنده از آن بدانیم، مثل یک بدن و یک پیکر، و یکدیگر را گاز نگیرند، بنی آدم اعضای یکدیگرند.

□ باید ملی و اسلامی و انقلابی فکر و عمل کنیم، انقلابمان جلو رفته، جهانی شده؛ ما نباید شخصی و طبقاتی فکر کنیم.

□ حکومت الهی، یعنی در خط خدا قرار گرفتن:

} کسب و تولید و مالکیت و انفاق	} خلاقیت و سازندگی، رحمانیت و رازقیت، شفقت و مغفرت

«وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۱

«وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»^۲

«الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ»^۳

«وَنِعَمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»^۴

سوره شوری (۴۲)، آیات ۳۷ تا ۴۳:

«وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ»

۱. آل عمران (۳) / ۱۳۴: ... و خشم [خویش] را فرو می‌نشانند و از [خطای] مردم درمی‌گذرند؛ [چنین مردمی نیکوکارند] و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

۲. بقره (۲) / ۳: ... و از آنچه روزیشان کرده‌ایم انفاق می‌کنند.

۳. آل عمران (۳) / ۱۳۴: همانان که در آسایش و گزند انفاق می‌کنند و خشم [خویش] را فرو می‌نشانند...

۴. آل عمران (۳) / ۱۳۶: ... و [به راستی] پاداش اهل عمل نیکوست.

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.

وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ.
وَجَزَاء سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ.

وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مَن سَبِيلٍ.
إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ
أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ.^۱

□ حکومت الهی حکومت اطاعت است و انضباط و التیام:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُوَلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ
فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»^۲

۱. شوری (۴۲) / ۳۷ تا ۴۳ : و [نیز برای] آنان که از گناهان بزرگ و بی شرمی ها کناره می گیرند و آنگاه که به خشم درمی آیند، گذشت می کنند.

و آنان که [دعوت] صاحب اختیار خویش را پذیرا می شوند و نماز برپا می دارند و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می شود و از آنچه روزی شان کرده ایم، انفاق می کنند.

و کسانی که هرگاه مورد ستم قرار گیرند، به دفاع برمی خیزند.

جزای هر بدی مقابله به مثل است؛ و هر که گذشت کند و [کار را] به صلاح آورد، پاداشش با خداست؛ به راستی او ستمگران را دوست ندارد.

البته آنان که پس از ستمی که دیده اند، انتقام گیرند، هیچ راه [ملامت]ی بر آنان نیست.

راه [ملامت] بر ستمگرانی گشوده است که به ناحق در زمین برتری خواهی می کنند؛ آنان عذابی دردناک [در انتظار] دارند.

اما هر که شکیبایی و گذشت کند، نشان قدرت اراده [او] است.

۲. نساء (۴) / ۵۹ : ای ایمان آوردگان، از خدا و رسول و متصدیان امور که از خودتان هستند، اطاعت کنید و هرگاه در امری دچار اختلاف شدید، اگر به خدا و روز واپسین باور دارید، آن را به [کتاب] خدا و [روش] رسول ارجاع دهید...

انقلاب اسلامی آموزشی و اداری دانشگاه‌ها*

به نام خدای معلم آدمیان و فرشتگان، سپاس بر پیغمبر گرامی، معلم کتاب و حکمت و سلام بر شما معلمین و متعلمین.

تشکر می‌کنم از دعوت‌کنندگان و دعوت‌شوندگان یعنی اجتماع کنندگان که به بنده فرصت و وسیله‌ای دادند تا «انقلاب معکوس» کنم و به دوران جوانی برگردم! صحبت از دانش و دانشگاه کنم و به‌حظ دیدار استادان و دانشجویان نایل شوم. حال از اینکه با ذکر خاطرات قدیم و نظریات کهنه خود، شما را به پیری می‌کشانم، قبلاً عذر می‌خواهم.

شرکت در هر سمینار باید همراه با گزارش و پیشنهاد باشد. ارمغان و دست‌آورد بنده نیز ناچار از آنچه در دوران تحصیل و تدریس و مدیریت دیده و فهمیده و کرده‌ام، می‌تواند باشد؛ گر چه بوی کنسرو بدهد و با شرمندگی و پوزش خواهی قبلی، از تجربیات و نظریات شخصی صحبت کنم.

مسئله‌ای که موضوع سمینار می‌باشد، انقلاب فرهنگی اسلام است با تمام ابعادش. ولی بنده فقط جزء کوچکی از آن را موضوع صحبت قرار می‌دهم: انقلاب اسلامی آموزشی و اداری دانشگاه‌ها که خود موضوع سهل و ممتنعی است. بحث کردن در باب اینکه انقلاب آموزشی و اداری دانشگاه‌ها چگونه باشد، هم ساده است هم ممتنع. البته از زمانی که بنده درس می‌خواندم و درس می‌دادم، این مسئله همیشه مطرح بود. اما اخیراً در جریان انقلاب بزرگ ما و در تحولات اخیر دانشگاهی آن،

* سخنرانی در سمینار انقلاب اسلامی و فرهنگی، دانشگاه ملی (دانشگاه شهید بهشتی فعلی)، چهارشنبه ۱۳۵۹/۲/۱۷ که با استفاده از نسخه‌ی ماشین‌نویسی شده‌ی موجود، آماده و تقدیم شده است.

موضوع حالت حاد و حال پیدا کرده است. متأسفانه از مناظره تلویزیونی هفته قبل که چهار گروه سیاسی با چهار خط، دانشجویان و جناب وزیر فرهنگ و آموزش عالی صحبت می کردند، چیزی دستگیرم نشد. فردا صبحش هم، هم از آقای دکتر حبیبی و هم از آقای بنی صدر شنیدم که بحث روی انقلاب فرهنگی نبود، بلکه انتقام فرهنگی بوده است، کینه فرهنگی بود و تیرهای اتهام و تقصیر تیراندازی‌ها را با هم مبادله می کردند.

الف- آیا انقلاب اسلامی در مورد دانشگاه‌ها قابل طرح هست؟

مسئله را از اول و مثل اینکه نسبت به معلومات و نظریات موجود تردید داشته باشم، شروع می‌نمایم و از خود می‌پرسم که اصولاً اسلام با فرهنگ و با علم و تمدن سر و کار دارد؟

خوشبختانه جواب این سؤال خیلی فوری و راحت است؛ آری هیچ کتابی در دنیا و هیچ مکتبی به اندازه اسلام و قرآن به علم و تعلیم و تربیت اهمیت نداده و توجه نکرده است. خداوند، همین طور که به نام او آغاز کلام کردم، مخصوصاً در داستان آفرینش، خود را معلم انسان و فرشتگان معرفی می‌نماید:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي

بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.»^۱

و بعد هم ملائکه می‌گویند:

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»^۲

همچنین در سوره‌ی (الرحمن) می‌فرماید:

«الرَّحْمَنُ.

عَلَّمَ الْقُرْآنَ.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ.

عَلَّمَهُ الْبَيَانَ.»^۳

۱. بقره (۲) / ۳۱: سپس همه خصوصیات [مخلوقات زمین] را به آدم آموخت و آنگاه آن [مخلوقات] را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید خصوصیات [و کاربرد] اینها را برشمارید.

۲. بقره (۲) / ۳۲: گفتند: تو را تقدیس می‌کنیم، ما جز آنچه به ما آموخته‌ای دانشی نداریم؛ که دانای فرزانه تویی، تو.

۳. رحمن (۵۵) / ۱ تا ۴: خدای رحمان. ←

خدا معلم ازلی انسان است و انسان عالی‌ترین سرمایه‌اش که سبب برتری او بر فرشتگان تا سرحد سجود می‌شود، علم است!

باز قرآن به صورت استفهام انکاری و اثبات فضیلت دانایان بر نادانان می‌پرسد:

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۱

بنا به این آیه، آن کس که می‌داند با آن کس که نمی‌داند، برابر نیست، اختلاف دارد؛ عالم صاحب علم امتیاز دارد. شخص پیغمبر نیز می‌گوید:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا»^۲

همه‌ی اسلام و رسالت پیغمبر، عنوان شهر علم را پیدا می‌کند و علی (ع) دروازه ورود به این شهر می‌شود.

از طرف دیگر، خدماتی که اسلام به لحاظ دانشگاه و علم و انتقال علم به دنیا کرده، مشهور و پیش همه معروف است.

پس حالا با خاطر جمع می‌توانیم از انقلاب اسلامی و دانش و دانشگاه حرف بزنیم و وارد مطلب شویم.

ب- دو نوع ورود به مطلب برای دریافت نظر اسلام نسبت به آموزش دانشگاه‌ها
از دو راه می‌شود وارد هر مطلبی شد: یکی از جنبه مثبت و دیگر از جهت منفی. مثبت اینکه بگوییم چه می‌خواهیم و چه باید باشد. منفی آن است که بگوییم، چه نمی‌خواهیم و چه نباید باشد، تا بفهمیم چه باید باشد. دومی همان روشی است که امام خمینی در دو مورد به کار بردند. یکی آن زمان که در نجف بودند و خبرنگار رادیو تلویزیون پاریس اولین مصاحبه خارجی و جهانی را با ایشان انجام داد و بعد در روزنامه لوموند چاپ شد، مکرراً چه در پاریس و چه در ایران، وقتی خبرنگارهای خارجی از ایشان می‌پرسیدند که این حکومت اسلامی چیست و جمهوری اسلامی چگونه است، در جهت منفی جواب می‌دادند. چون حکومت اسلامی در خاطر اروپائیان این بود که مثلاً اسارت زن‌ها، از بین بردن اقلیت‌ها، سلب آزادی از مردم و

→ خواندن را آموزش داد.

انسان را آفرید.

[و] سخن گفتنش آموخت.

۱. زم (۳۹) / ۹: ... آیا اهل دانش با جاهلان یکسانند؟ ...
۲. حدیث نبوی: من شهر علم و دانشم و علی دروازه‌ی آن.

به طور خلاصه برگشت به دوره ارتجاع و استبداد عثمانی‌ها، به انضمام تصویری که تبلیغات مسیحیت قرون وسطی از خشونت و وحشی‌گری و بربریت در باره اسلام به وجود آورده بود. ایشان مکرر جواب می‌دادند:

«خیال نکنید در حکومت مورد نظر ما هیچ کس از مخالفین ما حق رأی و حق انتخاب نماینده را ندارند.»

همچنین دو هفته پیش بود که امام در پیامی راجع به انقلاب فرهنگی اسلامی که از رادیو و تلویزیون منتشر شد، می‌فرمودند:

«انقلاب اسلامی به این معنی نیست که در دانشگاه و کلاس‌های ما فقه و اصول یا شرح لمعه درس داده شود؛ همچنین به این معنی نیست که فیزیک و شیمی یا هندسه باید تدریس شود و دو نوع هندسه و فیزیک داریم یکی غربی و دیگری اسلامی.»

من هم به دنبال همین رویه می‌روم. اول مقصود از انقلاب فرهنگی اسلامی چه چیزهایی نیست را می‌گویم و بعد به سؤال مردم می‌پردازیم.

مسئله‌ها و ما مانند استالین فکر نمی‌کنیم و نمی‌گوییم که نظریات و نتیجه‌گیری‌های دانشمندان و محققین ما باید با اکتشافات و استنباط‌های غربیان مخالف باشد. مانند این مسئله که آیا صفات اکتسابی موجودات زنده به ارث می‌رسد یا منتقل نمی‌شود؟، و اصرار زمان استالین این بود که عقیده علمای زیست‌شناسی شوروی باید خلاف آنچه علمای کشورهای کاپیتالیستی می‌گفتند، باشد!

سوم اینکه انقلاب اسلامی آموزشی هرگز نمی‌گوید که مثلاً نظریه سیستم‌ها یا علم مدیریت اصلاً نباید وارد دانشگاه و مدارس بشود، چون آمریکایی الاصل است. چهارم؛ در علوم و عملیات دانشگاه‌های ما، آیا تکنولوژی اروپا و آمریکا اصلاً نباید آموزش داده شود؟ نه اتومبیل، نه موتور، نه موشک، نه کامپیوتر، نه الکترونیک، نه...؟ مسلماً چنین چیزی جزو اصول انقلاب فرهنگی اسلامی در دانشگاه‌ها نیست. قانون اساسی جمهوری اسلامی جواب این سؤال را داده و گفته است که باید علم و تکنولوژی خارجی را اخذ و استفاده کرد. چون احتیاج داریم و چون ارزش دارد. به هیچ وجه در اسلام گفته نشده است، علمی که از غیرمسلمان گرفته شود، حرام است و جواب سؤال را خود پیغمبر داده است. تعصب در علم نباید داشت، بلکه برعکس. حتماً شنیده‌اید و می‌دانید که در اولین جنگی که پیغمبر با کفار داشت، برای آزادی اسرا شرط گذاشته بود، هر اسیری که یک نفر یا دو نفر از مسلمان‌ها را

با سواد کند، آزاد خواهد شد. مؤمنین طبق دستور پیغمبر از مشرکین خط و کتاب می‌آموختند و نباید تعصب داشت. این حدیث معروف را هم شنیده‌اید که فرموده‌اند:
«أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ»^۱

وقتی در آن زمان اسم از چین می‌بردند، اشاره به کشوری بود که دست بشر به آن نمی‌رسید و بنابراین با همه مشکلات و صدمات و خطراتش، باید رفت و علم را گرفت. علاوه بر آن، چین کشور بت پرستی و بت پرستان شناخته می‌شد. چاره‌ای هم نداریم، برای اینکه بتوانیم با خارجی‌ها مبارزه کنیم، باید با حربه و وسیله خودشان مبارزه کنیم.

کتابی ده بیست سال قبل از طرف یونسکو منتشر شده بود که نقش مسلمان‌ها و اسلام را در علوم و در فرهنگ جهان ارائه می‌داد و شرح و تفصیل از این صفت بارز و خدمت بزرگ مسلمین کرده بود که در نتیجه جهانی بودن اسلام و ایجاد ارتباط و تلفیق برادرانه و ترکیبی که از ملت‌ها و از تمدن‌ها و فرهنگ‌های مختلف انجام داد و خالی از تعصب بود، دانش را از همه جا جمع آوری کرد و ارتباط و وحدت و توسعه فوق‌العاده به آن داد. دانشمندان ملیت‌های مختلف در کشورهای اسلامی همکاری می‌کردند، دارالترجمه‌های بزرگی در بغداد به وجود آمد و علوم و کتاب‌های یونانی و سریانی و هندی و ایرانی و غیره را ترجمه می‌نمودند. اسلام عملاً ثابت کرد که علم وطن ندارد. علم اگر حق و حقیقت باشد، مال همه است، مال طبیعت است، مال خدا است.

مطلب منفی پنجم؛ آیا دکتر و مهندس و محقق به سبک امروز نسازیم، چون این سبک یک سبک فرنگی است، سبک امپریالیستی است؟ طب ما و نسخه‌های ما برگردد به گل‌گاوزبان و بادرنج و عناب و سه‌پستان؟! مسافرتان با شتر باشد و زراعتان با گاو آهن و...؟ مسلم است که چنین چیزی جوابش پیشاپیش معلوم است. ششم؛ آیا دانشگاه و مدرسه مرکز تعلیم و تحقیق نباشد، چونکه سیستم تحقیق و پژوهش به سبک جدید را آنها درست کرده‌اند و توسعه فوق‌العاده داده‌اند؟

هفتم؛ آیا ساختمان مدارس باید برگردد به سبک حجره‌های قدیمی و روی زمین نشستن؟ پس زیراکس و پروژکتور هم نباید وجود داشته باشد، کتاب‌ها نیز با دست و تنگ هم نوشته شده با جلد چرمی نرم و بیاض باشد؟ و...؟ و از این قبیل سؤال‌های

۱. حدیث نبوی: به دنبال دانش بروید اگر چه در چین باشد.

منفی...

ج- ترس و نگرانی از چیست؟

خلاصه آنکه می‌خواهیم چه چیزهایی در دانشگاه نباشد؟

آنچه گفته و نفی شد، مسلم است و همه قبول دارید که معنی انقلاب آموزشی دانشگاه چنین چیزهایی نیست؛ پس ترس و نگرانی از چیست؟

۱- اول چیزی که نگرانی داریم و اتفاقاً امام هم همین را گفتند و تذکر دادند،

این است که:

«دانشگاهمان طوری نباشد و دکتری تربیت نکند که دست آخر بگوید

برو اسرائیل و آمریکا یا مهندسی تربیت نکنیم که بگوید، اتومبیلی که

تعمیر می‌خواهد یا هواپیما حتماً باید متخصص خارجی بیاید.»

این واقعاً یک ترس و نگرانی است که دانشگاه ما کارش به آنجا رسد که ما را

در مرحله آخر محتاج آنها بکند، و «الی‌الابد» برای درس خواندن یا برای معالجه

مریض و ساخت ماشین‌آلات و وسایل زندگی یا برای کسب فکر و فرهنگ و

چیزهای دیگر روانه آنجا باشیم.

۲- نگرانی دوم این است که فرهنگ و تعلیمات دانشگاهی، ما را دنباله‌روی آنها

بکند. دائماً کشکول‌گذاری برداریم و هر چه هست از آنها بگیریم. بالعکس، ما

می‌خواهیم وابستگی نداشته باشیم. عقیده‌مان، فکرمان، فلسفه‌مان، آنجا قالبش زده

نشده باشد که هر چه آنها گفتند، هر فرهنگی و هر روشی آنها دادند، ما هم داشته

باشیم و اقتصادمان دنباله روی اقتصاد آنها باشد، چه شرقی و چه غربی.

۳- نگرانی سوم که واقعیت هم دارد، این است که مدتی که دانشجو وقت صرف

می‌کند، سرمایه‌ای که گذاشته می‌شود و معلمی که می‌آید، حاصلش برای مملکت

بی‌خاصیت و پوچ باشد. مجسمه بدهد بیرون، فقط فوکل کروات و ادا و اطوار برای

ما بسازد.

۴- تعلیمات ما و تربیت ما هماهنگی با انقلاب ما نداشته باشد. مملکت یک

انقلابی کرده، انقلاب اسلامی، و حالا دانشگاه و مدارس ما کسانی را بسازند که

اصلاً تناسب و سنخیت با این انقلاب نداشته باشند و جوانان ما را مکتبی، متقی،

معتقد، فداکار و مبارز به عمل نیاورد.

۵- مردان و زنان مکتابی باشند، ملالغتی باشند، به حساب اهل تئوری و نظر باشند.

د- مدارس و دانشگاه‌های ما در گذشته

برای اینکه بدانیم تا چه اندازه نگرانی‌های بالا وجود داشته و چگونه مرتفع شود، باید بینیم سابقاً چه داشته‌ایم و چه می‌کرده‌ایم.
من، روش تعلیم و تربیت را در این مملکت، و اصلاً درس و مدرسه، و بعد هم دانشگاه و تعلیمات عالیہ را در نه ماده خلاصه می‌کنم:

۱- هدف و سیستم تعلیمات ما که از همان ابتدای برخورد مشرق زمین و از جمله ایران با مغرب زمین پیدا شد، یک احساس حقارت و عقب‌افتادگی را در ما برانگیخت، یا به اصطلاح خودشان به وجود آورد. ما که می‌گوییم، یعنی همه، همه مسلمان‌ها، همه شرقی‌ها؛ سپس به عنوان عکس‌العمل و تحریک غیرت، میل به خروج از عقب‌افتادگی را به وجود آورد، ولی متأسفانه بیشتر در حالت و همراه با اثبات تجدد و حتی تظاهر به دارایی و برتری. این کیفیت را در سراسر عمر درس خواندن و درس دادن خودم در ایران شاهد بودم و قبل از آن نیز چنین بود. یک عقب‌افتادگی و خلأیی داشتیم که می‌خواستیم پر شود و عجله هم داشتیم.

علم نه برای علم، بلکه برای احترام و عنوان و مقام درس داده و تشویق می‌شد. برای اینکه شاگردان را شایق و عاشق درس و مدرسه و کار بکنند، در کتاب‌های قرائتی ابتدایی مان آمده بود که «عالم بر صدر نشیند و جاهل خوار باشد».

در آن سال‌ها که رئیس دانشکده فنی بودم، به دانشجویان می‌گفتم، درس خواندن در این مملکت خیلی شباهت به کروات زدن دارد. چرا شما یا من و دیگران کروات می‌زنیم؟ برای اینکه بگوییم اُمَل نیستیم، برای اینکه بگوییم متجددیم و در کوچه و بازار نشان دهیم که درس خوانده و آقا هستیم تا احتراممان بگذارند. در حالی که همه می‌دانیم که کروات فایده و خاصیتی ندارد. درس و دیپلم هم در این مملکت از ابتدایی تا دانشگاه بیشتر برای این بود که برای اشخاص امتیاز و عنوان و احترام قایل بشوند. دخترشان را به او بدهند و به اداره راهش دهند. هدف تحصیلات، خصوصاً تحصیلات عالیہ مقدار زیادی روی ارضای هوس تجدد و ریا و نمایشی بود، نه برای آنکه خاصیتی و فایده‌ای و نتیجه‌ای داشته باشد. در حالی که در اروپا و آمریکا این طور نیست. درس و علم و دانشگاه و کتاب برای رسیدن به منظورها و خدمات و احتیاجات و بی‌نیازی و قدرت مملکت است. علوم و فنون

امروزی را چون خودشان به وجود آورده‌اند و تقلیدی و تحمیلی و تفننی نبوده است، در جهت احتیاج و استفاده و استعمال رفته، جزو اجتماع و اقتصاد و اداری امورشان شده است، اما برای ما چنین نبوده و هنوز نیست.

به عنوان مثال از دورترین زمان‌های اقتباس علوم جدید، و از یکی از بزرگ‌ترین مفاخر ملی برایتان صحبت کنم. از امیرکبیر و از تأسیس دارالفنون در زمان ناصرالدین شاه.

دارالفنون ترجمه پلی تکنیک است و هنوز همین اسم را دارد. اما دارالفنون حالا به کلی غیر از دارالفنون امیرکبیر است. امیرکبیر می‌خواست مدرسه پلی تکنیک پاریس را که یک مدرسه نظامی بود و عالی‌ترین افسران و دانشمندان و مهندسين و محققین را که مورد نیاز ارتش و کشور فرانسه بود، در تهران به وجود آورد که نقشه‌بردار، مهندس، طیب، توپچی و منجم و غیره در ایران آن روز بسازد. این اولین قدم برای آوردن تحصیلات از اروپا به ایران بود. آن مرد بزرگ و مستقل و وطن‌پرست، فکرش این بود که چرا از آنجا ریگ‌ها و رسوبات جویبارها را بیاوریم، آب را از سرچشمه و از بالا برمی‌داریم. به جای مدارس سطح پایین ابتدایی و متوسطه، عالی‌ترین را می‌خواهیم. معلمین دارالفنون را از فرانسه و اطریش آوردند. اما فکر نکرده بودند، باید شاگردی هم که این علوم و فنون عالی را بفهمد، داشته باشیم. بنابراین چون فاقد موارد اولیه مناسب بودیم، دارالفنون در حد اعلی در نیامد و ناچار شدند سطح آن را مرتب تنزل بدهند تا رسید به مدرسه متوسطه.

ما در آن زمان و مدت‌ها بعد، خیلی عقب بودیم و می‌بایستی از اروپا بگیریم، ولی مقدمات و مراحل ابتدایی و متوسطه را لازم داشت. بعد هم که در سال ۱۳۰۵ دولت اقدام به اعزام محصل به اروپا کرد، برنامه‌ای که برای ما تنظیم کرده بودند، این بود که برویم عالی‌ترین مدارس اروپا را ببینیم. اتفاقاً این طور هم شد و عده زیادی از محصلین اعزامی موفق شدند، وارد مهم‌ترین و بالاترین مدارس و دانشکده‌ها بشوند و (مانند خود اروپایی‌ها) به مدرج عالی برسند. اما وقتی آمدیم ایران، دیدیم مثلاً بین مهندس و کارگر یک خلأ بزرگ وجود دارد. تکنیسین متخصص و استادکار که مابین مهندس و کارگر قرار می‌گیرد و باید چرخ‌های صنعت و فعالیت‌های فنی را بگرداند، وجود نداشت یا خیلی کم بود.

منظور آنکه، صحبت این بود که ما می‌خواهیم مثل آنها باشیم. همان‌طور که وقتی

برای بچه‌ها اسباب بازی می‌خرند، جت فانتوم، آخرین جت اف ۱۴ و این قبیل ماشین‌های مدرن و مشهور را بچه می‌خواهد داشته باشد. رضاشاه نیز اصرار داشت دانشگاه تهران مثل دادگستری، عالی‌ترین ساختمان و بهترین صورت ظاهر را داشته باشد. دانشکده‌های دانشگاه تهران، ساختمان‌ها و تشکیلات زیباتر و مفصل‌تر از نظایر خود در ممالک اروپا و آمریکا را پیدا کردند. داخل این ساختمان‌ها چیست و چه می‌شود، چندان مطرح نبود.

۲- به همین روال در ایران، هدف و منظور دانشجویان و شاگردان نمره گرفتن بود، سپس دیپلم گرفتن و رتبه گرفتن. تحصیلات برای این نبود که دردی را از مملکت و مردم دوا بکند، بلکه برعکس.

یک داستانی برایتان بگویم که خود من آن را به قدری ارزنده دیده‌ام که چند جا بازگو کرده‌ام. قبل از سازمان برنامه در زمان قوام السلطنه، برای اولین بار صحبت از داشتن برنامه‌ی پنج‌ساله و هفت‌ساله شد. از یکی از متخصصین کشاورزی کمپانی آمریکایی، که بر روی این برنامه‌ها مطالعه می‌کردند، پرسیده بودند بهترین خا طره یا ارمغانی که از ایران می‌بری چیست؟ جواب داده بود که یک روز هنگام تحقیقات در طرف‌های ساوجبلاغ و کرج، از یک مرد عامی سئوالاتی می‌کردم. دیدم جواب‌های حسابی می‌دهد، خوشم آمد. به وسیله مترجم به او تبریک گفتم که کسی را ندیده‌ام این طور سنجیده و فهمیده حرف بزند. با یک حالت حیا و حجب جواب داد که «بله قربان ما که سواد نداریم مجبوریم فکر کنیم». ببینید در این مملکت سواد و دیپلم داشتن یعنی فکر نکردن و نامربوط گفتن! واقعاً تحصیلات در ایران در این جهت بود که فکر نکنیم، کسی که از دانشگاه دیپلم گرفته و یا از فرنگ آمده بود توقع داشت او را در طبق بگذارند و حلوا حلوا بکنند، یا اتومبیل رولزرویس به او بدهند. هیچ حاضر نبود دیگر زحمتی بکشد و کاری بکند و فایده‌ای برای مردم و مملکت داشته باشد.

هدف انقلاب آموزشی در تحصیلات باید محو چنین افکار و حالات باشد. هدف، نمره گرفتن، دیپلم گرفتن و رتبه گرفتن و بعد هم در صدرنشستن و اتومبیل و سکرتر داشتن نباید باشد.

۳- نوع تعلیمات بیشتر روی محفوظات می‌رفت. با فکر، با مغز با تتبع و با تحقیق سروکاری نبود. بدتر از همه، سراسر تعلیمات و تحصیلات در ایران از تقلید و تأثیر و

ترجمه سرچشمه می گرفت (البته باز استثناء هم دارد، خیلی از استادان، خیلی از افراد خلاف این را عمل می کردند)، نه تحقیق و تکامل و ابتکار. جزوه‌های معلمین، به استثنای معدودی از آنها، مطالبی بود که در دوران شاگردی خود در ایران یا خارج خوانده بودند. همان را ترجمه می کردند و تحویل دانشجویان می دادند. یادم می آید، یک کتابی آن وقت‌ها در مدرسه ابتدایی به ما درس می دادند به نام «پلبر فارسی»! حتماً چنین کلمه‌ای را تا به حال نشنیده‌اید و نمی‌دانید عنوان چه علم و چه درسی است. «پلبر فارسی یا علم الاشیاء» طابق النعل بالنعل، ترجمه‌ی ... یا ... است و چون مؤلف کتاب ...^۱ بود این آقای خودمان عقلش نرسیده بود که پلبر نام آدم است نه نام و عنوان علم یا کتاب!

البته این وضع روی ناچاری بود. نمی‌خواهم مترجم و مؤلف ایرانی را مسخره کنم و مقصر بدانم. همان اندازه هم که زبان خارجی می‌دانست و چنین کتابی را برای مدارس آن زمان ترجمه کرده بود، خدمت کرده بود، و اشتباه و خطا طبیعی‌ترین و بخشودنی‌ترین گناه است.

وقتی آدم هیچ ندارد، باید از هیچ هم شروع کند. همان طوری که برای صنعتی شدن و آوردن کارخانجات، جز طی کردن مراحل تدریجی تعمیر و تقلید و مونتاژ چاره‌ای نداشته‌ایم و نداریم تا به مرحله خودکفایی و تکنیک و اختراع برسیم. ژاپن هم که الان در صنعت مخصوصاً در رشته‌های الکترونیک و اپتیک و راه‌آهن و کشتی کمر آلمان، آمریکا و سوئیس را شکسته است، از تقلید و مونتاژ شروع کرد.

البته چنین نبود که بعد از سال‌های مشروطیت و سنوات قبل از ۱۲۹۹ تألیف و تدریس در ایران به همان منوال ادامه داشته و همه معلمین و استادان کارشان ترجمه و تکرار دروسی که قبلاً خوانده‌اند بوده باشد. عده قابل توجهی نیز پیدا شدند که اولاً مطالعه و تکمیل معلومات و تجربیات خود را ادامه می‌دادند و سعی می‌کردند به موازات پیشرفت‌ها و تحقیقات جدید پیش بروند و حتی ابتکار و تغییراتی در درس و شیوه تدریس خود به خرج بدهند. بنده به سهم خود همین رویه را اعمال کرده و سال به سال، مطالب درس و هم طرز ارائه و تعلیم آن را تغییر می‌دادم و تکمیل می‌کردم.

۴- دانشکده فنی به طور کلی و برحسب احتیاجات مملکت و نظریات استادان دائماً در تحول و تکامل بود و موفق شده بودیم مهندسین زیادی بیرون بدهیم که در

۱. در تنها نسخه‌ی ماشین‌نویسی شده‌ی موجود، جای نام کتاب و مؤلف سفید است (ب.ف.ب).

خدمات دولتی و در بخش‌های خصوصی مفید و موفق و مطابق شرایط و خواسته‌های مملکت باشند.

منظور آنکه هر جا استادان و مسئولین می‌خواستند، دروس و برنامه و نحوه‌ی انجام وظایف صرف تقلید و تکرار، خالی از فایده نباشد، کسی جلوی ما را نمی‌گرفت و اگر در وضع آموزشی یا آزادی دانشگاه‌ها حالت عقب‌افتادگی وجود داشت و دارای نواقص و معایب بود، تقصیر خودمان بود، نه آنکه انگلیسی‌ها یا فرانسوی‌ها و آمریکایی‌ها به ایران و به استادان گفته یا کسی را وادار کرده باشند که سیستم تعلیماتی‌تان استعماری و وابسته و تقلیدی باشد.

۵- یادتان نرود که اگر از انقلاب فرهنگی اسلامی صحبت می‌کنیم. انقلاب و تغییر و دگرگونی را قرآن با قاطعیت اعلام کرده است:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.» (رعد (۱۳) / ۱۱)
(خداوند حال و وضع قومی را تغییر (به بدی یا به خوبی) نمی‌دهد مگر آنکه آن قوم خود را تغییر دهند).

بنابراین اگر ما مدعی هستیم و می‌خواهیم فرهنگ و دانشگاه و به‌طور کلی وضعمان را از طاغوتی بیرون بیاوریم و می‌توانیم چنین کنیم، ناچار باید قبول داشته باشیم، وضع بد گذشته‌مان چه طاغوتی و چه وابستگی به امپریالیسم، تقصیر خودمان بوده است و آن زمان هم می‌بایستی خودمان نخواستیم و نکرده باشیم. این طرز فکر و عادت که تقصیر بدی‌ها و بدبختی‌هایمان را به گردن دیگران و خارجی‌ها بیندازیم و خود را برکنار و بی‌تقصیر و بی‌اثر بشناسیم، نکته‌ای که بنده از چهل سال پیش در گفته‌ها و نوشته‌های خود معترض و متذکر بوده‌ام. خارجی‌ها هر بدی و عملی کرده باشند، اولاً رافع تقصیر ما نیست و ثانیاً همیشه به‌دست و به‌وسیله‌ی افرادی از خود ما و با استفاده از خطاها و معایب و اختلافات ما بوده است. اگر ما چنین نمی‌بودیم، آنها نمی‌توانستند چنان بکنند. در زمینه انقلاب آموزشی و اداری دانشگاه‌ها و مدارس نیز به‌هیچ‌وجه آنها به ما نگفتند و فشار نیاورده بودند که برنامه‌هایتان و کتاب‌ها و مدارس و معلمیتان فلان طور باشد. تقلید و ترجمه و تکرار دائم از تنبلی خودمان بود، چون تقلید و تکرار آسان‌ترین کارها است.

۶- مثال دیگری از دوران معلمی‌ام می‌آورم. یک سال، حوالی سال ۱۳۱۵ در دانشکده کشاورزی کرج معلم حق‌التدریسی بودم، زمانی که دانشکده کشاورزی

هنوز به دانشگاه تهران منتقل نشده بود، مدرسه عالی کشاورزی کرج یک عده معلمین رسمی خاص خودشان را داشتند و یک عده هم معلمین متفرقه حق التدریسی که به وسیله یک یا دو ماشین سواری، آنها را صبح‌ها در تهران جمع می‌کردند و عصرها برمی‌گرداندند. ناهار را در آنجا می‌خوردیم و با استادان دیگر بودیم. در آن سال از همکاران دانشکده کشاورزی و از سال‌ها قبل و بعد یک سئوالی را مکرر عنوان کرده و می‌پرسیدم که آیا از دانشکده کشاورزی کرج شما یک نفر بیرون آمده است که گندم‌کاری، مرغ‌داری یا چنین کارهایی و سایر مشاغل زراعتی را کرده باشد؟ باور کنید که یک نفر و یک مورد هم نتوانستند به من سراغ بدهند که این مهندس کشاورزی فارغ‌التحصیل فلان سالمان الان در لرستان، در قزوین یا جای دیگر مثلاً یونجه‌کاری می‌کند و یونجه‌هایش به بازار آمده است یا خربزه به میدان می‌فرستد و دام‌داری راه انداخته است. فارغ‌التحصیلان آنجا صد درصد کارمند وزارت کشاورزی و دولتی می‌شدند!

۷- ضمناً در برخوردها و زنگ‌تلفن‌ها یا سر ناهار، هیچ‌گاه صحبت از تحصیل و برنامه و تربیت شاگردان و خدمت به مملکت در میان نبود. طبیعی است که وقتی قرار باشد، دانشجو بعداً کارمند دولت شود، معلم هم حقوقش را بگیرد، در این صورت دیگر کاری به کار یکدیگر نخواهند داشت و از جمله توجه به شخصیت دانشجو نمی‌شود. چیزی که مطرح نخواهد شد، این است که شاگرد شخصیت داشته باشد یا نه، شخصیت به هر نظر و به هر نوع، و این خود دانشجویان بودند که بعضی به راه‌های فساد و رخوت می‌رفتند و بعضی هم به فعالیت‌ها و مبارزات و وظایف اجتماعی و سیاسی، بدون رهبری. کسب شخصیت و مبارزه و خدمات اجتماعی را کمتر از مدرسه یاد می‌گرفتند.

۸- دانشگاه و استادان و معلمین برخلاف تصویری که شاه می‌کرد و ساواک و هیأت‌های آموزشی را مؤثر یا مقصر می‌دانست، نقش چندان در هیجان و تحرک دانشجویان به فعالیت‌های سیاسی و مبارزه و انقلاب چه در جهت چپی و چه ملی و چه اسلامی نداشتند. نه آنها را ضد دولت و ضد شاه می‌کردند نه می‌توانستند موافق و طرفدار خودشان کنند. البته در خارج دانشگاه، تعداد خیلی از استادان بودند که چنین تأثیر و تعلیم و برنامه‌هایی را داشتند؛ ولی مربوط به دانشگاه و تعلیمات نبود. ظلم و ستم‌های شاه و ساواک و فسادهای دولت بود که جو مساعد در دانشگاه و در

همه جا برای مبارزه و طغیان و عصیان و انتقام و انقلاب به وجود می‌آورد و دانشجوی جوان حساس بیش از هر طبقه به صدا و فریاد در می‌آمد. بعدها و از ده پانزده سال قبل، دانشگاه و تعلیمات ما هدف روشن و توجه به شخص دانشجو پیدا کرد. هدف این بود، افرادی بسازد که در خدمت آریامهر باشند، در خدمت نظام شاهنشاهی باشند و تربیت شاهنشاهی داشته و طرفدار فرهنگ باستانی باشند.

۹- یکی از معایب دیگر که تقصیر غربی‌ها نبود، ولی طبیعی بود، تأثیری است که قهراً هر تقلیدکننده و استفاده‌کننده یا گیرنده فکر و ارزش و متاعی، از دهنده‌ی آنها می‌پذیرد. وقتی بنا باشد که شخص از دیگران مد لباس را بگیرد، علم را بگیرد، حساب را بگیرد، کتاب و فکر را بگیرد و ماشین را بگیرد، ناچار ایجاد یک احساس حقارت و حالت احتیاج در او قوت می‌گیرد. در مردم مشرق زمین از زمان برخورد با اروپا این احساس و روحیه به وجود آمده است و می‌آید که آنها موجودات برترند و ما پست‌تر و نیازمندیم. ناچار و بدون آنکه کسی مستقیماً و عالماً عامداً مقصر باشد، یک احساس حقارت و دوگانگی شخصیت پیدا می‌شود. بنده از کسانی بودم که در شغل معلمی و از دوران تحصیل در خارج شدیداً توجه به این روحیه و سعی در محو آن و ایجاد حالت مخالف آن را داشته‌ام. البته باز هم منظور ارائه تجربه و نتیجه آن می‌باشد، نه اثبات فضیلت و منت گذاشتن.

در درس ماشین‌های حرارتی دانشکده فنی هیچ‌گاه به صورت کلاسیک تشریح ماشین‌ها و ارائه تکامل اسباب‌ها را نمی‌کردم؛ بالعکس مثلاً در مورد مولد بخار یا موتور دیزل، از مزایا و معایب یا از بازده سؤال می‌کردم. بعد که می‌گفتند بازده موتورهای احتراق داخلی ضعیف است، علت را می‌پرسیدم. هر دانشجویی نظری می‌داد و علتی می‌گفت. نظرهایی را که درست بود، تأیید می‌کردم و بعد دسته جمعی می‌پرداختیم به اینکه برای جلوگیری یا برگرداندن اتلافات چه باید کرد؟ باز هر کدام راه حلی ارائه می‌دادند و ادارشان می‌کردم که آنقدر تلاش و تجزیه و تحلیل کنند تا یک نفر بگوید از حرارت گازهای خروجی یا از فشار آنها باید استفاده کرد. سپس چگونگی استفاده از فشار گازهای خروجی موتور دیزل مطرح می‌شد. همین که یک جوان با استعدادی پیشنهاد می‌کرد گازها را از یک چرخ توربین رد کرده و به وسیله چرخ دیگری هوای ورود به موتور را متراکم کنیم، می‌گفتم بچه‌ها دست بزنید! این رفیقمان همان اختراعی را کرد که... در جنگ

بین‌المللی کرد و توربو کمپرسور هواپیما را ساخت که حالا روی موتورهای هوایی و زمینی بزرگ هست!

به این ترتیب هم بچه‌ها خوب مطلب و دستگاه تقویت موتورهای دیزل را درک می‌کردند و هم مهم‌تر از آن، احساس می‌کردند که چیزی از آن‌ها هم نوع فرانسوی یا آلمانی و انگلیسی کم ندارند و می‌توانند مخترع باشند.

این موضوع و مثال را ضمن اختصار و ابهام و با طول و تفصیل خسته کننده بیان کردم، برای آنکه نمونه‌ای داده باشم که چگونه می‌شود همان اکتشافات و اختراعات و افکار و اعمال فرنگی‌ها را یاد داد و وارد کرد، بدون آنکه عقده حقارت و تقلید و تبعیت پیدا شود. بلکه اثبات و احساس استعداد و امکانات اعلی هم بنمایند (شرح این روش تدریس و اصلاً تغییر اساسی برنامه تعلیمات مهندسی را در مجله‌ی دانشکده فنی در حوالی سال ۱۳۲۸ در مقاله‌ای تحت عنوان «ما معلمیم یا مربی»^۱ داده‌ام). سیر تحول و انواع تکاملی دستگاه‌های مولد بخار را هم با همین شیوه از فکر و از زبان شاگردان در می‌آورم. البته استادان دیگری هم همین حالات و برنامه‌ها را داشتند و موفق می‌شدند، بدون آنکه کسی سیستم تعلیمات تقلیدی فرنگی‌ها را بر ما تحمیل کرده باشد. به همین دلیل که وقتی ما می‌خواستیم می‌توانستیم؛ می‌توانستیم مخترع بار بیاوریم و می‌توانستیم مبتکر و متکی به نفس بار بیاوریم.

ه - انقلاب اسلامی آموزشی چگونه باشد؟

حال که دیدیم مقصود از انقلاب اسلامی آموزشی دانشگاه‌ها چه چیزهایی نیست، و از چه چیزهایی نگرانی داریم و روش کلی آموزشی و تربیتی دانشگاه‌مان چگونه بود، می‌توانیم به جواب مسئله اصلی پردازیم و وجهه‌ها یا برنامه صحیح انقلاب اسلامی آموزشی دانشگاه‌ها را مطرح سازیم.

۱- علم و تحقیق باید اصالت و استقلال داشته باشد. خالی از طرفداری و تعصب چه مثبت و چه منفی. حقیقت و حق چه از عربستان و ایران آمده باشد، و چه از چین و هند باشد یا از یونان و آمریکا، فرق ندارد؛ علوم و افکار و اصول بی‌وطن‌اند، از طبیعت و از خدا هستند.

اینکه علم و تحقیق باید بی‌طرف باشد در دوره گذشته هم آن را قبول داشتند.

۱. این اثر هم‌اکنون یکی از مقالات مندرج در جلد چهارم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مقالات اجتماعی و فنی» در سال ۱۳۸۰ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۲- بی‌طرف بودن علم و دانشگاه نباید به این معنی باشد که بی‌هدف باشد. آنجا که تدریس است، تعلیم است، دریافت و استقلال است، همه‌ی حب و بغض‌ها را باید کنار گذاشت، مثل یک قاضی.

اما چرا دنبال دانش و هنر می‌رویم و آخرش چه باشد؟ باید هدف و ثمر داشته باشد. گام اول انقلاب آموزشی دانشگاه‌ها، ماده اول را این باید بگذاریم که تعلیمات ما از اول تا آخر اصیل، مستقل، بی‌طرف باشد. اما اول باید تشخیص داد که این هدف چه باشد؟ هدف این است که به دانشجو ارزش و شخصیت بدهد. خودش بیاید بالا، خودش عوض شود، یک چیز دیگری بشود. علم داشتن، تخصص داشتن مسئله فرعی است. بلکه آدم بشود، یعنی نخستین هدف آدم‌سازی باشد. به قول قدیمی‌ها «ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل». یکی از لوازم این است که از دستش جواهر بیارد، خدمت گزار باشد، تربیت، تکامل و تقرب به خدا یابد، یعنی هدف دانشگاه ما مثل عبادات؛ «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» باشد. «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» با هر چه در آن هست. علم، قدرت، تقوا، کمال، بصیرت، رحمت، رحمانیت، محبت، خدمت‌الی ماشاءالله. ولی انتقام نه، خشونت نه، بدجنسی نه، بلکه یک‌سره محبت و خیر و رحمت و خلاقیت، همان‌طور که خدا می‌خواهد.

۳- تعلیم از کجا شروع شود؟ از «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ» همان‌طور که معلم دوم (معلم اول خدا، معلم دوم پیغمبران و پیغمبر خودمان) شروع برنامه‌اش «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ»^۱ بود. از آیات و از طبیعت و از آنچه واقعیات است، شروع کنیم. تحقیق و تعلیم باید بر مبنای واقعیات و طبیعت و مشاهده و تجربه و عمل و فایده باشد. همان‌طور که ده قرن بعد از قرآن، پایه‌گذاران علم و تمدن اروپا فهمیدند و به کار بردند.

۴- هدف دوم انقلاب آموزشی باید مملکت باشد و این دانشگاه و مدارس باید به درد مملکت بخورد. مملکت بتواند کار خودش را بکند، خودکفا باشد، تعلیمات مثل گذشته نباشد که یک چیزی یاد می‌گرفتیم، ولی مثال‌ها از کتاب‌های آنجا گرفته می‌شد، اگر مثلاً معلم زمین‌شناسی می‌خواست مثال از طبقات کربنifer بیاورد، می‌رفت سراغ زمین‌های انگلستان. بلکه در ایران، مثلاً دکتر چشم ببیند، امراض مردم

۱. جمعه (۶۲) / ۲: که در میان مردمی آموزش ندیده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند...

را چه جور معالجه می کنند، در ایران چه امراضی وجود دارد و چه شرایطی بر ما حکم فرما است.

۵- دانشگاه هدفش باید رسالتی باشد که ملت در انقلاب اسلامی به عهده اش گذاشته است. ما را در جهتی که ملت ایران، ملت مسلمان رسالت آن را و مأموریتی که خدا به او داده ببرد:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران (۳) / ۱۱۰)

(شما بهترین امتی خواهید بود که به خاطر مردم دنیا خروج کرده باعث خوبی ها و مانع بدی ها می شوید...)

یا آنجایی که می فرماید:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره (۲) / ۱۴۳)

(و به این ترتیب ما شما را امت واسط و میانه قرار دادیم تا گواه برای مردم دنیا باشید و پیغمبر گواه بر شما باشد...)

از حالا باید بنای دانشگاهمان را این بگذاریم که هدفش ساختن چنین امتی باشد، امت وسط، امت شاهد، امت نمونه و امتی که برای خدمت مردم خروج می کند.

۶- اگر چه باید با دنیا ارتباط و از علوم و فنون اقتباس داشته باشیم؛ ولی تنها دریافت کننده نباشیم، بلکه از قدم اول تطبیق دهنده‌ی آنچه می گیریم با آنچه نیاز داریم، باشیم. این حرف یکی از آقایان مترجمین بزرگمان، که خیلی در ترجمه خدمت کرده است می گفت: «فعلاً و حالا حالاها، ما باید کتاب های خارجی را ترجمه کنیم و هنوز حق تألیف و تتبع را نداریم»، حرف درستی نبود. البته لازم است کتاب های مفید آنها را ترجمه کنیم؛ ولی تطبیق و تغییر و تکامل نیز بدهیم، لااقل حاشیه ای بزنیم، مثال و مورد بیاوریم و در همان جهت گام برداریم.

به طور تجربه کتاب: «LAME DES PEUPLES» یا «L'Âme des peuples» که تحت عنوان «روح ملت ها» بیست سی سال قبل به فارسی ترجمه شد، شاهد می آورم. این کتاب سراسر معرفی عمیق ملت های اروپا و آمریکا بود و کمترین اشاره ای به ملت های شرق و از جمله ایران نکرده بود. از آقای احمد آرام خواهش شد آن را ترجمه نمایند، ولی بلافاصله بعد از خواندن اصل کتاب آرزو کردم یک نفر ایرانی

فصلی راجع به ملت ایران به آن کتاب اضافه کند. البته تتبع باشد و مخصوص به ایران، منتهی به همان سبک تحقیق عمیقانه. چون داوطلب صاحب همتی پیدا نکردم، خود به عهده گرفتم. یک فصل الحاقی تحت عنوان «سازگاری ایرانی» اضافه کردم که آن زمان به طور قاجاق چاپ شده بود و فضیلت کتاب از آن مؤلف دانشمند فرانسوی André Siegfried بود. سبک تحقیق مأخوذ از آن کتاب و مبتنی بر این اصل بود که برای شناسایی یک ملت و نژاد در زمان خاص، باید مراجعه به دورترین زمان پیدایش یا هجرت آن قوم از سرزمین قبلی کرده و تمام واردات و روابط تاریخی و تبادل‌ها و تحولات حاصل شده در طول عمر آن ملت و شرایط و تأثیرهای محیط جغرافیایی را مطالعه کرد. البته به جای آنکه جریان‌ها و عوامل مثلاً مربوط به نژاد آلمانی را بررسی یا منطبق بر ایران بکنم، جریان‌ها و عوامل تاریخی و شرایط اقتصادی و فرهنگی و جغرافیایی خودمان را در نظر گرفتم.

۷- توجه و محتوای برنامه‌ها باید مصالح ایران باشد.

سمیناری پنج شش ماه قبل با همکاری وزارت فرهنگ و آموزش عالی در وزارت نیرو تشکیل شده بود. نظر این بود که دانشگاه‌های ما مهندسانی را تربیت کنند که به درد نیروگاه‌ها و شبکه‌های برق و آب و احتیاجات ایران بخورند و وزارت نیرو هم اطلاعات و امکاناتش را در اختیار دانشگاه‌ها بگذارد که هم تحقیقات مفید بکنند و هم به شاگردان تعلیمات بهتر بدهند. از این سمینار خیلی خوشم آمد و پیشنهاد کردم که دانشکده‌ها اعم از فنی و حقوق و علوم و غیره اقلأ ۲۰ درصد از دروس و برنامه‌ها را به عنوان شاهد مثال و آمار و تحقیق اختصاص به موضوعات و مؤسسات و مردم ایران بدهند و فارغ‌التحصیلان، هر کدام در رشته خود ایرانشناس بشوند و مأنوس و مفید برای مملکت باشند. اتفاقاً در رشته‌های ادبی و فلسفی و دینی خیلی بیشتر و بهتر می‌شود از آثار و اطلاعات و خدمات ایران و اسلام بهره گیرند.

برای اینکه دانشگاه‌های ما اسلامی و ایرانی باشند، باید مخصوصاً در رشته‌های ادبی و تاریخی و اجتماعی مکان مخصوصی برای شناساندن عمیق و زدودن اساسی آثار استبداد ۲۵۰۰ ساله خاص ایران و ۲۵۰ ساله نفوذ غرب داده شود و تربیت واقعی اسلام تعلیم و تمرین شود. ایمان و اخلاق اسلامی و قرآنی در سطح زندگی فردی و اجتماعی پیاده شود. جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلامی و معیارهای حکومت اسلامی

استخراج و اشاعه گردد.

۸- با تمام قوا از تقلید پرهیزیم و به تناسب شرایط و احتیاجات، ابتکار به خرج بدهیم و ابتکار را تعلیم بدهیم. این باید حتماً در برنامه‌ها بیاید، چه در درس‌های فنی و پزشکی، حتی ادبی و غیره، ابتکار و اختراع و استقلال را باید به طور علمی و عملی تعلیم داد.

یکی از سخنرانی‌هایم در دوران ریاست دانشکده فنی که به صورت کتاب در آمده است، در همین زمینه و تحت عنوان «سرچشمه استقلال»^۱ است. استقلال چیزی نیست که با شعار و هیاهو و حرف، و فحش دادن به دیگران به دست آید. استقلال باید از خودمان بجوشد، سرچشمه بگیرد و قبل از آنکه در خارج تحقق و تظاهر داشته باشد در درونمان وجود داشته باشد. از تقلید و تبعیت بیزار باشیم و فکرمان را خودمان بسازیم.

۹- دانشگاه باید، نه تنها کمک به ساختن «آدم» بنماید، بلکه اداره اجتماع و شیوه کارکردن و فکر و زندگیمان را بسازد؛ به طوری که علمی فکر کنیم و زندگی فردی و اجتماعیمان را بر مبنای اصول علمی و عقل و استدلال و رویه صحیح قرار دهیم. در این زمینه کتاب خوبی آقای دکتر حسین پیرنیا، ده پانزده سال پیش تألیف کرده بود که عنوانش ظاهراً «تفکر علمی» بود. در آنجا نشان می‌داد که اگر می‌خواهیم در دنیای رقابت و نزاع بین‌الملل زنده بمانیم و پیش برویم، چاره‌ای جز به کار بردن علم و روش علمی در شئون مختلف اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و غیره نداریم. در ایران همان‌طور که گفتم، دانش و دانشگاه جنبه تظاهر و تجمل را داشته و برخلاف اروپا و آمریکا هنوز وارد زندگی نشده است.

۱۰- دانشگاه ما باید مردمی باشد. برای مردم و در داخل مردم. ولی مردمی، نه به این معنی که قصاب بیاید در آنجا قصابی بکند، نانوا نانواپی کند یا دانشجویان اصرار داشته باشند که لباس و حالات طبقات خیلی محروم و عقب افتاده و احیاناً ناباب را به خود ببندند. مردمی باشد، یعنی مردم حس کنند که این دانشگاه مال آنها و مفید

۱. این اثر عنوان سخنرانی مورخ ۱۳۲۷/۱۱/۱۵ برای دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران است که بعداً تدوین و تفصیل یافته و منتشر شده است و هم‌اکنون از آثار مندرج در جلد هشتم مجموعه‌ی آثار می‌باشد که با نام «مباحث علمی، اجتماعی، سیاسی» در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

برای آنها است. همان‌طور که دانشکده طب یا دانشکده پزشکی را کم و بیش از خودشان می‌دانستند، برای اینکه دکترهای فارغ‌التحصیل شده از همانجا معالجه‌شان می‌کردند. حالا که الحمدلله مردم فوج فوج به بیشتر بیمارستان‌ها می‌روند و زیر دست دانشجویان مداوا می‌شوند. البته هر قدر مردم از دانشجویان و دکترها راضی‌تر باشند و آنها را دلسوزتر و مفیدتر ببینند، دانشکده پزشکی را بیشتر متعلق به خودشان خواهند یافت. اگر دانشکده کشاورزی ما نیز برنامه‌اش یک مقدار کارهای واکسیناسیون و مبارزه با آفات حیوانی و گیاهی در روستاها باشد و دانشجویان بروند توی دهات، همان‌طور که در جهاد سازندگی هست، هم چیز یاد بگیرند و هم با مردم رو به‌رو شوند و مردم حس کنند که دانشجویان برای آنها هستند، احساس همبستگی و همکاری زیاد خواهد شد. دانشجویان و معلمین آنها اگر گوسفند ایرانی و گاو ایرانی و زندگی روزمره دهاتی‌ها را ببینند، وضع هر دو طرف خیلی عوض خواهد شد.

موضوع دیگر اینکه دانشگاه اختصاص به دانشجویان منظم نداشته باشد، بلکه کلاس‌ها، کنفرانس‌ها و سمینارها و همکاری‌های نزدیک و برخورد دائم با مردم غیر دانشجو و با مؤسسات دولتی و خصوصی داشته باشد، تا ارتباط دانشگاه و مردم بهتر شود. همان طوری که در اروپا و در آمریکا چنین است و دانشگاه‌ها خدمات زیادی به عهده می‌گیرند؛ به صورت کنفرانس و تبادل نظر و تشکیل دوره‌های تکمیلی عامیانه و با قراردادهای آزمایشی و مطالعاتی و تولیدی و مدیریت و غیره با بخش خصوصی و بخش دولتی، همکاری متقابل و مفیدی برقرار است.

۱۱- انحصار به تعلیمات جدید نداشته و با حوزه‌های دینی و تعلیمات قدیمه روابط آشنایی و همکاری برقرار نمایند. مبادله دانشجو و معلم بنمایند. سخنرانی‌های مفید متقابل انجام شود که طرفین بهتر یکدیگر و مسایل مربوطه را بفهمند تا تکان و تجدید مطلوبی هم در مدارس و حوزه‌های دینی پیدا شود.

انقلاب اسلامی اداری دانشگاه‌ها

ابتدا مروری بر تاریخ اداری دانشگاه‌ها داشته باشیم

الف) سیر تحول در دانشگاه‌های ایران

اگر مدرسه دارالفنون را که امیرکبیر تأسیس نمود و به زودی تغییر و تنزل سطح یافت و همچنین بعضی مدارس عالی و کلاس‌های محدود را کنار بگذاریم، دانشگاه

در تهران در سال ۱۳۱۳ و در سلطنت رضاشاه، به دنبال یک دوره شش ساله اعزام سالی صد نفر محصل به اروپا (۱۳۰۶ تا ۱۳۱۲)، تأسیس گردید و از آن زمان تا به حال (اردیبهشت ۱۳۵۹)؛ در ظرف ۴۶ سال سه دوره تحول به شرح زیر داشته است:

۱- دوره دولتی بودن دانشگاه

در سال ۱۳۱۳ که دانشگاه تهران تأسیس شد، دولت بر آن حاکمیت و مدیریت داشت. دانشگاه جزو وزارت فرهنگ بود. وزارت فرهنگ دانشگاه را مانند مدارس متوسطه و ابتدایی اداره می کرد. از جهتی دانشگاه یک مکتب‌خانه و بلکه سربازخانه بود. تمام دانشجویان لباس‌های متحدالشکل می‌بایستی داشته باشند. اداره دانشگاه، منهای یک اعتصاب و نطفه‌بندی مبارزات چپی در دانشکده فنی، در همان سال ۱۳۱۳ منظم و تحت کنترل قرار گرفت و فعالیت ساختمانی و سازندگی چشمگیر، با انتخاب استادان تقریباً از قشر اروپا برگشته محصول قانون اعزام محصل، ادامه داشت.

۲- دوره استقلال دانشگاه

در سال ۱۳۲۱ زمانی که آقای دکتر علی‌اکبر سیاسی وزیر فرهنگ شد، آرزوی دیرینه استادان دانشگاه را برآورده نمود و قانونی یا تصویب‌نامه‌ای گذراند و دانشگاه تهران از نظر اداری و مالی مستقل شد. انتخاب رؤسای دانشکده‌ها و رئیس دانشگاه و همچنین استادان با شوراها بود. دکتر سیاسی حق بزرگی به گردن دانشگاه ایران دارد. استقلال در این دوره ضعیف بود؛ مخصوصاً از جهت مالی، وزارت دارایی زیر بار نرفت و دانشگاه تهران مانند سایر وزارت‌خانه‌ها و ادارات دولتی اداره می‌شد. مع‌ذلک دانشگاه حیات و حیثیت و حرکتی پیدا کرد و صاحب نشریات و کتاب‌هایی شد.

۳- دوره اسارت دانشگاه

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، استقلال دانشگاه و هیچ مؤسسه‌ای به مزاج دولت نمی‌توانست سازگار باشد. در آن زمان یک جمع شصت هفتاد نفری، به پیشنهاد مرحوم دکتر معظمی، نامه سرگشاده‌ای به عنوان مجلسین و به صورت اعتراض علیه قرارداد کنسرسیوم نفت امضاء کرده و فرستاده بودند که از جمله ۱۲ نفر از استادان دانشگاه بودند. سرلشگر زاهدی نخست‌وزیر کودتا، به آقای دکتر سیاسی رئیس دانشگاه فشار آورد که حکم اخراج آن دوازده نفر را صادر کند.

طبیعی بود که ایشان زیر بار چنین دستوری نمی‌رفت، حاضر بود ما را به محاکمه اداری بخواهد، یعنی تبرئه شویم. کفیل وزارت فرهنگ احکام اخراج یا انتظار خدمت را صادر کرد. به این ترتیب استقلال از دانشگاه و احتمال وزارت و نخست‌وزیری و مقامات دیگر از آقای دکتر سیاسی گرفته شد. پس از آن برای محکم کاری، قانونی از مجلس گذراندند که رئیس دانشگاه را شاه از میان سه نفری که وزیر فرهنگ به انتخاب شورای دانشگاه پیشنهاد خواهد کرد، تعیین نماید. اولین رئیس دانشگاهی که به این ترتیب منصوب شد یک استاد صاحب سابقه بود، ولی بعد یک استاد بی سابقه و بالاخره افراد غیر معلم و بی سابقه که برگزیده و عضو ساواک! بودند، به این سمت منصوب شدند.

در این دوران به طوری که خودتان بهتر از من می‌دانید، البته شورای دانشکده و دانشگاه و استقلال مالی سابق وجود داشت. گفت‌وگو و اظهارنظرهایی هم در شوراها و گروه‌ها به عمل می‌آمد؛ ولی نه در حدود تصمیم‌های اساسی و عزل و نصب‌های رؤسا یا تعیین خط‌مشی‌های تعلیماتی و اجتماعی آن. دانشگاه‌های فراوانی در استان‌ها و چند تا در تهران تأسیس گردید و تعلیمات عالی در ایران توسعه کمی چشمگیر یافت. ساختمان و بودجه و تجهیزات، حتی برای تحقیقات بی دریغ بود؛ ولی خالی از هدف ملی و محتوا، بلکه صرفاً برای صورت ظاهر و ارضای استاد و دانشجو. برنامه‌ها نیز ظاهراً پر بود، با کتاب و انتشارات و امتحانات منظم. ارتباط دانشجو و استاد، صمیمیت، اعتماد و صفا شاید صفر بود و اگر معلمی را می‌دیدند که اعتبار و محبوبیتی پیش دانشجویان دارد، باید وصله‌ای بخورد و طرد شود. آنچه از مدیران خواسته می‌شد، جلوگیری از فعالیت‌های مبارزاتی و فهم سیاسی بچه‌ها در اجتماع معلم‌ها بود و مشغول کردن و منحرف ساختن شاگرد و معلم، بی سر و صدا نگاه داشتن مدرسه و مملکت ولو به بهای نمره و قبولی و تأمین خواسته‌های رفاهی و انحرافی.

دست‌اندرکاران تعلیماتی یک‌سره از الک در شده‌های ساواک بودند و تمام مشکوک‌ها و قدیمی‌ها حتی بی‌بو و بی‌خاصیت‌ها، به بهانه انقلاب فرهنگی و روی کار آوردن نسل جوان فعال، دور انداخته می‌شدند.

ب) مسئله‌ی مشورت و دخالت دانشجویان در اداره‌ی دانشگاه

از همان دوره دوم تحول، استقلال دانشگاه ارتباط چندانی به دانشجویان نداشت و حق اجازه دخالتی به آنها در امور دانشکده‌ها داده نمی‌شد، جز آنکه آئین نامه‌های

انضباطی و احترام و روابط با دانشجویان خیلی بهتر از دبیرستان‌ها بود. در بعضی دانشکده‌ها حق تأسیس سازمان‌های دانشجویی و فعالیت‌های صنفی داده شده بود و چپی‌ها دائماً در صدد منحرف کردن آنها به سیاست و تصرف مواضع و تسلط خودشان و حتی تحکم به استادان و به اداره دانشکده و شورا بودند. در استقلال دانشگاه مانند ملی شدن نفت و حکومت ملی دکتر مصدق، و مانند دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، همه جا احزاب و افراد چپ مزاحم و مانع و منحرف‌کننده جریان اصیل بودند. فعالیت‌های سیاسی نیز عملاً تا حدود معقول خارج از کلاس و برنامه درس مجاز شناخته شده بود.

در زمینه دخالت دانشجویان در برنامه‌ها و در انتخاب معلمین و غیره حتی نظرخواهی رسمی از آنان هنوز فرصتی دست نداده و علمی نشده بود. بنده در دوران ریاست دانشکده فنی یک بار از فارغ‌التحصیلان آن سال به وسیله‌ی پرسشنامه‌های بدون امضاء نظرخواهی وسیعی از چهار سال تحصیل در دانشکده راجع به دروس و عملیات و معلمین و شغل و غیره کردم که مورد استقبال گرم آنها و استفاده بعدی دانشکده و منشأ اصلاحاتی شد.

در بسیاری از دانشکده‌ها، دانشجویان در فعالیت‌های جنبی اجتماعی، رفاهی، هنری، ورزشی و غیره مشارکت و دخالت‌های مفید داشتند.

از همان دوره استقلال دانشگاه، برخورد و معارضه مابین دانشجویان و با استادان و با اداره آن نیز وجود داشت. یک مقدار نارضایتی‌ها و اشکالات درسی و اداری که همیشگی و عادی است و یک مقدار زیادتر هم که سال به سال بیشتر می‌شد، ادعاهای اجتماعی و سیاسی علیه دستگاه بود که گوشه‌اش به دانشگاه کشیده می‌شد. حزب توده که دانشگاه را به عنوان مناسب‌ترین میدان زورآزمایی و سربازگیری اصحاب می‌دانست، هر روز بهانه‌ای و موضوعی برای تحریک پیدا می‌کرد و دانشکده و دانشجو را مانند کارفرما و کارگر رودرروی یکدیگر قرار می‌داد. در یک سخنرانی عمومی برای دانشجویان دانشکده فنی گفته بودم که این تصور و تشبیه شما صد درصد باطل است. اینجا نه تنها تضاد و تصادم منافع مابین معلم و شاگرد وجود ندارد، بلکه برخلاف کارخانه که نفع و نظر کارفرما می‌تواند، مزد کمتر دادن و کار بیشتر گرفتن باشد، و کارگر مزد بیشتر و کار کمتر بخواهد، ما استادان چه درس زیاد بدهیم و چه کم، حقوق‌مان را به طور ثابت از دولت می‌گیریم، اگر

کار زیاد و درس خوب از شما می‌خواهیم سودش صد درصد برای خودتان است و اگر امساک در نمره دادن و قبولی امتحان داشته باشیم، چیزی از آن عاید ما نمی‌شود. در اینجا تضاد که وجود ندارد هیچ، بلکه معلم با وجدان، خواهان تعلیم و تربیت و ترقی شاگرد است.

در بحث دیگری، آنجا که زمزمه‌های مشارکت دانشجویان در شورا و مدیریت دانشکده بود، برایشان مثال می‌زدم که وقتی قطار راه‌آهن را در حرکت می‌بینید، لکوموتیو با قدرت و طمطراق و دود و صدای زیاد در جلو، توجه هر کس به آن سمت می‌رود و سرمایه‌گذاری خیلی بیشتر روی لکوموتیو شده است؛ اما اصل کار در اینجا واگون‌ها و محتویات نامرئی آنها است و لکوموتیو فرع قضیه و به خاطر مسافرها و بارهای داخل واگون‌ها می‌باشد. استاد و دانشجو هم قابل تشبیه به لکوموتیو و واگن‌اند. قبول دارم که ما به خاطر شما در اینجا استخدام و جمع شده‌ایم، شما اصل و هدف هستید و ما فرع و وسیله. اما همان طور که در آنجا لکوموتیو راننده است که قطار را می‌برد و به مقصد می‌رساند اداره و مسئولیت دانشکده هم باید با استادان باشد.

البته نه آن موقع و نه حالا با نظرخواهی از دانشجویان و تبادل نظر با آنها مخالف نبوده و نیستم. کما آنکه در آن زمان آمارگیری و پرسشنامه از دانشجویان انجام دادم. حتی هیچ اشکال ندارد و بلکه به‌جا است که نمایندگان از دانشجویان در شوراهای دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها حضور و مشارکت و حق رأی و صحبت داشته باشند و فعالانه مدافع برنامه‌ها و هدف تعلیمات و در انتخاب استادان نظر بدهند زیرا که همه اینها برای آنها است. اموری هم که ارتباط خاص با خودشان دارد، مانند ورزش، پلی‌کپی، انتظامات داخلی، مسافرت‌ها، بازدیدها، اقامتگاه، کتابخانه، سفره‌خانه و غیره، حتی‌المقدور به دانشجویان واگذار شود و اداره‌ی دانشکده، تنظیم‌کننده و خوراک‌دهنده باشد. کم‌وبیش همین عمل و تجربه را در دانشکده فنی، در سال‌های ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۵ انجام می‌دادم.

اما از نظر انقلاب اسلامی و با توجه به خواسته‌ای خیلی پیشرفته امروزی بعضی از دانشجویان و ادعای اینکه در شوراهای دانشکده و دانشگاه باید استاد و دانشجو و کارمند با سهم مساوی شرکت داشته باشند و بلکه با توجه به تعداد دانشجویان، آراء آنها چندین برابر استادان باشد و در باره استادان و مدیران تصمیم‌گیرنده باشند، این

حرف نه با منطق و اصول مدیریت جور در می آید و نه با اسلام. اسلام و قرآن اگر در هیچ چیز نباشد، لااقل در مورد علم و معلم قائل به تساوی نبوده، بلکه فضیلت و مقام برتری برای آن کس که می داند نسبت به آن کس که نمی داند، داده است و بنا به تعریف و در حالت کلی و اصولی استاد می داند و عالم است و دانشجو نمی داند و نادان است. اگر نادان و محتاج به دانش نبود، به دانشکده نمی آمد. پرسش انکاری و یا اعلام اثباتی عدم تساوی بین افراد را قرآن در دو مورد به صراحت بیان کرده است. یکی در مورد جهادکنندگان و قیامکنندگان در برابر بی حرکتان و بی خاصیتها و دیگر در مورد عالم و جاهل. چه طور ممکن است اسلام تعلیم دهنده و تعلیم گیرنده را هم شأن و هم رأی بداند؟ مگر علی (ع) نمی فرمود:

«مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ سَيَّرَنِي عَبْدًا»

(هر کس حرفی به من آموخت مرا بنده خود کرد).

چه قدر اسلام، سنت پیغمبر و امامان و ادب ایران حق احترام و اطاعت برای استادان و معلمین قایل شده است!

شعری در کتاب «کلیله و دمنه» آمده که به عربی است و ماحصلش را برای شما می گویم:

«معلم و طیب، هیچ کدام آنها اگر احترام نشوند، اندرز نمی دهند. پس اگر حق طیب را به جا نیاوردی، دردت را تحمل کن و اگر بی ادبی نسبت به معلم روا داشتی، همچنان در جهل بمان.»

شما که می خواهید از معلم کسب دانش و شخصیت و فضیلت نمایید، چه طور می آید و انکار علم و فضل و شخصیت از او می نمایید؟!

اداره یک دانشکده یعنی تنظیم و اجرای برنامه ها، ترتیب کلاس ها، تدوین تعلیمات، انتظامات، امتحانات، تحقیقات، خریدها، خرج ها، حقوق ها و سایر کارها. خوب در کدام یک از این امور دانشجو، به لحاظ اطلاع و تجربه و تسلط و بی نظری، می تواند بالادست یا مساوی استاد باشد و حق تقدم و تحکم بر او داشته باشد؟ در حوزه های علمی دینی ما، عملاً طلاب بودند که مدرس را انتخاب می کردند، یعنی پیش استادی می رفتند که فضل و تقوا و شیوهی تدریسش را بیسندند. ولی موارد درس و پرداخت شهریه و قبولی و درجه اجتهاد را مدرسین و مدیران حوزه می دادند.

اداره کردن یک دستگاه غیر از استفاده بردن از آن است که بگویند، بنا به قسط اسلامی باید همگان اعم از شاگرد و کارمند و استاد بهره مساوی داشته باشند و منافع روی حساب سرانه و متناسب عدد و جمعیت تقسیم شود، خیر. در اینجا حکومت نمی‌تواند با دانشجو باشد. اسلام حتی در اداره‌ی جامعه و رهبری امت نیز شرط انتخاب را اعلم بودن قرار داده است. آن کس که، علاوه بر عدل و تقوی و صلاحیت، داناتر است باید مرجع زعیم بشود.

قرآن در توصیف خدا و اسماء الله غالباً علیم و قدیر بودن را پهلوی هم می‌آورد و یا عزیز و حکیم را. علم به عنوان منشاء قدرت و به لحاظی مترادف با آن شناخته شده است. عزت نیز به معنای اقتدار و حکومت همراه با حکمت می‌آید.

هفت هشت سال قبل، غوغای عجیبی در دانشگاه‌های فرانسه و در نظام تعلیماتی آنجا رخ داد می‌رفت که حیات و امنیت کشورشان تهدید شود. از آقای دکتر حبیبی که در آن زمان حاضر و وارد بودند، پرسیدم نتیجه چه شد، آن انقلاب به کجا کشید و اصلاً دانشجویان چه می‌خواستند؟

گفتند: علاوه بر اینکه می‌خواستند اداره دانشگاه‌ها را در دست بگیرند، شکایت از حالت استبداد هیأت علمی یعنی بی‌اعتنایی و بی‌ارتباطی آنها نسبت به دانشجویان داشتند و همچنین عدم ورود و دخالت مردم به خصوص کارگران در دانشگاه‌ها. در این دو قسمت حرفشان حسابی تر بود و تغییرات مفید محسوسی در سیستم دانشگاه‌ها داده شد. در قسمت اول نیز آمدند و برای تجربه، یک دانشگاه را به طور نمونه در اختیار دانشجویان گذاشتند که هر طور می‌خواهند اداره، و استاد و برنامه انتخاب شود، که بعد از چند سال از هر جهت با شکست مواجه شد.

حال آیا انقلاب اسلامی دانشگاه‌های ما باید یک حرکت ارتجاعی بازگشت به مکتب‌خانه‌های بلبشوی قدیم باشد، تا کار به چوب و فلک بکشد؟ دنیای امروز و آینده با تفصیلات و معضلات پیچیده و خطرناکش، آیا اجازه می‌دهد نامنظم و ایلیاتی و غیر اداری باشیم و سیستماتیک عمل نمائیم؟

مدیریت و مشورت و مشارکت

البته قرآن به همان پیغمبری که شهر دانش و گیرنده وحی الهی است دستور «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» می‌دهد. سفارش می‌کند با بی‌معرف‌ترین مردم مدارا و محبت داشته باشد؛ ولی پس از مشورت و توجه به خواسته‌ها و آراء آنها، تصمیم‌گیری با اوست و توکل

به خدا باید بکند:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَّفَنَفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.» (آل عمران (۳) / ۱۵۹)

(پس در اثر رحمت الهی با آنها نرمش کردی و اگر بدخوی سخت دل می‌بودی حتماً از اطرافت پراکنده می‌شدند. بنابراین از آنها درگذر و طلب آموزش برایشان بنما و در اداره امور آنها را طرف مشورت قرار بده، ولی وقتی اتخاذ تصمیم و عزم کردی توکل به خدا کرده، بدان که خداوند توکل کنندگان را دوست دارد.)

هیچ مقام و مدیری معاف از بشارت و هدایت خدا و مستثنی از این آیات نیست:

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَيَّ اللَّهُ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ.»

«الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ.» (زمر (۳۹) / ۱۷ و ۱۸)

(و کسانی از طاغوت و بندگی او دوری جستند و به خدا بازگشتند سزاوار مژده هستند.)

بنابراین بندگانی که گوش به گفته فرا می‌دهند و بهترین را پیروی می‌کنند مژده بده. چنین اشخاص هستند که مشمول رهبری خدا واقع شده‌اند و همان‌ها صاحبان عقل‌اند.)

مشورت و نظرخواهی و اعتنا کردن به خواسته‌ها و نظریات یک مطلب است و لازم است؛ اما مسئولیت و مدیریت مطلب دیگر.

چیزی که باید اضاله کرد و جزء وظایف دانشگاه و شرایط انقلاب اسلامی اداری آن می‌باشد، حیثیت و شخصیت‌یافتن دانشجو و مشارکت دادن او در اداره دانشگاه به عنوان تمرین و تأمین همان منظور است.

قبلاً قطار راه‌آهن را شاهد مثال آورده و اداره دانشکده و ریاست استادان را به لکوموتیو و راننده تشبیه کرده بودم و دانشجویان را به مسافرین و محتویات واگن‌ها. اینها هدف و اصل کار بودند و لکوموتیو و لکوموتیوران به خاطر و به خدمت آنها به میدان آمده‌است. انقلاب اسلامی دانشگاه‌ها یک‌پله بالاتر می‌رود. در نظام دموکراسی،

تربیت و شخصیت دانشجویان یا مصلحت و منفعت او می‌تواند هدف نهایی باشد، اما در نظام اسلامی یا الهی همان طور که در بند (۵) بخش انقلاب آموزشی گفتم دانشگاه و دانشجویان به خاطر و در خدمت جامعه یا امت باید باشند و خدمت به امت یا خلق وسیله‌ای برای قربت به خدا.

استاد و کارمند و دانشجو همه با هم باید روی این حساب و با حفظ سلسله مراتب اعلی و مسئولیت همکاری و مشارکت برادرانه در اداره امور دانشگاه بنمایند. همان طور که از نظر انقلاب آموزشی بهترین شیوه تدریس به کار گرفتن و به کار انداختن ذهن و فکر خود دانشجویان و رساندن آنها به حل مسائل و کشف حقایق بود، از نظر اداری نیز به کار گرفتن و به کار انداختن دانشجویان به خودی خود برنامه تربیت و شخصیت و قربت محسوب می‌شود.

کار خود و کلاس و مدرسه را باید با هدایت و مدیریت معلمین و با رعایت انضباط و اصول اداری و علمی و اخلاقی اسلامی اداره کنند تا بتوانند فردا جامعه را در مقام و سهم خود اداره نمایند.

«انقلاب اسلامی یا اسلام انقلابی»*

مرقومه اخیر رهبر عالی قدر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی در جواب تلگرام نوزده شهریور [۱۳۵۹] مراجع عظام که بعد از سخنان آقای رئیس جمهور در میدان شهدای هفده شهریور و مصاحبه‌های تلویزیونی آقایان هاشمی رفسنجانی و دکتر بهشتی صادر شد و در آن تصریح فرموده بودند که اختلافات اساسی و مهمی وجود نداشته بحمدالله حسن تفاهم حاصل شده است و مقدار زیادی از التهاب مردم را تسکین داد. همچنین با اخطارهایی هم که روز پنج‌شنبه، بیست شهریور [۱۳۵۹] در خطاب به آقایان و وزیران ایراد کردند، ناراحتی‌ها و ناامیدی‌ها را مرتفع ساخت و موضوع ظاهراً به فراموشی سپرده شد.

امام حق دارند بیش از هر کس نگران این جریان‌ها باشند؛ زیرا که بانی کار و مسئول اعلای آن می‌باشند. بنده نیز مثل همه آرزو دارم تفاهم کامل مابین آن آقایان و همه‌ی دست‌اندر کاران انقلاب برقرار بوده و تعارضی پیش نیاید و بر سراسر مملکت خوش‌بینی و همکاری سایه ابدی بیفکند.

اما اگر بخواهیم واقع‌بین و مخصوصاً پیش‌بین و پیش‌گیر باشیم باید بگویم ماده‌ی چرکین وقتی درست و از ریشه قلع و قمع نشده باشد، مجدداً سر باز خواهد کرد، و چه بسا فاسدتر و دردناک‌تر از روز اول. ضمناً این مقاله را نه به‌عنوان عقده‌ی شخصی بلکه در پاسخ به ندای عمومی و چکیده‌ی خواسته‌های هزاران دردمند و صاحب نظری می‌نویسم که از انقلاب و اسلام انتظارات مثبت، سازنده و دور از خروش و خرابی‌ها داشته‌اند.

* این اثر به نقل از سرمقاله روزنامه میزان، شماره ۱۲، مورخ ۱۳۵۹/۶/۳۱ به علاقه‌مندان تقدیم می‌شود.

اختلافات را سه جور حل می‌کنند. یکی اینکه طرفین دعوی را پیش هم آورده با نصیحت و ملامت و با ریش گرو گذاشتن به روبوسی و ادارشان نمایند. این نوع «اصلاح ذات البین» که خیلی هم ثواب دارد و برخورد عاطفی یا «عاطفانه» با مسئله است، بیشتر در کدورت‌های خانوادگی و قهر کردن‌های خصوصی پیش می‌آید و نیز مواردی که اهانت، سوء تفاهم یا سوء رفتاری رخ داده باشد.

حالت دیگر یا نوع آمرانه مصالحه وقتی است که اختلاف در زمینه‌ی اداری و رسمی بوده، بی‌انضباطی، تمرد یا خلافی سرزده باشد؛ مقام بالاتر یکی از طرفین یا هر دو را تویخ می‌نماید و دستور ترک مخاصمه را می‌دهد. حسن این روش قاطعیت آن و خاتمه یافتن قضیه از جنبه‌های اداری و حقوقی است. ولی احتمال این نیز وجود دارد که عقده در دل‌ها باقی مانده و نسبت به قضاوتی که روی مصلحت مؤسسه انجام شده است، شاکی و مشتکی را علیه حکم برانگیزاند و دشمنی دیگری را در دل‌ها به وجود آورد.

حالت سوم آن است که به قضیه صحیحاً و واقعاً برسند؛ علل و عوامل را - که لازم نیست خطا و خیانتی از جانب کسی بوده و ناشی از نفس امر و شرایط حاکم نباشد- بسنجند و سپس با بصیرت و عدالت تقصیرها را مشخص و مسئولین و مقصرین را مطلع و احیاناً محکوم نمایند. در این مورد، چنانچه جریان را عالمانه و عادلانه تجزیه و تحلیل و تعیین منشأ نمایند، هم قضاوت صادره پذیرفته‌تر جا می‌افتد و هم مخصوصاً چون ریشه‌یابی و چاره‌جویی اختلافات و قلع ماده برای همیشه شده است، بسیار مفید خواهد بود. یقیناً امام و همه‌ی علاقه‌مندان طالب چنین چاره‌جویی عمیق بی‌غرضانه هستند.

با سابقه‌ی حضوری طولانی که از ابتدای انقلاب با طرفین دعوی و با کم و کیف قضایا دارم، شاید به واسطه‌ی بی‌نظری و دل‌سوزی که مدعی آن هستم، صالح برای این کار و همچنین مسئول اظهار نظر در برابر ملت و امام باشم. با توجه به این که اختلاف مورد بحث در سطح وسیع آن، تنها اختصاص به جناب بنی‌صدر از یک طرف و جنابان هاشمی رفسنجانی و دکتر بهشتی و خامنه‌ای و سایرین نداشته، بلکه گروه‌ها و طرز فکری را نیز در بر می‌گیرد، مسئله در سطح مملکت و در سرنوشت انقلاب جا باز کرده است. و بنابراین شکافتن و قضاوت در آن می‌تواند مفید و بلکه ضروری باشد.

عمده ایرادهائی که طرفین به یکدیگر دارند، از این قبیل است: آقای بنی‌صدر به اشغال مواضع و اعمال قدرت و نفوذ آقایان و به حملات روزنامه‌ی ایشان معترض است، و آقایان شکایت از روزنامه انقلاب اسلامی و از بدبینی و نیش و کنایه‌های آقای بنی‌صدر و نیز به انتخاب بعضی از همکاران و به انتصابات و اقدامات نامطلوب ایشان اعتراض می‌کنند.

آقای بنی‌صدر مکرراً تعداد یازده میلیون رأی ریاست جمهوری خود را یادآور می‌شوند؛ پروازهای منظم به شهرستان‌ها برای حفظ تماس با مردم می‌نمایند و بالاخره از ملت برای «حضور در صحنه» دعوت می‌کنند. یعنی تکیه روی مردم و «ملت» دارند. آقایان بنیان حزب جمهوری اسلامی که برخی نام‌شان را متولیان انقلاب گذارده در استدلال‌ها و اعتراض‌های خود استناد و اتکاء به «مکتب» می‌نمایند و به انقلاب اسلامی ایران و به معیارها و ضرورت‌های آن، در شورای انقلاب چنین عنوان می‌کردند، در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها و حتی در خطبه‌های نماز جمعه نیز در این زمینه اصرار می‌ورزند و در تعیین نخست‌وزیر و وزراء و رؤساء نیز از این پایگاه وارد می‌شوند. نظیر توجه و تمایزهای فوق در قشرها و در فکرهای دیگران نیز که تعلق یا تمایل به یکی از دو طرف دارند، دیده می‌شود. در جامعه‌شناسی و مدیریت اجتماعی، سیاست را به معنای رقابت یا جنگ برای احراز قدرت کرده‌اند. انقلاب ما و جمهوری ما نیز شاید رقابت و جدالی است برای احراز قدرت مابین دو حریف که حربه یا سنگر یکی «مکتب» است و دیگری «ملت».

به این ترتیب صورت هندسی مسئله مثلثی است از سه رأس: «قدرت، مکتب، ملت». وقتی می‌گویم جدال برای قدرت منظورم لزوماً مفهوم جاه‌طلبانه و طاغوتی کلمه نیست؛ جست‌وجوی قدرت است برای وصول به یک هدف که می‌تواند معقول و ممدوح باشد، و احیاناً مخلوط با ارضای نفس.

این حرف را هم قبل از آنکه به تفصیل مطالب پرداخته باشم از قول یک نویسنده فیلسوف قرن هفده میلادی (لاروشفکو) بگویم که اگر تقصیرها از یک طرف می‌بود، در دنیا هیچ جنگ و نزاع پانمی‌گرفت.

حالا بیایم خود را به جای حضرات گذشته و موضوع را از دید هر یک نگاه کنیم. آقای بنی‌صدر دست به آن تبلیغات و تحرک وسیع ریاست جمهوری نزد و این موقّیت بی‌نظیر را به دست نیاورد که یک رئیس جمهوری تشریفاتی صدر نشین

برای نظارت بر عدم تداخل قوای مقننه و قضائیه و اجرائیه باشد، بر هیأت دولت ریاست عالیہ نماید و زبان بسته در ملاقات‌ها و بازدیدهای رسمی شرکت کند. بنده به طوری که در مصاحبه‌های قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری و در موقع پیشنهاد ایشان برای ریاست شورای انقلاب و احراز موقت مقام نخست‌وزیری گفته بودم، توجیه دیگری داشتم و شق بالا را بیشتر منطبق با روح قانون اساسی می‌یافتم؛ ولی این نظریه نه از طرف ایشان و نه از طرف آقایان دیگر اعضای شورای انقلاب چندان تأیید نگردید.

جناب بنی‌صدر به اصول ۱۱۳ و ۱۳۴ قانون اساسی توجه دارند که رئیس‌جمهوری را رئیس دولت و مسئول دولت و مسئول مملکت می‌شناسد و تصریح شده است که علاوه بر تعیین نخست‌وزیر، وزرا هم باید به تصویب رئیس‌جمهوری برسد. روی این اصل در بن‌بستی که مدت طولانی در معرفی نخست‌وزیر و وزیران به مجلس پیدا شده بود نباید ایرادی به ایشان داشت. وظیفه‌ی آقای نخست‌وزیر بوده‌است و زرابی را نامزد کند که مورد قبول رئیس‌جمهور قرار گیرد. حال اگر اختلاف و اشکال در این امور رخ داده و مدت‌ها وقت مجلس و مملکت بر سر رأی تمایل و معرفی دولت تلف شده‌است، منشأ قضیه را در قانون اساسی باید جستجو کرد که دو مقام بلکه سه مقام را در عرض یکدیگر و مسئول در امر واحدی نموده، در آن پیش‌بینی نشده‌است که اگر مقامات فوق با وجود تمام حسن‌نیت‌ها تشخیص مشترک نداشتند و توافق حاصل نشد، چه باید کرد.

بعضی از دوستان و بنده در آن ایام حتی زمانی که شورای انقلاب هنوز حالت قانونی داشت و راجع به تعیین نخست‌وزیر و ترکیب وزیران گفت‌وگوهای طولانی می‌شد و آقای بنی‌صدر سنجش افکارهایی از قشرهای مختلف مردم کرده بودند، به ایشان توصیه کردیم حال که آقایان با در دست داشتن مواضع عمده قدرت در نهادهای انقلابی و رسانه‌های گروهی و شورای قضائی و مجلس، ابتکار عمل را در دست داشته و می‌توانند مانع هر جریان مخالف نظرشان بشوند و تماس مستمر و تأثیری که با امام دارند، چه بهتر که شما شخص دلخواه آنان را به خاطر پیشرفت کار مملکت و با اعلام مطلب معرفی نمایید.

دولت موقت که مأموریت و قدرتش را از امام اخذ کرده بود، وقتی دید دخالت‌ها و اختلاف نظرها کار کشور را به بن‌بست می‌کشاند و زیانش به ملت و به انقلاب

می‌رسد، به همین ترتیب عمل کرد و استعفا داد و وقتی خدمت امام می‌گفتیم که در همه جا، خصوصاً در بحران‌های انقلاب دستگاه رادیو و تلویزیون دولتی باید زیر نظارت و تبلیغ‌کننده‌ی سیاست‌ها و برنامه‌های دولتی باشد که مأمور و مسئول امور شده است و ایشان برای احتراز از دیکتاتوری این نظر را نمی‌پذیرفتند، می‌ساختیم و می‌سوختیم. در برابر اشکالات و اختلافات با مراکز قدرت نیز نجابت به خرج داده، سکوت و آبروداری برای مملکت و انقلاب می‌کردیم.

اما آقای بنی‌صدر چون مأموریت و قدرت را مستقیماً از ملت گرفته است، از آن طریق خود را قانوناً مسئول امور می‌شناسد و نگران آشفستگی‌ها می‌باشد، تن به توصیه‌ی ما نداده و درد دل‌های خود را در اجتماعات عمومی و در رسانه‌های گروهی تا آنجا که راه بدهند، عرضه می‌کند.

آقایان با توجه به مقامی که هم پیش از پیروزی انقلاب و حضور در بعضی از مبارزات و در تشکیلات و افکار داشتند؛ هم در شورای انقلاب گردانندگان اصلی شدند و هم در مواضع قضائی و روحانی و در نهادهای انقلابی و محضر امام از موقعیت خاص برخوردارند و خود را معتقد و متعهد صاحب نظر در انقلاب اسلامی می‌شناسند به خود حق می‌دهند نوع دیگری عمل نمایند.

بعضی از این آقایان در سال‌هایی که هنوز انقلاب اسلامی ایران اسم و رسمی پیدا نکرده بود و روشنفکران و ملی‌یون با تعدادی از آیات و علمای عظام به دور مصدق در ملی کردن نفت حلقه زده یا پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به مقاومت پرداخته بودند، به اقتضای سن و صفات، تماشاگرانی در مبارزات ملی ضد استیلای خارجی و ضد استبدادی بودند. زمانی که در حوالی سال ۱۳۴۱ نهضت روحانیت ضد «انقلاب شاه» از قم طلوع کرد و رهبری شاخص و قاطع آن را آیت‌الله العظمی خمینی به دست گرفتند، همراه با علما و طلابی از حوزه علمیه قم و شهرهای دیگر کشور، کارگردان آن نهضت شدند. در سنوات بعد از مبارزات مسلحانه گروه‌های جوان، که مبارزات دانشجویی و ملی و نهضت روحانی علی‌رغم اختناق و فشارهای شدید دستگاه به پیروزی نزدیک می‌شد، کارگزارانی برای نفوذ و تشکل و توسعه آن بودند، در حالی که صورت و سیرت مبارزات ایران در انقلاب اسلامی، به رهبری امام خمینی، متبلور می‌گردید؛ و بالاخره پس از پیروزی انقلاب، کارگردانان و متولیان اصلی شدند.

انقلاب ما که صفت مشخصه‌ی اسلامی با رنگ روحانی را اختیار کرد و با سرعت

فوق‌العاده از مرحله مبارزات داخلی ملی، علیه استبداد و استیلای خارجی برای تحصیل استقلال و آزادی، تجاوز نمود، رسالت نجات مستضعفین دنیا و سرنگونی ابرقدرت‌ها را به خود داد؛ و عنوانش را به‌جای انقلاب اسلامی ایران می‌بایستی انقلاب اسلامی جهان گذارده باشد، طبیعی بود که در این تلاطم و توسعه، ملت و مملکت فراموش گردیده فراتر از آن را بخواهند و توجه به زادگاه و پایگاه انقلاب نمایند. حال این مأموریت جهانی با توجه به مشکلات عظیم و تبعات و خیمش تا چه حد عملی و الزامی و ثواب باشد، خود مقوله‌ی مفصلی است که روی آن چندان فکر و صحبت به عمل نیامده است.

به نظر می‌رسد آقایان معتقد شده باشند که چون جهات فوق را بهتر توجّه دارند و در کسوت روحانیت، از هر کس بیشتر در خط امام و انقلاب هستند و مکتب را درست می‌فهمند، پس حق انحصار و سلب حق از سایرین، که در مرتبه پائین تر هستند را دارند. بنابراین، تصرف مواضع و اختیارات و وظیفه‌ی شرعی و انقلابی است و مصلحت اقتضا می‌کند که مکتب خدائی مورد تشخیصشان، در ایران و در همه‌ی دنیا (چه ملت‌ها آمادگی داشته باشند یا نداشته باشند) پیاده شود. با چنین طرز فکری، مکتب، سازنده و مافوق امت است و امت مافوق ملت. پس امور باید بر طبق مکتب صورت گیرد، مکتبی باید فکر و عمل کرد؛ و فقط مکتبی‌ها مسئول و مدیر کارها باشند و از ملت، چون سرباز مکتب، استفاده شود. با یک سلسله توجیه و تعبیرهای تصریحی یا تلویحی مطلب به‌جایی می‌رسد که مکتبی جدای از اصل درست شود. مثلاً بگویند که خیلی‌ها مسلمانند و اسلامشان از روی اخلاص و درست است، ولی ما آن اسلامی را قبول داریم که انقلابی و در خط امام باشد؛ در حالی که مرحوم مطهری می‌گفت:

«نخواهید و نگوئید که اسلام انقلابی باشد، بلکه انقلاب باید اسلامی باشد.»

چند نکته در اینجا قابل بحث است:

آیا تعارضی مابین مکتب و ملت هست؟ اگر باشد، که اصولاً چنین نیست، کدام یک باید برای دیگری عمل نماید؟...

آیا حکومت اسلامی، حکومت اشرافی طبقاتی روحانی است؟

آیا انحصار با اصل شورا که در قرآن و قانون اساسی آمده قابل جمع شدن هست؟

آیا مشاورت، بدون مشارکت، می‌تواند امکان‌پذیر باشد؟
 لازمه‌ی شورا برابری همه و آزادی بیان و جلوگیری از تهدید و تحمیل نیست؟
 هیچ‌گاه رسول اکرم (ص) و وصی بر حقش علی علیه السلام به دلیل اینکه اعلم و
 اولی بودند از مشاورت و شرکت دادن سایرین خودداری داشته‌اند؟
 آیا....

بحث و بررسی سؤالات فوق را موکول به فرصت مناسب‌تری می‌نمائیم و اینکه
 که ریشه‌ی اختلاف و تمسک هر طرف معلوم شد برمی‌گردیم به اینکه چگونه
 اختلاف را قضاوت و حل کنیم.

به نظر می‌آید یک جواب و یک قاضی بیشتر نباشد: **قانون اساسی**.
 قانون اساسی که آن را منبعث و متکی و مبلغ قرآن و مکتب می‌دانند، هم ملت
 به آن رای وسیع داده‌است و هم در خط و خواسته‌ی امام و حاوی ولایت فقیه و
 شورای نگهبان می‌باشد. البته همان‌طور که امام نیز تأیید فرمودند، احتیاج به متمم و
 اصلاح دارد، ولی تا انجام صحیح این عمل یگانه سند مشترک متبّع همگان باید
 باشد.

قانون اساسی که یک بعدی نیست، به ملت و به مردم ایران آزادی و برابری و حق
 حاکمیت داده‌است، تکلیف رئیس‌جمهور و روابطش را با مجلس و دولت و دادگاه‌ها
 مشخص ساخته‌است، و اگر اختلاف در استنباط از قانون اساسی باشد، باید آنجا را
 روشن کرد. همچنین مواضع اجرائی و امنیتی و اداری کشور را در اختیار و مسئولیت
 دولت قرار داده، مملکت نمی‌تواند تحمّل چندگانگی قدرت را بنماید و بالاخره
 برای احزاب و گروه‌ها نیز در حدود تمکین به آن و عدم تحمیل و انحصار، حق
 حیات قائل شده‌است. مکتب هم نباید چیزی جدای از آن باشد و غیر از آن را
 بخواهد.

در این هنگام که مرزهای کشور مورد تهاجم قرار گرفته و دشمنان انقلاب به
 محاصره پرداخته‌اند جا دارد به رهنمود امام، اغراض عامل اختلاف را کنار گذاشته،
 به قانون اساسی به صورت کامل متکی باشیم و آن را روا داریم و صادقانه با اتکالی به
 خود و خدا مشکلات و مصائب را برطرف سازیم.

عرض مختصر با جوانان انقلابی و مکتبی خودمان*

اسم شما جوانان برومند عزیز و پرشور و شر را که نهادهای انقلاب و نهال‌های پس از پیروزی را پر کرده‌اید بی‌وضو نمی‌شود آورد! سرآدم را می‌برند... من هم وضو گرفته‌ام و این مقاله را می‌نویسم:

چرا چنین نباشد؟

کی می‌تواند منکر مقامات شما که بی‌سابقه در تاریخ و نژاد ایران است، بشود؟ فداکاری‌های ملکوتی پاسداران جان برکف که چون برگ خزان از شاخه‌های شهادت می‌ریزند و به جایشان جوانه‌های سبزتر می‌روید؛ داوطلبان بی‌نام و بی‌ریای کمیته‌ها که قبل از پیروزی انقلاب به حمله پرداختند و پس از آن به دفاع و پاسبانی کوی و برزن و گردانندگان امور محلات و مردم شدند؛ جهاد سازندگی که تشنه‌ی خدمت هرچه سخت‌تر به روستائیان هرچه دورتر و بینواتر بوده، مجری هر ماموریت هستند و کوچک‌ترین مانع و مشکل فریادشان را در می‌آورد؛ و بالاخره نهال‌های تازه کاشته‌ای مانند داوطلبان شوراها، هیأت‌های پاک‌سازی هفت‌نفری که رسالتشان را چون مامورین خشمگین امر به معروف و نهی از منکر، درو کردن هر علف هرزه و پیاده کردن هر انقلاب و نقشه‌ای می‌دانند.

با شما می‌خواهم صحبت کنم که بزرگ‌ترها، نسل بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بوده، در سال‌های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۴ اولین شهدای مبارزه مسلحانه را دادند و با خونشان مزارع انقلاب را بارور کردند؛ و شما جوان‌ترها که از نسل بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

* این اثر به نقل از سرمقاله روزنامه میزان، شماره ۲۱، مورخ ۱۳۵۹/۷/۱۲ تقدیم می‌شود.

هستید و در سال ۱۳۵۷ شهدای قم و یزد و کردستان و اصفهان و کرمان و مشهد و غیره تا ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ تهران را داده، به رهبری سرسختانه امام، انقلاب را به پیروزی رساندید و همواره تشنه‌ی تداوم انقلاب هستید.

البته با آن عده از شما صحبت می‌کنم که خالص و مومن‌اند و خالی از تعصب بوده، مژده‌ی «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»^۱ شاملشان می‌شود. نه جازدگان که مارهای خوش خط و خال، کاسه‌های گرم‌تر از آتش و بهره‌وران از انقلاب هستند و در هر نهضت و مکتب که به قدرت نزدیک می‌شود، رخنه می‌نمایند و ریشه‌ی آن را می‌کنند. وظیفه‌ی اولیه شما پاک‌سازی همان‌ها و بریدن دستشان است.

چرا به شما مراجعه می‌کنم، آن هم مستقیماً؟ برای اینکه علی‌رغم جوانی و سن کمی که دارید، شماها را گردانندگان واقعی انقلاب می‌شناسم. در تحولات بعد از پیروزی جلوتر و تندتر گام برداشته و بیشتر، دیگران را به دنبال خود کشانده‌اید و کمتر، به دنبال رفته‌اید. هم موجد جریان‌ها و ترسیم‌کننده‌ی خط‌ها بوده‌اید و هم منحرف‌کننده. اگر مؤسس و مدیر مواضع نیستند، ولی در مقام مجریان اوامر، آن‌طور که خود می‌فهمید و می‌خواهید، عمل می‌نمایند و سنت و رویه می‌سازید.

حال چنین وضعی تقصیر مسن‌ترها باشد که اعصاب و افکارشان جست‌وخیز ارتجاعی را از دست داده به عقب برمی‌گردند، یا محیط کشور و شرایط عمومی دنیاست که جوانانمان را می‌گرداند، مطلبی است که در موقع فرصت باید به بحث و بررسی آن پرداخت. در هر حال گواهینامه از دست امام گرفته‌اید، آنجا که در سخنرانی ۲۹ تیرماه ۱۳۵۹ عذر خواهی کرده و فرمودند:

«ملت ما انقلابی عمل کردند و ما نکردیم... مگر اینکه انقلابی جبران کنیم.»

اما مستقیماً با خودتان درمیان می‌گذارم، چون رسم نهضت آزادی و بنده چنین بوده؛ به شاه، نامه سرگشاده نوشته یا دعوت به مباحله کرده، می‌گفتم چون شما را تنها مؤثر و مقصر می‌شناسیم با خودتان گفت‌وگو می‌کنیم. با نخست‌وزیر و وزرا، یا با روسای دربار و ساواک و دانشگاه، چندان کار نداشتیم.

به علاوه، به فرض که از دست شما در مجلس چیزی بگوییم و استناد به مصوبات و مقررات بنماییم یا به مقامات رسمی دولت و نهادهای انقلاب متوسل بشوم، شما

۱. زمر (۳۹) / ۱۷ و ۱۸ : ... پس بندگان [ویژه] مرا بشارت ده. همانان که به سخن‌ها گوش فرا می‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند؛ ...

عرض مختصر با جوانان انقلابی و مکتبی خودمان _____ ۱۲۳

باکی نداشته و ندارید که اعتنا نکنید. تا آنجا انقلابی و مکتبی عمل می‌نمائید و خود را صاحب تشخیص و تصمیم می‌دانید که گاهی دستور دادگاه و دادستان انقلاب و فرماندهی خودتان را هم نمی‌خوانید و حاکم را به محاکمه می‌کشید.

این پدیده هم، برای خود مطلبی است در خور بحث و بررسی که تا حدی در سخنرانی شب مبعث و در مقاله «بعثت و دولت»^۱ روشن کرده‌ام. فعلاً روی واقع‌بینی و ضرورت انقلاب اسلامی می‌خواهم خدمت آن فرزندان بزرگوار عریضی بکنم. در بجهوحه‌ی جنگ با عراق اگر خدا بخواهد، در آستانه‌ی پیروزی درخشان‌تری هستیم و حیات و حرکتان به‌سوی هدف اعلی‌ی ادامه خواهد داشت و محتاج به این توجه‌ها هستیم.

قصد تعریف و تملق ندارم، بلکه لازم دیده‌ام کارهایی را که خلاف رضای خدا و دستور اسلام و زیان‌آور برای انقلاب و ایران است، گوشزد نمایم کارهایی که به‌وسیله‌ی بعضی از شما یا به‌نام شما انجام می‌شود و خدمات مافوق ارزش شما را لکه‌دار می‌کند.

شما انقلابی هستید و مکتبی، ولی باید فهمید که آیا انقلاب هدف است یا وسیله، و هر عملی که با خشونت و قاطعیت صورت گیرد انقلاب اسلامی است؟ و ثانیاً کسی که می‌خواهد مکتبی باشد، آیا نباید مکتب را بشناسد و بداند که صاحب مکتب چه چیز را و چگونه خواسته است؟

بعضی‌ها بنا به تلقین‌ها و تبلیغاتی که سال‌ها است انجام می‌شود، عدالت را با انتقام و خصومت را با ارضای خشم که شیوه‌ی جاهلیت قبل از اسلام و مارکسیسم بعد از اسلام است، اشتباه می‌کنند. تصور دارند همین که دستشان به کافری، فاسقی یا دشمنی رسید باید نه تنها او را به سخت‌ترین آزار از بین برد، بلکه مال و نامش را هم سوزاند و اکتفا به او نکرد و زن و فرزند و دودمانش را هم نابود نمود، تا عبرت سایرین و آرامش قلب مؤمنین بشود.

اسلام آمد این عادات و حشیان بدتر از وحوش بیابان را براندازد. برای بنی‌آدم چه مؤمن چه کافر حقوق و حیثیت قائل شد، و برای جزای خائنین و خطاکاران حدودی

۱. «بعثت و دولت» تدوین و تفصیل سخنرانی عید مبعث در جشن انجمن اسلامی مهندسين، مورخ ۱۳۵۹/۳/۲۱ در حسینیه ارشاد است. این اثر هم اکنون در جلد ۱۷ مجموعه‌ی آثار قرار دارد که با نام «بعثت ۲» در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

مناسب معین کرد. حدودی که نهایتش قصاص است، یعنی مقابله به مثل با مقصر، یا توصیه به گذشت. اکیداً تجاوز و تلافی یا تعدی منع شده است. قرآن نام خودداری از تعدی و تجاوز را تقوا گذاشته است و در آیات فراوان، هر جا که صحبت از قتل و قصاص و قهر یا طلاق است مصراً امر به تقوا و بلکه عفو و احسان می‌نماید.

به فرض که کسی از راه زد و بند و حرام، مال فراوان به دست آورده باشد و قاضی شرع چنین تشخیص داده و میزان غضب را تعیین کرده باشد، دار و ندار آن شخص و ضروریات زندگی خانوادگی که نباید تاراج شود! به زن و مادر و خواهر و عروس و دامادش چه کار دارید؟ صرف احتمال اینکه حيله به کار برده قبلاً قسمتی از اموال خود را به آنها منتقل کرده باشد، در شرع اسلام مسموع نیست:

«إِنَّ الظَّنَّ لَا يُعْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»^۱

اگر دادگاه به شما حکم جلب یا توقیف کسی را می‌دهد آنجا که سرعت و شدت ضروری نیست، چرا رفق و انسانیت و مهلت به کار برده نشود؟ حتماً بعد از نصف شب و در وسط استراحت باید به خانه آنها ریخت و با وحشت و توهین بیرونشان کشید؟

موردی را ذکر کردند که پاسداران ضمن ضبط اثاثیه‌ی مختصر شخص مورد نظر، حتی دو چرخه‌ی اسباب بازی را، علی‌رغم گریه و زاری طفل کوچک که تقاضای آخرش اجازه‌ی بوسیدن آن بوده است، همراه برده‌اند!

مالک اشتر چنین می‌کرد؟ یا مامورین حجاج بن یوسف و لشگریان مغول؟

آیا قرآن خوانده‌اید و روی آیه:

«وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓي اَلَّا تَعْدِلُوْا اَعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی»^۲

و

«وَتَعَاوَنُوْا عَلٰٓي الْبِرِّ وَالتَّقْوٰی وَلَا تَعَاوَنُوْا عَلٰٓي الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»^۳

۱. یونس (۱۰) / ۳۶: درحالی که گمان برای [شناخت] حقیقت کافی نیست؟ ...

۲. مائده (۵) / ۸: ... و دشمنی با گروهی [از مردم] به بی‌عدالتی و ادارتان نکند؛ عدالت ورزید که به تقوا نزدیک‌تر است...

۳. مائده (۵) / ۲: و [همواره] در نیکی و تقوا همکاری کنید، نه در گناه و تجاوز، ...

تفکر کرده‌اید؟ و آیا به این نکته توجه دارید که در قرآن سفارش دشمنان و دستور عدل و احسان درباره آنها بیشتر آمده است تا سفارش دوستان؟

گاهی اوقات در جواب این اظهارات، توصیف «أَشِدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ»^۱ را که درباره‌ی مسلمانان صدر اسلام است پیش می‌کشند. مطلب درست است و کسی نمی‌تواند مخالف شدت به خرج دادن در برابر کافرهای جنگ‌کننده با مسلمان‌ها باشد؛ ولی پشت سرش «رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ»^۲ را هم داریم یعنی میان خود مهربان و خوش رفتار بودند. میان خود یعنی با همدیگر که در برابر دشمن مشترک هستیم. نه فقط آنها که صد درصد در صف و پیروان مطیع ما هستند و ایراد و خطایی در گذشته نداشته‌اند.

بعضی‌ها نیز شعر: «ترحم بر پلنگ نیز دندان / ستم‌کاری بود بر گوسفندان» را عنوان می‌نمایند؛ درحالی که حرف ما راجع به پلنگ‌های دندان ریخته و چنگال‌کننده‌ی بازنشسته است و چه بسیار که از پلنگ بودن تنها پوست آن را به تن داشته و پاسبانی از گوسفندان هم می‌کرده‌اند.

برادران جهاد سازندگی، قبول خستگی فوق‌العاده و تلاش و محرومیت‌های زیاد در خدمت به مستضعفین و انقلاب می‌نمایند که در خور تقدیر و امتنان فراوان است؛ ولی آیا خبر از شکایات فراوان هم که از دست آنها می‌رسد دارند؟

ساختن یک‌جا و یک چیز که نباید موجب خراب کردن جاها و چیزهای دیگر باشد، یا محروم کردن اشخاص و مؤسسات دایر که متعلق به هموطنان شماست.

گزارش‌هایی می‌رسد که در اموال و ابزار پیمانکاران مجری طرح‌های دولتی و خود دستگاه‌های دولتی تصرفات مالکانه نموده و به‌بهانه‌ی سستی یا کندی آنها، کارها را فلج می‌نماید. مثلاً چندین کیلومتر لوله‌های گران‌قیمت مخصوص گاز که از طرف شرکت ملی گاز در حال نصب برای گازرسانی به شهرها و روستا بوده، رفقای شما برای اجرای طرح‌های خودشان برداشته و برده‌اند. چشم راست را که نباید برای درست کردن چشم چپ برداشت. درست است که شما و پاسداران انقلاب، جوانان از خود گذشته‌ی عزیز هستید و روی چشم ما جا دارید؛ اما حق ندارید هر عملی که به نظرتان خوب آمد، و خارج از وظائف و حدودتان بود انجام دهید. مثلاً مصادره‌ی محصولات کشاورزان، توقیف اشخاص، حد شرعی زدن به روزه‌خوار معذور یا مخفی

۱. فتح (۴۸) / ۲۹: ... در برابر کفار [جنگ طلب]، سرختند...

۲. فتح (۴۸) / ۲۹: ... و با یکدیگر مهربانند...

و مریض تازه جراحی شده که منجر به فوت او بشود! یا تبلیغات به سود نامزدهای انتخاباتی معین و امثال ذالک.

خودسری‌ها و هرج و مرج‌ها، شیرازه‌ی مملکت و انقلاب را به هم می‌ریزد و ناامنی و نارضائی‌هایی که فراهم می‌سازد به هیچ راه جبران‌پذیر نیست. بگذریم از یک عده بیمار روانی و عقده‌داران حرفه‌ای که از قتل و خرابی لذت می‌برند؛ و الا از این کارها که بعضی از ناجورهای شما مرتکب می‌شوند، نه خدا راضی است، نه امت و نه امام. بالاخره برای این مردم و به وسیله‌ی این مردم که برادران و خواهران شما هستند، انقلاب پیروز شده است. مگر امام مکرر فرموده‌اند که همه‌ی اقشار شرکت داشته‌اند.

پاسداران انقلاب و کمیته‌ها نگذارند که سرنیزه و فشنگ آنها به سینه‌ی افراد ملت و خودی‌ها برود. در جمهوری «عدل اسلامی» خون آدمیزاد نباید بی حساب و کتاب ریخته شود. مردم اعم از کوچک و بزرگ، اداری و بازاری، انقلابی و غیرانقلابی، در ناامنی و نگرانی و ناراحتی بسر می‌برند و جمهوری اسلامی در جهتی سیر می‌کند که مردم حدیث: «نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ الصَّحَّةُ وَالْأَمَانُ»^۱ را پیوسته به یاد بیاورند و از امنیت و حفاظت کافی محروم باشند.

هم و غم و شش‌دانگ حواس شما باید در این باشد که حافظ ملت بوده، به کسی جز از طریق قانون و به دستور مقامات صالح قضائی و شرعی کم‌ترین آسیب و نگرانی نرسد.

از محیط زندان و از ناله و فریاد کسان بازداشت‌شدگان، از پاره‌ای رفتارهای خلاف قانون و شرع و انسانیت، از بازداشت‌های راحت که به صرف شکایت و تهمت صورت می‌گیرد و ماه‌ها می‌گذرد تا بازجوئی شود، از رشوه‌گیری‌های شرم‌آور که مکرر صحبتش می‌شود و نظایر این فضاحت‌ها، بهتر است حرفی نزنم و فقط بگویم عدل اسلامی و این کارها؟!!

چه بگویم از پاک‌سازی؟! چه آبرو و حیثیت‌های اندوخته عمر که به باد رفته! چه افراد و خانواده‌ها که در این وانفسای بیکاری و گرانی به بهانه‌های جزئی از خدمت، اخراج و گدای سائل به کف شده‌اند! چه حساب‌خورده‌ها و تلافی‌سخت‌گیری‌ها و وظیفه‌خواهی‌های مدیران سابق و چه بی‌دقتی‌ها و بی‌رحمی‌ها!....

درست است که شما با قطع شغل و حقوق در بودجه‌ی سنگین دولت صرفه‌جوئی

۱. حدیث نبوی: دو نعمت هستند که مجهولند، سلامتی و امنیت.

عرض مختصر با جوانان انقلابی و مکتبی خودمان _____ ۱۲۷
می کنید؛ یا می خواهید دولت و مملکت از وجود هر چه در گذشته نادرست و نپاک
بوده است، پاک شود و این اعمال را انقلابی و مکتبی و عدالت اسلامی می دانید،
ولی چند نکته ی اصلی را فراموش می فرمائید:

۱) غرض از پاک سازی در انقلاب اسلامی و دولت جمهوری هیچ گاه برگشت به
گذشته ها، سر کردن در پرونده ها، در آوردن کهنه ایرادها و بیرون ریختن غیر معصوم ها
نبوده و نیست. این کار علاوه بر آنکه عملاً محال است و اگر هیئت های پاک سازی
صد برابر آنچه حالا دور هم جمع شده اید، تأسیس شود و همه ی وظایف خطیر حال
و آینده را کنار بگذاریم، ده ها سال و بلکه بیشتر طول می کشد و دامن گیر همه از
جمله خود شما خواهد شد که حداقل در رژه های چهار آبان شرکت کرده، انشائی
در تأیید «انقلاب شاه و ملت» نوشته یا در «رستاخیز» اجباراً ثبت نام کرده اید. یعنی در
مملکت «علی می ماند و حوضش» و اگر اکتفا به تعداد قلیلی که روی آنها نظر خاصی
رسیده است بنمائید، خود یک بی عدالتی است و دنباله اش تا ابد ادامه داشته، کشورتان
صحنه گسترده تهمت و دعوا و کشمکش و کینه خواهد شد. روی همین مصلحت و
به اقتضای تربیت و رحمت، خداوند از گذشته ها صرف نظر کرده می فرماید:

«عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفُ»^۱

و پیغمبر (ص) فرموده است:

«الْإِسْلَامُ يَجِبُ عَمَّا قَبْلَهُ»

(اسلام آنچه را قبل از خود بوده می پوشاند.)

به علاوه، فراموش نکنید که تقریباً همه ی ملت انقلاب کرده، سایرین هم مثل شما
کم و بیش عوض شده اند یا باید بشوند.

توجه و کیفر اسلام و غضب خدا به مصداق آیه:

«قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعْفَرْ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ
مَضَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ»^۲

۱. مائده (۵) / ۹۵: ... از آنچه گذشته، خدا گذشت کرده است؛ ...

۲. انفال (۸) / ۳۸: به انکارورزان بگو: اگر [از تلاش به خاطر بازداشتن مردم از راه خدا] بازایستند، آنچه
گذشته است بر آنان بخشوده خواهد شد؛ و اگر [به شیوه ناشایست خود] بازگردند، سنت [الهی که در
مورد] پیشینیان گذشت [تکرار خواهد شد].

برای کسانی است که دست از جنگ و ستیز برنداشته و به دشمنی برگردند.

(۲) آنچه امام از ماه‌های اول بعد از پیروزی اعلام کردند، اعدام فرماندهان و مامورینی بود که دستور قتل صادر نموده، قیام‌کنندگان و بی‌گناهان را کشته و شکنجه داده و مباشرت مستقیم در کشتار داشته‌اند و یا بیت‌المال را غارت کرده‌اند؛ و بقیه را مورد عفو قرار دادند. لوایح و قوانینی هم که از شورای انقلاب گذشت برحسب جنایات و خیانت‌ها در جایی به‌عنوان کیفر، از توبیخ ساده تا بازنشستگی و سپس انفصال، تعیین شده و قرار بود بدون آبروریزی و افشاگری باشد که شما ده پله پا را بالاتر می‌گذارید! به‌علاوه، زن و بچه در عدالت اسلامی و اصول انسانی چه گناه کرده‌اند که هم سرافکننده شوند و هم گرسنه؟!

(۳) بدنامی و کینه و دشمنی علیه انقلاب و اسلام که این رفتارها آن را در داخل و خارج ایران به‌وجود می‌آورد و لشکر ضدانقلاب را قوت می‌بخشد، خیانت کوچکی نیست. حضرت صادق(ع) به اصحاب می‌فرمود:

«برای ما زینت باشید نه زشتی و کراهت.»

(۴) در جنگ اخیر عراق که ارتش ما مخصوصاً نیروی هوایی رشادت‌های حیرت‌انگیز در دفاع از انقلاب اسلامی و به اصطلاح امام «از میهن عزیزتر از جان ما» نشان دادند و صدام حسین تجاوزگر مغرور را مفتضح کردند، قسمتی از عملیات موفقیت‌آمیز را خلبانان پاک‌سازی شده انجام دادند. معلوم شد که تیرهای پاکسازی، برخلاف بمب‌های آنها، به هدف‌های خطا فرستاده می‌شده است. همچنین وقتی مخازن نفت و تصفیه‌خانه آبادان با «آر.پی.جی»های آن طرف شط شعله‌ور شد پنج شش نفر از متخصصین اداره‌ی آتش‌نشانی شرکت که به اتهام مسئولیت حریق سینما رکس در زندان بودند، اجازه گرفتند لباس بپوشند و آتش‌ها را خاموش کنند. یک نفرشان شهید و دو نفر مجروح گردیده، اما موفق به مهار کردن آتش شده، و سپس به زندان برگشتند! ...

(۵) اتهام و افشاء و اذاعه و قضاوت‌های سرسری در نزد خدا کار سبکی نیست. خیلی عذاب دارد و خیلی به‌وحدت و قوت انقلاب صدمه زده و می‌زند. فقط مارکسیست‌ها که دامن‌زنندگان این کارها هستند، بهره‌مند می‌شوند. به حکم قرآن

اگر خبری شنیدید یا دانستید، تحویل کسانی که اهل تشخیص و تصمیم هستند بدهید:
«وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهٖ وَكَلُوْا رُدُّوْهُ إِلَيَّ
الرَّسُوْلِ وَإِلَىٰ أَوْلِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُوْنَهُ مِنْهُمْ»^۱

۶) نباید در کارنامه‌ی کارمندان و مردم فقط به نقطه‌های احیاناً سیاه نگاه کرد و خدمات و ارزش‌ها و احتیاجی را که به آنها داشته باشیم، کنار گذاشت. باید به‌دانش و تخصص و آمادگی آنها و امکان استفاده از استعداد و عشق آنها به انقلاب و به ایران توجه داشت.

۷) اسلام به‌طور کلی مکتب انسان‌دوستی و اهل تساهل و تفاهم است و به‌حکم آیه صدر مقاله، همین قدر که کسی با دادن سلام وارد جمع ما گردید، اصولاً حق نداریم او را غیر مؤمن بدانیم.

خلاصه کنم؛

به‌هیچ‌وجه غرضم نفی ضرورت وجودی و انکار خدمات و فداکاری‌های شما نبوده، استغفرالله که خواسته باشم دل‌سرد و مأیوس‌تان کنم؛ بلکه منظور جلوگیری از اشتباه‌ها و انحراف‌ها و ظلم‌هایی است که علاوه بر لکه‌دار کردن و هدر دادن زحمات و ثواب خود شما، زیان‌های جبران‌ناپذیر به ایران، به انقلاب و به اسلام می‌رساند. اسلامی که همه عشاق جان‌باز راه آن هستیم.

نمی‌گویم و نمی‌خواهم که دست از وظایف و تعهدات خود در به ثمر رساندن انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی ایران بردارید، یا علیه دستورهای قانونی که از اولی‌الامرهای به‌حق صادر می‌شود، قیام نمائید؛ بالعکس انضباط و رعایت احکام را می‌طلبم.

فقط اضافه می‌کنم که اگر از شما کلاه خواستند، سر نبرید. زیاده‌روی نکرده رضای خدا را آن‌طور که خودش گفته بجوئید، نه رضای احساسات و عواطف و عصبیت‌ها را، آن‌طور که شیفتگان مارکسیسم تزریق می‌کنند.

۱. نساء (۴) / ۸۳: هنگامی که خبری [حاکمی] از امنیت یا خطر [در رابطه با دشمنان] بر آنان برسد، [بدون تحقیق] آن را پخش می‌کنند؛ و اگر آن [خبر] را به رسول و یا متصدیان امور که از خودشان هستند گزارش می‌کردند، حقیقت آن را افراد مطلع و با تشخیص‌شان درمی‌یافتند؛ ...

ناراضی نتراشید و توجه داشته باشید که فشارهای دستگاه و نارضایتی‌های طبقات مردم بود که شاه با آن قدرت را سرنگون کرد. نمی‌دانم خبر دارید که خیلی از مردم چه جوان و چه پیر و کسانی که با شوق به انقلاب و اسلام رو آورده بودند یا قبلاً معتقد و علاقه‌مند بودند، برگشته‌اند و از تجربیات این مدت سرخورده‌اند. به صرف اتهام و احتمال، پدر ده نفر را در نیاورید که یک توطئه‌گر کودتا را دستگیر کرده باشید.

حضرت امیر(ع) فرموده است: ترجیح دارد ده گناهکار که جریشان ثابت نشده رها شوند تا یک بیگناه که درمیانشان باشد، گرفتار شود.

این کلام حضرت رسول(ص) را به خاطر داشته باشید که فرمود:

«الْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ»

یعنی انقلاب ما و کشور ما ممکن است تحمل بی‌ایمانی و معاصی را نموده و پایدار بماند و پیروز شود، ولی اگر ظلم در آن رخنه کرد، هلاک خواهد شد. اجبار و اکراه در دین یکی از شقوق ظلم و رماندن مردم از اسلام است. غضب ملک و حق مکتسب مشروع مردم و تفویض آن به دیگران نوع دیگری است. در این بحبوحه‌ی جنگ و گرفتاری‌ها، کشورمان برای بقا و پیشرفت و برای پیروزی نهائی در برنامه‌های انقلاب اسلامی بیش از هر زمان احتیاج به وحدت و همدلی و همکاری همگان دارد و وحدت و همکاری بدون عدالت و محبت و دست برداشتن از انتقام و انحصارگری و ایذا، امکان‌پذیر نیست. موقعی همه برای مملکت و انقلاب تلاش و جان‌بازی خواهند کرد که اختیارات و قدرت را در قبضه‌ی گروه خاص نینند و احساس مالکیت و سهم بودن در خدمات و مقررات کشور داشته باشند.

«اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى»^۱

۱. دعا: بار خدایا، ما را موفق بدار به آنچه تو دوست داری و راضی می‌شوی.

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد*

این یک ضرب‌المثل قدیمی عامیانه است که نمی‌دانم تا چه حد اصالت و اعتبار دارد. ولی در خیلی از موارد و از جمله در دوران انقلاب درست درآمده است. از جهتی می‌توان گفت، شعار انقلاب و از وسائل پیروزی ما بوده است. البته خواست خدا مثل ما روی هوس و احتیاج یا حبّ و بغض خصوصی نیست؛ به اقتضای حق و سنت عمومی خلقت است که حالت متقابل و مشروط دارد. خداوند، به بنی‌اسرائیل می‌گفت، اگر برگردید ما هم برمی‌گردیم و قرآن به مسلمان‌ها وعده می‌دهد که اگر خدا را یاری کنید او شما را یاری و قدم‌هایتان را محکم می‌کند. یکی از این راه‌های یاری و خیر خدا، می‌تواند خودِ دشمن و به‌طور کلی مشکلات و مشقّات، یا به اصطلاح قرآن، «بلا»ها باشد. در طی ۵۸ سال حکومت پهلوی، خصوصاً ۲۵ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، چون مظلوم بودیم و خدا یار مظلومان است، چون کسانی به مقاومت پرداختند و خدا با پایداران است، چون صداها و قلم‌های تند به پرخاش درآمد و خدا پرخاش مردم ستم‌دیده را دوست دارد، چون به‌صراحت و ضمنی با شاه سخن گفته شد، و به‌فرموده‌ی پیغمبر، افضل‌الجهاد، گفتار حق در برابر سلطان جائز است، چون ملت به‌ندای رهبری سخت مؤمن و متوکل، صف جنگی استوار در راه خدا تشکیل داد، و خدا چنین وحدت و قوّت را دوست دارد،

* این اثر نیز به نقل از سرمقاله روزنامه میزان، شماره ۲۵، مورخ ۱۳۵۹/۷/۱۶ تقدیم می‌شود.

در چنین شرایطی خودِ دشمن یعنی شاه، با مکر و کارهایش وسیله‌ی نجات و پیروزی‌ها می‌شد. از ضمیر ملّتی که ۲۵۰۰ سال در لای سنگِ آسیاب استبداد خُرد و خاک شده بود، نسل دیگری به وجود آمد. اینک که زمانی گذشته است، وقتی به آن ۲۵ سال و قبل از آن نگاه می‌کنیم، می‌بینیم آن پدر و پسر قدمی برنداشته و عملی چه در جهت فشار و آزار و چه به‌زعم خودشان برای اصلاح و تجدّد و تمدّن انجام ندادند، مگر آنکه به زیانشان و قیام ملّت تمام شد. از جمله در این اواخر، تبلیغات رادیو، تبعید آیت‌الله خمینی، تأسیس دانشگاه آریامهر، حزب رستاخیز، انقلاب شاه و مردم، جشن دو هزار و پانصد ساله، سال شاهنشاهی به‌جای هجری، بمب‌گذاری در خانه‌های مؤسّسین جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، نامه‌ی کذابی ساواک در روزنامه اطلاعات که مراجع و مردم قم را قاطعانه وارد معرکه کرد، و پس از آن مثل ماشین منظم، هر چهل روز مردم سایر شهرها را منقلب ساخت، تعویض رؤسای ساواک و دولت، آتش زدن ساختمان‌های بزرگ، حکومت نظامی... و بالاخره کشتار ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، همه‌ی اینها با رهبری مؤثر منفی او، عامل یکپارچگی و قیام ملّت، و باعث سرنگونی رژیم کهن سال استبداد، و پشتیبانان قهار و مگارش گردید.

۵۸ سال سلطنت پهلوی برای مردم ایران روزگار طولانی و برای صبر خدا، لحظه‌ای و مهلتی بود که به ظالم می‌داد تا بیشتر گناه کند و به‌دست خود گورش را بکند. نسلی ساخته شود که تاریخ هرگز به خواب ندیده بود؛ نسلی که حاضر می‌شود در راه آرمان و به خاطر دیگران، نه به زبان، بلکه به عمل «جان بدهد» و «شهید شود».

مرحله‌ی اول انقلاب با سرعت بی‌نظیر به پیروزی رسید، مرحله دوم انقلاب که مرحله سازندگی به‌دست خود ملّت است، نسلی لازم دارد غیر از نسل قدیم و حتی نسل اخیر، با طرز فکر و ساختمان کاملاً متفاوت. چنین حالت و کیفیت باید ساخته شود. به‌دست خودمان، اگر تشخیص می‌دادیم و مایل و مصمّم به آن می‌بودیم؛ یا به‌دست دشمن، اگر آماده مشقّات کار باشیم و پایدار و رهسپار در طریق حق.

دولت موقت عقیده به راه اوّل داشت، ولی راه دوم، یعنی تداوم و تسریع، انقلاب منفی اختیار شد. گوئی که آن مقدار گرفتاری را کافی نمی‌دانستند!

بعد از پیروزی انقلاب اوّلین ابتلا و آزمایش، تشکیل فوری دولت به فرمان رهبر انقلاب بود، در شرایط محدودکننده‌ی عجیب، و با افراد غالباً ناوارد. ضرورت داشت

زیر بار آن برویم، و به امید خدا و مسئولان و ملت، زیر بارش رفتیم. ملت وارث مملکتی بود با بودجه‌ی ورشکسته، سرمایه‌های به تاراج رفته، اقتصاد و نژاد یا حرث و نسل ضایع و نابود شده، وابستگی‌ها و وام‌ها در حدّ اعلا، ذخائر رو به نابودی، چرخ‌های کشور در اثر اعتصاب‌ها تماما خوابیده، انضباط از همه‌جا رخت بر بسته، نیروهای انتظامی و نظامی از هم گسیخته و بیکاری مردم و بی‌درآمدی دولت وحشتناک....

در مقابل، توقعات و دست‌پاچگی‌ها و تحریک‌ها، بی‌نهایت؛ تعداد مراکز تصمیم‌گیری و تراحم‌ها و خودسری‌های فلج‌کننده‌ی دولت، بسیار... امید چندان برای احیاء مملکت به جایی و به کسی جز خدا نداشتیم.

ملت باز مظلوم بود و مصمم و متوکل. خدا به جای دشمن سرنگون شده و پشتیبانان خارجی ساکت شده‌اش، دشمن خانگی مخفی شده‌ای را زنده کرد، تا باز عدو سبب خیر شود. کارشکنی و نفاق‌افکنی از ناحیه‌ی گروه‌های چپ و تندروی‌های انقلابی آغاز شد و با شرکت نکردن در رفراندوم میچ خود را باز کرد. و با شوراهای ساختگی و اتهام و افشاگری، فتنه و فساد را تحویل گروه‌های ناخالص و ناپخته دادند. هر دم آتش تضاد و تخاصم و تخریب که از ریشه‌های مارکسیسم است، به بهانه‌های تداوم انقلاب، محو استثمار و پاک‌سازی، در دل‌ها شعله‌ور و در برنامه‌ها گسترده‌تر می‌شد. ضمن آنکه جسم مجروح مملکت دچار ناتوانی‌ها بود، روحیه‌ی پرخروش جهان‌گشای مبارز طلب دشمن تراش انقلاب، دو بار کوه پیکر، بر دوش ملت قرار داد. یکی پنجه به روی پلنگ زخم‌خورده ابرقدرت آمریکا زد با مسئله گروگان‌گیری، ضمن پس زدن ابرقدرت شوروی، و دیگر اعلام دفاع از مستضعفین جهان با صدور انقلاب به کشورهای دیگر.

نتیجه‌ی قهری از یک‌طرف، تشکیل جبهه‌ی واحد از دولت‌های آمریکا و اروپا علیه ما و محاصره اقتصادی کمرشکن با حملات و خطراتش. و از طرف دیگر، وحشت‌زدگی دولت‌های مسلمان و برانگیختن عداوت و اتحادشان، در تنها گذاشتن و آرزوی شکست انقلاب ما. وقتی مورد حمله ناجوانمردانه عراق قرار می‌گیریم خود را در یک دنیای سراسر دشمن یا بیگانه یگه و تنها می‌بینیم.

اینها وجهه‌ی نامطلوب جریان بود اما همان محاصره‌ی اقتصادی و بریدگی کلی از سایرین، ما را به خودکفایی و استقلال همه‌جانبه‌ی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی

می‌کشاند. در برابر چنین تنهائی و پیش آمدها، بیش از پیش احساس بازگشت به خود و به خدا را می‌نمائیم. احساس و احتیاجی که می‌تواند فوراً چشمه سرمایه‌های نهفته عظیم باشد. اگر سابقاً با یکی از این مسائل و مصائب روبرو می‌شدیم، مملکت در غلتیده بود. اما حالا انقلاب چنان ما را پخته و ساخته است که هر ماه و هفته دچار آنها می‌شویم، ولی به حول و قوه الهی زنده و پایدار می‌مانیم.

ارتش یک نمونه‌ی بارز

ارتش ما چنان از هم گسیخته، بی‌انضباط، بی‌نفر و بی‌روحیه بود که حالت صفر و نزدیک به مرده را داشت. گروه‌های چپ و انقلابی‌های افراطی آن را ارتش امپریالیسمی محکوم به انهدام می‌دانستند، مردم، تشنه تلافی گذشته بودند، ضد انقلاب در پی شکار افسران و درجه‌داران بود، و دادگاه‌های ما با اتهام و بازداشت و اعدام، باقی‌مانده‌ها را به آن طرف رم می‌دادند. فقط دولت موقت بود که هم پیش‌بینی نیازمندی‌های نزدیک و شدید کشور به وجود ارتش مجهز منضبط و مؤمن را می‌نمود و هم امیدواری و اعتقاد به توبه و تمایل به سرایت انقلاب در صفوف آنها را داشت. ضمن آنکه واقف به سرمایه‌گذاری هنگفت و ارزش تعلیمات پرسنل و تجهیزات جنگی جدید آن بودیم.

قبل از درگیری‌های حاد مرزها، وقتی گزارش واقعیات را به ما می‌دادند، از توطئه‌ی دشمنان که خود را آماده کرده بودند و از هم گسیختگی ارتش فقط می‌توانستیم به خدا پناه ببریم. در درگیری گنبد که قرار شد چند تانک و نفربر فقط برای خود نشان دادن بروند و از قزوین و قوچان ستون خواسته شد، افسران و افراد به بهانه‌هایی در می‌رفتند و یک هفته طول کشید.

در کردستان و آذربایجان مصیبتی داشتیم و این دردها را به کسی نمی‌توانستیم بگوئیم. دکتر چمران و تیمسار فلاحی در زیر رگبار گلوله و در حلقه‌ی محاصره حاضر می‌شدند و جلوی تانک با پای پیاده راه می‌افتادند. به آن ترتیب غیرت و اعتماد ایجاد می‌شد. از این طرف و آن طرف داوطلب جمع می‌کردند. لشکر ۱۶ به فرماندهی سرهنگ ظهیرنژاد خود را و ارومیه را از محاصره‌ی مهاجمین و اشرار درآورد؛ پاه به دست دولت افتاد؛ نهیب امام هیجان و حرکت و حیات برپا کرد. سپاه پاسداران تازه تأسیس شده و البته فداکار و ارزنده و عزیز بود، ولی جوان، با ادعای بیش از

توان؛ یک پا یاغی دولت و قشون، مکتبی، پرشور، خود سر، حتی نسبت به فرماندهان خود، و هر گونه مقررات و محدودیت...

چاره‌ای نبود، مملکت قطعه قطعه از دست می‌رفت. ارتش باید آن را حفظ کند، و ژاندارمری و سپاه پاسداران و مردم از جان گذشته همکاری نمایند. دولت این را می‌گفت، رئیس‌جمهور بنی‌صدر آن را می‌خواست، امام هم که با درخواست‌ها و توضیحات ما، به آن معانی رسیده بودند، اعلام دستور و ایجاد روحیه و ایمان می‌فرمودند. ضرورت حرکت و ایفای خدمت دل‌ها و عقل‌ها را به راه می‌آورد. آنها احساس وظیفه و حیثیت برای خود و برای وطن می‌کردند. کشتی از هم دررفته‌ی ارتش جمهوری جمع و جور و ترمیم شد و خود را به دریا زد. در نیروی هوایی، اختلافات و ادعاهای و عدم انضباط بیشتر از همه جا بود. همچنین کسری قطعات و نزدیک شدن به از کار افتادگی و نیز مشکل‌تر از نیروی هوایی، خود فرماندهی آن بود که در رأس و اساس است؛ و بیش از هر قسمت در معرض تضعیف و تزلزل...

دشمن به داد ما می‌رسید و مجال نفس کشیدن نمی‌داد. زیست‌شناسان گفته‌اند: «وظیفه، به وجود آورنده‌ی عضو است»؛ ارتش ما نیز که در داخلش مثل سایر جاها نطفه‌ها و مایه‌های انسانی و خدائی وجود داشت و از طرف رهبری و فرماندهی و ملت کم کم اعتماد و عنایت به آن شد؛ پس از آنکه از حمله‌ی طبرس فهمیدند که دشمن شوخی نمی‌کند، وقتی حمله‌ی ناجوانمردانه عراق در گرفت قدرت الهی: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ»^۱ به منصفی ظهور رسید، چنان مقاومت و شجاعت و تعرض به خرج داده و می‌دهد که تاریخ دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی و ۵۸ سال ارتش نوین پهلوی به خواب ندیده است. آنها آبرو به ارتش و به ایران و به انقلاب اسلامی ما دادند.

خلبانان پاک‌سازی شده و محکوم شده را شنیدیم که با شوق و اصرار لباس پوشیدند، پشت فرمان نشستند و عراق دشمن را کوبیدند! یک مقام مسئول بلندمرتبه‌ی نفت می‌گفت که در آتش‌سوزی‌های وحشتناک پالایشگاه آبادان، یکی از متخصصین اداره‌ی آتش‌نشانی که در ارتباط با (ظاهراً بی‌ارتباط) حریق سینما رکس محکومیت سنگینی نصیبش شده بود، داوطلب و موفق به خاموش کردن مخزن یا برج شد و به زندان برگشت...

۱. انعام (۶) / ۹۵ : ... [موجود] زنده را از [ماده] بی‌جان پدید می‌آورد...

غیر از احیای معجزه آسای ارتش، در سایر شئون نیز شاهد «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» بودیم. تلاش برای خودکفائی، جهادسازندگی، به راه افتادن دومین پالایشگاه آبادان، گازرسانی به روستاها و توسعه‌ی شبکه برق‌رسانی به دهات، راه‌سازی‌ها، خانه‌سازی‌ها، کشف و اعدام اعضای گروه فرقان، و غیره. همچنین و شاید مهم‌تر از همه، تحوّل و توجّهی که رو آوردن خطر عراق به دست‌اندرکاران و جوانان ما داده، به نظر می‌آید که از مستی افراط‌کاری‌های انقلاب و بی‌اعتنائی به ضرورت‌های عقلی و انسانی و اسلامی به هوش می‌آییم. برای مدیریت و مسئولیت هم‌ارج قائل می‌شویم و بالاخره به وطن و به وحدت و رحمت می‌گراییم. همه‌ی جای دنیا در روزهای بحرانی که «بود و نبود» مملکت مطرح است افراد و احزاب گذشته‌ها را فراموش کرده، دست به هم داده و یکدیگر را در آغوش می‌کشند. در بهمن‌ماه ۱۳۵۷، پیروزی انقلاب ثمره‌ی یکپارچگی و مشارکت همه‌ی قشرهای ملت به رهبری امام امت بود. پیروزی امروز نیز بدون برگشت به وحدت و به عدل و رحمت امکان‌پذیر نیست. حالا هم جز خدا کسی را نداریم. تذکّر به بنی‌اسرائیل را که می‌فرمود «اگر برگشتید ما هم برمی‌گردیم» از یاد نبریم. با عزم راسخ و توکل به خدا و آمادگی برای قبول محرومیت و سعادت دسته‌جمعی پیاخیزیم. پیش از آنکه خصم اجباراً اعلام آتش‌بس نماید، باید در داخله خود، به مردم خود اعلام آتش‌بس شود. در مجلس و دولت به‌جای طعنه و تعرّض، یا به‌فرموده‌ی امام به‌جای «تخاصم»، توافق و تفاهم حاکم شود. دست از انحصارگرایی‌ها و طرد هر شخص یا دسته‌ی ناموافق برداشته شود و تا آنجا که اعتماد به گذشته و اشتراک در هدف اصلی هست، برادری و همکاری نمائیم.

امروز بیش از هر روز دسته‌جمعی چنگ به ریسمان الهی بزنییم و تخاصم و تفرقه و تعدّد را کنار بگذاریم.

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»^۱

۱. آل‌عمران (۳) / ۱۰۳: همگی به [قرآن] رشته [ارتباط با] خدا چنگ زنید و پراکنده مشوید...

گرز پهلوان و حیاى گربه*

«كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ
وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۱

در تاریخ ایران که بگردید چیزی شبیه به دلآوری‌هایی که الآن شاهد آن هستیم، ولو عمومیت مطلق نداشته باشد، پیدا نخواهید کرد. حماسه‌های شجاعت، استقامت، شهادت، شرافت، افتخار و سایر قهرمانی‌هایی که ملت ما (ارتش و نیروهای انقلابی و مردمی کمک کار آنها) در برابر تجاوز ناجوانمردانه‌ی عراق از خود نشان داده، فوق‌العاده است.

چنین احوال و آثار، بدون تعارف و مبالغه در تاریخ ما سابقه نداشته است. در دوران‌های باستانی، در دوران‌های بعد از اسلام و در دوران اخیر پهلوی... البته فتوحات و هجوم‌ها و جنگ‌هایی از قبیل تاخت و تاز تیمور، درافتادن خوارزمی با سامانی و غزنوی یا لشکرکشی نادر تا قلب هندوستان و جنگ‌های صفوی با عثمانی و ازبک‌ها را داشته‌ایم. ولی ملت و مردم در این صحنه‌ها حضور نداشته‌اند و دفاع از وطن یا دین چندان مطرح نبوده است. یک اشرف افغان با کمتر از یک گردان می‌آمده در آن دوران شکوه و قدرت صفویه در عرض شش ماه خود را به اصفهان می‌رسانده و کسی جلوی او را نمی‌گرفته است (جز مختصری در قزوین). خلاصه آنکه به شکر خدا و به لطف این مردان، از سرشکستگی دو هزار و پانصد ساله بیرون آمدیم. اگر خواسته باشیم معیار عددی و حساب مقایسه‌ای به کار بریم

* این اثر به نقل از سرمقاله‌ی روزنامه میزان، شماره ۴۵، مورخ ۱۳۵۹/۸/۱۲ تقدیم می‌شود.
۱. بقره (۲) / ۲۴۹: ... چه بسیار گروهی اندک [و مصمم] که به قانون‌مندی خدا، بر گروهی عظیم پیروز شدند؛ و خدا با شکیبایان [و پایداران] است.

شماره اطلاعاتی ستاد ارتش را که از دویست و پنجاه تجاوز کرده است در مقابل اعلامیه سرفرماندهی نیروهای ارتش شاهنشاهی در حمله‌ی دو جوخه روس و انگلیس در شهریور ۱۳۲۰ بگذاریم که مثل وحدانیت ربّ العالمین از حریم تجاوز نکرد. نتیجه‌ی جنگ هر چه باشد آنچه تا به حال به دست آمده آبرو و حیثیت است؛ پیروزی است، حیات است، پیروزی و حیات برای مملکت و استقلال‌المان و برای انقلاب و اسلامان. اگر خدای ناکرده مرگ هم باشد، فرمایش حضرت امیر(ع) بر جای خود باقی است:

الْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ^۱

تجربه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط حکومت مصدّق از یادمان نرفته است. با پایداری و وفاداری مصدّق و یارانش که آن نیز در تاریخ ما بی سابقه بود، تزملی کردن صنعت نفت و اصالت قیام ضدّ استیلای خارجی زنده و ثابت شد. این بار به خواست خدا آن‌طور هم نخواهد شد، چون فرق‌های زیاد هست. حالا هدایت خدا و حمایت مردم خیلی بیشتر است.

کار رزمندگانمان در جبهه‌ها و کار ملت‌مان در پشتیبانی آنها، کار یک پهلوان است، پهلوان قهرمان. حال اگر چنین حماسه‌های پهلوانی در تاریخ ما بی سابقه است، برنامه‌هایی هم که رهبری عالی‌قدر انقلاب جلوی ملت گذارده بی سابقه است؛ بی سابقه در دنیا حتّی از ناحیه‌ی انبیاء.

در انقلاب‌های سیاسی به رهبری امثال گاندی، عبدالناصر، مائو، بن‌بلا و غیر آنها، توجّه به احراز استقلال و بیرون راندن استعمار بوده است. یا در روسیه و انقلاب کبیر فرانسه، جابه‌جا کردن طبقات و برقراری آزادی و حاکمیت ملی مورد نظر قرار داشت. یعنی به‌طور کلی هدف‌های محدود داخلی داشته‌اند که به دنبال آنها قهرماً موضع‌گیری دفاعی (و احیاناً تعرضی مانند ناپلئون) پیش می‌آمده است و تا آنجا که انقلابشان جاذبه و ارتباط در نزد ملل و مردم دیگر دنیا پیدا می‌کرده تسری به خارج دیده می‌شده است.

پیغمبران گذشته، قیام به ارشاد و نجات قوم و گسیل دادنشان به سوی پروردگار یکتا می‌نمودند و درصدد برانداختن کسی - حتّی فرعون - نبودند. اگر درگیری و

۱. از امام علی(ع): زنده بودن شما در حال مقهوریت مرگ است و مرگی که به پیروزی بیانجامد حیات است.

حالت دفاعی رخ می‌داده است، تعرض از آن طرف بوده و دشمنان به پای خود به هلاکت می‌افتاده‌اند. دعوت عیسی و محمد (علیهم‌السلام و الصلوات) نیز که پس از سازماندهی و سازندگی‌های داخلی، توجه به خارج و جنبه‌ی جهانی یافته است به صورت دعوت به خیر و سلم و تا سرحد خروج به سود مردم برای امر به معروف و نهی از منکر پیش رفته است. ولی انقلاب عجیب ما بلافاصله پس از پیروزی علیه استبداد، مانند انفجاری قوی، قطعات آتشین به هر سو پرتاب نموده با همه در افتاد و دنیائی را از درون و برون علیه خود برانگیخت.

در مصاف با چنین حریفان و برای ابراز چنان دلاوری‌ها، سلاحی و گریزی لازم بود، گریزی درخورند پهلوان؛ گرز پهلوان ما تانک و توپ و موشک نیست، قشون بعث، از ما بزرگتر و زیادترش را دارد؛ چیز دیگری است. آیا اسلام و غیرت و ملیت است؟ اراده است؟ انقلاب است؟ رهبر انقلاب است؟ روحیه‌ی انقلابی است؟ یا تغییر کلی درونی ملت و اعجازی است که در نسل حاضر ظهور کرده است؟ اعجازی چون ازدهای موسی؛ ولی از ناحیه‌ی بشر خلیفه خدا، به رهبری امام در هم‌آهنگی کامل با امت. با وجود همه‌ی عظمت و اهمیتی که نقش رهبری بعد از خرداد ۱۳۴۲ داشته است، مسئله به اینجا ختم نمی‌شود. انقلابی است پیوند خورده و برخاسته از درون ملت و با تدارک تدریجی طی نیم قرن و نیز مبارزات مستمر سیاسی و ملی و دینی... اما اگر خواسته باشیم بیشتر به گنه موضوع و به وسعت آن برسیم باید بگوییم که مسئله باز هم تمام نشده، ملت ما و انقلاب آن، محاط و مربوط به یک موج عمومی تحولات بشری است؛ مثل همه‌ی پدیده‌های بزرگ جهانی در این دنیای کوچک به هم پیوسته. عیناً مانند یک جبهه‌ی وسیع ابرهای باران‌زا که از برخورد بادهای قطبی و استوائی روی مدیترانه یا در غرب اروپا و اقیانوس اطلس تشکیل شده، به طرف شرق حرکت می‌کند و سر راه بر حسب پستی و بلندی‌ها و عوارض و موانع می‌گرد و برق می‌زند و می‌بارد تا بر طبق محاسبات هواشناسی به سرزمین ما برسد و بگذرد.

در کتاب «علمی بودن مارکسیسم»^۱ (چاپ ۱۳۵۶) در فصل آخر، تشریح کرده‌ام که موج جهانی نارضایتی از فساد و فشار حاصله از دنیاپرستی چگونه از تمدن یونان سرچشمه گرفت و زیربنای آن در قرون وسطی ریخته شد؛ رنسانس به آن رونق و

۱. کتاب «علمی بودن مارکسیسم» در سال ۱۳۵۴ تألیف شده و چاپ اول آن توسط انتشارات بعثت در سال ۱۳۵۶ منتشر شده است و اکنون بخشی از جلد دهم مجموعه‌ی آثار می‌باشد که در سال ۱۳۸۰ با نام «مباحث تطبیقی و نقدهای علمی» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

جلا بخشید و در عصر طلائی اقتصاد و علم و ماشین، اروپا را فراگرفت. مکاتب ناسیونالیسم و لیبرالیسم و سوسیالیسم که یکی بعد از دیگری به وجود آمده بودند، از انجام وعده‌های عدل و سعادت بر نمی‌آمدند و سرخوردگی ایجاد می‌شد. برای توده‌های اعظم اروپا قهر و انتقام و انقلاب به‌عنوان یگانه راه نجات شناخته شده بود. مارکس شالوده مکتب خود را بر این سه پایه نهاد و سرمایه‌داری را دشمن اصلی تشخیص داد و در زمان لنین با تابلوی ضد امپریالیسم آمریکا به آسیا و آفریقا و آمریکای جنوبی سرازیر شد.

مارکس، بنا به گفته‌ی انگلس، دوست و همکار و محرم اسرار او:

«قبل از هر چیز یک انقلابی بود. مأموریت حقیقی او این بود که به هر ترتیب در سقوط رژیم سرمایه‌داری و نهادهای سیاسی مخلوق این رژیم و دردهای طبقه جدید پرولتر تلاش کند... پیکار، عنصر وی بود.»

این افکار و احساسات برای ما که متأسفانه مصرف‌کننده‌ی فاضلاب اروپا (چه غرب و چه شرق) بوده‌ایم، همزمان با انقلاب مشروطیت به ایران نیز سرایت و تدریجاً به همه جا رخنه کرد، از مدرسه و کارگاه گرفته تا مزرعه و جبهه و مسجد. همان عامل و همان پدیده‌ای که مردم ویتنام را معجزه‌آسا در برابر استعمار کهن فرانسه و ارتش قهار آمریکا پیروز کرد، عملیات قهرمانانه‌ی فلسطینی‌ها را خوراک داد، ایرلندی‌ها را بیش از یک قرن است به شورش و جانبازی واداشته، و قبل از اینها چین و هندوستان و اندونزی و الجزایر و دولت‌های دیگر آفریقا را آزاد کرده، لنین‌ها و عبدالناصرها و فیدل کاستروها و چه‌گواراها را به رهبری شناخته است و به تناسب شرایط حاکم، نسل بشر قرن بیستم را ساخته است، نمی‌توانست به این پهنه‌ی آسیا نیز سایه نیاندازد. ما حق نداریم و نمی‌توانیم خودمان را خارج از زمین و زمان بدانیم و استثنائی بر حوادث و قواعد دنیا بشناسیم.

درست است که بعد از پیروزی انقلاب علی‌رغم سیاست و برنامه‌های دولت موقت که تکرار می‌کرد، شتاب نوزیم، همه چیز را یک‌باره و یک روزه نخواهیم، در کلیه‌ی جبهه‌ها به نبرد نپردازیم، از در و دیوار برای خود مشکل و معاند تراشیم، اول جراحات و خسارات را ترمیم کرده تا رمق و نیرو و قدرت تولید تأمین کرده و سنگر به سنگر پیش برویم، و با تبلیغ و تحیب بیگانه را دوست کنیم و خودی میان راه را به آن طرف نیاندازیم...

خلاصه آنکه عقل و منطق و تجربه و قرآن و سنت پیغمبرمان را آویزه‌ی گوش قرار دهیم. نان خودمان را بخوریم ولی حلیم مارکس را به هم نزنیم. مجری برنامه‌های آنها و چیزهایی که جلوی پایمان می‌گذارند، مثلاً می‌خواهند مار امپریالیسم را به دست دشمنشان که اسلام و ایران است، بکشند، نشویم ... همه‌ی اینها و مطالب دیگر را ما گفتیم و خواستیم، ولی به گوش آنها که عاشق آشفته‌دل کشته شدن و انقلاب بودند، و در ضمیرشان شعله‌های انتقام زبانه می‌کشید، فرو نمی‌رفت.

نصیحت همه عالم چو باد در قفس است
به پیش مردم عاشق چو آب در غربال .

نه تنها حرف پیران دنیاگشته را نپذیرفتند، بلکه روش عاقلانه را سازش‌کاری دانستند، اسلام را لیبرالیسم و ما را خائن خواندند و متولیان روحانی انقلاب نیز آنها را تأیید کردند.

انقلاب و واژگونی برای آنها هدف اصلی بود، اسلامی را می‌خواستند که انقلابی باشد و باکی نداشتند که ایران لبنان شود. چه لقمه‌های بزرگ که برداشته شد و در مسیر تحوّل عجیب انقلاب، چه هدف‌های عظیم، چون پیروزی دادن مستضعفین جهان بر مستکبرین، و منهدم ساختن دولت قاهر غول پیکر آمریکا را اتخاذ و اعلام نمودیم.

شجاعانه پا روی دم پلنگ گذاشتیم که همان نزدیک شدن به دم او هزار خطر داشت. چه پل‌های پشت سر را که خراب کردیم تا راهی جز به جلو نداشته باشیم، چه پیوندها که با دیگر قدرت‌ها داشتیم یا می‌توانستیم داشته باشیم و پاره کردیم تا تکیه‌ای جز به خود نکنیم. محرومیت‌ها و گرفتاری‌های وحشتناک را به هیچ گرفته، نترسیدیم تا جز خودکفائی چاره‌ای نبینیم. تولیدات را به تعطیل کشانیدیم و اهمیت ندادیم که ذخایر و سرمایه‌ها مصرف یا منهدم شود؛ برای آنکه انقلاب‌مان را صادر نمائیم.

همه‌ی اینها را با ایمان و اطاعت و امید به خدا انجام دادیم. قهرمانان انقلابی ما عاشقانه اینها را طالب بودند یا طالب می‌شدند. انقلاب برایشان اصل و هدف بود و به‌فراخور آن گرز ساخته شد؛ گریزی که فقط کوبنده و خراب‌کننده نبود، سازنده هم

هست، سازنده‌ی یک ملت، یک نژاد و یک نسل غیر از آنچه داشتیم. ملاحظه کنید، علاوه بر لیبیک اطاعت به رهبر امت و فوج، فوج، آمادگی برای شهادت و دفاع دست خالی از جبهه‌ها، که نشانه‌ی دگرگونی عظیم و پیدایش جان و جوارح تازه در کالبد این ملت است؛ تشکیلاتی را که جهاد سازندگی و سپاه و بسیج و غیره با همه‌ی تازه‌کاری و بی‌اعتنائی به اصول، مدیریت داده‌اند و خدماتی که می‌کنند، شاهد هستیم. سرودها و شعارها که ساخته می‌شود، خوراک‌های تبلیغاتی و تربیتی که منظمآ پخش می‌شود؛ جنس و پول و امداد که از هر سو جمع‌آوری و ارسال می‌گردد؛ انضباطی نسبی که مردم رعایت می‌کنند؛ ادارات و دستگاه‌ها که علی‌رغم آن همه خراب‌کاری‌ها و «پاگرانی‌ها» فعالیت و تولید دارند؛ بیمارستان‌ها که سر از خواب رکود برداشته و با آغوش باز این همه مجروحین را می‌پذیرند و درمان و مجدداً روانه جبهه می‌نمایند...

خود ارتش که من می‌دیدم و می‌دانم چه بود! یعنی چه نبود! و خودشان گزارش و ارائه می‌دادند، بعد معجزه‌آسا چه بیرون آمد و چه بیرون داد! عیناً تحقّق «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ»^۱ است که در مقاله‌ی «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد»^۲ در هفته‌ی دوم حمله عراق نوشته بودم.

حوادث و پیش‌آمدها نیز، روی تصادف و شانس یا معجزه الهی، تأییدکننده و کمک کار انقلاب ما گردید و با آنکه هر لحظه احتمال و انتظار سقوط به قعر دره‌های وحشتناک می‌رفته است، به فضل خدا استوار مانده‌ایم و پیش می‌رویم و جز خدا نه کسی نگهدار ما است و نه جواب‌دهنده‌ی آینده و سئوالات ما. انقلاب ما با الله اکبر و ایمان، راه گشود و با تسلیم و توکل راه پیموده. درحالی که رهبر انقلاب چون کوه خونسرد و امیدوار در برابر همه‌ی خطرات و مشکلات ایستاده است.

در دنیا هیچ رهبری از رهبران اجتماعی مانند امام خمینی در تحرک و تسلیم خلق‌ها چنین موفق نبوده است. زیرا که علاوه بر ایمان و توکل و تصمیم، حداکثر هم‌آهنگی و تبادل رهبری را با امت داشته است. همان را خواسته که انقلابیون

۱. انعام (۶) / ۹۵: ... [موجود] زنده را از [ماده] بی‌جان پدید می‌آورد...

۲. این اثر سر مقاله روزنامه میزان، شماره ۲۵، مورخ ۱۳۵۹/۷/۱۶ است که در صفحات ۱۳۱ تا ۱۳۶ همین مجموعه آثار قرار دارد (ب.ف.ب).

گزر پهلوان و حیای گربه _____ ۱۴۳
می خواسته‌اند و پا به پای انقلاب اوج گرفته است. آنها هم همان را کرده‌اند که او
می خواسته و می گفته است.

رهبران الهی از قبیل انبیاء و مصلحین دینی، برخلاف رهبران اجتماعی بوده‌اند.
اینان همیشه مخالف جریان بشری جوامع حرکت کرده، ارشاد و اصلاح را وظیفه
خود می دانستند. سعی می کردند مردم را از دنیا پرستی - که مطلوب و دلخواه آنها
است - به خداپرستی برگردانند و چون درک این معانی و قبول این برنامه‌ها بسیار
خطیر و ظریف بوده است، در زمان خود بازدهی ضعیف داشته‌اند.

نوح(ع)، ۹۵۰ سال نصیحت کرد حتی پسرش را نتوانست به راه بیاورد و با یک
مشت پیروان اندک همراه جفت‌هائی از حیوانات به کشتی نشست. موسی(ع)، با آن
ید و بیضاء، مشمول این آیه شریفه شد:

«وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ»^۱

عیسی روح الله(ع) که مرده زنده می کرد و خبر از اندوخته‌های درون خانه‌ها
می داد ۱۲ نفر حواری پیدا کرد که بعضی از آنها «توزرد» درآمدند...

پیغمبر(ص) ما که بهره‌بردار و خاتم النبیین بود، توانست در ۲۳ سال رسالت، تمام
شبه جزیره عربستان را زیر پرچم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در آورده، دعوت برای زمامداران
بزرگ دنیا بفرستد. از این جهت سرآمد پیشینیان و موفق بود. اما با چه مکافات و
خون جگرها و بالاخره چگونه مزدش را کف دست فرزندانش گذاشتند...

البته در دراز مدت پیروزی از آن انبیاء بوده و تقریباً تمام دنیا زیر نگین آنها رفته
است.

انقلاب ما خود را وارث و اجراکننده‌ی هر دو نوع می داند. هم با طاغوت‌ها و
مستکبرین درافتاده است و هم خدا و آخرت را می طلبد. خوب، تا کی این برنامه
ادامه خواهد داشت؟

نمی‌خواهیم و نباید شک در پیروزی داشته باشیم ولی از جهت واقعیینی و
دوراندیشی که وظیفه‌ی هر مبارز و سیاستمدار و روزنامه‌نگار است (و حتی از جهت
نزدیک اندیشی) این سؤال مطرح می‌شود که آیا اجابت و استطاعت ملت که کارد
به استخوانش می‌رسد بی‌نهایت است؟

۱. هود(۱۱) / ۴۰: ... و جز عده کمی به او ایمان نیاورده بودند.

البته کرم خدا بی نهایت است، ولی از ما می پرسند و ما باید از خود پرسیم که این وعده ی قرآنی چگونه وفا می شود؟

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا.

وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ

بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.»^۱

آیا این وعده با فرض وجود توکل در ما مشروط به تقوا نیست؟ آیا ما تقوا داریم و توکل را ادامه خواهیم داد؟

این سئوالات خود متضمن امید و رهنمود است.

تا به حال که الحق ملت بیعت کرده با امام، خوب جواب داده؛ صمیمانه تأیید «ما همه سرباز توایم خمینی» گفته، دار و ندارش را در طبق اخلاص گذارده است. ضمن آن، همه این طور نیستند و ناله و اعتراض هم زیاد می شنویم. توده سنگین و متحرک ملت، مخصوصاً نسل انقلاب با سخاوت مندی و درویشی، دیگک جوش دو هزار و پانصد ساله و آنچه را که در دیزی داغ خود پخته و آماده کرده است با عشق و ایثار بر سر سفره ی اسلام و ایران گذاشته در آن راهم باز کرده است.

شاید ملت ۳۵ میلیونی یا لاقل اکثریت آن آماده باشند تا آخرین نفس و نفر را، در راه انقلاب و صدور آن - به خاطر مستضعفین جهان - تقدیم نمایند.

ما به انقلابیون افراطی می گوئیم آیا شما تا آخرین نفر و نفس را از مردم خواهید خواست و پیش خواهید رفت؟ اگر در دیزی باز است حیای گربه کجا رفته است؟ ان شاء الله که جنگ با عراق و دفاع از وطن و اسلام، به عنایت خدای خلاق که «خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»^۲ است و به همت امت و امام، پیروزمندانه تمام می شود و تا آن طرف مرز هم اگر لازم باشد، پیش خواهیم رفت و پیش خواهیم برد و صدام حسین «یزید خصلت» زودتر از ما از پای در خواهد آمد. اما بعد از آن چه؟ آیا یک نفسی، یک زنگ تنفسی، یک شانه عوض کردن، یک تغییر و تعویق و تخفیف در برنامه ها لازم نیست؟ آنجا که خدا گفت:

۱. طلاق (۶۵) / ۲ و ۳: ... و هر که از خدا پروا کند، خدا برایش راه خروج [از دشواری ها] را می گشاید. و از جایی که گمان نمی برد، روزی اش عطا می کند؛ و هر که بر خدا توکل کند، خدا برایش کافی است؛ خدا فرمان خود را به موقع اجرا می گذارد؛ و مسلماً برای هر چیز، اندازه [و نظمی] مقرر داشته است.
۲. آل عمران (۳) / ۵۴ یا انفال (۸) / ۳۰: ... از همه دسیسه گران قوی تر است.

«إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَعْلَبُوا مِثَّتَيْنِ»^۱

پشت سرش نیز واقع بینانه تخفیف داده و تناسب قوا را از یک دهم به یک دوم رسانده و نفرات مورد احتیاج را پنج برابر کرد و فرمود:

«الآنَ حَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِثَّةٌ

صَابِرَةٌ يَعْلَبُوا مِثَّتَيْنِ»^۲

خدا می گوید:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^۳

پس خدا از ما انسان شناس تر بوده، اعلام می نماید:

«خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»^۴

فرستاده اش هم با همه ی قدرت و اراده «كُنْ فَيَكُونِي» که در خدا سراغ می دهد خبر از «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا»^۵ می دهد.

آیا شما بالاتر از خدا هستید و از بندگان خدا بیش از خدا باید بخواهید؟ آیا عقیده به اسباب و تدارک و تغذیه ندارید؟ منکر تفکر و تعقل هستید؟

درست است که مقدرات همه به دست خدا است:

«وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا»^۶

ولی علاوه بر توکل، تدبیر و تعقل هم وظیفه ما است، زیرا که فرستاده اش فرموده است:

«الْمَرْءُ يُدَبِّرُهُ اللَّهُ يُقَدِّرُ»^۷

از ما حرکت و از خدا برکت.

۱. انفال (۸) / ۶۵: و... اگر صد نفر از شما [پایدار] باشند، بر هزار نفر از انکارورزان پیروز خواهند شد.
۲. انفال (۸) / ۶۶: [اما] اکنون خدا بر شما سبک گرفت و آگاه است که در شما ضعفی هست؛ پس اگر از شما صد تن [پای مردی داشته] باشند، بر دویست تن پیروز خواهند شد...
۳. بقره (۲) / ۲۸۶: خدا هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نکند...
۴. نساء (۴) / ۲۸: ... انسان ضعیف آفریده شده است.
۵. حدیث نبوی: خداوند امتناع دارد از اینکه امور جز از طریق اسباب و وسائل خود جریان داشته باشد.
۶. لقمان (۳۱) / ۳۴: ... و هیچ کس نمی داند که فردا چه خواهد کرد...
۷. حدیث نبوی: انسان تدبیر می کند و خدا (اندازه و نتیجه را) تعیین و تقدیر می نماید.

پیوستگی جبهه‌های جنگ حق و باطل*

«اللَّهُمَّ اَلْعَنُ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اٰخِرَ تَابِعٍ لَهٗ
عَلَى ذٰلِكَ.

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَا عَبْدِاللهِ وَ عَلَی الْاَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِكَ.
عَلَیْكَ مِثِّی سَلَامٌ اللهُ اَبَدًا مَا بَقِیْتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ»^۱

حدود شش قرن بود که در مملکت رسماً شیعه‌ی ایران و عاشق اهل بیت، در عزای سیدالشهدا، لعن و سلام بالا را می‌خواندیم و در زیارت وارث و پای قبر مطهر و اولاد و اصحابش، به زبان آرزو می‌کردیم که:

«يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكُمْ وَ نَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا.»

(ای کاش ما هم همراه شما بودیم و به فوز عظیم نائل می‌شدیم.)

انقلاب اسلامی ایران و حمله‌ی نظامی دولت بعث عراق به خاک عزیز ما، ناگهان صفحات جنوب و غرب ایران را مبدل به کربلاها کرد و بیش از چند هفته است که تحقیق حدیث:

«كُلُّ شَهْرٍ مُّحَرَّمٌ، كُلُّ اَرْضٍ كَرْبَلَا وَ كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا»^۲

* متن سخنرانی مهندس مهدی بازرگان در عاشورای حسینی، برابر با ۲۸ آبان سال ۱۳۵۹ در شهر کاشان که به نقل از روزنامه میزان، شماره ۸۴، مورخ ۱۳۵۹/۱۰/۱، با ویرایشی مختصر، تقدیم می‌شود.

۱. از زیارت عاشورا: خداوندا لعنت کند نخستین کسی را که در حق محمد و خاندان محمد ستم کرد؛ و آخرین ستم‌گری که از آن ستم‌گر پیروی کرد.

دروود بر توای اباعبدالله و بر روح‌هایی که بر آستان تو فرود آمدند؛

از من بر همه‌ی شماها تا ابد درود و سلام خدا باد تا آن دم که زنده‌ام و روزان و شبان پا برجاست.

۲. از امام صادق(ع): هر ماهی محرم، هر سرزمینی کربلا و هر روزی عاشوراست.

را با روزی ده‌ها حماسه‌آفرینی هم‌وطنان لمس می‌کنیم. ارتش دلاورِ معجزه‌گر ما و نیروهای انتظامی و سپاهیان انقلاب و همه داوطلبان و مردم غیور، زیر بمباران، مهم‌ترین وجه اجابت آن دعا یا آرزو را نشان داده و می‌دهند. الحق که امیدواری عظیم و افتخار درخشانی برای نسل و نژاد ایران به وجود آوردند.

نبرد کربلا و نبردهای هرروزه‌ی خوزستان و کرمانشاه و ایلام، جبهه‌های جنگ حق و باطلند. ولی یگانه جبهه‌ها در دنیا نیستند. هیچ پدیده‌ای در جهان، خصوصاً در عالم انسان و بالاخص در انقلاب‌ها و پدیده‌های اجتماعی عمیق و وسیع رخ نمی‌دهد که مرتبط و وارث گذشته‌ها نباشد و واسط و عامل آینده‌ها نگردد.

جنگ میان حق و باطل از روز خلقت آدم شروع شده و به اعتقاد شیعه تا ظهور و پیروزی امام غایب و استقرار حکومت جهانی واحد، ادامه خواهد داشت. احتمالاً پس از آن هم تعطیل کلی نشده، شیطان به حکم:

«قَالَ فَأَنْظِرُنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ»^۱

تا روز رستاخیز بیکار نخواهد نشست.

* * *

اصولاً دنیا خالی از جنگ و تضاد نیست. عالم حیوانات که نظام حاکم بر آن سنت «آکل و مأکولی» است، سبب شده که سراسر زندگی حیوانات به حمله و شکار یا دفاع و فرار بگذرد. آرامش آنها از انسانها کمتر است.

یکی از زیست‌شناسان باقریحه‌ی سابق، حیات را «مجموعه اعمالی که در مبارزه با مرگ صورت می‌گیرد» تعریف کرده است و می‌داند که تنازع بقا از اصول تکامل است.

در عالم حیوان، تضاد و تنازع بر محور شکم و خوراک می‌گردد. مارکس همان اصل تنازع بر محور «آکل و مأکولی» را با برگرداندن و ظرافت و زیبایی دادن به کلمات؛ درباره‌ی انسان‌ها پیاده کرده است.

اقتصاد را که اصطلاح علمی و انسانی و اجتماعی شکم است، زیربنای جوامع بشری دانسته، تحولات و تاریخ بشریت را تابعی از ابزار تولید گرفته، و سازنده و گرداننده‌ی تاریخ را تضاد، و جنگ طبقات معرفی می‌نماید. خلاصه آنکه فرق

۱. اعراف (۷) / ۱۴: [ابلیس] گفت: تا روزی که [انسان‌ها] برانگیخته شوند، مرا مهلت ده.

اصولی چندان بین حیوان و انسان قایل نشده‌است. مضافاً به اینکه مسئله‌ی تضاد یا جنگ دائمی «آکل و مأکولی» را چنان تعمیم داده است که در طبیعت چیزی جز اشیاء یا تزهایی که با تحوّل مستمر از درون، ضد خود یا آنتی‌تزی می‌سازند و این فرزند با مادر درافتاده، او را از بین می‌برد و فرد ترکیب یافته جدیدی به نام سنتز بیرون می‌ریزد «وَقِسْ عَلَی ذَالِکَ» تا به ابدیت.^۱

به عقیده‌ی آن‌ها جوامع بشری به طبقات متضادّ مخالف و دشمنانی تقسیم می‌شوند که راه و چاره‌ای جز از بین بردن یکدیگر را ندارند و این طبقات که یادآور همان «آکل و مأکول» است، به نام‌های مختلف: استثمارگر و استثمار شده؛ سرمایه‌دار و رنجبر؛ کارفرما و کارگر؛ کشورهای استعماری و کشورهای استعمار شده... خوانده می‌شود. سپس اضافه می‌نماید که نه تنها اقتصاد و ابزار کار زیر بنای جامعه است، طبقات نیز سازنده و الهام‌دهنده‌ی افراد و تعیین‌کننده‌ی افکار و احوال و آمال و عقایدشان می‌باشند.

* * *

آیا اسلام هم همین را می‌گوید؟

آیا ابنای بشر «آکل و مأکول» یکدیگر و در جنگ و ستیز همیشگی بر محور اقتصاد یا شکم هستند؟

آیا اخلاق و افکار و عقاید از موضع طبقاتی هر کس سرچشمه می‌گیرد؟
اصلاً تقسیم جوامع به طبقات اقتصادی و اصالت دستِ اوّل دادن به طبقه و شناساندن جامعه اسلامی ایده‌آل به صورت جامعه توحیدی بی طبقه و اختلاف، مورد قبول اسلام هست؟
مسئلاً چنین نیست.

قرآن به هیچ وجه انسان را صد درصد حیوانی که تکامل یافته، تنها تحت تأثیر وقایع و عوامل حیوانی و زندگی مادی قرار دارد، نمی‌داند؛ بلکه می‌گوید:
پس از آنکه مدارج تکاملی دوران حیوانی را پیمود، از روح خدائی در او دمیده شد و خصائل و مسائل جدیدی پیدا کرد و چون صاحب علم شد، نسبت به فرشتگان

۱. پوچ بودن و انطباق با واقعیت و حقیقت نداشتن این نظریه در کتاب «علمی بودن مارکسیسم» تشریح شده است.

درباره‌ی کتاب «علمی بودن مارکسیسم» به زیرنویس صفحه ۱۳۷ مراجعه فرمائید (ب.ف.ب).

برتری یافت، آنها به خدمتش گماشته شدند.

بر جامعه‌ی انسان، علاوه بر نیازهای مادی زندگی حیوانی، عوامل روانی و معنوی عاطفی و عقیدتی (اعم از خوب یا بد) نیز حکومت داشته و این عوامل هستند که اساس تحوّل و تکامل او را تشکیل می‌دهند، نه اقتصاد.

اگر طبقه به مفهوم اقتصادی و مارکسیستی در اسلام اصالت می‌داشت انبیاء و پیروان اولیه آنها می‌بایستی، یک‌دست از فقیران و غلامان باشند؛ ولی می‌بینیم خود پیغمبر و گروندگان و جانشینان اولیه‌اش از قریش‌اند که از طبقه اشرافی عربستان بود. خدیجه کبری که اولین ایمان‌آورنده و حمایت‌کننده بود و نقش بزرگی در زندگی حضرت، و پیشرفت اسلام داشت، تاجرپیشه، صاحب کالا و کاروان بود. امام حسن (ع) غلامان زیاد داشت که هرچند بار آنها را دور خود جمع کرده می‌خواست برای او از خدا بخشش و رحمت بخواهند و بعد همه را آزاد می‌کرد.

در مکاتب توحیدی، انسان‌ها برادران یکدیگر شناخته شده و نباید خصومت و دوگانگی میانشان وجود داشته باشد. توجّه و خطاب قرآن همه جا به بنی آدم و ناس و انسان است، نه به طبقه‌ی خاص. اگر تفکیک و تقسیمی به عمل آمده، برحسب مؤمنین و کافرین یا صالحین و فاسدین است.

* * *

ادیان توحیدی به یک تضاد خیلی وسیع‌تر و عالم‌گیرتر از آنچه مارکس گفته است، عقیده دارند که تدارک آن قبل از پیدایش ما دیده شده است و آن، تضاد یا عصیان شیطان علیه خدا می‌باشد که منشأ همه‌ی دشمنی‌ها و فسادها و کشتارها است و مردم دو دسته می‌شوند، «حزب‌الله» که رستگارانند و «حزب الشیطان» که زیان‌کارانند.

در اساس و ریشه، دو مکتب و دو عقیده وجود دارد: دنیاپرستی و خداپرستی. در ذیل دنیاپرستی، مال‌پرستی و سرمایه‌پرستی می‌آید؛ شهوت‌پرستی و فسادهای اخلاقی می‌آید؛ و بالاخره جاه‌طلبی و برتری‌جوئی با قدرت تحریک و تخریب خیلی بالاتر از مال‌پرستی.

و سرانجام یک سلسله عوامل عاطفی و معنوی از قبیل حسادت، کینه، بخل، محبت، خدمت به هم‌نوع تا سرحد ایثار، و فداکاری تا سرحد شهادت، چه در راه خدا و چه در راه ارزش‌های اعلی. اینها هستند که عامل اصلی جنگ‌ها و شکست‌ها و پیروزی‌ها

پیوستگی جبهه‌های جنگ حق علیه باطل _____ ۱۵۱
می‌شوند. آن روز که شیطان باعث اخراج و سقوط آدم و حوا از بهشت به زمین شد،
خدا فرمود:

«اهْبُطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ.»^۱

یعنی در زندگی دنیا دشمن یکدیگر خواهید شد و تا مدت مقرر (زمان لازم برای
تربیت و تکامل) مسکن و معیشت خواهید داشت.

اولین جنگ انسان‌ها را که قرآن سراغ می‌دهد میان دو فرزند آدم است، در حالی
که به جای رقابت بر سر شکم و عامل اقتصادی، حسادت را که محرک عاطفی و
روانی است، عنوان می‌نماید، و در طرف مقابل، برادر پیرو حق به جای دشمنی و
انتقام و کشتار که از نتایج اصلی ماتریالیسم دیالکتیک مارکس است، بخشش و
خودداری از قتل نشان داده و می‌گوید:

«لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لَأَقْتُلَكَ إِنِّي
أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.»^۲

این واقعه، ابتدائی‌ترین تابلوی جبهه جنگ میان حق و باطل است که قرآن ترسیم
کرده است.

جبهه‌ها و تابلوهای دیگر با رسالت پیغمبرانی مانند نوح، ابراهیم، هود، شعیب،
صالح، یوسف، موسی، داوود، عیسی و محمد عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام ترسیم می‌شود.
این پیغمبران که شرح پندار و گفتار و کردار آنها، در حدود سی درصد قرآن را پر
کرده است، مبعوث شده بودند تا بشر را از جهل و خرافه و مظاهر مختلف دنیاپرستی
از قبیل استبداد، برتری‌جوئی، کم‌فروشی، فساد جنسی و تجمل‌پرستی آزاد کرده و با
شعار مشترک:

«اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»^۳

به سوی خدا سوق دهند.

پیغمبران یکی بعد از دیگری می‌رسیدند و سعی می‌کردند مردم را که به ورطه‌ی

۱. بقره (۲) / ۳۶: ... [از بهشت] فرود آید، درحالی‌که [با انبوه نسلتان] دشمن یکدیگرید؛ و تا زمانی محدود
در زمین استقرار و برخوردار می‌شوید.

۲. مائده (۵) / ۲۸: اگر دست به کشتن من بگشایی، من به کشتن تو دست نخواهم زد، که از خدای صاحب
اختیار جهانیان ترس دارم.

۳. اعراف (۹) / ۵۹: ... خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارد...

شرك و باطل یا مظاهر دنیاپرستی سرازیر می‌شدند، به پرستش خدای واحد و آئین حق برگردانند؛ قهراً با اصطکاک منافع و مقامات، جبهه‌های تازه‌ای از جنگ حق و باطل به‌وقوع می‌پیوست.

بالاخره نوبت به «نبی اُمی قُرَیْشِی خَاتَمُ الْأَنْبِیَاءِ وَالْمُرْسَلِینَ» رسید. مردم شبه جزیره عربستان فوج فوج داخل دین خدا شدند.

بت‌پرستی از سرزمین پیغمبران برانداخته شد؛ ولی به‌جای آن پدیده‌ی تازه‌ای و لشکرهای جدیدی علیه حق، به‌نام منافق پدیدار شدند. از این به بعد جنگ حق و باطل و اردوگاه‌های خداپرستی و دنیاپرستی، در دو جبهه‌ی ایمان و نفاق انجام می‌گردد. که از زمان خود پیغمبر آغاز شده^۱ و پس از رحلتش جلوه‌گری بیشتر پیدا کرده، خلافت پنج‌ساله علی (ع) را یک‌سره به‌خود مشغول می‌دارد، و در کارزار کربلا به سال ۶۱ هجری به اوج اعلی می‌رسد.

جامع‌ترین و جالب‌ترین و خالص‌ترین تابلوی جنگ حق و باطل در تاریخ بشریت، به‌دست حسین (ع) و فرزندان و یارانش از یک‌طرف، و یزید و ابن‌زیاد و لشکر ابن‌سعد از طرف دیگر، با قلم شمشیر و مرگب خون برای دنیا تا قیام آخرین امام از صُلب حسین علیه‌السلام نگارش می‌یابد.

حق و باطل هر کدام آنچه در چنته دارند، از مگه تا کربلا، و از کربلا تا شام به مصاف یکدیگر می‌آورند.

در این تابلو، از یک‌سو خدعه و شقاوت و سببیت با سایر مظاهر و متاع دنیاپرستی را می‌بینیم و از سوی دیگر، نمونه‌های اعلای ایمان، اخلاص، شهامت و مظلومیت با کلیه‌ی مظاهر انسانیت و شهادت دیده می‌شود؛ به‌طوری که خالی از ذره‌ای شائبه‌ی دنیاپرستی و از جمله قدرت‌طلبی و سلطنت‌خواهی است.

امام حسین (ع)، پس از صلح امام حسن (ع) با معاویه، عهدنامه‌ی فیما بین آنها را صد درصد رعایت می‌نماید و کمترین حرکتی برای خلع معاویه از خلافت انجام نمی‌دهد. در برابر تجاوز و تعدی‌ها و خُلفِ عهدهای کوچک معاویه، مقابله به‌مثل نکرده، مهلت می‌دهد؛ تا معاویه ضمن عمل، ماهیت خود را به مسلمان‌ها نشان دهد. تا آنجا که سرمست از باده قدرت، تصمیم به تعیین پسرش به‌عنوان ولیعهد و جانشین خود و تبدیل

۱. رجوع شود به سخنرانی در باشگاه نهضت آزادی ایران به سال ۱۳۴۱ که در ویژه‌نامه میزان (اول آبان ماه ۱۳۵۹) چاپ شده‌است.

خلافت به سلطنت می‌گیرد. اسلام به استبداد بر می‌گردد. اینجا است که حسین (ع) می‌ایستد و یک «نه» می‌گوید و فقط از بیعت امتناع می‌نماید؛ بدون آنکه در پی تعرض و حمله و تخریب برآمده یا تبلیغ و تحریکی راه بیاندازد. اگر چنین می‌کرد و به اصطلاح امروز ما، به صدور انقلاب می‌پرداخت، بعداً یزید و هر مدعی و مورّخی می‌توانست بگوید حمله اول را حسین (ع) آغاز کرده، خواهان سلطنت بود، و او ما را وارد این ماجرا و عکس‌العمل کرده‌است؛ حجّت تمام نمی‌شد و تابلو ناقص می‌ماند.

مردم کوفه که در تجربه‌ی معاویه مزه‌ی تلخ و دردناک ظلم او را چشیده و قدر حکومت عدل علی (ع) را فهمیده بودند، رفراندوم وار نامه‌های فراوان به‌عنوان حسین (ع) برای نجات خودشان و اداره‌ی کارشان می‌فرستند و این نامه‌ها و تقاضاهای مردم، برطبق وظیفه‌ی قرآنی و اصول آزادی و مردمی است، که امام حسین (ع) را متعهد و مصمم به حرکت به عراق می‌نماید و پیشاپیش، مسلم را برای تحقیق و تدارک اعزام می‌دارد. پشت سر او برای انجام چنین وظیفه الهی و مردمی خطیر، آنچه در چنته داشته است، یعنی اهل بیت، اموال، تجهیزات جنگی و خویشاوندان و اصحاب را به‌تمام در طبق اخلاص می‌گذارد. نرسیده به کوفه، با لشکر حرّ رو به‌رو می‌شود که به دستور ابن زیاد آمده است تا جلوی او را بگیرد. به فرستادگان دشمن بی‌اعتنائی و دشمنی نمی‌نماید، سهل است که حداکثر مهربانی و پذیرائی رومی‌دارد؛ به‌طوری‌که پشت سر او نماز می‌خوانند و این چنین، اولین پرتوهای مکتب او یا انقلاب او - اگر مجاز باشیم اصطلاح روز وارداتی غرب را بکار بریم - به قلب حرّ و افرادی از لشکر حرّ صادر می‌شود. حرّ علّت حرکت حسین (ع) به عراق را پرسش می‌کند. می‌فرماید خود شما مردم کوفه از من برای اداره‌ی امرتان دعوت کرده‌اید. حرّ اظهار بی‌اطلاعی و عدم مشارکت در این امر می‌نماید. به‌دستور امام، خورجین‌های پر از نامه‌ها را جلوی او می‌ریزند. حرّ مع‌ذالک با دستوری که از امیر خود داشت، مانع ادامه‌ی راه حسین (ع) می‌شود. حضرت می‌فرماید، اگر مردم کوفه نقض عهد و انصراف از دعوت پیدا کرده‌اند، من هم برمی‌گردم. حرّ قبول این پیشنهاد را موکول به کسب اجازه از ابن زیاد، والی حيله‌گر اعزامی یزید به کوفه نموده، لشکریان حق را مجبور به فرود آمدن و توقّف در آن بیابان سوزان به نام کربلا می‌سازد.

این مسئله که حسین (ع) اعلام می‌نماید، چنانچه دعوت کنندگان به حکومت انصراف پیدا کرده‌اند من کاری ندارم، بگذارید برگردم؛ علاوه بر آنکه یکی از بندهای اتمام

حجّت و رفع کننده هرگونه شائبه‌ی تلاش برای سلطه و قدرت یا سرکوبی دشمنان است، آموزنده‌ی نکته بسیار حساس به لحاظ حکومت اسلامی می‌باشد. طولی نمی‌کشد که لشکر باطل به سرکردگی ابن سعد وارد سرزمین کربلا شده، اردوی حسین (ع) را در چنگال می‌گیرند. ابن سعد به طمع حکومت ری و با این امید فرماندهی جنگ با فرزند فاطمه را به عهده گرفته است که راه صلح و سازشی پیدا کند. امام بدون آن طمع و بدون این امید، معذکک باب گفت‌وگو و طریق جست‌وجو را نمی‌بندد. برای احتراز از جنگ و خونریزی، پیش قدم نشدن به تعرض، اتمام حجّت دیگری برای ثبت در تاریخ و بالاخره تعلیم به شیعیان و آیندگان می‌نماید. البتّه او درخواستی ندارد و روی حرف خود که امتناع از بیعت و انصراف از حکومت کوفیان عهدشکن است، استوار می‌باشد. نوشته‌اند که حتّی صبح عاشورا با ابن سعد ملاقات نموده و از مذاکره با خود یزید هم استنکاف نداشته‌اند. ابن سعد که کار را به تعلل و تأخیر گذرانده بود، با پیدا شدن شمر و تهدید به تحویل فرماندهی از او، تصمیم به اطاعت شیطان گرفته و آخرین اخطار را به سیدالشهداء می‌نماید که بیعت و تسلیم به ابن زیاد یا جنگ در چنان نابرابری نیروها. سیدالشهداء در رجزخوانی‌های میدانی، پس از آنکه همه‌ی فرزندان (منهای علی ابن الحسین بیمار) و برادر و برادرزادگان و کسان و اصحاب بی‌مثال را از دست داده بود، باز برای ارشاد و اتمام حجّت می‌فرماید:

«إِنَّ هَذَا الدِّنِّيُّ بِنِ الدِّنِّيِّ قَدْ رَكَزَتِي بَيْنَ اثْنَتَيْنِ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ، هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ.»^۱

حسین (ع) نه قبول بیعت با یزید و ملاقات اسیروار با ابن زیاد را می‌پذیرد و نه شهادت انفعالی و انتحاری را. لشکر اسلام مردانه و مسلحانه، از حیات و حیثیت و مکتب خود دفاع می‌نماید و ده‌ها مقابل تعداد خودشان از آنها می‌کشند. درحالی که ضمن جنگ نیز از ابلاغ و نصیحت و اتمام حجّت فروگذار نمی‌نماید. در اینجا با یک نکته‌ی دیگر، رفع شبهه مقدری به عمل می‌آید و آن اینکه، علّت اعلام قصد بازگشت از عراق، ترس از خصم و تلاش برای زنده ماندن و بهره‌مندی از دنیا نبوده است. اینها باکی از جنگ و مرگ نداشتند، می‌خواستند تا آخرین سرحد

۱. از امام حسین: این فرومایه پسر فرومایه (ظاهراً مقصود ابن زیاد زنازاده است) مرا میان دو چیز می‌خکوب کرده است. شمشیر یا ذلّت، دور باد ذلّت از ما!

پیوستگی جبهه‌های جنگ حق علیه باطل _____ ۱۵۵
امکان سعی در احتراز از آن بنمایند.

تابلو به صحنه‌های خونین کربلا خاتمه نیافت، همان‌طور که شنیده‌اید و می‌دانید، پشت سرش فاجعه‌های سوزناک غارت خیمه‌ها و اعزام اسرا به کوفه و شام بود. یزید به دست خود عامل صدور مکتب حق، بی‌آبرویی امویان، و انتشار و احیای اسلام که می‌رفت در گرداب جاهلیت و عصیت قومی برای همیشه دفن شود، گردید.

* * *

ملت زنده شده‌ی ایران با رهبر خود امام خمینی نیز که از ناحیه‌ی صدام (یزید ثانی) مخیر به تمکین مطامع باطل او و دست برداشتن از انقلاب اسلامی یا قبول جنگ شده بود، مردانه و مسلحانه راه دوم را اختیار نمود.

دو ماه است که استان‌های جنوب و غرب هر روزشان عاشورا و سرزمینشان کربلا است. درخشان‌ترین و امیدوارکننده‌ترین آزمایش را ارتشیان و فرماندهی کل آن-که حسین وار، تمامی هستی خود را به جبهه گسیل داده است- نشان می‌دهند و همچنین سپاهیان برومند و بسیج ملی و عشایر و داوطلبان و بسیاری از مردم جنگ‌زده‌ی ایران. هیچ‌جای عقب‌گرد و تردید برای هیچ‌کس وجود ندارد. الحمدلله پریشانی و پشیمانی صدام و پیشرفت و پیروزی‌های ما روز به روز ظاهرتر می‌گردد و به حول و قوه الهی به پیروزی نهائی خواهیم رسید:

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۱

از این مهلکه ان‌شاءالله شاد و آبرومند، پیش خدا و خودمان و دنیا، نجات خواهیم یافت. اما بدیهی است که ماجرا و مصائب تمام نخواهد شد و برای مراحل بعدی نباید بی‌ساز و برگ و بی‌مایه و رمق باشیم. برای بشر ذخائر و استعدادها و امکانات، اگر بدل «مَایَتَحَلَّلُ مَایَحْتَاجُ» ننماید، بی‌نهایت نبوده و قوس نزولی خطرناکی را سیر خواهد کرد:

چوبرگیری از کوه و ننه‌ی به‌جای سرانجام کوه اندر آید ز پای

دولت موقت می‌خواست بعد از ضربه‌ی پیروزی انقلاب، مملکت را ساخته و از هر جهت سنگربندی شود، ولی سنگر بعدی ساخته نشد. با شوری که انقلابیون جوان

۱. آل عمران (۳) / ۱۳۹: ضعف نشان ندهید و اندوهگین مباشید که اگر ایمان داشته باشید، شما برترید.

داشتند، با اصالت دادن به انقلاب و انتقام، آن طور که دلخواه مارکسیسم بود و با پشتوانه‌ی شهادت، نیروهای مادّی و اقتصادی و اداری خود را از دست دادیم؛ یا از کار انداختیم... ولی ملت ساخته شد و با تحمل و تدبیر از آنچه مانده بود، بهترین بهره‌برداری را کردیم. باید چه با فرض صلح و تعطیل حملات و توطئه‌ها، و چه با فرض تشدید جنگ‌ها، به فکر ترمیم خرابی‌ها و تحصیل رمق و نیرو باشیم. مگر آرمان خیلی‌ها ادامه‌ی نهضت تا ظهور حضرت حجّت و رساندن انقلابمان به آن نیست؟ اگر چنین است، آیا نباید ملت باقی بماند و بر توان و تولیدش بیافزاید؟

* * *

تصادفاً روز تاسوعا در یک مجلس روضه‌ی با اخلاص و صفا که از هشتاد سال به این طرف همه‌ی محرّم‌ها منعقد شده است، یکی از وعظ فاضل و مخلص آنجا حدیثی را از حضرت باقر علیه السّلام نقل می‌کرد که من یادداشت کردم، و حالا ترجمه‌ی حدیث را، به طوری که در کتاب «مهدی موعود» ترجمه آقای علی دوانی، صفحه ۸۴ آمده و از جلد سیزدهم «بحار الانوار» مجلسی می‌باشد، برایتان می‌آورم. آقای واعظ حدیث را با انقلاب اسلامی ایران تطبیق می‌کرد و عجیب است که وجوه انطباق جالبی وجود دارد.

از جعفر جحفی از امام محمد باقر (علیه و علی آبائه السّلام) و از ابو خالد کابلی:
«گویا مردمی را می‌بینم که در شرق، برای طلب نمودن حق (خلافت) قیام کرده‌اند و این حق را به آنها نمی‌دهند. ^۱ قیام می‌کنند ولی به آن نمی‌رسند. ^۲
وقتی چنین دیدند، شمشیرهای خود را حمایت می‌کنند ^۳ و آنگاه آنچه را که می‌خواهند به آنها می‌دهند ^۴ ولی آنها نمی‌پذیرند ^۵ تا آنکه کارشان سامان پیدا کند. ^۶ اما باز این حق (دولت جهانی آل محمد) را به آنها نمی‌دهند جز به صاحب شما. مقتولین آنها از آن جمله شهیدانند. ^۷ آگاه باشید اگر آن دوره را درک می‌کردم، خود را برای صاحب امر ذخیره می‌کردم.»

۱. ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و اولین فرمان امام خمینی.

۲. دوران تبعید امام و فعالیت‌های مخفی و گسترده.

۳. مسلح شدن زیر زمینی.

۴. آزادی‌های حقوق بشر.

۵. دولت شریف امامی.

۶. بازگشت امام به ایران و تشکیل دولت موقت.

۷. بعد از تأسیس دولت و جنگ با عراق.

تعطیل دانشگاه‌ها*

آدمیزاد از هر موجود زنده، از خمیر و لاستیک و از نرم‌ترین مواد ارتجاعی، فشار پذیرتر و با شرایط حاکم «سازگار» است. خصوصاً ما ایرانی‌ها که در ظرف زمانی و مکانی و معاشی دو هزار و پانصد ساله، خصلت سازگاریمان بیش از هر چیز رشد و ریشه یافته‌است. به خوب و بد، به سهولت «عادت می‌کنیم» و صدایمان در نمی‌آید. البته عادت کردن و صدا درنیاوردن، مانع از آن نمی‌شود که جریان نامطلوب و حالت ناموزون، کار خود را نکند و اثر و زیانش بالاخره وارد نشود. از جمله چیزهایی که برایمان غیر قابل قبول و ادامه‌اش غیر قابل تصور بود و حالا در نظر مسئولین و متولیان و خود مردم یک امر عادی شده است، بسته‌بودن دانشگاه‌ها است.

در زمان طاغوت، از حربه‌های مخوفی که دستگاه با تمام تدبیر و تبلیغات احتراز می‌کرد و می‌دانست که حیثیت داخلی و مخصوصاً خارجی او را به باد خواهد داد، همین مسئله دانشگاه‌های کشور بود. یک هفته اعتصاب و حتی یک روز تعطیل یک دانشکده، برایش دوراهی مرگ و زندگی محسوب می‌شد. تعطیل دانشگاه‌ها، هم دلالت بر بی‌عرضگی رژیم و بی‌علاقگی او به فرهنگ و ترقی و توسعه ایران می‌کرد و هم نارضایتی و مخالفت قشر روشنگر و جوان را برملا می‌ساخت؛ ضمن آنکه بهانه و میدان برای تظاهرات و انواع مخالفت‌ها می‌داد.

می‌دانیم که دانشجویان ایرانی سهم به‌سزائی در دوران نهضت مقاومت و جبهه ملی و نهضت آزادی و به‌طورکلی در تداوم مبارزه به‌صورت‌های علنی و مخفی و

* این اثر به نقل از سرمقاله روزنامه میزان، شماره‌های ۸۰ و ۸۱، مورخ ۲۶ و ۲۷/۹/۱۳۵۹ تقدیم می‌شود.

مسلحانه، علیه دستگاه و در تدارک انقلاب داشته و علی‌رغم همه‌ی مشکلات و محرومیت‌ها و خطرات، نگذاشتند شعله‌های قیام و فریادهای حق‌طلبانه ملت در دانشگاه‌ها خاموش شود، و این خود عادت و اشتغالی شد.

پس از پیروزی انقلاب، برای کسانی که معتقد به ترمیم و تحرک مملکت و تقویت و تولید، توأم با اجرای تدریجی صحیح برنامه‌های انقلاب اسلامی در سایه‌ی قانون و قدرت بودند، این انتظار می‌رفت که دانشگاه‌ها بهتر و زودتر از هر جا، حیات و حق خود را بازیابند و در سازندگی مملکت آزاد شده، نقش و وظیفه‌ای را که در حال و آینده در جمهوری اسلامی ایران به عهده دارند، ایفا نمایند.

دولت موقت به‌عنوان نوبر ثمرات پیروزی انقلاب و احراز استقلال کشور، از دانشگاه‌ها انتظار داشت «استقلال» از دست رفته را بازیابند و از آنها خواست که خود پیشنهاددهنده و طراحش باشند. این انتظار مدت‌ها به‌طول انجامید و معلوم شد، دانشگاه و دانشجویان اولین محیط و مردمی هستند که راهشان را از راه دولت و از خطی که امام امت به دست دولت داده است، جدا می‌بینند.

گروه‌هایی که رأساً و یا به تقلید انتقام و انهدام، هدف و حرفه‌شان می‌باشد و تنها برای نفس انقلاب و تداوم آن اصالت قائل بودند، از ابتدا سعی کردند دانشگاه تهران و بعضی از دانشگاه‌های شهرستان‌ها، میدان ستیزه و مخزن اسلحه و پایگاهی برای تخریب و تفرقه باشد. خروج خود و اخراج ملت و مملکت از جهل و عقب‌ماندگی و وابستگی و همچنین تعلیم و تربیت و تخصص و تحقیق که اساس و اهم وظایف دانشگاه در خدمت به استقلال و استعلا‌ی کشور و به انقلاب و اسلام در دوران سازندگی می‌باشد، برای آنها مسائل فرعی و غیر فوری بود. چنین مصلحت می‌دیدند که تا قانون اساسی مدون و ارکان جمهوری اسلامی مستقر نشده است، با شدت و سرعت هرچه تمام‌تر از یک طرف به تبلیغ مرام و برنامه‌های خود در میان روشنفکران و مردم پردازند و از طرف دیگر تداوم و تسریع انقلاب را از طریق تخلیه یا تصفیه دانشگاه‌ها و جارو کردن افراد و عناصر و آثار مخرورده گذشته اجرا نمایند.

گروه‌های داغ انقلابی جوان مسلمان، چه آنها که نام خود را از مبارزین و مجاهدین سابق گرفته بودند و چه تازه‌واردین که نام و دعوی تازه داشتند، از این بابت فهمیده و نفهمیده و کم یا بیش دنباله‌روی گروه‌های چپ‌ظاهر انقلابی، ولی عملاً ضدانقلاب ملی و اسلامی شدند.

به این ترتیب محیط دانشگاه‌ها به بهانه‌ی تداوم انقلاب و تصفیه‌ی نظام طاغوتی، برای هر دسته، به‌زعم و شیوه‌ی خود، بیشتر صحنه‌ی جدال‌های سیاسی ایدئولوژیک و ستاد جنگ‌های داخلی شد تا مراکز تربیت و تعلیم و تخصص و تحقیق و مبداء بیداری و خدمت و خودجوشی!

استقلالی هم که برای دانشگاه می‌خواستند، وضعی بود مغایر و مخالف آنچه با شهامت و جوان‌مردی دکتر علی‌اکبر سیاسی پایه‌گذاری شده و بلافاصله پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، پس گرفته و وارونه شده بود.

تلافی طاغوت شکست‌خورده و لمس کردن پیروزی را با بیرون کردن و بی‌آبرو ساختن هرچه استاد و هیأت علمی و به‌هم ریختن نظامات آموزشی و اداری می‌دیدند که همه‌ی آنها قهراً منتخب و مصوب دستگاه سابق و مانند همه‌ی شئون مملکت بود و نمی‌توانست غیر از آن باشد.

از این جریانات، دولت موقت و کلیه‌ی هموطنان معتقد به انقلاب اسلامی اصیل و طرفدار منطق و مدیریت صحیح رنج می‌بردند، بدون آنکه در شورای انقلاب، هم‌درد و هم‌کاری که فارغ از اشتغالات انقلابی و مکتبی و موقعیت‌های حزبی باشد، ببینند. احزاب سیاسی و رهبران روحانی نیز در این زمینه احساس مشترک نداشته و ارشادی نمی‌کردند.

به‌طور کلی گروه‌های چپ که پهلوانان ورزیده‌ی منازعات ایدئولوژیک و سازمان یافتگان در آب‌نمک خوابیده‌ی انقلاب و انتقام و انهدام بودند، تقریباً در همه‌ی دانشگاه‌های کشور دست‌پیش‌را داشتند. متأسفانه آن‌گروه میراث‌بر مجاهدین مسلمان که کمترین انتظار از آنها بی‌غرضی و مقابله با دشمنان اسلام و ایران بود، جانب هم‌گامی با آنها و حداکثر، سکوت و راه‌های نفی و تعرض را اختیار کردند.

البته اکثریت با بی‌طرفی‌های حزبی یا علاقه‌مندان به فعالیت دانشگاهی بود که معمولاً حالت انتظار و عدم دخالت را اختیار می‌نمودند. گروه‌های انقلابی مسلمان اگر به‌لحاظ کمیت قوی‌تر از دسته‌های اول و دوم بودند، شاید به‌لحاظ سازمان و سابقه، ضعیف بودند؛ خصوصاً که عده‌ای از آنها جبهه‌ی دانشگاه را خالی کرده و متوجه فعالیت‌های - به‌زعم خودشان - انقلابی‌تر و تصرف دژ امپریالیسم غرب شده بودند.

به‌این ترتیب مقابله با گروه‌های محرک و مخرب چپ به عوض آن‌که از طریق سازندگی و برنامه‌های مثبت و وظایف دانشگاه باشد؛ یا به اقتضای محیط فکر و فرهنگ

و استقلال، از طریق بحث و برخوردهای آزاد و سالم و با رعایت اصل:

«وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۱

با سلاح برهان و منطق و کرامت انسانی صورت گیرد، به بیراهه افتاد.

از یک طرف اتهام و انتقام و افشاگری تحت عنوان پاک‌سازی، خوراک دانشگاه‌ها گردید و از طرف دیگر متولیان انقلاب اجازه دادند (اگر نگوئیم اشاره کردند) که گروه‌های متعصب افراطی به ارباب و حمله و ضرب دانشجویان منحرف پردازند. بدیهی است که بهانه‌های خوبی به دست مخالفین داده می‌شد و با شیوه‌های خاص مبارزات مطبوعاتی، انحصار و اتهام آنها که پرچم ضداارتجاع برافراشته بودند، قیافه‌ی حق به‌جانب بیشتر و هاله‌ی مظلومیت، و بنابراین هواخواهان بیشتر در قشرهای دانشجو و دانش آموز پیدا می‌کردند.

در این اوضاع و احوال موضوع دیگری بحث روز و سازنده جو حاکم شده بود: انقلاب فرهنگی اسلامی. البته انقلاب فرهنگی چیز تازه‌ای نبود که از روزهای اول بعد از پیروزی به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین وظایف انقلاب مطرح نشده باشد؛ حتی در دولت موقت شورائی به این نام از علاقه‌مندان به انقلاب اسلامی و معتقدین به تغییرات اساسی در فرهنگ و روحیات مردم، از میان متخصصین علوم تربیتی و آموزشی و اجتماعی و چند نفر از آقایان روحانیون تشکیل شده بود، و حتی موضوع انقلاب دانشگاهی و احیاناً تعطیل موقت دانشگاه‌ها جداً مورد بررسی قرار گرفته بود و با پشتیبانی استادان مسلمان (جامعه اسلامی دانشگاهیان) فکر کارهای اساسی شده بود. ولی این بار توجه آقایان دانشجویان پر فریاد و فغان، روی انقلاب فرهنگی در دانشگاه دور می‌زد و بیشتر به شعار دادن و قصد واژگونی از بیخ تا بن دانشگاه و سیستم آموزش کشور که چیزی جز غرب‌زدگی و وابستگی به امپریالیسم نیست، می‌پرداختند و ضروری می‌دانستند که دانشگاه‌ها تعطیل و منحل گردیده، میدان برای ایجاد شالوده‌ی تازه صد درصد اسلامی خالی شود.

در یکی از بحث‌های فرعی شورای انقلاب، آقای بنی‌صدر با حضور آقای وزیر فرهنگ و آموزش عالی و نمایندگان آقایان گفته بودند که انقلاب فرهنگی جنجال و انحلال لازم ندارد. اگر طرحی دارید بیاورید، روی چشم می‌گذاریم و با هم

۱. نحل (۱۶) / ۱۲۵: ... و به بهترین شیوه با مخالفان به گفت‌وگو بشین، ...

بررسی می‌کنیم؛ و با آنکه امام در فرمایشاتشان تصریح کرده بودند که مقصود از انقلاب فرهنگی اسلامی، تدریس مواد دینی حوزه‌های طلبگی به‌جای دروس جدید نیست و حتی نباید تصور کرد که یک هندسه یا ریاضی اسلامی داریم و یک هندسه و ریاضی غیراسلامی؛ اما جو حاکم در عین ابهام و سردرگمی، خواهان توقّف و تجدید دانشگاه‌ها بود (البته همه قبول داشتیم که دروس علمی و مهندسی نیز باید متناسب با نیاز جامعه باشد نه دروس دانشگاه‌های مثلاً آمریکا یا اروپا).

تلویزیون میزگردی تشکیل داد که خواسته‌ی آقایان دانشجویان بود تا کم و کیف انقلاب فرهنگی مورد نظر برای مردم روشن شود؛ ولی از آن مجلس جز یک مشت انتقاد و پرخاش گروه‌های سیاسی علیه یکدیگر چیزی دستگیر کسی نشد. همچنین سمینار و کنفرانس‌هایی در دانشگاه ملی^۱ منعقد و نظریات و طرح‌هایی از طرف اشخاص و مقامات داده شد که تعقیب نگردید؛ و دست آخر هیأتی یا کمیسیون ویژه‌ای با فرمان امام، برای بررسی و اجرای انقلاب اسلامی در دانشگاه‌ها و آموزش و پرورش منصوب گردید. ظاهراً این هیأت تا مدتی فرصت و همت کار عمده‌ای پیدا نکرده و قضیه عملاً برای چند ماهی با کندی پیش رفت و نتوانست رضایت دانشگاهیان را جلب کند.

بالاخره سال تحصیلی ۵۹-۱۳۵۸ به‌هرصورت که بود و به‌بهای درگیری‌ها و حبس و کشته‌ها با موفقیت وزارت فرهنگ و آموزش عالی پایان یافت. ولی در تعطیلات آخر سال، نظریه‌ی تعطیل دانشگاه‌ها برای مدتی نامعین تا تعیین تکلیف انقلاب فرهنگی و اطمینان یافتن به تسلط بر محیط، به سهولت و سادگی و شاید بدون بحث و بررسی عملاً پذیرفته شد. اینک که سال تحصیلی، نیمه اول را پشت سر می‌گذارد، هیچ بوئی از رفتن بچه‌ها و معلمان به سر کلاس‌ها و کارها و خروج بیش از صد هزار جوان دانشجوی از بیکاری و سرگردانی به مشام نمی‌رسد و همان‌طور که در بالا گفته شد، این واقعه‌ی عظیم هولناک به‌عنوان یک امر عادی تلقی شده است!

انگار نه‌انگار که مملکت پزشکی و پرستار می‌خواهد؛ مهندس و استادکار لازم دارد؛ بدون حقوق‌دان و معلم و کارشناس اقتصاد و مدیریت و به‌طور کلی بدون متخصص،

۱. دانشگاه ملی، پس از شهادت دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی، به دانشگاه شهید بهشتی تغییر نام یافت (ب.ف.ب).

خرش از پل نخواهد گذشت. این هم برای خود منطقی است و مکتبی! ولی آدم‌های ساده لوح مثل نگارنده، گیج می‌شوند و از خود می‌پرسند، ملت‌ی که بزرگ‌ترین انقلاب روزگار را کرده، نظام دو هزار و پانصد ساله‌ای را با چنان سرعت و قدرت ساقط ساخته است، آیا ناموس خلقت و قانون عقل و عمل و عبرت تاریخ و اصول بشری را هم منقلب و به میل خود ساخته است؟ وظیفه‌اش و سرنوشتش فقط، پنجه در پنجه زورمندان انداختن است؟

امنیت و حفظ امت، خودکفائی، عدم وابستگی و نیرومندی برای اجرای برنامه‌های صدور انقلاب و نشان دادن مستضعفین جهان به جای مستکبرین، آیا با شعار و حرف درست می‌شود؟

در دنیائی که علم و فن و وسایل زندگی و جنگ با سرعت سرسام آور در تغییر و تجدید و تکمیل است و هیچ ملت‌ی نمی‌تواند در حصار در بسته‌ی خودخواسته زندگی نموده همراه و بلکه پیش آهنگ قافله بشریت نباشد، چه طور به خودشان اجازه می‌دهند که نه تنها دانشگاه، بلکه همه‌ی محیط‌های فعالیت و تولید و توسعه‌ی مملکت تعطیل باشد؟ مگر ذخائر مادی کشور و تحمل و توان ملت بی‌نهایت است؟

چرا تنها دشنام به دشمنان خارج و تهمت به مخالفین داخل می‌زنند و یک کلمه از غفلت متصدیان و متولیان نمی‌گویند که در برابر مسئولیت‌های سازندگی و مدیریت و حس پیش‌بینی مسائل حیاتی مملکت چنین خونسرد و بی‌خیال سرگرم افکار خود هستند؟

اصلاً دشمنان و توطئه‌گران در برابر موجودی که تغذیه و تولید نموده، رو به زوال است، چه حاجت به توطئه و تحریک دارند؟

معلوم است، وقتی شما بیش از صد هزار نفر جوان را که در سنین حداکثر جوش و خروش و تشنه فعالیت و دریافت هستند، بیکار و ویلان روانه‌ی خیابان و خانه می‌کنید، خودشان و پدر و مادرهایشان ناراضی می‌شوند و نق می‌زنند. آن وقت می‌گوئید، علیه روحانیت و حزب توطئه راه می‌اندازند!

اداره‌ی مملکت البته زحمت دارد و کفایت و صلاحیت می‌خواهد؛ همین طور است اداره‌ی دانشگاه‌ها و اداره جوانان. جوان، بیش از هر دسته‌ی دیگر صاحب فکر و عقیده و شخصیت است و حریص آزادی و فعالیت. آزادی را باید صادقانه داد. البته آزادی عقیده و بحث، مشروط به عدم سلب آزادی دیگران و آشوب. دانشگاه و

جمهوری و قانون اساسی هم غیر از این نمی تواند باشد؛ منتهی باید ایمان و صداقت و عرضه و روح همکاری داشت؛ مدیران لایقی را بر سر کارها گذاشت و مقررات منطقی و محکمی نوشت و اجرا کرد.

آنچه به نظرمان حق و صلاح آمد، نوشتیم. توکل به خدا داریم و هیچ گاه دست دوستی و همکاری را، علی رغم بدخواهی ها و بدگوئی ها دریغ نکرده ایم... .

نظریات و نکاتی اجمالی برای دانشگاه‌های ما*

چو دزدی با چراغ آید، گزیده‌تر برد کالا

بیانات جاندار امام که پنج‌شنبه ۲۷ آذرماه [۱۳۵۹] در جمع طلاب حوزه علمیه قم و گروهی از دانش‌آموزان ایراد فرموده بودند (و برای روزنامه میزان و بنده افتخاری محسوب می‌شود که ظاهراً باعث آن و بعضی از اشاراتشان مقالات تعطیل دانشگاه‌ها مورخ ۲۶ و ۲۷ آذرماه ۱۳۵۹ شده باشد) بسیار آموزنده و امیدوارکننده بود. چه آنجاها که در تجلیل از مقام و در توصیف دانشگاه اعلام داشته‌اند:

«دنیا را دانشگاه به فساد کشانده است و دنیا را دانشگاه می‌تواند به صلاح

بکشد... و این دو مرکز (دانشگاه و حوزه‌های علمی و دینی) باید عمل و

علم و تهذیب را به منزله‌ی دو بالی بدانند که با یکی‌اش نمی‌شود پرید»

و چه در اواخر صحبت که به مأمورین انقلاب فرهنگی دستور تعطیل دادند و از

کسانی که دلسوزی می‌کنند و می‌نویسند چرا دانشگاه تعطیل است، خواستند در کار دانشگاه‌ها وارد شده کمک کنند تا یک دانشگاه اسلامی درست شود.

مسئله‌ی دانشگاه‌ها- همان‌طور که توجه و تذکر فرمودند- از مسائل اساسی و

حیاتی کشور و انقلاب ما است و ارزش دارد راجع به آن باز هم گفت‌وگو و چاره‌اندیشی

و مخصوصاً کار و اقدام به عمل آید. بنابراین از روزنامه میزان درخواست مقاله و

بحث مجدّی را کردم.

* این اثر به صورت سرمقاله‌های پی‌درپی، در شماره‌های ۸۵، ۸۷ و ۸۸ روزنامه میزان، به تاریخ‌های ۲ و ۴ و ۱۳۵۹/۱۰/۶، چاپ و منتشر شده است و ما آن را با ویرایشی مختصر، تقدیم حضورتان می‌نمائیم.

فرمایش مکرر امام و نگرانی بجای ایشان که دانشگاه و حوزه‌های علمی چنانچه علم با عمل و با تهذیب همراه نباشد منشأ فساد و گرفتاری‌های کشور، بلکه دنیا می‌گردند. همان اخطار و هشدار است که در کلام رسول اکرم (ص) یا «مَدِينَةُ الْعِلْمِ»^۱ شنیده بودیم که می‌فرمایند:

«إِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ فَسَدَ الْعَالَمُ»^۲

که از این جهت عالم دین، چون مرئی و مقتدای مردم است، اثر عظیم‌تر دارد. حکیم سنائی هم گفته است:

چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا

که منظورش دانشگاه‌دیده و دانش‌داران بی‌بهره از تقوا و تهذیب بوده است. اینجانب به اقتضای اینکه اگر ادعا کنم در حال حاضر مملکت بیش از هر کسی تعلق متقابل به دانشگاه داشته، هم مدیون آنجا هستم و هم مؤثر روی آن بوده‌ام، هیچ مُطَّلِعِ منصفی منکر نخواهد شد؛ و نیز بیش از هر کس وظیفه دارم که هم مدافع دانشگاه‌ها و دانشگاهیان باشم و هم از اطلاعات و سوابقی که دارم در اختیار علاقه‌مندان و مسئولین بگذارم. و به حکم آیه آخر سوره کوتاه عصر (۱۰۳) که می‌فرماید:

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ.»^۳

وظیفه‌ی شرعی همه ما است که مردم و مسئولین و امام را به آنچه حق می‌دانیم و آن‌طور که باید مقاومت و تحمل نشان داد، توصیه کنیم و متوجه سازیم. یکی از رسوم و برنامه‌های امت مؤمن که «وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»^۴ است نیز ایجاب می‌نماید همگی با هم ارائه و تبادل نظر نموده و یکدیگر را ارشاد کنیم. زیرا که متفقاً دست‌اندرکار حفظ و ساخت ایمان و امتحان هستیم و همه احتیاج به اطلاع و جهت‌گیری صحیح و احتراز از جهل و اشتباه داریم.

اول نکته‌ای که به حکم وظائف شخصی و شرعی فوق باید عرض کنم، این است که خدا را- و خلق خدا را- خوش نمی‌آید که در مورد دانشگاه‌ها و دانشگاهیان

۱. حدیث نبوی: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا.» (من شهر علم هستم و علی دروازه آن).

۲. حدیث نبوی: هرگاه عالم (دانشمند) فاسد شود، عالم (جهان) را به فساد می‌کشاند.

۳. عصر (۱۰۳) / ۳: مگر مؤمنان نیکوکار که یکدیگر را به رعایت حق و شکیبایی توصیه کردند.

۴. شورا (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود ...

نظریات و نکاتی اجمالی برای دانشگاه‌های ما _____ ۱۶۷

بی‌انصافی به عمل آید و حقشان ادا نگردد. اگر حوصله داشته باشید منظورم را مشروحاً بیان خواهم کرد.

درست است که از ابتدا توجه به تحصیلات عالی در ایران و دانشگاه تهران - که مادر سایر دانشگاه‌ها است - به ناچار به سوی غرب بوده است، همچنان که پایه‌گذار دارالفنون، امیر کبیر صدراعظم وطن دوست شهید ناصرالدین شاه بود و در دوران اخیر رضاشاه و پسرش اقدام به اعزام محصل به اروپا و ایجاد دانشگاه‌ها کردند. و مسلم است که نیت این دو تا کمتر «مَحْضاً لِلَّهِ» و «مَحْضاً لِلْإِیرَانِ» بود تا برای اعتلا و اقتدار شخصی، ولی همان‌طور که فرعون موسی (ع) را در دامن و در دربار خویش پرورش داد، ولی موسی (ع) راهش را نجات قوم خود قرار داد و پنجه به روی فرعون افکند و فرعون غرق دریای نخوت و ظلم شد.

مدارس عالی و دانشگاه‌های ما نیز کمتر خواسته‌های ناصرالدین شاه و رضا شاه و محمدرضا شاه و دولت‌های خارجی پشتیبان آنها را انجام دادند و بیشتر راهی نجات و استقلال ایران و خدمت به مردم شدند؛ چند نمونه ذکر می‌کنیم:

اولین اعتصاب زمان رضا شاه، در اولین سال تأسیس دانشگاه تهران (۱۳۱۳) و در اولین کلاس دانشکده فنی رخ داد. نخستین گروهی که پیشگام مبارزه حزبی و قیام علیه رضا شاه و استعمار غربی گردیدند، تربیت‌شدگان برگشته از آلمان و فرانسه و انگلیس بودند که از طریق فرهنگ عمل می‌نمودند (البته کمونیست بودند ولی بالاخره ضد شاه و ضد دولت‌های سرمایه‌داری بودند).

همچنین اولین انجمن اسلامی که در ایران تأسیس گردید و منشأ تبلیغات و خدمات اسلامی و اجتماعی بسیار مهم و پیشاهنگ انجمن‌های اسلامی ایران و دنیای اسلام گردید، در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران بود. پل رابط بین دین و دانشگاه و آشنائی و پیوند با روشنفکران را نیز انجمن اسلامی دانشجویان در سال‌های بین ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ برقرار نمود.

البته از مبارزات سرسختانه و افتخارآمیز دانشجویان و مخصوصاً استمرار آن تا پیروزی انقلاب که بنده و کسان دیگر به کرات سخن رانده و نقش آنها را در انقلاب اسلامی ستوده‌ایم و باید در ستون بستانکار دانشگاه‌های ایران گذاشت، در اینجا حرفی نمی‌زنیم.

اما استادان، استادان بیچاره که علاوه بر اینکه سهمی در تدارک و تربیت این

دانشجویان داشته‌اند و شاه همیشه گلایه و گناه آن را در ما می‌دید و ساواک تا تمام کادر تعلیماتی کشور را از وجود قدیمی‌ها پاک نکرد آرام ننشست، ارزش کم و اثری کوچک نداشته‌اند. در تاریخ مدارس عالیه و دانشگاه‌های ایران نام معلمین و استادان نامداری با افتخار تمام ثبت شده و باقی خواهد ماند. بدون آنکه بگویم مانند امام جعفر صادق (ع) و خالی از هر نقص و ایراد بوده‌اند. ولی هر یک در مقام و موقع خود ستاره‌های علم و ادب و انسانیت و ایمان بوده‌اند. در میان قدیمی‌ترها و مرحوم شده‌ها، خوشحالم از این بزرگان یاد کنم:

حاجی نجم‌الملک،

میرزا کاظم خان شیمی،

حاجی میرزا حسن رشدیّه،

سرتیپ عبدالرزاق خان بغایری (ریاضی‌دان مهندسِ مَشْرَع، و عارف متواضع

سراپا خیر و خدمت)،

میرزا عبدالعظیم خان گرگانی،

میرزا علی‌اکبر خان دهخدا،

میرزا ابوالحسن خان فروغی (رئیس دارالمعلمین مرکزی و معلّم تفسیر قرآن

در سال ۱۳۰۳)،

دکتر محمّد قریب،

دکتر عبدالله معظّمی،

دکتر افشار (حشره شناس)،

دکتر آیتی،

مرتضی مطهری و غیره.

در میان متأخرین و الحمدلله زنده‌ها نیز نمونه‌هایی چون:

دکتر یدالله سبحانی و دکتر علی‌اکبر سیاسی،

محمود شهابی،

مهندس عبدالحسین خلیلی،

دکتر شایگان و دیگران.

هر کدام صاحب فضائل و مقام و احترام شایان در میان شاگردانشان و مردم هستند. اینها همگی و هر کدام به نحوی خدمت گزار خالص خدا و خلق و دلسوز استقلال و اعتلای کشور و دشمن دشمنان ایران بوده‌اند.

آن نامه‌ی سرگشاده اعتراض به قرارداد کنسرسیوم نفت که پنجاه، شصت نفر از سرشناسان محترم و معروف کشور (از قبیل مرحومان: میرزا علی اکبرخان دهخدا، حاجی سیدرضا فیروزآبادی، مهندس حسین شقاقی، حاج راسخ و دکتر عبدالله معظمی (مبتکر طراح) امضا کرده بودند، دوازده نفرشان از دانشگاه تهران بودند که همگی اخراج شدند.

حالا برویم سر فارغ‌التحصیلان یا محصول‌های مدارس عالی سابق، و دانشگاه تهران و سایر دانشگاه‌ها. اگر نگوییم تمام، ولی اکثریت یا جمع کثیرشان عاشقان اصلاح و نجات مملکت و خدمت به مردم بودند. حلقه‌بگوشان زرخیز اجنبی، اقلیت بسیار ناچیزی را تشکیل می‌داده‌اند.

پنجاه سال قبل ما چند طیب و معلم و مهندس و مدیر متخصص داشتیم و روز پیروزی انقلاب چه قدر داشتیم؟ و چه اندازه کارهای مملکت و مشکلات مردم به دست اینها، انجام می‌گردد؟ فقط مریض‌های پولدار نازک‌نارنجی و یا صعب‌العلاج‌ها بودند که راه اروپا و آمریکا را پیش می‌گرفتند و این مسئله با توجه به پیش افتادگی و پیش کسوتی و تجهیزات آنها امر غیرطبیعی و خیانتی نیست.

روزی که در نخستین مجلس شورای ملی صحبت از ایجاد راه آهن و بانک و گمرک و ارتش مجهز و غیره می‌شد، یک نفر هم که از این مسائل سر در بیاورد نداشتیم؛ ولی راه آهن ایران را بعد از خط سراسری شمال به جنوب که کنسرسیوم «کامپساکس» مشاور و مدیر آن بود، بقیه‌ی خطوط و ایستگاه‌های تهران به مشهد و کاشان و اصفهان و کرمان را خود ایرانی‌ها یعنی مهندسین و تکنیسین‌های برگشته از اروپا و فارغ‌التحصیلان دانشکده فنی و دانشسرای عالی انجام دادند. همین طور کارخانجاتمان، بانک‌هایمان، اداره‌ی نفتمان، رساندن آب و برقمان؛ و ارتشمان که الحمدالله چنین روسفید از آب در آمد!...

فرموده‌اند:

«مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ»^۱

۱. دستور اسلامی: کسی که قدرشناس خدمات مردم نباشد، سپاس و ستایش خدا را ادا نکرده است.

ما هم اگر قدر تعلیم‌دهندگان و تعلیم‌گیرندگان گذشته‌مان را زیر پا بگذاریم، کی خواهیم توانست سازنده و تأمین‌کننده آیندگان باشیم؟
در دوره متوسطه سابق، در کتاب «کلیله و دمنه» خوانده بودیم که:
«إِنَّ الْمُعَلَّمَ وَالطَّبِيبَ كِلَاهُمَا لَا يُنْصَحَانِ إِذَا هُمَا لَمْ يُكْرَمَا»
(همانا که معلم و طبیب اگر احترام و تقدیر نشوند نصیحت خدمت نخواهند کرد.)

درست است که بعضی و شاید عده زیادی از دکترهای ما، پرستارهای ما و مهندسیین مقاطعه‌کارمان، مثل کاسب و تاجرهایمان و مثل استاد کارهای متخصصمان و مثل خیلی از افراد مملکتمان، حتی صیفی‌کار و اهل منبر و دبیران، قدری یا خیلی پولکی تشریف داشتند و در میانشان نادرست هم پیدا می‌شد؛ ولی این یک مسئله عمومی - اجتماعی و تاریخی مملکت است که باید با انقلاب فرهنگی اسلامی حل شود (و قدری هم حل شده‌است) و نباید پای دانشگاه‌ها نوشت.

* * *

تا اینجا راجع به گذشته و تجزیه و تحلیل جریان‌ها بود که لازم آمد تصدیقی داده، فضولی به دلیل سن و سابقه و وظیفه بنمایم. اما راجع به حال و آینده دانشگاه‌های کشور....

قبل از ورود به قسمت دوم چند مطلب از قلم‌افتاده را بگوییم و بعد به تعقیب مطلب پردازم:

۱- بعد از اخراج استادان ملی و مبارز و گرفتن استقلال از دانشگاه، باز هم استادان دانشمند و ارزنده پیدا شده‌اند و مهم‌تر از آن اینکه در اروپا و آمریکا بسیاراند فارغ‌التحصیلان ایرانی که برای تکمیل معلومات و تخصص به خارج از کشور رفته یا در آنجاها درس خوانده‌اند و مقیم شده‌اند در حالی که ریاست بخش و بیمارستان و مؤسسات بزرگ را داشته، ده‌ها و صدها آمریکائی یا اروپائی زیر دستشان کار و به زیردستی‌شان افتخار می‌نمایند و حتی کاشف و مخترع هم بوده‌اند.
در میان پزشکانی که بعد از انقلاب یا بعد از جنگ عراق داوطلبانه به ایران برگشته با حقوق ضعیف یا مجاناً خدمت می‌نمایند، کسانی را دیده‌ام که می‌گویند درآمد و شهرت و مقام شامخ در آنجا داشته با منت نگاهشان می‌داشته‌اند.

۲- اگر چه اروپا و آمریکا دلشان برای ما نمی‌سوخته و نمی‌سوزد (و نباید چنین ایراد و انتظاری را داشته باشیم) و بدشان هم نمی‌آمده است که کشور ما همیشه عقب‌افتاده و محتاج و مطیع آنها باشد؛ ولی تا آنجا که به فرهنگ و تعلیمات و تحصیلات عالیه مربوط می‌شود، علی‌رغم آنچه از خیلی پیش می‌گفته‌اند که فرهنگ استعماری بر ما تحمیل کرده‌اند یا می‌خواهند وابسته به آنها باشیم، عقیده‌ی راسخ و تجربه‌ی این حقیر فقیر (یعنی کسی که محصل در ایران، محصل در اروپا، معلم دانشگاه و مدارس مختلف، عضو شورای دانشگاه، رئیس دانشکده و معاون وزارت فرهنگ بوده)، این است که از زمان امیرکبیر و در دوران‌های دیگر، اگر هم خارجیان می‌خواستند از طریق معلمین و مشاورین و یا از طریق سیاست و دولت ما را منحرف و مجبور به برنامه‌های استعماری و اسارت فرهنگی خودشان کنند، آنچه انجام می‌شد روی تشخیص و دریافت و تصمیم خودمان بوده است و هر وقت هر یک از ما می‌خواستیم درس بهتری بدهیم یا خدمتی و اصلاحی بنمائیم، کسی از خارج نمی‌توانست مانع شود.

یکی از رجال سیاسی انقلاب مشروطیت، به اقتضای افکار و اطلاعات زمان، گفته بود ما باید از ناخن پا تا مغز سر فرنگی شویم اما در بین محصلین اعزامی هم افرادی بودند که در اروپا لب به مشروب نزدند و یک رکعت نمازشان ترک نشد و خوب کار کردند و چیز یاد گرفتند و در مراجعت خوب چیز یاد دادند. افراد ساده‌فکری هم بودند که عقیده داشتند، عامل پیروزی و تفوق آلمان‌ها خوردن آب‌جو است.

۳- اما علت اینکه تحصیلات جدید و تعلیمات عالیه علی‌رغم نیات احیاناً ناپاک صادرکنندگان و مایه‌گذاران آن، «مِنْ حَيْثُ الْمَجْمُوع» مفید و مثبت و راهنمایی به سوی خدا و خدمت بوده و خواهد بود؛ این است که هر چه باشد و از هر کجا که باشد، علم به انسان شرافت و فضیلت می‌دهد؛ قرآن برتری دانا بر نادان را امر بدیهی و غیرقابل انکار می‌داند و خداوند به دلیل اعلم بودن انسان به فرشتگان دستور سجده بر آدم را می‌دهد.

* * *

حالا برویم به اصل مطلب یعنی وضع حال و آینده‌ی دانشگاه‌های خودمان که باز شوند، هر چه زودتر باز شوند، دفتر سیاسی و ستاد جنگی و پایگاه تخریب و تفرقه

نباشد (همان‌طور که در مقاله‌ی «تعطیل دانشگاه‌ها»^۱ عرض کرده بودم)، قشری‌گری و چماق و چاقو حاکم نباشند، بلکه مرکز تعلیم و کسب تخصص و تحقیق همراه با تهذیب و تقوی باشند. به فرموده‌ی امام، کشور و دنیا را به صلاح بکشند و بالاخره اسلامی باشند. آنچه به‌عقل می‌رسد، ذیلاً به صورت نظریه و پیشنهاد ملاحظه می‌فرمائید:

۱- دوستان و بنده حاضریم اگر بخواهند و راهمان دهند، بضاعت مزجات خود

را در طبق اخلاص گذارده صمیمانه همکاری کنیم.

۲- از اقدامات فوری وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تشکیل یک «شورای عالی دانشگاه‌ها» به صورت موقت و به‌عنوان مشاور برای کلیه اقداماتی که در این طرح به نام و به‌عهده وزارت فرهنگ و آموزش عالی ذکر شده است، می‌باشد. شورای دائمی پس از تصویب قانون «استقلال و اداره دانشگاه‌ها» و انتخاب رؤسای دانشگاه‌ها تشکیل می‌گردد. شورای عالی دانشگاه‌ها حق تجدید نظر و پیشنهاد توسعه یا حذف دانشگاه‌ها و دانشکده‌های موجود را خواهد داشت.

اعضای شورای موقت که با پیشنهاد وزیر فرهنگ و آموزش عالی و تصویب هیأت وزیران و فرمان رئیس‌جمهور تعیین می‌گردند، باید از افراد باصلاحیت و با سابقه که مؤمن به انقلاب و مطلع در اسلام و امور دانشگاهی باشند، انتخاب گردند و حتماً ملاحظات گروهی و انحصارطلبی و سیاسی باید صادقانه کنار گذاشته شود.

۳- برای مراکز تعلیم و تربیت (که دانشگاه چیزی جز آن نبوده، یا تعلیم دانش و فنون و آداب و دین و سیاست و خدمت است یا تربیت جسمی و فکری و اجتماعی و معنوی در جهت تکامل و تقرّب به سوی خدا) همان اندازه که آزادی لازم است، انضباط نیز ضرورت داشته و این دو شرط از هم جداشدنی نیست. انضباطی منطبق با حیثیت انسانی و امنیت و مدیریت.

این مسئله مقدماتی در شأن مقام رهبری است که قاطعانه و صراحتاً اعلام فرمایند: اولاً - باید آزادی عقیده و بیان و بحث در دانشگاه‌ها صادقانه رعایت شود و هیچ دسته و مکتب، خصوصاً از خارج دانشگاه حق تهدید و تحمیل و تملک ندارد.

ثانیاً - علاوه بر آنکه تحریکات و فعالیت‌های سیاسی و گروهی و غیردانشگاهی قدغن است، خودسری و تمرد از مقررات و دستورات مدیریت نیز ممنوع

۱. این مقاله در صفحات ۱۵۷ تا ۱۶۳ همین مجموعه آثار قرار دارد (ب.ف.ب).

و مستوجب تنبیه تا اخراج خواهد بود.

بنابراین قبل از افتتاح مجدد دانشگاه‌ها لازم است، یک آئین‌نامه‌ی عمومی آزادی و انضباط با کسب نظر مشورتی از استادان و دانشجویان و کارمندان تدوین گردیده و تعهد آن شرط قبول دانشجویان باشد.

۴- افتتاح دانشکده‌ها و اجرای برنامه‌های تعلیماتی بهتر است بر طبق یک برنامه‌ی تدریجی، ابتدا از کارهای بیمارستانی و خدماتی و عملیاتی شروع شود و قبلاً به‌طور موقت، رؤسای دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها با مسئولیت و اختیارات مشخص، از طرف وزارت فرهنگ و آموزش عالی تعیین گردند.

۵- برای هیأت‌های تعلیماتی و اداری دانشکده‌ها، فعلاً و برای آنکه دور تسلسلی پیش نیاید، چاره‌ای جز استفاده از استادان موجود که مشمول پاک‌سازی نشده باشند، نیست.

البته منظور از پاک‌سازی، افشاگری‌های بی‌رویه‌ی ضد اخلاق اسلامی و اقدامات خودسرانه‌ای که از طرف افراد غیرمسئول و احیاناً مشکوک صورت گرفته، نیست؛ بلکه باید از نو بر طبق لوایح مصوب شورای انقلاب یا لایحه‌ی اصلاحی عادلانه‌ای که هر چه زودتر از تصویب مجلس بگذرد، انجام گردد.

استادان هر دانشکده یا مؤسسه عالی آموزشی به اتفاق نمایندگان از دانشجویان و کارمندان شورای آن دانشکده (یا مؤسسه عالی) را تشکیل داده، اقدام اولشان انتخاب رئیس دانشکده برای پیشنهاد به وزارت فرهنگ و آموزش عالی خواهد بود. استادانی عضویت شوراها را خواهند داشت که علاوه بر غربال پاک‌سازی فوق‌الذکر، حائز شرایط دیگری به لحاظ کرسی درسی، حسن سابقه و خدمات و همچنین معلومات و تخصص باشند.

۶- شورای همه‌ی دانشگاه از اجتماع رؤسای دانشکده‌ها و مؤسسات عالی آموزشی تابعه که به صورت کامل درآمده باشند، تشکیل بشود و همچنین دو استاد از هر دانشکده که یکی نماینده منتخب شورای دانشکده و دیگری منتخب شورای دانشجویان باشند.

اولین اقدام هر دانشگاه انتخاب رئیس آن دانشگاه برای پیشنهاد به وزارت فرهنگ و آموزش عالی و تصویب هیأت وزیران و فرمان رئیس جمهور خواهد بود.

۷- اقدام اصلی بعدی شورای دانشگاه‌ها تهیه و طرح «قانون استقلال و اداره دانشگاه‌ها»

خواهد بود. وزارت فرهنگ و آموزش عالی طرح‌های پیشنهادی را جمع‌آوری و جمع‌بندی کرده و به منظور تهیه طرح نهائی، به شورای عالی دانشگاه‌ها که از روسای دانشگاه‌ها یا قائم‌مقامان منتخب شوراهای دانشگاه‌ها تشکیل می‌شود، تسلیم می‌نماید و این طرح پس از تصویب هیأت وزیران، به صورت لایحه قانونی تقدیم مجلس شورای اسلامی می‌گردد.

اقدام مهم دیگر شورای هر دانشگاه تصویب آئین‌نامه‌های تعلیماتی، تحقیقاتی، اداری، مالی، انضباطی و غیره برای دانشکده‌ها می‌باشد که از طرف خود آنها باید پیشنهاد شده و حتی‌المقدور هم‌آهنگ باشند.

۸- اقدام چهارم شوراهای دانشکده و دانشگاه‌ها، تجدیدنظر و تدوین برنامه‌های قطعی هر دانشکده و مؤسسه عالی آموزشی، با توجه به قانون اساسی و اصول انقلاب فرهنگی - اسلامی - آموزشی می‌باشد که باید حتی‌المقدور هم‌آهنگ بوده به تصویب شورای عالی دانشگاه‌ها برسد.

۹- نکات ۶ تا ۸ بیشتر ناظر بر مسائل آموزشی بود. مسئله اساسی و حساس دیگر که امام به حق روی آن تکیه کرده‌اند، تهذیب همراه با تعلیم دانشجویان و تزکیه انسانی و اسلامی صحیح دانشگاه‌ها و هیأت‌های تعلیماتی است. این مسئله چنان دقیق و وسیع است که تنها از عهده‌ی دانشگاه‌ها بر نمی‌آید. در حقیقت محل و موقع اجرای آن از والدین در انعقاد نطفه شروع شده و خانه و کودکستان و دبستان و دبیرستان هر یک به سهم خود دخالت و مسئولیت دارند و بالاتر از همه جامعه است با نظام و هدف و فرهنگ آن.

۱۰- اما انقلاب اسلامی فرهنگی دانشگاه‌ها که مهم‌ترین قسمت مورد نظر این برنامه را تشکیل می‌دهد، محتاج به توجه بیشتری از ناحیه‌ی خوانندگان عزیز می‌باشد. آنچه باید قبلاً روشن و پذیرفته شود، اینک:

اولاً- نباید نه با انقلاب فرهنگی بازی شود و نه با اسلام. یعنی برای پیشبرد نظریات شخصی یا گروهی خود، نخواهیم اسلام را به نحوی تعریف و تخصیص دهیم، یا انقلاب فرهنگی را در قالب برنامه‌های مطلوب خودمان در بیاوریم. ثانیاً- تصور نکنیم که با نصب یک تابلو و تغییر نام که مثلاً اینجا دانشکده کشاورزی اسلامی است و فلان درس تاریخ ادبیات از دیدگاه اسلام است، کار درست می‌شود، یا اگر دانشجویان و استادان را وادار به ریش ژولیده گذاردن و لباس

مرتّب نپوشیدن کردیم (که هر دوی این کارها از طرف پیغمبر و ائمه ملامت شده و تأکید داشته‌اند که سر و صورت را شانه کنیم و لباس را تاشده و پاکیزه نگاه داریم) و آنچه اکتشافات و نظریات غربی‌ها است از برنامه‌ها بیرون ریختیم، انقلاب فرهنگی اسلامی انجام داده‌ایم.

اسلام در چهارده قرن عمر خود به قدر کافی از «ظواهرپردازی» صدمه خورده و در دوران‌های اموی و عباسی و عثمانی، معانی و مقاصد اصلی، فدای صورت و تشریفات شده است. حتی اگر در برنامه‌ی دانشکده‌ها درس تفسیر قرآن یا اصول فقه شیعه را هم قرار دهیم، باز نمی‌شود گفت انقلاب فرهنگی اسلامی به پایان رسیده است.

اول باید انقلاب فرهنگی اسلامی را خوب تفهیم و درست تعریف کنیم. بینیم اسلام در زمینه فرهنگ و دانش به طور عام، و آموزش و پرورش به طور خاص، و همچنین راجع به تحقیق و ترقی و تبادل‌های علمی و فکری، چه گفته و از ما چه می‌خواهد.^۱

آیا همان‌طور که رهبر عالی قدر انقلاب در اولین سخنرانی خود راجع به این مسئله تصریح کردند- و تکرار آن ضرر ندارد- که منظور تبدیل کلاس‌ها و دروس دانشکده‌ها به حجره‌های طلبگی و دروس دینی نیست و علوم به دو نوع اسلامی و غیر اسلامی تقسیم نمی‌شود؛ آیا باید به این راه‌ها رفت، یا خطاها و کجروی‌های گذشته را که ناشی از بی‌شخصیتی و خودباختگی در برابر غرب و عدم شناخت اسلام بوده، برداشته و طرح و مواد جدیدی را که قرآن و سنت راهنمایی کرده‌اند، وارد بسازیم؟ در هر حال، باید از دانشگاه آن را خواست و در چیزی مقصرش دانست که در وظیفه و قدرت او است.

به‌طور کلی، انقلاب مورد نظر و دگرگونی اساسی دانشگاه‌ها از دیدهای مختلف قابل بررسی بوده، آنچه باید در صدر قرار گیرد، هدف داشتن تحصیلات دانشگاهی در جهت تقرّب به خدا و خدمت به خلق است؛ یعنی از یک طرف باید برنامه‌ها و فعالیت‌ها سازنده و شخصیت‌دهنده به دانشجویان باشد، و از طرف دیگر دانشگاه و محصولات آن خدمت‌گزار مملکت و مردم باشند، نه آنکه افراد بی‌هدف و بی‌فایده‌ای

۱. حضرت علی(ع) در نامه به کمیل می‌فرماید:

«مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهَا»

(شناخت علم دینی است که به آن پاداش داده می‌شود.)

بیرون بیایند که دنیاپرست و صرفاً در جستجوی حقوق و درآمد باشند. نکاتی که به عقیده‌ی اینجانب لازم است در انقلاب فرهنگی اسلامی رعایت شود، فهرست‌وار به شرح ذیل است:

الف) وارد کردن ایمان و عقیده یا ایدئولوژی اسلامی در برنامه‌های دانشگاه‌ها و وارد کردن تربیت و تهذیب؛

ب) تجدیدنظر در مواد درسی و عملی و تعلیم و تمرین آنچه برای حرفه‌های مربوط و تخصص و تحقیق‌های مورد احتیاج ضرورت دارد؛

ج) تجدیدنظر در روش تعلیم و تمرین و تحقیق و تماس با مردم و با مسائل مملکت به صورت صحیح و پویا؛

د) اداره‌ی دانشکده‌ها؛

ه) انتخاب هیأت‌های تعلیماتی؛

و) روابط و ضوابط حاکم.

نکته‌ی «الف» تا حدودی روشن است. خصوصاً تا آنجا که جنبه‌ی نظری تفهیم و تعلیم اصول اعتقادی و احکام عمومی بر جهان‌بینی امتی در سطح عالی دانشگاهی را دارد. ولی تربیت و تهذیب به مراتب از تعلیم و تحقیق دقیق‌تر بوده و از قدیم گفته‌اند: ملائیدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل.

ضمناً اصل «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۱ قرآن و دید وسیع و تساهل اسلامی نباید فراموش شود.

نکته‌ی «ب» ایجاب می‌نماید که هم از تقلید کورکورانه و راحت‌طلبی احتراز شود، و هم از تعصب و جاهلیت؛ با توجه به دستور:

«أَطْلِبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ»^۲

و به آیه کریمه:

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»^۳

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست...

۲. حدیث نبوی: علم را، اگر چه با رفتن به چین، طلب و تحصیل نمایند.

۳. مجادله (۵۸) / ۱۱: ... خدا [مقام] افراد با ایمان و اهل دانش از شما را، به درجاتی بالا برد؛ و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.

که ایمان و علم را به موازات هم سبب ترفیع انسان دانسته، و آنچه که مورد توجه خدا است، عمل و خدمت می‌باشد.

نکته‌ی «ج» نیز مسئله علمی و عملی است که باید دور از توقّف و تحجّر باشد. نکته‌ی «د» مانند «ج» و ظریف‌تر از آن است؛ زیرا که مربوط به مسائل روانی و اجتماعی و اداری هم می‌شود و باید با توجه به جوّ قبل از انقلاب و بعد از انقلاب، اجرا گردد و وای به حال دانشگاه اگر اغراض سیاسی و تعصّب‌های گروهی و انحصارطلبی (از هر طرف که باشد)، به آن وارد گردد.

نکته‌ی «ه» نیز موضوع ظریف علمی و انسانی است که در صورت انحراف به هر یک از دو قسمت (تعصّب «مکتب‌پرستی» یا «مطلق‌گرایی» علمی و تخصصی) زیان‌های جبران‌ناپذیر به بار خواهد آورد.

نکات فوق و مجموعه مقرّرات آزادی و انضباط و روابط عمومی و اداری، باید با توجه به هدف و حیات و تکامل دانشگاه‌ها از روی واقع‌بینی و دور از تحمیل‌های سیاسی، بررسی، تدوین و اجرا گردد.

* * *

این بود نظریات و نکات اجمالی که من باب همکاری در حل صحیح و فوری مسئله دانشگاه‌ها در معرض افکار عمومی و دانشگاهیان و مسئولین دولتی و رهبری انقلاب گذارده شد. امید است با حسن نیت، وحدت‌طلبانه و روح و رویه‌ی اسلامی تلقّی گردیده، مفید فایده واقع شود.

وحدت و مکتب*

«وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

مِنَ الَّذِينَ فَارَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»^۱

این روزها مثل همه روزهای بعد از پیروزی انقلاب، ولی بیش از همه وقت، صحبت از وحدت می‌شود و به عدم رعایت آن اعتراض می‌نمایند. از امام گرفته تا آوارگان پشت جبهه، هم در مجلس و در روزنامه‌ها و رسانه‌های گروهی، و هم در سخنرانی‌ها و راه‌پیمایی‌ها، حتی در محافل خصوصی. خدا را شکر که لااقل این خواسته‌ی عمومی و گفتار همه‌جائی، خودش یک وحدتی است.

یک وحدت دیگر، تأسّف مشترکی است که بر زبان‌ها می‌آید و می‌گویند دو سه سال قبل ما وحدت داشتیم و در سایه‌ی آن بود که بر اهریمن پیروز شدیم و حالا نداریم، یا کم داریم.

هدف بنده هم از تحریر این مقاله چیزی جز پی‌جوئی وحدت نیست و فکر می‌کنم، چه در گذشته و چه در حال، مشمول ملامت الهی:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»^۲

* این اثر به نقل از سرمقاله‌ی روزنامه‌ی میزان، شماره ۹۲، مورخ ۱۳۵۹/۱۰/۱۱ تقدیم می‌شود.

۱. روم (۳۰) / ۳۱ و ۳۲: ... و در جرگه شرک‌ورزان مباشید.

همان کسانی که دین خویش را فرقه فرقه کردند و به گروه‌هایی تقسیم شدند؛ [و] هر گروهی به آنچه خود دارد دلخوش است.

۲. صف (۶۱) / ۲: ای ایمان آورندگان، چرا چیزی را می‌گوئید که انجام نمی‌دهید؟

نبوده و نیستیم. حال اگر همین مقاله به بهانه‌ی ضدوحدت مورد سانسور قرار نگیرد و آنهایی که مورد نظر و مورد خطاب هستند، از خواندنش اعراض ننمایند و اجازه دهند؛ می‌خواهم پا از حدود اعتراض یا درخواست و درد دل فراتر گذارده و به لطف خدا و توجّه برادران و خواهران، گامی در وحدت برداریم و برای این کار موضوع را بی‌غرضانه با روش علی (ع) و اسلامی و سعه‌صدر تجزیه و تحلیل و چاره‌جویی بنمائیم.

همان‌طور که هیچ دردی در دنیا جز درد کینه و حسادت با ناله و ناسزا از بین نمی‌رود و باید علت آن را تشخیص داد و داروی مناسب را اگر چه تلخ و گران باشد به کار برد، برای این عارضه‌ی مهمّ اجتماعی نیز باید به دنبال تحلیل و تشخیص و چاره رفت.

البته ممکن است در این بررسی خیلی از حرف‌های گذشته‌ی دیگران و خودمان تکرار شود، اما چون درد بزرگ به جای خود باقی و درمان ضروری است، تجدید مطلب و تکرار بعضی مطالب را باید تحمل کرد.

شرط اول این است که یک حداقل حسن ظن و حسن نیت در طرفین وجود داشته باشد، و آلا هر قدر هم بگوئیم و عقب وحدت بدویم، به جایی نخواهیم رسید و چه بهتر که از ابتدا حرفش را نزنیم.

بنده‌ی راقم این سطور، نسبت به اکثریت مردم ایران حسن ظن و علاقه دارم و در بسیاری از مخالفین که بنا به عللی به امثال ماها بی‌لطف شده‌اند، حسن نیت می‌بینم.

حال اگر آماده هستید، راه بیفتیم:

«بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ.»^۱

قبل از هر چیز خوب است ببینیم، چگونه بود که برای پیروزی انقلاب وحدت داشتیم؟

حقیقت این است که وحدت وجود داشت، وحدتی توأم با کثرت، علی‌رغم تفرّق مکاتب و اهداف، اما وحدتی که نه یک‌شبه با رویای صادقانه به دست آمده بود و نه با تهدید و تحمیل یا خواهش و تمنا؛ سال‌ها روی آن تدارک و کار شده و افراد و عوامل کوچک و بزرگ فراوان دخالت داشته‌اند.

به نظر بنده که قبلاً در بعضی مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها - از جمله در دانشگاه تهران

۱. دعا: به نام خدا و به کمک خدا و در راه خدا و بر دین و آئین رسول خدا.

دو سه روز بعد از مأموریت تشکیل دولت موقت^۱ - اعلام کرده بودم، یک عامل منفی مسبب این وحدت بود، شخص شخیص شاه! شاهی که با ۳۷ سال سلطنت استبدادی ظالمانه و با انواع خیانت و خسارت و خطا، چنان ناراحتی و نارضایتی به شکل‌های گوناگون در کلیه طبقات مملکت، حتی در دولتیان و ارتشیان و درباریان ایجاد کرده بود که ملت را به‌طور تقریباً یک‌پارچه علیه خود و نظام شاهنشاهی شورانید.

از جهت منفی، به‌طور کامل اتحاد کلمه پیدا شده بود. آنچه نداشتند و عقبش می‌گشتند پرچم بود و فرمان و فرمانده. عوام می‌گویند خدا نجار نیست، اما اگر بخواهد در و تخته را خوب به هم جفت و جور می‌کند. در برابر آن عامل منفی، عامل مثبت همه گیر و محرک مؤثرش آیت‌الله العظمی خمینی را خدا در طی پانزده بیست سال، درست کرد.

از این دو بابت، واقعاً وحدت داشتیم. انقلاب ما در عین اسلامی بودن یک انقلاب ملی بود، یعنی تقریباً تمام ملت در آن مشارکت داشتند. خواه شما از لفظ ملی خوشتان بیاید یا نیاید، به‌خوبی می‌دانید گروه‌ها و کسانی که در راه پیمایی‌های عظیم تاسوعا و عاشورا و عید فطر سال ۱۳۵۷ شرکت می‌کردند، اعلامیه‌ها را می‌خواندند یا می‌دادند و در میدان‌ها و خیابان‌ها شهید می‌شدند، به‌هیچ‌وجه یک‌دست و پیروان مکتب واحد نبودند. نسبت به شعارهای اصلی مانند:

الله اکبر،

نهضت ما حسینیه رهبر ما خمینه،

آزادی، استقلال، حکومت اسلامی،

و یا:

نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی،

در مجموع، موافقت داشتند و معتقد بودند و عکس‌های امام و سایرین را حمل می‌کردند، ولی دارندگان مسلک مشترک نبوده و از قشرهای متفاوت ملت برخاسته بودند.

خوب یاد می‌آید قریب یک‌سال به پیروزی انقلاب مانده بود و فعالیت‌هایی از قبیل توزیع نیمه‌علنی اعلامیه‌ها و تشکیل اجتماع عظیم مسجد قبا در ماه رمضان

۱. حکم مأموریت تشکیل دولت موقت در ۱۳۵۷/۱۱/۱۵ توسط امام خمینی امضاء و صادر شد (ب.ف.ب).

۱۳۵۶، یا تأسیس جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، امکان‌پذیر شده بود و ما در صدد ایجاد یک اتحادیه یا انجمن از شخصیت‌ها و گروه‌های ملی و مسلمان بوده و عقب‌اسمی برای آن می‌گشتیم. اعلامیه‌ی دو سه صفحه‌ای خوش‌انشائی به امضای مستعار یکی از نویسندگان با قریحه‌ی معروف که به منزله‌ی رهبر چپی‌ها تلقی می‌شد، درآمد. در آن اعلامیه از دستجات و افراد مبارز، مخصوصاً جوانان دعوت به وحدت و ائتلاف در اتحادیه‌ای با عنوان مثلاً «جبهه‌ی «ضد استبداد» شده بود.

خیلی تعجب کردیم، برای اولین بار بود که وارثین و پیروان مارکسیسم شعار همیشگی خود را که مبارزه با استعمار و ضدیت با امپریالیسم، است کنار گذارده و به خاطر فراخواندن ملت به زیر پرچم و رهبری خودشان، ضدیت با استبداد را که مورد توجه و اشتراک عموم مردم بود، پیش می‌کشیدند!

به‌طور خلاصه، در آن زمان وحدت بود، ولی مکتب نبود، یعنی مکتب واحد نبود. هر کس مکتب خود را داشت و اصرار بر تبعیت دیگران از آن نمی‌کرد. همه یا اکثریت قریب به اتفاق مبارزین و معتقدین به دور شعارهای مشترک و به دنبال رهبری قاطع واحد امام خمینی احساس اطمینان و آرامش و همچنین وحدت و برادری و پیروزی می‌کردند.

با سقوط شاه و صدور فرمان نخست‌وزیری و برنامه دولت موقت از طرف رهبری امت - که تنها خط مشخص اصیل و امضاء دار بی‌برو برگرد بود - انتظار می‌رفت شرکت کنندگان در آن راه‌پیمایی‌های عظیم یا لااقل دست‌اندرکاران ردیف اول و انقلابیون دوآتشه، مأموریتی را که رهبر عالی‌قدر انقلاب به‌دست‌نخست‌وزیر مورد اعتماد منتخب خود داده‌اند (یعنی به‌دست‌گرفتن حکومت یا به راه‌انداختن چرخ‌ها و اداره‌ی مملکت، رفراندوم قانون اساسی، مجلس مؤسسان، انتخابات نمایندگان تا تعیین دولت دائمی قطعی جمهوری اسلامی ایران)؛ به‌عنوان شعار مقدس و برنامه وحدت بپذیرند و همکاری کنند، ولی متأسفانه نپذیرفتند و زبانم لال کارشکنی‌ها هم کردند....

پس از پیروزی انقلاب مثل فتوحات جنگی قدیم که هر قبیله و هر سرکرده برای جمع‌آوری غنیمت بیشتر، یا تصرف خاک زیادتر به‌سوی خود می‌رفت و انضباط و سرنوشت جنگ را فراموش می‌کردند، گروه‌ها و شخصیت‌های ما هم، اعم از قدیمی و جدید، شعار اصلی و محور رسمی را رها کرده و به دنبال افکار و تصرف هر

چه بیشتر مواضع خود رفتند.

اکنون نزدیک به دو سال از پیروزی شکوهمند و پرافتخار و پرثمرمان می‌گذرد. جریان‌ها و حوادث زیاد بر مملکت و بر انقلاب گذشته است؛ هم موفقیت‌های درخشان به‌شکر و به‌فضل خدای سبحان، به رهبری امام و به همّت و فداکاری ملت داشته‌ایم و هم مشکلات و مخاطراتی را پشت سر گذارده و پیش رو داریم. آنچه به‌طور محسوس در افزایش و توسعه دیده شده، تعدّد و تفرّق بوده است، یعنی تضعیف وحدت، نه وحدت در حول رهبری امام، بلکه وحدت در افکار و اعمال... . حالا مائیم و وضع نامطلوب موجود. وحدت نیست، ولی مکتب هست. عدّه‌ای که خود و اقرارشان به‌طور نسبی متشکل و مسلط و متولّی امور هستند، همچنین افراد و مقاماتی می‌گویند: ما معتقد و مقید به مکتب هستیم - تا اینجا ایرادی نیست - و می‌خواهیم همه چیز و همه کس برطبق مکتب ما باشد و اگر کسی خارج یا متفاوت با آن بود، ضدانقلاب است و ضداسلام؛ ضمن اینکه صاحب حقی نیز نبوده باید کنار برود و اگر سماجت کرد، مصلحت اقتضا می‌نماید، ولو با زیر پا گذاشتن قانون اساسی و اصول اخلاقی، مطرود و احیاناً معدوم شود.

البته در این بیان، که شاید برای برجسته کردن جریان مدّتی به‌تعمیم و مبالغه ادبی پرداخته باشم، ممکن است حسن‌نیت و اعتقاد صادقانه از ناحیه طرفداران و مجریان آن وجود داشته باشد و دلایل توجیهی مناسب اقامه نمایند؛ ولی اثر انعکاس خارجی آن برای سایرین یک حالت سخت‌گیری خشک و انحصارطلبی غیرقابل تحمل است.

از آنچه در این زمینه و طی این دو سال و یک‌ماه کم گذشته، چه اتهام‌ها به‌حریف زده شد، چه معامله‌ها با بعضی از آنها صورت گرفته، چه اقدامات و انحصارات به‌عمل آمده، چه جَوها و چه دسته‌بندی‌ها درست شده و تا چه حد به‌ارکان جمهوری اسلامی ضربات وارد آمده، چیزی نمی‌گوییم.^۱

با مقدّماتی که عرض شد، اگر درست خوانده باشید و بنده هم درست گفته باشم، حدس می‌زنید که علت درد چه چیز است:

مکتب گرایی

مکتب گرایی به‌معنای: «وَكَاَنُوا شَيْعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ». یا تفرّق و تعصّب

۱. در سرمقاله «اربعین تا اربعین» روزنامه میزان، شماره ۸۹، مورّخ ۱۳۵۹/۱۰/۸ اشارات و توضیحاتی آمده است.

گروهی داشتن و مغرور و دلخوش بودن هر حزب به آنچه خود دارد. دیدید که چنین روحیه و رویه را قرآن مترادف با شرک دانسته است:

«وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»^۱

و آلا معتقد و مقید به مکتب صحیح بودن، به هیچ وجه مورد ایراد نیست و لازمه‌ی آزادی و استقلال و جمهوری اسلامی، اتخاذ آزاد عقیده و مکتب و تشکیل حزب و گروه است. به شرط شناسائی همین حق برای دیگران و طرد نکردن آنان. لازم است تکرار نمائیم که اشاره و عنایت بنده به یکی دو حزب معین نیست. روحیه و رویه‌ی فوق تا حدود محسوس بر غالب گروه‌ها و افراد و شخصیت‌های ما حکومت دارد. شاید نهضت آزادی و دوستان و بنده هم همین طور باشیم. ولی اگر همه کس و هر جمع در حد طبیعی خود قرار گرفته و صادقانه به قانون اساسی تمکین می‌نمود، این اختلافات و اشکالات پیش نمی‌آمد.

حقیقتش را اگر خواسته باشید، ما با آنکه نظام شاهنشاهی را در کشورمان سرنگون ساخته و شاه مستبد را بیرون انداخته‌ایم، ولی روح استبداد کماکان بر دل و دماغان حاکمیت دارد. روحیه و رویه‌ی انحصارگری برای خود یا گروه خود و محکوم دانستن دیگران به اطاعت و اسارت، استبدادی فکر کردن و مستبد بودن است. استبداد را هم که می‌دانید یک نوع شرک است، چه از ناحیه‌ی مستبد و پیروان فرعون که داعیه‌ی خدائی داشت و می‌گفت:

«وَمَا أُهُدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ»^۲

و چه از ناحیه‌ی گروه‌ها و احزابی که مردم را مجبور به قبول رهبری و حاکمیت آنها دانسته، صفات و حقوق خدائی را به خود نسبت می‌دهند.

اصولاً و منطقاً «مکتب» با «وحدت» نمی‌تواند کنار بیاید. کما آنکه انحصارگری ذاتاً ضد وحدت و عین خودخواهی و دیکتاتوری است. البته مکتب و انحصارگری به همان معانی که گفته شد، فقط با یک نوع وحدت می‌تواند سازگار باشد، وحدتی که شاه

۱. روم (۳۰) / ۳۱ و ۳۲: ... و در جرگه شرک‌ورزان مباشید.

همان کسانی که دین خویش را فرقه فرقه کردند و به گروه‌هایی تقسیم شدند؛ [و] هر گروهی به آنچه خود دارد دلخوش است.

۲. غافر (۴۰) / ۲۹: ... و شما را جز به راه کمال هدایت نمی‌کنم.

در تأسیس حزب رستاخیز اعلام می نمود. اما اگر صادقانه معتقد و خواهان وحدت هستیم و وحدت را به معنای تجمع و اتحاد می گیریم، باید این وحدت را از آن همه و برای همه بدانیم، یا لااقل برای آنها که در اساس و هدف مؤمن و مشترک هستند. مکتب گرائی شامل مفهوم دیگری نیز هست که به نوبه‌ی خود عامل ضدوحدت محسوب می شود و آن اصراری است که بر اجرای موبه‌موی فروع و حواشی و جزئیات برطبق مکتب خودشان به خرج می دهند. بدیهی است که سخت گیری و موشکافی و عدم تساهل، باعث کنار زدن افراد و تنگ کردن دایره‌ی تفاهم و همکاری می گردد.

ضمناً عدم وحدت (یا ضعف وحدت) در جامعه‌ی فعلی ما غیر از مکتب گرائی، منشأ دیگری نیز دارد که به انقلاب اسلامی و به سازندگی و استقرار نظام جمهوری، کمتر از اولی صدمه نمی زند و آن تعدد و توسعه و تکثیر مقامات و مراکز تصمیم گیری است؛ که یک نوع عمل یا اندیشه «ضدمدیریت» می باشد و بهتر است در فرصت دیگری روی آن بحث نمائیم.

ممکن است شما استدلال‌ها و استنتاج فوق را قبول نداشته باشید و نوع دیگر فکر کنید. اگر چنین است، پیشنهاد می نمایم اختلاف و حکمیت پیش قاضی ببریم. قاضی‌ای که طرفین قبول داریم و خود را پیرو و مجری احکام او می دانیم. چه قاضی بالاتر از اسلام؟ یعنی قرآن و سنت پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السلام.

بینیم خداوند برای رسیدن به وحدت و احتراز از تشتت و تفرقه و «تفشله» که در آن زمان و همیشه مطرح بوده است، چه دستورهائی به پیغمبر و به امت اسلام داده و چگونه وحدت و مکتب را به هم پیوند زده است. این پرسش‌ها را بین خودمان بکنیم:

۱- آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که خود آورنده‌ی «مکتب» و معرف و مجری آن بود و (ائمه اطهار)، هرکس که خدا را به خدائی و محمد (ص) را به پیغمبری نمی شناخت، گردنش را می زدند و از خانه و دیار بیرونش می کردند؟ (به جز کسانی که مرتد می شدند)

۲- آیا حضرت در مورد اهل کتاب، یعنی پیروان پیغمبران گذشته، جانب نفی و طرد و خصومت را گرفت یا دستور «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۱ را دریافت نموده و به مؤمنین توصیه می فرمود به آنها بگویند، خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم

۱. نحل (۱۶) / ۱۲۵: ... و به بهترین شیوه با مخالفان به گفت و گو بنشین...

شدگان به او هستیم.

۳- آیا بعد از همه اختلافات و جدال‌های احسن با اهل کتاب، دو پا را در یک کفش کرده و فرمود **إِلَّا** و **لِلَّهِ** باید **طَابِقُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ** و آیه به آیه احکام قرآن را اجرا نمائید یا هر کدام می‌توانید، به کتاب خودتان عمل کنید.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَيَّ شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ»^۱

آیا برادروار از آنها دعوت نفرمود که بیائید بر سر کلمه‌ی مشترک فیما بین، یعنی پرستیدن خدا و نپرستیدن غیر خدا، تفاهم کنیم؟

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»^۲

۴- آیا قرآن، پیغمبر و ایمان‌آوردگان به او را در سوره فتح (۴۸) چنین توصیف نمی‌کند که نسبت به کفار سرسخت و در بین خود مهربان‌اند؟

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^۳

اگر این طور است، چرا با ما و همکاران ما از ابتدای قبول دولت موقت این قدر با خصومت و عناد رفتار می‌کنید؟

آیا ما که منتخب و مورد اعتماد و امتنان رهبر انقلاب بودیم، مسلمان و در جمع مبارزین نیستیم؟

آیا ما را باید سازش کار و آمریکائی و لیبرال (به معنای منکر وحی و خدا) معرفی نمائید؟

آیا بنی صدر از کفار است؟

آیا مؤمنین مخلص صدر اسلام از خدای رؤوف رحیم نمی‌خواستند برادرانی را که

۱. مانده (۵) / ۶۸ : بگو: ای اهل کتاب، هیچ ارزشی [نزد خدا] نخواهید داشت، مگر اینکه به تورات و انجیل و هر آنچه از جانب صاحب اختیاران نازل شده است، عمل کنید؛ ...

۲. آل عمران (۳) / ۶۴ : بگو: ای اهل کتاب، بیائید بر سر کلامی که بین ما و شما مشترک است [بایستیم] که جز خدای را بندگی نکنیم و هیچ کس را [در قدرت و تدبیر] با او شریک تلقی نکنیم و در برابر خدا افرادی از خودمان را صاحب اختیار [خود] نگیریم؛ ...

۳. فتح (۴۸) / ۲۹ : محمد رسول خدا و همراهانش، در برابر کفار [جنگ طلب]، سرسخت و با یکدیگر مهربانند؛ ...

سبقت در ایمان دارند، پیامرزد و کینه نسبت به مؤمنین را از دل آنها بزداید؟

«رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ.» (حشر) (۵۹ / ۱۰)

(... ای پروردگار ما، ما و برادران ما را که پیش از ما ایمان آورده‌اند پیامرزد و کینه کسانی را که ایمان آورده‌اند، در دل ما جای مده. ای پروردگار ما، تو مشفق و مهربان هستی.)

۵- آیا خدا در سوره حجرات (۴۹) دستور می‌دهد که تا می‌توانید نسبت به یکدیگر بدبین و بدخواه و بدزبان باشید و ذره‌بین‌سندیابی و افشاگری و اتهام به اندرون افکار و اعمال برادرانتان بگذارید، یا تأکیدهای ذیل را می‌نماید؟:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ» (حجرات) (۴۹ / ۱۰)

(همانا که مؤمنین برادران یکدیگرند (تا می‌توانید) میانشان آشتی دهید.)

«لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ» (حجرات) (۴۹ / ۱۱)

(... هیچ قومی قوم دیگر را مسخره نکند (کاریکاتور موهن نکشند)، ...)
«وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَابِ» (حجرات) (۴۹ / ۱۱)

(... و نه زنان، زنان دیگر از (تمسخر کنند)، چه بسا بر آنان برتری داشته باشند، و از هم عیب‌جویی نکنید، عناوین بد روی یکدیگر نگذارید...)

«اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا» (حجرات) (۴۹ / ۱۲)

(... از بسیاری از (سوء) ظن‌ها پرهیزید که بعضی از آنها گناه است، تفتیش و جاسوسی نکنید و غیبت از یکدیگر ننمائید...)

۶- معنای این آیه چیست؟

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» (نساء) (۴ / ۹۴)

(... و به آن کس که بر شما سلام گوید، مگوئید که مؤمن نیستی...)

آیا این است که به هر کس که در نظر شما ناشناخته و مشکوک آمد، داغ بطلان و دشمنی بزیند یا همین قدر که به شما سلام کرد، او را غیر مؤمن و خارج از خودتان

ندانید؟

آخر این آیات چیست؟ چه معنی و منظور دارد؟ برای چیست؟ برای مکتبی‌ها نیست؟!؟

آیا اسلام طرز فکر تنگ و تلخ دارد یا جلوه‌ی «وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةٌ»^۱ است و تأکید بر «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»^۲ می‌نماید؟ یعنی اهل تفرقه و تمایز و طرد سایرین نبوده به ریسمان خدا چنگ زده و وحدت داشته باشید.

* * *

بیائید برای رضای خدا، برای نجات و خیر خودمان به خاطر خشنودی امام که خود را در خطِ پیرو و فدائیش می‌دانید، دست از بدبینی و بدخواهی و بدگوئی و انحصارخواهی و مکتب‌گرایی (و همچنین دنباله روی و افتادن به دام بیگانه با اسلام و ایران، یعنی مارکسیسم) برداریم. یکدیگر را در آغوش بگیریم و برادروار با وجود اختلافات و اشکالات، وحدت و همکاری صادقانه بر محور شرایط و هدف‌های چهارگانه ذیل برقرار سازیم:

- ۱- رعایت قانون اساسی به‌طور کامل و صحیح.
 - ۲- رهبری امام و ولایت فقیه در حدود قانون اساسی با حفظ شخصیت و قبول مسئولیت.
 - ۳- نجات مملکت و ملت از حملات و خطرات خارجی و داخلی.
 - ۴- خدمت و فعالیت برای ترمیم خرابی‌ها، تأمین نیازها و سازندگی و تولید به منظور بقاء و تحرک آینده.
- در هر حال بنده حاضریم با نمایندگان از گروه‌های مختلف و شخصیت‌های مسئول بنشینیم و مسئله‌ی وحدت را بررسی کرده، به نتایجی که رسیدیم (که اگر حسن نیت باشد حتماً خواهیم رسید)، به خواست خدا و در راه خدا هم قسم و همگام شویم.

«وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»^۳

۱. مومن (غافر) (۴۰) / ۶: ... رحمت و دانشت، هر چیزی را فرا گرفته است...
۲. آل عمران (۳) / ۱۰۳: همگی به [قرآن] رشته [ارتباط با] خدا چنگ زنید و پراکنده مشوید...
۳. دعا: و هیچ دگرگونی و قدرتی نیست مگر از آن (و توسط) خداوند بالا و بزرگ.

شیوه انتظامی و شیوه انقلابی*

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا
كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَّرْصُومٌ»^۱

اول حکایتی از ملا نقل کنم و بعد سراغ مطلب بروم. روز جمعه‌ای ملا در خانه‌ی همسایه به آش رشته دعوت داشت. مجلس انسی از رفقا و هم دندان‌ها تشکیل شده بود؛ از هر در صحبت به میان می‌آمد، متلک بار هم می‌کردند و می‌خندیدند. خوش بودند. ملا هوس کرد این مجلس گرم و شیرین، جمعه‌ی دیگر در خانه او تکرار شود. موقعی که مهمانان می‌خواستند یواش یواش خداحافظی کنند گفت، حضرات همین‌طور که در اینجا دور هم نشسته‌اید... همه‌ی گوش‌ها به طرف ملا تیز شد و ملا که می‌خواست بگوید جمعه‌ی دیگر خانه‌ی من باشید، متوجه حال و وضعش، کتک خوردن از زنش و نداشتن وسیله‌ی چنین پذیرائی را به خاطر آورد و دید بدهوسی کرده است. حرفش را برگرداند و گفت، همین‌طور که نشسته‌اید سر جای خودتان بنشینید.

ملا آرزویی و قصدی کرده بود، چون آرزوکننده و آرزوبرآورنده یا خواهنده و اجراکننده یک نفر بود، ناچار با همه‌ی خرفتی و ساده‌لوحی که داشت، قبل از اعلام تصمیم به فکر اجرای کار و امکان عمل برآمد و حرفش را قورت داد. هر جا و هر زمان که اجراکننده‌ی یک امر و پیاده‌کننده‌ی نقشه، همان شخص یا همان دستگاه در همان سیستمی باشد که خواهنده و درخواست‌کننده یا تصمیم‌گیرنده

* این اثر به صورت سرمقاله‌های پی در پی، در شماره‌های ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹، روزنامه میزان، به تاریخ‌های ۲، ۳ و ۱۰/۱۲/۱۳۵۹ چاپ و منتشر شده است و ما آن را با ویرایشی مختصر، تقدیم می‌داریم.
۱. صف (۶۱) / ۴: خدا کسانی را که در راه او صف‌زده - همچون سدی استوار - می‌جنگند، دوست می‌دارد.

است، ناچار پای فکر و سنجش و حساب پیش می‌آید. شخص یا سیستم باید جواب بدهد که آیا می‌تواند خواسته را عملی کند یا خیر. اگر دید نمی‌تواند و جواب منفی بود صدایش را در نمی‌آورد یا مثل ملاً حرفش را عوض می‌کند. اما اگر جواب مثبت یا محتمل باشد، آن وقت به تدبیر و ترتیب کار در تلاش و تدارک می‌پردازد، ضمن آنکه لازم است، یک نظم و برنامه و شیوه‌ای را اتخاذ بنماید که همان مدیریت است.

اجازه دهید اسم این جریان را «شیوه‌ی انتظامی» بگذاریم یعنی شیوه و رویه‌ای که نظم و پیش‌بینی و اصول علمی و عقلی در آن رعایت می‌شود. حالت و جریان دیگر «شیوه‌ی انقلابی» است. ملت و اجتماعی یا توده‌ی بی‌شکلی از مردم چیزی را می‌خواهند. مثلاً بیرون انداختن شاه مستبد، به خاک مالیدن پوزه‌ی یک ابرقدرت، رایگان شدن درس و درمان، لغو مالکیت، جامعه‌ی بی‌طبقه و از این قبیل خواسته‌ها. جمعیت یا توده‌ای که کارد به استخوانش رسیده و احساساتش عمیقاً تحریک شده است، چیزی را طلب می‌کند. فردی از آن وسط فریاد زده، شعار اول را می‌دهد و دیگران از او پیروی می‌نمایند. در حالی که هیچ کدام مسئول و مجری بعدی نیستند و کاری ندارند که آن خواسته مصلحت و عملی هست یا نه و اگر هست با چه هزینه و به دست چه کسی یا دستگاهی و در چه مدت؟ در اینجا خواهند و تصمیم‌گیرنده جدای از اجراکننده و اداره‌کننده است. توده، تصمیم‌گیرنده نیست و به لحاظ سازندگی و مدیریت، احساس مسئولیتی نمی‌نماید. برای آنها خواستن توانستن و شدن است و باید بشود. کمی مثل کار خدا که:

«إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۱

پس قهرآ زمان و حساب و نظام یا تدبیر و تدارک و تدریج برای آنها مطرح نمی‌شود. چه بسا عملی را بی‌مطالعه طلب می‌نمایند یا جنبه‌ی عملی آن را نیز توأم می‌خواهند، بدون آنکه توجه به امکان یا عواقب کار بنمایند. این ترتیب منطقی و عملاً و علی‌رغم قدرت و اعجازی که در اجتماع و اراده و ایمان وجود دارد، احتمال شکست یا زیان و هلاکت نیز می‌رود.

«شیوه‌ی انتظامی» یک حالت و پدیده طبیعی و جاری است و موفقیت آن چنانچه بر موازین الهی و انسانی و اداری انجام گردد، حتمی است. اما شیوه‌ی انقلابی حالت

۱. پس (۳۶) / ۸۲: ... چون چیزی را اراده کند، فرمانش جز این نیست که گوید: باش و می‌شود.

استثنائی و پدیده‌ی فوق تعادل را دارد.

گاهی اتفاق می‌افتد که در طبیعت یک شیئی، یک سیستم یا اجتماعی که باید همگام با جریان حاکم و جو موجود، تحوّل داشته باشد از قافله عقب افتاده و در اثر اصطکاک‌ها و موانع یا اختناق‌ها، متوقف یا کند می‌شود. مانند حالات ناپایدار در پدیده‌های فیزیک (از قبیل تأخیر غلیان - تأخیر دونان، هیسترویس و غیره) یا وضع جامعه‌ای که ستمگری و خفقان آن را شدیداً ناراضی و ناتوان کرده باشد. ولی با یک تحریک و تلنگر یا طغیان و انقلاب از خواب غفلت بیدار شده و شالوده و نظام موجود را درهم می‌ریزند و شیوه تفکر خود یا سیستمشان را مستقر می‌نمایند. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که عقل و تخصّص یا نظم و نقشه هر قدر در شیوه انتظامی ارزش و خریدار پیدا می‌کند، در شیوه انقلابی مورد بی‌اعتنائی و احیاناً انکار قرار می‌گیرد. طبعاً تأمل و تدریج و تخصّص نمی‌تواند با روحیه انقلابی که به دنبال سرعت و سقوط و تخریب می‌رود، سازگاری داشته باشد و قهراً مابین عاملین این دو شیوه تعارض پیدا می‌شود.

انقلاب معمولاً نتیجه‌ی گذشته‌های همراه با محرومیت و فشار است که به نارضایتی و عصبانیت و عصیان منتهی شده و نسبت به فرد یا جامعه دلی لبریز از کینه و تلخی و دشمنی پیدا می‌کند و عاشق وازگونی و نابودی نظام و آثار گذشته آن، می‌شود. انقلاب بیشتر به گذشته نظر دارد و شعارها و تحریک‌ها، درباره‌ی عوامل و آثار گذشته بوده و با کینه و انتقام همراه است. در حالی که ادیان الهی به آینده و آخرت نظر دارند و سازنده‌اند و اصلاح‌کننده‌ی ناس هستند.

در طبیعت و تاریخ، شیوه انقلابی تخریبی یا پدیده‌های ناگهانی وازگون‌کننده حالت تعادل را در حوادثی مانند زلزله، آتش‌فشان، طوفان‌های سیل‌آسای بنیان‌فکن و همچنین در وبا و طاعون مشاهده می‌نمائیم. هجوم‌های نظیر اسکندر، چنگیز و شورش‌های ملی و مردمی قشون اخیر نیز نمونه‌های دیگری از شیوه‌های انقلابی هستند. گاهی اوقات این حوادث باعث جانشینی یک وضع یا نظام برتر می‌گردد، مشروط بر آنکه بلافاصله بعد از فروکش کردن تلاطم عوامل طبیعت یا اجتماع، طبق یک روال منظم و صحیح، دست به کار سازندگی شوند. مثلاً می‌دانیم که باران‌های طولانی بهار و زمستان (یا به اصطلاح قرآن، رحمت خدا) نتیجه‌ی یک پدیده‌ی انقلابی طوفانی در ارتفاعات بالای جو است که از برخورد دو جناح باد گرم و سرد رخ می‌دهد و یک نوع جبهه‌ی جنگ تشکیل می‌گردد، تا آنکه جناح گرم و

مرطوب در طبقه‌ی بالاتر، استقرار و حرکت منظم پیدا کند. آنگاه در ریزش معتدل و غیر سیلابی دانه‌های باران و آرامش بعدی است که سبزی‌ها و دانه‌ها سر از خاک بیرون آورده زمین مرده، زنده می‌شود.

اما اگر حرکات انقلابی شدت و تکرار یا تداوم پیدا کند، با چیزی روبه‌رو می‌شویم شبیه به باد صرصر که از حد هفت شب و هفت روز بر قوم عاد می‌گذرد و قریه و ساکنین قریه را می‌خشکاند و کسی از آن قوم را باقی نمی‌گذارد:

«وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرَ عَاتِيَةٍ.
سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَتَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى
كَأَنَّهُمْ أُعْجَازٌ نَحْلٍ خَاوِيَةٍ.
فَهَلْ تُرَى لَهُمْ مِّنْ بَاقِيَةٍ.»^۱

همین طور است سایر بلاهای خانمان برانداز طبیعت و تاریخ که مهلت و رمق برای بقای حیات و تولید و تجدید نمی‌دهد.

* * *

«شیوه‌های انقلابی» در مجموعه‌ی خلقت، موارد استثنائی طبیعت و در سر بزنگاه‌ها هستند. آنچه عادی و استمراری است و قسمت اعظم ساختمان طبیعت محصول آن می‌باشد «شیوه‌های انتظامی» است که با تحوّل و تغییرهای تدریجی تشکیلات و طبقات زمین‌شناسی را ساخته‌ی حیات و انواع گیاهان و جانوران را به وجود آورده و موجود عجیبی را طی میلیاردها سال از گل خشک به آدم «خلیفه الله» رسانده است. خدائی که «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.»^۲ است و اگر می‌خواست می‌توانست به «طُرْفَةُ الْعَيْنِي» به شیوه‌ی مافوق انقلابی همه‌ی دنیا و مافیها را بسازد. ولی مشیت ازلی چنین تعلق گرفته است که با طرح‌ریزی او و الهام امر، موجودات مراحل تکاملی خود را از روی اندازه و تقدیر برطبق برنامه و اجل مُسمّی همراه با ابتلا و اکتساب طی نمایند.

۱. حاقه (۶۹) / ۶، ۷ و ۸: و اما قوم عاد با تندبادی سرد و سخت هلاک شدند.
که [خدا] آن را هفت شب و هشت روز پیایی بر آنها گماشت؛ و آن قوم را در آن حال به خاک افتاده می‌دید، گویی تنه‌های درختان خرما پوسیده هستند.
آیا اکنون اثری از آنان می‌بینی؟
۲. یس (۳۶) / ۸۲: چون چیزی را اراده کند، فرمانش جز این نیست که گوید: باش و می‌شود.

نه فقط سنت خدا در ابداع دنیا چنین است، بلکه شرایع الهی و احکامی که از طریق پیغمبران برای ما نازل شده است نیز مبتنی بر نظم و حساب و حدود و مقررات یعنی به «شیوه‌ی انتظامی» است:

«الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ.
«وَاللَّجَمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ»^۱

او که خورشید و ماه را روی حساب سیر می‌دهد. و بر فراز آسمان اعتدال و میزان برقرار ساخته است به ما هم می‌گوید کارهایتان و روابطتان روی میزان و سنجش و میانه‌روی باشد:

«أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ.

وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ»^۲

به‌طور نمونه نماز را نگاه کنید که ستون دین است: اوقات معین، سمت مشترک مشخص، رکعات محدود، مقدمات و مقارنات، طهارت و حتی عطر و زیبایی، سراسر حرکات موزون و مقرر دارد.

تازه بهتر از نماز فردی، نماز جمعی است؛ ولی نه شلوغ پلوغ یا هرکی هرکی، بلکه در صفوف موازی، به ترتیب در جهت واحد، به پیش‌نمازی پارساترین و داناترین برگزیده‌ی خودتان. نماز جماعت نمونه‌ای از اداره‌ی امت به‌صورت شورا است، ولی تحت ریاست و مدیریت و با نظم صحیح.

خمس و زکات هم روی حساب و نصاب است، معاملاتمان مقررات و موازین دارد؛ جنگ و جهادمان نیز در راه خدا و برای دفاع، بدون تعدی و در چارچوب تقوا است.

ایران و انقلاب اسلامی ایران

انقلاب ما حاصل موروثی پنجاه و هفت سال فشار و فساد دودمان پهلوی بود. ریشه‌اش در دو بیست و پنجاه سال استیلای خارجی است و به اعماق دو هزار و پانصد سال سلطنت استبدادی می‌رسد. در بیست و پنج سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ملت صبور سربه‌زیر که کاسه صبرش لبریز از درد و آه شده بود و رهبر قاطعی چون امام

۱. رحمان (۵۵) / ۵ و ۶: خورشید و ماه با حسابی [دقیق] در گردشند.

ستاره و درخت [و هر موجود دیگر، با تبعیت از قوانین تکوینی جهان] به سجده مشغولند.

۲. رحمان (۵۵) / ۸ و ۹: که در سنجش تعدی نکنید؛

و سنجش [حقوق دیگران] را به عدالت برآورد کنید و در سنجش زیان مرسانید.

خمینی یافت، بر سبیل طوفانی از خشم و امید به پاخاست. خواسته‌ی عمومی و اول، واژگون کردن نظام و بیرون انداختن شاه بود. با شعر حافظ، یقین داشتند که دیو شاهی چو بیرون رود، فرشته‌ی خمینی بیاید، و به زودی بگذرد این روزگار تلخ‌تر از زهر، بار دگر روزگار چون شکر آید.

طبیعی بود که به شیوه انقلابی عمل شود که شد؛ و به پیروزی سریع درخشانی رسیدیم. تا اینجا درست بود و تشویق‌کننده و افتخارانگیز. پس از آن بعضی از انقلابیون ما و جوانان پاک پرشور، مانند کسی که غذای لذیذی زیر دندانش مزه کرده باشد، خواهان تکرار و ادامه جریان شدند. دم از «تداوم انقلاب» زدند. خصوصاً که عده‌ای حرفه‌گر انقلاب که از سال‌های مدید مرامشان در افکار جوانان دانشگاهی و دینی نفوذ یافته بود، با نقشه و برنامه‌های از پیش تنظیم شده، از داخل و خارج بر مواضع و نهادها رفتند و وارد صفوف و مؤسسات شده، به تبلیغ و تشویق تضاد و تخریب پرداختند. انقلاب را که تا هنگام پیروزی، به اخراج شاه و سرنگونی استبداد توجه اصلی داشت و با شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» در پی استقرار نظام جمهوری اسلامی می‌رفت و «موازنه منفی»، سیاست خارجی طبیعی‌اش بود، به خواسته‌های فوری دیگر توسعه دادند.

غیر از شاه و کسانش، با هر درباری و اطرافیان همان معامله را بکنیم؛ نظامیان و کارمندان را چون فرمانبران و مجریان اوامر طاغوت و از ارکان آن دوران هستند، همه را اخراج و بی‌نام و نان می‌نمائیم؛ روی هر صاحب زمین، ولو دو سه هکتار و موتوریزه و مولد؛ چون نمی‌خواهیم مالکی و مالکیتی در این سرزمین بینیم، برچسب فئودال زده و از هستی و زندگی ساقطشان کنیم، اگرچه تولیدکشاورزی از بین برود؛ تکلیف مدیران کارخانه‌ها و سهام‌داران شرکت‌ها هم که معلوم است چون استثمارگران وابسته به استعمار و از سرمایه‌دارانند ولو سازنده و شرافتمند و خدمت‌گزار باشند، دیگر به مؤسسه‌ی خودشان راه ندهیم و اموالشان را مصادره کرده، کارخانه را به شوراهای ذی‌ربط خودمان سپرده، اقتصاد و تولید مملکت را چون مصرفی و نظام سرمایه‌داری است، فلج سازیم...

اینها افکار و احساسات هیجان‌انگیز رایجی بود که بلافاصله بازار گرم یافت و مرحله‌ی سازندگی و مثبت انقلاب را (که هیچ‌گاه ما با آن مخالف نبودیم و در جهتش عمل کردیم)، مانند مرحله‌ی منفی اولیه به صورت تخریب و اخراج و اعدام تلقی و تبلیغ می‌کردند.

همان‌طور که گفتیم، عده‌ای انقلابی حرفه‌ای بوده، روی حساب و نقشه به توطئه و تخریب می‌پرداختند و از هر طرف اعتصاب و اغتشاش راه می‌انداختند؛ عده‌ای ناآگاهانه زیربنای فکری مارکسیستی یا التقاطی و شور انقلابی داشتند؛ و عده‌ای نیز از متولیان انقلاب و از روحانیت، چون می‌خواستند میدان به‌دست چپی‌ها نیفتد، انقلاب اسلامی و خود آنها مرتجع خوانده نشوند، و مریدان داغ جوان به طرف ضد انقلابی‌های چپ کشانده نشوند، مصلحت را در این می‌دیدند که از چپی‌ها چپ‌تر و کاسه‌های داغ‌تر از آش باشند. برای تجمع نیرو و تصرف مواضع قدرت، به استقبال افکار و احساسات افراطی تند می‌رفتند و شیوه‌های انقلابی را دامن می‌زدند.

به این ترتیب نه تنها تداوم، بلکه تحریف و تشدید انقلاب شعار بعد از پیروزی شد. تا آنجا که امام را نیز که از روز اول، و حتی در پاریس نقشه‌ای جز ادامه‌ی انقلاب و به ثمر رسیدن آن از طریق استقرار جمهوری و پرداختن به تغییرات اساسی و اسلامی نداشتند، منحرف و معترف به انقلابی نبودن خود کردند.^۱ والا معظم‌له در فرمان روشن و قاطعی که با مشورت و بصیرت تام، خط‌مشی اولیه‌ی کار بعد از پیروزی انقلاب را به‌دست نخست‌وزیر انتصابی خود دادند، شیوه‌ی انتظامی را برگزیده بودند، و متن این فرمان در شورای انقلاب تدوین و تحریر شده بود.

عقل سلیم، سنت الهی قدیم و بدیهی‌ترین منطق نیز حکم می‌کرد حال که حریف طمع کار حيله‌گر از میدان به‌در رفته و پشتیبان نیرومند جهان‌خوارش پشیمان شده، دست از حمایت طاغوت برداشته و انقلاب و جمهوری اسلامی را خواه ناخواه به رسمیت شناخته و مخصوصاً منافع حیاتی‌اش که مقابله با ابرقدرت دیگر است، اقتضا می‌کند که یک دولت معقول و مسلمان مستقل را مسلط بر ایران ببیند؛ و ما مرحله‌ی سازندگی و به‌ثمررسانی انقلاب را با متانت توأم با قدرت طی نمائیم. یعنی ضمن آنکه تندرستی و توانائی را به پیکر مجروح کشور انقلاب کرده بازمی‌گردانیم، اصول و فصول انقلاب اسلامی مورد نظر را نیز به تدریج و در حداکثر تسریع و با مطالعه صحیح و دقت لازم تدوین کرده، به تصویب مقامات صالح قانونی و رهبری انقلاب برسانیم و متوازیاً به نوبت و نظم، در سایه‌ی قانون و قدرت دولت، آنچه را که مورد

۱. رجوع شود به فرمایشات ایشان در تاریخ ۲۹ تیر ماه ۱۳۵۹ و تصریح بر اینکه:

«من هر روزی که از این انقلاب می‌گذرد بیشتر توجه به این معنی پیدا می‌کنم که ملت ما

انقلابی عمل کردند و ما نکردیم.»

علاقه و تصویب اکثریت ملت است، به اجرا درآوریم. به این ترتیب نه چیزی نابود و ضایع می‌شود و نه مخالفین و مقاومت‌کنندگان - که در هر حرکت انقلابی وجود دارند - امکان ممانعت یا مزاحمت و آشوب پیدا خواهند کرد.

از ناحیه‌ی چپی‌ها نیز طبیعی و بدیهی بود که تسریع و تداوم انقلاب را به صورت تخریبی آن تبلیغ و تعقیب نمایند. به دو دلیل ساده:

اول اینکه آنها اصولاً و مراماً و منفعتاً خواهان انقلاب و آشفته‌گی و ناداری و نارضایتی در کشورهای آزاد بوده، همه‌جا برای بردن ملت‌ها به زیر حمایت و به دامن اردوگاه‌های کمونیست زمینه‌سازی می‌نمایند.

ثانیاً با تعداد اقلیت ناچیزشان از یک طرف و قدرت تشکیلاتی‌شان از طرف دیگر، خوب می‌دانستند که اگر برنامه‌های اجرائی و مثبت انقلاب به تدریج و با تصویب ملت و به دست دولت جمهوری اسلامی پیاده شود، از این نم‌د کلاهی گیر آنها نخواهد آمد. بنابراین می‌بایستی با سرعت هرچه تمام‌تر از آب گل‌آلود ماهی‌های خود را بگیرند و در تنور گرم انقلاب نان‌های چانه شده‌ی خود را بچسبانند.

دولت موقت که دست خط امام را با عشق و ایمان چون پیمان مقدسی نگاه کرده و با دل و دیده و دست، به دنبال اجرای مراحل آن (تصرف دولت - اداره‌ی مملکت - رفراندوم - قانون اساسی - مجلس مؤسسان - انتخابات رئیس‌جمهور - انتخاب و تشکیل مجلس شورا و تعیین دولت قطعی) می‌رفت، نه مرتجع و محافظه‌کار و مدافع نظام طاغوتی و امپریالیسم جهانی بود، و نه مخالف و لنگ‌کننده‌ی تغییر و تحوّل‌های عمیق انقلابی اسلامی؛ بلکه می‌خواست تداوم انقلاب و مرحله‌سازندگی آن به نحو کامل صورت گیرد. همین‌طور هم وارد عمل گردید و نایل به چندین فقره موفقیت شد. مملکت و ملت می‌رفت که خود را آن‌طور که مرضی خدا و مبارک و محکم است بسازد. منتهی چون دولت موقت مسئول و مجری کار بود، قهراً طور دیگر فکر و عمل می‌کرد. به سراغ حساب و تجربه و تخصص و نیرو و بودجه و فعالیت و ایمان و زمان می‌رفت. وسائل و مصالح و امکانات عمل را در روابط داخلی و خارجی به حساب می‌آورد. اول چاه را می‌کند و بعد منار را بلند می‌کرد... خلاصه، عقیده و رویه و سیاستش «شیوه‌ی انتظامی» بود.

اختلافات و اشکالات مملکت و انقلاب نیز که درگیر آن هستیم، از همین‌جا شروع شد. شیوه‌ی انتظامی (در جبهه‌ی دولت موقت و اکثریت ملت) و شیوه‌ی

انقلابی (در جبهه‌ی چپی‌ها و افراطی‌ها و متولیان انقلاب)، رو در رو قرار گرفتند؛ یعنی دو گروه یا دو طرزفکر با هم رو به رو شدند.

یک گروه مأمور اجرا و مسئول اداره‌ی کشور که بیشتر توجه به ترمیم و ترتیب مملکت و سازندگی و استقرار جمهوری اسلامی داشت و ادامه و استحکام انقلاب را در تغییرات بنیادی اسلامی تدریجی تعقیب می‌نمود، و می‌خواست حال و آینده را به شیوه‌ی انتظامی با سرمایه‌های ملی و موروثنی بسازد. گروه دیگر علاقه‌مندان به انقلاب به صورت تعرضی و تخریبی بودند و شیوه‌ی انقلابی را اختیار کردند.

بدیهی است که هیچ انقلابی، حتی سال‌ها پس از استقرار، نمی‌تواند خالی از خرابی و اختلاف باشد، خصوصاً انقلابی به عظمت و سرعت انقلاب ما. در اینجا وقتی صحبت از خرابی و اختلاف و اشکال می‌کنیم، منظور ضایعات و زحمات و خطراتی است که حَقاً و منطقیاً نمی‌بایستی پیش آید و امکان حل آنها هست.

در هر زبان ضرب‌المثل‌ها و کلمات حکمت‌آمیز عامیانه‌ای وجود دارد که قسمتی از فرهنگ آن ملت را تشکیل داده، معرف طرز فکر و نیازهای دفاعی و اجتماعی آنها است. ضمن آنکه انتقاد یا دستوری در برابر خطاها و عادات ناپسند آن جامعه نیز می‌باشد، مثل جمله:

«ماما که دو تا شد سر بچه کج در می‌آید»؛

که از گرفتاری‌های عمده بعد از پیروزی انقلاب برای دولت موقت بود و متأسفانه هنوز هم تعدد مراکز تصمیم‌گیری وجود دارد؛ یا ضرب‌المثل‌های معروف دیگری از قبیل:

«با یک دست نمی‌شود دو هندوانه را برداشت»،

«اللَّهُمَّ بیر بیر»،

«موشه به لونه نمی‌رفت، جارو به دُمش می‌بست»،

«اول چاه را باید کند، بعد منار را دزدید»

و...

متأسفانه در دوران بعد از پیروزی انقلاب با آنکه چنین تعلیمات و تجربیات را داشته‌ایم، از ناحیه‌ی پیروان شیوه‌ی انقلابی، خلاف آنها انجام شده و مشکلات عظیمی را گریبان‌گیر مملکت کرده است. حتی چنین وانمود شده و می‌شود که انقلاب حتی

معیارها و اصول عقلی و بدیهی را نیز واژگون کرده است.

اولین مشکل بزرگ تداوم انقلاب، تعجیل در توسعه آن در تمام جبهه‌ها بود. صبر نداشتند که برنامه‌های انقلاب به موقع و به نوبت اجرا شود. می‌گفتند تأمل و تجربه و تدریج، یا حرکت گام به گام، غیرانقلابی و محکوم است و شاید خیانت؛ باید مهلت نداد، مملکت هنوز سر پا نایستاده، در همه جبهه‌ها دست به حمله بزنیم و پنجه در پنجه استبداد و استعمار و استثمار بگذاریم. در اراضی کشاورزی، در اراضی و خانه‌های شهری، کارخانه‌ها و فعالیت‌های صنعتی و عمرانی، در ادارات، در بازار، در خانواده و حتی در افکار و اعمال مذهبی مردم. با بدن جان‌فشارده و هنوز از زیر عمل برنخاسته، به نجات تمام واماندگان و بیماران جهان بشتابیم و به شکار خرس‌ها و پلنگان پردازیم.

لازمه‌ی شیوه‌ی انقلابی به سبک دیالکتیکی و التقاطی، اعتقاد به تضاد است و عشق به تخریب، یعنی در هر چیز تضاد دیدن، حالت قهر و دشمنی داشتن و درصدد نفی و طرد و تفرقه بودن.

صاحبان چنین افکاری طبعاً جانب دوستی و حسن ظن را نمی‌گیرند و موافق با ائتلاف و اتحاد نمی‌شوند و از کمترین اختلاف و ایرادی که داشته باشند، صرف نظر نموده، آن را بزرگ هم می‌کنند؛ پس اصولاً و قهراً ضدوحدت‌اند، و اگر دعوت به وحدت نمایند، منظورشان اطاعت و انحلال دیگران در خودشان است.

رادیکال نیز هستند، یعنی به هر سیستم و هر دستگاه موجود بدبین بوده، طالب انهدام آن می‌باشند. نسبت به ملت خصوصاً به کارمندان دولت خوشبین نبوده، آنها را مستقیم یا غیرمستقیم خدمت‌گزاران و کارگزاران مظالم و مفساد دستگاه طاغوت و مزدوران امپریالیسم می‌دانند. در منطق تضادی آنها راهی و محلی برای تمایل و توبه وجود ندارد.

تخصّص و تجربه و مهارت و مدیریت نیز چون معلول سابقه طولانی خدمت در گذشته و احیاناً برخورداری از مزایا و مقامات می‌باشد پیش این گروه منفور می‌گردد و نسبت به آنچه وارداتی یا اکتسابی از غرب است و خودشان فاقد آن باشند، ولو از مقوله‌ی علم و تکنولوژی، به دیده‌ی نفرت و تعصّب و انکار نگاه می‌کنند.

برای طرد و نفی غیر خود باکی نداشتند که روی گروه‌های دیگر و افراد و طرفداران دولت موقت، انواع مختلف تهمت و برچسب‌های خیانت زده شود، تا حیثیت و امکان

خدمت آنها زایل گردد. تضاد و تخاصم با گذشته و با غیر خود را تا آنجا می‌رسانند که با آثار تاریخی و افتخارات ملی درباره‌ی ملیت و ایرانیت دشمنی می‌ورزند. نتیجه‌ی چنین روحیه و رویه چه می‌شود؟ تضعیف ملت و مملکت و انقلاب از یک طرف، و تمرکز و انحصار برای خود از طرف دیگر.

وقتی دستگاه‌ها، سرمایه‌ها، آدم‌ها، گروه‌ها و فرهنگ و سنت‌ها را پس بزنند، ناچار کاستی و ناتوانی در پیکر کشور و سیستم رخنه کرده، امکان بهره‌مندی و همکاری از سرمایه‌ها و نیروهای موجود و صاحب مملکت از بین می‌رود و سپس انحصار و استبداد با همه مفساد و صدماتش جای‌گزین وحدت و استقلال و اعتلای کشور می‌گردد، همراه با ایجاد اشرافیت گروهی و طبقه‌بندی‌های مستکبر و مستضعف.

یکی بعد از دیگری تعطیل‌ها و تقلیل‌ها پیش می‌آید. قبل از همه جا دانشگاه‌ها و مؤسسات علمی که منشأ و اساس آگاهی و قدرت است، تبدیل به مراکز و منشأهای تداوم انقلاب و عملیات چریکی و گروهی می‌گردد؛ کارخانجات بخش خصوصی، آن هم مؤسسات تولیدی بنیادهای سابق، تغییر عنوان پیدا کرده، ولی متوقف و متلاشی می‌شود.

تولید کشاورزی و صنعتی کشور به نصف و به ثلث می‌رسد؛ اقتصاد مملکت ورشکسته و خزانه تهی می‌شود و گرانی سرسام‌آور.

بازوی نظامی و انتظامی کشور تضعیف و عاجز از دفاع و امنیت می‌گردد؛ با دل‌سردی و یأس، مغزها و تخصص‌ها، خود را کنار می‌کشند یا به خارج می‌روند و بالاخره با افزایش نارضایتی‌ها و یأس و عصبانیت، حربه‌ی قوی به‌دست ضدانقلاب داخلی و خارجی می‌افتد.

متصرفین پیروزمند مواضع قدرت و پیروان شیوه‌ی انقلابی برای جبران ضایعات و حل مشکلات به دو کار متوسل می‌شوند:

(۱) ایجاد و توسعه اتکاء به نیروهای مردمی و مکتبی جانشین یا نهادهای تقویت شده انقلاب؛

(۲) بالا بردن کیفیت و تقویت شور انقلابی.

نهادهای انقلاب در اساس، طبیعی و ضروری و مؤثر بوده‌اند و نقش ارزنده‌ای در مرحله‌ی پیروزی انقلاب و تصرف حکومت داشته‌اند، ولی به‌صورت موقت و

محدود. زیرا که هر قدر حاد و برای حمله‌ی مرحله‌ی اول آماده باشند، چون فاقد تخصص و تشکیلاتند و به صورت خارج از سرویس، و حالت موقت و استثنائی عمل می‌نمایند، استفاده‌ی دائم از آنها کارائی لازم و شرایط اقتصادی و اداری را ندارد. همان‌طور که پلنگ در حمله به شکار حداکثر سرعت و قدرت را نشان داده و آن را می‌درد، ولی مثل قاطر کوه‌نورد و حتی شتر صحرانورد آهسته‌رو، استعداد باربری طولانی و سنگینی کاروانان و رساندن کالاهای بازرگانان را به دیارهای دوردست ندارد.

از جهت خارجی و روابط سیاسی و امنیتی دفاعی نیز معلوم است که با یک دست ده هندوانه بلند کردن و جاروهای بزرگ به دم باریکمان بستن کار را به کجا کشانده و می‌کشاند.

درست است که:

«كَمْ مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ»^۱

و درست است که با نیروی ایمان و ندای الله اکبر آیه:

«إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»^۲

تحقق پیدا می‌کنند، ولی معجزه الهی و موفقیت انقلابی نیز در مقابل کفر و شیطان حساب و حدود دارد. حداکثر بالا بالای آن را قرآن، تناسب یک بر ده تعیین کرده و بلافاصله به یک بر دو تخفیف داده است. مفهوم ضرب‌المثل منار و چاه را هم در این آیه به ما حالی کرده است که:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِّن قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ

اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ»^۳

(البته یک مقدار نیرو و نفر از نظام گذشته به ارث برده بودیم و چیزهایی به آن

افزودیم).

اگر کار روی خلوص و تقوا و تلاش بکنیم و اکتساب و سازندگی داشته باشیم،

۱. بقره (۲) / ۲۴۹: ... چه بسیار گروهی اندک [و مصمم] که به قانون‌مندی خدا، بر گروهی عظیم پیروز شدند؛ ...

۲. محمد (۴۷) / ۷: ... اگر [آئین و بندگان] خدای را یاری کنید، خدا هم شما را یاری خواهد کرد و گام‌های شما را استوار می‌دارد.

۳. انفال (۸) / ۶۰: در برابر آنان آنچه توان دارید، نیرو [ی رزمی] و مرکب کارآمد آماده کنید، تا به آن وسیله دشمنان خدا و دشمنان خودتان را بترسانید...

می‌توانیم امیدوار شویم که روزی رسانی خدا از روی حساب و از جایی که تصورش را نمی‌کنیم، به عمل خواهد آمد.

اینها اشاراتی و تذکراتی بود به اوضاعی که درگیر آن هستیم. به عقیده‌ی بنده، قسمتی ناشی از طبیعت انقلاب است که مثل همه‌ی انقلاب‌های به‌حق جهان، مشمول این آیه می‌شود:

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ
وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»^۱

ولی قسمت مهمی هم تقصیر خودمان و ناشی از اتخاذ «شیوه‌ی انقلابی» و از جهل و عجله و غرور بعد از پیروزی است. از داخل انفجار نارضایتی و دشمنی و درگیری‌های وحشتناک، و از خارج خطر حمایت یا حمله برای تصرف یا تجزیه!...

آیا چاره‌ای جز بازگشت به خود و به خدا یا توبه و تجدید نظر داریم؟
آیا راهی غیر از دست‌دوستی و همکاری به‌سوی ملت دراز کردن و دست از دشمنی و انحصار و استعلا برداشتن، به‌نظر شما می‌آید؟

و پس از آن توسل و توکل به خدا که تاریشه در آب است، امید ثمری هست.

۱. بقره (۲) / ۱۵۵ : شما را [در پاره‌ای موارد] به شمه‌ای از ترس و گرسنگی و کاهش اموال و کسان و فرآورده‌ها می‌آزمائیم؛ و پایداران را [در این آزمون] بشارت ده.

گزارش به مردم در امجدیه*

بسم الله الرحمن الرحيم

ملت شریف تهران و موکلین عزیز سلام عليكم؛

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا
وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ
إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»^۱

آراء نمایندگی شما به نام ما امانتی است که به دشمنان گذارده‌اید و گزارش امروز ما در ادای امانت و بیان مأموریت است. امیدواریم قضاوت و حکومت همگی بر پایه‌ی عدل باشد. به تأسی از صفت خدا، اظهارات و انتقادهای ما تذکر و وعظ است.

خدا را حاضر و حافظ مجلس و بسیار شنوا و بینا می‌دانیم. عرایض یا سهمیه‌ی بنده، شامل نکات زیر است:
اولاً، گزارش مختصری از گذشته خودمان و اهداف نهضت آزادی ایران و علت داوطلب شدن برای نمایندگی مردم،

* متن سخنرانی مورخ ۱۳۵۹/۱۲/۷ مهندس بازرگان نماینده مجلس شورای اسلامی در اجتماع عظیم مردم تهران در ورزشگاه امجدیه [ورزشگاه شهید شیرودی فعلی] به نقل از روزنامه میزان.
۱. نساء(۴) / ۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید، و چون در میان مردم داوری کنید، عادلانه داوری کنید؛ خدا اندرز نیکویی به شما می‌دهد؛ البته خدا شنوایی بیناست.

ثانیاً، جواب پاره‌ای پرسش‌ها و مراجعات،
ثالثاً، بیان رویه و خط مشی اتخاذی ما در مجلس شورای اسلامی.

گذشته‌ی نهضت آزادی ایران

نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰، پس از ۸ سال که از تأسیس نهضت مقاومت ملی و فعالیت‌های آن می‌گذشت، در زمانی که در جامعه و در نظر روشنفکران و مبارزین ایران، اعلام اسلام به‌عنوان محرک و ایدئولوژی مبارزه، همراه با اکراه و عجاب بود، و آنها که اهل دین بودند، جز عده‌ای قلیل، بقیه خود را برکنار از سیاست می‌گرفتند، پا به عرصه وجود گذاشت.

در بیانیه‌ی تأسیس نهضت اعلام کرده بودیم که ما مسلمانیم، ایرانی هستیم و مصدقی. یعنی به‌حکم تبعّد اسلامی و به‌عنوان فریضه دینی، همین‌طور خدمت و ادای دینی که به‌هموطنان و میهنمان داریم، وارد فعالیت سیاسی و مبارزه اجتماعی می‌شویم.

مصدقی بودنمان، یعنی طرفداری از آزادی و استقلال کشور، مبارزه با استیلای خارجی و طرفداری از حکومت قانون و حاکمیت ملی است. مصدق، خود مظهر و عامل مبارزه علیه استیلای خارجی و استبداد داخلی، به‌خاطر حقوق ملت بود. مصدق مرحوم شد ولی اسلام و ایران زنده‌اند. شعار انقلاب نیز که آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی است، تکامل همان مرام با رهبری بزرگ آیت‌الله العظمی خمینی پرچم‌دار امروزمان می‌باشد.

قیام ما به‌خاطر ملت و مملکت و دلسوزی و دفاع از هموطنان، نه عیب و ایراد است و نه مخالفت با توحید و اسلام؛ بلکه تأسی به پیغمبران و فرستادگان خدا است که خواسته و مأموریت همه‌ی آنها نجات و ارشاد و اعتلای ذریّه، یا قوم یا امتشان بوده است. مأموریتی که خداوند به موسی (ع) می‌دهد، بیرون آوردن قوم بنی‌اسرائیل از اسارت فرعون بوده و رساندنشان به ارض موعود و نعمت و برکت و سعادت است. سراسر سوره هود (۱۱) داستان پیغمبرانی است که مأمور دعوت قوم خود به پرستش خدای یگانه و ترک عادات رذیله شده‌اند. دعای ابراهیم (ع) پدر انبیاء اولوالعزم تاریخ و بنیان‌گذار مذاهب توحیدی امروز دنیا، در حق ذریه و امتی است که تأسیس می‌نماید و برای آنها از خدا روزی فراخ، امنیّت، محبت مردم و برانگیخته شدن رسولی از میان خودشان برای توحید و تربیت و تعلیم آنها می‌خواهد و در همه جا

هدفش، نجات و ارشاد و خدمت به قوم و ملت و نیز سوق دادنشان در راه خداست. خوب اطلاع دارید که پس از تأسیس، نهضت آزادی ایران (خدا بیامرزد مرحوم طالقانی، مرحوم رحیم عطایی و مرحوم شریعتی را) در چه حوادث و جریان‌ها قرار گرفت، بدون اینکه بار امانت را بر زمین بگذارد.

در سال ۱۳۴۲ که سران نهضت در زندان قصر به سر می‌بردند، یگانه حزب یا گروه سیاسی بودیم که اعلام پشتیبانی از قیام ۱۵ خرداد کردیم و برای شهدای ۱۵ خرداد در زندان، مجلس ترحیم گرفتیم. در نجف و پاریس ارتباط با امام و خدمت برقرار بود.

در سال ۱۳۵۶ از مؤسسين جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر بودیم که در شرایط سیاسی آن زمان، نقش بسیار مفید برای در افتادن با شاه و برداشتن دست حمایت آمریکا از پشت او، دفاع از حقوق زندانیان سیاسی، افشای جنایات و شکنجه‌های شاه در سطح جهانی و آمدن امام خمینی به ایران داشت.

نظر به همین سوابق و آشنائی و اطمینان بود که امام بلافاصله پس از قدوم به تهران، اینجانب را مأمور اداره و تحویل گرفتن مملکت از دولت طاغوتی و تشکیل دولت موقت برای انتقال به نظام جمهوری اسلامی فرمودند.

نهضت آزادی هیچگاه قصدش از ورود به سیاست، احراز قدرت و رقابت بر سر مقام و منصب نبود بلکه هدف ما دفاع از ایران و خدمت به ملت به امر خدا و در راه خدا بود. آن مأموریت را به صورت موقت قبول کردیم.

همان‌طور که امام خواسته بودند و در شورای انقلاب عهد شده بود، نه کابینه و کارها را اختصاص و انحصار به نهضت آزادی دادیم و نه در آن مدت پیرامون تشکیلات و تبلیغات حزبی گشتیم، بلکه فعالیت و فکر حزبی را کنار گذاشته و از همه‌ی شخصیت‌ها و گروه‌های وارد در مبارزه و صالح برای انقلاب، اعم از روشنفکر و ملی و روحانی دعوت به همکاری نمودیم.

بنا به جریان‌ها و مسائل و دلایلی که جایش حالا نیست، هماهنگی و صمیمیت و صداقت متقابل‌ای دریافت نکردیم و عهدشکنی دیدیم. دولت موقت دچار تداخل در وظائف و تفرق و موانع شده بود، و چون می‌دید که زیان عدم پیشرفت کار و مقاومت و سماجت به ملت و انقلاب می‌رسد و مملکت احتیاج به یکپارچگی دارد، استعفا داد.

خیلی می‌پرسند که چرا دولت موقت استعفا داد و ایستادگی و مقاومت نمود؟
جوابش این است که ما منتخب و مسئول ملت و مجلس نبودیم. بنابراین درد دل
و درخواست و سپس استعفا پیش کسی بردیم، که از او مأموریت و امانت دریافت
کرده بودیم. در هر حال، مربوط به اشغال لانه جاسوسی نبود و اگر چنین تصویری
بعضی‌ها کرده‌اند، خیلی بچه‌گانه است.

ما استعفا دادیم، ولی قهر نکردیم و شانه از زیر بار خدمت خالی نکردیم و افتراق
و اختلاف ایجاد ننمودیم. غالب همکاران در هیأت دولت و شورای انقلاب و
ادارات، به همکاری ادامه دادیم و گفته بودیم هر جا که انقلاب و جمهوری اسلامی
احتیاج داشته باشد، حاضر به خدمت هستیم.

همان‌طور که می‌دانید، این آمادگی در سعه صدر و وحدت، به مذاق کسانی که
توفیق و معنای انقلاب را در خصومت و انحصار می‌دیدند و وحدت را در محدوده
گروهی و فکری خودشان می‌خواهند، خوش نمی‌آمد و به طرق مختلف خدمت‌گزاران
اصیل قدیم را پس زدند.

ای کاش با صراحت و صداقت این کار را می‌کردند و ناجوانمردی و اتهام و
افشاگری‌های مغرضانه نمی‌نمودند و به فرمان امام، چماق قلم و زبان را به کار
نمی‌بردند!

جواب این اشتهاها و اتهامات را نمی‌دهیم. در هر حال به حکم:

«كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ»^۱

به موقعیت و مأموریتی که در دوران نهضت مقاومت ملی داشتیم، برگشتیم، یعنی
به سنگر و کرسی دفاع از ملت و آزادی و حق.

وظیفه خود دیدیم که کاندید نمایندگی مجلس بشویم و از این طریق به مملکت
و انقلاب خدمت نموده، هم جلوی اجحافات و تجاوزات به قانون اساسی و حقوق
ملت را بگیریم و هم منادی اصول اسلام و اهداف انقلاب و مانع انحراف باشیم.

شما مردم تهران مثل امام به ما اعتماد و عنایت کرده، طلعت نمایندگی را به
دوشمان انداختید و پای ما را بسیار سنگین کردید، همچنین استقبال‌ها و التفات‌های
بعدی همه مردم ایران. حالا برای گزارش این مأموریت و تجدید دیدار با شما اینجا
آمده‌ایم تا به پرسش‌ها و انتقادات و اعتراض‌هایی که شفاهاً و کتباً داده‌اید، جواب

۱. روایت: هر چیز به اصل خود برمی‌گردد.

گزارش به مردم در امجدیه _____ ۲۰۷
بدهیم و سپس خط مشی و سیاستی را که در وظیفه نمایندگی اتخاذ کرده‌ایم، بیان
داریم.

پرسش‌ها

۱- چرا سکوت کرده‌اید؟

بله، ما هو و جنجال و فحاشی راه نیانداخته‌ایم، مجلس را به هم نزده‌ایم. ما اصلاً اهل
این کارها نیستیم، و مخالف آن و طرفدار نظم و اصول و هدف و راه‌های قانونی
هستیم.

در عالم اغتشاش و آشوب و اتهام خیلی‌ها از ما جلو ترند! ولی ساکت و بی‌کاره
هم نبوده و نیستیم و با نمایندگان هم‌دوره و هم‌فکران، تبادل نظر و هم‌کاری داشته؛
در لویح و طرح‌ها و رأی‌گیری‌ها حرفمان را زده و می‌زنیم، ولی بالاخره «عدد»
حکومت دارد.

اصولاً مجلس دو کار دارد:

طرح و تصویب قوانین،

نظارت بر دولت (تذکر، سؤال و استیضاح).

در کمیسیون‌ها و در مذاکرات و رأی‌گیری‌ها شرکت داریم و تذکرات و
سؤالات را تا به حال جواب داده‌ایم، ولی استیضاح نکرده‌ایم. راه‌سوم نطق‌های قبل از
دستور می‌باشد. نوبت و قرعه‌کشی شده است و تصادفاً همه‌ی ماها در آخرین
فرصت قرار گرفته‌ایم. اما یک‌جا هست که تصدیق می‌کنیم که کوتاه آمده‌ایم:
جواب فحش‌ها و حملات شخصی و اتهامات ناروا را نداده‌ایم. نمی‌خواهیم مجلس
و مملکت میدان معارضه‌های شخصی و غرض‌ورزی شود.

حال می‌پرسم: آیا خیال می‌کنید اگر ما یک داد بزنیم، کار درست می‌شود؟

در هر حال تا آنجا که تناسب و موضوع و امکان داشته باشد، داد و اعتراض بلند
کرده و می‌کنیم. اما صدای ما به گوش نمی‌رسد. سانسور رسانه‌های گروهی و در
مقیاس محدودتر، مطبوعات عامل و علت آنند.

۲- چرا سر و صدا و مخالفت می‌کنید؟

این سؤال و ایراد، معکوس سؤال بالا است و بیشتر از ناحیه‌ی مخالفین یا طرفداران
راحتی و آرامش عنوان می‌شود، می‌گویند:

چرا در مجلس و روزنامه به ایراد و انتقاد و اختلاف می‌پردازید؟ جوابش این است که وظیفه و کار نماینده یا روزنامه‌نویس، نظارت بر جریان‌ها و مراقبت بر اعمال دولت‌ها است، که از آنچه خطا و خیانت است با استدلال یا رأی یا تذکر و توضیح جلوگیری نماید. امر به معروف و نهی از منکر است که امام هم خیلی تأکید کرده‌اند و از ارکان امت اسلامی است. اگر نماینده‌ی مجلس یا روزنامه سیاسی این کار را نکند و به سکوت و رضا و تمجید بپردازد، خیانت به ملت کرده است. البته ایراد و انتقاد یا بحث و مخالفت‌های پارلمانی با کارشکنی و لجاجت و مخالفت‌های شخصی و گروهی فرق دارد و نباید چنین باشد.

در نظام‌های دیکتاتوری و استبدادی یکی از راه‌های اختناق و فعال‌میشائی همین است که وخامت و حساسیت اوضاع و در کمین بودن خطر را پیش کشیده، به هر کس که دهان باز کند، بگوید فریب خورده یا آلت دست دشمن است یا هم‌صدا و هم‌گام با آمریکا و غیره شده است؛ در حالی که انتقاد و مخالفت در حد معقول و قانونی، معمول خود آنجا هم هست و عیب و ضعف حساب نمی‌شود.

۳- چرا انقلاب به ثمر نرسیده و مملکت روی غلتک نیافتاده است؟
مگر شما انتظار هلو-گلو را داشته‌اید، با انقلابی به این عظمت که ابعاد آن از انقلاب‌های دنیا و انبیاء وسیع‌تر است، نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود. ما طرفدار عمل تدریجی و تأمل و مخالف دستپاچگی و تسریع و تحریک بودیم؛ مع‌ذلک نباید ناراضی و ناامید باشیم. دلایل و موقفیت‌های زیاد وجود دارد که انقلاب ما، حتی بعد از پیروزی، محکم‌تر و مستقرتر و امیدوارکننده‌تر از انقلاب‌های سایر جاها نشان می‌دهد:

۱- ما در مدت کمتر از یک سال با حداقل درگیری و خون‌ریزی کلیه مراحل انتقال از حالت انقلاب به استقرار قانونی را طی کردیم (رفراندوم تغییر نظام، قانون اساسی و تصویب آن، انتخاب رئیس‌جمهوری، انتخابات و تشکیل مجلس، تعیین دولت قانونی).

۲- پایه‌گرفتن نظام جمهوری و جدی شناخته شدن آن از ناحیه‌ی دولت‌های دیگر.

۳- مهم‌تر از همه عوض شدن واقعی و عمیق ملت که نمونه‌های بارز و بی‌شائبه آن، آمادگی و استقبال از شهادت و محرومیت و سخاوت است.

- ۴- مقاومت و شجاعتی که ارتش و سپاهیان و نیروهای تدافعی در جنگ غیر متعادل نشان داده، در زیر ضربات و صدمات جان‌فرسا، خودسازی به عمل آمد و مصداق «تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ»^۱ را دیدیم.
- ۵- دست و پائی که می‌زنیم و تلاشی که خودمان (خوب یا بد)، بدون آقابالاسر و حاکم و بیگانه، برای حل مصائب و مشکلاتمان می‌نمائیم.

۴- چرا استعفا نمی‌دهید؟

بسیاری از دوستان و همفکران که مدافع ایران و موافق انقلاب و جمهوری اسلامی، ولی مخالف جریان‌های ناهنجار هستند، همچنین بعضی از ناراضیان و سرخوردگان از سیاست و مدیریت بعد از پیروزی انقلاب، ما را ملامت می‌کنند یا با طعنه و توهین می‌گویند چرا به‌عنوان اعتراض و تبری جوئی خود را کنار نمی‌کشید و از نمایندگی مجلس و هم‌نشینی با نمایندگان ناباب استعفا نمی‌دهید؟ همان‌طور که در رژیم شاه اعراض و انزجار داشتید.

ما ضمن آنکه مخالف و معترض نسبت به خیلی خرابیها و خطاها و خلافها هستیم و آنها را نقاط ضعف و زیان و بلکه ننگ برای اسلام و انقلاب و ایران می‌دانیم، ولی در اصل و اساس با انقلاب و نظامی که خود در ایجاد و استقرار آن شریک بوده‌ایم، مخالف و دشمن نیستیم. ما وظیفه‌ی شرعی و ملی خود می‌دانیم، که علی‌رغم تلخی‌ها و سختی‌ها و ناروایی‌هایی که در حقمان شده و می‌شود، در صحنه حضور داشته باشیم و تا آنجائی که می‌توانیم، به اعتراض و اصلاح، اقدام نمائیم.

ما قبول داریم که در هر انقلاب از این قبیل تلاطم و تخریب و تخاصم‌ها هست و استعفا دادن ناشی از یأس، و یک نوع انتحار است. ما معتقد و متوکل به خدا و امیدوار به آینده می‌باشیم.

سیاست و خط مشی اتخاذی ما

۱- سیاست واگذاری و نظاره

در دوران دولت موقت نظریات و خط مشیی داشتیم و معتقد و مقید به اصولی بودیم (به لحاظ انقلاب، مدیریت، انتخاب اشخاص، سیاست خارجی، و داخلی و غیره) اما

۱. آل عمران (۳) / ۲۷: ... و [موج] زنده را از [ماده] بی‌جان پدید می‌آوری...

آنها نشیندند و اصرار به خلاف آن داشتند و مانع شدند. ما هم کنار رفتیم و گفتیم ما مثل آنها معارضه به مثل و ممانعت نمی‌نمائیم. یک‌سره به خودشان واگذار می‌کنیم که هم مسئول باشند و هم مجری. اصل «یک‌مامائی» را در نظر می‌گیریم! وقتی مسئولیت به دوش شخص افتاد، طور دیگر فکر می‌کند. توقع و تفکرش عوض می‌شود. با واقعیت و عمل و با ضروریات روبه‌رو می‌شود. ناچار به عقل مراجعه می‌کند. خود به‌خود در خط درست می‌افتد.

چوب لای چرخشان نمی‌گذاریم که هم اشکال ایجاد شود و هم مسئولیت لوٹ شود. از کنار نظاره می‌کنیم، اگر نظری و خدمتی خواستند انجام می‌دهیم، و اگر نظر نخواستند و بیراهه رفتند، تذکر و توجه می‌دهیم و با شما تجدید دیدار می‌کنیم و گزارش می‌دهیم که شما اقدام نمائید.

این کاری است که می‌کنیم و خط مشی کلی ما است. حاضریم اگر بیشتر عرصه را تنگ کردند، علی‌وار خانه‌نشین هم بشویم. علی (ع) نخواست صدای «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ» خاموش شود و وحدت و نطفه اسلام متلاشی گردد.

۲- نظر ما در قبال انقلاب و جمهوری اسلامی

سپاس گزار خدا و خلق و مفتخر به پیروزی مرحله اول انقلاب، و معتقد به اساس و ادامه انقلاب اسلامی می‌باشیم. ولی ادامه در سایه‌ی قانون و قدرت، به‌صورت تدریجی و عمیق و اساسی، نه با تعجیل و تخریب و تخاصم. انقلاب اسلامی را با الهام و اجرای اسلام اصیل، توأم با شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» درک کرده، تعرض و تمایل به یک‌طرف را خطرناک و بدعاقبت می‌بینیم.

عمیقاً نگران تداخل و نفوذ افکار و برنامه‌های مارکسیستی و سیاست شوروی می‌باشیم. سیاست خارجی متکی بر احترام متقابل به استقلال و حقوق حقه در چهارچوب موازنه منفی را خواهانیم. نگران جانسین شدن یک ابرقدرت به جای ابرقدرت دیگر هستیم. معتقد و مدافع نظام جمهوری اسلامی می‌باشیم.

جمهوری اسلامی ایران نباید جمهوری خلق ایران یا جمهوری سوسیالیستی ایران یا جمهوری دولتی ایران گردد و تمام شئون و امور افراد به انحصار و اسارت دولت درآمده، اصول مسلم آزادی، شخصیت انسانی، مالکیت، اقتصاد، انفاق، ایثار، تکامل

اجتماعی از بین برود و تکامل و تقرّب تعطیل گردد.

معتقد و مدافع مجلس شورای منتخب مردم می‌باشیم و نظام رأی‌گیری و اکثریت را قبول داشته و به قانونیت و حاکمیت آن گردن می‌نهیم. ضمن آنکه مسئولیت دسته‌جمعی و آزادی و مصونیت اقلیت باید محفوظ و محترم باشد.

۳- قانون اساسی

با آنکه آن را خالی از عیب و نقص و بی‌نیاز از اصلاح و تکمیل - از طریق قانونی - نمی‌دانیم، ولی چون با آرای عمومی قوت قانونی پیدا کرده و نعم‌البدلی نداشته است، تضعیف و تردید در آن، واژگون‌کننده‌ی اساس نظاممان خواهد شد، لذا طرفدار وفادار و مدافع و پاسدار آن هستیم، و آن را دست‌آورد انقلاب و سرمایه‌ی ملی خود می‌دانیم.

برخلاف دوران شاه، قانون اساسی نباید کتابچه‌ی تشریفاتی، تظاهراتی و تبعیضی «تُؤْمِنُ بَعْضٌ وَكَفَرُ بَعْضٌ»^۱ در دست صاحبان قدرت باشد. بلکه صادقانه و به‌تمام، احترام و اجرا شود. خصوصاً با توجه به اصول ذیل:

اصل ۲۲، مصونیت ایرانیان به‌لحاظ حیثیت جان، مال و حقوق و مسکن و شغل و غیره.

اصل ۲۳، ممنوعیت تفتیش عقاید که شدیداً در آموزش و پرورش و استانداری‌ها و وزارتخانه‌ها و غیره به‌عمل می‌آید.

اصول ۲۶ و ۲۷، آزادی اجتماعات که متأسفانه سخت در تزلزل و تهدید است و حالت انحصاری پیدا کرده است.

اصل ۳۲، امنیت قضائی که متأسفانه خیلی پای آن می‌لنگد و تا بخواهید نارضایتی و ناراحتی ایجاد کرده، لکه‌ی سیاهی برای عدالت اسلامی و آبروی جمهوری اسلامی ایران شده است.

البته در انقلاب‌ها تا مدتی امنیت انتظامی و قضائی دچار ضعف می‌شود. ولی در مملکت ما، از یک‌طرف دولت در تقویت و تحرک نیروهای انتظامی و حفظ امنیت شهرها مسامحه می‌ورزد و از طرف دیگر، احزاب و افراد غیرمسئولی هستند که عامل ناامنی سیاسی می‌باشند و اگر نگوئیم مأمور از طرف حزب حاکم می‌باشند، لااقل و عملاً مجاز شمرده شده‌اند.

۱. نساء (۴) / ۱۵۰: ... پاره‌ای را باور داریم و پاره‌ای دیگر را انکار می‌کنیم، ...

دادگاه‌های انقلاب با قاضیان شرع خود و اعمال و احکامی که صادر نموده و ظاهراً به وسیله‌ی پاسداران اجرا می‌شود، حالت قلعه‌های مستحکم مرموزی را پیدا کرده‌اند که دو حصار استوار راه اطلاع و نظارت و نفوذ ملت و مجلس را بسته است. یک حصار شرع و فقه، که حدود و ضوابط آن هنوز برای مردم روشن نیست و دیگر استقلال قوه قضائیه.

اصول ۳۴ تا ۳۹، حق دادخواهی، حق و کیل، انحصار مجازات به وسیله‌ی دادگاه

و قانون اصل براءت، ممنوعیت شکنجه و هتک حرمت و حیثیت.

اصل ۴۷، مالکیت شخصی مشروع، که خیلی پایمال هرج و مرج و افکار

مارکسیستی شده است.

اصل ۵۷، استقلال قوای سه‌گانه و ارتباط آن از طریق رئیس جمهور.

اصل ۶۱، اعمال قوه قضائیه به وسیله‌ی دادگاه‌های دادگستری و استقلال آن و

لزوم تصفیه و توحید دادگاه‌ها.

دادگاه‌های انقلاب ر شرایط حاضر ظرفیت و امکانات کافی رسیدگی به همه‌ی پرونده‌های سیاسی و اقتصادی فراوان را ندارند و نقطه ضعفی برای مملکت محسوب می‌شوند. جا دارد که ریاست دیوان عالی کشور فعالیت‌های حزبی و تبلیغاتی و دخالت در قوای دیگر جمهوری اسلامی را کنار گذاشته و به این وظیفه‌ی شرعی و قانونی و ملی که خیلی اساسی و ضروری است پردازند.

اصل ۸۶، آزادی نمایندگان در مقام ایفای وظایف نمایندگی.

اصل ۱۰۰، شوراها و قانونی.

اصل ۱۷۳، دیوان عدالت اداری برای تظلمات مردم علیه مأمورین دولت؛ که

بسیار ضروری و پناهگاهی علیه خودسری‌ها و اجحافات مأمورین دولت و

حزب حاکم و افراد افراطی می‌باشد.

اصل ۱۷۵، بی‌طرفی رسانه‌های گروهی یا آزادی انتشارات و تبلیغات، از عقده‌های

بزرگ بعد از پیروزی انقلاب شده است. صدا و سیمای جمهوری اسلامی

در انحصار گروه خاص و افراد خطرناک، باقی مانده از سابق، درآمده، هم

به‌سزائی در ایجاد نارضایتی و اختلاف و ایجاد انحصار دارد.

۴- رهبری و ولایت فقیه و روحانیت

علاوه بر شخصیت والا و حق بزرگ رهبری در پیروزی انقلاب اسلامی ایران که بنا به تشخیص و تبعیت اکثریت قاطع مردم ایران، از امتیازات خاصه‌ی آیت‌الله العظمی

خمینی می‌باشد و از خداوند سلامت و توفیق و عزّت معظم‌له را خواستاریم و وظائف و اختیارات رهبری و ولایت فقیه را برطبق اصول ۱۰۷ تا ۱۰۹ قانون اساسی قبول داریم، به عقیده ما رهبر و رهبری تعلق به عموم داشته، در حکم پدر ملت می‌باشد. نباید افراد و گروه‌هایی آن مقام را اختصاص و اتصال به خود داده و کسب مصونیت و یا سلب مسئولیت نمایند و عناوینی را وسیله امتیاز یا فرار از قانون اساسی قرار دهند و چماقی علیه سایرین بسازند.

برای روحانیت اسلامی به‌طور کلی، با سابقه و خدمات هزار ساله‌ی آن، خصوصاً حالت استقلال و ارتباطی که روحانیت با مردم داشته است، احترام و ارزش و نقش اجتماعی قائل هستیم و انتظار علم و تقوی و ارشاد داریم. روحانیت شیعه تضمینی برای حیثیت و آزادی می‌باشد و نمونه‌ای از دموکراسی و انتخاب مردمی است.

۵- ریاست جمهوری

نسبت به جناب آقای بنی‌صدر، با بیش از ده میلیون آراء ملت و مقام حقوقی ایشان در قانون اساسی، احترام و علاقه پیدا کرده‌ایم.

ضمناً به اعتبار اصولی که در دولت موقت مدافع و منادی آن بودیم، حساب‌های شخصی را در روابط با ایشان دخالت نداده، تصمیم گرفته‌ایم در انجام وظائف قانونی وی را پشتیبانی کنیم. از جمله به لحاظ ریاست بر قوه مجریه، معرفی نخست‌وزیر به مجلس، تصویب وزیران، نظارت بر روابط قوای سه‌گانه. از فعالیت و فداکاری ایشان، خصوصاً در فرماندهی کل نیروهای مسلح و احیاء ارتش نیز تقدیر می‌نمائیم.

۶- دولت جناب آقای رجائی

ما جزو کسانی نبودیم که رأی تمایل به نخست‌وزیری و رأی موافق به دولت جناب آقای محمدعلی رجائی داده باشیم؛ ولی به‌عنوان منتخب و مصوب اکثریت مجلس رسمیت و احترام برایشان قائل شده، در صورت تمایل همکاری می‌کنیم، ولی بنا به وظیفه‌ی نمایندگی انتقاد و مخالفت هم می‌نمائیم. ایرادهای ما به دولت ایشان به جهات ذیل می‌باشد:

- عدم توجه به جنبه‌های مثبت سازندگی و ضرورت ترمیم و تقویت کشور و بی‌اعتنائی به خرابی‌ها و خطرات.
- عدم توجه و اعتقاد به جنبه‌های صلاحیت و مدیریت و تخصص و تجربه در انتخاب وزیران و مدیران.
- داشتن افکار و برنامه‌های تخریب و تخاصم و تعجیل انقلابی.

- عدم توجه و اعتقاد به ضرورت همکاری و اتحاد گروه‌های مؤمن و خدمت‌گزار و تکیه و تبعیت به گروه واحد.
- بی‌توجهی به مقام و حقوق و وظائف ریاست جمهوری، که طبق قانون اساسی بر ایشان و بر هیأت دولت، ریاست و حق نظارت دارد.

۷- نهادهای انقلاب

با نهایت احترام و ارزشی که برای فداکاری‌ها و خدمات طاقت‌فرسا و شهادت‌های جوانان انقلابی خودمان که داوطلبانه وارد نهادهای انقلاب شده‌اند و در پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی ضرورت داشته است:

اولاً، خواهان تزکیه و تقوا و تخصص در امر آنها می‌باشیم و ثانیاً، اینکه که دولت و قانون و قدرت در اختیار جمهوری اسلامی قرار دارد و خواهد داشت، دوگانگی در دولت و دستگاه‌های اجرایی و عدم نظارت صحیح بر آنها و احیاناً دخالت‌های خودسرانه آنها در کارها را منافی با قانون اساسی و مضر برای امنیت و حسن مدیریت و ارتقاء کشور می‌دانیم.

۸- جنگ با عراق

درد بی‌پایان به روان پاک شهیدان و جانبازان و فداشدگان این جنگ نامردانه‌ی تحمیلی دولت بعث عراق عرضه داشته، سر تعظیم در برابر دلاوری‌ها و فداکاری‌ها و عملیات معجزه‌آسای رزمندگان خود اعم از ارتشیان، سپاهیان، بسیج و نیروهای عشایر و داوطلب و مردمی دیگر فرود می‌آوریم و عظمت تاریخی بی‌نظیری برای آنها و فرماندهانشان قائل هستیم.

این جنگ دفاعی باید با مشارکت ملت، با وحدت و پشتیبانی از فرماندهی آن، تا اخراج آخرین سربازان از خاک میهن و با تأیید و یاری پروردگار قهار ادامه داشته باشد و هرگونه تهمت و تضعیف فرماندهی را خیانت به استقلال و انقلابمان می‌دانیم.

۹- وحدت و همکاری

نهضت آزادی ایران همیشه منادی و مدافع وحدت و همکاری با گروه‌ها و شخصیت‌ها بر محور مشترکات مثبت بوده، مخالف تفرقه و تعارض و تخاصم است. انحصارگری و استعلا را که مافوق و مولد استبداد و استکبار و استثمار است، بزرگ‌ترین دشمن اسلام و استقلال و آزادی و ترقی می‌دانیم.

همیشه در این راه گام برداشته و به آن، دعوت و پیشنهاد کرده‌ایم و علی‌رغم استقبال منفی که می‌بینیم، آماده و علاقه‌مند به آن می‌باشیم. در شماره ۶ اسفند ماه [۱۳۵۹] روزنامه ارگان حزب جمهوری اسلامی، عنوانی دیده شد که آن را طلوعی مبارکی در جهت وحدت و حل مشکل بزرگ مملکت می‌گیریم؛ نوشته بودند که:

«جامعه اسلامی امت واحد است؛ ولی جامعه تک حزبی نیست.»

در متن مقاله نیز چنین آمده بود:

«... احزاب و سازمان‌ها و گروه‌هایی که به‌راستی مسلمانند، با هم رابطه‌ی برادرانه و مثبت و سازنده دارند، نه رقابت‌های خصمانه که برادری و وحدت امت را بر هم می‌زند و رشک و کینه و تفرقه را به‌جای آن می‌نشانند.»

اینها آرزوی ما و کلام و توصیه دائمی ما بود که خوشحالیم از قلم حزب حاکم می‌خوانیم. امیدواریم مصداق: «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»^۱ نبوده و از این به‌بعد مشمول «يَفْعَلُونَ مَا يَقُولُونَ» باشد.

از جناب دادستان کل کشور هم در همین شماره‌ی روزنامه، چنین نقل شده است: «به‌جای این که شخصیت‌ها و اشخاص را مطرح کنیم، ارزش‌ها را مطرح سازیم... به‌جای قدم برداشتن به‌سوی نفاق و اختناق، قدم به‌سوی وحدت و اتحاد برداریم...»

جانا سخن از زبان ما می‌گویی

برگشتن از نفاق و اختناق و رفتن به‌سوی وحدت و اتحاد، جز با کنار گذاشتن سوءظن و تهمت و خصومت، میل به الفت و حسن نیت و همکاری، اصرار نداشتن به رعایت دقایق و خصوصیات مکتب اتّخاذهی از ناحیه‌ی دیگران، و بالاخره جمع شدن حول مشترکات اساسی ضروری، امکان پذیر نمی‌باشد.

باید از اتهام و افتراق دست برداشته و با نیروی التیام و ائتلاف به ترمیم جراحات و خسارات و تأمین آنچه رضای خالق و نیاز خلق است، پرداخت.

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»^۲

السلام علیکم و رحمت الله و برکاته

۱. صف (۶۱) / ۲: ... چرا چیزی را می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟

۲. آل عمران (۳) / ۱۰۳: و همگی به [قرآن]، رشته [ارتباط با] خدا چنگ زبند و پراکنده مشوید...

نهضت ملی شدن نفت و دکتر مصدق*

بسم الله الرحمن الرحيم

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا
وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً
إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.»^۱

موقعی که پیغمبر اکرم آیات قرآن را در ابتدای رسالت بر مردم مکه می‌خواند، کفار قریش همین کار را می‌کردند (با اشاره به عده‌ی معدودی که با دادن شعار اخلال می‌کردند).

خدایا بعد از آنکه ملت ایران را هدایت کردی و انقلاب اسلامی را به پیروزی رساندی، دل‌های ما را، دل‌های ملت ایران را، تنگ نگردان، و به ما ایرانیان رحمت و عطوفت و برادری لطف بفرما.

«إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.»

(خدایا تو بخشنده‌ای بزرگ هستی.)

برادران و خواهران عزیز اصفهانی، سلام علیکم.

* سخنرانی مورخ ۱۳۵۹/۱۲/۱۴ در مراسم بزرگداشت سالگرد وفات دکتر مصدق در اصفهان، به نقل از روزنامه میزان، شماره ۱۴۴، مورخ ۱۳۵۹/۱۲/۱۶ و شماره ۱۴۸، مورخ ۱۳۵۹/۱۲/۲۰.
۱. آل عمران (۳) / ۸: [و می‌گوید] صاحب اختیار، پس از آنکه هدایمان کردی، دل‌های ما را دستخوش انحراف مگردان [تا در کشف مبهمات قرآن دچار لغزش نشویم] و از جانب خود رحمتی بر ما ارزانی دار که بخشانیده تویی، تو.

دروود به مبارزان و شهیدان سرزمین اصفهان و به دیگر شهیدان ایران، خصوصاً در اوضاع حاضر و سلحشوران جنگ.

سلام بر رهبر همه‌ی ایران، امام خمینی.

«مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ، لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ»^۱

کسی که شکر خدمات مخلوق را به جا نیاورد و ادای دین نکند، در حقیقت شکر خدا را به جا نیاورده است.

پس از فوت مرحوم دکتر مصدق در سال ۱۳۴۵ (شعار مردم: دروود بر مصدق، دروود بر مصدق،...) علی‌رغم مزاحمت‌ها و مشکلاتی که ساواک و دولت شاه برای ما به وجود می‌آورد، هر سال به سر خاک او می‌رفتیم، فاتحه می‌خواندیم و از نام و خدماتش تجلیل می‌کردیم. در سال اول پیروزی انقلاب اسلامی ایران، بحمدالله جمعیت بیشتری این کار را کرد و با سخنرانی مجاهد بزرگ آیت‌الله طالقانی مراسم برگزار شد.

امسال برای من این افتخار بزرگی است که این مجلس تذکر و تجلیل در میان شما هموطنان و برادران و خواهران اصفهانی برگزار می‌شود. شهری که حق بزرگی به گردن مبارزات ملت ایران و انقلاب اسلامی ایران داشته است و شما می‌توانید مرحوم مصدق را از خودتان حساب کنید.

در مکاتب مادی کسی که مُرد، مرده است و کسی که رفت، رفته است، چون مادیون اعتقاد به قیامت و آخرت و رستاخیز ندارند؛ حتی غیر از خود مارکس که بنیان‌گذار مکتب بود و ناچارند اسمش را حفظ کنند، وقتی استالین رهبر کمونیزم بین‌الملل شد، رفته‌رفته نام لنین را پاک کردند. بعد از استالین هم خروشچف به سر کار آمد که «استالین‌زدایی» او مشهور است.

در چین نیز بعد از مرگ مائو که رهبر و شاه و بزرگ آنجا بود، جریانی مشابه رخ داد و بیوه‌ی او را محکوم به اعدام کردند. فقط در مکاتب توحیدی که به آخرت و بقای حیات اعتقاد دارند، برای آنها، آن کس که به دنیا آمد نخواهد مرد. اسلام می‌گوید:

«وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»^۲

۱. دستور اسلامی: کسی که قدرشناس خدمات مردم نباشد، سیاس و ستایش خدا را ادا نکرده است.
۲. آل‌عمران (۳) / ۱۶۹: کسانی را که در راه خدا جان باخته‌اند، مرده مپندار؛ آنان [در بهشت] زنده‌اند و در پیشگاه صاحب اختیار خویش روزی داده می‌شوند.

برای ما کسانی که رفته‌اند، خصوصاً آنهایی که خدمت بیشتری کرده‌اند، موجودند. ملاحظه می‌کنید که وقتی به زیارتگاه‌ها می‌روید قبل از سلام به امام و به امامزاده می‌گویید:

«السَّلَامُ عَلَى آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ.»

و

«السَّلَامُ عَلَى نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ.»

و

«السَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ حَلِيلِ اللَّهِ.»

و

...

چرا از مصدق تجلیل می‌کنیم؟

چرا ما و تمام ملت ایران و همین امروز جناب بنی صدر رئیس جمهور در دانشگاه تهران از مصدق تجلیل می‌کنیم؟ (در همین موقع جمعیت شعار می‌دهند «بازرگان، بازرگان، حمایت می‌کنیم» که مهندس بازرگان آنان را دعوت به سکوت نمود.) اگر از مصدق تجلیل می‌شود برای آن است که وی مظهر دفاع از آزادی، قانون، استقلال و تمامیت ایران و اسلامیت بود. مصدق بعد از مشروطیت وجیه‌المله‌ترین و نمونه‌ی کامل یک نماینده‌ی ملت ایران در مجلس شورا بود. اصطلاحی هست که می‌گویند:

«تُعْرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَعْدَائِهَا.»^۱

و من می‌گوییم:

«تُعْرَفُ الْأَشْخَاصُ بِأَعْدَائِهَا.»

(اشخاص را از روی دشمنانشان می‌شناسند.)

دشمنان مصدق چه کسانی بودند؟

مصدق را که بعضی‌ها این قدر جنجال علیه او راه انداخته‌اند، از طریق دشمنانش

بشناسیم.

۱. روایت: حقیقت موجودات با مخالف خودش شناخته می‌شود.

دشمنان مصدق کی‌ها بودند و کی‌ها او را محکوم و ساقط کردند؟ رضاشاه، محمدرضاشاه، اشرف، شرکت غارتگر نفت انگلیس و ایران، امپراتوری انگلستان، ابرقدرتی چون شوروی و بالاخره امپریالیسم آمریکا. این جوان‌ها هم (اشاره به اخلا لگران) که هیاهو می‌کنند، دشمن مصدق هستند، پس در خط رضاشاه، استالین، چرچیل و ایدن هستند.

حال اگر شما هم دشمن استبداد و فساد و استعمار باشید و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را کودتای امپریالیستی آمریکا و انگلیس بدانید و خواهان استقلال و آزادی و خودکفایی ملت باشید... و راست بگویید، قاعدتاً باید دوستدار مصدق باشید.

مرحوم مصدق در همان ماه‌های آخر عمر در تبعیدگاه، کسالت نگرانی آوری پیدا کرده بود. فرزندش که پزشک عالی‌مقامی است به دکتر مصدق می‌گوید:

«بابا، موافقت دولت را گرفته‌ام که شما را برای معالجه به اروپا ببرم.»

مصدق با تندی می‌گوید:

«آیا تو را بزرگ کرده‌ام و دکتر شده‌ای که عاجز از معالجه من باشی و

سفارش رفتن به خارج را بکنی؟ نه، اگر قرار باشد که دکترهای ایرانی

مرا معالجه نکنند، ترجیح می‌دهم در خاک وطن بمیرم.»

کسانی که دم از خودکفایی و استغناى ایرانی می‌زنند، آیا نباید آفرین و رحمت

نثار مصدق نمایند؟

مصدق کسی بود که هم صدا و هم گام با مدرّس، علیه تغییر مشروطیت و به سلطنت رسیدن رضاشاه بلند شد. مرحوم مدرّس به همین دلیل شهید شد. مصدق هم به تبعید و زندان و بعد به خانه‌نشینی و محرومیت از خدمات دولتی و ملی گرفتار شد، تا اینکه جنگ جهانی دوم پیش آمد و متفقین وارد ایران شدند و رضاشاه هم از ایران فرار کرد.

آن موقع امکان انتخابات آزاد به وجود آمد. مجلس چهاردهم تشکیل شد و مجدداً مصدق به عنوان اولین وکیل تهران و ایران به مجلس راه پیدا کرد. مجلس چهاردهم مجلسی بود که نخست‌وزیر آن و رئیس‌الوزرای سابق و یک عده نمایندگان فاسد، زمینه را برای هیأت چهل نفری منتخب استالین (شوروی)، آمریکا و انگلستان فراهم می‌کردند. در تمامی این دوره، مصدق برای اولین بار رهبری اقلیت را به دست گرفته بود و این اقلیت که عده‌ی معدودی بودند، مبارزه می‌کردند. من قسمت‌هایی از یکی

نهضت ملی شدن نفت و دکتر مصدق _____ ۲۲۱

از نطق‌های مصدق را در مجلس چهاردهم (آن موقع که هنوز متفقین در ایران بودند و حزب توده و اشرار و خائنین سابق پشتیبان و اجراکننده‌ی اوامر آنها بودند) برایتان می‌خوانم.

در سال ۱۳۲۴ موقعی که بنا بود کار مجلس تمام شود، و آنها در نظر داشتند انتخابات جدید را زیر سرنیزه و تانک‌های خارجیانی که کشور را اشغال کرده بودند انجام دهند، مصدق چنین می‌گوید:

«من مأموریت موکلین خود را قبول نکردم و به این مجلس پا نگذاشتم، مگر برای یک مبارزه‌ی مقدّس و آن نیل به یک مقصود عالی است.»

آن مقصود عالی چه بود؟

«برقراری اصول مشروطیت و آزادی در سیاست داخلی و تعقیب سیاست موازنه منفی» (یعنی همان شعار «نه شرقی، نه غربی» در انقلاب اسلامی ما) در صحنه‌ی سیاست خارجی.

«من ایرانی و مسلمانم.»

(توجّه کنید مصدق زمانی این را می‌گوید که مسلمان بودن خطرناک است و ضرر دارد).

او می‌گوید:

«من ایرانی و مسلمانم و برعلیه هرچه ایرانیّت و اسلامیّت را تهدید می‌کند، تا زنده هستم مبارزه می‌کنم. من طرفدار احیای اصول مشروطیتیم و با هر دولت و یا اکثریتی که بخواهد اساس آن را که آزادی انتخابات است متزلزل نماید، مخالفت می‌کنم.»

مثل اینکه مصدق امروز زنده است و از لایحه‌ای که برای محدود کردن احزاب به مجلس آورده‌اند، خبر دارد و این حرف را می‌زند. اجازه بدهید نطق او را ادامه دهیم:

«چگونه ممکن است خون ایرانی در عروق کسی جاری باشد و مداخله‌ی اجنبی را در امور کشور تحمل کند. هرکس که به بقای نیروی اجنبی در کشور علاقه داشته باشد، همچنین هرکسی که همسایگان را تحریک کند، مهدورالدم است. نه تنها تشخیص ما این است که برای رفع بهانه‌هایی که موجب مداخله اجانب می‌شود و خاتمه دادن به اوضاع زمان جنگ و اعمال حاکمیت مطلق ایران در تمام قلمرو کشور باید سعی در روی کار آمدن یک حکومت به تمام معنی ملی بکنیم.»

البته ملّی که مصدّق می گفت و ما هم مفتخر هستیم که ملّی می باشیم، به معنای غلط و تهمت انگیز و افتراپی که بعضی بدان بسته اند، نیست. ملّی یعنی تمام ملّت ایران و مردم ایران، یعنی آنچه که به همه ی مردم تعلق دارد، نه به اجانب و یا دولت. ملّی بودن این است:

«و در این موقع خطیر دنیا...»

باز مثل اینکه مصدّق به تمام ملّت ایران و به مجلس شورای اسلامی می گوید:
«در این موقع خطیر دنیا- که حالا هم هست- دوئیت ها را علیه ملّی، علیه لیبرال و فلان و فلان ... کنار بگذارید و همه پشتیبان چنین حکومتی بشوید. حکومتی که مورد اعتماد مردم باشد تا بتوانیم کشتی خود را به ساحل نجات برسانیم.»

مبارزه مصدّق علیه قرارداد «گس - گلشائیان»

در مجلس چهاردهم، انگلستان از طریق شرکت نفت انگلیس و ایران برای تحکیم مبانی امتیاز خودش و استثمار و تسلط بر ایران، درصدد برآمده بود که خود رأساً در قرارداد تجدیدنظر بکند و برای اینکه در باغ سبزی هم نشان بدهد، و در ظاهر صرفه و صلاح ایران را در نظر بگیرد، حاضر شد حتّی تا ۵۰ درصد آن را به ایران بدهد. ولی در عوض، قرارداد سابق را که زیر زور سرنیزه و فرمان رضاشاه تجدید و تمدید شده بود، به تصویب مجلسی که انتخاباتش آزاد بوده است، برساند. اقلیت آن زمان به رهبری دکتر مصدّق بر علیه آن تجدید قرارداد مبارزه کردند. و امثال مگّی، مهندس حسینی، دکتر معزّی و سایرین با تمام قوا و تا آخرین لحظات آن دوره مجلس که قانونیّت آن تمام شد، مقاومت کردند و موفق شدند تا از تصویب قرارداد «گس - گلشائیان» که قرارداد اسارت ایران بود، جلوگیری کنند.

دوستی با آیت الله منتظری

در این موقع مهندس بازرگان به اخلال گران اشاره کرد و گفت:
اگر همین دو سه سال است که شما آیت الله منتظری را می شناسید، من ۱۵ سال است که با او روابط دوستانه دارم. آن زمان که خانه ی ایشان در نجف آباد در محاصره ی ساواک بود، من به دیدارش می رفتم (تکبیر و کف زدن های جمعیت).
چه طور شما ادّعای حزب الله را می کنید، در صورتی که به آیه روشن و مشخص قرآن که دستوری است که به همه داده شده، بی اعتنایید! و اتفاقاً این آیه در آن زمان

درباره مشرکین و کفار که در بیانات پیغمبر سر و صدا به راه می انداختند و سنگ و کلوخ به صورت ایشان می زدند، نازل شده است که:

«فَبَشِّرْ عِبَادِ.

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زمر (۳۹) / ۱۷ و ۱۸)

(... ای پیامبر من به بنده‌هایی مژده بده .

که سخنان را گوش می کنند و بهترین را پیروی می کنند...)

اگر شما «حزب الله» هستید و پیرو قرآن هستید، قرآن حکم می کند کلام را گوش بدهید؛ اگر درست دیدید، پیروی کنید و اگر ندیدید پیروی نکنید.

مراحل ملی شدن نفت

همان‌طور که اطلاع دارید قانون ملی شدن نفت در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ به تصویب رسید. بعضی‌ها می گویند ملی شدن نفت و حکومت مصدق به شکست منتهی شد، این یا از روی جهالت است یا از روی سوءنیت.

البته فرصت نیست همه‌ی قضایا را من اینجا تشریح کنم و برای آنکه وقتتان را زیاد نگیرم، به سرعت از روی مهم‌ترین حوادث تاریخی آن زمان رد می‌شوم و به‌طور خلاصه، ملی کردن نفت را به چهار مرحله اساسی تقسیم می‌کنم:

(۱) تصویب قانون ملی شدن نفت در داخل و در خارج.

(۲) خلع ید از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران.

(۳) در دست گرفتن و اداره و بهره‌برداری از شرکت نفت.

(۴) شکستن محاصره اقتصادی بین‌المللی به رهبری انگلیس، برای صدور نفت

و سفارش لوازم.

مرحله‌ی اول قانون ملی کردن نفت در سراسر ایران که البته همه‌ی خارجی‌ها مخالفش بودند، چه انگلیسی‌ها، چه روس‌ها و چه داخلی‌های توده‌ای و کمونیست‌ها. مرحله‌ی دوم خلع ید بود، یعنی پیاده کردن این قانون در مملکت و خلع ید کردن از انگلستان.

مرحله‌ی سوم، اداره‌ی این دستگاه عظیم بود که ایرانیان به‌هیچ‌وجه سابقه و صلاحیت و تجربه‌ی اداره‌ی آن را در آن زمان نداشتند.

مرحله‌ی چهارم، مبارزه و پیروزی و شکستن حلقه‌ی محاصره اقتصادی، و تملیک شرکت نفت انگلیس و ایران بود.

توجه کنید، کمابیش شبیه به جریانات امروز و زمان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران است.

مخالفین مصدق و دشمنان آن وقت ما و بی‌خبران یا بداندیشان امروزی غالباً از شکست ایران و مصدق دم می‌زنند؛ در حالی که پیروزی ما در سه مرحله اول قطعی و کاری بود و در مرحله چهارم نیز اگر صبر و پایداری ملت شش ماه دیگر ادامه پیدا می‌کرد و تفرقه و کارشکنی و خیانت‌ها، دروازه‌های این قلعه را برای خارجی‌ان باز نمی‌کرد، پیروزی ایران حتمی بود.

۱) در مجلس ۱۶، جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق، با بیداری و پشتیبانی ملت که با مقالات روزنامه‌های مرحوم دکتر فاطمی^۱ و دکتر بقائی^۲ تحریک می‌شدند و با رودربایستی عده‌ای از نمایندگان اکثریت، توانستند قانون ملی شدن نفت را - که به‌عنوان بهترین تدبیر از طرف دکتر فاطمی پیشنهاد شده و از طرف حزب توده به‌سختی کوبیده می‌شد- در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ به تصویب برسانند. و دکتر مصدق پس از ترور رزم‌آرا (به‌دست شهید خلیل طهماسبی، پیرو شهید نواب صفوی) گفته است که به‌دنبال یک نقشه‌ی مکارانه که جمال امامی طرح‌ریزی کرده بود و تیرش به‌سنگ خورد، نخست وزیر شد تا آن قانون را که به نظرشان غیرعملی و دیمی می‌آمد، اجرا نماید. به‌تصویب رساندن آن قانون در مجلس که اکثریت آن را سرسپردگان داشتند، کار آسانی نبود، و بعد رأی مثبتی که دیوان داوری لاهه، پس از دفاعیات مستند و مطالعه شده‌ی هیأت اعزامی، به حقانیت ایران در ملی کردن نفت خود داد، در دنیا بی‌سابقه و فوق‌العاده بود.

۲) خلع‌ید از شرکت به‌وسیله‌ی یک هیأت شش نفری، متشکل از سه نفر نمایندگان مجلسین شورا و سنا و سه نفر اعضای هیأت مدیره موقت^۳، به شکل غیرمنتظره‌ای

۱. مدیر و صاحب امتیاز روزنامه باختر امروز.

۲. مدیر و صاحب امتیاز روزنامه شاهد.

۳. پس از تصویب قانون اجرای ملی شدن نفت در اردیبهشت ۱۳۳۰، و نخست‌وزیر شدن دکتر مصدق، طبق همان قانون، «هیأت مختلط» از اعضاء منتخب مجلسین شورا و سنا با عضویت آقایان: دکتر احمد متین‌دفتری، محمد سروری، دکتر احمد شفق، ابوالقاسم نجم (نجم‌الملک)، و سهام‌السلطان بیات از مجلس سنا و آقایان: اللهیار صالح، دکتر عبدالله معظمی، دکتر علی شایگان و حسین مکی از مجلس شورای ملی تشکیل شد، «هیأت مختلط» سه نفر را به عنوان ناظر، مرکب از آقایان: دکتر متین‌دفتری، حسین مکی و ناصرقلی اردلان انتخاب کرد. به‌پیشنهاد دولت و تصویب «هیأت مختلط»، هیأت‌مدیره موقت شرکت نفت متشکل از آقایان دکتر محمود حسابی، دکتر محمدحسین علی‌آبادی و مهندس محمد بیات تعیین شد ولی آقای دکتر حسابی اختیارات ویژه‌ای خواست که مورد موافقت واقع نگردید لذا به پیشنهاد ←

به فضل خدا و پشتیبانی انبوه‌های عظیم مردم خوزستان و کارکنان شرکت نفت با موفقیت معجزه‌آسایی صورت گرفت، بدون آنکه خونریزی و خشونت پیش آید. در تمام این جریان‌ها، رهبری روحانی و پشتیبانی همکارانه‌ی مرحوم آیت‌الله کاشانی - که جز عده‌ی معدودی از روحانیت آن زمان، همراهی نداشتند - تأثیر ارزنده قاطعی داشت.

۳) اداره و بهره‌برداری از شرکت نفت علی‌رغم تهدید و تبلیغاتی که انگلیسی‌ها کرده و در داخل گفته بودند که اگر ما پای خود را کنار بکشیم مردم خوزستان از گرسنگی و گرما خواهند مرد و ایران بدون مواد نفتی خواهد شد و در خارج قبولانده بودند که در اثر ناشی‌گری و بی‌کفایتی ایرانیان، تمام دستگاه‌ها خوابیده و متلاشی شده است نیز به بهترین وجه صورت گرفت.

بدون آنکه یک نفر از کارمندان را پاک‌سازی نماییم و بدون آنکه رفتاری و احساس کمبود یک قطره نفت یا بنزین و سوخت نانوایی و حمام در سراسر ایران شود، با احترام و استمداد از مهندسین و متخصصین خودمان، با همکاری برادرانه‌ی کارگران و با دعوت و انتقال چند نفر حسابدار و مهندس از مؤسسات دولتی، توانستیم تمام تأسیسات و تشکیلات تصرف‌شده را مانند زمان انگلیسی‌ها (که ۷۰۰ نفر متخصص داشتند و همگی رفتند) بگردانیم؛ احتیاجات نفتی مملکت را تأمین نماییم و حتی برای روغن ماشین که قبلاً از خارج وارد می‌شد، کارشناسان و مهندسین شرکت، کارخانه مربوطه را که فقط یک سوم آن به مرحله‌ی آزمایش رسیده بود و فروشندگان آمریکایی هنوز آن را به انگلیسی‌ها تحویل نداده بودند، با عشق و نبوغ خود به اتمام و استفاده رساندند.

بعضی از بازدیدکنندگان خارجی که در آن ایام می‌آمدند یا کارشناسان کنسرسیوم که بعداً برای تحویل و بهره‌برداری استخدام شده بودند، از حفظ و نظارت و تنظیم دستگاه‌ها و عرضه‌ای که ایرانیان نشان داده بودند تعجب نموده و تحسین می‌کردند.

۴) شکستن محاصره اقتصادی و آخرین مرحله‌ی توفیق دولت ملی مصدق که

→ مهندس کاظم حسینی کارشناس نفت، و تصویب «هیأت مختلط»، آقای مهندس مهدی بازرگان رئیس دانشکده فنی دانشگاه تهران به‌عنوان رئیس هیأت‌مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران تعیین شد. (توضیحات و گزارش مفصل واقعه را در بخش دوم از جلد اول کتاب «شصت سال خدمت و مقاومت»، تألیف سرهنگ غلامرضا نجاتی، از انتشارات مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ سال ۱۳۷۵ مطالعه فرمائید). (ب.ف.ب).

لازمه‌اش فروش نفت به خارج و خرید و سفارش لوازم یدکی و نیازمندی‌های فنی تخصصی بود، مستلزم عمل و صبر بیشتر و مخصوصاً حفظ وحدت و قدرت در داخل بود که متأسفانه مغلوب نقشه‌های خارج و مخصوصاً نقایص و مفاصد اخلاقی داخل گردید؛ در حالی که از نظر اقتصادی و فنی ادامه مقاومت کاملاً امکان‌پذیر و حتمی بود، زیرا که از یک طرف مدیریت شرکت و مملکت به وضع نسبتاً صحیح و مطلوب (یعنی بهتر از گذشته) تأمین گردیده و از طرف دیگر با اجرای سیاست «اقتصاد بدون نفت» و توجه به کشاورزی و منابع تولیدی و صادراتی سنتی و تازه، دولت مصدق موفق شده بود برای اولین بار در تاریخ مشروطیت، بودجه‌ی متعادل بدون کسری تنظیم نماید (برخلاف جریان‌های فعلی).

کسانی که می‌گویند مصدق در این راه شکست خورد، بسیار در اشتباه هستند. مصدق در سه مرحله از ۴ مرحله صد درصد پیروز شد. برای اینکه:

اولاً قانون ملی شدن نفت در مجلس ایران علی‌رغم اکثریتی که مخالف بودند، به تصویب رسید و دادگاه بین‌الملل لاهه هم بر آن صحه گذاشت، و اتفاقاً قاضی روسی دادگاه رأی ممتنع داد درحالی که قاضی انگلیسی به نفع ایران رأی داد. مرحله‌ی دوم خلع ید که اطلاع دارید، تا آخرین فرد انگلیسی از این شرکت خارج شد.

در آبادان، اهواز، مسجد سلیمان و جاهای دیگر، خلع ید به عمل آمد بدون اینکه قطره‌ای خون از دماغ کسی ریخته شود و البته با استقبال و پشتیبانی عظیم مردم خوزستان روبه‌رو شد که همه جا بودند و با نهایت مسالمت و طبق موازین قانونی انجام شد. شاید یک هفته نبود که ما، هیأت خلع ید، به آبادان رفته بودیم. اول من رؤسای انگلیسی شرکت را دعوت به یک مهمانی کردم و بعد آنها از ما دعوت کردند و می‌بینید انجام این عمل قانونی احتیاج به دعوا و فحش و دشمنی نداشت و بعد حتماً جریان را شنیده‌اید.

در مراسمی که با تلاوت کلام الله مجید و بعد موزیک نیروی دریایی شروع شد، با یک جمع شاید ۴۰ یا ۵۰ نفری رفتیم و با کمال سادگی و سهولت تابلوی شرکت نفت انگلیس را برداشتیم و به جای آن تابلوی شرکت نفت ملی ایران را نصب کردیم و رفتیم به اتاق مستر «دریک» که رئیس کل تشکیلات شرکت نفت انگلیس در ایران بود. تا او از سرجایش بلند شد، من رفتم سرجایش نشستم و بدین ترتیب از این

شرکت خلع ید شد. پس می‌بینید مسئله خلع ید هم با پیروزی صددرصد انجام شد. در مرحله‌ی سوم که اداره کردن شرکت نفت بود، انگلیسی‌ها چه برای ما و چه در دنیا، این‌گونه تبلیغ کرده بودند که وقتی ما پیمان را از ایران بیرون بگذاریم، تمام چاه‌ها آتش خواهد گرفت، و تمام ایستگاه‌های تصفیه و پالایشگاه خواهد خوابید و نه تنها تشکیلات فنی شرکت ما از بین خواهد رفت، بلکه مردم خوزستان از گرسنگی و تشنگی و گرما خواهند مرد. و نشان به آن نشانی که به جای ۷۰۰ متخصص انگلیسی که با سلام و صلوات آنجا را ترک کردند، ما با ۷۰ یا ۸۰ متخصص ایرانی که از تهران آورده بودیم، به اتفاق کارگران ایرانی چرخ‌های این پالایشگاه را به گردش در آوردیم، بدون آن‌که قطره‌ای آب یا لقمه نانی از مردم کاسته شود. نه برقشان قطع شد و نه آبشان و حتی یک اتومبیل بدون بنزین نماند. فقط ماند مرحله‌ی چهارم، یعنی صدور نفت به خارج و تأمین لوازم یدکی و احتیاجات پالایشگاه.

چون انگلیسی‌ها با اتحادی که با سایر کمپانی‌های نفتی و کارخانجات دنیا، مخصوصاً اروپا داشتند، اجازه نمی‌دادند حتی یک مهره یا یک پیچ به شرکت نفت ایران فروخته شود؛ تنها در این مرحله بود که مصدق موفق نشد.

چرا مصدق در مرحله چهارم موفق نشد؟

چرا موفق نشد؟ به خاطر اینکه اتحاد و اتفاقی بود، چه در خارج و چه در داخل، علیه حکومت ملی دکتر مصدق؛ توطئه‌ای که در داخل، پرچم‌دار آن حزب توده بود. کما اینکه بعد از پیروزی انقلاب، اولین عده‌ای که شروع به ایراد و انتقاد از دولت موقت کردند باز هم فدائیان خلق و چپی‌ها بودند.

همیشه اینها هستند که مخالفند و متأسفانه فهمیده یا نفهمیده، جوانان تند انقلابی و بعضی گروه‌های مذهبی هم آگاهانه یا ناآگاهانه پیرو همان خط و همان راه می‌شوند و اسمش را می‌گذارند «خط امام».

چیزی که نه مصدق و نه ما ادعا و انکارش را داشتیم

ما از آن جهت مصدق را تأیید می‌کنیم، چون او را به عنوان سمبل و مظهر قانون و طرفدار آزادی و استقلال و مبارزی سرسخت علیه همه‌ی ابرقدرت‌های جهان می‌دانیم. ما مصدق را به عنوان رجل سیاسی، مبارز صدیق ملی و مدافع آزادی و استقلال و

اعتلای ایران می‌شناسیم. مصدق را ما، رهبر مذهبی، مرجع تقلید و امام جماعت، نه شناخته‌ایم و نه خواسته‌ایم. نه او و نه ما، درباره او ادّعی عصمت نداریم و بر اعمال خصوصی و شخصی و اداری او صحه‌ی دینی نمی‌گذاریم. البتّه این به آن معنا نیست که بگویم خدای ناکرده او بی‌دین بود. یا بگویم که خدای ناکرده نامسلمان و شراب‌خوار و فاسق بود!، خیر، بالعکس؛ برای اینکه مصدق را بهتر بشناسید خدمتتان عرض می‌کنم که او اولین کسی بود که انقلاب و اسلام را به اروپا صادر کرد.

مصدق موقعی که در سوئیس درس می‌خواند، تز دکتر یا رساله‌ی دکترای او در دانشکده حقوق نوشاتل سوئیس، «قوانین ارث اسلام» بود. پس می‌بینید، مصدق اولین کسی بود که ندای قرآن و اسلامیت را در محیط علمی اروپا که مرکز آن از لحاظ بین‌المللی و حقوقی در سوئیس بود، سرداد. او اولین صادرکننده‌ی اسلام به محیط علم و حقوق اروپا بود.

یادم می‌آید در افتتاح مجلس چهارم که دکتر مصدق دگرگونی‌های شومی را از آن استشمام می‌کرد، یک تابلوی شمایل بزرگ حضرت رسول (ص) را همراه قرآن و بوسه و اشک فراوان به مجلس اهدا کرد. بالای شمایل و در زبانش این فرمایش پیغمبر نقش بسته بود که:

«الْإِسْلَامُ يَعْلُوا وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ.» (حدیث نبوی)

(اسلام، بر همه چیز برتر و بالاتر است و هیچ چیزی نمی‌تواند بر اسلام پیروز شود).

پس مصدق همان‌طور که خودش گفته بود: «هم ایرانی بود و هم مسلمان». من که کودک دبستانی بودم (و جوان‌ها و بزرگ‌ترها نیز) نمی‌فهمیدم مگر این مجلس چه بلایی به سر ایران و اسلام می‌خواهد بیاورد و این:

«الْإِسْلَامُ يَعْلُوا وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ.»

که در کلام یک سیاستمدار آمده است چه معنی و منظوری دارد... حال اگر چنین نخست‌وزیر ایرانی مسلمان که تربیت شده در قوانین و آداب زمان است و می‌خواهد وفاداری خود را به مشروطیت سلطنتی - البتّه به همان معنی و مفهومی که می‌گفت شاه در کشور مشروطه سلطنت می‌کند، نه حکومت؛ و چنین اختطاری، مترقی‌ترین و شجاعانه‌ترین شعار در آن شرایط و زمان بود و دیگران جرأت شنیدنش را هم نمی‌کردند - نشان دهد، برای بوسیدن دست ملکه هم شده

باشد آیا باید دستک و دمبک برایش درست کرد؟

من اصلاً وارد اختلافات مرحومین دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی که این اختلافات چه بود، چه کسانی این اختلاف را به وجود آوردند و تقصیر با که بود نمی‌شوم. این نوع بحث‌ها و مناقشه‌ها تحریک شیطان و عامل تفرقه و تضعیف انقلابمان می‌باشد. نگذارید تجربه‌های تلخ گذشته دوباره تکرار شود. این تجربه‌ها باید برای ما عبرت‌انگیز باشد.

اصولاً شخصیت‌ها و حیثیت‌ها را به‌طور متوسط در مجموعه اعمال و احوال، و مخصوصاً از دریچه‌ی صفات و آثار برجسته آنها قضاوت می‌نمایند، نه در جزئیات و حواشی خوب یا بد.

چرا مصدق را از این دریچه نگاه نمی‌کنید که وقتی ایدن نخست وزیر (و یا شاید وزیر خارجه آن دوران) انگلستان که در مدیترانه به سر میبرد، خبر سقوط او را شنید، گفت:

«بعد از مدت‌ها در آن شب خواب راحت کردم.»

و عبدالناصر می‌گفت:

«ملی کردن کانال سوئز و بیرون راندن انگلیس و فرانسه را ما مدیون

مصدق می‌دانیم.»

مصدق چنان کمر امپراتوری انگلستان را شکست که دیگر نتوانست راست شود و از قدرت درجه یک دنیا به درجه‌ی دو و سه سقوط نمود.

این رسم یا شیوه‌ی ایرادگیری به جزئیات و دروغ و شبهه‌اندازی در جریان‌های بزرگ شبیه به اخلاص‌گری‌هایی است که مشرکین و منافقین یا معاندینِ اهل کتاب در باره کلام خدا می‌کردند، تا آنجا که قرآن می‌گوید:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ

وَأُخَرٌ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ

ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ»^۱

۱. آل عمران (۳) / ۷: اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد، بخش [اعظم] آن، آیاتی است صریح و روشن که اصل کتاب است و [بخش] دیگر، آیات متشابه است [که احتمالات مختلفی در معنی و مفهوم آن می‌رود]؛ اما آنها که در دل‌هاشان انحراف است، [اصل کتاب را رها کرده، تنها] آیات متشابه را برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود،] دنبال می‌کنند؛ ...

مقایسه نهضت مصدق و انقلاب بزرگ اسلامی به رهبری امام خمینی

به‌طور خلاصه و تکرار آنچه در جاهای دیگر گفته‌ام، مصدق ابتدا با شاخه‌ای از استیلای خارجی در افتاد و توفیق کامل نیافت که مرحله‌ی آخر را به نهایت برساند، به‌دلیل اینکه در داخل، هم استبداد برقرار بود و هم اختلاف و تفرقه. و در خارج، استیلای خارجی علیه او متحد شد و با استبداد داخلی پیوند زد.

تجربه‌ی مصدق درس بزرگی برای ملت و پایه‌ای برای پیروزی انقلاب اسلامی گردید و از همان ابتدا وسیله شد که شاه ماسک از چهره بردارد و به‌ما بفهماند که استبداد دشمن اصلی است و اول باید ریشه آن را درآورد. به‌علاوه، قیام برای مبارزه، وحدت می‌خواهد، یعنی هدف ایدئولوژیک اسلامی و تشکیلات و تربیت لازم است.

انقلاب کبیر ایران به‌رهبری امام خمینی این برتری را داشت که از ریشه‌کنی درخت که‌نسال استبداد شروع نمود و پیروز شد و علاوه بر آن با هدف روشن و بلند اسلام به‌راه افتاد، شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» را اختیار نمود و تمام قشرهای مملکت را که در آب‌یاری نهال آن شرکت کرده بودند، زیر پرچم خود در آورد.

اما متأسفانه بعد از پیروزی اول، انحراف‌ها و افراط‌هایی پدیدار شد. به‌جای الفت و اتحاد، انتقام و تفرقه رشد کرد؛ به‌جای استبداد سرنگون‌شده، انحصارگری گروهی صنفی و استعلا چیره شد و به‌جای اسلام اصیل پاک با چهره رحمت و برکت و حرکت، التقاط ناشی از خصومت و تخریب و تعجیل غلبه نمود.

استعلا که می‌گوییم بزرگ‌ترین دشمن و تهدیدکننده‌ی انقلاب ماست، این نیست که چرا حزب پیروز در انتخابات و متولیان انقلاب کرسی‌های وکالت و وزارت و مقاماتی را در دست دارند. ما به قانون اساسی و حکومت اکثریت تمکین می‌کنیم. از این جهت ایراد و نگرانی داریم، و مردم ناراضی و متوحش هستند که چرا طرد و تخلیه از سایرین می‌نمایند، مملکت را تیول خودشان می‌دانند، با ملت و ملیون و کارمندان معامله‌ی مهاجم غالب می‌کنند، دین و آیین را تحت عنوان مکتب، در انحصار و فرمان خویش در آورده‌اند و نهادهای انقلاب از قبیل سپاه و کمیته و بسیج و جهاد و دادگاه‌ها و رادیو و تلویزیون را اختصاصی و آلات اجرایی حزب نموده‌اند...

حالا هم پس از گذشت دو سال و خرده‌ای از پیروزی انقلاب، در اثر تفرقه، در نتیجه‌ی اختلاف انداختن، و در نتیجه‌ی انحصارگری، کسانی یا گروهی می‌خواهند ملت را از صحنه دور کنند و می‌خواهند مملکت، وطن، حتی امام و خدا و حزب خدا را به خودشان اختصاص دهند. اینها بزرگ‌ترین خطر است و باید همان‌طور که در اوّل مطلب گفتم، از خدا بخواهیم:

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا
وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً
إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.»^۱

همه را به خدا می‌سپارم.

۱. آل عمران (۳) / ۸: [و می‌گوید] صاحب اختیارا، پس از آنکه هدایت‌مان کردی، دل‌های ما را دستخوش انحراف مگردان [تا در کشف مبهمات قرآن دچار لغزش نشویم] و از جانب خود رحمتی بر ما ارزانی دار که بخشانیده تویی، تو.

انقلاب ایران در دو حرکت

بسمه تعالی

پیش‌گفتار انقلاب ایران در دو حرکت

تمدن و تکامل بشر مدیون انتقال مشاهدات، تجربیات و معلومات هر نسل به نسل بعد از خود می‌باشد و از جمله خدمات و وظایفی که نسل ما در برابر نسل‌های آینده به عهده دارد انتقال اطلاعات و تجربیاتی است که در دوران عمر خود به دست آورده است. این اطلاعات به مراتب گرانباتر از میراث مالی و ماترک مادی نسل‌هاست زیرا بهتر می‌تواند از گزند فرسودگی و اضمحلال که نتیجه گذشت زمان است در امان بماند.

توانگری و تهیدستی مادی ملت‌ها در اکثر موارد از غنا و فقر فرهنگی آنان سرچشمه می‌گیرد و عقب‌افتادگی در تکنولوژی جدید غالباً با تسامح در ثبت و ضبط صحیح تجربیات و تسامح در ارزیابی دقیق حوادث و انتقال آنان به نسل‌های آینده همراه است. به‌عنوان نمونه، کشورهایی از قبیل ایران که علاوه بر سابقه‌ای طولانی در تمدن، بیش از سیزده قرن می‌توانسته است از مکتبی دانش‌پرور چون اسلام کسب نیرو کند، به‌دلیل غفلت یا تسامح در ثبت و انتقال تجارب چنان دچار فقر فرهنگی گشته که نه تنها برای آگاهی از تاریخ باستانی خویش، دست به‌دامن کسانی همچون هرودوت و گزنفون زده بلکه برای اطلاع از اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و حتی طبیعی چند صد سال اخیر نیز ناچار شده است به نوشته‌های سیاحان، سفرا و مستشرقین یا حساب‌برسان مغرب زمین پناه برد، و به حکم ضرورت نقطه نظرهایی را که بی‌شک از دیدگاه‌های ویژه آنان نشأت گرفته و گه‌گاه با حسادت‌ها و جهالت‌ها و کوتاه‌بینی‌ها توأم بوده است به‌عنوان تاریخ خود بپذیرد.

جالب اینجاست که در قرونی که مأمورین سیاسی و نظامی و مستشاران اروپایی مقیم ایران سعی داشتند در مدت مأموریت خود ارمغان جامع و ارزنده‌ای از نگارش وضع کشور ما برای دولت و ملتشان ببرند، مأمورین سیاسی و جهانگردان ایرانی کمتر زحمت مطالعه و درک و درج کشورهای میزبان را به خود داده و گزارش یا کتابی در این باره نگاشته‌اند. البته در این میان کسانی همچون فرصت شیرازی، فرهاد میرزا و برخی درباریان داشته‌ایم که سفرنامه‌ها و کتاب‌هایی نوشته‌اند ولی به دلیل محدود بودن مشاهدات و محدودتر بودن آزادی قلم مقدار بسیار کم بر سرمایه علمی و ادبی و فرهنگ ما افزوده‌اند.

رجال سیاسی ما در تدوین خاطرات و خدمات خود غالباً امساک و بی‌همتی و شاید در مواردی بی‌جراتی به خرج داده و حتی در فاصله مشروطیت تا پیروزی انقلاب هم غیر از پاره‌ای یادداشت‌های پراکنده و نامه‌ها و اشعاری بیگانه با مسائل روز کمتر اثر ارزنده و آموزنده‌ای به یادگار گذاشته‌اند. البته بسیاری از رجال سیاسی و دولت‌مردان ما از شخصیت و بضاعت علمی بی‌بهره بوده و در حکومت استبدادی نقش مهمی نیز ایفاء ننموده بودند که قابل ثبت و نشر باشد؛ با مشروطیت و با ملی شدن نفت چند اثر ارزنده تاریخی داشته‌ایم.

و این خود گوشه‌ای از فقر فرهنگی ما را نشان می‌دهد که باید درصدد رفع آن بکوشیم. به عبارتی دیگر، نگاشتن وقایع و اطلاعات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی توسط مطلعین و مسئولان ایرانی گامی مؤثر در جهت خودکفایی فرهنگی است که ما و حتی خارجی‌ان را در تاریخ‌نگاری‌ها و اظهارنظرهای آینده کمک نموده و بر دقت و صحت تاریخ‌نگاری پیرامون حوادث کشور ما خواهد افزود.

انقلاب اسلامی ایران که با سرعت، وسعت و عمق فوق‌العاده‌ای با شرکت و نقش اساسی مردم به وقوع پیوست با حوادث و وقایع گذشته کشور تفاوتی عظیم داشت. انقلاب نه تنها سخنرانی‌ها، مقالات، مصاحبه‌ها و تألیفاتی را در داخل و خارج ایران به وجود آورد، بلکه در این پنج سال بسیاری از افراد مسئول و غیر مسئول سخنرانی‌هایی ایراد نموده و مقالات و نشریات فراوانی نوشته‌اند که متأسفانه قسمت اعظم آنها تکراری و تبلیغاتی یا شعاری و سیاسی بوده ارزش زیادی از نظر تاریخ‌نگاری و تحقیقاتی ندارد؛ ولی در این میان کسانی هم نگران بوده‌اند که اگر بعضی از حقایق تلخ و شیرین ثبت نشوند فراموش یا تحریف شده آیندگان را به

اشتباه و گمراهی خواهند انداخت و لذا خواهان ثبت و ضبط تاریخ نسبتاً تفصیلی پشت پرده و واقعی آن شده‌اند.

نهضت آزادی ایران این همت و ابتکار را به خرج داده است که به جمع‌آوری و چاپ و انتشار اسنادی مربوط به تاریخ انقلاب و جریان‌های سیاسی بعد از آن کمر بسته و به فضل الهی موفق به تدوین و انتشار نشریات زیر گردد.

۱- اسناد نهضت مقاومت ملی (از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰)

۲- اسناد نهضت آزادی ایران تا پیروزی انقلاب در ده جلد تنظیم شده است که تاکنون جلد اول (جریان تأسیس و بیانیه‌ها، ۱۳۴۴-۱۳۴۰) و جلد دوم (نشریات داخلی، ۱۳۴۴-۱۳۴۰) جلد ۹ دفتر اول (ادامه مقاومت و مبارزه، ۱۳۵۷-۱۳۵۴) و جلد ۱۱ (اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها و تحلیل‌های سیاسی، ۱۳۵۹-۱۳۵۷) چاپ و توزیع شده و چند جلد دیگر در دست چاپ می‌باشد.

آقای مهندس بازرگان نیز با توجه به وظایف و خدمات حساسی که در بحرانی‌ترین ایام انقلاب و پس از پیروزی به عهده داشته و در معرض حملات و مسئولیت‌های سنگین بوده‌اند، گام‌های مؤثری در این راه برداشته‌اند. احساس مسئولیت و پاسخ به توصیه و تقاضاهای مکرر علاقه‌مندان به حقایق تاریخ انقلاب، ایشان را وادار نموده است مشاهدات و مکالمات و نظرات خود را که یک نوع زنده‌نگاری حوادث و فعالیت‌های جمهوری اسلامی ایران می‌باشد به رشته‌ی سخن و قلم درآورند که آثار ذیل از آن جمله‌اند:

۱- شورای انقلاب و دولت موقت؛

۲- مسائل و مشکلات اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان؛

۳- کتاب حاضر؛ انقلاب ایران در دو حرکت.

البته علاوه بر آثار فوق بسیاری از سخنرانی‌ها و تألیفات ایشان بعد از پیروزی انقلاب نوعی وقایع‌نگاری و تجزیه و تحلیل و حتی هشدار به جامعه انقلابی ما می‌باشد که می‌تواند منابعی با ارزش برای محققین و تاریخ‌نویسان باشند؛ از این جمله می‌توان کتاب‌های ذیل را نام برد:

۱- خیرات و خدمات در جمهوری اسلامی؛

۲- بازیابی ارزش‌ها، در سه جلد؛

۳- گمراهان.

در کتاب حاضر، نویسنده بیش از آنچه یک فرد حزبی و مبارز خدمت گزار سیاسی بتواند، جانب حقیقت و صداقت را گرفته، خودبینی و گروه گرایی را کنار زده و با بی طرفی و انصاف و سعه صدر به قصد خدمت به ثبت وقایع و تحلیل حوادث پرداخته است.

در این کتاب به تکرارها و بدیهیات فراوانی برمی خوریم که مسلماً برای آیندگان و نسل های بعد چنین نخواهد بود. استدلال ها و مخصوصاً اسناد تاریخی مربوط که در این مجموعه جمع آوری شده است حتی برای خوانندگان امروز که به بسیاری از وقایع و مسائل روز آشنا هستند جالب توجه و ارزنده می باشد. در آنجاهایی هم که مدرک و سند ارائه نشده است مؤلف خود حکم شهادی ناطق و سندی زنده را دارد که در صحنه حاضر و ناظر بوده و احیاناً نقش اجرایی در وقایع داشته است. و این شهادت از جانب کسی است که دوست و دشمن به اخلاص و صدق گفتارش اذعان نموده شجاعت و از خود گذشتگی اش را در برخورد با حوادث و بازگو کردن آنها می ستایند.

در پایان تذکر این نکته مفید است که انتشار تاریخ نویسی ها و خاطره نگاری های دست اندر کاران در زمان حیاتشان امکان آن را می دهد که هر جا دچار اشتباه و نقص و احیاناً خودخواهی و خطا شده باشند معاصرین حاضر و ناظر و مدعیان عدم صحت گزارش ها بتوانند نظر تصحیحی یا تکذیبی خود را اعلام دارند و قضاوت خوانندگان را آسان سازند. امید ما این است که خوانندگان این کتاب نقادانه و خیرخواهانه در آن بنگرند و نظرات و انتقادات خود را برای نویسنده ارسال دارند تا بتوان گامی مؤثر در جهت ثبت تاریخ انقلاب برداشت.

«اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا بِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى»^۱

۱. دعا: بار خدا یا به ما توفیق ده چنان کنیم که دوست می داری و می پسندی.

انقلاب ایران در دو حرکت*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
« وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا »^۱

مقدمه

در توصیف و تجلیل انقلاب اسلامی ایران خیلی چیزها گفته و نوشته‌اند که غالباً با دید تبلیغاتی تأیید و تملق یا تحریک و مصلحت‌خواهی بوده است، و کمتر با نظر تحقیقاتی برای تحویل به تاریخ یا تعمق و انتقاد از خود و چاره‌جویی‌های لازم؛ مع‌ذلک آنچه با وجود تفصیل و تکرار و شعار، گفته و نوشته شده است نسبت به آنچه سزاوار و مورد نیاز می‌باشد کم بوده است.

انقلاب ما در مقایسه با قیام‌ها و انقلاب‌های قبلی خودمان و انقلاب‌های کوچک و بزرگ سایر جاها، دو برجستگی و برتری نشان داده است؛ یکی اینکه واقعاً ملی و جوشیده و دربرگیرنده‌ی تقریباً کلیه‌ی طبقات و صفوف جامعه ایران بوده است؛ برخلاف آنچه بعداً اصرار ورزیده می‌شود، اختصاصی طبقاتی نبوده و از یک فرد یا یک حزب تحمیل و تلقین نشده است. در حالی که مثلاً در انقلاب کمونیستی روسیه، نه چنین مشارکت وسیع داوطلبانه وجود داشته و نه چنان وحدت کلمه و یکرنگی به

* این اثر تفصیل و تدوین بحثی است که در سخنرانی پنجمین کنگره نهضت آزادی ایران، در تاریخ ۱۳۶۱/۱۲/۱۲ به عمل آمده است و ما آن را از چاپ پنجم آن که در سال ۱۳۶۳ با شمارگان ۱۰'۰۰۰ منتشر شده است، تقدیم می‌داریم.

۱. آل‌عمران (۳) / ۱۰۳: و به‌طور دسته‌جمعی (و یک پارچه همگانی) چنگ بر ریسمان الهی زده (آویخته و متکی به آن شوید) و از یکدیگر جدا نگردید...

لحاظ اهداف و شعارهای اولیه دیده شده است. امتیاز نسبی دیگر انقلابمان تحول و تداوم آن می‌باشد. یا دنیامیسم و پویایی و توسعه‌های بعدی انقلاب^۱. البته ممیزات و اختلافات دیگری هم انقلاب ما را مشخص می‌سازد که ارتباط چندان با بحث حاضر ندارد و وارد آنها نمی‌شویم، مثلاً از جهات ایدئولوژیک، رهبری، مدیریت و تعدد مراکز تصمیم یا منابع تأثیر.

در هر حال پیدایش و پیروزی این انقلاب، علی‌رغم تردیدها و پافشاری‌های بعضی که آن را خواسته و ساخته سیاست‌های مرموز پشت پرده خارجی (از جمله انگلستان) عنوان می‌کنند و ماهیت و منشأ آنها مانند شعارها و طرز فکرهای رسمی رایج است که تمام جریان‌ها و مشکلات مملکت و حملات و ابراز نارضایتی‌ها را چیزی جز توطئه‌های ضد انقلاب و عملیات ابرقدرت‌ها مخصوصاً آمریکا نمی‌دانند، بیش از آنکه از خارج تدارک، تلقین و تحمیل شده باشد مدیون عوامل محلی و ملی است.^۲ یعنی مربوط و متعلق به خودمان می‌باشد. وقتی اساس انقلاب به خودمان تعلق داشت طبیعتاً علاقه‌مندی و شناسایی آن هم مربوط و متعلق به خودمان شده و ما از هر کس اولی و احق به بحث و بررسی آن موظف به استنباط‌ها و انتقادهای زنده و سازنده خواهیم بود. ما موظف و محق هستیم که انقلابمان را دوست داشته مایل باشیم حرفش را بزنیم و ظاهر و باطنش را هر چه بهتر و بیشتر بشناسیم و بگوئیم.^۳ با تجزیه و

۱. رجوع شود به کتاب خیرات و خدمات در جمهوری اسلامی ایران، سخنرانی مورخ ۱۳۵۹/۳/۲ در حسینیه ارشاد.

این اثر اولین بار همراه با مقاله «بعثت و دولت» در دی‌ماه ۱۳۵۹ به صورت کتابی در قطع جیبی توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شد و بارها تجدید چاپ گردید و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد ۱۶ مجموعه آثار است که با نام «مقالات اعتقادی و اجتماعی» در سال ۱۳۸۷ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۲. این مطلب در مقاله «بیگانه‌پرستی» در جلد اول کتاب «بازیابی ارزش‌ها» مستدلاً تشریح و نشان داده شده است که روحیه کهنه و طرز فکر قدیمی فوق علاوه بر آنکه اسباب کار مؤثری به سود استیلاگرهای خارجی است، یک نوع شرک و مخالفت با قرآن و پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام محسوب می‌شود که سلب کننده‌ی شخصیت و حیثیت و مسئولیت گشته نابسامانی، نارضایتی و وابستگی را ادامه خواهد داد. حال اگر استدلال جزمی و مفروضات ادعایی مکتب‌های دسته دوم درست باشد استدلال و مفروضات دسته اول را نیز نمی‌توان رد کرد.

۳. البته برای کشور و ملت است که به حکم انسانیت و مسلمانی عزیز و هدف می‌باشد. انقلاب را هم از آن جهت که محصول این ملت و حرکتی برای نجات و ارتقاء آن بوده است دوست داریم نه آنکه خود انقلاب هدف بوده و اصالت داشته باشد.

تحلیل‌های آزاد و علمی نیز بهتر می‌توانیم مؤثرها و مقصرها یا خادمین و خائنین را معرفی کرده جلوی انحراف‌ها و اشتباه‌ها را بگیریم و فعالیت‌ها و افکار را در خط صحیح بیندازیم. لازمه‌ی آزادی و استقلال و جمهوری اسلامی که خواسته‌ی همگانی بود، چنین است.

تشخیص و تسمیه‌ها

تاریخ‌نگاری و تحقیق در انقلاب، از دیدگاه‌ها و در ابعاد گوناگون می‌تواند صورت بگیرد و بر حسب آنها توصیف‌ها و عنوان‌گذاری‌ها به‌عمل آید، مثلاً از نظر ایدئولوژی یا مکتب، کیفیت رهبری و مدیریت، عوامل اجتماعی و نقش‌های مردمی، انقلابی بودن و قاطعیت، میزان دخالت سیاست‌های خارجی و غیره. هر قدر این دیدگاه‌ها یا نقطه‌نظرها، بیان‌کننده‌تر و جمع‌کننده‌تر کیفیات و عوامل مؤثر در انقلاب و گوینده‌تر نتایج حال و آینده باشد و نفع و نظرهای خصوصی کمتر در آن وارد شود، انتخاب بهتری انجام شده است.

ما در این کتاب و مطالعه، از دیدگاه دینامیک و تحرک یا تحول انقلاب وارد شده مجموعه را در دو مرحله یا دو حرکت تشخیص داده و خلاصه کرده‌ایم. چنین به نظر آمده است که انقلاب ما تا قبل از پیروزی درخشان آن یک‌نوع حرکت و حالت کلی داشته است و پس از آن حرکت و حالت دیگر، کاملاً متمایز و شاید متضاد و مخالف با اولی. هر یک از این دو حرکت یا دو حالت به‌نوبه خود، هم معلول و مخلوق علل و عواملی بوده است و هم علت و موجد نتایج و معرف جریان‌ها و خواسته‌هایی شده است.

تا قبل از پیروزی انقلاب و از دیر زمانی که می‌توانیم دامنه‌اش را به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بکشانیم بیشتر تحریکات و تمایل‌ها و تعهدها، خصوصاً در سال‌های آخر، در جهت هم‌آهنگی، همکاری و ائتلاف، یا تمرکز رهبری و وحدت کلمه سیر کرده است. ولی پس از آن- و بلافاصله پس از آن- از زمان تشکیل و خدمات دولت موقت، عموماً شاهد تفرق و تشتت و بلکه تخالف و تخاصم و طرد شده‌ایم. جامعه انقلابی ما از ائتلاف و اتحاد و از وحدت کلمه به‌تدریج دور شده هر کس و هر گروه به‌سوی خود رفته، تنها خود را محق و موظف دانسته و خواسته است سایر افکار و افراد و گروه‌ها را حذف یا ادغام در خود نماید؛ شعارها که در ابتدا «همه‌باهم» بود، تبدیل به «همه‌بامن» شد.

در حرکت اول، مردم به خاطر اهداف به دنبال اشخاص می‌رفتند و ارزش هر کس روی سوابق و خدمت به هدف واحد تعیین می‌گشت، اما پس از پیروزی و حصول نسبی مقصود، اشخاص جانشین اهداف یا تعیین کننده اهداف گشتند.

در حرکت دوم از روحیه انقلابی و شور ایمانی یا عشق به ایثار و شهادت چیزی کاسته نشد، بلکه شدت و اشتعال بیشتر، خصوصاً در قشرهای جوان و خیلی جوان، پیدا کرد که نمونه‌های درخشان و آثار معجز آسای آن‌را در جبهه‌های جنگ و جهاد دیدیم. ولی این شور و نیروها نیز از تغییر جهت کلی انقلاب تبعیت کرده از عمومیت و وحدت به اختصاص و انحصار گرایش یافت و احیاناً به خدمت افتراق و اختلاف شتافت؛ انرژی یا اراده‌های بی‌نظیر و سرمایه‌های عظیمی که می‌توانست تولیدی حیات‌بخش و برکت افزای سعادت باشد راه تخاصم و تخریب را پیش گرفت.

طبعاً دولت موقت نیز که منتهی الیه دوران اول و تشکیل یافته و مظهر و مجری شعار وحدت و ائتلاف بوده و مساعیش به جایی نمی‌رسید، می‌بایستی کنار برود.

حرکت اول یا حرکت رو به وحدت و مرکزیت را به اصطلاح ریاضی و علم مکانیک حرکت رو به مرکز (سانتریپت Centripete) می‌گوئیم و حرکت دوم را که فرار از وحدت است حرکت گریز از مرکز (سانتریفوژ Centrifuge) می‌نامیم. انقلاب ما که نام اسلامی روی آن گذاشته شده است و با سرعت تحولی که داشته و انقلاب‌های دوم و سوم را پشت سر گذارده است و از متحرک‌ترین انقلاب‌های جهان می‌باشد، تا این تاریخ به‌طور ساده و جامع در دو حرکت متقابل «رو به مرکز» و «گریز از مرکز» خلاصه می‌شود. در مکاتیبی که حرکت را اساس هستی و وجود می‌دانند یا لااقل حیات را در حرکت می‌بینند و هر حرکتی ناشی از نیروها و اهداف است، این تشخیص و تسمیه یا تقسیم‌بندی می‌تواند گویای خیلی از معانی و مطالب باشد.

گاهی اوقات نقاشان سمبلیک کار یا کاریکاتورساز چهره شخص یا حوادث زندگی و حتی واقعه‌ای را در دو سه خط رسم می‌نمایند. شاید ما هم بتوانیم در همین دو حرکت وقایع انقلابمان را خلاصه نمائیم. اتفاقاً در طرحی که - بدون اطلاع قبلی از موضوع کتاب حاضر و ارتباط فی‌مابین - روی جلد کتاب «مسائل و مشکلات سال اول انقلاب» گذارده شده است به‌وجه جالبی نمایش همین دو حرکت می‌باشد؛ یک سلسله خطوط پهن شعاع مانند را می‌بینید که به‌طرف مرکز دایره آمده در هم

مقدمه‌ی مؤلف بر کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» _____ ۲۴۳

می‌پیچند، یا تألیف و ترکیب پیدا می‌کنند و بعد شعاع‌های کوتاه‌تری رسم شده است که انفجار مانند از پشت اولی‌ها به اطراف پراکنده می‌شوند.

شاید برای بسیاری از خوانندگان معاصر که خود شاهد جریان‌ها بوده‌اند قضیه به قدر کافی روشن باشد و تقسیم‌بندی و تحلیل مسلم بوده شخصاً نیز همین احساس و آزمایش را داشته باشند و فقط تبعات و آثار برایشان سؤال‌انگیز باشد ولی برای اینکه بعداً در تجزیه و تحلیل‌ها و در تعمیم‌ها تردید پیش نیاید و تحلیل و نتیجه‌گیری‌ها دچار اشکال و اشتباه نشود به بررسی دقیق‌تر و بیان موارد و شواهد می‌پردازیم.

این نکته را هم قبل از ورود به مطلب اضافه نمایم که تفکیک انقلاب به دو حرکت به معنای تأیید و تجلیل یکی و تخطئه و توییح دیگری نبوده نمی‌خواهم بگویم تمرکز و توحید کلمه در حرکت اول یا طرد و تفرق‌های حرکت دوم حتماً درست یا خطا بوده حسن نیت یا سوءنیت بر سراسر هر یک از آنها حکومت داشته است بلکه هر کدام دلایل و موجباتی برای خود داشته است؛ غرض، بیان مطالب و ارائه‌ی شواهد است تا حقایقی روشن و علل شکافته شود و شاید راه‌هایی مشخص گردد.

حرکت اول

از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا پیروزی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷

اینک با استمداد از حافظه شخصی و استفاده و اتکاء به اسناد تاریخی (ولو تکراری و بدیهی) به یادآوری و ردیف کردن وقایع برجسته‌ای می‌پردازیم که در ظرف ۲۶ سال قبل از پیروزی انقلاب حرکت رو به مرکز یا وحدت ملی ایران را شکل و جهت داده و به حد اعلی و پیروزی رسانیده است.

نهضت‌های ملی و اسلامی

وقتی سرلشگر زاهدی به دستور آمریکا با کارگردانی عمال انگلیس و توافق شوروی، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را به منظور ساقط کردن حکومت دکتر مصدق و برگرداندن محمد رضا شاه انجام داد، یکی از علل موفقیت آنها، علاوه بر اتحاد و وحدت کلام خودشان، تفرقه‌های ملت ما بود. توطئه‌های مختلف و تفرقه‌های داخلی و پاره‌ای نارضایی‌ها که از زمان ملی کردن نفت شروع گردیده و بعد از قیام سی‌تیر ۱۳۳۱ به اوج خود رسیده بود تا حدود محسوس، قشرهایی از طبقات را دلسرد کرده بود. البته اولین و مهم‌ترین عامل اختلاف و اخلال را باید حزب توده (یا بهتر بگوئیم توده نفتی‌ها) بدانیم که در هر منزلگاه و رهگذر حاضر و ناظر بوده تخم‌های تردید، تضعیف، و تفرقه و تخاصم را می‌کاشتند. کما آنکه در برابر شعار یا تز ملی کردن صنعت نفت که پشتوانه‌ی حقوقی بین‌المللی و شرعی و قانونی داشت، تز یک طرفه خصمانه لغو قرارداد نفت جنوب و تهمت و تبلیغات آمریکایی و اشرافی بودن دکتر مصدق را عنوان کردند و در تمام مدت و در کلیه شئون مملکت دست از کارشکنی‌های زهرآلود بر نمی‌داشتند. حزب توده همزمان با ایادی انگلیس پرچمدار و پیشگام مخالفت با مصدق و جبهه ملی شده به بلندگوها و ایادی دربار و بیگانگان

(مانند میراشرفی‌ها و دکتر بقایی‌ها) و شکست خوردگان طالب قدرت و شهرت، جرأت و جسارت برای کارشکنی‌های بیشتر داد. ضمناً پاره‌ای سستی‌ها و ندانم‌کاری و خودخواهی‌های جناح ملی‌یون، همراه با محرومیت‌ها و مصائبی که لازمه‌ی هر نهضت نجات‌بخش و قیام‌های برای استقلال و آزادی و عدالت است و مردم ایران هنوز تشکل و آمادگی‌های لازم را نداشتند، باعث می‌گردید که امواج نارضایتی چندی در میان ملت بروز کرده وحدت و صمیمیت مطلوب ضعیف گردد.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یک ضربه‌ی گیج‌کننده و به اصطلاح شوک بیدارکننده‌ی بعدی برای مردم ایران و مخصوصاً ملی‌یون و روشنفکران شد. بسیاری از دردمندان این شکست را نتیجه وحدت ولو موقت دشمنان و تفرقه و غفلت یا عدم آمادگی و تشکل جبهه ملت می‌دیدند. اولین عکس‌العمل یا اقدامی که برای جبران تقصیر و قصور فوق صورت گرفت تشکیل «نهضت مقاومت ملی» بود که طی ۸ سال از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰ پرچم مقاومت و روح مبارزه را برافراشته نگاهداشت. نهضت مقاومت ملی تعلق به هیچ شخصیت یا گروه خاص حتی به پایتخت کشور یعنی تهران نداشته به‌طور طبیعی خود به‌خود از شهرهایی چون مشهد، تبریز، کرمانشاه، و تهران و حتی خارج از کشور در اروپا و آمریکا جوشید. کمیته مرکزی و کمیته‌های اجرایی آن را هم عمداً از همه‌ی طبقات (بازاری، دانشگاهی، اداری، روحانی، دانشجوی، کشاورز و کارگر) و از نمایندگان احزاب وفادار یا به‌قول خودشان «نیروها» تشکیل دادیم. نهضت مقاومت که در دو سه سال اول فعالیت‌های گسترده‌تر و مؤثری داشت، اولین گام در جهت تشکل و وحدت ملی بود. مرحوم دکتر مصدق توسط مرحوم مهندس رضوی پیام تایید و تشکری فرستاده بود، با تصریح بر اینکه شما کاری را که ما فرصت و توجه نکرده بودیم (یعنی پایه‌ریزی ایدئولوژیک و سازمانی برای مبارزه ملی) انجام دادید. تهدید و توقیف‌های فرمانداری نظامی از یک طرف و تفرقه و خودخواهی‌های احزاب که خوی میراثی است از طرف دیگر، توأم با امیدواری و انتظاری که بعضی از شخصیت‌ها و احزاب از تمایل آمریکایی‌ها به آنها، به شرط رهایی راه مصدق، داشتند باعث شد که نهضت مقاومت ملی تضعیف و فعالیت‌ها کاملاً محدود گردد!

۱. مجموعه اسناد سیاسی، اطلاعیه‌ها، بیانیه‌ها و تحلیل‌های سیاسی نهضت مقاومت ملی و همچنین نشریه «راه مصدق» طی سال‌های ۳۲ تا ۴۰، جمع‌آوری شده و قرار است در ۵ جلد از طرف نهضت آزادی منتشر گردد.

در خلال این سال‌ها بود که ضرورت همکاری و نزدیک شدن مسلمانان روشنفکر با روحانیت و حوزه‌ها، در زمینه‌های فکری و اجتماعی و مبارزاتی، سال به سال بیشتر احساس و روی آن اقدام می‌شد.^۱ و چون فعالیت‌های سیاسی وسیع امکان‌پذیر نبود و فعالیت سیاسی مطمئن و صحیح نیز در هر حال احتیاج شدید به تربیت اجتماعی عملی مردم ایران برای کارهای دسته‌جمعی و انضباط شورایی و همکاری داشت^۲ یک نهضت نسبتاً وسیع خودجوشی در تهران و در غالب شهرستان‌ها در میان مبارزین و جوانان مسلمان و ملی برای تأسیس انجمن‌ها و هیأت‌ها و مؤسسات ملی و اسلامی با برنامه‌های امدادی، فرهنگی، تبلیغاتی، بهداشتی، و حتی تولیدی و تجارتي به راه افتاد. مدارس ملی اسلامی عدیده‌ای با موفقیت‌های چشمگیر احداث شد، شرکت‌ها و بنگاه‌های نشریاتی فعال به وجود آمد، درمانگاه‌ها و بیمارستان‌های خیریه به سبک اجتماعی درست شد، صندوق‌های قرض‌الحسنه تأسیس گردید، انجمن‌ها و مجامع ملی و اسلامی از هر طرف سر در آورد که هدف و برنامه همه آنها در حول محورهای خدمت، تربیت، وحدت، تشکل و آمادگی برای رسیدن به آزادی و استقلال و حکومت اسلامی دور می‌زد. تفسیر قرآن و منبر مرحوم طالقانی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رنگ مبارزه سیاسی بیشتری علیه استبداد حاکم به خود گرفته بود، انتقال مرحوم مطهری به تهران در سال ۱۳۳۵ و پیوستن به فعالیت‌های جوانان و روشنفکران و بالاخره سخنرانی‌ها و کتاب‌های پر انششار دکتر شریعتی از سال ۱۳۴۷ با رنگ انقلابی - اسلامی آن، تأثیر بی‌سابقه‌ای روی روشنفکران و نسل جوان ایران در داخل و خارج داشته نقش بزرگی در توجه و تحریک و تجمع آنان علیه زر و زور و تزویر ایفا می‌کرد. روحانیت جوان نیز آهسته آهسته تمایل و تحرک نشان می‌داد. البته زندان‌های ساواک میعادگاه‌های خوبی برای تبادل افکار و تقویت افراد بود و هم محکی برای آزمایش و شناسایی. از سال ۱۳۵۰ و قبل از آن گروه‌های تند انقلابی و فداکار پرشور مسلمان نیز با برنامه‌های مبارزه مسلحانه به دنبال احزاب کمونیستی وارد میدان شدند.

۱. به اصطلاح نزدیکی دانشگاه و فیضیه که حرکت آن از انجمن‌های اسلامی دانشجویان شروع گردید. علاوه بر حضور روحانیونی چون ابن‌الدین، آیتی و مطهری در جلسات انجمن، مسافرت انجمن اسلامی دانشجویان به قم به مناسبت چهلم مرحوم بروجردی در سال ۳۹ و راه‌پیمایی مشترک دانشجویان با طلاب و مدرسین قم، شاهد اولین حرکات وحدت حوزه و دانشگاه می‌باشد.

۲. رجوع شود به مقاله «احتیاج روز» سخنرانی سال ۱۳۳۶ که در کتاب «مذهب در اروپا» چاپ سال ۱۳۴۴ نیز آمده است.

جبهه ملی

جبهه ملی دوم در سال ۱۳۳۹ به منظور شرکت در انتخاباتی که دولت کودتا، بنا به مصلحت‌اندیشی آمریکایی‌ها به منظور باز کردن سوپاپ‌های اطمینان، آزاد اعلام نموده و معلوم بود که به آن عمل نخواهد کرد، با پیگیری و پا در میانی نهضت مقاومت ملی و استقبال همکاران سابق دکتر مصدق و اعضاء جبهه ملی اول تأسیس گردید، تأسیس جبهه و بهانه شرکت در انتخابات نمونه‌ی دیگری از خواست عمومی به شکل و توحید برای نجات مملکت از نظام کودتای آمریکایی - شاهنشاهی بود و توانست تحرکی در قشرهای ملی و مسلمان و توجهی در بعضی از شخصیت‌ها و مقامات روحانی به وجود آورد. احزاب و گروه‌ها نیز مجدداً به‌مختصر جنب و جوش درآمدند و نهضت آزادی ایران - به‌عنوان اولین حزب سیاسی که بنا به وظیفه دینی و با ایدئولوژی منطبق و مأخوذ از اسلام، به‌دنبال سالیان طولانی، تدارک و برای پر کردن جای خالی اکثریت مسلمانان در مبارزات ایران ایجاد شده بود - در سال ۱۳۴۰ تأسیس گردید. البته نه نهضت آزادی یک جمعیت خارج و مقابل جبهه ملی بود و نه جبهه ملی مخالف اسلام، بلکه در میان مؤسسين و گردانندگان جبهه عده‌ای از علما مانند انگجی، حاج سید جوادی، طالقانی و رضوی مشارکت داشتند. در آن زمان و در جبهه ملی اول و قبل از آنها از صدر مشروطیت به این طرف، استقلال و امنیت مملکت و آزادی و ترقی ملت هدف مبارزین، اعم از روحانی و روشنفکر و متجددین، بود. متدینین و متشرعین بنا به‌وظیفه شرعی و با صبغه دینی، به منظور خدمت و دفاع از مملکت و برای نجات ملت از ظلم و فساد و کفر وارد در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی می‌شدند، نه به قصد و اجراء اسلام که از مقوله و رسالت دیگری است، یا تحمیل اسلام.

با احیای جبهه ملی و دعوت نهضت آزادی از مبارزین مسلمان، کلیه‌ی آزادی‌خواهان و استقلال‌طلبان ایران در زیر دو پرچم یا دو جناح سیاسی قرار گرفتند: (۱) جناح ملی‌یون و مسلمانان و (۲) جناح توده‌ای‌ها و چپی‌های مارکسیست باطناً ضدملیت و ضد دیانت. هر دو جناح با استناد به قانون اساسی و مطالبه آزادی، هم مخالفت با استبداد و طرفیت صریح یا غیر صریح با شاه و دربار داشتند و هم مخالف استعمار یا استیلای خارجی بودند. با این تفاوت که جناح دوم به مبارزه با استعمار و مخصوصاً امپریالیسم در لباس آمریکایی و غربی آن، تقدم و اصالت داده ایراد و

اشکالی در باره شوروی و کشورهای سوسیالیستی نداشتند ولی برای جناح اول خصوصاً در مقاطع زمانی بعد از نهضت ملی کردن نفت، نظام استبدادی و مظالم شاهنشاهی تحت حمایت و هدایت آمریکا، مقام مقدم را داشت و دخالت و توطئه و تجاوز ابرقدرت‌ها را بیشتر در سایه‌ی حکومت استبدادی و به دلیل فقدان آزادی و حاکمیت ملی می‌دیدند. همین دسته‌بندی و تفکیک در جوانان مبارز خارج کشور که از آزادی عمل و امکانات بیشتر برخوردار بودند، نیز دیده می‌شد و افراد خود را در یکی از دو جناح فوق یا در تمایل به آنها قرار داده می‌انشان نزاع و رقابت وجود داشت. کنفدراسیون دانشجویان رفته‌رفته زیر کنترل چپی‌ها قرار گرفت و اعضای انجمن‌های اسلامی در فعالیت‌های سیاسی خود به جانب جبهه ملی و غالباً نهضت آزادی و بعداً سازمان مجاهدین خلق می‌رفتند، ضمن آنکه عده‌ای از دانشجویان سابق عضو جبهه ملی دوم، جبهه ملی سوم را درست کردند.

از سال ۱۳۴۰ تفاهم و تمایل شدیدی در مسلمانان ایران - اعم از کسانی که رو به فعالیت‌های تبلیغاتی، فرهنگی، امدادی یا اجتماعی آورده بودند و چه آنها که مبارزه سیاسی و تحزب را تکلیف دینی می‌دانستند - نسبت به همکاری بیشتر و وحدت در زیر لوای اسلام ظاهر گردید. در اردیبهشت ۱۳۴۰ کنگره‌ای در تهران از انجمن‌های اسلامی مهندسين، پزشکان، دانشجویان، معلمان، انجمن تبلیغات اسلامی، کانون نشر حقایق اسلامی مشهد و کانون توحید (جمعاً ۱۳ گروه تهران و شهرستان‌ها) و عده‌ای از شخصیت‌های روحانی روشنفکر و آزاده (از قبیل علامه طباطبایی، طالقانی و غیره) تشکیل گردید و سال بعد نیز با ۱۷ گروه تجدید شد. مراجع تقلید (مانند مرحوم میلانی و شریعتمداری) پیام و نماینده فرستاده بودند و قطعنامه‌هایی صادر کردند، ضمن آنکه هر یک از انجمن‌ها فعالیت‌های عملی و اجتماعی جنبی نیز داشتند.

نهضت روحانی

صرف نظر از حضور و همکاری که اقلیتی از شخصیت‌های موجه روحانی در جبهه ملی و در فراکسیون مجلس زمان دکتر مصدق یا در کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی و سپس در جبهه ملی داشتند و جناح ملی‌یون و مسلمانان را بعد از جدا شدن مرحوم کاشانی از مصدق، تأیید و تقویت می‌کردند، حرکت مستقل و متشکلی از سال ۱۳۴۰ در روحانیت حوزه‌ای قم، در برابر برنامه‌های ظاهراً مترقی و انقلابی شاه و گستاخی او علیه روحانیت و مذهب به وجود آمد. ابتدا علیه اقدامات شاه در مشارکت

دادن بانوان در انتخاب شوراها و در زمینه اصلاحات ارضی بود ولی به زودی، با پایداری و رهبری آیت‌الله خمینی، علیه خود شاه و حمایتی که آمریکایی‌ها از شاه می‌کردند، توجیه گردید. این حرکت میمون-که علاوه بر گروه قابل توجهی از طلاب و مدرسین حوزه یا طبقه روحانیت رسمی، قشرهای بازاری و مقدسین شهرستان‌ها و حتی روستاها را وارد معرکه مبارزه می‌نمود- هم از ناحیه ملی‌یون و مخصوصاً روشنفکران مسلمان مبارز مورد استقبال قرار گرفته آن‌را الحاق و اجابتی به دعوت پیگیر خود می‌دیدند و هم چپی‌ها را امیدوار و تا حدودی دست‌اندرکار می‌ساخت؛ زیرا که از دیر زمانی به تبلیغات عمومی و تلقین و تحریکات زیر زمینی در حوزه‌های علمیه پرداخته بنا به اظهار و نگرانی امثال مطهری، علامه طباطبایی و آیت‌الله گلپایگانی طلاب زیادی از ناراضیان و دردمندان را به طرف افکار مارکسیستی و انکار سنت‌ها و اصول اعتقادی کشانده نگرانی‌های شدید برای مؤمنین مخلص و مراجع و موجهین، به وجود آورده بودند. البته این نهضت، با توجه به شخصیت و خصوصیات رهبر آن، برخوردار از ارادت و ایمان و شوق فوق‌العاده‌ای در میان طرفداران بود که استفاده از هیجان و شور خاص نسل جوانی می‌کرد که بعد از جنگ جهانی دوم در بسیاری از کشورها دیده می‌شد و همچنان ادامه داشت. شور و شهادت انقلابی و مقاومت‌های معجز آسایی که امواج آن کشورهای زیادی را در آسیا و آفریقا و آمریکا و ایرلند و اروپا فرا گرفته بود و گفتار و نوشتارهای دکتر شریعتی، مخصوصاً در زمینه‌های شهادت و امامت، جو مساعدی برای آن فراهم آورده بود.

در رابطه با استقبال و همکاری جوانان بازاری با نهضت روحانی و رهبری آقای خمینی در چارچوب وحدت و ائتلاف، جا دارد نامی از گروه «هیأت‌های موتلفه اسلامی» ببریم. این جمعیت که افرادی از آن تحت تأثیر حرکت شهید نواب صفوی بودند و در ترور منصور در سال ۱۳۴۳ دست داشتند، منشاء تربیت عده‌ای و مصدر کارها و خدمات حساسی در جمهوری اسلامی شدند.

نقش تعیین‌کننده ساواک و رهبری‌کننده‌ی شاه

شاه بعد از موفقیت کودتای آمریکایی-انگلیسی و مراجعت به کشور، همان‌طور که تصریحاً اعلام داشته بود، نه تنها تصمیم به حکومت کردن، به جای سلطنت در چارچوب بسیار محدود قانون اساسی داشت بلکه چاره‌ای جز این برایش نبود که با استبداد و خودکامگی و فراگیری کامل، حکومت نموده شخصاً به همه چیز و همه

جا تسلط و تحکم داشته باشد^۱ و با تأسیس و تکیه بر سازمان امنیت هر دم بر اختناق و انحصار و بر خشونت و شدت بیافزاید. قبلاً و از همان دوران گفته بودیم که اگر شاه و ساواک می‌خواستند بندهای نظارت و اسارت مردم و خشونت را اندکی ملایم کرده مختصر آزادی و امکان اعتراض و عمل به ملت بدهند تمام دستگاه مانند یک سد خاکی مرتفع، که کمترین حفره و رخنه آب سرپای آن را می‌شوید و می‌برد، متلاشی و واژگون می‌گردید. شاه در منطق نظام و نقشه‌اش راه دیگری نداشت و هر بار که آمریکا یا انگلیس فشار آورده و مصلحت‌اندیشی می‌کردند که تا حدودی با افکار عمومی و تسکین نارضایتی‌ها کنار آمده از شدت فساد و فشارها بکاهد، آثار سوء کوتاه مدت آزادی و ملایمت را می‌دید و برمی‌گشت.^۲

اما همین اصرار و اجبار شاه و ساواک به تشدید اختناق و خشونت و توسعه و تعمیم تدریجی آن به همه طبقات و قشرها، حتی به سرمایه‌داران و دولتیان و نظامیان، و به مصداق «أَتَمَّا نُمَلِّیْ لَهُمْ لَیْزَادُوا إِثْمًا»^۳، از طریق همدردی موجب همفکری و همکاری و عامل همبستگی و وحدت گردید؛ شاه از جهت منفی رهبر انقلاب شد. هم گروه‌ها و شخصیت‌های در حال مبارزه به این نتیجه می‌رسیدند که مانع عمده و دشمن اصلی آنها برای نیل به اهداف ملی، اسلامی یا انقلابی، وجود شاه و دربار و

۱. در آن زمان و در دادگاه نظامی سلطنت آباد وقتی مصدق می‌گفت، «شاه در رژیم مشروطه سلطنتی سلطنت می‌کند نه حکومت»، هم شاه و دادگاه و حامیان خارجی شاه معنی و برد این کلام را که عصاره جامع ایراد و اعتراض‌های قانونی و شرعی بود، خوب می‌فهمیدند و هم مردم در آن هیچ‌گونه سستی و سازش ندیده انقلابی‌ترین و پر شهامت‌ترین شعار تلقی می‌کردند. نهضت آزادی نیز همان را در رویارویی با شاه تکرار و تأکید می‌کرد. ولی متأسفانه با گذشت ایام و فراموش شدن جوّ و جریان، بعضی افراد و افکار جاهل یا مغرض که در سوابق عملی و گفتارهای خود جرات ابراز یک‌عشر آن‌را هم نداشتند و بعضی‌ها اهل تملق و تبلیغ هم بودند، با بی‌تقوایی تمام، خرده می‌گیرند که مصدق و ملی‌یون طرفدار نظام طاغوتی بوده شاه را دعوت به سلطنت و حکومت می‌نمودند!

۲. از جمله در انتخابات بعد از کودتا، تصویب قرار داد کنسرسیوم، انتخابات زمان دکتر اقبال و شریف امامی، حکومت امینی و حتی در میدان رقابت و انتقاد دادن به دو حزب فرمایشی مردم و ملی‌یون و منحل کردن آنها برای تأسیس حزب واحد رستاخیز.

۳. آل عمران (۳) / ۱۷۸ : وَلَا یَحْسَبَنَّ الْکَافِرُونَ أَنَّمَا نُطَمِّلُ لَهُمْ خَیْرًا لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُطَمِّلُ لَهُمْ لَیْزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِینٌ

و کسانی که کافر شده‌اند گمان نکنند که اگر به آنها مهلت می‌دهیم به سود آنان است بلکه جز این نیست که مهلت می‌دهیم تا گناهشان را بیشتر کنند و برای آنها عذاب خوارکننده‌ای است.

نظام استبداد است و تا شاه از مملکت ازاله نشود هیچ امید و امکانی برای آزادی و رهایی نبوده، شخص او و شیوه‌های استبدادی و ساواکی باعث همه بدبختی‌ها است؛^۱ و هم طبقات و افراد بی‌طرف یا وابسته و طرفدار چون منافع و حیاتشان در معرض تهدید قرار گرفته بود چشم و گوش‌ها و زبان‌هایشان باز شد. درد دل و شکایات زیاد حتی از کارمندان دست بالا و از افسران نیروهای مقرب به گوش می‌رسید که هم راجع به زندگی و رفاه و رقابت‌های خودشان بود و هم مربوط به مملکت و اوضاع. همان‌طور که رضاشاه در سال ۱۳۲۰ چنان مشغول به گردآوری املاک و اموال و مغرور به قدرت و شوکت خود شده بود که با تمایل به آلمان‌ها و بی‌اعتنایی به اربابان روی کار آورنده خود، موجبات تبعید و واژگونی تخت و تاج خویش را فراهم آورد، مستی و مظالم پسرش و بن‌بستی که در اثر نارضایتی‌ها و عدم همکاری و فساد در جامعه به وجود آورده بود نیز از یک‌طرف باعث دلسردی بعضی از سیاست‌های خارجی و استقبال از تخلیه و تعویض او شد^۲ و از طرف دیگر، طبقات و صنوف مختلف مردم و گروه‌های مخالف را علیه خود یکپارچه نموده هر دو طرف را به وحدت کلمه و به رهبری امام خمینی سوق داد. مقاله‌ی کذایی مورخ ۱۳۵۶/۱۰/۱۷ روزنامه اطلاعات که حملات توهین‌آمیز جاهلان و مستانه به شخص آیت‌الله العظمی خمینی و به جامعه روحانیت داشت بهترین محرک برای عصبانیت و وحدت دادن مقامات مردم یا مخالف مرجعیت گردیده شهر قم را میدان آتش و خون کرد و یک برنامه زنجیره‌ای ملی منظم انقلاب و اتحاد را به راه انداخت که هیچ کس در اردوی این طرف ابتکار و امکان آن‌را نداشت.

صراحت و سرعت بیشتر در گام‌های وحدت، حقوق بشر کارتو

علاوه بر اینکه اعلامیه‌های امام خطاب عام داشت و گاهی تصریحاً از طبقات کارمند و کارگر یا دانشگاهی و بازاری اسم می‌برد، ملی‌یون و روشنفکران مسلمان مبارز نیز، از چند سال قبل، از موج روحانی مردمی جدید استقبال نموده دعوت به همکاری و وحدت صفوف می‌نمودند. در خرداد ۱۳۵۶ دکتر شریعتی به طرز مرموزی در جنوب

۱. اعلامیه ۱۳۵۷/۶/۶ «شاه برود» نهضت آزادی و مصاحبه (مخفیانه از ساواک) ۱۳۵۷/۲/۱ اینجانب با رادیو تلویزیون بلژیک که در اروپا و آمریکا به‌طور وسیع پخش گردید.

۲. رجوع شود به کتاب «مأموریت در ایران» به قلم سولیوان آخرین سفیر کبیر آمریکا در ایران، صفحه ۱۴۳ مبحث «فکر کردن به آنچه فکر نکردنی است».

انگلستان در گذشت. با عکس‌العمل مردم به خصوص جوانان به شهادت وی و سپس در آبان ماه ۱۳۵۶ که فرزند امام، حاجی آقا سید مصطفی خمینی در عراق وفات یافته یا شهید شده بود و ساواک نهایت مراقبت و ممانعت را از تظاهرات مخالفین به کار می‌برد، مجلس ختمی در مسجد ارگ برقرار شد. تا آن زمان نه مسجد ارگ چنین هجوم جمعیت را در شبستان‌ها، حیاط، ایوان‌ها و پشت‌بام‌ها و خیابان‌های خارج، به خود دیده و پلیس را تسلیم ساخته بود و نه چنان اعلامیه دعوتی با امضاهای مختلط از طرف ملی‌یون، روشنفکران، روحانیون و بازاری‌ها به صورت یک‌جا منتشر شده بود.^۱ توفیق در این امر کار آسانی نبود و اگر مرحوم شهید مطهری و شاید مهدوی کنی دخالت و وساطت نمی‌کردند آقایانی از روحانیت مبارز و غیر مبارز باعث تردید و تفکیک شده بودند. دعوتنامه‌ی جامع که با اسامی بدون القاب و عناوین و به ترتیب الفبا صادر گردید بسیار پر معنی بود و آن مجلس با شکوه، با چنان صاحب مجلس‌ها، مظهری از تجمع کلیه قشرها در نارضایتی و مخالفت با دستگاه و تمایل به وحدت در عمل به‌رهبری آیت‌الله خمینی مرد مبارز روحانی شد.

گام جسورانه و مبتکرانه‌ای که در آغاز سال ۱۳۵۶ از ناحیه‌ی جمعی از ملی‌یون و مسلمانان مبارز و بعضی از روحانیون، با پذیرفتن افرادی از روشنفکران آزاد و سوسیالیست‌ها، برداشته شد و پایگاه سیاسی مؤثری برای اقدامات آشکار در داخل و خارج کشور در پشتیبانی از مبارزین و زندانیان و پیشبرد مبارزات مشترک گردیده و خود مرکزی برای تجمع و توحید شد، تأسیس «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» بود. این مؤسسه با حسن استفاده از سیاست جدید «حقوق بشر» دولت آمریکا که روی مصالح خودشان و رقابت با شوروی در دنیا عمل کرده و زیر همان عنوان به‌شاه فشار می‌آوردند که اختناق و خشونت‌ها را تخفیف داده رعایت آزادی و حقوق ملت را بنماید، برای خود یک نوع مصونیت نسبی و امکانات محدود عملی - که قبلاً سابقه نداشت - کسب نموده توانست دفتری و تشکیلاتی در تهران درست کرده مصاحبه‌های عمومی با خبرنگاران داخلی و خارجی انجام دهد و با مجامع بین‌المللی رابطه برقرار نماید. اقدامات جمعیت در حمایت از زندانیان سیاسی و تبعیدشدگان روحانیون که جرأت مراجعه و مکاتبه پیدا کرده بودند و همچنین جهانی کردن فریادهای اعتراض مردم ایران علیه ساواک و شاه بسیار مؤثر واقع

۱. رجوع شود به اسناد نهضت آزادی ایران سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۶.

گردید. کیسینجر در یادداشت‌های بعدی خود، اعمال سیاست حقوق بشر در ایران را از جمله خیانت‌های کارتر به آمریکا و عامل از دست رفتن شاه و پیروزی انقلاب ایران قلمداد کرده بود.

انقلابات دیگر تاریخ و بسیاری از وقایع دنیا نیز با انطباق یا استفاده از حوادث یا فرصت‌ها بوده که به موفقیت رسیده است. دستگاه که نمی‌توانست صریحاً و آشکار جمعیت حقوق بشر ایران را منحل و سرانش را زندانی نماید دست به تهدید و ارباب زده در فروردین ماه ۱۳۵۷ در مدخل خانه‌های پنج نفر از مؤسسين آن بمب‌گذاری نمود و همین عمل سبب بی‌آبرویی بیشتر خودشان و مسافرت و گزارش و اعتراض یکی از مقامات آزاد حقوق بشر آمریکا گردید و بدین وسیله جمعیت ایرانی حقوق بشر رسماً تثبیت و صدای ایران در خارج منعکس شد.

اجتماعات عمومی و تظاهرات اسلامی و مبارزاتی دیگری که سیاست حقوق بشر امکان آن‌را علی‌رغم سیاست دولت شاه داد، سخنرانی‌های اسلامی - سیاسی مسجد قبا در ماه رمضان سال ۱۳۵۶ (شهریورماه) بود که بعد از بستن حسینیه ارشاد و خاموش کردن صدای شریعتی، با استقبال بی‌سابقه و ازدحام باور نکردنی مردم تهران و شهرستان‌ها روبه‌رو گردیده^۱ فتح بابی برای سایر مساجد و منابر و همچنین پخش وسیع و آزاد اعلامیه‌های آقای خمینی شد^۲. پشت سر آن در همان ماه «شب‌های شعر» هنرمندان و روشنفکران آزاد و چپی‌ها باشگاه انجمن ایران و آلمان را مملو از جمعیت کرد. رمضان سال ۱۳۵۶ به لحاظ تحرک مبارزه‌ای اسلامی - ملی، ماه مبارکی بوده به برگزاری یک نماز عید فطر سنگین در زمین قیطریه شمیران به امامت آیت‌الله حاج سید ابوالفضل موسوی زنجانی خاتمه یافت.

۱. سخنرانان آن مجمع عبارت بودند از آقایان دکتر سامی، دکتر توانائیان فرد، مهندس بازرگان، دکتر

توسلی، دکتر پیمان، حجتی کرمانی، دکتر سبحانی، آقا شیخ علی آقای تهرانی و خود دکتر مفتاح.

۲. آقای خمینی در ذیحجه ۱۳۹۷ خطاب به آقایان علما راجع به استفاده از فضای سیاسی و فرصت مناسبی که در اثر حقوق بشر کارتر به سود ما فراهم شده بود چنین بیان داشتند:

«... امروز در ایران فرجه‌ای پیدا شده و این فرصت را غنیمت بشمارید. اگر این فرجه و فرصت حاصل نشده بود این اوضاع پیش نمی‌آمد... الان نویسنده‌های احزاب اشکال می‌کنند، اعتراض می‌کنند (به‌شاه و به هیئت حاکمه) نامه می‌نویسند و امضا می‌کنند، شما هم بنویسید، چند نفر از آقایان علما امضا کنند. مطالب را گوشزد کنید اشکالات را بگویید. امروز روزی است که باید گفت؛ اگر بگوئید پیش می‌برد؛ اشکالات را بنویسید و به دنیا اعلام کنید... جنایات شاه را برملاء سازید... اشکالات را بنویسید و به خودشان بدهید مثل چندین نفر که ما دیدیم اشکال کردند و بسیاری حرف‌ها را زدند و امضا کردند و کسی هم کارشان نکرد...».

در آن زمان سعی ما بر این بود که هر چه ممکن است اظهارات و اعتراضات، هم علنی و آشکار و با جرأت ابراز شود و هم از حالت انفرادی و گروهی بیرون آمده در برگیرنده همه‌ی طبقات و افکار- منهای کمونیست‌ها- و نمایش دهنده‌ی وحدت و قوت باشد. روی این نظر، اعلامیه‌ای در بیان جامع نابسامانی‌ها و خیانت‌ها و ایجاد موضع صریح علیه شاه تنظیم گردیده، قرار بود با امضای افراد معروف گروه‌های ملی و مذهبی و شخصیت‌های موجه غیر سیاسی دانشگاهی و روحانی و اداری و بازاری امضا و منتشر شود که جنبه‌ی تاریخی و قطعیت تعیین کننده‌ای داشته باشد، و چون سه نفر از رهبران جبهه ملی، که هنوز پذیرش حرکت مشترک جبهه‌ای عام را نداشتند، حالت شخصی به آن داده نخواستند سایرین نیز امضا کنند، آقایان دکتر سبحانی، نزیه و اینجانب از امضای آن خودداری کردیم. مع‌ذلک این متن در خارج ایران به صورت اعتراض آشکار ایرانیان و با اهمیت تلقی گردید و روزنامه لوموند آن را به عنوان یک واقعه‌ی بنیادی در تاریخ قیام اخیر ایران معرفی می‌نمود.

به جبران تکروری فوق ولی با محتوای ضعیف‌تر، اعلامیه‌ای در آبان ماه ۱۳۵۶ با امضای فراوانی از ملی‌یون و روشنفکران منتشر گردید که صریحاً خواستار تمکین شاه به حقوق ملت و اجرای قانون اساسی، رعایت آزادی‌ها، آزادی زندانیان سیاسی و تبعیدی‌ها، الغای حزب رستاخیز، آزادی مطبوعات، انحلال مجلسین و سازمان‌های چماقداری و حمایت و رعایت حقوق بشر بود.

در همین اوان بود که حزب توده نیز پیشنهاد جبهه‌ای تحت عنوان ضد استبداد را می‌داد. در آن ایام حزب توده تشکیلات رسمی علنی هنوز نداشت و آقای به‌آذین (اعتماد زاده) نویسنده خوش قلم که نقش رهبری آن را داشت، طی یکی از مقالات چند صفحه‌ای اعلامیه مانند، ضمن تجزیه و تحلیل اوضاع نابسامان مملکت توصیه کرده بود ضرورت دارد اختلافات گذشته را کنار بگذاریم و آزادی‌خواهان ایران جبهه‌ای مثلاً تحت عنوان «جبهه ضد استبداد» تشکیل دهیم. این اولین بار بود که توده‌ای‌ها شعارهای ضد استعمار و ضد امپریالیسم خود را عقب زده صحبت از دفع استبداد می‌کردند. البته ملی‌یون و مسلمانان به این دعوت جوابی نداده راه و شعار خود را مستقلاً تعقیب نمودند.

اربعین‌های زنجیره‌ای

عامل مردمی‌تر و مؤثرتری که توجه، تجمع و توحید همه‌ی طبقات سراسر کشور را به مبارزات علیه اوضاع و دستگاه حاکم جلب و تحریک می‌نمود و از فداکاری و

شهادت سرچشمه می‌گرفت اربعین‌های زنجیره‌ای بود که بهانه و موجبات آن‌را سیاست و سببیت دستگاه شاه تحت حمایت آمریکا در کشتار ۱۹ دیماه ۱۳۵۶ مردم قم و در کشتارهای بعدی تبریز و یزد و شهرهای دیگر فراهم آورده بود. کشتار اول و قیام شهر قم - همان‌طور که قبلاً اشاره شد - در اعتراض به مقاله موهن‌گذاری ولی وحدت‌آور و حرکت آفرین روزنامه اطلاعات بود، و برای اولین بار از زمان رضا شاه چشم مردم به امضاها و مراجع تقلید قم (آیات‌الله شریعتمداری، گلپایگانی و نجفی مرعشی) در زیر اعلامیه مشترکی افتاد و متعاقب آن خانه‌های آقایان نیز مشترکاً مورد اهانت و حمله ساواک با گاز اشک‌آور و کماندوهای مسلح قرار گرفت.

در چهل‌م کشتار قم در شهر تبریز (۱۳۵۶/۱۱/۲۹) که با تظاهرات جسورانه و انبوه مردم غیور آذربایجان صورت گرفت اولین نمونه‌های پیوستن ارتشیان به ملت مشاهده گردید و این جریان شاه را شدیداً به وحشت و فکر انداخته استاندار نظامی مورد اعتماد و نسبتاً موجهی را منصوب آنجا کرد و در مجلس شورای ملی نطق‌هایی علیه رفتار مأمورین و ضرورت رسیدگی به شکایات مردم به عمل آمد.

تظاهرات چهل‌م قیام تبریز جنبه‌ی تقریباً سراسری کشور را پیدا کرده مردم اصفهان، شیراز، یزد، جهرم و اهواز کشته‌هایی دادند و مراسم چهل‌م آنها در ۱۳۵۷/۱/۹ باعث تظاهر و تجمع‌های بیشتری در داخله و توجه جدیدی در خارج به فجایع و وقایع ایران گردید. مجالس یادبود و برگزاری و سخنرانی‌های تهران در مساجد بزرگ بازار با اعلامیه‌های نهضتی‌ها، با همکاری و منبر رفتن روحانیون و با استقبال فوق‌العاده‌ی مردم طبقات متوسط اداری و بازاری برگزار می‌گردید و توانستیم فیلم یکی از این مجالس تهران و تظاهرات شهرستان‌ها و آثار حمله به‌خانه‌ی مراجع تقلید قم را به‌وسیله رادیوتلوویزیون بلژیک در کشورهای اروپا و آمریکا همراه با مصاحبه‌ای که در ۱۳۵۷/۷/۱ انجام گرفت و تأثیر وسیعی نمود، پخش کنیم.

توجه خارجیان به جریانات سیاسی مملکت، سیل خبرنگاران و فیلم‌برداران را به‌صورت بی‌سابقه‌ای تدریجاً به طرف ایران سرازیر کرد. مصاحبه‌ها و مقالاتی که سابقاً مختصر و تحقیرآمیز بود رفته‌رفته تفصیل و اهمیت پیدا کرده مظلومیت مردم ایران در برابر استبداد شاه و خشونت‌های ساواک، توأم با حقانیت و وحدت

تظاهرات، آنها را به‌طور محسوس تحت تأثیر قرار داده گزارش‌ها و مقالات حالت تحسین و تأیید پیدا می‌کرد. به‌دنبال روزنامه‌ها و مجلات اروپا که از فرانسه و انگلیس (مخصوصاً لوموند، نوول ابسرواتور و منچستر گاردین) شروع شده بود مطبوعات آلمان، ایتالیا، سوئد، هلند و سپس کشورهای اروپای شرقی، علاقه‌مند به مبارزات ضدشاه مردم ایران گردیدند. در مطبوعات و تلویزیون آمریکا نیز که دولتشان دست از حمایت شاه و تکرار نظریات او برنمی‌داشت، تأیید ایران در اواخر آشکار گردید. روزنامه‌های لوموند و ابسرواتور از سه چهار سال قبل متوجه کشور و مردم ما شده به‌طور مخفیانه با خبرنگارهای اعزامی آنها تماس پیدا کرده بودیم. ابسرواتور پاریس اولین روزنامه‌ای بود که در سال ۱۳۳۲ توطئه‌ی هندرسون- اشرف برای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را- که نقشه آن در پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا) طراحی شده بود- با تفصیلات جالبی منتشر ساخت و نهضت مقاومت فتوکی آنرا در ایران پخش کرد!

در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ با تأسیس جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر و اقداماتی که در خارج صورت می‌گرفت جمعیت‌های انسان‌دوستانه‌ای نیز از طرف آزادی‌خواهان اروپا و آمریکا در دفاع از مبارزات حق‌طلبانه ملت ایران تشکیل گردید و مجامع امدادی بین‌المللی مانند صلیب سرخ و عفو بین‌الملل به‌طور جدی به‌رسیدگی تظلمات و دفاع از زندانیان و شکنجه‌شدگان و مظلومین ما می‌پرداختند. ناظرین بین‌المللی که از طرف سازمان‌های مختلف جهانی با پیگیری و تشویق و پرداخت مخارج توسط ایرانیان مسلمان خارج کشور به ایران می‌آمدند و گزارشات مفید تهیه و منتشر می‌کردند همگی در این زمینه مؤثر بوده‌اند. حرکت ضد استبدادی رو به مرکز و رو به وحدت انقلاب تنها در میان خودمان نبود بلکه غیر ایرانی‌ها را نیز به طرف این کانون جلب و جمع می‌نمود.

۱. راجع به طراحی و تدارک و عملیات پشت پرده کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ زاهدی، مقالات و کتاب‌های متعدد در خارج منتشر شده است. مانند کتاب «کودتا در کودتا» به قلم کریمیت روزولت (Kermitt Roosevelt) پسر عمومی رئیس‌جمهور معروف زمان جنگ آمریکا که رئیس و نماینده C.I.A در ایران بوده مدیریت این طرح را به عهده داشته است و می‌گوید عمال اینتلیجنت سرویس انگلستان را با اطلاعات و سوابقی که داشتند مجریان کار نموده بوده است. کتاب دیگر که اخیراً در انگلستان منتشر شده و عنوان Something Ventured روی آن گذارده‌اند، نویسنده‌اش Woodward رئیس سابق اینتلیجنت سرویس می‌باشد و خود را مبتکر اصلی طرح معرفی می‌نماید.

تحرك گروه‌ها و آغاز عقب‌نشینی شاه

با جریان‌ات فوق‌الذکر موقع آن رسیده بود که همکاری گروه‌های مبارز ملی و اسلامی تحقق تشیکلاتی و رسمیت پیدا کند. یک جبهه ملی- اسلامی مشابه با نهضت مقاومت ملی، از گروه‌ها و شخصیت‌های محدود وفادار به مبارزه و آلوده نشده به دستگاه و دربار، در اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ تشکیل گردید و فقط روحانیت مبارز از مشارکت حضوری در جلسات و اعزام نماینده خودداری نموده بود و یکی از آقایان که سابقه‌ی دوستی با دکتر بقایی دارد اظهار می‌داشت که تردید ما به دلیل طرفداری بعضی از شماها از دکتر مصدق و عدم تسلیم مطلقان به آقای خمینی است.

مع‌ذلک تماس و تبادل نظر فی‌مابین ادامه داشته با مشورت آقایان و پیغام به خدمت امام به مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ یک تعطیل سراسری ایران، به منظور اثبات اعتراض عمومی و بدون دادن بهانه سرکوبی و اتهام، اعلام گردید. این تظاهر مسالمت‌آمیز پر معنی با موفقیت بیش از ۸۰ درصد در کشور اجرا گردید و تعطیل بعضی از شهرها مانند روزهای قتل یا سیزده عید صددرصد بوده دلالت از همبستگی مردم و برقراری روابط می‌نمود.

مقارن این احوال با تحرك و توجهی که در جامعه‌ی حقوقدانان و وکلای دادگستری ایران در پیوستن به معترضین و دفاع از زندانیان و مضروبین ساواک به عمل آمده بود، انتخابات کانون وکلا وسیله‌ای شد که امثال آقایان نزیه، شهاب فردوس، رضوی، معینی عراقی حائز رتبه‌های بالا شده پس از سال‌های طولانی اکثریت و اداره کانون وکلا در اختیار ملی‌یون و مسلمانان قرار گیرد. انتخابات کانون وکلای تهران اولین آزمایش آمار و آرای‌ی معرف جریان‌ات پیش انقلاب ایران گردید و یک نیروی مقاومت قانونی دموکراتیک در برابر وزیر دادگستری و دولت تشکیل گردید.

* * *

عکس‌العمل شاه و دولت در برابر توسعه‌ی نارضایتی و اعتراضات همگانی مردم و همچنین ناامیدی که از جو خارج پیدا می‌کردند روی هم‌رفته عقب‌نشینی فرصت طلبانه و خودباختگی بود. نزدیکان و مشاورین ایرانی و خارجی شاه دو دسته شده عده‌ای او را به مقاومت و شدت عمل بیشتر توصیه می‌کردند، و بعضی دیگر به ملایمت و مشورت و اتخاذ روش‌های قانونی و دموکراتیک، حتی واگذاری امور به شهبانو و ولیعهد تشویق می‌نمودند.

اولین عکس‌العمل عقب‌نشینی شاه و دلخوشی دادن به مردم انتصاب مهندس شریف‌امامی به نخست‌وزیری به‌جای دکتر آموزگار در مرداد ماه سال ۱۳۵۷ بود. شریف‌امامی، روحانی‌زاده مردمدار، اعلام آزادی برای مطبوعات نموده حقوق کارکنان دولت را، بدون توجه به کسر بودجه‌ی هنگفت و ورشکستگی بیشتر مملکت، بالا برد و برای کم کردن فشار مسکن روی طبقات ضعیف و متوسط، محدوده‌ی پنج‌ساله‌ی شهر تهران را تا محدوده ۲۵ ساله توسعه داد و مهم‌تر از همه آن که سال شاهنشاهی را که از مظاهر تسلط فرهنگ باستانی استبدادی علیه روح اسلامی بود القا نموده تقویم‌ها را به‌سال هجری شمسی بازگردانید. احزاب ملی و انقلابی و روحانیون مبارز به‌جای آنکه این اقدامات را به حساب پیشروی خود و شکست خصم گرفته با استقبال از آنها، عقب‌نشینی دشمن و پیروزی ملت را تعقیب و تسریع نمایند، حمل بر فریب‌کاری و دام‌اندازی کرده از ترس آنکه در مردم حالت رضا و رکودی ظاهر گردد قهر و پرخاش به‌جای تشویق و طلب نشان دادند.^۱

نهضت آزادی که به نسبت دیرینه، خود را متوقف در تشریفات و ملاحظات نمی‌کرد و مستقیماً با عامل و مسئول اصلی طرف بود در ۶ شهریور ماه ۱۳۵۷ اعلامیه «شاه برو» تحت عنوان «راه نجات ایران از بن‌بست حاضر» را منتشر ساخت.^۲

۱. در اعلامیه ۲۳ شهر رمضان ۱۳۹۸ امام خمینی که به مناسبت روی کار آمدن دولت شریف‌امامی، از نجف فرستاده بودند، از جمله چنین آمده است:

«در این پانزده سال، به‌خصوص در این ماه‌های اخیر که دژخیمان شاه با قتل عام‌های شهرستان‌ها و جرح و حبس و تبعید روی تاریخ را سیاه کردند، اکنون... دست به نیرنگ شیطانی زده... می‌خواهد جنایت‌ها و خیانت‌های خود را ادامه دهد...»
«خواست ملت را باید از تظاهراتی که در این چند ماهه می‌شود به‌دست آورد. عموم ملت در تظاهرات خود می‌گویند ما شاه و سلسله پهلوی را نمی‌خواهیم، خواست ملت این است نه وعده‌ی پوچ احترام به علما و بستن موقت قمارخانه‌ها و... به کار بردن تاریخ اسلامی به‌طور فریب‌کارانه و موقت...»^۳

«لازم است نهضت شریف اسلامی خود را تا برچیده شدن رژیم ظالمانه و قلداری ادامه دهید... و از اختلاف در این موقع حساس احتراز کنید و عدم پیوستگی خود را بر رژیم ثابت کنید.»

۲. در این اعلامیه صریحاً گفته بودیم:

«کشور عزیز ما در اوضاع و احوال حاضر به بحرانی‌ترین روزهای تلخ تاریخ خود رسیده است... از پایتخت تا دورافتاده‌ترین نقاط کشور را امواج نارضایی و عصبانیت و آشوب فرا گرفته است در حالی که رهبر موثر و عامل مقصر کسی جز شخص اعلی‌حضرت و دودمان پهلوی نیست... استبداد پهلوی، مانند قاجاریه قبل از مشروطیت به حکم اسناد ←

یازده روز بعد از آن، امام در اعلامیه‌ی سوم شوال ۱۳۹۸ (۱۳۵۷/۶/۱۵) صادره از نجف، خطاب خاص به «جناح روحانی و سیاسی و بزرگان قوم» کرده به «سربازان غیور که برای کشور و وطن فداکاری می‌کنند» فرمان به پاخیزید دادند و سپس چنین فرمودند: «هدف نجات ملت است، اجرای عدالت اسلامی و برقراری حکومت الهی بر پایه محکم عدل...»

و آیا صلاح دولت نیست که برکنار شود و خود را بیش از این در مجامع عمومی رسوا نکنند؟ آیا وقت آن نرسیده است که شاه کنار رود و ملت را به حال خود واگذارد تا ملت سرنوشت خویش را به دست گیرد؟»

از نمونه‌های دیگر وحدت که در سطح اعلامی مراجع ظهور کرده است اعلامیه مشترک مورخ ۱۳۵۷/۶/۲۱ آیات عظام قم (گلپایگانی، شریعتمداری و نجفی مرعشی) به مناسبت هفته واقعه ۱۳۵۷/۶/۱۷ تهران قابل ذکر است.

راه پیمایی‌های سرنوشت‌ساز

سال ۱۳۵۷ را - که در نیمه دوم آن با سرعت خارق‌العاده‌ای طومار سلطنت پهلوی در هم پیچیده می‌شد - باید سال راه‌پیمایی نامید. راه‌پیمایی‌های عظیم مختلط و ملی خودجوش که به‌طور طبیعی در طی سال‌های طولانی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و مخصوصاً بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ از طرق گوناگون تدارک شده بود و افتتاح این

→ تاریخی و مشاهدات عینی، بر سیاست‌های استیلاگر نیرومند خارجی با منافع و مطامع اقتصادی و نظامی تکیه داشته و در اردوی مخالف ملت و بی‌اعتنا و بی‌نیاز از مردم و مذهب حس می‌کند. برنامه استبداد نوین تحت عنوان مدرنیسم غربی، اصلاحات تقلیدی و احیای سنن باستانی، برانداختن استقلال و آزادی و اصالت ما بوده است و اسباب کارشان از یک طرف دروغ و ریا و ادعا و از طرف دیگر، زور و زندان و کشتار است... جدایی (ملت از دولت) و جنگ و آشفتگی مملکت را در آتش خطرناک‌ترین بن‌بست تاریخ خود انداخته است. در شرایط آشتی‌ناپذیر حاکم برای خروج از بن‌بست و حشتناک حاضر منطقی‌اً دو راه حل بیشتر قابل تصور نیست:

۱) ملت تا آخرین فرد ارزنده‌اش در زیر ساطور سلطنت نابود شود.

۲) شاه برود...

اما ملت چرا نابود شود؟... ملت هر چه باشد صاحبخانه است. ایرادی به او نیست که اکثریت قابل ملاحظه‌اش از مرجع عالی‌قدر سرسخت مبارزی چون آیت‌الله خمینی تقلید و تبعیت نمایند... جا دارد اعلی‌حضرت که در پست فرماندهی مطلق‌العنان مشغول تمام جریانات بوده کشور را به بن‌بست امروزی کشانده‌اند... تن به حقیقت تلخ بدهند... با ماندن شاه هیچ کاری چاره نخواهد شد... اما با استعفا و رفتن ایشان مملکت از بن‌بست بیرون آمده... ملت... بیاری خداوند مواضع حقه مطلوب را تدریجاً با تشکل و تدارک و حسن نیت سنگر به سنگر تصرف خواهد کرد.»

راه‌پیمایی‌ها بعد از دومین نماز عید فطر منعقد در زمین وسیع قیصریه شمیران به امامت شهید دکتر مفتاح انجام گردید. رهبر انقلاب قبل از شروع ماه رمضان سال ۱۳۵۷ به کلیه واعظ و علمای منبر و محراب توصیه کرده بودند که به افشاگری مظالم و فجایع شاه و بیدار کردن مردم در سراسر کشور پردازند.^۱ عابرین پیاده و سواره جاده قدیم شمیران که مواجه با مراجعت جمعیت انبوه نمازگزاران بعد از خاتمه‌ی خطبه شده بودند به صف آنها ملحق می‌گردیدند و صلوات و شعارهای بالبداهه‌ای ساخته و خوانده و لحظه به لحظه بر سیل و صدای جمعیت افزوده می‌شد. مأمورین غافلگیر شده و تحت تأثیر قرار گرفته پلیس و فرمانداری نظامی نه تنها ممانعتی از این حرکت نمی‌نمودند بلکه در عبور جمعیت از مقابل ستاد ارتش و تانک‌های کنار خیابان، شعار «برادر ارتشی چرا برادر کشی» داده می‌شد و دختران خردسال سرنیزه‌های سربازان را گلباران می‌کردند به طوری که بعضی از درجه‌داران و افسران، برای مردم سخنرانی و تجلیل از راه‌پیمایان نمودند. ساکنین طول راه در خیابان کورش (دکتر شریعتی فعلی) و خیابان شاهرضا (انقلاب فعلی) تا دانشگاه نیز جلوی خانه‌ها آمده با تبسم و تحسین خود و تقدیم شیرینی و گل و خوراکی، آب و شربت به آنها داده هم آواز با تظاهر کنندگان می‌شدند.

خبرنگاران خارجی از این منظره به شگفتی و التهاب درآمده بودند، و به همان نسبت دستگاه دچار وحشت و گیجی شده‌ی سیاست‌مداران اگر شریف‌امامی را محکوم کرده، سه‌روز از راه‌پیمایی نگذشته، اعلام حکومت‌نظامی و منع اجتماعات و تظاهرات کردند. به این ترتیب بود که جمعه سیاه ۱۷ شهریور میدان ژاله (یا میدان شهدای

۱. در پیام‌های ۲۸ رجب ۱۳۹۸ (۱۳۵۷/۴/۱۳) و ۲۱ شعبان ۱۳۹۸ (۱۳۵۷/۵/۵) امام، از جمله مطالب زیر آمده بود که هم دعوت به یکپارچگی ملت و تمرکز برای قیام علیه شاه شده و هم دستور استفاده سرشار از مساجد و مراسم ماه رمضان برای افشای جنایات شاه را داده بودند:

«ملت ایران بیدار است و راه خود را یافته و با هوشمندی می‌داند که هر نغمه‌ای با هر اسم که او را از مسیر خود که قیام ضد شاهی است منحرف کند شیطانی است»؛
«... ما روزی را عید می‌گیریم که بنیاد ظلم و ظالم را منهدم کنیم و دست دودمان ستمکار پهلوی را از کشور قطع نمائیم»؛

«... ملت عزیز تا محو آثار ظلم و هدم دستگاه رژیم منحط پهلوی آرام نخواهد گرفت».
«... اکنون که ماه مبارک رمضان در پیش است و ماه مبارک امسال نمونه است... برای انتقام از بیدادگری‌های رژیم منحط پهلوی و شاخه‌های آن کارگزاران اجانب استعمارگر به بیداری و همبستگی بی‌سابقه بیا خواسته است...»

فعلی) با صدها شهید به وجود آمد. تشدید خشونت‌ها با دستگیری وسیع مبارزین ملی و اسلامی و تبعید خطبا و همچنین فشار به دولت صدام برای اخراج آیت‌الله العظمی خمینی از عراق - که منجر به هجرت ایشان به پاریس و بالا گرفتن دامنه مبارزه و تبلیغات گردید - نتایج معکوس به بار آورده شاه در ۱۴ آبان‌ماه ۱۳۵۷ دست به آخرین تلاش مذبح‌خانه، یعنی تبدیل دولت سیاسی شریف‌امامی به دولت نظامی سپهبد ازهراری می‌زند، بدون اینکه هیچ یک از این تدابیر و تلاش‌ها ذره‌ای توقف در حرکت رو به وحدت و رو به مرکز انقلاب ملی اسلامی مردم ایران ایجاد نماید.^۱

در ماه بعد، از یک طرف شهید مطهری به دستور امام، به دعوت و تأسیس مخفی شورای انقلاب متشکل از روحانیون و ملی‌یون مبارز و مسلمان می‌پردازد و از طرف دیگر در ۱۳۵۷/۹/۱۹، با تقارن روز حقوق بشر و تاسوعای حسینی و با دعوت جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، مرحوم آیت‌الله طالقانی و روحانیت مبارز تهران، و به مدیریت ستاد مشترک منتخب آنان، یک راه‌پیمایی عظیم آرام در شهر تهران برگزار گردید. باشکوه‌تر، عظیم‌تر و خیره‌کننده‌تر از دفعات قبل. و فردای آن روز راه‌پیمایی عاشورا که پرشورتر و تکان‌دهنده‌تر از تاسوعا بوده جمعیت را از یک و نیم تا سه میلیون گفتند. این راه‌پیمایی‌ها به‌طور وضوح و با صدای رسا فریاد ملت ایران برای اخراج شاه و تأیید رهبری امام خمینی بود.

برای ثبت وقایع در تاریخ و رسمیت یافتن رای عمومی ملت، اعلامیه‌ای تحت عنوان «ابلاغ ملت ایران به شاه و دولت و ارتش و به دولت‌های خارجی» با امضای جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، نهضت آزادی ایران، نهضت رادیکال ایران، جنبش، جمعیت حقوقدانان ایران، انجمن‌های اسلامی مهندسين، پزشکان و معلمین بانضمام جمعی از رجال روحانی و سیاسی منفرد صادر گردید. متن این ابلاغیه که بیانگر اتحاد عمومی مردم ایران و حائز اهمیت تاریخی و اعلام خلع شاه است ذیلاً نقل می‌شود:

۱. در اینجا باز سولیوان در کتاب «مأموریت در ایران» صفحات ۱۱۷ و ۱۱۸) فشار آوردن مهندس شریف‌امامی به صدام برای اخراج آقای خمینی از عراق را که باعث پناهندگی ایشان در پاریس و دسترسی به جو آزاد بین‌المللی شد، از اشتباهات و محاسبات غلط دولت وقت ایران می‌داند (ضمناً این نکته حرف کسانی را که می‌گویند انقلاب اسلامی ایران و انتخاب آیت‌الله خمینی و تمام این بساطها نقشه و دستور آمریکایی‌ها بوده است رد می‌کند. و هکذا عقیده آنهایی که تمام جریانات و صدمات بعد از پیروزی انقلاب را یک سره توطئه آمریکا می‌دانند و نقش و مسئولیت خودمان را فراموش می‌نمایند).

ابلاغ ملت ایران به شاه و دولت و ارتش و به دولت‌های خارجی

جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر
تهران به تاریخ ۲۶ آذر ماه ۱۳۵۷

به دنبال راه‌پیمایی‌های عظیم عمومی روزهای تاسوعا و عاشورا (۱۹ و ۲۰ آذر ماه ۱۳۵۷) که اولی مصادف و به مناسبت روز جهانی حقوق بشر نیز بوده و به شهادت مطبوعات خارجی، بیش از دو میلیون نفر مردم پایتخت و میلیون‌ها نفر در شهرهای بزرگ و کوچک کشور فداکارانه و داوطلبانه در آنها شرکت کرده بودند و یک رفراندوم ملی مردم ایران و تأیید رهبری آیت‌الله العظمی خمینی محسوب می‌شود، امضاء کنندگان ذیل وظیفه دینی و ملی خود دانستیم که به نمایندگی از طرف ملت ایران و با توجه به قطعنامه‌های مصوب راه‌پیمایی‌ها، مراتب زیر را اختصاصاً به شاه و به ملت و ارتش و همچنین از طریق سفارتخانه‌های مقیم تهران به دولت‌های محترم خارجی ابلاغ نماییم. این راه‌پیمایی‌ها در تأیید و تکمیل تظاهرات و اعتراضات فراگیر دو ساله‌ی اخیر از قبیل بازاربندی‌های سراسری، اجتماعات مکرر صنوف مختلف مردم و بالاخره اعتصاب‌های همبستگی و پشتیبانی دانشجویان و کارگران و همچنین کارمندان ادارات و مؤسسات دولتی و خصوصی و هیأت‌های آموزشی ایران صورت گرفته است. اینک به منظور احترام از انهدام کشور و اعاده نظم و امنیت رسماً اعلام می‌نماییم که:

- ۱- شاه ایران محمد رضا پهلوی در اثر مخالفت مستمر با قانون اساسی، پایمال کردن حقوق مردم و زیر پا گذاشتن سوگندهای گذشته، از سلطنت ایران مخلوع بوده و لازم است شخصاً استعفا دهند و اختیارات خود را به شورای موقت مورد قبول ملت واگذار نمایند.
- ۲- دولت ارتشبد از هاری غیر قانونی می‌باشد.
- ۳- امرای ارتش و افسران و سربازان لازم است خود را در کنار ملت قرار دهند و آنها که به تحریکات ناجوانمردانه و کشتارهای انتقام‌جویانه مردم عاصی بی‌گناه می‌پردازند بدانند که این جنایت‌ها کمترین نتیجه برای ابقای نظام حاکم ندارد.

۴- دولت‌های خارجی توجه نمایند که شاه و دولت حاضر از نظر ملت ایران غیر قانونی و غاصب می‌باشند و هرگونه روابط رسمی و توافقی و همکاری و پشتیبانی از شاه ایران ناقض حقوق بشر و دشمنی با ملت ایران است.

پیام راه‌پیمایی‌ها

زبان گویای راه‌پیمایی‌ها که از شعارها و پوسترها و از ترکیب شرکت‌کنندگان برمی‌آمد به‌طور کلی و در مجموع زبان وحدت بود و متمرکز بر دو چیز:

(۱) اخراج شاه یا ضدیت با استبداد،

(۲) رهبری شخص امام خمینی.

مطالب و مقاصد دیگر اگر وجود داشت و ابراز می‌شد نه عمومیت داشت و نه شاخصیت.

شعارهایی که در راه‌پیمایی‌های عمده‌ی تهران (خصوصاً عید فطر، تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۷) شنیده و دیده می‌شد بنا به آمارگیری که از روی بعضی نوارها به‌عمل آمد، بیشتر در حول و حوش چهار مطلب یا چهار پیام، با درصدهای تقریبی و نمونه‌های ذیل بود:

۱- شعار ضد استبداد، در حدود ۳۸ درصد؛ مانند:

پنجاه سال سلطنت، پنجاه سال خیانت؛

مرده و نابود باد سلطنت پهلوی؛

ما پیرو قرآنیم سلطنت نمی‌خواهیم؛

تا مرگ شاه خائن نهضت ادامه دارد؛

تا دفع هر ستمگر نهضت ادامه دارد، حتی اگر شب و روز بر ما

گلوله بارد؛

شاه دشمن ما است؛

دروازه تمدن، با قتل عام مردم؛

ارتش تو بیگناهی، آلت دست شاهی؛

شاه تو را می‌کشیم؛

مزدور آمریکایی اخراج باید گردد؛

شاه سگ زنجیری آمریکا است؛

مرگ بر این سلطنت پهلوی؛

برنامه خمینی بر چیدن یزید است؛
ما ملت شاه نیستیم، ما ملت ایرانیم؛
ای شاه خائن آواره گردی، خاک وطن را ویرانه کردی.

۲- انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی در حدود ۳۱ درصد؛ مانند:

اتحاد، اتحاد ضرورت انقلاب؛
تنها ره سعادت، ایمان جهاد شهادت؛
استقلال، آزادی، حکومت اسلامی؛
نَصْرُ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ؛
کشته شدگان راه حق راه حسین رفته‌اند، ماندگان شهر ما لیبیک به
زینب گفته‌اند؛
خلق مسلمان مسلح شوید، ارتش خلقی به پا می‌کنیم؛
میهن خود را رها می‌کنیم (مج)؛
مجاهد مجاهد فدای راه حق است، مسلسل مسلسل جواب ضد خلق
است (مج)؛

جنبش مسلمانان توحیدی، حکومت اسلامی؛
برای نظم و برقراری استقلال آزادی حکومت اسلامی؛
جمهوری اسلامی آری، حکومت خود کامگی هرگز؛
به سلطه‌جویان شرق و غرب فروش خاک ایران هرگز؛
برادر ارتشی چرا برادر کشی؛
برای حفظ قرآن ارتش تو کودتا کن؛
چین شوروی آمریکا، دشمنان خلق ما؛
نفتم کی برد؟ آمریکا، گازو کی برد؟ شوروی، پولشو کی خورد؟
پهلوی، مرگ بر این سلطنت پهلوی؛
فرموده‌ی روح خدا چنین است، سکوت و سازش کار خائنین است؛
خمینی رهبر ما است، ارتش برادر ماست.

۳- رهبری آیت‌الله خمینی: در حدود ۱۶ درصد:

نهضت ما حسینیه، رهبر ما خمینیه؛

۱. (مج)، مخفف علامت شعارهای دستجات مجاهدین خلق است.

حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله؛
این است شعار ملی، خدا قرآن خمینی؛
ما همه ایرانی آزاده‌ایم، دست بیعت با خمینی داده‌ایم؛
خمینی بت شکن خدا نگهدار تو؛
رهبر این سرزمین، خمینی نازنین.

۴- یاد گذشتگان: در حدود ۱۵ درصد:

در طلوع آزادی، جای شهدا خالی؛
دکتر علی شریعتی، معلم شهید ما؛
درود بر رهبران انقلاب اسلامی آیت الله طالقانی، آیت الله منتظری؛
درود بر شهدای راه آزادی؛
درود بر شهدای راستین مجاهدین از حنیف نژاد تا واقفی (مج)؛
ما ملت ایرانیم همچو ابوذرها، در پهنه تاریخ همسنگر سلمانیم.

* * *

در میان عکس‌هایی که حمل می‌شد بعد از عکس آقای خمینی که بیش از ۵۰ یا ۶۰ درصد بود عکس‌های آیت الله طالقانی، دکتر شریعتی، دکتر مصدق و آیت الله شریعتمداری نیز به چشم می‌خورد و معدودی نیز پوستر شهدای مجاهدین خلق مانند حنیف نژاد، بدیع‌زادگان، صادق و دیگران را در دستجات متشکل خودشان حمل می‌کردند که از ناحیه مردم پذیرش داشت.

اما ترکیب شرکت کنندگان یا چهره‌ی انسانی تظاهرات، بیش از هر چیز اختلاط یا ائتلاف افراد و افکار و یکپارچگی ملت را نشان می‌داد. اکثریت با افراد طبقه متوسط شهری مخصوصاً جوانان دانشجوی و دانش آموز بود ضمن آنکه بازاری و کاسب کم نبودند و اداری زیاد بود. کارگرها و کشاورزهایی هم که حضور داشتند بدون تمایز و تشکل در لابه‌لای جمعیت و جزء بسیار اقلیتی از سایرین دیده می‌شدند که البته در شهرستان‌ها نسبت آنها بیشتر بود. طلبه و معمم نیز پیدا می‌شدند ولی به نسبت کمتر از آنچه در جامعه هستند. خانم‌ها، غالباً جوان‌ها، مشارکت داشتند و در صفوف پیوسته به چشم می‌خوردند متعلق به انجمن‌ها، هیأت‌ها، مدارس و موسسات بودند، بدون آنکه انحصار به با حجاب‌ها و چادر به سرها داشته روستری به سر و حتی بدون حجاب که با شوق تمام می‌آمدند دیده نشود. روی هم رفته راه‌پیمایی‌ها قیافه کاملاً طبیعی

داشته حکایت از تدارک تشکیلاتی حزبی و گروهی نمی‌کرد. اقلیت‌های دینی نیز با شعارهای مشخص‌کننده خودشان، مشارکت می‌کردند. افراد و دست‌چاب چپی که شعارها و ابتکارهایی داشتند زیاد نبودند و تظاهرات جلوه‌ی انقلابی و انتقامی پیدا نمی‌کرد. به‌استثنای راه‌پیمایی آخری روز عاشورا که اجازه داده - و شاید توصیه شده - بود که برخلاف راه‌پیمایی با وقار و سکوت تاسوعا پرجوش و صدا باشد.

برای تصور بهتر و درک بیشتر صورت و سیرت راه‌پیمایی‌ها، جالب است چیزهایی را هم که گفته و خواسته نمی‌شد یا به‌ندرت وجود داشت به‌خاطر بیاوریم. مثلاً از این شعارها و حرف و سخن‌ها در آن زمان خبری نبود: نابودی استکبار، حمایت از استضعاف، اجرای احکام اسلام، صدور انقلاب یا صدور اسلام، مرگ بر آمریکای جهان‌خوار، درافتادن با امپریالیسم، مرگ بر شوروی^۱، حکومت جهانی و اسلامی، انقلاب مهدی و خود انقلاب که هنوز شهرت و رواج عمومی نداشت، مبارزه با ارتجاع، استثمار و استعمار و با سرمایه‌داری، نظام توحیدی بی‌طبقه، مرگ بر بی‌حجاب، رهبری روحانیت، ولایت فقیه، شیطان بزرگ، مرگ بر لیبرال و مانند آنها ... عکس آیت‌الله کاشانی، حاجی شیخ فضل‌الله نوری و نواب صفوی هم دیده نمی‌شد.

مخالفت و مبارزه با آمریکا و غربی‌ها، فرع بر حمایت آنان از شاه بود، و بارها امام در پاریس اعلام کرده بودند که به شرط عدم حمایت آمریکایی‌ها از شاه و عدم دخالت در امور داخلی ما، روابطمان با آنها دوستانه خواهد بود.

وحدت بر سر شاه

ملت ایران پس از تجربیات فراوان دریافته بود که با وجود انقلاب مشروطیت چون

۱. البته در شعارهای «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» یا «استقلال، آزادی، حکومت اسلامی»، نفی شوروی و آمریکا و نفی استعمار یا استیلای خارجی وجود آشکار داشت ولی در مفهوم کاملاً دفاعی و ملی آن یعنی احراز استقلال همه‌جانبه‌ی خودمان و عدم اتکا به بلوک‌های شرق و غرب به لحاظ ایدئولوژی، سیاسی، اقتصادی و نظامی.

صفت اسلامی نیز که به‌دنبال جمهوری یا حکومت آمده این منظور را می‌رساند، و همه چنین می‌فهمیدند، که سیستم حکومتی و قانون اساسی ایران برپایه‌ی اصول و اخلاق و احکام اجتماعی و عدالت اسلامی بوده و خدا یا الله هدف و حاکم باشد.

ضمناً فراموش نکنیم که در شعارهای فوق‌الذکر «حکومت اسلامی» مکرر آمده بود ولی از اصطلاح «جمهوری اسلامی» هنوز خبری نبود. بعد از پیروزی انقلاب و به‌خاطر رأی‌گیری در فرآیندوم این عنوان مطرح شد و اینکه آیا جمهوری اسلامی مطلق باشد یا مقید به دموکراسی (همان‌طور که در اساسنامه شورای انقلاب مشخص شده بود)، پس از آنکه امام تأکید به مطلق بودن جمهوری اسلامی (نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر) نمودند اصطلاح فوق‌رسمیت و شهرت یافت.

شاه را نگاهداشته بودند با آنکه قانوناً محدود و مشروط شده بود محمدعلی میرزاها و رضاخان‌ها فاتحه‌ی هرچه قانون اساسی و آزادی است خواندند و با وجود ملی کردن نفت و کوتاه نمودن دست انگلیسی‌ها محمدرضا شاه با دربار و ایادیش اخلال‌گری‌ها کردند و با یک کودتای نظامی آمریکایی، هم مصدق و دولت‌های ملی را ساقط و ساکت نمودند و هم استیلای خارجی را مسلط‌تر و غارتگرتر به مملکت برگرداندند. بنابراین دشمن ریشه‌دار، شاه و سلطنت است و ماده اساسی یا مرض ام‌الفساد استبداد است. در دوران ۳۵ ساله او خوب دیده بودند که مانند سرطان همه جا و همه کس را ضعیف و ذلیل ساخته در داخله‌ی خدایی می‌کند و در خارجه نوکری و درپوزگی، و برای بیگانه پل پیروزی و پمپ‌مکنده‌ی خون‌ها و سرمایه‌های ملی می‌شود. تجربه گذشته عملاً به ملت ما یاد داده بود که اگر آزادی و استقلال می‌خواهند و طالب هر حیثیت و هدف و سعادت که باشند باید شر او را بکنند. در مقایسه با رهبران سیاسی و روحانی گذشته امتیاز و نبوغ آیت‌الله خمینی در این بود که همدرد و همدست با ملت، مانند نهضت‌های مقاومت و آزادی از بدو تأسیس، تیغه تیز حمله را بر گلوی استبداد گذارده و در اعلامیه ۸ شهر رمضان ۱۳۹۸ (۱۳۵۷/۵/۲۲) خطاب به کلیه‌ی طبقات و جناح‌ها و دعوت به وحدت و تمرکز با تفصیل کوبنده‌ای چنین می‌گفتند:

«باید تمام جناح‌های اسلامی از علماء اعلام و خطباء محترم و طلاب و دانشجویان و جوانان، فرزندان عزیزم و بازرگان محترم و کارگران و دهقانان شریف و بیدار و تمام جبهه‌ها و احزاب سیاسی یک دل و یک جهت در آگاهی درجه‌داران ارتش و ژاندارمری و شهریاری کوشش کنند و برای سرنگونی این جانی بالذات، آنان را به تشریک مساعی دعوت نمایند و ملت را از شر این ستمگر نجات دهند و مجال ندهند بیش از این زن و مرد، بزرگ و کوچک، پیر و جوان و کودک ما را به خاک و خون بکشند و اسلام را فدای شهوت خود کنند.»

«اکنون که ملت شجاع ایران ایدهم الله تعالی بر حیل‌های او واقف شده و آگاهانه به پاخاسته است، باید طبقات دانشمند از نویسندگان و گویندگان در هر لباس و شغلی که هستند دست در دست یکدیگر گذاشته و با قلم و بیان جنایات بی‌شمار دستگاه را برای ملت بیدار ایران روشن‌تر کنند؛ باید طلاب و دانشجویان عزیز و شجاع سراسر ایران از هر فرصت استفاده کرده و شعار ضدشاهی را که شعار اسلام است، زنده نگه دارند؛ باید دانشمندان و دانشجویان متعهد و مسئول خارج کشور جنایات این عنصر خطرناک را هر چه بیشتر در خارج و داخل نوشته و منتشر کنند و

شخصیت‌های آزاده جهانی را در سراسر دنیا از ظلم و ستمی که به مردم ایران وارد می‌شود آگاه کنند و آنان را در کمک و به ملت دلیر برای نجات ایران از چنگال استعمار و استثمار جهانی بسیج نمایند؛ باید جمیع طبقات از اختلافات جزئی دست کشیده و برای نجات خویش بپا خیزند و با هر وسیله‌ی ممکن در دفع این مفسد فی الارض اقدام کنند. امروز سکوت در مقابل این ستمگر و بی‌تفاوتی در برابر این جنایات برخلاف مصالح عالی‌ه اسلام و مخالف سیره انبیاء عظام و ائمه اطهار علیهم السلام است؛ امروز هر مطلبی که موجب انحراف ملت شریف از مسیر اصلی است شیطانی و با نقشه‌ی شیاطین طرح می‌شود».

* * *

در شهرهای بزرگ مانند اصفهان و تبریز و مشهد و بسیاری نقاط دیگر نیز نظیر چنین راه‌پیمایی‌ها و تظاهرات به‌راه می‌افتاد.

* * *

به‌طوری که در این اعلامیه‌ها دیده می‌شود امام در هماهنگی کامل با ملت توجه به ضرورت یکپارچگی و وحدت عمل همه طبقات اعم از روحانیون، سیاسیون، جبهه و احزاب، بازاری‌ها، دانشجویان و کارگران و کشاورزان و حتی ارتشیان، در نهضت ضد استبدادی داشته پیروزی ملت و سرنگونی شاه را تنها در سایه‌ی اجتماع و اتحاد، که نطفه‌ی آن بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بسته و طی ۲۶ سال رشد کرده بود، می‌دیدند، یا وحدت در هدف و در حرکت. حتی توصیه می‌کردند که شخصیت‌های آزاده‌ی جهان را وارد معرکه نمایند. به‌این ترتیب بود که مردم ایران در تمام قشرهای خود، متقابلاً و بدون هیچ‌گونه ترس و طمع، رهبری ایشان را از جان و دل پذیرفته بود، همان‌طور که این راه‌پیمایی‌ها عملاً رفراندومی بود علیه شاه و تصویب جمهوری اسلامی، پیمانی نیز محسوب می‌شد فی‌مابین ملت و رهبر آن و چارچوب خواسته‌ها.

اعتصاب‌ها و ضربه‌کاری

راه‌پیمایی‌ها با همه‌ی عظمت و شکوه و با منطق گویا و کوبنده‌اش که پشت شاه را می‌لرزاند، بالاخره حرف بود و تظاهر. شهادت‌ها و فداکاری‌ها هم که دلخراش‌ترین و با شکوه‌ترین آنها در میدان ژاله صورت گرفته و مظلومیت مبارزان را نشان می‌داد

عملیات یک طرفه و با دست خالی بود، خصوصاً که هنوز حملات مسلحانه از طرف مردم و رهبران، مقتضی و ممکن تشخیص داده نشده بود. دولت می توانست با تبلیغات انحصاری خود تظاهرات را خیلی کوچک تر از آنچه بود معرفی کرده و به خارجیان و آشوب طلبان نسبت دهد و امیدوار باشد که با سرکوبی و فریب کاری و با تدابیر سیاسی و پلیسی مناسب از شر آنها خلاص گردد و شاه با پیروزی حاصله آبروی از دست رفته در خارج را باز یابد^۱. پیروزی ملت و اخراج شاه احتیاج به یک نیروی عملی و ضربه کاری داشت.

نهضت آزادی در اعلامیه «کارمندان دولت، نوبت شما است» که در روز تعطیل عمومی ۱۵ خرداد ۱۳۵۷ تهیه و در شهریور ماه پخش گردید، خطاب به کارمندان و کارگران صریحاً تذکر داده بود که:

«این بیانیه درد دلی است از طرف ملت و طرف خطاب همه کارمندان دولت هستند... آیا خوب خبر دارید که دولت چه بر سر ملت و مملکت می آورد؟... آیا حساب کرده اید که همه ی گرفتاری ها و بیچارگی ها که مردم می کشند، مستقیم و غیرمستقیم از ناحیه ی دولت است؟... ملت باید جان بکند، محرومیت و سختی بکشد و به چشمش بیند که میلیون میلیون منابع و منافعش را با باجی که می گیرند و تخت و تاجی که حفظ می کنند به بیگانگان می دهند... صدایش در نیاید... تعظیم کند و جاوید شاه و سپاس بگوید...»

حالا می خواهیم بپرسیم آیا هیچ می دانید... که آنچه دزدی، فشار، خیانت، آزار، شکنجه، کشتار و نظائر آنها بر ما می شود به دست شما کارمندان دولت انجام می گردد؟ شما هستید که خواسته یا ناخواسته... به سر ملت می زنید...

پس ما خیلی از شما گله داریم. خیلی طلبکاریم... اما... شما را که هموطن و هم کیش ما و چه بسا خویشاوند نزدیک یا دوست ما هستید از خودمان می دانیم. فکر می کنیم دینی، آئینی، وجدانی، رحمی در نهاد شما هست... دردی و احساسی دارید...

مسئله و شکایت پیش شما می آوریم، می گوئیم مادام که شما کارمندان

۱. شاه به شهرت و به حیثیت خود پیش اروپایی ها و آمریکایی ها خیلی اهمیت داده آنرا از پایه های حکومت و قدرتش می دانست و سرمایه گذاری سنگینی در آن راه می کرد ولی همین قضیه نقطه ضعف او بود و حربه ی مؤثری به دست مبارزین ملی می داد.

دولت احساس و اذعان به این حقایق نکنید، عاطفه و عهدی نداشته باشید، عشقی به وطن و ملت نداشته باشید و از خدا و از آینده و آخرت نترسید همین آتش است و همین کاسه...

کار به دست شما است، قدرت به دست شما است، مسئولیت هم با شما است. اگر بجنید دولت ظلم و استبداد را مستاصل خواهید کرد. استبداد دلش نمی‌سوزد که مدارس و بازار روزها و هفته‌ها بسته باشد... اما اگر چرخ اداری در یکجا بخواهد پشتش می‌شکند... فرمان‌ها و دستورهایی را که تشخیص می‌دهید خلاف قانون، خلاف حق، خلاف عدالت و به زیان ملک و ملت است انجام ندهید... دلال مظلوم نشوید. ننگ و عذاب دیگران را به خاطر یک لقمه نان یا امتنان به گردن نگیرید...

در هر پستی که دارید خود را نماینده خلق و خدا (که حقوق و حیاتان از آنها است) بدانید و مدافع ملت و حق بشوید...

هر قدر با همفکرها و همدردها... متحد باشید و دسته‌جمعی عمل کنید ضرر و خطر کمتر و موفقیت بیشتر خواهد بود. بدانید بیش از آنچه شما از اداره می‌ترسید دولت از ما می‌ترسد. چون ستون فقرات و قلب و دستش هستید... در صورت لزوم اعتصاب کنید. اعتصاب اختطاری موقت یا اعتصاب نامحدود تا پیروزی...

کارمندان دولت، نوبت شما است. چشم مردم به شما است. خدا با ما است».

اعتصاب‌ها که آخرین تیر ترکش ملت بود ظهور دیگری از میل به وحدت علیه استبداد شاه و حرکت رو به مرکز را نشان می‌داد. اعتصاب‌ها تدریجاً در مدت کوتاهی به سراسر صفوف فعال کشور سرایت نمود و قاطعیت پیگیر امام آن را تایید و تقویت می‌کرد.

مبداء اعتصاب‌ها را حقاً باید دعوت به خانه‌نشینی و تعطیل بی‌سر و صدا عمومی ۱۵ خرداد سال ۱۳۵۷ بگیریم که به ابتکار «جبهه ملی اسلامی» همان‌طور که در صفحه ۲۷ [صفحه ۲۵۵ این مجموعه آثار] اشاره کردیم، به عمل آمده و توانستیم با پیام تلفنی و پیک به شهرهای ایران خبر بدهیم که مؤثر واقع شد. دعوت عامی به تاریخ ۱۳۵۷/۳/۸ با امضای «دانشجویان مسلمان مبارز» خطاب به «هموطنان عزیز کارگران و زحمتکشان ایران، خواهران و برادران کارمند و خواهران و برادران دانشجو» منتشر شد. «جامعه بازرگانان و پیشه‌وران» در تاریخ ۱۳۵۷/۳/۱۲ دعوت مشابهی صادر نمود. در آن دوران قدرت و سببیت ساواک و وحشت مردم، عملی‌ترین کار برای سنجش و ارائه

همبستگی و آمادگی مردم چنین دعوت بود که در بسیاری از شهرهای بزرگ مانند مشهد، اصفهان و تبریز با موفقیت صد درصد و در تهران با موفقیت هفتاد درصد انجام شد و با ناشیگری دستگاه که قصد اعلام عدم موفقیت آن را داشت و در مطبوعات انعکاس یافت.

پس از آن، دولت شریف امامی در صدد اقدامات پیشگیرانه در جهت آزادی دادن و جلب رضای کارمندان برآمد ولی مبلغ ۷۰۰۰ ریال که بر حقوق کارمندان دولت اضافه کرده بود وسیله برای عرضه کردن خواسته‌های تازه و بهانه برای راه افتادن اعتصاب‌ها شد.

آموزش و پرورشی‌ها اولین گروهی بودند که ابتدا با عنوان نمودن درخواست‌های رفاهی و استخدامی و سپس با افزودن اعتراض‌های اجتماعی - سیاسی، اعتصاب راه انداختند. به‌زودی از طرف دانشجویان بعضی از دانشگاه‌ها خواسته‌های سیاسی با تهدید به تعطیل کلاس‌ها اعلام گردید و به‌پشتیبانی آنها و اعتراض به بازداشت دانشجویان، استادانی (اول دفعه از دانشگاه تبریز) پیشگام حرکت در مراکز آموزش عالی کشور شدند؛ به این ترتیب موج اعتراض و اعتصاب به بیمارستان‌ها و داخل دانشگاه‌ها کشیده شد.^۱

وزارتخانه‌ها و موسسات دولتی مانند بانک‌ها و گمرک و راه‌آهن که تا آن زمان برکنار از جریان‌ها بودند جرأت و جسارت یافته وارد معرکه شدند. در ۱۳۵۷/۹/۴ کلیه کارمندان بانک مرکزی ایران دست از کار کشیدند و در مؤسسات دولتی ذیل در آذر ماه اعتصاب علنی و عمومی اعلام گردیده بود:

وزارت دادگستری، وزارت دارایی، سازمان برنامه، وزارت نیرو، توانیر، شرکت مخابرات، سازمان انرژی اتمی، گمرکات جنوب، ادارات مرکزی گمرک، تلویزیون، اداره استانداردها، مرکز آمار ایران، سازمان امور اداری و استخدامی کشور، و گمرک بندر شاهپور.

۱. البته حرکت دانشگاهیان که هیچ‌گاه بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تعطیل کلی قطعی نشده بود از سال ۱۳۵۶ به‌طور محسوس از سرگرفته شد. مثلاً نامه ۱۳۵۶/۹/۶ اعضاء علمی دانشگاه تهران و نامه ۱۳۵۶/۹/۱۳ اعضاء علمی دانشگاه صنعتی آریامهر [دانشگاه صنعتی شریف] به نخست‌وزیر (دکتر آموزگار) در اعتراض به ضرب و شتم خانم ناطق استاد دانشگاه و آقای میرزاده شاعر به‌وسیله ایادی رژیم در اراضی دریان‌نو و خواستن تأمین شغلی برای دانشگاهیان، اعتصاب غذای ۶۰ نفر دانشجویان انجمن‌های اسلامی اروپا در پاریس و لندن و رم در اعتراض به تبعید آقای خمینی و به بازداشت آقایان طالقانی و منتظری و مبارزین سیاسی دیگر ۱۳۵۶/۱۲/۱۷ را باید به این حساب و حرکت گذاشت.

البته تظاهرات و هیجان جوانان در مؤسسات آموزشی یک کشور اعلام خطر بزرگ برای نظام حاکم می‌باشد و آنچه دست و پای هر دولتی را می‌بندد اعتصاب کارمندان است، ولی چیزی که در نهضت انقلابی ایران ضربه کاری و تیر خلاص را به دستگاه و به پیکر محض شاه زد اعتصاب کارکنان و تعطیل صدور نفت یعنی رگ حیاتی اقتصاد و حاکمیت و سیاست او بود که در ۱۳۵۷/۷/۲۲ آغاز گردید. از نظر اهمیت خارجی که اعتصاب کارگران صنعت نفت دارد گزارش جامعی را که روزنامه اطلاعات در ۱۳۵۷/۱۰/۲۷ درج کرده است ذیلاً نقل می‌نمایم:

تاریخچه اعتصاب کارگران صنعت نفت

زمزمه کم‌کاری و اعتصاب از روز شنبه ۲۲ مهر در پالایشگاه آبادان آغاز شد. دو روز بعد کارکنان اداره کالا و آزمایشگاه پالایشگاه دست به اعتصاب زدند.

همزمان با این عمل مأموران فرمانداری نظامی وارد پالایشگاه شده و بیش از ۷۰ نفر از کارکنان اداره کالا را با خود به خارج از پالایشگاه برده و آنها را در شهر پیاده کردند. فردای آن روز کارکنان پالایشگاه به عنوان اعتراض به این عمل فرمانداری نظامی دست به اعتصاب زدند. یک هزار نفر از کارکنان سازمان عملیات غیر صنعتی نیز به حمایت از کارکنان اعتصابی جلوی اداره مرکزی شرکت ملی نفت اجتماع کردند. روز چهارشنبه ۲۶ مهر کارمندان با صدور قطعنامه‌ای خواستار برکناری تیمسار کلیایی، رئیس گارد صنعت نفت و تعقیب مسبب حادثه ورود مأموران انتظامی و امنیتی به پالایشگاه و اهانت به کارکنان شدند.

در این بین، کارکنان صنعت در جزیره خارک، لاوان و منطقه بهرگان، اهواز، گچساران، آغاچاری، مسجد سلیمان، مارون و بی‌بی حکیمه نیز دست به اعتصاب زدند کارکنان شرکت سهامی خدمات نفت ایران در اهواز و آبادان و سایر مناطق نیز به اعتصاب پیوستند.

طباطبایی دیبا، قائم مقام مدیر عامل شرکت نفت در مذاکرات خود با اعتصابیون در آبادان و خارک به نتیجه‌ای نرسید. پس از آن هوشنگ انصاری، مدیر عامل وقت شرکت ملی نفت ایران روز ۲۹ مهر به پالایشگاه آبادان رفت و طی یک سخنرانی فریبنده که حتی در آن خود را نماینده کارگران اعلام کرد، از کارگران خواست جهت مذاکره

آماده شوند اما روز اول آبان در گفت‌وگو با نمایندگان کارگران آن چنان با تندخویی و بداخلاقی و تهدیدآمیز سخن گفت که نمایندگان کارگران با عصبانیت جلسه مذاکره را نیمه تمام ترک کردند. انصاری حاضر به گفتگو با کارمندان نشد و کارکنان اعتصابی روز ۱۰ آبان خواست‌های سیاسی خود را نیز اعلام کردند.

کارکنان همچنین خواستار لغو بند ۲ مواد ۱۱ و ۱۳ قانون استخدام شرکت نفت شدند، که طبق آن شرکت می‌تواند بدون بیان علت کارکنان خود را اخراج کند.

روز چهارشنبه ۱۱ آبان در شرایطی که اعتصابیون تصمیم گرفتند شب را در جلوی اداره مرکزی به صبح برسانند، ۲ تانک و زرهپوش و یک جیب مسلح به مسلسل در جلوی اداره موضع گرفت و چون اعتصابیون حاضر به ترک محل نشدند مأموران به سوی آنان هجوم برده و عده‌ای را مجروح کردند.

در کنار اعتصابیون شرکت نفت، کارکنان اعتصابی پتروشیمی شاهپور، کارخانه گاز مایع و پتروشیمی آبادان نیز دیده می‌شدند.

روز ۱۲ آبان مأموران فرمانداری نظامی، کارمندان اعتصابی را به اداره مرکزی شرکت نفت راه ندادند و این عده ناچار در بیمارستان شرکت ملی نفت اجتماع کردند، مأموران فرمانداری نظامی که قصد داشتند این اجتماع را پراکنده کنند با اعتراض شدید پزشکان و پرستاران بیمارستان روبه‌رو شدند. در این حال کارکنان نیروگاه اتمی دارخوین و نمایندگان دیگر گروه‌های اعتصابی نیز به جمع اعتصابیون شرکت نفت پیوستند.

در این زمان کارکنان بر اثر شکستن پاره‌ای اعتصاب‌ها و تهدیداتی که نسبت به کارکنان صنعت نفت شد دست به کم‌کاری زدند اما اعتصاب بار دیگر در پایان نیمه اول آذر ماه آغاز شد. در تمام این مدت دستگاه تصفیه نفت کار می‌کرد ولی مقدار تولید اصلی نفت در نوسان بود.

تصفیه نفت پالایشگاه آبادان روزانه ۶۰۰ هزار بشکه است که در جریان اعتصاب به ۲۰۰ هزار بشکه در روز تنزل کرد.

* * *

مطبوعات که افزار فرهنگی اختناق و تبلیغات دستگاه بودند نیز از جو عمومی بر کنار نماندند و با استفاده از گشایشی که حقوق بشر کارتر و سیاست سوپاپ‌گشایی

شریف امامی داده بود به انتقاد از سیاست دولت و دامن زدن به اعتصابات در حد بیش از تحمیل دولت پرداختند، به طوری که مدت ۵۲ روز از ۸/۲۶ تا ۱۳۵۷/۱۰/۱۸ حالت تعطیل پیدا کردند. در این مدت یگانه نشریه خبری که در تهران به طور محدود و در دسترس معدودی از مردم قرار می گرفت «اخبار جنبش اسلامی» از نهضت آزادی بود.

شورای مؤسس اتحادیه کارکنان رادیو تلویزیون در تاریخ ۱۳۵۷/۸/۱۴ با حضور ۹۱ نفر از نمایندگان، اعلام اعتصاب عمومی در تمام واحدها می کنند و در ۱۳۵۷/۸/۲۶ (به نقل از آن نشریه) دولت را تهدید می نمایند که اگر وادار به پخش اخبار خلاف گردند دستگاهها را خواهند خواباند.

کارمندان سازمان برنامه رسماً خواستار استعفای وزیر خود شدند و در ۱۳۵۷/۸/۲۷ بازار و شهر کرمانشاه نیز تعطیل شده بود. بازار تهران در دوران اعتصابات صندوق‌هایی برای تأمین دستمزد کارگران اعتصابی و وام و کمک مالی به کارمندان دولتی ترتیب داده همکاری صمیمانه‌ای میان ملت و دولت به وجود آوردند.

هجرت به پاریس وسیله مؤثر برای جلب افکار عمومی جهان

حرکت رو به تزاید تمرکزی اول انقلاب انحصار به داخل و به مردم ایران نداشته فشار دولت شاه به دولت عراق، برای اخراج آیت الله خمینی از نجف، و رفتن ایشان به پاریس در معیت آقای دکتر یزدی در ۱۳۵۷/۷/۱۳، تصادف مبارکی بود که با تجدید خاطره «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» راه گشای مؤثری برای ملاقات‌ها و مذاکرات و اقدامات گردید. چه با ایرانی‌های مقیم و مسافرین از ایران و چه با دنیای خارج، حتی بهتر و راحت تر از آنکه اگر به ایران می آمدند. توجهات و افکار از هر جا به سوی ایشان و به سود پدیده‌ای که بعداً نامش انقلاب اسلامی ایران گذارده شد، جلب گردید. دولت فرانسه که با تردید و اکراه، به شرط خودداری از فعالیت سیاسی، با اقامت آقای خمینی در پاریس موافقت کرده بود بعد از چند روزی اجازه داد هموطنان را بپذیرند. رئیس‌کاردستن رئیس جمهور فرانسه و دولت‌های اروپایی بر مبنای اطلاعاتی که از ایران داشتند و شاه را مرده و منقرض شده می دانستند^۱ اولین مقامات رسمی

۱. و این نظریات را سران کشورهای اروپایی (انگلیس، فرانسه و آلمان) در کنفرانس گوادلوپ در هفته اول دی ماه ۱۳۵۷ پذیرفته بودند، ولی کارتر که در آن موقع اصرار داشت شاه را تا آخرین لحظه و با تمام قدرت حفظ نماید، روی توصیه رئیس‌کاردستن حاضر شده بود با اعزام نماینده‌ای به پاریس با شخص امام تماس بگیرد ولی بلافاصله روی نظر مخالف برژینسکی انصراف حاصل کرد، پیامی در ۱۳۵۷/۱۰/۲۰ ←

خارجی بودند که از شاه به طرف ملت ایران و به رهبر آن رو آوردند. روزنامه فیگاروی پاریس که مدیر آن با قطب‌زاده آشنایی و با رئیس جمهور نزدیکی سیاسی داشت اولین مصاحبه را در آبان ماه ۱۳۵۷ و با لحن مساعد انجام داده راه را برای مطبوعات دیگر فرانسه و خبرگزاری‌های اروپا و آمریکا باز کرد.

مصاحبه‌های امام

این مراجعات و مصاحبه‌ها که غالباً به وسیله آقای دکتر یزدی تنظیم و ترتیب داده و ترجمه می‌شد تأثیر فوق‌العاده‌ای در شناساندن نهضت ملی و اسلامی ایران و شخصیت امام خمینی به دنیا داشت؛ خصوصاً که از طرف ایشان تکیه روی مظالم و مفاسد شاه و روی آزادی و دموکراسی به عمل آمده حکومت اسلامی را یک حکومت عادلانه‌ی آزاد مترقی انسانی و دموکراتیک ایده‌آل معرفی می‌نمودند. نسبت به دولت‌های غربی و آمریکا نیز لحن نسبتاً دوستانه با شرط احترام متقابل و در هر حال غیر خصمانه به کار برده می‌شد؛ ضمن آنکه تکیه عمده‌ی کلام روی خشونت‌ها و خیانت‌های شاه رفته یگانه هدف را که خواسته عموم ملت و لازمه آن حذف شاه و سلطنت است، آزادی و استقلال عنوان می‌کردند^۱، و استقرار جمهوری دموکراسی اسلام، که کامل‌تر از دموکراسی غرب خواهد بود. با جواب‌هایی که به سئوالات تیز و دقیق خبرنگاران می‌دادند غالب آنها موافق یا لاقبل متقاعد می‌شدند. در مدت ۴۸ روز از ۳ آبان‌ماه تا ۲۱ آذر ماه ۱۳۵۷ طی ۵۳ مصاحبه نظریات یا تزه‌های انقلاب اسلامی ایران به ۱۵ کشور اروپا و آمریکا و آسیا صادر می‌شود. افکار عمومی جهان نسبت به چیزی که از آن نفرت یانگرانی و وحشت داشتند آرام گردیده اتحاد

→ به وسیله رئیس جمهوری فرانسه برای ایشان فرستاده خبر می‌دهد که شاه رفتنی است. (نقل از کتاب گروگان‌ها، پیر سالینجر، صفحات ۴۶ و ۴۷ چاپ پاریس ۱۹۸۱)، مرحوم صادق قطب‌زاده در این جریانات و در مساعد ساختن نظر وزارت خارجه و رئیس جمهور فرانسه به انقلاب ایران نقش مؤثری داشته است، کما آنکه اولین مصاحبه تلویزیونی فرانسه با امام در نجف و معرفی ایشان و خواسته‌های انقلاب به‌دنیای خارج با هنرمندی خاص قطب‌زاده انجام گرفت، و چون دولت عراق مانع خروج فیلم‌های مصاحبه شده بود متن مذاکرات را روزنامه لوموند چاپ کرد که بسیار سر و صدا راه انداخت. سالینجر می‌نویسد که بعد از عزیمت ژیسکار دستن به گوادلوپ آیت‌الله خمینی، آقای قطب‌زاده را مأمور می‌کند که از وزارت خارجه بپرسد آیا رئیس جمهور با توجه به مذاکرات وزارت خارجه موضوع ایران را در کنفرانس مطرح خواهد کرد یا نه و بلافاصله جواب مثبت دریافت می‌شود.

(Pierre Salinger. Otages Ies négociations secrètes de Teheran. Edition Buchet / Chastel. Paris 1981)

۱. امام در غالب اعلامیه‌ها و مصاحبه‌های خود، کلمه و خواسته‌ی آزادی را مقدم بر استقلال می‌آوردند.

«انقلاب ایران در دو حرکت»، حرکت اول _____ ۲۷۷

کلمه‌ای که اختصاص به ملت ایران داشت. با نظر نسبتاً مساعد دامنه بین‌المللی پیدا می‌کند.

برای نمونه قسمت‌هایی از اظهارات بیان شده در مصاحبه‌ها را که نسبتاً معرف نظریات و روحیات ایشان در حرکت اول انقلاب بود ذیلاً ذکر می‌نمایم.^۱

۱- مصاحبه با تلویزیون فرانسه کانال ۱ (در ۱۳۵۷/۸/۵):

«تمام انحاء آزادی از ما سلب شده است، ما در این ۵۰ سال حتی یک مجلس ملی نداشتیم... در زمان رضاشاه... سلطنت را منتقل کردند... و ملت به کلی مخالف بود... لکن سر نیزه نگذاشت که این مخالفت را اظهار کنند...»

اگر محمد رضاشاه در سلطنت باقی باشد چند سال دیگر مملکت ما رو به فقر و نیستی خواهد رفت، بنابراین تا ایشان نرفته است مملکت ما نمی‌تواند روی آزادی و ترقی بینند؛ و باید برود.»

۲- با رادیو تلویزیون اطیش (۱۳۵۷/۸/۱۰):

حضور من در خارج برای افشای جرائم شاه در سطح جهانی مناسب‌تر است... مخالفین رژیم یک ملت است و ناچار ملت پیروز است... با قیام انقلابی ملت شاه خواهد رفت و حکومت دموکراسی و جمهوری اسلامی برقرار می‌شود. در این جمهوری یک مجلس ملی مرکب از منتخبین واقعی مردم امور مملکت را اداره خواهند کرد. حقوق مردم- خصوصاً اقلیت‌های مذهبی- محترم بوده و رعایت خواهد شد و با احترام متقابل نسبت به کشورهای خارجی عمل می‌شود؛ نه به کسی ظلم می‌کنیم و نه زیر بار ظلم می‌رویم.

۳- با خبرنگار روزنامه انگلیسی گاردین (۱۳۵۷/۸/۱۰):

نهضت عظیم کنونی ملت ما علیه شاه و نظام سلطنتی است. روابط ما با تمام خارجی‌ها بر اساس اصل احترام متقابل خواهد بود. در این رابطه نه به ظلمی تسلیم می‌شویم و نه به کسی ظلم خواهیم کرد.

۴- با رادیو تلویزیون لوکزامبورگ (۱۳۵۷/۸/۱۱):

مردم از اختناق و خیانت‌های پنجاه‌ساله به جان آمده و برای مطالبه‌ی حقوق

۱. نقل از کتاب ندای حق، جلد اول، انتشارات قلم، چاپ بهمن ۱۳۵۷، گردآورده اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا و آمریکا، صفحات ۳۱ تا ۱۱۳.

اولیه خود قیام نموده‌اند. هدف ما برقراری جمهوری اسلامی است و برنامه ما تحصیل آزادی و استقلال است^۱ و سپردن اداره‌ی کشور به کارشناسان دینی و حذف خیانت‌ها و هزینه‌های مخرب اقتصاد. تظاهرات تهران برای آقای طالقانی و تظاهرات قم برای آقای منتظری تظاهراتی بود که مردم علیه شاه کردند و از آنان به‌عنوان مخالفین شاه تجلیل کردند. در ایران از هر نغمه ضدشاهی تجلیل به‌عمل می‌آید.^۲

۵- با رادیو تلویزیون هلند (۱۳۵۷/۸/۱۴):

رژیمی که به‌جای رژیم ظالمانه شاه خواهد نشست رژیم عادلانه‌ای است که شیه آن در دموکراسی غرب نیست و پیدا نخواهد شد. ممکن است دموکراسی مطلوب ما با دموکراسی‌هایی که در غرب هست مشابه باشد اما آن دموکراسی که ما می‌خواهیم به‌وجود آوریم در غرب وجود ندارد. دموکراسی اسلام کامل‌تر از دموکراسی غرب است.

۶- با سی بی اس آمریکا (۱۳۵۷/۸/۱۵):

سؤال- رابطه‌ی یک دولت اسلامی و دولت آمریکا در آینده چگونه خواهد بود؟

جواب- باید ببینیم آمریکا خودش در آینده چه نقش دارد. اگر آمریکا بخواهد همان‌طور که حالا با ملت ایران معامله می‌کند با ما رفتار کند، نقش ما با او خصمانه است و اگر چنانچه آمریکا به‌دولت ایران احترام بگذارد ما هم با همان احترام متقابل عمل می‌کنیم و با او به‌طور عادلانه- که نه به او ظلم کنیم و نه به ما ظلم کند- رفتار خواهیم کرد و اشکالی پیش نمی‌آید.

۷- با رادیو تلویزیون آلمان کانال (۱۳۵۷/۸/۱۵):

س- موضع و روابط شما... با کشورهای بزرگ دنیا، ابرقدرت‌ها و... سایر کشورها چگونه خواهد بود؟

ج- تمام کشورها اگر احترام ما را حفظ کنند ما هم احترام مقابل را حفظ خواهیم کرد و اگر کشورها و دولت‌ها بخواهند بما تحمیلی بکنند از آنها قبول نخواهیم کرد.^۳

۱. سه جزء شعار اصلی انقلاب با تقدم آزادی بر استقلال و جلو گذاردن جمهوری اسلامی.

۲. همه جا لبه تیز حمله و هدف اصلی قیام و انقلاب علیه شاه یعنی ضد استبدادی است.

۳. در هیچ یک از مصاحبه‌های مربوط به روابط خارجی صحبت از درافتادن با امپریالیسم جهان‌خوار یا مرگ بر ابرقدرت‌های شرق و غرب نیست، تماماً جنبه دفاعی معقول دارد. شماره‌های ۳ و ۶ تا ۱۰

۸- با روزنامه یونانی توویما (۱۳۵۷/۸/۱۵):

س- به نظر شما دخالت‌های خارجی که هدفشان سلب آزادی و استقلال می‌باشد کدام است؟

ج- سیاست‌های خارجی آمریکا، انگلیس، روسیه، چین و سایرین از رژیم فاسد شاه و خیانت‌های او پشتیبانی می‌کنند، اقتصاد ما را بر هم زده‌اند، ارتش ما را وابسته کرده‌اند، فرهنگ ما را آلوده ساخته‌اند اما ملت ما با قیام خود به دخالت‌های این اجانب پایان خواهد داد.

۹- با رادیو تلویزیون سوئیس (۱۳۵۷/۸/۲۵):

س- شما حضرت آیت‌الله با کریم سنجابی از جبهه ملی در پاریس بحث مهمی داشتید. آیا با این حزب سیاسی مشترکاً مبارزه خواهید کرد، یعنی ائتلاف می‌کنید؟

ج- من مسائل و مطالبی که داشتم و امکان ندارد یک قدم از آنها برگردم، به ایشان گفتم و ما با جبهه خاصی ائتلاف نداریم، همه ملت با ما و ما با همه ملت هستیم^۱ و هر کس این مطالبی که ما داریم و عبارت است از استقلال مملکت یا آزادی همه جانبه و جمهوری اسلامی که قائم مقام رژیم سلطنتی است، هر کس با اینها موافقت کند از گروه ما است و از ملت است و اگر موافقت نکند برخلاف مصالح اسلام و ملت گام برداشته است و ما هیچ ربطی با او نخواهیم داشت و آنهایی که با ما موافقت کنند، ما هم با آنها همصدا خواهیم بود، لکن ربط خاص با کسی نداریم.

س- آیا حضرت آیت‌الله فکر می‌کنند آمریکایی‌ها حاضر باشند موقع خودشان را در منطقه خلیج با اجازه دادن به تغییرات اساسی در ایران به خطر بیندازند؟

ج- خطری که متوجه منطقه است از بی‌لیاقتی شاه و فساد دستگاه وی و دستگاه حاکمه است. ما می‌دانیم که دولت‌های صنعتی به نفت و چیزهای دیگر نیاز دارند. لکن ما به ملت متکی هستیم و جمهوری اسلامی یک جمهوری متکی به ملت است که باید آزاد و مستقل باشد و به جایی پیوسته نباشد. ما نیازهای آنها را با مصالحی که داریم در مواقع خودش به نحوی که احترام متقابل بین دول مزبور و ما باشد، ان شاء الله برآورده می‌کنیم و نفت را آن‌طوری که مشتریان نفت با رعایت و حفظ مصالح ما بخواهند به آنها می‌دهیم و اگر خطری باشد از ناحیه‌ی خود آنها خواهد بود که می‌خواهند با بی‌عدالتی با ما رفتار کنند، نه از ناحیه‌ی ما

۱. صحبت از اینکه انقلاب مربوط به مستضعفین و کوخ‌نشینان است در میان نیست، وحدت ملی است.

که می‌خواهیم با عدالت و احترام متقابل عمل کنیم. این پشتیبانی لجوجانه‌ای که آمریکا از شاه می‌کند^۱ محتمل است موجب یک انفجار عظیم باشد... باید آمریکا دست از این لجاجت بردارد.

۱۰- با روزنامه آلمانی دنیای سوم (۱۳۵۷/۸/۲۴):

تشیع که مکتبی انقلابی و ادامه اسلام راستین پیامبر است... زنان را از صحنه زندگی اجتماعی طرد نمی‌کند، بلکه آنان را در جامعه در جایگاه رفیع انسانی خود قرار می‌دهد. ما پیشرفت‌های دنیای غرب را می‌پذیریم ولی فساد غرب را که خود آنان از آن ناله می‌کنند، نه. حضور مستشاران نظامی آمریکایی در ایران به دنبال سیاست‌های ضد اسلامی و ضد ملی رژیم ایران است^۲ که علاوه بر هزینه هنگفت آن... آنان را چنان تسلطی بر ارتش و مقدرات کشور داده است...

۱۱- با خبرنگاران برزیلی، انگلیسی، تایلندی، ژاپنی، آمریکایی و برخی کشورهای دیگر (۱۳۵۷/۸/۱۸):

س- حضرت آیت‌الله برای جانشینی رژیم کنونی، شما خواستار جمهوری اسلامی هستید. چنین دولتی آیا آزادی‌های دموکراتیک را برای همه مردم تضمین خواهد کرد و در چنین دولتی نقش خود شما شخصاً چه خواهد بود؟

ج- دولت اسلامی یک دولت دموکراتیک به معنای واقعی است و... هر کس می‌تواند عقیده خودش را اظهار بکند... و دولت اسلامی تمام منطقی‌ها را با منطقی جواب خواهد داد. و اما من هیچ فعالیت در داخل دولت ندارم و به همین نحو که الان هستم، وقتی هم که دولت اسلامی تشکیل شود نقش هدایت را دارم.^۳

* * *

گوته^۴، نویسنده مشهور و محبوب آلمان‌ها، که در اثر اطلاعات جاهلانه یا مغرضانه رایج قرون هجده و نوزده میلادی، نظری بدبینانه نسبت به اسلام داشت، وقتی برایش اصول اسلام واقعی را اجمالاً تشریح کردند گفت: «اگر اسلام این

۱. اختلاف و ایراد اصلی به آمریکا پشتیبانی از شاه است.

۲. استبداد، مقصر اصلی استیلای خارجی.

۳. ولایت فقیه هم آیا همین است؟

۴. Goethe (۱۷۴۹ - ۱۸۳۲)

است، کدامیک از ما مسلمان نیستیم؟». قیام ایرانیان علیه استبداد شاهنشاهی و برای استقلال و حکومت اسلامی نیز آن‌طور که در چند ماه اقامت امام در پاریس معرفی گردید، افکار عمومی اروپا و آمریکا را تا حد زیادی از اشتباه بیرون آورده نسبت به انقلاب ما تفاهم و احیاناً تمایل پیدا کردند.

در مقابل حق و حرف منطقی و معقول هیچ تبلیغاتی نمی‌تواند کارشکنی کند.

تسلیم و تبعیت شاه در حرکت رو به مرکز ملت

به دنبال اعتصابات سراسری کشور و مخصوصاً اعتصاب کارکنان نفت جنوب و قطع رگ حیاتی و جهانی کشور بود که شاه خود را ناچار دید در ۱۳۵۷/۸/۱۵ به صحنه تلویزیون ظاهر گشته توبه‌نامه‌ی تعهد و سوگند نامه‌ای را برای نجات خود و سلطنتش در برابر ملت ایران بخواند. شاه در حقیقت تسلیم حرکت و جذب به وحدتی می‌شد که خود رهبر منفی و مسبب اصلی آن بود. شاه ضد استبداد شده بود. ضرورت این امر و تمرکز ملت را درک کرد و فقط آقای خمینی را قبول نداشته، خود می‌خواست رهبر باشد. شاه در این پیام^۱ با اشاره به فضای باز سیاسی دو ساله اخیر، صریحاً اقرار می‌کند که ملت ایران از ظلم و فساد خشمگین شده به‌پا خاسته است، دیگران از حساسیت مردم سوء استفاده نموده‌اند، موج اعتصاب‌ها به‌راه افتاده چرخ‌های اقتصاد کشور و معاش عمومی فلج شده و از همه بدتر آنکه جریان نفت که زندگی مملکت به آن بستگی دارد قطع گردیده است و شورش و کشتار استقلال مملکت را در خطر انداخته است.

برای جلوگیری از اضمحلال مملکت و از بین رفتن وحدت ملی و به منظور برقراری حکومت قانون در صدد تشکیل یک دولت ائتلافی برآمدم و بار دیگر در برابر ملت ایران سوگند می‌خورم و متعهد می‌شوم که خطاهای گذشته و بی‌قانونی و ظلم و فساد دیگر تکرار نشود، بلکه خطاها از هر جهت جبران نیز گردد. متعهد می‌شوم که پس از برقراری نظم و آرامش در اسرع وقت یک دولت ملی برای آزادی‌های سیاسی و انجام انتخابات آزاد تعیین شود تا قانون اساسی... به صورت کامل به مرحله اجرا درآید. من نیز پیام انقلاب ملت ایران را شنیدم... تضمین می‌کنم که حکومت ایران در آینده بر اساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده ملی و به دور از استبداد و ظلم و فساد خواهد بود ...

۱. که در روزنامه‌ها درج نشده بوده است و نسخه آن را از صدا و سیمای جمهوری به دست آورده به عنوان یک سند تاریخی عیناً در فصل الحاقی نقل خواهیم کرد.

«پیام رادیویی شاه»، مورخ ۱۳۵۷/۸/۱۹ در صفحات ۴۱۷ تا ۴۱۹ این مجموعه‌ی آثار قرار دارد (ب.ف.ب)

در پایان به نام « آیات عظام و علمای اعلام که رهبران روحانی و مذهبی جامعه و پاسداران اسلام و به خصوص مذهب شیعه هستند» تقاضا می‌کند مردم را به آرامش و نظم دعوت نمایند. او نیز رو به رهبران فکری جوانان، پدران و مادران، جوانان و نوجوانان، رهبران سیاسی جامعه، کارگران، کارکنان و دهقانان کرده و از همه هموطنان عزیز می‌خواهد تا به ایران فکر کنند و بدانند که در راه انقلاب ملت ایران علیه استعمار، ظلم و فساد او در کنار ایشان است و برای حفظ تمامیت ارضی، وحدت ملی، حفظ شعائر اسلامی و برقراری آزادی‌های اساسی و پیروزی و تحقق خواست‌ها و آرمان‌ها ملت ایران همراه خواهد بود.

این پیام آخرین نفس شاه و اولین شیپور پیروزی ملت بود که یک روز بعد از انتصاب دولت نظامیان به ریاست سرلشکر ازهراری، به‌جانشینی مهندس شریف امامی، و بازداشت و تبعید عده زیادی از سران مذهبی و ملی صورت می‌گرفت.

البته هیچ یک از این دو اقدام اثر عملی چندان در روال قیام ملت و حرکت رو به مرکز نداشت. دوران بازداشت و بازجویی ما در «کمیته» بیش از ده روز طول نکشید. در آخر هفته که آثار بازگشت اوضاع به چشم می‌آمد و تیمسار سپهبد ناصر مقدم رئیس ساواک به ملاقات و مصاحبه با آقایان مهندس صباغیان، مهندس مقدم مراغه‌ای و مانیان به زندان آمده و با بنده مذاکره مفصل کرد، اظهار داشت که اعلیحضرت حالا به گفته‌ی سابق شما که «شاه در رژیم مشروطیت سلطنت می‌کند نه حکومت»^۱ برگشته‌اند. من هم بلافاصله گفتم ولی «متأسفانه دیر شده است!» و جایی برای باور کردن نمانده است. راجع به پیام تلویزیونی شاه نظرم را پرسید جواب دادم به لحاظ ادای کلام و

۱. البته بیان مرحوم دکتر مصدق در دادگاه نظامی و از شعارهای نهضت آزادی بود. اعلام چنین گفتار در آن روزگار به طوری که در پاورقی صفحه ۲۲ [صفحه ۲۵۱ این مجموعه آثار] متذکر شده‌ایم از مترقی‌ترین و خطرناک‌ترین شعارها بود که دیگران جرأت اظهار آن را نداشتند. به علاوه با توجه به اینکه در مملکت سند قانونی تر و محکم‌تر از قانون اساسی برای محکوم کردن شاه وجود نداشت می‌بایستی هر گونه اعتراض و ایراد مستند باشد. ضمناً سلطنت کردن مشروطه بر طبق قانون اساسش چیزی بیشتر از یک سلسله تشریفات نبود و تازه این را قانون اساسی می‌گفت، نه مصدق یا نهضت آزادی. قانون اساسی سابق با متمم آن علاوه بر مترقی بودن و مافوق رشد و ادراک مردم آن روز و امروز ما بودن، مؤید و متکی بر موازین اسلام و مصوب مراجع بزرگ زمان بوده است. شخص آیت‌الله خمینی نیز به کرات از آن دفاع و تأیید کرده بودند. مثلاً در ذیحجه ۱۳۹۷ در نجف صریحاً اعلام داشتند که «الآن به سبب قانون اساسی دولت ایران رسمی و قانونی نیست، و کلاهی مجلس قانونی نیستند، مجلس ایران رسمی نیست». در اعتراض به رأی دادگاه نظامی سال ۱۳۴۱ که سران نهضت آزادی را محکوم کرده بود ایشان در طی نامه‌ای به پشتیبانی ما برخواسته بودند که گناه این آقایان چیزی جز دفاع از اسلام و از قانون اساسی نبوده است.

انشاء پیام، من اگر معلم زبان فارسی بودم نمره ۱۷ به ایشان می‌دادم ولی به لحاظ اثر و عمل، داستانی را که در دوران متوسطه در کتاب «مجانای الادب» خوانده بودم، برایتان نقل می‌کنم. در آن داستان آمده بود که در یک روز برفی و سرد زمستان، صیادی که مرغان هوا را شکار می‌کرد و سر می‌برید در اثر شدت سرما از بینی و چشمانش آب جاری شده بود، جوجه گنجشگی که زیر بال مادر از لانه بالای درخت منظره پایین را تماشا می‌کرد گفت: «لانیالی من هذا الرجل»؛ ما را باک از این مرد نیست، زیرا که آدم دل‌رحم و گریانی است. مادر گفت: فرزند عزیزم «به چشمانش نگاه نکن که اشک می‌ریزد دست‌هایش را ببین که خون می‌چکد». تیمسار حرفی نزد...

بعد از سه چهار هفته بنا به تمایل یکی از دوستان مهندس و همکار سابقم - که روابط قدیمی صمیمی با شاه داشت - در منزل مرحوم انتظام مدیر عامل وقت شرکت ملی نفت، مجلس خصوصی چاره‌جویی سیاسی و ملی تشکیل شده بود و با آقای دکتر سبحانی به آنجا رفته بودیم این جریان را بازگو کردم. دوست مهندس‌مان با اضافه کردن یک رقم به نمره ۱۷ آن را عیناً برای «اعلیحضرت» نقل کرده بود و مع‌ذکک در مجلس بعدی اظهار امیدواری و اصرار به یک اقدام نجات آفرین داشت... شاه روی استیصال، در این پیام با حرکت عمومی و ضد استبداد همگام شده نسبت به ظلم و فساد دستگاه خودش ابراز انزجار می‌نماید. و متعهد جبران آن می‌گردد ولی با وجود اقرار به این حقیقت که به منظور هم آوازی و فریب ملت است - همان‌طور که در ابتدای پیام اشاره به انقلاب و دسیسه و سوء استفاده دیگران می‌نماید - در ذهن و ضمیر خود تعلیل دیگری از قضایا داشت. شاه و ساواک که خود دست‌پرورده و مستظهر به بیگانگان - مخصوصاً آمریکا - بودند استدلال کهنه‌ی جاهلیت زمان قاجاریه و انقلاب مشروطیت - و متأسفانه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی - را پیش می‌کشند و با استدلال یا طرز تفکر و تجزیه و تحلیلی که هر پیش‌آمد یا مصیبت و ممانعت، بالبداهه تحریک خارجی‌انگلیس‌ها - و حالا آمریکا - است، کمترین ارزش یا اثر و تقصیر برای عنصر ایرانی و خودی قائل نبوده نمی‌خواهند مشکلات و مصائب مملکت را علت اصلی نارضایتی‌ها و اعتراض‌ها و انقلاب بدانند و ظلم و فساد خودشان را هم علت آن مشکلات و مصائب بشناسند^۱. شاه و دستگاه تبلیغاتی

۱. در مقاله «بیگانه‌پرستی» جلد اول «بازیابی ارزش‌ها» که در پاورقی صفحه ۱۲ این کتاب [صفحه ۲۴۰ این مجموعه آثار] اشاره به عمل آمد تشریح کرده‌ام که این طرز فکر راحت‌طلبانه‌ی ساده‌اندیشانه‌ی احیاناً رندانه، علاوه بر آن که صد در صد منطبق با خواسته‌ی بیگانگان و تأمین‌کننده سیاست آنان است ←

او از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به این طرف همیشه مدعی بوده‌اند که چون خارجی‌ها نمی‌توانند ترقیات چشم‌گیر ایران و استقلال رأی و قدرت او را تحمل کنند دائماً علیه ایران توطئه می‌نمایند و در داخل نیز توده‌ای‌ها و یک اقلیت اخلاص‌گرا هستند که سر و صدا راه می‌اندازند. گزارشی که سولیوان آخرین سفیر آمریکا در ایران از ملاقات خود با شاه (اواخر اوت ۱۹۷۸ مصادف با اوایل شهریور ۱۳۵۷) بعد از آتش‌سوزی سینما رکس آبادان، در کتاب «مأموریت در ایران» می‌دهد جالب است.^۱ سولیوان می‌نویسد که:

«شاه می‌گفت، طبقات مختلف اجتماعی از دانشجویان و کارگران گرفته تا بازاریان و عناصر وابسته به روحانیون شیعه به این جریان کشیده شده‌اند. اعتقاد شاه بر این بود که تظاهرات و فعالیت‌هایی که علیه رژیم انجام شده طبیعی و خودجوش نیست... شاه پای قدرت‌های خارجی را به میان کشید و گفت آنچه پیش آمده از حدود توانایی و قابلیت ک.گ.ب (سازمان جاسوسی شوروی) خارج است و باید دست اینتلیجنت سرویس و سازمان سیا هم در کار باشد. شاه مخصوصاً روی نقش انگلیس‌ها در این ماجرا تأکید می‌کرد و می‌گفت، انگلیس‌ها بعد از ملی شدن نفت کینه او را به دل گرفته‌اند و... دست به تحریک علیه او زده‌اند. شاه اخبار و گفتارهای رادیو بی‌بی‌سی را که به تبلیغ نظریات مخالفین پرداخته و لحن انتقادآمیزی نسبت بر رژیم او در پیش گرفته‌اند به عنوان شاهد مدعای خود ذکر می‌کرد. اما آنچه شاه را بیش از همه رنج می‌داد نقشی بود که سازمان سیا به خیال او در فعالیت‌های ضد رژیم بازی می‌کرد.»^۲

تحلیل ساواک و آمریکایی‌ها

نظر ساواک نیز در جریان‌های آن ایام، به طوری که از یک گزارش محرمانه به اصطلاح

→ زیانبخش‌ترین عامل و نفوذ ناپذیرترین مانع برای چاره‌جویی و نجات می‌شود. با توهم و تبلیغ اینکه ابرقدرت‌های سیاسی یا خیالی (یعنی طاغوت‌ها و بت‌ها) باعث هر حرکت و مصیبت هستند هیچ‌گاه مردم و مسئولین در صدد تحقیق پیش آمده‌ها، تحلیل گرفتاری‌ها و تعیین مقصرین (که غالباً خودشان می‌باشند) نرفته و انتقاد و اصلاح در کارها صورت نمی‌گیرد. همان‌طور که یک طبیب وقتی با پیش‌داوری جاهلانه تشخیص غلطی در باره مریض بدهد کلیه‌ی معالجات و عملیات که به دنبال آن تشخیص صورت گیرد نه تنها بیمار را شفا نخواهد داد بلکه ممکن است سبب مزمن شدن مرض و مرگ او هم بشود.

۱. صفحات ۱۱۰ و ۱۱۱ کتاب «مأموریت در ایران».

۲. چه قدر خارجی‌ها حق دارند در برابر چنین کابوس بی‌شخصیتی و روح خیالبافی ما که از آنها هیولایی می‌سازیم خنده‌شان بگیرد و خوشحال باشند!

شرف‌عرضی مورخ ۱۳۵۷/۶/۱۲ برمی‌آید مشابه تعلیل‌های شاه است. گزارش مزبور که بعد از انقلاب در میان اسناد محرمانه از بایگانی ساواک به دست آمده است و مربوط به چند فقره مذاکرات حضوری ریاست وقت ساواک (سپهبد ناصر مقدم) با مقامات عالی‌رتبه اطلاعاتی آمریکا (فلتن، ژنرال پوجین‌تای، سفیر آمریکا و بعداً دکتر برئی در ۱۳۵۷/۹/۹) در مسافرتشان به تهران و جمعاً در ۱۲ صفحه می‌باشد از جمله چنین آمده است:

در صفحه سه:

«مشکل تظاهرات فعلی در این است که کمونیست‌ها و مذهب‌یون مخلوط هستند و این دو گروه پای جوان‌ها و کودکان را نیز به میان کشیده‌اند.»

در صفحه چهار:

«هم‌اکنون در شهرستان‌ها تظاهرات با استفاده از اسلحه شروع شده است بخصوص در کردستان. همچنین شعارهای تجزیه‌طلبی داده می‌شود... مذهب‌یون با این اعتقاد که کمونیست‌ها در کنار آنها هستند نسبت به آنان هم‌آهنگی نشان می‌دهند و فکر می‌کنند که بعد از نیل به هدف می‌توانند کمونیست‌ها را کنار بگذارند. کمونیست‌ها به این نیت مذهب‌یون واقف هستند ولی اطمینان دارند که دست آخر یعنی بعد از سرنگونی رژیم نابودی مذهب‌یون برایشان کار آسانی است. از این رو ضمن ریشخند کردن مذهب‌یون عکس‌العمل حادی را علیه آنان به مصلحت نمی‌دانند.»

در صفحه چهار:

«میزان بهره‌برداری (نفت) از ۵/۵ میلیون بشکه به ۱/۵ میلیون... کاهش یافته که فقط کفاف مصرف داخلی را می‌کند... و برای فردا پیش‌بینی نیم میلیون بشکه می‌شود و این بزرگ‌ترین صدمه علیه مملکت از نظر سوخت‌رسانی داخلی می‌باشد چون تمام نقاط حیاتی ما فلج می‌شوند و حتی نیروهای مسلح هم متوقف خواهند شد! گفته می‌شود آیت‌الله خمینی در پاریس تحت تأثیر عواملی از جمله دکتر یزدی و صادق قطب‌زاده قرار دارد و این دو نفر او را هدایت می‌کنند. خمینی اعلام کرده که تا سرنگونی رژیم، جهاد لازم و جنگ فرسایشی و جنگ مسلحانه را ادامه خواهد داد و این مسئله به تدریج مورد قبول روحانیون داخل که تاکنون مخالف خمینی و طرفدار اجرای قانون اساسی بودند قرار گرفته

است. روحانیون داخلی هماهنگی‌هایی با نظرات خمینی که همان نظرات کمونیست‌هاست یعنی سرنگونی رژیم از خود نشان داده‌اند.»
 ساواک به هیچ وجه قبول ندارد که در آن زمان اکثریت مردم ایران بودند که سرنگونی رژیم را می‌خواستند نه کمونیست‌ها.
 در صفحه پنج و شش (۱۳۵۷/۹/۸):

«مدت‌ها پیش کمونیست‌ها در این کشور زیربنای کار خود را آماده کردند. یعنی با کار کردن روی جوان‌ها به تدریج تمام سازمان‌ها را کم و بیش در اختیار خود درآوردند. مثلاً دستگاه‌های تبلیغاتی از قبیل مطبوعات، رادیو تلویزیون و حتی وزارت فرهنگ و هنر را زیر نفوذ خود گرفتند.^۱ هنگامی که شاهنشاه تصمیم گرفتند نوع و فرم رژیم را عوض کنند یعنی معظم‌له فقط سلطنت کنند نه حکومت، و اصول قانون اساسی را به طور کامل به مورد اجرا درآوردند کمونیست‌ها از این وضع به نفع خود کمال استفاده را کردند. نارضایی در هر جامعه‌ای وجود دارد اما در جامعه‌ی ما رشد سریع برای تغییر جامعه از یک جامعه عقب افتاده به یک جامعه پیشرو که ناشی از وجود پول زیاد بود باعث مشکلاتی گردید...»^۲

در صفحه شش:

«باید بگوییم که از ۳۵ میلیون جمعیت این مملکت ۳۰ میلیون نفر از نظر طرز فکر مذهبی فئاتیک هستند و تلاش کمونیست‌ها در جهت جدایی حکومت از مذهب‌یون مردم را بدبین نمود. فضای باز سیاسی نیز به مخالفان کمک کرد و دولت از چند طرف دچار حملات تبلیغاتی گردید.^۳ روشنفکران و گروه‌های ملی با استفاده از فضای باز سیاسی اداره امور مذهب‌یون را در دست گرفتند و در نتیجه دو گروه مذهبی در مملکت

۱. لالایی بلد است و خوابش نمی‌برد! ساواک که می‌دانست چنین است چرا جلوگیری نمی‌کرد؟ کمونیست‌های ظاهراً از حزب برگشته، مگر در رأس حزب رستاخیز، دانشگاه‌ها و در خود دولت نبودند؟ عجیب‌تر آنکه بعد از پیروزی انقلاب نیز این حضرات خودشان را در بسیاری از دستگاه‌های تبلیغاتی و در نهادها جا کردند و همان‌ها بودند که مبتکر و مصر حملات و اتهامات به نهضت آزادی می‌شدند.
۲. رئیس ساواک در این مذاکره گزارش‌وار با ژنرال پوجین‌تای آمریکایی برای تعلیل نارضایتی و طغیان ملت ایران به انواع دلیل‌ها متشبث می‌شود ولی از علت اصلی واقعی ناشی از شاه و خودشان که ظلم و فساد و پا گذاشتن روی آزادی و قانون اساسی است حرفی نمی‌زنند و وحدت عجیب مردم و توجه وسعیشان به آیت‌الله خمینی را قضیه کوچکی که ناشی از تبلیغات کمونیست‌ها است می‌گیرد!
۳. در دستگاه حاکمه‌ی فعلی نیز برای خودداری از فضای باز سیاسی و ندادن آزادی‌ها بر طبق قانون اساسی همین طور استدلال می‌کنند.

ایجاد گردید. اول گروه طرفدار رژیم اما ناراضی و دوم گروه مخالف رژیم و باز هم ناراضی. کمونیست‌ها از این ناراضی‌ت‌ها کمال بهره‌برداری را کردند و دسته دوم را تقویت کردند... اما مذهب‌بیون موافق رژیم یعنی گروه اول سکوت کردند و علت آن این بوده و هست که مرعوب خمینی و طرفداران او هستند... کمونیست‌ها در لباس آخوندها دست به یک سلسله عملیات آیدایی علیه رهبران طرفدار رژیم زدند به طوری که آنها برای ایمنی جان خود از ما کمک خواستند. فقط ۵ تا ۱۰ درصد مردم فعال مملکت تهدیدی برای رژیم به وجود می‌آورند و ۹۵ درصد دیگر سالم هستند. اما همین ۵ یا ۱۰ درصد به وسیله کمونیست‌ها سازمان یافته‌اند. کمونیست‌ها در سازمان‌های حساس مملکت مثل نفت، آب و تلفن و غیره نفوذ کرده‌اند و مذهب‌بیون را سپر خود ساخته‌اند...»

در صفحه هفت:

«به نظر شخص من باید روحانیون طرفدار که اکثریت را تشکیل می‌دهند تقویت شوند. موضوع ساکت کردن خمینی خیلی اهمیت دارد؛ به علاوه اکثریت مردم به بخش فارسی بی‌بی‌سی گوش می‌کنند و بی‌بی‌سی هم سخنگوی نیت خمینی شده است؛ تمام دستورات مربوط به اعتصابات و تظاهرات از طریق بی‌بی‌سی پخش می‌شود...»^۱

«اعلیحضرت مایل‌اند که دموکراسی واقعی در کشور برقرار شود و به اشتباهات خود نیز در گذشته وقوف کامل دارند و از این رو می‌خواهند یک دولت ملی در مملکت ایجاد شود ولی گروه‌های ملی با توجه به رویه‌ی خمینی نمی‌توانند حکومتی تشکیل دهند...»

ژنرال تای:

«تصویر بسیار روشنی از اوضاع ترسیم فرمودید... موضوع ضدآمریکایی بودن مسکو امر تازه‌ای نیست و شوروی‌ها حتماً از احساسات ضدخارجی در ایران بهره‌برداری می‌کنند. به علاوه در عصر جدید بارها ائتلاف مارکسیست‌ها و پیروان مذهب را به چشم خود دیده‌ایم... البته شوروی مایل به نفوذ در ایران است ولی به نظر من نمی‌خواهد رژیم شاهنشاه را

۱. ماحصل کلام و تشخیص ریاست ساواک همان عقده‌ی حقارت ملت‌های عقب افتاده و اعتقاد قدیمی است که هر چه می‌کشیم از روس است (کمونیست‌ها) یا از انگلیس و آنچه اصلاً به حساب نمی‌آید و بیکاره و بی‌اثر است مردم و ملت‌اند، یعنی خودمان (که متأسفانه همان‌طور که گفتیم و علی‌رغم شعار نه شرقی و نه غربی، هنوز هم این طرز فکر قدرت و مقبولیت خود را از دست نداده است).

سرنگون کند...

«تعداد زیادی از اعضاء حزب غیر قانونی توده در خارج از ایران هستند حتی در آمریکا هم فعالیت دارند...
«شایعاتی در مورد درگیری کشورهای غربی در وقایع اخیر وجود داشته اما باید بگویم که مثلاً سازمان سیا اگر کمکی نکرده علیه شما هم کاری انجام نداده است»

صفحه هشت، سفیر آمریکا:

«من نمی‌دانم چرا فرانسه یا مراکش کاری برای شما انجام نمی‌دهند... اگر فرانسوی‌ها بخواهند می‌توانند خمینی را خاموش کنند. از وجود سه نفر ایرانی الاصل که گویا یک یا دو نفر آنها تبعه‌ی آمریکا باشند در اطراف خمینی اطلاع دارم. اینها تحریکات زیادی می‌کنند... تعجبم از این است که چطور فرانسوی‌ها جلوی اینها را نمی‌گیرند.»

صفحه ۱۱، (ریاست ساواک در مصاحبه ۱۳۵۷/۹/۹ با دکتر بوئی معاون سرویس آمریکا که می‌پرسید، آیا جبهه ملی با اعتدالیون مذهبی موافقت خواهند کرد تا یک دولت اسلامی آن‌طور که مورد نظر شاهنشاه است تشکیل دهند):

«... مذهبیون ما را با کشیش‌های مسیحی مقایسه نکنید... این ده دوازده نفری که در این کشور مقام روحانی والایی دارند بضاعت علمی ندارند و با این ترتیب نمی‌توانند در کنار جبهه ملی مملکت را اداره کنند... باید بگویم نفوذ خمینی به‌خاطر عمامه و لباس روحانی یا تقوی و پرهیزکاری و یا ملت دوستی او نیست بلکه مشکلات مملکت است که از خمینی یک آدم با نفوذ ساخته است.»

صفحه ۱۲، آقای بوئی:

«آیا اعلیحضرت می‌توانند با شرکت جبهه ملی دولتی تشکیل دهند و آیا جبهه ملی برای مقابله با اوضاع و مذهبیون مخالف که ضد برنامه‌های اصلاحی هستند قدرتی دارد؟»

ریاست ساواک:

«قبلاً عرض کردم. اگر به‌صورتی بشود که صدای خمینی را خاموش کرد یعنی مخالفت او را علیه رژیم از میان برد و بی‌بی‌سی هم دیگر تحریک نکند با اعتقاد به اینکه اعلیحضرت متوجه هستند که باید سلطنت کنند، نه حکومت، و ملی‌یون نیز ۲۵ سال برای اجرای قانون

اساسی مبارزه کرده‌اند و معتقدند که اعلیحضرت باید سلطنت بفرمایند نه حکومت، جبهه ملی می‌تواند با کمک سیاستمداران مستقل یا منفرد که جبهه ملی را قبول دارند و جبهه ملی هم آنها را قبول دارد حکومتی تشکیل دهد اما در شرایط فعلی جبهه ملی به تنهایی به خصوص با توجه به سمپاشی‌های خمینی نمی‌تواند حکومتی تشکیل دهد. کما اینکه دکتر سنجابی که به قانون اساسی، رژیم سلطنت... اعتقاد دارد در صورتی موفق می‌شود حکومت ملی برقرار گردد که خمینی ساکت شود. بنده از سنجابی پرسیدم، چرا دیر به ایران آمدی؟ پاسخ داد، من می‌دانستم که اعلیحضرت می‌خواهند برای تشکیل حکومت از ما استفاده بفرمایند اما وقتی دیدم که خمینی می‌گوید باید پادشاه از یک در برود و من از در دیگر وارد شوم و حکومت اسلامی تشکیل دهم دیدم فایده ندارد...»

به‌طور کلی آنچه از سند فوق برمی‌آید جدی گرفتن و عمومی دانستن نارضایتی‌های طبقات علیه استبداد، فقدان آزادی در کشور و ضرورت تمکین شاه به قانون اساسی برای بقای سلطنت است. ضمن اینکه وحدت کلمه تقریباً عمومی ملت علیه استبداد شاهنشاهی را تأیید می‌نماید؛ عامل تحریک را در مرحله اول کمونیست‌ها با سوء استفاده از فضای باز سیاسی اخیر و تبلیغات گذشته‌ی آنها و در مرحله دوم انگلستان می‌داند و نقش آقای خمینی و مقام معظم له در جامعه را در حد شخص لجوج پر سر و صدای آلت دست کمونیست‌ها که باید خاموشش کرد، تقلیل می‌دهد. مطلب دیگر، راه حل پیشنهادی و تمایل و توافقی است که ساواک و شاه و آمریکایی‌ها برای روی کار آوردن یک دولت جبهه ملی داشتند^۱.

اما دولت آمریکا در بینش اوضاع ایران و وحدت کلمه عمومی به لحاظ نارضایتی و مخالفت با دستگاه استبدادی و همچنین استقبال از رهبری آیت‌الله خمینی به حدود ساواک و خود شاه نرسیده بوده است. کارتر و مخصوصاً برژینسکی، وزیر مشاور او در امور امنیتی و تاحدودی سایروس ونس وزیر امور خارجه، تا آخرین لحظات معتقد به امکان حفظ شاه و پشتیبانی نظامی و سیاسی از او بودند؛ در حالی که سفير کبيرشان در ایران به‌طوری که در کتاب «مأموریت در ایران» می‌نویسد، از دوسه سال قبل متوجه

۱. مقالات روزنامه‌های خارجی و گزارش‌هایی نیز که بعضی خبرگزاری‌ها در ماه‌های نزدیک به پیروزی انقلاب منتشر نموده به‌طور ضمنی تبلیغ برای نخست‌وزیری آقای دکتر سنجابی می‌کردند قابل توجه می‌باشد و به‌طوری که در قسمت‌های دیگر گزارش ساواک تکرار شده است ملکی یون مذهبی (مانند نهضت آزادی) را به دلیل همفکری و همکاری با آقای خمینی و مخالفت صریحشان با شاه مطرود می‌دانستند.

ناتوانی نظام و نارضایتی از شاه شده پذیرش و پشتیبانی از جناح مذهبی و روحانیت را لازم می‌دانسته و به دولت متبوع خود تذکر و توصیه می‌داده است. هنری پرکت (Henry Precht) مدیر کل سیاسی وزارت خارجه آمریکا و مسئول دفتر ایران نیز که در سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ در ایران به سر می‌برده و شاهد فسادها و فشارهای دستگاه شاه و نارضایتی مردم بوده نظریات کاملاً مخالف ابراز می‌کرده است.^۱

واقعیت امر این است که برخلاف تصور حاکم در ایران که گمان می‌کردند دولت آمریکا و دستگاه سیا اطلاعات کامل و دقیق از تمام زیر و بم‌های مملکت ما داشته و گرداننده‌ی پشت پرده‌ی تمام جریان‌ها هستند، اولاً وحدت نظر و برنامه ثابت در جناح‌های مختلف سیاست آمریکا وجود نداشته است و ثانیاً دولت کارتر و سیا از جهات عدیده‌ای در بی‌خبری و با اطلاعات غلط عمل می‌کرده‌اند. در ماه‌های آخر قبل از پیروزی انقلاب وقتی هیأتی از مامورین و محققین دست بالا به‌دستور کارتر به بررسی شرایط ایران می‌پردازند. کارتر اعتراف و گله می‌کند که بسیاری از گزارش‌های سیا و وزارت خارجه اشتباه و انحرافی بوده است و موضع شاه در برابر افکار عمومی مردم ایران بسیار ضعیف می‌باشد.

آزمایش عملی و پیش‌دولت انقلاب

در حالی که دستگاه طاغوتی آخرین تلاش‌های مذبحخانه را انجام داده دولت پشت دولت روی کار می‌آورد و اعتصابات، قدرت حاکمیت و مدیریت را از نظام محض سلب کرده بود، رهبری انقلاب دست به اقدامی زدند که ارزش و اثر فوق‌العاده داشت: یک آزمایش عملی برای اثبات وحدت ملی و در دست گرفتن حکومت انقلابی. اعتصابات همه جانبه ضمن آنکه دولت استبداد را مستاصل و شاه را در تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۲۶ وادار به فرار کرده بود نظام کشور و معاش مردم را نیز مختل نموده از نظر افکار عمومی و تبلیغاتی خطری برای قیام ملت به سود استبداد به‌وجود آورده بود. چاره‌جویی فوری و مدبرانه ضرورت داشت که ضمن فشرده نگاهداشتن گلوی دشمن، رفع خفقان از مردم و مملکت بشود. نفت از این بابت حساس‌ترین نقش و موقعیت را داشت و مناسب‌ترین راه حل که از طرف رهبری اتخاذ گردید ماموریت دادن به یک هیأت پنج نفری مورد اعتماد برای تامین و توزیع مواد نفتی ضروری

۱. کتاب Pierre Salinger راجع به گروگان‌ها (Qtages) ۱۹۸۱ نشریه Buchet / Chastel.Paris صفحات

مردم، ضمن حفظ اعتصابات و جلوگیری از صدور به خارج بود که با صدور فرمان مورخ ۱۳۵۷/۱۰/۸ به شرح ذیل انجام گردید:

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۸ محرم ۹۹

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان

پس از اهداء سلام و تحیت، و به طوری که مسوق هستید، کارگران و کارمندان محترم شرکت نفت به منظور همکاری با مبارزه ملت مسلمان ایران و به منظور جلوگیری از صدور نفت به خارج دست به اعتصاب زده‌اند. اما دولت غاصب و غیرقانونی نظامی با تهاجمات سبعانه خود و اعمال زور و ارعاب می‌خواهد این اعتصاب را جهت ادامه غارت نفت بشکند و همچنین، در حالی که نفت و فرآورده‌های نفتی برای مصارف داخلی تولید می‌شود و یا موجود می‌باشد، از پخش آن در داخل جلوگیری نموده و سعی می‌نماید، تا ایجاد فشار و ناراحتی‌های بیشتری را برای مردم، فراهم آورد. برای مقابله با این برنامه‌های دولت غاصب و تأمین نیازهای مردم در داخله، تحقق شرایط زیر لازم است:

۱- نظامیان و مأمورین انتظامی از مناطق و مراکز نفتی بیرون بروند و دخالتی در امور مربوطه نمایند و از ایجاد هر گونه ارعاب در بین کارکنان خودداری نمایند.

۲- نفت و فرآورده‌های نفتی فقط به اندازه مصرف داخلی تولید شود و از صدور نفت به خارج تا سقوط رژیم غیرقانونی جلوگیری کامل به عمل آید.

۳- ارتش و نظامیان، حق احتکار مواد نفتی را که برای مصرف داخلی تهیه می‌شود ندارند و از آن باید جلوگیری شود.

با توجه به مراتب بالا مقتضی است جناب عالی که در اداره صنایع عظیم نفت، دارای سوابق و تجارب فراوان هستید، یک هیأت ۵ نفری مرکب از حجت‌الاسلام جناب حاج شیخ اکبر هاشمی رفسنجانی و جناب آقای مهندس مصطفی کتیرایی و دو نفر دیگر را با نظر خودتان و مشورت آقایان تعیین نمایند. این هیأت تحت سرپرستی جناب عالی مناطق نفتی را بازرسی نموده و در امر تولید نفت با احراز شرایط ذکر شده در بالا نظارت بنمائید. و ضمن ابلاغ مراتب تشکر ملت ایران از کارگران زحمتکش و کارمندان محترم، عده لازم را به بازگشت به سر کار و

ادامه تولید نفت در حد مصارف داخلی دعوت فرمائید. و شرایط بالا را به کارمندان و کارگران تذکر بدهید که اگر دولت غاصب هر یک از شرایط بالا را نقض نمود جریان نفت به کلی قطع گردد و به سایر اعتصاب کنندگان ملحق گردند. و بدین ترتیب مسئولیت عواقب قطع نفت، به عهده‌ی دولت غاصب و غیر قانونی خواهد بود. از مدیریت نفت نیز انتظار داریم که در این امر مهم و حیاتی و در این مرحله‌ی حساس کنونی با این هیأت همکاری صادقانه و همه جانبه بنمایند. از خداوند متعال استقلال و عظمت کشور و توفیق ملت را برای به دست آوردن آزادی و استقلال خواستارم! والسلام علیکم.

روح الله الموسوی الخمینی

با صدور این فرمان و انجام سریع جدی و موفقیت آمیز آن، دو منظور دیگر نیز تحقق یافت؛ اولاً، آزمایش وحدت ملی در عمل و خصوصاً همکاری دستگاه‌های دولتی و ثانیاً، زمینه‌سازی لازم و امیدواری به پیروزی انقلاب در اداره مملکت، به جای نظام حاکم کهن. هم استقبال‌های پرشور مردم خوزستان و فارس و کارکنان صنعت نفت از هیأت منتخب امام و اجرای مأموریتشان، علی‌رغم کارشکنی‌های عناصر چپ، فوق‌العاده بود، و هم مردم سراسر ایران همکاری و حوصله در توزیع مواد نفتی ضروری به‌خرج داده موفقیت برنامه را مشاهده نمودند و همچنین دیپلمات‌های خارجی احساس آرامش و اطمینان نسبت به اداره مملکت بعد از سقوط شاه نموده نامزد احتمالی نخست‌وزیری آینده را حدس زدند.

بعد از کنترل اعتصاب نفت نوبت به کنترل حمل و نقل و گمرکات رسید که با پیشنهاد به امام هیأت دیگری به ریاست آقای دکتر سحابی مأمور آن گشت و نگرانی عمومی از فلج شدن گردش‌های حیاتی کشور برطرف گردید. با موفقیت درخشان در این دو امر و به‌طوری‌که به پاریس گزارش و پیام داده شد، با عدم تمکین کارمندان و کارگران از دولت شاه و با اطاعت از متصدیان منتخب امام، عملاً حکومت و اداره مملکت در اختیار انقلاب و به فرمان ایشان درآمده خدمتشان گفته شد که نگرانی خاص و اقدامات فوق‌العاده ضرورت ندارد.

از ورود امام تا سقوط نظام

آخرین فاز برنامه یا گام نهایی حرکت اول انقلاب، در نیمه دوم بهمن ماه ۱۳۵۷ با

۱. دو جزء اول از سه جزء شعار اصلی انقلاب و با تقدم آزادی بر استقلال.

درخشان‌ترین جلوه و جلال در ظرف ده روز تحقق یافت و با استقبال انبوه عظیم مردم تهران و سراسر کشور از رهبری امام در دوازدهم بهمن ماه که وارد ایران شدند و از نخست‌وزیر دولت موقت که سه روز بعد، به‌اعتبار پرسابقه‌ترین و صادق‌ترین خدمت‌گزار این حرکت، از طرف رهبر انتخاب گردیده و مأمور تحویل گرفتن حکومت و اداره و انتقال کشور از نظام طاغوتی به نظام اسلامی شد، تمرکز یافت. و بالاخره مردم ما و دنیا در ۲۲ بهمن شاهد آنچه باور نمی‌کردند شدند: کهنسال‌ترین دستگاه سلطنتی که به تازگی با جبروت و غرور تمام جشن ۲۵۰۰ ساله خود را گرفته بود و با همه نیرومندی و نیرنگ، در برابر اراده و ایثار و اتحاد یک ملت به‌پاخاسته نشان داد که «فواره چون بلند شود سرنگون شود».

ملت ایران که در تاریخ حیاتش نه چنین پیروزی را دیده و نه چنین وحدت کلامی را داشته است شادی‌ها و زاری‌ها کرد، و ابراز امیدواری‌ها. دنیا هم تبسم کرد و برای ما کف زد.

* * *

ایرانیان در ظرف ۳۷ سال مبارزه پس از فرار رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و طی سال‌های مسلحانه بعد از ۵۰، انتظارهای طولانی با رنج و نومیدی‌ها کشیده، زندان‌ها و شکنجه‌ها و اعدام‌ها دیده و تحمل فداکاری‌ها و قربانی‌های فراوان کرده بودند؛ مع‌ذالک پیروزی را با توجه به عظمت و سرعت بی‌نظیر آن و به قیاس انقلاب‌های دیگر دنیا، ارزان و راحت به‌دست آوردند. دست خدا در کار بود و وعده‌های قرآن پیشاپیش مژده آن‌را داده و تضمین کرده بود. یکی آنجا که گفت:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد (۱۳) / ۱۱)

(... به یقین خداوند وضع و حال قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه نفوس قوم خود را تغییر دهند...)

اطمینان رفع موانع و دخالت هم‌آهنگ خود را در پیروزی انقلاب می‌دید و دیگر در سوره لیل (۹۲) است؛ آنجا که بعد از شب تاریکی گستر، در تجلی روز روشن و در انبوه مردان و زنان با اهداف و تلاش‌های پراکنده، به کسانی که عطا و تقوا پیشه کرده و پیشنهاد نیکو را می‌پذیرند، وعده گشودن سریع مشکل‌ها و آسان‌تر کردن آسان‌ها را به‌دست خود می‌دهد:

«فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَىٰ.

وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ.

فَسَبِّحْهُ لَیْلَیْ سَرَىٰ.» (لیل (۹۲) / ۵ تا ۷)

(پس کسانی که عطا و انفاق نمایند و تقوی داشته باشند.

و راه نیکو و خوب را تصدیق و انتخاب نمایند.

پس تسریع در گره‌گشایی در جهت آسان شدن کارشان می‌نمایم.)

در اولی سرعت و قاطعیت انقلاب را می‌بینیم که محصول تحول درونی عمومی و تفاهم ملی در تمام طبقات و تمرکز حمله در نقطه ضعف جبهه علیه استبداد است، و دگرگونی مشترکی که در تشخیص عامل اصلی گرفتاری‌ها و ضرورت مبارزه برای اخراج شاه و ترک فرهنگ استبدادی حاصل شده بود، تحقق حتمی و فوری اراده کن‌فیکونی را به دنبال آورده است. در دومی افراد کثیر از مردم و جوانان غیوری را می‌بینیم که به‌خاطر اهداف مقدس ملی و اسلامی آسایش و مال و جان خود را در طبق اخلاص و ایثار یا اعطاء گذارده، پس از دوران‌های گذشته خودخواهی و تکروی یا کج‌اندیشی و تردید، با پرهیز از تضاد و تفرقه و طرد، راه‌های همکاری و دوستی پیش گرفته سر تسلیم در برابر آنچه پسند خلق و خدا یعنی نیکو است فرود آورده جویای آزادی و استقلال و حکومت اسلامی شده‌اند. بنابراین خداوند رحمن از هر جهت و از هر بابت، در داخل و خارج و از ناحیه‌ی دوست و دشمن راه‌گشای این حرکت گردیده موجبات تسهیل و تسریع آن‌را فراهم آورده است. پیروزی درخشان ایران در خروج شاه و ثبوت حاکمیت مردم اولاً ثمره‌ی تصمیم و تغییر عمیق ما بود و ثانیاً اتحاد و حسن انتخابمان، و لا غیر.

دیدیم که دست‌هایی حتی از ناحیه‌ی دشمن پیش می‌آمدند تا گره‌ها را باز و راه‌ها را صاف کنند؛ آقای خمینی که علی‌رغم توصیه‌ی شورای انقلابی‌ها و روحانیون طرفدار که ترس از توقیف فوری ایشان یا ساقط کردن هواپیما را داشتند، تغییر تصمیم برای مراجعت ندادند و گروهی از خلبانان و کارکنان مهرآباد علیه مقررات عصیان کرده «هواپیمای آزادی» ترتیب می‌دهند و داوطلب آوردن سالم و امن ایشان می‌شوند، ضمن آنکه تیمساری از ساواک اطمینان به آقای مهندس صباغیان می‌دهد که خود عهده‌دار حفاظت شده نخواهد گذاشت کمترین آزار به رهبر انقلاب و همراهان برسد.

پس از گذران آن روز پرهیجان در تهران و بهشت زهرا و استقرار در دبیرستان دخترانه رفاه و دبستان علوی، فرمانداری نظامی ساعت ممنوعیت را از ۹ شب به ۴ بعد از ظهر می آورد و امام با بی اعتنایی تمام دستور را می شکنند، بی خبر از آنکه - به گفته‌ی خودشان - ساواک قصد داشته است با خلوتی خیابان‌ها و تنها شدن حریف حمله کرده مثل آب خوردن کلک امام و انقلاب را بکند، و این نقشه نقش بر آب می شود! مگر اخراج ایشان از عراق و رفتن به پاریس که احتمال قوی عدم پذیرش دولت فرانسه با ایجاد محدودیت‌های شدید به خاطر منافع مالی و روابط سیاسی با شاه بود و تبدیل به چنان محیط امنیت و آزادی و فعالیت گردید، ساخته و پرداخته کسی بود؟ آن نامه اهانت بار روزنامه اطلاعات آیا حساب شده نویسنده اش بود که باعث انفجار و اتحاد در حوزه روحانیت گردیده اربعین‌های پرحادثه و پرفایده‌ی کذایی را به بار آورد؟ در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نیز کلانتری‌ها و پایگاه‌ها با همه‌ی تجهیزات و نفرات، در برابر مهاجمین دست خالی یا با اسلحه مختصر، جا خالی کرده پست‌ها را تحویل انقلابیون می دهند. صبح ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ که شب قبل آن با شنیدن تیراندازی‌ها و نزدیک شدن صداها هر آن انتظار دستگیری خودمان را داشتیم، وقتی به کوچه آمدیم با کمال تعجب و خوشحالی دیدیم قضیه به عکس بوده و مردم اند که کلانتری‌ها، تانک‌ها و پادگان‌ها را تصرف کرده اند و انقلاب حاکم بر شهر شده است! الله اکبر کبیراً و الحمد لله کثیراً و سبحان الله بکرهً واصیلاً!

تمایل تدریجی خارجیان به انقلاب

همچنین از پیشتر یقین کرده بودیم که خارجیان، خصوصاً آمریکا، شاه و نظام دلخواهشان را به این زودی رها نکرده هزار جور سنگ جلو پای ما انداخته مسلماً دولت انقلاب را به فرض معرفی به رسمیت نخواهند شناخت و نخواهند گذاشت مسلط بر امور شود. در مذاکراتی که از دوماه قبل از پیروزی انقلاب در دفتر حقوق بشر خودمان با بعضی مقامات اعزامی از مرکز حقوق بشر نیویورک و صاحب منصبان سفارت آمریکا داشتیم آقایان سفارت به هیچ وجه حاضر به شنیدن ترک ایران از طرف شاه، ولو برای معالجه و موقت، نبودند و ابراز عصبانیت می کردند و وقتی ما آنرا مطرح می کردیم و لازم می دانستیم، ما را به کودتای نظامی و آشفته‌گی کشور بعد از خروج شاه تهدید می نمودند. ولی با ادامه‌ی مبارزات مردم و پیشرفت جریان‌ها و بدون آنکه نیروی نظامی و سیاسی به کار برده باشیم، به تدریج تغییر موضع دادند، به طوری که در ملاقات

سری که در دی ماه آقای موسوی اردبیلی و بنده با سفیر کبیر آمریکا داشتیم آنها را آماده برای قبول اصولی یک فراندوم ملی راجع به تغییر قانون اساسی، از مشروطیت سلطنتی به جمهوری اسلامی، دیدیم و تنها اختلافمان بر سر دعوت کننده و اجرا کننده‌ی فراندوم مربوطه بود که دولت بختیار باشد و ما نظارت نمائیم یا بالعکس.

همین طور بود تحول و تمایل سفرای سایر دولت‌های بزرگ که قبل از تشکیل دولت انقلاب و نامزد شدن مسئول آن خودشان به استقبال ما می‌آمدند. از خاطرات شیرین من در آن دوران روزی بود که سفیر دولت آلمان فدرال (آقای Gerhard Ritzel) بدون سوابق آشنایی، از طریق یکی از ایرانیان سفارت تقاضای ملاقات کرد و در منزل شخصی، خالی از تشریفات دیپلماسی ایشان را ملاقات نمودم. پس از تعارفات مقدماتی اظهار علاقه‌مندی و تحسین از قیام مردم ایران نموده اظهار داشت، من در اختیار شما هستم و دولت آلمان هر گونه کمکی که بخواهید و بتوانیم خواهد کرد و بعداً نامه صریح و صمیمانه‌ای در این زمینه فرستاد^۱.

راه‌پیمایی‌های عظیم خیابانی در اعتراض به نظام شاه برای خبرنگاران خارجی که در ماه‌های آخر سیل وار می‌آمدند فوق‌العاده جالب بوده گزارش‌های مصور و مفصل می‌فرستادند. مخصوصاً راه‌پیمایی آرام و پر ابهت تاسوعا در ۱۳۵۷/۹/۱۹ که مصادف با روز حقوق بشر بوده دعوت آن از طرف جمعیت ایرانی حقوق بشر، مرحوم طالقانی و روحانیت مبارز تهران به عمل آمده بود و عصر آن روز از سفارت انگلیس تبریک گفتند. از ناحیه‌ی دولت شوروی نیز که رادیو و روزنامه‌هایشان دیرتر و کمتر از کشورهای دیگر اروپا به مبارزات ملی و اسلامی ما رو آورده بودند، نگرانی داشتیم. یک روز که وابسته‌ی بازرگانی شوروی در زمان اعتصابات گمرک و راه آهن، به منظور ترخیص محمولات نیروگاه رامین اهواز (که بر عهده و در مقاطعه‌ی روس‌ها بود) به بنده مراجعه کرده و صحبت‌های متفرقه پیش آمده بود گله کردم که چرا تبلیغات شوروی هنوز طرفدار دستگاه شاه بوده انقلاب مردم ایران را تأیید نمی‌کند. جواب داد، دولت شوروی همیشه مدافع قیام‌های مردمی است و آقای برژنف اخیراً اظهارات مساعد در قبال این قیام کرده است. پرسیدم، اگر انقلاب ما حکومت را در دست

۱. و در کتاب Pierre Salinger که در ۱۹۸۱ بعد از جریان گروگان‌گیری نوشته شده است خواندیم (صفحات ۲۴۵ تا ۲۵۰) که Ritzel اولین فرد هیئت دیپلماتیک مقیم تهران بود که احساس علاقه به پیروزی انقلاب ایران پیدا کرده برای آن تبلیغ می‌نمود و در صدد ارتباط با دست‌اندرکاران برآمد. بعد از گروگان‌گیری نیز سعی فراوان در گره‌گشایی کار داشته زمینه‌ساز توافق نهایی شد.

بگیرد آیا شما آن را به رسمیت خواهید شناخت؟ گفت، باید از مسکو سؤال کنم. و سه چهار روز بعد جواب مثبت آورد. این جریان در اوایل بهمن ماه بود.

با دولت فرانسه که اقامت و اجازه‌ی فعالیت به رهبر انقلاب داده و همکاری ارزنده‌ای می‌کردند مطلبی نداشتیم. در ابتدای هجرت ایشان از نجف به پاریس که صحبت از موقت بودن آن و عدم موافقت دولت فرانسه در اثر فشارهای دولت ایران بود جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر نامه‌ای برای سفیر فرانسه فرستاده گفته بود انتظار داریم دولت فرانسه با پناه و پذیرش دادن به مهمان عالی‌قدر ایرانی خود اثبات آزادمندی و عدالت‌خواهی نماید. بازاریان به همت حاج آقا مانیان با دسته‌های گل به سفارت فرانسه رفتند و حمایت خود را از مهمانی که به پاریس رفته بود و انتظاری که از مهمان‌نوازی دولت فرانسه داشتند اعلام کردند.

اما انگلستان که در ماه‌های انقلاب سفارتشان به وسیله‌ی کاردار اداره می‌شد در روزهای آخر که اعزام سفیر نمودند سفیر تازه وارد تقاضای دیدار از بنده نمود. در ملاقاتمان که در دفتر یکی از دوستان انجام می‌گرفت مشارالیه حالت تحسین و تأیید نسبت به مبارزات در جریان داشته، اظهار امیدواری به پیروزی انقلاب و ادامه‌ی روابط عادل‌ه‌ی اقتصادی و همکاری می‌کرد. ضمن آنکه خبر نداشت نیم ساعت دیگر باید به مجلس مصاحبه عمومی امام که دولت انقلاب را معرفی خواهند کرد بروم...

جبهه دولتی

در جبهه داخلی یعنی مقابله با دستگاه حاکم که خود را قانونی و مسلط دانسته لاف می‌زد که تمکین از آقای خمینی نکرده و خود را در اختیار و اطاعت دولت انقلاب نخواهد گذاشت؛ البته با وجود خروج شاه از کشور همه‌جور احتمال مقاومت و توطئه و ترور یا درگیری‌های خونین، با تلفات سنگین، از ناحیه آنها می‌رفت و در صورت تصمیم می‌توانستند به سهولت انقلابیون را دستگیر یا سر به نیست سازند. ولی این کار را نکردند بلکه به میل و رضا یا از ترس اعتصاب و اعتراض کارمندان تسلیم ما شدند. زودتر از همه - و زورمندتر از همه - ارتش و شورای عالی دفاع بود که در تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ اعلامیه‌ای خطاب به فرماندهان و سربازان صادر کرد که ارتش در کنار و همراه ملت بوده نمی‌خواهد و نباید در برخوردهای سیاسی و درگیری‌های خیابانی مشارکت نماید. مرموزتر و مخوف‌تر از ارتش نیز ساواک بود و بعدها که ما سر و کله در این دستگاه وحشتناک وارد کردیم جل‌الخالق می‌گفتیم و برایمان باور

کردنی نبود که ساواک با آن تجهیزات و امکانات و تسلیحات به اختفاء و دفاع و تعرض نپرداختند و ساختمان‌ها را تخلیه کردند و در رفتند!

از هیأت دولت بختیار آقای صادق‌وزیری، وزیر دادگستری خیلی مردانه و زود استعفا داده بود. عده‌ای از وزیران نیز از جمله آقای دکتر رزم‌آراء وزیر بهداری آماده عمل شده به نخست‌وزیرشان پیشنهاد و اصرار به استعفا می‌کردند. دکتر بختیار را راضی به این عمل نمودیم و طبق قول و قراری که شورای انقلاب در جریانش بود و همکاری داشت دکتر بختیار متنی را که پس از چند برو بیا شورای انقلاب تصویب کرده بود و در واقع تجلیل و تمکین نسبت به امام و تا حدودی تأیید و تبعیت از انقلاب بود، در رادیو قرائت کرد و چون هر کس دارای عزت نفس بوده حیثیتی برای خود قائل است قول داد به پاریس رفته بعد از ملاقات و بیان نظریات استعفای خود را شخصاً به ایشان تقدیم نماید، حتی در مذاکرات خصوصی قول داده بود از شاه استعفای کتبی بگیرد... که اگر به همین ترتیب عمل می‌شد خدا می‌داند چه صرفه‌جویی‌ها و چه احترازها از مکافات‌ها و خونریزی و خرابی‌های بعدی می‌داشتیم! اما بعضی‌ها جنگ و جنجال، بیشتر مطلوبشان بود تا حل مسائل و حصول مقاصد. در هر حال ادامه‌ی حضور و حاکمیت وزراء، سفراء، استانداران و رؤسای عمده در پست‌های مربوطه به‌زودی منتهی شد زیرا که کارکنان حوزه‌های وزارتی و کارمندان تابعه اعلام کردند که آنها را راه نخواهند داد، به‌طوری‌که بدون کمترین مقاومت و در دسر بلکه با استقبال و سلام و صلوات وارد وزارتخانه‌ها شدیم.

ما در پایان حرکت اول و پیروزی انقلاب، ضد انقلاب نداشتیم بلکه از خارج و داخل با تسهیل و توحید و تسلیم و توفیق روبه‌رو بودیم.

رفراندومی هم که دو ماه بعد با ۹۸/۲ درصد مثبت به‌عمل آمد به درخشان‌ترین وجه، وحدت و مراقبت و موفقیت را نشان داد، و به تصدیق همگان آزادترین و سالم‌ترین رأی‌گیری تمام ادوار پارلمانی ایران بود. نه به‌تقلب و صندوق‌سازی احتیاج و عمل شد، نه با زور پلیسی و حیل‌های خاص و حتی اصرار و الزام‌های شرعی کسانی را وادار به مشارکت کردیم. نمونه‌ای بود کامل از سهولت و موفقیت.

جمع‌بندی

خلاصه‌ی این بحث آن‌که قیام ملی و انقلاب اسلامی ما ندای مظلومانه یک ملت ستم‌کشیده از استبداد هزاران ساله و فریاد حق‌طلبانه‌ای بود برای رسیدن به حقوق مشروع انسانی، یعنی آزادی و استقلال، خالی از هر گونه تعدی و اعمال غیر عادلانه.

دنیای بشریت با همه‌ی ناامیدی و بدبینی که نسبت به آن داشته باشیم در مجموع دشمن ظالم است و ناموس خلقت در عمق و اساس مدافع مستضعف و یار مددکار مظلوم. به این ترتیب حقانیت و وحدت کلمه‌ی ما مواجه با استقبال جهانی اعم از خودی و بیگانه گردید و موفق به بزرگ‌ترین پیروزی شدیم.

اثر هم‌آهنگی دنیا با تمرکز ملت ایران علیه شاه، بعد از خروج او و پیروزی انقلاب نیز تا مدتی ادامه داشت: وقتی در دی‌ماه ۱۳۵۷ سفیر آمریکا به شاه می‌گوید:
«مصلحت شما و دولت ما در این است که ولو به‌طور موقت ایران را ترک بفرمائید»

جواب می‌دهد:

«بسیار خوب، اما کجا بروم؟»

شاه به تمام معنی در به‌در شده روی زمین بزرگ که زمانی کوس رهبری آن را می‌زد یک خانه‌ی امن پیدا نمی‌کند! در مصر و مراکش یاران دیرینه‌اش دعوت و استقبال می‌نمایند اما به‌زودی روی محضورات سیاسی و ملاحظه‌های عربی همسایه با هیاهوی دانشجویان، عاجزانه عذرش را می‌خواهند. آمریکا که اصلاً حاضر به پذیرفتنش نبود و چون شاه در باهاما موفق نمی‌شود منزل و مأوای مناسب پیدا کند، از مراکش به مکزیکیک می‌رود. این بار شدت مرض سرطان کهنه به سراغش آمده نمی‌گذارد لذت استراحت، یا به‌قول خودش «امکان زندگی کردن» در یک ویلای مصفا‌ی بزرگ محصور محفوظ را که در آنجا فراهم شده بود بچشد. بیمارستان‌ها و پزشکان مکزیکیک به‌عذر اینکه به‌قدر کافی مجهز نیستند آمادگی نشان نمی‌دهند یا خود او و اطرافیان اعتماد نمی‌کنند. مجدداً دست به‌دامن کارتر و بیمارستان نیویورک می‌شود. بلافاصله میزبان و مهمان مواجه با بزرگ‌ترین فاجعه یعنی اشغال سفارت آمریکا در تهران و گروگان‌گیری می‌گردند. هنوز دوران نقاهت در بیمارستان نظامی نیویورک سرنیامده رئیس دفتر مخصوص کارتر متوسل به رئیس‌جمهور پاناما شده با ذکر اینکه در هیچ نقطه دیگری در دنیا برای او جا پیدا نمی‌شود، برای مهمان محتضر ناخوانده درخواست پناه در پاناما می‌نماید. مردم پاناما که از قضیه خبردار می‌شوند اعتراض راه می‌اندازند. دولت پاناما تدبیر اندیشیده حاضر می‌شود او را به عنوان زندانی تلقی کند و در برابر آزادی گروگان‌ها تحویل ایران یا دادگاه بین‌المللی بدهد!... و بالاخره ملک‌الموت غائله را خاتمه می‌دهد! فاعتبروا یا اولی الابصار.

سلاح ما در برابر نیرو و نیرنگ ظالم، حقانیت و مظلومیت بود و ندایمان الله اکبر. حتی المقدور توسل به توطئه و ترور نکرده از تفرقه و تخاصم پرهیز داشتیم و صبر و تقوی پیش گرفتیم، بنابراین مشمول وعده‌ی:

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا.

وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (طلاق (۶۵) / ۲ و ۳)

(و هر کس تقوای خدا پیشه کند برای او خروج (از گرفتاری) فراهم می‌آورد.

و از جایی که احتمال نمی‌دهد روزیش را می‌رساند...)

شدیم و باب‌های نجات برویمان باز گردیده از جاهایی که انتظارش را نداشتیم تأیید و امداد یافتیم. ثابت شد که:

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ

شَيْءٍ قَدْرًا.» (طلاق (۶۵) / ۳)

(... و هر کس به خدا توکل نماید همان برای او کافی است به درستی که

خداوند امر خود را به ثمر می‌رساند به تحقیق که خدا برای هر چیز

اندازه‌ای قرار داده است.)

چون خودمان با هم بودیم و جماعت شدیم دست خدا با ما بود و دنیا با ما گشت.

* * *

فرمان نخست‌وزیری دولت موقت اوج حرکت اول انقلاب و آغاز حرکت دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۹۹/۱۴/۶

۱۳۵۷/۱۱/۱۵

جناب آقای مهندس بازرگان

بنا به پیشنهاد شورای انقلاب برحسب حق شرعی قانونی ناشی از آراء اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است. و به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقتان در مبارزات اسلامی و ملی دارم، جناب عالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم تا ترتیب اداره امور مملکت و خصوصاً انجام رفراندوم و رجوع به آراء عمومی ملت درباره‌ی تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی، نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت بر طبق قانون اساسی جدید را بدهید. مقتضی است که اعضاء دولت موقت را هر چه زودتر با توجه به شرایطی که مشخص نموده‌ام تعیین و معرفی نمائید. کارمندان دولت، ارتش و افراد ملت با دولت موقت شما همکاری کامل نموده و رعایت انضباط را برای وصول به اهداف مقدس انقلاب و سامان یافتن امور کشور خواهند نمود. موفقیت شما و دولت موقت را در این مرحله حساس تاریخی از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم.

روح الله الموسوی الخمينی

در این فرمان تاریخی که ابلاغ امام خمینی و انشاء اولیه‌ی شهید مطهری، با تکمیل و تصویب شورای انقلاب بود و از «اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران» نشأت می‌گرفت، خواسته‌های ۳۷ سال مبارزات مردم ایران و آنچه وحدت کلمه داشتیم خلاصه شده است. دولت موقت طبق محاسبه‌ها، مصاحبه‌ها و وعده‌های مکرر امام در ماه‌های آخر، برای انتقال از نظام ننگین قدیم به نظام مطلوب جدید، تعیین می‌گردید که وظیفه‌اش عبارت بود از خلع‌ید از حکومت استبدادی، تحقق حاکمیت ملی در یک رفراندوم عمومی، تشکیل مجلس مؤسسان آزاد ملی، تصویب طرح قانون اساسی تأمین‌کننده‌ی آزادی و استقلال و جمهوری اسلامی و پس از آن، انتخاب نمایندگان مردم برای تعیین دولت مطلوب و وضع قوانین لازم با هر گونه تغییرات و ترقیات اصلاحی یا انقلابی که اکثریت ملت بخواهند.

آنچه در این فرمان نیامده و خواسته نشده و عدم اشاره به آنها معنی‌دار می‌باشد عبارت است از: انقلابی عمل کردن به معنای قاطعیت و خصومت یا برنامه‌ی تضاد و طرد و تخریب^۱، تبلیغ اسلام و اجرای شریعت به‌عنوان برنامه‌ی حکومت، صدور انقلاب و درافتادن با کفر و استکبار جهانی، نجات مستضعفین جهان و کفرستیزی.

۱. سخنرانی مورخ ۱۳۵۹/۴/۲۹ امام اشاره به این مطلب داشته صریحاً از «بدهاء» بعدی - یا به‌قول خودشان اشتباه - صحبت می‌کنند، که فرموده‌اند:

«من هر روزی که از این انقلاب می‌گذرد بیشتر توجه به این معنی پیدا می‌کنم که ملت ما انقلابی عمل کردند و ما نکردیم... همان‌طور که می‌دانید ریختند در خیابان‌ها و این جرثومه‌ی فساد را بیرون کردند و به پیروزی نسبی رسیدند. وقتی که امر به‌دست ماها افتاد هیچ‌کدام انقلابی عمل نکردیم... ما با بی‌تجربگی این انقلاب را ایجاد کردیم... از اول باید یک دولتی که قاطع باشد و جوان باشد (انتخاب می‌کردیم)... آن وقت فردی را نداشتیم که بتوانیم... انتخاب شد و خطا شد...»

حرکت دوم انقلاب ایران

«وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.
مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِيَنَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ.»
(روم (۳۰) / ۳۱ و ۳۲)

(و از مشرکین نباشید، از آنهایی که دین خود را جدا جدا ساخته
گروه‌بندی کردند و هر گروهی شادمان به آنچه پیش خود دارد باشد.)

مفصل دو حرکت یا لولای رابط دو بازوی انقلاب

حرکت دوم انقلاب اسلامی ایران بلافاصله بعد از تعیین نخست‌وزیری و تصویب وزراء که محور و مفصل این دو حرکت می‌باشد، و دولت موقت نسبت به آن عنایت چندان نداشت، شروع گردید.

معمولاً در حرکت‌های اجتماعی یا فردی و در جنگ‌ها و انقلابات، پس از حصول مقصود و پیروزی منظور، حالاتی از نوع رخوت، تجدیدنظر، اختلاف، انشقاق یا جهش‌های تازه پیش می‌آید که بر سر تقسیم محصول و میراث، غنائم و مقامات یا توسعه و توجیه‌های جدید انقلاب ظاهر می‌گردد. از جمله وحدت کلمه یا پیمان اتحادی که به منظور سرنگونی دشمن مشترک بسته یا پذیرفته‌اند با سقوط و خروج او از صحنه، خودبه‌خود منتفی یا سست می‌شود. مگر آنکه هدف مشترک مهم‌تری عرضه شده یا بشود، به طوری که بتواند وحدت محکم‌تر و حرکت قوی‌تر را ایجاد نماید. والا چنانچه جامعه، خالی از درد و هدف بماند یا اهداف گوناگون و به گفته حضرت یوسف «أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ»^۱ عرضه و پرستیده گردند پیروزی حاصل بی‌حاصل

و ابتر از آب درمی آید یا مبدل به انشقاق و ارتجاع و موجب انقراض می گردد. اتفاقاً اسلام ابراهیمی و کتاب توحیدی ما قرآن از این بابت نمونه‌ی اعلی و رهبر و راهنماست. کلمه‌ی طیبه لا اله الا الله همان طور که قبلاً گفتیم متوقف در «لا اله» یعنی فاز منفی اول نگردیده برای آنکه با سقوط اله‌های کهنه و ربّ موهوم، اله‌های تازه و ارباب‌های ناصالح جای آنها را در اذهان و عقاید گروندگان پر نکنند بلافاصله «الا الله» را می‌آورد. سپس برای آنکه راه‌های رسیدن به همین «الله» واحد و آئین‌های عبودیت او که در گاهش خیلی بالا و درکش بسیار مشکل است دعواها و داعیه‌ها پیش نیاورد به تشکیل «امت واحد» می‌پردازد.

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّئًا عَلَيْهِ ... لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَيَّ اللَّهُ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.» (مائده (۵) / ۴۸)

(و کتاب را به حق و درستی بر تو نازل کردیم در حالی که تصدیق کننده و نگاهبان کتاب‌های ماقبل خود می‌باشد... برای هر یک از شما، امت‌های توحیدی، شریعتی و طریقت و روشی مقرر داشتیم و اگر خدا خواسته بود حتماً شما را به صورت امت واحد در آورده بود و لکن خواسته است در آنچه به هر کدام داده و رسانده است آزمایشتان نماید، بنابراین با یکدیگر مسابقه در خوبی کردن و خدمات بگذارید - و بدانید - که بازگشت همگی شما به سوی خداست و در آنجا شما را در آنچه با هم اختلاف دارید آگاه خواهد ساخت.)

به این ترتیب که اجازه می‌دهد هر امت به طریقت و شریعت خود عمل نموده به قبیله‌ی خود بایستد ولی تفاخر و لجاج بر سر اختلافات و اختصاصیات نورزیده هیچ یک اصرار بر انتساب فضیلت به خود و اثبات حقانیت انحصارگرانه نداشته حل اختلافات و اشکالات را واگذار به آن دنیا و به خود خدا نمایند.

«وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ.»
فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ.»

(مؤمنون (۲۳) / ۵۲ و ۵۳)

(و همانا که - مجموعه پیغمبران و دعوتشان - این است امت شما ، امت

واحد مشترک و من پروردگار شما بوده از من پروا داشته باشید ولی اداره کار و روابط فیما بین را قطعه‌قطعه و به صورت پاره‌های جدا درآوردند در حالی که هر حزب و گروه به آنچه نزد خود دارد دل خوش و شادمان است.)

و در این دنیا به جای تفرق و طرد یکدیگر، مسابقه در خدمت و خیرات، یعنی در احسان و ایجاد، گذارند. از هرگونه شرک و شخص پرستی یا بت و ارباب پروری شدیداً احتراز نموده همگی به سوی کلمه‌ی مشترک اعلی که پرستش خدای خالق یکتاست رو بیاورند؛ همان آیه صدر بخش اول کتاب تا آخر آیه و بعدی‌های آن زبان حال انقلاب دو حرکتی ما و علت تألیف این کتاب و قابل ذکر و تأمل است:

«واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا واذكروا نعمة الله عليكم إذ كنتم أعداء فألف بين قلوبكم فأصبحتم بنعمته إخواناً وكنتم علي شفا حفرة من النار فانقذكم منها كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تهتدون. ولتكن منكم أمة يدعون إلى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر وأولئك هم المفلحون.

ولا تكونوا كالذين تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم البينات وأولئك لهم عذاب عظيم.» (آل عمران (۳) / ۱۰۳ تا ۱۰۵)

(و دسته‌جمعی به رشته‌ی الهی چنگ زده متفرق نشوید و نعمت خدا بر خودتان را به یاد آورید، آن زمان که دشمن یکدیگر بوده خداوند منان دل‌های شما را الفت و پیوند داد و به لطف و نعمت او برادران هم شدید. و بر لبه پرتگاهی از آتش قرار داشتید که خدا از آن خطر شما را رها کنید، خداوند این چنین آیاتش را برای شما بیان می‌کند که شاید هدایت یابید و حتماً گروهی یا امتی از شما باشند که دعوت به خیر و خدمت نمایند و امر به خوبی‌ها و نهی از زشتی‌ها کنند، و همین گروه یا ملت هستند که پیروز و رستگار می‌شوند.

و هرگز مانند کسانی نباشید که بعد از دریافت دلیل و بینات یا تجربیات، راه تفرقه و اختلاف پیش گرفتند و همین ملت یا مردم هستند که بر ایشان عذاب بزرگ مقدر است.)

غالباً غرور بعد از پیروزی‌ها احساس بی‌نیازی در شخص یا اجتماع به وجود آورده

برخلاف توصیه‌ی حکیمانه «چو به گشتی طیب از خود میازار» معیار و موازین یا اصول و میثاق‌هایی را که برای پیروزی پذیرفته و به آنها دل بسته بوده‌اند رها می‌نمایند. انقلاب ما نیز به همان نسبت که پیروزیمان برق آسا و عظیم بود تحولات بعدی آن - که نامش را «تداوم انقلاب» گذاشتند - نیز سریع و وسیع یا «رادیکال» و آتش‌فشانی انجام گرفت. از جهاتی نیز انقلابی علیه انقلاب شد و بسیاری از آنچه در حرکت اول سبب وحدت شده بود، مانند ملیت و انسانیت و آزادی خواهی، بهانه و وسیله برای تهمت و تفرقه و تخاصم گردید.

یک پدیده و کیفیت یا دلیل دیگر تفرق و خصومت در حرکت دوم، اختلافات ریشه‌ای قبلی بوده است که گروه‌ها و مکتب‌های مختلف بنا به مصالح استراتژیک و تاکتیکی میل نداشتند قبل از پیروزی مرحله مشترک ضد استبداد چندان مطرح گردد و بعضی که اشعار به آن داشتند اشاره مختصر می‌کردند. البته از نظر اصولی و اخلاقی - برای آنها که پابند یا مدعی آن هستند و اعتقاد به این اصل قرآنی دارند که از نظر خداوند دگرگونی‌ها و انقلاب‌هایی به رسمیت شناخته شده و به نتیجه می‌رسد که قبلاً در دل و دماغ و نفوس افراد یا قوم رسوخ کرده و پذیرفته و عمل شده باشد؛ و از نظر عملی و اجرایی، حق این بوده است که مانند فاز اول قبلاً تدارک و توافقی انجام می‌گردید تا توفیق مادی و معنوی سالم و مسلم به دست آید. ولی متأسفانه به این مسئله کمتر کسی فکر کرده بود و معارضه و موفقیت‌ها را به بعد از پیروزی انداختند. حتی نخواستند رفراندوم و قانون اساسی انجام و تدوین گردیده عرضه‌ی عقاید و افکار و پیشبرد تبلیغات و نظریات، به‌طور معقول و مشروع در امنیت یک دولت مستقر و حاکمیت قانون اساسی مصوب و آراء اکثریت، صورت بگیرد، بدون آنکه تخاصم و تضعیف یا تخریب داخلی و تسلط خارجی پیش آید. متأسفانه هوس انقلاب و آتش انتقام چنان در دل‌ها رخنه کرده بود که راه‌های منطقی تدریجی و آنچه معقول و مشروع باشد حرکات ضد تداوم انقلاب تلقی می‌شد.

عوامل حاضر در صحنه

عوامل و موجباتی که بعد از حصول مقاصد و پیروزی‌ها حالات فوق را به وجود می‌آورد و ممکن است کلیه‌ی آنها - توأمأ یا بعضاً - در زندگی یک فرد یا در جامعه حضور و دخالت داشته باشد، گوناگون و فراوان است. رقابت‌های بر سر مال و مقام یا جنگ قدرت، که تعریف سیاست هم همین است، اگر نقش اصلی را بازی نکند

کمتر می‌تواند غایب باشد. عقده‌های مشروع یا نامشروع واپس زده در زمان زبونی نیز می‌تواند از عوامل مهم حسادت و کارشکنی باشد یا باعث تفرقه و تضعیف‌های اجتماعات گردد. اغلب دیده می‌شود فرصت‌طلبانی که قبل از «گرفتن کار» یا پیشرفت پیروزی، در اثر تنبلی، یاس یا احتیاط، در کناری می‌نشینند همین که کار راه می‌افتد و جلوه و جلال پیدا می‌شود جلو آمده ایراد می‌گیرند و مطالبه‌ی سهمیه و مقام می‌نمایند. این وضع را ما در خلع‌ید از شرکت نفت انگلیس و ایران در زمان مرحوم دکتر مصدق شاهد بودیم. مادام که انگلیسی‌ها آبادان و مناطق را تخلیه نکرده و معلوم نبود ماندنی هستند یا رفتنی و دائماً با مشکلات و خطرات روبرو می‌شدیم همکاران و حاشیه‌نشینان دست ما را در اقدامات و انتقال‌ها و انتصابات جانشینان انگلیسی‌ها آزاد گذاشته حرفی نمی‌زدند و کمترین زحمتی به خودشان برای نگاهداری کادرهای موجود یا معرفی و جست‌وجوی داوطلبان فداکار تازه نمی‌دادند، ولی بلافاصله بعد از تخلیه دسته‌جمعی انگلیس‌ها و بی‌خطر و بی‌اشکال شدن کارها، انتقادها و اتهام‌ها و تشبیب برای گرفتن پست‌ها و حقوق‌ها راه افتاد.

حال اگر در یک جریان تقسیم ارث یا تفویض قدرت و در هر جانشینی و انقلاب قبلاً علل نزاع و عوامل اختلاف را برطرف کرده باشند اشکالات و اختلافات تضعیف‌کننده‌ی فوق‌قهرآکم خواهد شد. همان‌طور که در آئین بعضی از قبایل آسیایی که ارث مرده فقط به فرزند ذکور ارشد می‌رسیده نه تقطیع اراضی و اموال پیش می‌آمده است و نه دعوایی میان وارث‌ها رخ می‌داده، در حالی که امپراتوری بزرگ فتوحات اسکندر بعد از مرگش منقسم به ایران و مصر و روم گردیده از وحدت و قدرت افتاد، یا دولت‌های نادرشاه و ناپلئون اگر ولیعهدهای رشیدی از خود می‌داشتند حکومت و دخالت‌هایشان دوام و دنباله‌های دیگری در دنیا پیدا می‌کرد.

در هر حال در دنیا دعوای برادر و خواهرها بر سر ارثیه یا نزاع سرداران و غارتگران در تقسیم غنائم و همچنین جاه‌طلبی و جنگ‌های بر سر ریاست و رهبری نه تنها پیش‌آمدهای غیر عادی نبوده است بلکه در انقلابات قرون اخیر تهمت و طرد و قتل همفکران سابق و همسنگران در مبارزه و پیروزی، فراوان دیده شده است. استالین کلیه‌ی همکاران پولیت بورو را یکی بعد از دیگری با شیوه‌های خاص حزبی و پلیسی اعدام یا ترور کرد^۱ و این ضرب‌المثل از انقلاب کبیر فرانسه به یادگار مانده است که

۱. رجوع به کتاب‌های عدیده از جمله «در دادگاه تاریخ» (از مدودف) و «لنین بدون نقاب» شود.

«انقلاب فرزندان خود را می خورد». در سیاست کمتر تقوی و صفا دیده می شود، کما آنکه هارون الرشید به حضرت موسی بن جعفر (ع) گفته بود «الملک عقیم». ولی در حرکت دوم انقلاب موسوم به اسلامی ما، ضمن آنکه خالی از اعمال و احوال فوق، که همه جایی و بشری می باشد، نبوده آنچه بیشتر نقش داشته دو علت یا عامل ذیل است:

(۱) بی تجربگی و ناپختگی ما در انقلاب

(۲) دینامیسم و پویایی انقلاب یا تداوم و تحول های بعد از پیروزی.

تجربه انقلاب

ایران، تجربه ای انقلاب را نداشت و اصلاً انقلاب یک ارمغان غرب و یک فرهنگ یا سنت بیگانه برای ایران و مسلمانان است.^۱ دو هزار و پانصد سال استبداد که ملت ما در مقایسه با ملت های دیگر جهان، قهرمان تحمل و تداوم آن می باشد و شاه جشن آن را گرفته بود، و در سراسر وجود و فرهنگ و روحیات ما رسوخ کرده است، خود قوی ترین عامل مقاومت کننده و تأخیر و تغییردهنده ای انقلاب به شمار می رود. البته هم انقلاب مشروطیت ۷۵ سال قبل را در بایگانی خاطرات اجتماعی و ادبیات سیاسی مان داریم، هم ملی کردن نفت و کوتاه کردن دست امپراتوری انگلستان یک عمل انقلابی مهم به مقیاس جهانی بوده است و هم در نظام استبدادی شاهنشاهی دست به دست گشتن های مکرر سلطنت چیزی غیر از انقلاب به معنای واژگونی و انقراض یک سلسله به سود سلسله دیگر یا استخلاف قدرت نبوده است. ولی در همه ای این انقراض و استقرارها یا انقلاب ها تنها فاز منفی آنرا که سقوط حاکمیت موجود است انجام می داده ایم یا انجام می گرفته است. نه در انقلاب مشروطیت و نه در ملی کردن نفت، تلاش و توفیقی چندان در فاز دوم که فاز اصل کاری و از مقوله ای سازندگی یا استقرار نظام مطلوب است نداشته ایم. در انقراض سلسله های پادشاهی نیز علاوه بر آنکه ملت دخالت و سهمی نداشته خان ها و قلدرهای داخلی و غالباً مهاجمین خارجی بوده اند که حمله و هجوم می کردند، نظام و اساس عوض نمی شده است و ایران و ایرانی با وجود تعویض اشخاص یا تغییر عناوین به استبداد

۱. در مقاله «انقلاب و انقلابی» در جلد اول «بازیابی ارزش ها» گفته بودیم: «شاید کمتر عنوان غربی الاصل و ره آورد فرهنگ رفته ها دیده شود که این طور به رنگ ایرانی و قداست روحانی با آهنگ ضد غربی درآمده باشد».

باز می‌گشته و عادت به این خصلت کرده است. در انقلاب مشروطیت نیز صفت سلطنتی بودن با عنوان موهبت الهی مشروعیت قانونی یافت و سیل انقلابیون به کسب و کار و مدرسه‌های خود برگشته همان دوله‌ها و سلطنه‌ها و وزیر و وکیل شدند. نظر به اینکه شرط «يُغَيِّرُوا مَا بِنَفْسِهِمْ» تحقق نیافته بود شاهد «يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ» نشدیم. آقای خمینی، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی هم که بعدها گفتند: «ما تجربه‌ی انقلاب نداشتیم» حرفشان از جهت فاز دوم صحیح است، والا درباره‌ی مرحله اول که می‌گویند: «مردم ریختند در خیابان‌ها و این جرثومه فساد را بیرون کردند و به پیروزی نسبی رسیدند» چیزی از تعلیم و تلقین و تحریک و تهییج فروگذار نکرده و الحق انقلابی و مردمی عمل نمودند. آنچه انجام نشده یا کم انجام شده بود تدارک مرحله دوم به لحاظ فکری و مقررات و تشکیلات بوده است.

در انقلاب‌های غربی و در مکاتب سیاسی فلسفی اروپا، از سال‌های زیاد پیش از پیاده کردن انقلاب - که گاهی به چند قرن هم می‌رسیده است - ضمن مباحثات، مطالعات و مبارزات، هم ایرادها و حملات به سنت‌ها و نظام حاکم گفته و نوشته و در افکار تلقین می‌شده است و هم مکتب و نظام جدید تدوین می‌گردیده روی حزب و حوزه و احیاناً مدینه‌های نمونه کار می‌کرده‌اند. و پس از پیروزی مرحله اول همان آموزگار یا رهبر با دارودسته برگزیده و افراد ورزیده‌اش اداره‌ی انقلاب و مملکت را به دست گرفته کارشان پیاده کردن مکتب انقلاب به لحاظ نظری و عملی بوده است. در انقلاب ایران، رهبری انقلاب البته از ده بیست سال قبل رساله‌ی ولایت فقیه را که نظام حکومتی تشیع را از دید ایشان نشان می‌دهد نوشته بودند، ولی اولاً این رساله یک بحث فقهی شامل کلیات حکومت است و اظهار اینکه ولایت و حاکمیت باید به دست فقها یا مرجع آنها باشد شده و وارد نظامات و جزئیات نگردیده‌اند؛ ثانیاً در سال‌های نزدیک به پیروزی چه قبل و چه بعد از آن، رساله مورد بحث و تدارک نبود. حتی در تدوین قانون اساسی چه در طرح مقدماتی اولیه‌ای که آقای دکتر حبیبی به دستورشان در پاریس تهیه و تقدیمشان کرده بود و چه در پیش طرح رسمی پیشنهادی به مجلس مؤسسان که طی چندین ماه با همکاری نزدیک دولت موقت و شورای انقلاب و با کسب نظر و تصویب نهایی ایشان و علمای دیگر تنظیم گردیده بود، کمترین اشاره به مسئله ولایت فقیه به عمل نیامده و نخواستہ شده بود.^۱ جبهه

۱. بعداً در مجلس خبرگان بود که اصل ۵ وارد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران گشت.

ملی و احزاب ملی مرامنامه و اصول سیاسی و حکومتی داشتند که بیشتر بر مبانی آزادی خواهی و دموکراسی و ناسیونالیسم و سوسیالیسم و استقلال طلبی بود و همچنین نیمه تشکیلات حزبی کم و بیش آزموده، ولی مصدر اداره‌ی انقلاب نبودند. نهضت آزادی از سال‌های ۱۳۴۲ به تدوین ایدئولوژی سیاسی و جهان بینی بر مبنای اسلام پرداخته در زمینه مبانی حکومت، اقتصاد، امور اجتماعی، روابط خارجی، فرهنگ و غیره مطالعات و انتشاراتی انجام داده بود ولی نه به آن حد که مورد بحث عمومی و پذیرش رسمی قرار گرفته به مرحله‌ی آزمایش و اجرا درآمده باشد.

خبرنگاران و مراجعین خارجی در تهران و در پاریس مکرر راجع به نظام حکومتی بعد از انقلاب و جمهوری اسلامی سؤال می‌کردند و آنچه جواب داده می‌شد بیشتر از جنبه‌ی منفی و ردّ اتهامات و تصوراتشان بود یا مقایسه و ادعای برتری نسبت به دموکراسی‌های غربی.

البته ما اطلاعات و ادبیاتی از تجربه‌ی انقلابی اسلام و تشیع داشتیم - اگر بشود اسم آنها را انقلاب به معنای متداول امروزی گذاشت^۱ - ولی صرف نظر از درستی اطلاعات و نحوه‌ی عملی که انجام می‌شد، آنچه ما می‌دانستیم یا استفاده می‌شد، مربوط به فاز اول انقلاب (مرحله سلبی) بود و همان طور که گفتیم در زمینه‌ی اجرا و اداره‌ی کار تطبیق و تدارکات دیگری لازم بود.

از حزب توده و چپی‌های آزموده که انقلاب، حرفه و درسشان می‌بود و بر مبانی و دستورات مطالعه شده‌ای مراحل تعلیماتی، تشکیلاتی و عملیاتی را انجام می‌دادند حرفی نمی‌زنیم. آنها خارج از حساب ما هستند و هدف و برنامه‌شان برای مکاتب و بین‌الملل‌های دیگر بوده نقش مستقیم هم در پیروزی مرحله اول انقلاب و پیاده کردن شعارهای اصلی و اداره‌ی بعدی نداشته‌اند، بلکه از جهات دیگری تأثیرشان باید مورد بررسی قرار گیرد.

ماحصل کلام در این بحث آن که در اثر چنین بی‌تجربگی و بی‌تکلیفی بود که میدان تردید و تحمیل برای ورود و دخالت نظریات و نفوذهای گوناگون باز گردید و حرکت دوم انقلاب راه‌های مختلف و احیاناً متضاد در پیش گرفت.

۱. رجوع شود به مقالات «انقلاب و انقلابی» در جلد اول کتاب «بازیابی ارزش‌ها» و «رسالت انبیاء و انقلاب ملت‌ها» در جلد سوم همان مجموعه.

عناصر حاضر در صحنه

عامل دوم تحول چند جهته یا جهش‌های حرکت دوم انقلاب از اینجا ناشی می‌شد که بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب عناصر متعددی به لحاظ افکار و افراد وارد صحنه شدند.

بعضی از این افکار قبلاً حضور و مشارکت داشته هم‌آهنگ با سایرین شعارهای مشترک را می‌دادند و انقلاب را به پیروزی می‌رساندند و حالا خواسته‌های تازه یا قدیمی کنار گذاشته را مطرح می‌کردند. بعضی دیگر نام و نشان چندان نداشته «حاجی انا شریک» گویان وارد کاروان می‌شدند. مانند میوه‌چینان و خوشه‌چینانی که بعد از رسیدن محصول به صورت درویش و دعاگویان مهمان‌های ناخوانده و صاحبخانه‌های کهنه، با الهام‌های نهفته سرازیر باغ‌ها و خرمن‌زارها می‌گردند. در این گروه بیشتر از همه کمونیست‌ها و توده‌ای‌های فراری، تبعیدی یا مجاور شده در کشورهای اروپای شرقی بودند و همچنین تازه‌گرویده‌ها و سمپات‌های متفرق در کشورهای اروپای غربی و آمریکا که با گذرنامه یا بی‌گذرنامه، از مرزهای بی‌در و دروازه با عجله تمام وارد ایران می‌شدند و بسیاری از آنها تعلیم دیده و تشکل یافته بودند. می‌آمدند که به هم‌زمان در ایران مانده خود پیوندند. به آنهایی که در کشاکش جریان‌های گذشته به لباس و فرهنگ دستگاه حاکم درآمده در ادارات و مؤسسات مؤثر مانند رادیو تلویزیون، روزنامه‌های کیهان و اطلاعات و آیندگان، وزارت آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها، وزارت اطلاعات و حتی در حزب رستاخیز، در دولت و دربار و در میان طلاب، مواضع انتظار یا وظائف تبلیغات و انتشارات، به سود افکار مارکسیستی احراز کرده بودند. صف‌ها درست شد، شعارها و پوسترها بالا رفت، انجمن‌ها و شوراهای اتحادیه‌های خلقی در دانشگاه‌ها و کارخانجات و ادارات و روستاها و در شهرستان‌های مرزی از هر طرف جوشیدن گرفته صاحب دفاتر و اماکن طاغوتی حاصل از غنائم پیروزی و مجهز به سرباز و سلاح‌های سبک و سنگین می‌گشتند.

در مرحله اول، کمونیست‌ها در طیف وسیع کنفدراسیونی، جبهه دومی، تروتسکیست‌ها، مائوئیست‌ها، پیکاری‌ها، جنگلی‌ها، ضدشوروی‌ها، توده‌ای‌های وابسته و غیروابسته و نفتی قرار داشتند، پس از آن مجاهدین خلق از زندان درآمده با سابقه‌ی شهادت‌ها و شهادت‌ها و نقش مؤثری که در زمینه‌سازی انقلاب داشتند از یک طرف و انحراف و ضربات بعدی آنها از طرف دیگر، قابل ذکر می‌باشند. اینها را با وجود

دفاعی که از التقاطی و انحرافی بودن خود می‌کردند، باید در حساب عناصر تازه وارد و صاحب‌نظر و اثر در حرکت دوم انقلاب بیاوریم. این دو دسته بیش از سهم الارث مبارزات مسلحانه و ایدئولوژیک گذشته و بیش از حق همکاری و تأیید رهبری انقلاب حرف و حرکت‌ها داشته فعالانه مطالبه حقوق و وظائف خاص می‌کردند.

صرف نظر از گروه‌های متفرقه مانند جنبش و غیره، قلم دیگر از واردات انسانی حرکت دوم انقلاب افراد جدید روحانیت در سطوح بالا و متوسط بودند. روحانیت ایران که در ملی شدن نفت نهضت مقاومت و جبهه ملی سهم نسبتاً ضعیف به لحاظ نفرت و شخصیت‌ها داشت، در نهضت روحانیت سال‌های ۴۰ جمع قابل ملاحظه‌ای را در سطوح متوسط و جوان و در سایه رهبری آیت‌الله خمینی وارد میدان نمود. ولی هنوز قشرهای زیادی از آنها حالت بی‌طرف یا بی‌اثر و احياناً مخالف را حفظ کرده بودند که با نزدیک شدن پیروزی و پس از آن، افراد کثیری به انقلاب پیوسته داوطلب خدمات و عهده‌دار مشاغل حساسی گشتند و ضعف یا عدم سابقه خود در مبارزه را با افراط در تظاهرات و دو آتسه شدن‌ها جبران می‌نمودند.

بدیهی است که در میان قشرهای دیگر جامعه مانند اداری، بازاری، دانشجو و طبقات موسوم به مستضعفین کسان زیادی پیدا شدند که مانند هر انقلاب یا نهضت‌های دیگر دنیا، فرصت طلب بوده برای رسیدن به مال و مقام یا صرفاً به خاطر دفاع نفس و حفظ مواضع مکتسبه، خود را خوب جا می‌زده‌اند. نفوذ چنین افرادی البته خالی از تأثیر در انقلاب نبوده عاملی برای انشقاق و انحطاط شده است.

کیفیت بروز و ظهور عناصر ایدئولوژیک

مهم‌تر از افراد، ورود افکار جدید و اهداف اضافی و الحاقی است که تداوم انقلاب را به وجود آورده به حرکت دوم شکل خاصی را می‌داد. این افکار و اهداف غالباً از ناحیه‌ی همان افراد و واحدهای شرکت کننده در حرکت اول بود که بعضی قبلاً اعلام و آشکار گردیده تازگی نداشت؛ یا در برابر عظمت هدف مشترک حالت مستور مخفی را پیدا کرده پس از پیروزی جان و جنبش می‌یافت و به حرکت دوم چهره دیگر و محتوای متمایز می‌داد.

هم امام با صراحت تمام به نهضت ۱۵ خرداد و انحصار و حق رهبری روحانیت در سال‌های قبل از پیروزی اشاره کرده بودند، هم مارکسیست‌ها در مصاحبه‌های ایام نزدیک به پیروزی در دانشگاه تهران جدا شدن بعدی خودشان از انقلابیون مذهبی را

پیش‌بینی نموده بودند و هم بعضی از سران جبهه ملی با امتناع خود در سال ۱۳۵۶ از امضای اعلامیه دسته‌جمعی، عدم اعتقاد و علاقه به وحدت را ابراز داشته بودند. در این میان، تنها نهضت آزادی ایران بود که همکاری با همگان و اعتقاد و احترام برای وحدت و آراء ملت جزء مرام و شعارهایش بوده ثابت قدم و وفادار باقی ماند.

انقلابی‌گری

برجسته‌تر و عام‌تر از هر چیز پیدایش یا توسعه و تسلط روح انقلاب و انقلابی‌گری به‌خاطر خود انقلاب بود. احساس تضاد یا تخاصم با گذشته و با غیر خود و عشق به دگرگونی و واژگونی و انتقام تا سر حد طرد و تخریب و مرگ، توأم با شدت و حدّت یا قاطعیت. البته قبلاً هم در برابر استبداد داخلی و استیلای خارجی میل به دگرگونی و واژگونی در میان مبارزین وجود داشت و واژه‌ی انقلاب کم و بیش جایگزین کلمات قیام، مبارزه و نهضت شده بود ولی اینک انقلاب خود هدفی شده بود که حتی اسلام و ایمان و خدا و قرآن می‌بایستی همه در خدمت آن قرار گیرند. در خاطر و خواسته‌ی انقلابی‌های تند، چاره‌ی بیچارگی‌ها و رسیدن به خواسته‌ها شدت عمل و خشونت بوده «اصلاح» یا رفورم گناه و خیانت محسوب می‌شد. ولی انقلاب در هر حال وسیله بوده نهایت و نتیجه آن که تغییر و استخلاف است می‌بایستی مدنظر باشد نه آنکه خود هدف و معشوق بوده حتماً ملازمه با قهر و خشونت داشته باشد. بعد از بهمن ۵۷ قشرهای وسیعی از جوانان ما در دانشگاه و در بازار و در میان طلاب دینی و احزاب مذهبی تحت تأثیر این روحیه قرار گرفته شدیداً تشنه‌ی انقلاب و انتقام بودند، اعم از مارکسیست‌های کهنه کار فعال و متمایلین به آنها و کسانی که بعداً عنوان حزب‌اللهی و مکتبی روی خود گذاشتند.

واژه‌ی انقلاب در مقالات و شعارهای گروه‌ها و در اعلامیه‌های امام تا ماه‌ها بعد از پیروزی انقلاب به‌ندرت به کار برده می‌شد. و این مطلب که ابتکار انقلاب و شیوه انقلابی در حرکت گروه‌ها مقارن پیروزی انقلاب صورت گرفته است در گفتارهای بعدی آمده است. از اولین اختلافات و عمیق‌ترین انتقادات به دولت موقت از ناحیه‌ی جوانان و تازه‌وارد شدگان، انقلابی نبودن و قاطعانه عمل نکردن یا گام‌به‌گام رفتن بود، در حالی که می‌بینیم فرمان نخست‌وزیری امام روال کاملاً مرحله به مرحله داشته بوی چیزی که نمی‌داد سرعت و خشونت انقلابی یا رادیکالیسم انتقامی بود. در پایان حرکت اول که ادارات تا سطوح بالای خود به آن پیوسته یا متمایل بودند،

افکار عمومی خشنود از فرار شاه و اطرافیان و از حذف عمال دست اول بوده مردم به دولت و کارمندان به چشم خودی نگاه می کردند، به طوری که وقتی ما وزراء، استاندارها، سفراء و فرماندهای رده بالای ارتش را کنار گذاشتیم مسئله‌ی دولت تقریباً تمام شده به نظر آمده قرار بود ناجورهای بالفطره متدرجاً شناسایی و برکنار گردند و از سایرین خواسته شود که خود را خدمتگذار مردم و انقلاب دانسته تغییر رویه بدهند، ولی بدبینی و کینه جویی علیه دولت و دولتیان چنان اوج گرفت که چپی‌ها و افراطی‌ها حتی از اخراج سپورها و پیشخدمت‌ها راضی نمی شدند. همه چیز می‌بایستی عوض و دور ریخته شود. مخصوصاً ارتش، نیروهای انتظامی و آنچه با سرمایه‌داری و مالکیت ارضی و با بخش خصوصی تولید و توزیع ارتباط دارد. هدف ساده و روشن اولیه‌ی اخراج طاغوت توسعه و تعمیم یافته، جای خود را به حذف تمامی آثار نظام گذشته می‌داد، چه مثبت و چه منفی.

روحیه تضاد و تخریب برای ارضای عقده‌های حقارت و حسادت، تنها تحریک چپی‌های به جنب و جوش درآمده بعد از پیروزی نبود بلکه از فرهنگ و ادبیات سال‌های جلوتر سرچشمه می‌گرفت و کشش تبلیغاتی و جاذبه طبیعی افکار سوسیالیستی و مارکسیستی در دل‌ها و مغزهای ملت ریشه‌های قدیمی داشت.^۱ با پیروزی انقلاب کینه‌های طبقاتی، حیات تازه یافته جای وحدت و اخوت و اعتماد حرکت اول را می‌گرفت.

«در هر حال انقلاب، همان‌طور که در قرون ۱۷ تا ۲۰ میلادی در

کشورهای اروپایی نظام‌های حاکم را واژگون ساخته بود و مکتب

۱. رجوع شود به مقاله «تلافی ۲۵۰۰ ساله» در جلد دوم «بازیابی ارزش‌ها» صفحات ۱۶۷ تا ۱۸۵ و به فصل آخر. این نکته را نیز فراموش نکنیم که حزب توده و چپی‌ها، چه در دوران فعالیت علنی و چه در دوران مخفی یا همکاری با دستگاه به جذب و تربیت پرکارترین و بیشترین نویسندگان و مترجمین ارزنده و حتی محققین پرداخته بودند؛ اشخاصی امثال به‌آذین، احسان طبری، تورج فرازند، خلیل ملکی، نجف دریابندری، حسن مرندی، هرمز شهریاری، هوشنگ قربانی‌نژاد، حسن صفاری و سایرین. از این راه جوانان و جامعه را رشد دادند و عمیقاً تحت تأثیر افکار خودشان قرار دادند. این عمل که گروه‌های دیگر خیلی عقب‌تر از آنها بودند، امتیاز و خدمت محسوب می‌شود ولی خیانت هم می‌تواند باشد، زیرا که به قول آقای دکتر سامی، زنده‌ترین فرزندان این آب و خاک را از میهن و آئین جدا کردند و سپس به وادی بی‌ایمانی و ناامیدی رها نمودند.

کتاب‌های «بازیابی ارزش‌ها» جلد‌های ۱ و ۲ و ۳، به صورت مجموعه آثار (۲۵) تنظیم و ارائه شده و کتاب «علمی بودن مارکسیسم» در جلد دهم مجموعه آثار، با نام «مباحث تطبیقی و نقدهای علمی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

مارکسیسم آن را به صورت علمی ایدئولوژیک درآورده و سازماندهی کرده است، در نزد بسیاری از هموطنان ما و حتی بعضی از مذهبی‌ها، حالت هدف مقدس را پیدا کرده آن را هم‌تراز با حق و حقیقت گرفته‌اند و اگر کاری از مجاری غیر انقلابی و بدون قاطعیت و تندی انجام می‌گرفت مورد قبول نبود.»

افکار و اهداف تند دیگری نیز مورد توجه و توقع قرار گرفت، از قبیل مبارزه انقلابی و جوسازی علیه زمین‌داری و سرمایه‌داری و مالکیت (بدون تعیین حدود افراطی و غیر مجاز آن) به‌بهبودی محور استثمار، و مقصر شناختن اصولی بخش خصوصی تولید و توزیع و بازرگانان به دلیل سودجویی آنان.

طرفداران داغ این نوع افکار با اطلاعی که از قلت نسبی تعداد خود در جمع ملت داشتند، چون انتظار تدوین و تصویب قانون اساسی و اجرای برنامه‌های اصلاحی و انقلابی از طریق مجلس و مجاری قانونی را به‌زیان خود می‌دیدند، به‌انواع تدابیر و تشبث‌های تبلیغاتی و تجمع و تحریک‌های تحمیلی، متوسل می‌شدند تا نان خود را تا تنور انقلاب از شعله و شور نیفتاده است بخورد ملک و مملکت بدهند.

طبیعی است که مجوز و حربه‌ی تبلیغاتی احزاب چپ و مدافعین خلق تداوم انقلاب بود و داعیه خدمت و دفاع از حقوق توده‌های محرومی که به‌خاطر آنها- و بعداً گفتند به‌دست آنها- انقلاب صورت گرفته است. چیزی که در شعارهای عمومی حرکت اول شنیده نمی‌شد و حالا به‌عنوان جایزه‌ی طبقات محروم و شکرانه‌ی پیروزی بر طاغوت باید ادعا گردد.

اشغال سفارت آمریکا و گروگان‌گیری

به‌دنبال شعارهای ضد سرمایه‌داری و فریادهای علیه استثمار و زمین‌داری آنچه قهراً می‌بایستی عرضه گردد و در صفوف مقدم انقلاب قرار گیرد شعارهای ضد استعماری و نابودی امپریالیسم بود و به موازات آنها تخطئه و طرد ناسیونالیسم و لیبرالیسم و دموکراسی، حتی در مفهوم علاقه و دفاع ملت و خواست آزادی و آزادمنشی یا حاکمیت شورایی و مردمی^۱. این نکته مسلم است که در مبارزات گذشته‌ی ایران استیلای

۱. ضدیت با گذشته و ارزش‌ها آنقدر شدت یافته است که آزادی برای ملت و حکومت مردمی شورایی (با به اصطلاح فرنگی آن دموکراسی به معنای حکومت مردم بر مردم) حالت لکه‌ی حیض را پیدا کرده از بردن نام آن نیز می‌بایستی حذر داشت. از جمله گناهایی که برای دولت موقت و نخست‌وزیر آن ←

خارجی و دشمنی با بیگانگان همیشه مطرح بوده و گاهی مقام اصلی را داشته است ولی همان طور که در بخش اول توضیح داده شد از ویژگی های این انقلاب و رهبری آن و از علل پیروزی آن، مقام اول دادن به طرد استبداد و طاغوت بود. مبارزه با استیلا خارجی، به شهادت شعارهای راه پیمایی ها و محتوای اعلامیه ها و مصاحبه ها، جنبه ی کاملاً دفاعی داشت و فقط به پشتیبانی آمریکا از شاه و به سرسپردگی شاه به آمریکا اعتراض می شد. آنچه مردم و رهبری انقلاب می خواستند، کوتاه کردن دست جنایت کار و چپاول گر ابر قدرت ها از دخالت در امور ایران و از سلب استقلال مان بود. ولی بعد از پیروزی گام فراتری برداشته شده شعار و ادعای درافتادن با تمامی بیگانگان و نابودی امپریالیسم و پنجه در پنجه ی آمریکا انداختن در سطح جهانی، در برنامه ی انقلاب وارد گردید؛ چیزی که در مکتب مارکس، در سیاست خارجی شوروی و در مرام احزاب کمونیست بین الملل، مقام شماره یک را دارد و امر حیاتی مماتی برای آنها محسوب می گردد. برای آنها حضور امپریالیسم آمریکا و بقای قدرت و

→ می شمردند اصرار بر عنوان جمهوری دموکراتیک اسلامی به جای جمهوری اسلامی، علی رغم نظریه امام بود. حقیقت قضیه این است که اصطلاح جمهوری دموکراتیک اسلامی، قبل از آنکه در رفتارندوم سال ۱۳۵۸ مطرح شود و امام نسبت به تعبیر ساده «جمهوری اسلامی» با قید «نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر» اعلام نظر بنمایند، در اساسنامه ی مصوب شورای انقلاب آمده بود و مرحوم دکتر بهشتی علاقه مند و مدافع آن بود. بالاتر از نکته فوق اینکه خود امام در خرداد ماه ۱۳۵۷ در اعتراض به ادعای شاه راجع به اعطای آزادی به ملت، تحلیل جالبی از آزادی کرده فرموده اند:

«...قانون به مردم آزادی داده است، خدا به مردم آزادی داد، اسلام به مردم آزادی داد و قانون اساسی آزادی داده است. آزادی را اعطا کرده ایم چه غلطی است؟! به تو چه که اعطا کنی؟ تو چه کاره هستی؟»

درباره ی قانون اساسی قدیم هم که در حرکت دوم انقلاب و از نظر بعضی ها سند جرم محسوب می شود و به صورت علی الاطلاق و عطف بماسبق محکوم گردیده حتی طرفداری نسبی و مشروطی که از آن در زمان شاه به عمل آمده باشد نیز خیانت و بی دینی اعلام می گردید، قبلاً مورد تأیید آقای خمینی بود و در آستانه پیروزی انقلاب آن را با اصلاحاتی کافی برای حکومت اسلامی می دانستند و گفته بودند:

«اگر شما در نوشته ای دیدید که به طور مطلق نوشته است ما قانون اساسی را می خواهیم معنایش این است که شاه باید باشد و این خیانت است. آنها که دم از قانون اساسی و حقوق بشر می زنند باید بگویند قانون اساسی پس از اصلاح موادی که با سر نیزه درست شده است اگر باشد ما حرفی نداریم.»

در مصاحبه با لوموند نیز تصریح کرده اند که:

«قوانین اساسی به شرط آن که مورد اصلاح قرار گیرد می تواند مبنای دولت و حکومتی باشد که ما توصیه می کنیم. این حکومت در خدمت آرمان اسلامی قرار می گیرد.»

نفوذ آن از نظر ایدئولوژی و عمل منافات ذاتی و استراتژیک با هستی و حیثیت خودشان داشته امپریالیسم و آمریکا تزی است که باید با آنتی تز انقلاب نابود گردد. ورود آشکار یا ضمنی افکار و اهداف چپ و نفوذ سریع و وسیع مارکسیسم در گروه‌های مذهبی و مکتبی همراه با منطق و فرهنگ خاص خودشان بود و سوار برلسان لهجه‌ی سنتی استادان انقلاب. یعنی تندی و تلخی با استفاده از توهین و تهمت، برای ایجاد تنفر و تفرقه، صد و هشتاد درجه در جهت خلاف وحدت و صمیمیت حرکت اول، و البته ناسازگار با معیارهای اخلاق اسلامی.

اوج این جریان در افشاگری‌های دانشجویان خط امام مشاهده شد که بیش از هر دسته مورد تأیید و ترغیب توده‌ای‌ها و مارکسیست‌ها و سپس مکتبی‌ها قرار گرفتند، و تا مدتی مجاهدین خلق.

افشاگری‌ها که عمداً و عمدتاً علیه دولت موقت، به بهانه‌ی جاسوسی آقای مهندس امیر انتظام (سفیر جمهوری اسلامی در کشورهای اسکاندیناوی و معاون سابق نخست وزیر) بود، متعاقب اشغال سفارت آمریکا (تحت عنوان لانه جاسوسی) آغاز گردید. حمله و اشغال سفارت آمریکا و به گروگان گرفتن در حدود ۶۰ نفر از دیپلمات‌های آمریکایی و مراجعین به سفارت که توسط یک عده از دانشجویان و جوانان انقلابی تند در تاریخ ۱۳۵۸/۸/۱۳ صورت گرفت از وقایع تاریخی برجسته انقلاب اسلامی ایران در حرکت دوم آن به‌شمار می‌رود که انعکاس بین‌المللی وسیع در خارج و آثار مهمی در داخل داشته است؛ چه در تبلیغات و تحریکات و چه در جهت دادن به انقلاب. اشغال کنندگان گروه یا نهادی را تشکیل داده خود را «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» نامیدند، و امام عمل آنان را بدون آنکه ظاهراً اطلاع قبلی از قضیه داشته باشند به عنوان «دومین انقلاب اسلامی» تأیید کردند. شورای انقلاب، اعلام موضع خاصی نکرد ولی آقای دکتر بهشتی در مقام نایب رئیس مجلس خبرگان با تأیید ضمنی از حرکت دانشجویان، سیاست آمریکا را محکوم نمود. دولت موقت، که از نظر مسئولیت اداری و سیاسی مملکت و حفظ حقوق نمایندگان و اتباع خارجی بر طبق تعهدات بین‌المللی، نمی‌توانست مخالف این عمل نباشد^۱. چون قبلاً تصمیم به استعفا گرفته بود هیچ‌گونه اعلامیه و اقدامی در این زمینه ابراز نکرد. چندین روز «لانه جاسوسی» و خیابان‌های اطراف آن میدان تجمع دستجات و محل کینه‌توزانه‌ترین

۱. و مرحوم دکتر بهشتی در جلسه شورای انقلاب آن روز همین نظر را توصیه کرده بود.

تظاهرات گردیده ضمن تأیید جسارت دانشجویان، انواع دشنام‌ها و تهدیدها را نثار رئیس‌جمهور و دولت و سیاست آمریکا می‌نمودند و برای کسانی که به‌زعم آنها در خط آمریکا یا سازشکار هستند خط و نشان می‌کشیدند. محوطه‌ی سفارت و موضوع گروگان‌گیری، مرکز و مقصد تجمع‌ها و راه‌پیمایی‌های جنجالی خصمانه‌ای شده بود که مجاهدین خلق و توده‌ای‌ها پیشگام و دامن‌زن اولیه‌ی آن بودند.

شب‌ها نیز برنامه‌های تلویزیونی دانشجویان خط امام در ارائه‌ی اسناد احیا شده و استنباط‌ها و افشاگری‌های مربوطه انجام می‌گردید، بدون آنکه دادگاه صالحی رسیدگی و ابراز رأی کرده یا به متهمین از حیثیت افتاده و آبرو از دست داده، بنا به بدیهی‌ترین موازین حقوقی و اخلاقی و اصول اسلامی، امکان توضیح و دفاع داده شده باشد. گروگان‌گیری و استقلال رأی دانشجویان خط امام موجب جدایی بیشتر دولتیان (مخصوصاً رئیس‌جمهور آقای بنی‌صدر، و قطب‌زاده وزیر خارجه) با متولیان روحانی و نهادهای انقلابی گردید که نقطه‌نهایی آن عزل و فرار اولی و اعدام دومی بود. دولتیان با احساس نگرانی از تبعات سیاسی و اقتصادی و نظامی امر، خواهان حل آبرومندانه‌ی مسئله بودند، در صورتی که امام و خط امامی‌ها با اعتقاد و اعلام اینکه «کارتر- یا آمریکا- هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»، پافشاری در بهره‌برداری حداکثر داشتند. به‌طور کلی تظاهرات و شعارها و تبلیغات بعد از گروگان‌گیری چیزی بیش از دفاع در برابر حمله یا مقابله به مثل با عمل در حال انجام بود و حالت احیای خشم و خاطرات گذشته و یک نوع مبارزه طلبی و تحریک خصم برای حمله را داشت.

تأثیر خارجی و تکان‌های بین‌المللی که گروگان‌گیری دانشجویان خط امام در آمریکا و اروپا و در نقاط دیگر جهان به‌وجود آورده و ۴۴۴ روز به‌طول انجامید، فوق‌العاده گران و گسترده بود. در مرحله‌ی اول، آمریکایی‌ها به‌شدت در دنیا بی‌آبرو و در میان خودشان عصبانی و زخم‌خورده شده منتهای خفت و خسارت نصیب کارتر، رئیس‌جمهورشان گشت. در عوض، همدردی ملت و اصرارشان به خلاصی و خشونت، سبب وحدت و نزدیکی به‌دولت توأم با پذیرش دستگاه منفور شده C.I.A گردیده مجدداً افکار عمومی آمریکا- که بعد از جنگ‌های ویتنام به‌طرف انسانیت و آزادی رفته بود- گرایش به‌خودخواهی و جهان‌خواری پیدا کرد. دولت‌های غربی و شرقی اروپا و حتی عربی مسلمان و آفریقایی و آسیایی غیر مسلمان و اکثریت ملت‌های آگاه شده آنان، نسبت به عمل ایران- که زیرپا گذاشتن

ساده‌ترین روابط دیپلماسی و تعهدات بین‌المللی بود- معترض و ناراحت گردیده یک جوّ انزجار یا استعجاب و ابهام علیه انقلاب اسلامی ایران، خصوصاً در آمریکای شمالی و اروپای آزاد، به وجود آمد. ضمن آنکه ایرانیان مقیم و آواره تحت ناراحتی و سرافکنندگی شدید قرار گرفته بودند. دولت‌های غربی اروپا، که در همکاری با شوروی و بعضی دولت‌های سوسیالیستی، تلاش‌های راه‌حل‌جویانه دیپلمات‌هایشان به‌جایی نرسید نیز احساس دلزدگی و خطر نسبت به انقلاب اسلامی ایران کرده همدردی و تمایل نسبت به سیاست آمریکا در آنها به‌وجود آمد و جبهه‌ی آمریکایی اروپا قوی‌تر گشت. به‌طور خلاصه، اگر انقلاب دوم ما در داخل کشور تخاصم و تفرقه را در حرکت گریز از مرکز زیاد کرد، در خارج کشور موجب الفت و وحدت گردیده در برابر آنها ما را از دنیا مجزا نموده رفته‌رفته منفرد ساخت و سیاست دولت‌ها و افکار و دل‌های ملت‌ها را در عقیده و علاقه، علیه انقلاب اسلامی ایران برمی‌انگیخت.

محمدحسین هیکل، روزنامه‌نگار معروف و معتبر مصری طرفدار انقلاب گذشته‌ی نفت‌ما و انقلاب اسلامی ایران، سه هفته بعد از گروگان‌گیری به تهران آمده بنا به دعوت دانشجویان خط امام که مایل به شنیدن قضاوت او در کار خود بودند، به دیدارشان در محل سفارت می‌رود و سپس مذاکرات مفصل با امام داشته است. هیکل عمل دانشجویان را با آگاهی قدیمی خود نسبت به روحیه و رفتارهای آمریکایی‌ها، تأیید نکرده آن‌را اقدام خطرناک و مخالف توسعه و توفیق انقلاب می‌بیند و یک حرکت قهقرایی وصف می‌کند؛ می‌گوید، انقلاب ایران در آغاز یک نهضت انسان‌گرانه‌ی جهانی (اومانیزم) بود، حالت اسلامی پیدا کرد، محدود به انقلاب اسلامی ایران شد و سرانجام به یک انقلاب ساده‌ی شیعی منتهی گردید. به دانشجویان می‌گوید، شما با اقدام اخیرتان خود را از جهان انسان‌ها جدا و در چهار دیواری کشورتان محبوس ساختید؛ می‌بینید که دنیا چگونه با شما رفتار می‌کند و عملتان را علیه شما به کار می‌برد. توجیه دانشجویان در این پیش‌گیری و تصور آنان را نیز که آمریکا در انبارهای سفارتخانه تدارک آذوقه برای تکرار کودتای شبیه به ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را می‌دیده است نمی‌پذیرد.^۱

گروگان‌گیری اگر از این جهت نمایش ناهنجاری از دولت جمهوری و انقلاب

اسلامی ایران در صحنه‌ی بین‌المللی به‌وجود آورد ولی در خود کشور آزمایش جالبی از سرسختی انقلابی و مقاومت و ایثار بود که آن را آب‌دیده کرد و ضمناً افزاری برای طرد و تفرقه‌های بیشتر شد.

پس از چندی تحریک احساسات و تهییج افکار که از آغاز تشدید مبارزات وسیله‌ی کلاسیک برای داغ نگاهداشتن تنور انقلاب بود، و ارضای روحیه‌ی انتقام از امپریالیسم جهان‌خوار، با مرگ‌خواهی‌ها و سوزاندن و لگدمال کردن پرچم آمریکا و شعارهای حماسی دادن، نوبت به فکر کردن و بهره‌برداری از گروگان‌گیری رسید. صرف نظر از آزار و اعدام آنها که خواسته‌ی بعضی از تشنگان انتقام و زهر چشم‌گیری از خارجیان بود، راه‌حل‌های عقلایی که بعد از تب و تاب و تردیدهای اولیه مطرح می‌شد و حالت معامله را داشت این بود که از آمریکا بخواهیم شاه را همراه اموال هنگفتی که در آنجا دارد برای محاکمه تحویل ما بدهد، خسارات و صدماتی را که خود آمریکا به ما رسانده است جبران کند، از کرده‌های گذشته معذرت بخواهد، برای آینده تعهد نماید، و اصلاً دولت آمریکا در یک دادگاه بین‌المللی محاکمه شود و... همه‌ی این برنامه‌ها توأم با خفت دادن به آمریکای مستکبر جهان‌خوار باشد، بدون آنکه با خود آنها کسی وارد مذاکره یا کسی از آنها در ایران پذیرفته شود، که در این صورت «سازش‌کاری» محسوب خواهد شد. احساساتی‌های داغ یا تحریک شده طبعاً راضی به این حرف‌ها نمی‌شدند و امام از ترس این‌ها یا برای خفت زیادتر به کارتر و واداشتن آنها به درخواست و در یوزگی بیشتر، صحبتی نمی‌کردند.

شش هفته بعد از گروگان‌گیری ایران، دولت شوروی از موقعیت استفاده کرده به اشغال نظامی افغانستان پرداخت. در حالی که از یک طرف جو بین‌المللی با نگرانی از عمل دانشجویان خط امام اصرار به فیصله‌ی فوری مسالمت‌آمیز جریان را داشت و از طرف دیگر عصبانیت ملی و افکار عمومی آمریکا حکومتشان را در فشار فوق‌العاده گذاشته استرداد فوری پنجاه و چند گروگان‌ها را می‌خواستند و یا اقدامات حاد تلافی‌جویانه را برای اعاده حیثیت از دست رفته می‌طلبیدند. مقامات دولتی ایران نیز که توجه بیشتر به آبروی انقلاب و کشور در خانواده بین‌الملل داشتند و نگران عکس‌العمل‌های خطرناک اقتصادی، نظامی و سیاسی بودند که غیر قابل تحمل برای مملکت است، دست به تلاش و توافق‌های اصولی می‌زدند در حالی که امام نگرانی

آنان را در مقایسه با جرأت مردم مستضعف و خونسردی خودشان، تحقیر می کردند. به این ترتیب یک دوران طولانی مذاکرات دیپلماتیک غیرمستقیم پشت پرده، با زد و بندهای محرمانه و واسطه‌تراشی‌های گوناگون برای مدت یکسال و دو ماه و نوزده روز، در ورای جنجال‌های خیابانی تهران و یقه‌درانی‌های رسانه‌ها و روزنامه‌ها و بعضی از نمایندگان مجلس، آغاز گردید. شرح کامل جالب و نسبتاً صادقانه و صحیح این ماجرای طولانی را بهتر از هر جای دیگر و از هر قلم و زبان دیگر در کتاب به نام «گروگان‌ها و مذاکرات محرمانه تهران»، تألیف پیر سالینجر^۱ که قبلاً اشاره کرده بودیم می‌توان یافت. حداکثر داغی جریان بعد از انتقال شاه به آمریکا به بهانه‌ی معالجه‌ی سرطان حاد او و پناه دادن بعدی دولت پاناما رخ داد که منجر به اقداماتی برای بازداشت شاه در آنجا و پیروزی ایران گردید ولی در اثر تعلل و غفلت‌هایی شاه در آخرین لحظات به مصر پرواز کرد. با ورود هیأت‌های داوری بین‌المللی دوست به ایران زمینه برای حل مطلوب فراهم شده بود که با بدبینی و سرسختی دانشجویان و لجاج با دولت، به نتایج معکوس رسید و با فوت شاه غائله عملاً خاتمه یافت. دست تقدیر خدا یا سوءتدبیر ما امکان استفاده و بهره‌برداری معامله را از دست ایران خارج ساخته چون موجب و منفعتی برای تعقیب قضیه از این طرف باقی نماند مدتی جریان متوقف شد ولی از طرف آمریکا برای استخلاص اتباعشان اقدامات از سر گرفته شد. نظر به این که کارتر برای تبلیغات انتخاباتی ریاست جمهوری علاقه فراوان به آزاد شدن گروگان‌ها داشت مجدداً شرایط مساعد فراهم گشت و کارتر آمادگی خود را برای قبول چهار شرط محکم و معقول عنوان شده از طرف امام اعلام نمود. ولی تعصب‌ورزی‌های عناصر افراطی و تعلل‌های عمدی مجلس و دولت تصمیم‌گیری و توافق را آنقدر به عقب انداخت که موضوع به لحاظ دولت در حال خروج آمریکا منتفی و دست ایران از آتوهای برنده خالی گردید. سرانجام با قبول بیانیه یا موافقتنامه سر و دست شکسته و دستپاچه الجزایری‌ها که واسطه بین ایران و آمریکا شده بودند، گروگان‌ها به ارزان‌ترین بها - اگر نگوئیم به زیانبارترین شرایط - تحویل داده شدند.

دست آخر بر طبق بیانیه الجزایر^۲، در برابر آزاد کردن گروگان‌ها، دولت آمریکا

۱. Pierre Salinger. Les Négociation Secrètes de Tehran

۲. که هیچ‌گاه به تصویب مجلس شورای اسلامی نرسیده بود.

حساب‌های مسدود شده‌ی ایران را که از ۱۱ تا ۱۲ میلیارد دلار بوده است آزاد نموده متعهد می‌شود هیچ‌گونه شکایتی نسبت به خسارات و دعاوی مربوطه به اسارت گروگان‌ها علیه ایران اقامه ننماید و ایران نیز شکایتی نسبت به انسداد حساب‌های خود ابراز ندارد. از حساب‌های بانکی آزاد شده‌ی ایران:

الف) ۸ میلیارد آن در یک حساب تضمینی ریخته خواهد شد تا ۳/۶۷ میلیارد از بابت اقساط بدهی ایران به بانک‌های آمریکایی نقداً مسترد گردد، ۱/۴۲ میلیارد سپرده واریز مطالبات و محاسبات جاری فی‌مابین باشد و (فقط) ۲/۸۸ میلیارد نقداً به ایران پرداخت شود.

ب) ۳ میلیارد و کسری باقیمانده آزاد می‌گردد تا دولت ایران ۱ میلیارد در حساب تضمینی جداگانه‌ای برای پرداخت دعاوی مؤسسات آمریکایی و غیره که به دادگاه بین‌المللی ارجاع خواهد شد بسپارد و موظف باشد که تضمین فوق را در مبلغ حداقل ۵۰۰ میلیون دلار نگاهدارد. در زمینه‌ی مطالبه و مصادره‌ی اموال شاه و کسان او در آمریکا که دولت ایران خود را محق در آن می‌داند دولت آمریکا اجازه می‌دهد نمایندگان ایران در دادگاه‌های آمریکایی طرح دعوی نمایند و دولت آمریکا تا صدور رأی دادگاه‌ها دارایی‌های مشخص شده و موجود مورد ادعا را توقیف خواهد نمود تا تکلیف آنها بر طبق قوانین آمریکا تعیین گردد.

اگر خواسته باشیم ترازنامه از عمل جسورانه‌ی گروگان‌گیری «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» بیرون بزنیم نصیب‌های نهایی واقعی یا ادعایی طرفین دعوی و طرف سوم یعنی شوروی را به شرح زیر می‌توانیم خلاصه نمائیم:

نصیب ایران:

۱) عقده‌های حقارت گذشته و عطش انتقام را با تصرف سفارت آمریکا در خاک خود و به اسارت گرفتن دیپلمات‌های آمریکایی در پناه خود، خالی کرده دلخوش بود که طلسم ابر قدرتی آمریکا را شکسته تدابیر و تلافی‌های او (از جمله حمله طبرس و محاصره اقتصادی) را نقش بر آب ساخته و نشان داده است که انقلاب اسلامی ایران می‌تواند چنان مستکبر جهان‌خواری را خوار و زبون سازد و در برابرش مقاومت نموده و انواع شعارها و دشنام‌ها را نثارش کند.

۲) دست گذاشتن روی اسناد سیاسی و کشف جاسوسی‌های سفارتخانه برای اثبات فعالیت‌های ناجوانمردانه و خلاف قانون آمریکا.

۳) شناسایی عمال آمریکا در ایران و افشاگری اعمال آنها.
۴) به گوش دنیا رساندن قدرت انقلاب یا اسلام و اثبات مظلومیت و حقانیت ایران، توأم با ارائه سرمشق قیام به مستضعفین جهان و به ملت‌های زیر ستم امپریالیسم.
۵) دریافت ۲/۸۸۰/۰۰۰/۰۰۰ از ۱۱ میلیارد دلار و چند میلیون اموال و مطالبات خود از بانک‌های آمریکا، بدون آنکه صحبتی از مطالبات دیگرمان به میان آید. از جمله تنخواه‌گردان عظیم حساب خرید اسلحه و بدهی‌های دولت و بخش خصوصی آمریکا از بابت قراردادهای تصفیه شده تحویل نشده یا سفارشات نظامی و قطعات یدکی معوقه بها پرداخت شده. همچنین بدون احتساب میلیاردها خسارات و محرومیت‌های مستقیم و غیرمستقیم ناشیه از محاصره اقتصادی و سلب اعتبار مالی ایران و عقب افتادن برنامه‌های خودکفایی اقتصادی و سازندگی.

نصیب آمریکا:

- ۱) استخلاص و استرداد سالم و کامل ۵۴ نفر گروگان‌ها و جبران نسبی حیثیت از دست رفته. بدون آنکه معذرت‌خواهی از گذشته و تعهدی برای آینده شده باشد یا آمریکا به محاکمه کشیده شود.
- ۲) وصول نقدی اقساط طویل‌المدت و وام‌هایی که سابقاً با نرخ بهره‌ی قلیل به ایران داده بودند.
- ۳) ارجاع دعاوی حقوقی، و امکان دریافت خسارات مالی ناشی از لغو قراردادها و مصادره‌ها و معاملات ایران با بخش خصوصی یا مؤسسات غیر آمریکایی، به‌داوری یک دادگاه مختلط سه‌نفره متشکل از قضات منتخب طرفین و یک قاضی بین‌المللی.
- ۴) تقویت جبهه داخلی در جهت وحدت ملی و تجدید اعتبار سیا.
- ۵) تقویت جبهه‌های اروپایی و خاورمیانه عربی به سود سیاست سلطه‌گرانه‌ی جهانی آمریکا.
- ۶) تضعیف جبهه‌ی بین‌المللی و موضع سیاسی دولت جمهوری اسلامی ایران و لطمه تبلیغاتی ایدئولوژیک شدید به انقلاب اسلامی ایران.

نصیب شوروی:

- ۱) ضربه‌ی بین‌المللی محکم به حیثیت سیاسی و مقام ابرقدرتی حریف یعنی آمریکا.
- ۲) تحریک و تشویق افکار جهانی ضد امپریالیسم آمریکا.

۳) تشدید روحیهی ضد آمریکایی در دولت و ملت ایران و زمینه‌سازی غیرمستقیم برای خودشان.
خواننده‌ی نکته‌دان، خود قضاوت خواهد کرد که ما بالاخره در این معرکه برنده و دست پر بیرون آمدیم یا بازنده و دست خالی.

پیش‌خواست‌ها

این نکته را نیز بگوئیم که خواسته‌ها و تلقین‌های چپی‌ها اهداف و مقاصدی نبود که قبلاً مخفی بوده باشند. یکی دو ماه بعد از راه افتادن دولت موقت هنرمندان وزارت فرهنگ و آموزش عالی، فیلمی را نشان دادند که در بحبوحه‌ی درگیری‌ها از صحنه‌های زنده‌ی مبارزات و از مصاحبه‌ها گرفته و به هم چسبانده بودند. در آنجا از دانشجویان و از بعضی از گردانندگان که چپی و مارکسیست بودند راجع به انگیزه و برنامه‌شان پرسش می‌شود، صریحاً جواب می‌دهند که فعلاً در صف واحد هستند ولی بعد از پیروزی راه خودشان را خواهند گرفت.

* * *

از چپی‌ها و انقلابی‌های افراطی و از تأثیر و تلقین‌های آنها که بگذریم ملی‌یون ایران‌خواه و روشنفکران آزادی‌خواه غیر اسلامی نیز هر گروه علاقه‌مند به پیشنهاد و پیشبرد خواسته‌های اختصاصی خود و سوق دادن انقلاب در زمینه‌های ناسیونالیستی یا دموکراسی و آزادفکری بود و از حرکت متمرکز و متحد کنار می‌کشیدند و یارگیری می‌کردند، بدون آنکه در میان قشرهای جوان نوپرستِ اینار طلب، هواخواه چندان‌ی داشته باشند. رهبران بعضی از این گروه‌ها نیز به طمع رئیس‌جمهور شدن تظاهر به انقلابی‌گری و خروج از ائتلاف می‌نمودند.

همان‌طور که می‌دانیم مرحوم دکتر شریعتی با ظهور انفجاری خود در سال‌های ۵۰ و با انتشار میلیونی کتاب‌هایش تحول و تحریک فوق‌العاده‌ای در توده‌های جوان داخل و خارج کشور، از مرد و زن، ایجاد کرده و بذریه اصلی انقلاب، یعنی شهادت و امامت را همراه با نفرت از سردمداران زر و زور و تزویر، به میزان وسیع و عمیق در دل‌ها و دیده‌ها کاشته بود. تأثیر دکتر شریعتی خیلی فراتر از تعلق او به نهضت آزادی و عضو مؤسس شعبه خارج کشور بودن نهضت، رفته مقتدای مستقیم و غیرمستقیم بسیاری از افراد، گروه‌ها و نهادها محسوب می‌شد.

* * *

مجاهدین خلق گروه دیگری بودند که بعد از پیوستگی داغ به حرکت رو به مرکز اول و علی‌رغم طرفداری سرسختانه از هدف و قاطعیت رهبری امام، راه جدایی پیش گرفتند و به تدریج شدیدترین مشکلات و مخالفت‌های خونین را در جمهوری اسلامی به وجود آوردند. با آن که متولیان انقلاب و حزب حاکم اصرار داشتند آنها را گروهک بنامند، سرآمد همه‌ی گروه‌ها به لحاظ شور ایمانی خودشان و جذب جمعیت منضبط فداکار در قشرهای جوان و نوجوان و همچنین قدرت تشکیلاتی و تعلیماتی و عمل بودند. ترکیب پرتحرک یا النقاط‌گیری از اصول اعتقادی اسلام با زیر بنای فکری مارکسیسم در قالب تضادهای طبقاتی کلاسیک آن، به انضمام عشق به خدمت و شهادت ساخته بودند که با پشتوانه‌ی سوابق درخشان بنیان‌گذاران اولیه‌ی جمعیت و مبارزات اسلامی مسلحانه‌شان برخوردار از جاذبیت قوی در شرایط انقلاب بود. بلافاصله بعد از آزادی عمومی از زندان‌های شاه، دست به سازماندهی زده با مشارکت فعالی که در تظاهرات و حملات پیروزی بهمن ماه ۱۳۵۷ داشتند به اشغال پایگاه‌ها، جمع‌آوری اسلحه و انتشار تراکت و روزنامه پرداخته صدای خود را با آهنگ‌های تعرضی و انتقامی بلند کردند. بعد از گروه‌های چپ افراطی متشکل، اولین دسته‌ای بودند که زبان و قلم انتقاد و حمله به دولت موقت گشوده خواستار اقدامات تند و موضع‌گیری‌های حاد علیه ضدانقلاب داخلی و استثمارگران و امپریالیسم می‌شدند. راه‌پیمایی‌ها و تظاهرات راه می‌انداختند که گویی در نظام استقرار یافته بعد از پیروزی، مانند دوران حرکت اول، با دستگاه حاکم و با دشمنان ضد خلق و جمهوری مواجه هستند.

سطح اختلافات در زمینه‌های نظری و ایدئولوژیک و در زمینه‌های سیاسی و حکومتی، با شورای انقلاب و دولت‌های بعدی به تدریج بالا گرفته آنها را نمایندگان ارتجاع سنتی و طرفدار بورژوازی بازاری می‌گرفتند و عمال دانسته یا ندانسته‌ی امپریالیسم می‌دانستند، و در هر رهگذر (از جمله در رفراندوم قانون اساسی) حساب خود را جدا می‌کردند، ضمن آنکه هنوز نسبت به رهبری و شخص امام حفظ احترام و تظاهر به اطاعت داشتند. در طرف مقابل، روحانیت حاکم و مکتبی‌ها و حزب جمهوری، شدیدترین حملات و اتهامات را به مجاهدین وارد کرده در عقیده و ایمان آنها را التقاطی می‌دانستند، در اخلاق و رفتار نسبت منافق و فریب کار می‌دادند^۱ و در تظاهرات

۱. در حالی که نشانه‌ها و تعریف نفاق درباره‌شان صادق نبوده نسبت به اسلام واقعی قرآن در افراط و انحراف بودند و بعداً از رهبری امام برگشتند.

و برخوردها حداکثر ممانعت و مزاحمت و شکنجه را در حقشان روا می‌داشتند. به زودی پرده‌های حیا و قانون برداشته شد و خشونت و ترور و کشتار، حرکت دوم انقلاب را فرا گرفت.

تحریف شعار «نه شرقی نه غربی»

همان‌طور که در بخش اول گفتیم، شعار «نه شرقی نه غربی»^۱ در حرکت اول انقلاب که به دنباله‌اش «جمهوری اسلامی» می‌آمد، در خاطر و خواسته‌ی شنوندگان و گویندگان مفهوم کاملاً ملی و دفاع داشته منظور از آن احراز استقلال همه‌جانبه‌ی خودمان در برابر بیگانگان و ابرقدرت‌ها بود و عدم اتکاء به بلوک‌های شرق و غرب. چه به لحاظ سیاسی و اقتصادی و نظامی و چه به لحاظ اخذ و اقتباس ایدئولوژی از مکتب‌های مارکسیستی یا کاپیتالیستی. بعد از پیروزی انقلاب و از اواخر دولت موقت، شعار فوق به لحاظ منظور و محتوی دچار تعبیر و تحریف و تعمیم گشته، رفته رفته علاوه بر جنبه‌ی تعرضی سیاسی حالت غرب‌زدایی در وسعت فرهنگی و دانشگاهی پیدا کرد. غرب‌زدگی که در کتاب سابق مرحوم جلال آل احمد (سال ۱۳۴۱) تصویر و تقبیح شده و به معنای شیفتگی و خودباختگی در برابر مغرب زمین و ترجیح و تقلید و تحمیل خاضعانه‌ی آداب و افکار و آثار آنها بود، تعمیم خصمانه‌ی به هرگونه آشنایی و ارتباط و استفاده، حتی به لحاظ تحصیلات و مطالعات در داخل و خارج ایران یا اقامت و مسافرت به آنجاها، یافت.

انقلاب فرهنگی

اوج این توسعه و تشکل را در انقلاب فرهنگی اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ می‌بینیم که از طرف انجمن‌ها و سازمان‌های اسلامی دانشجویان و افرادی، با همان عنوان دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، اعلام گردید و منجر به بسته شدن دانشگاه‌های کشور تا مدت بیش از دو سال شده مورد تأیید امام نیز قرار گرفت، ضمن آنکه شامل خواسته‌هایی در زمینه‌ی اداره و شوراهای دانشگاه و دانشکده می‌شد که از ابتدای پیروزی انقلاب مطرح و مانع راه افتادن دانشگاه‌ها به همراه سایر ادارات و فعالیت‌های مملکت بود. انقلاب فرهنگی به دنبال اعتصابات کلاس‌ها و اشغال دانشگاه تهران از طرف دانشجویان چپی، رخ داد. از ابتدای افتتاح کلاس‌ها و تعلیمات عالی کشور در مهر

ماه سال ۵۸، دانشکده‌های ما همان‌طور که انتظار می‌رفت و به جبران اوضاع گذشته صحنه‌های مجادله و معارضه‌ی دانشجویان وابسته یا طرفدار گروه‌ها و احزاب سیاسی مختلف شده‌ی چپی‌ها و مجاهدین خلق میدان‌داران عمده‌ی معرکه بودند و به مسلمانان و حزب‌اللهی‌ها فرصت چندان نداده و اکثریت دانشجویان تماشاگری می‌کردند. هیأت‌های تعلیماتی و مدیران، خصوصاً حمایت شده‌های سابق و اروپا و آمریکادیده‌های غیر انقلابی تند، غالباً مورد بی‌مهری و توهین و تهدید به تصفیه، بیش از آنچه در لایحه‌ی قانون پاک‌سازی دولت موقت و شورای انقلاب پیش‌بینی شده بود، قرار داشتند. علاوه بر این، چپی‌ها بعضی از دانشکده‌های دانشگاه تهران را تبدیل به ستادهای جنگی یا مراکز جمع‌آوری و توزیع نفرات و مهمات برای کردستان و سایر نقاط مرزی، علیه دولت جمهوری نموده بودند. در برابر چنین وضع ناهنجار، قیامی با راه‌پیمایی عمومی از طرف دولت شورای انقلاب و کمیته‌ها و رئیس‌جمهور برای تصرف دانشگاه تهران و پاک‌سازی سیاسی و جنگی آنجا در ۱۳۵۹/۱/۳۱ صورت گرفت که به بهای چند روز تحصن و خشونت و درگیری‌های مسلحانه به موفقیت انجامید. ولی پیش از آنکه نظم و مدیریتی از طرف وزارت فرهنگ و آموزش عالی برقرار شود و تعلیمات و مقررات به‌راه افتد گروه‌هایی از دانشجویان ظاهراً وابسته یا مورد پشتیبانی حزب جمهوری اسلامی - و خالص‌تر از حمله‌کنندگان اولیه به سفارت آمریکا - با نقشه‌ی قبلی و اطلاع یا تشویق بعضی از مقامات شورای انقلاب دست به اشغال انقلابی دانشگاه تهران و دانشگاه‌های دیگری در مرکز و شهرستان‌ها زدند و اعلام «انقلاب فرهنگی» نمودند.^۱

انقلاب فرهنگی عنوان شناخته شده‌ی مأخوذ از انقلاب مائو - و در حقیقت مخالف شعار نه شرقی و نه غربی - بود که از اواسط دولت موقت مطرح می‌گردید. در زمان دولت موقت یک کمیسیون مختلط و طرح‌هایی انتخاب و مطالعه شده بود تا به‌طور کلی و به‌صورت جدی و صحیح در عقاید و آداب و اخلاقیات عمومی و در

۱. اطلاعیه روزنامه کیهان در تاریخ ۱۳۵۹/۲/۱ به این شرح بوده است:

«انجمن‌های اسلامی و سازمان‌های دانشجویی مسلمان دانشگاه‌ها و مدارس عالی کشور طی اطلاعیه شماره ۱ با اشاره به رسالت انقلاب اسلامی ایران در جهت ایجاد یک انقلاب اسلامی فرهنگی از شورای انقلاب خواسته‌اند که انحلال نظام دانشگاهی کشور را اعلام کنند و متذکر شده‌اند که دیگر در کلاس‌های درس نظام کنونی شرکت نخواهند کرد.»

انجمن اسلامی وزارت فرهنگ و آموزش عالی نیز طی اطلاعیه‌ای در این تاریخ پشتیبانی خود را از انجمن‌های اسلامی اعلام کرده است.

فرهنگ و تعلیمات کشور، در تحقق آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۱ و در جهت اهداف عالی انقلاب اسلامی ایران، انجام گیرد. با گرفتاری‌های روزافزون و جزر و مدهای سیاسی، پرونده مزبور حالت رکود یافته، جای خود را پس از استعفای دولت موقت به شعارهای سیاسی تضاد و تخریب داده بود.

آنچه دانشجویان خط امام به حرکت درآوردند مربوط به دانشگاه‌ها و ناظر به برنامه‌ها از یک طرف و مجریان تعلیماتی و اداری از طرف دیگر، بود؛ گزینش دانشجویان را نیز شامل می‌شد که به لحاظی منظور اصلی برای جلوگیری از تسلط و ورود رقبای غیر حزب‌اللهی بود. تظاهرات و تجمع‌ها و اعلامیه‌هایی صادر گردید که بیشتر به صورت شعار بود و خالی از تشریح روشن جامع و بیان منطقی، آن‌طور که شایسته‌ی محیط‌های علمی است. برای تأیید و توصیه و تقویت کار خود، خدمت امام نیز رسیدند. امام اقدام آنان را از این جهت که سعادت و اصلاح کشور در گروی اصلاح و عمل در دانشگاه و دانشگاهیان است و دانشگاه‌های ما باید اسلامی شود، صحه گذاشته، اضافه کردند که در گذشته فرهنگ و دانشجویان و دانشگاه‌های ما ضد اسلامی و در خدمت آمریکا بوده است. هیأتی را نیز به‌عنوان ستاد انقلاب فرهنگی برای تجدیدنظر کلی و سریع در امر اسلامی کردن دانشگاه‌ها تعیین نمودند.^۲

۱. رعد (۱۳) / ۱۱ : ... همانا که خداوند وضع و شرایط هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه نفوس خود را آن‌گونه که هستند تغییر دهند...

۲. عین پیام مورخ ۱۳۵۹/۲/۲۳ امام به شرح ذیل است:

«مدتی است ضرورت انقلاب فرهنگی که امر اسلامی است و خواسته‌ی ملت مسلمان می‌باشد اعلام شده است و تاکنون اقدام مؤثر و اساسی انجام نشده است و ملت اسلامی و خصوصاً دانشجویان با ایمان متعهد نگران آن هستند و نیز نگران اخلال توطئه‌گران که هم اکنون گاه به گاه آثارش نمایان می‌شود و ملت مسلمان و پایبند به اسلام خوف آن دارند که خدای نخواستہ فرصت از دست برود و کار مثبتی انجام نگیرد و فرهنگ همان باشد که در طول مدت سلطه رژیم فاسد کارفرمایان بی‌فرهنگ، این مرکز مهم اساسی را در خدمت استعمارگران قرار داده بودند که از دست‌آوردهای دانشگاه‌ها به‌خوبی ظاهر می‌شود که جز معدودی متعهد و مؤمن که علی‌رغم خواست دانشگاه‌ها در خدمت کشور و اسلام بودند دیگران جز ضرر و زیان چیزی برای کشور ما بار نیاوردند و ادامه‌ی این فاجعه که مع‌الاسف خواست بعضی گروه‌های وابسته به اجانب است ضربه‌ای مهلک به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی وارد خواهد کرد و تسامح در این امر حیاتی خیانت عظیم بر اسلام و کشور اسلامی است.

بر این اساس به‌حضرات آقایان محترم محمدجواد باهنر، مهدی ربانی‌املشی، حسن حبیبی، عبدالکریم سروش، شمس‌آل احمد، جلال‌الدین فارسی و شریعتمداری مسئولیت ←

وظیفه‌ی این ستاد، اسلامی کردن معتقدات و معلومات و مدیریت‌ها، در هم‌آهنگی با دانشجویان و وزارت فرهنگ و آموزش عالی بود. و همچنین چند ماهی پس از آن، در همکاری سرپرستانه و عالی‌حوزه‌های دینی. ایشان اضافه نموده بودند که غرض از اسلامی کردن تعلیم و تربیت و انقلاب فرهنگی دانشگاه‌ها تدریس مواد حوزه‌ای یا جانشین کردن مثلاً فیزیک اسلامی و ریاضیات اسلامی به جای فیزیک و ریاضیات معمولی نیست بلکه تخصص‌ها و رشته‌های علمی باید تدریس گردد، منتها مدرسین و محصلین و محیط، تقید و توجه به اسلام و انقلاب داشته باشند و دکترها و مهندس‌هایی بیرون ندهند که روانه‌کننده‌ی بیماران و سفارش‌دهنده‌ی نیازها به آمریکا باشند^۱.

→ داده می‌شود تا ستادی تشکیل دهند و از افراد صاحب نظر متعهد از بین اساتید مسلمان و کارکنان متعهد و دانشجویان متعهد با ایمان و دیگر قشرهای تحصیل کرده متعهد و مؤمن به جمهوری اسلامی دعوت نمایند تا شورایی تشکیل دهند و برای برنامه ریزی رشته‌های مختلف و خط مشی فرهنگی آینده دانشگاه‌ها بر اساس فرهنگ اسلامی و انتخاب و آماده‌سازی اساتید شایسته‌ی متعهد و آگاه و دیگر امور مربوط به انقلاب آموزشی اسلام اقدام نمایند. بدیهی است بر اساس مطالب فوق دبیرستان‌ها و دیگر مراکز آموزشی که در رژیم سابق با آموزش و پرورش انحرافی و استعماری اداره می‌شد تحت رسیدگی دقیق قرار گیرد تا فرزندان عزیزم از آسیب و انحراف مصون گردند. از خداوند متعال توفیق آقایان را در این امر مهم مسئلت می‌نمایم و عظمت اسلام و کشورهای اسلام را خواهانم.»
۱. در رابطه با قضاوت مطلق فوق، در مقاله روزنامه میزان به تاریخ ۱۳۵۹/۹/۲۷، تحت عنوان «تعطیل دانشگاه‌ها»، از جمله چنین آمده بود:

«... انقلاب فرهنگی چیز تازه‌ای نبود که از روزهای اول بعد از پیروزی مطرح نشده باشد. در دولت موقت شورایی به این نام از علاقه‌مندان به انقلاب اسلامی و معتقدین به تغییرات اساسی در فرهنگ و روحیات مردم از میان متخصصین علوم تربیتی و آموزشی و اجتماعی و چند نفر از آقایان روحانیون تشکیل شده بود...
در یکی از بحث‌های کنار شورای انقلاب آقای بنی‌صدر با حضور آقای وزیر فرهنگ و آموزش عالی و نمایندگان آقایان (دانشجویان) گفته بودند که انقلاب فرهنگی جنجال و انحلال لازم ندارد. اگر طرحی دارید بیاورید، روی چشم می‌گذاریم و با هم بررسی می‌کنیم... جو حاکم در عین ابهام و سر درگمی خواهان توقف و تجدید دانشگاه‌ها بود... تلویزیون میزگردی تشکیل داد که خواست آقایان دانشجویان و کم و کیف انقلاب فرهنگی مورد نظر برای مردم روشن شود ولی از آن مجلس چیزی جز یک مشت انتقاد و پرخاش گروه‌های سیاسی علیه یکدیگر دستگیر کسی نشد. همچنین سمینار و کنفرانس در دانشگاه ملی منعقد و نظریات و طرح‌هایی از طرف اشخاص و مقامات داده شد که تعقیب نگردید و دست آخر هیأتی... با فرمان امام برای بررسی و اجرای انقلاب اسلامی در دانشگاه‌ها و آموزش و پرورش تصویب گردید... و توانست رضایت دانشگاهیان را جلب کند... در دنیایی که علم و فن و وسائل زندگی و جنگ با سرعت سرسام‌آور در ←

از بررسی و بحث در توقعات و عملیات دانشجویان اشغال کننده‌ی دانشگاه‌ها که شاخه‌ی پیشروی آنها عنوان «تحکیم وحدت» به خود داده و مایل به بازگشایی دانشگاه‌ها قبل از زیر و رو شدن برنامه‌ها و کادرهای تعلیماتی و دانشجویی نبودند، فعلاً صرف‌نظر می‌نماییم. جریان این مسئله و فعالیت‌های برنامه‌نویسی و اداری و تألیف و تحقیقات ستاد انقلاب فرهنگی - که شاخه‌ای از آن تحت عنوان جهاد دانشگاهی اختیارات بیشتر را به دست گرفت - و همچنین اختلافات و اشکالات کارها در روابط سه جانبه دانشجویان و ستاد و وزارتخانه موضوعات خارج از مقاله‌ی ما می‌باشد. آنچه باید متذکر شویم، جوی است که به طور کلی در محیط‌های

→ تغییر و تجدید و تکمیل است و هیچ ملتی نمی‌تواند در حصار در بسته خود خواسته زندگی نموده همراه و بلکه پیشاهنگ قافله بشریت نباشد، چه طور به خودشان اجازه می‌دهند که نه تنها دانشگاه و بلکه هم محیط‌های فعالیت و تولید و توسعه مملکت تعطیل باشد؟...

از جمله چیزهایی که برایمان غیرقابل قبول و ادمه‌اش غیر قابل تصور بود و حالا در نظر مسئولین و متولیان و خود مردم یک امر عادی شده است بسته بودن دانشگاه‌هاست... پس از پیروزی انقلاب برای کسانی که معتقد به ترمیم و تحرک مملکت و تقویت و تولید، توأم با اجرای تدریجی صحیح برنامه‌های انقلاب اسلامی در سایه‌ی قانون و قدرت بودند این انتظار و امید می‌رفت که دانشگاه‌ها بهتر و زودتر از هر جا حیات و حق خود را باز یابند و در سازندگی مملکت آزاد شده نقش و وظیفه‌ای را که در حال و آینده به عهده دارند ایفا نمایند...

گروه‌هایی که رأساً یا تقلیداً انتقام و انهدام هدف و حرفه‌شان می‌باشد و تنها برای نقش انقلاب و تداوم آن اصالت قائل بودند از ابتدا سعی کردند دانشگاه تهران و بعضی از دانشگاه‌های شهرستان‌ها، میدان ستیزه و مخزن اسلحه و پایگاهی برای تخریب و تفرقه باشد. خروج خود و اخراج ملت و مملکت از جهل و عقب‌ماندگی و وابستگی و همچنین تعلیم و تربی یا تخصص و تحقیق - که اساس و اهم وظائف دانشگاه در خدمت به استقلال و استعلا‌ی کشور و به انقلاب و اسلام در دوران سازندگی می‌باشد - برای آنها مسائل فرعی و غیر فوری بود...

از این جریان‌ها دولت موقت و کلیه‌ی هموطنان معتقد به انقلاب اسلامی اصیل و طرفدار منطق و مدیریت صحیح رنج می‌بردند بدون آنکه در شورای انقلاب همدرد و همکاری که فارغ از اشتغالات انقلابی و مکتبی و موفقیت‌های حزبی باشد بینند. احزاب سیاسی و رهبران روحانی نیز در این زمینه احساس مشترک و ارشادی نمی‌کردند...

به این ترتیب مقابله با گروه‌های متحرک و مخرب چپ به فرض اینکه از طریق سازندگی و برنامه‌های مثبت وظائف دانشگاه باشد یا به اقتضای محیط فکر و فرهنگ و استقلال از طریق بحث و برخوردهای آزاد و سالم و با رعایت اصل «و جادلهم بالتی هی احسن» با سلاح برهان و منطق و با کرامت انسانی صورت گیرد به بیراهه افتاد...»

گرداننده‌ی حرکت دوم انقلاب علیه تخصص، تحصیلات عالی و طرز تفکرهای علمی و عملی دنیای جدید، به بهانه‌های مختلف غرب‌زدگی، طاغوتی، مادگرایی، امپریالیستی و لیبرالیسم و سیانتیسم و مباینت با ایمان و عرفان، رواج یافته بود. به لحاظ بحث حاضر ما افکار و افراد زیادی را که غالباً مخلص و مفید انقلاب و جمهوری اسلامی بودند جدای از جمع و فدای مکتب‌گرایی - که در بندهای آینده خواهد آمد - می‌کردند. علی‌رغم دستورالعمل نبوی: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ»^۱ و برخلاف شیوه‌ی مبارکه صدر اسلام در اخذ و اشاعه فرهنگ و تمدن و تولید، آنچه در حرکت دوم انقلاب زمینه‌ی مساعد یافت نفی مکتسبات عقلی و علمی و تجربی گذشته و آینده، در قالب تحول شعار «نه شرقی و نه غربی» بود.

عنصر مذهب به‌جای ملت و مملکت

از نوآوری‌های انقلاب و تراوش‌های خارج از مرکز حرکت دوم، جهش‌هایی است که در زمینه‌ی افکار و اهداف از شخص رهبری سرچشمه گرفته برخی از آنها قدیمی و ذاتی یا شناخته شده‌ی قبلی بوده است و برخی دیگر محصول هم‌آهنگی و تبادل‌هایی است که با امت انقلابی و با پیروان خود داشته‌اند؛ و این خود، نشانه‌ی استعداد سرشار و نبوغ رهبری، علی‌رغم سن و سوابق ایشان می‌باشد و از عوامل مؤثر پیروزی به‌شمار می‌رود.

اولین تمایز و توسعه‌ی خط مشی امام نسبت به حرکت اول توجه خاص به اسلام و مسلمانان بود و کنار گذاشتن یا فرعی شناختن ایران و ایرانیان؛ چنین اختلاف ظریف نامحسوس مابین ایشان - و خصیصین پیروانشان - با ما و با اکثریت قریب به اتفاق مبارزین سالیان گذشته و شرکت کنندگان در راه‌پیمایی‌ها و حرکت اول، یکی از حساس‌ترین عوامل سرنوشت‌ساز انقلاب ما بود و منشاء و مبین اختلافات و مسائل اساسی بعدی گردید که متدرجاً در جمهوری اسلامی نوپای ایران رخ داد. هدف اتخاذی دولت موقت «خدمت به ایران از طریق اسلام» و به دستور اسلام بود، در حالی که آقای خمینی برای انقلاب و برای رسالت خود «خدمت به اسلام از طریق ایران» را اختیار کرده بوده‌اند. به عقیده‌ی ایشان: «ملت ایران با دادن خون خودشان، برای اسلام خدمت کردند» و بعدها در دیدار با نمایندگان مجلس در تاریخ ۱۳۶۰/۳/۶

۱. حدیث نبوی: بجوئید علم را اگر چه در چین باشد.

۲. به مقاله «ایران و اسلام» در جلد دوم «بازیابی ارزش‌ها» رجوع شود.

گفتند که «ملت ایران، اسلام را می خواهد».

در یک تحلیل و بررسی به این نتیجه می‌رسیم که اتخاذ روش با هدف اول، ما را تقریباً به همان برنامه و افکاری می‌رساند که در فرمان نخست‌وزیری دولت موقت آمده بود، و نتیجه‌ی منطقی و طبیعی روش یا هدف دوم مقاصدی از نوع آثار ذیل بود که عملاً نیز مشهود گردید:

- (۱) نفی ملی‌گرایی و ملی‌یون و یک نوع نهضت ضد ایران؛
- (۲) مکتب‌گرایی و انحصارگرایی؛
- (۳) صدور انقلاب و اسلام؛
- (۴) حمایت و خدمت به مستضعفین جهان به عنوان وظیفه یا برنامه‌ی اصلی انقلاب و دولت جمهوری اسلامی؛
- (۵) قهر و ستیز و تعرض برای نابودی مستکبرین جهان، از جمله ابرقدرت‌های غرب و شرق مخصوصاً آمریکای جهان‌خوار؛
- (۶) قهر و اعتراض نسبت به دولت‌های اسلامی ظالم و سازش‌کار؛
- (۷) استقبال از ایثار و شهادت به صورت فردی و به صورت ملی و کشوری؛
- (۸) تبلیغات اسلام و «مراقبت در اجرای احکام» در داخل کشور و کفرستیزی و محو نظام‌های الحادی در سطح بین‌المللی؛
- (۹) اداره‌ی امور کشور و اجرای برنامه‌های عمومی به دست متخصصین اسلام یعنی روحانیت و فقهاء؛ و
- (۱۰) مقام و درجه دوم دادن به مسائل زندگی و به نیازمندی‌های مادی و رفاهی و به سازندگی.

اما مردم شهرهای ایران وقتی در راه‌پیمایی‌ها و تظاهرات قبل از پیروزی انقلاب شعار «آزادی، استقلال، حکومت اسلامی» یا جمهوری اسلامی را می‌دادند قصد گوینده و دریافت‌شونده این بود که نظام حکومتی مملکت و مدیریت امور و سیاست ملی، الهام از اصول عالی و احکام عادلانه اسلام بگیرد و اگر انقلاب کرده‌اند علیه نظام استبدادی و مظالم و مفساد شاهنشاهی بوده است نه آنکه خواسته باشند تبلیغ برای دین نموده و از اجرای فرائض و عبادیات در زندگی خصوصی مردم مطمئن گردند!

۱. البته آقای خمینی مانند هر روحانی متعهدی وظیفه‌ی شرعی و صنفی خود را تبلیغ ایمان و دین و اجرای احکام و حدود می‌شناسد و قبلاً هم عقیده به اصالت احکام شرع و تقدم آن بر ملیت و مملکت داشته ←

آثار خارجی اختلافات و توسعه‌ی نظرهای فوق در طی سال‌های اول و دوم به تدریج ظاهر و حاکم گردید. اولین نمونه در ماه دوم دولت موقت بود. افرادی از روی بی‌اطلاعی یا غرض گزارش نادرستی به امام داده گفته بودند که در ادارات نخست‌وزیری در فنجان‌های طلا چای می‌نوشند و کارمندان اناث با بدن نیمه‌عریان خدمت می‌کنند. بعداً مسئله‌ی گوشت یخ‌زده و تحریم مصرف آن پیش آمد؛ امام با آنکه می‌توانستند به سادگی نخست‌وزیر را خواسته حقیقت قضایا را جویا شوند و در صورت صحت، حضوراً دستور ترک آنها را بدهند، مسئله را در تلویزیون قرار داده ایراد ضعیف‌بودن گرفته و تضعیفش نمودند. برای امام تهییج مردمی و تماس عمومی، موضوع اساسی و اسباب کار رهبری بود و برای اجرای احکام شرعی اهمیت و فوریت بیش از اداره‌ی کشور و سیاست و برنامه‌های دولت قائل بودند.

«در هر حال انقلاب اسلامی ایران در سیر تحول سریع و وسیع خود
اهداف جسورانه‌ای را اتخاذ کرد که به‌نظر می‌آید فراسوی رسالت
پیغمبران و اولیای دین، آن‌طور که در قرآن آمده است و انبیاء مجری
آن بوده‌اند، باشد»^۱

→ رسالتشان را بیشتر اسلامی و فقهی می‌دانستند تا ملی و ایرانی (مطالعه‌ی مقاله دین و آزادی در جلد اول «بازیابی ارزش‌ها» می‌تواند در این زمینه مفید باشد).

محمد حسنین هیکل، روزنامه نگار و نویسنده معروف مصری و دوست صمیمی و وزیر خارجه سابق مرحوم جمال عبدالناصر مذاکره‌ای را نقل کرده است که در ملاقات پاریس به دعوت آیت‌الله خمینی با ایشان داشته و از جهت بحث حاضر بسیار گویا می‌باشد. صحبت فیما بین با یاد مرحوم عبدالناصر که طرفین نسبت به او احترام و علائق خاص داشتند، و از مکتب ناسیونالیستی او شروع می‌شود. آقای خمینی می‌فرماید دوران ناسیونالیسم سرآمده و آینده از آن اسلام است. آقای هیکل می‌گوید، مذهب به‌نظر من نقش توپخانه سنگین را دارد. شما از همین جا (پاریس) می‌توانید رژیم شاه را بمباران و متلاشی کنید ولی برای تصرف کشور و حاکمیت خود احتیاج به پیاده نظام دارید. پیاده نظام انقلاب یا تغییر دهندگان اوضاع، روشنفکران‌اند و سیاسیون و مهندسی‌ن و کارشناسان و مدیران. آقای خمینی نظر مهمان خود را تأیید کرده اضافه می‌نمایند که من ادعا نمی‌کنم یک انقلاب اسلامی را ملاها و رهبران دینی جامعه اداره نمایند و می‌دانیم که انقلاب نیازمند کسانی است که شما می‌گوئید ولی ایران قادر است از میان فرزندان خود مسلمانان ارزنده‌ای را که در بهترین دانشگاه‌های غرب تربیت شده‌اند برای کارهایی که منظور نظر شماست تجهیز کند. (نقل از کتاب. Paris ۱۹۸۱ Pierre Salinger Otages صفحه ۱۲۸).

۱. به‌طوری که در سخنرانی حسینیه ارشاد بعد از استعفای دولت موقت تشریح شده بود.
اشاره‌ی مؤلف فقید به سخنرانی مورخ ۱۳۵۸/۸/۲۵ با عنوان «جوشش‌های انقلاب» است که از نوار مغناطیسی برداشت شده و در صفحه ۱۵ همین مجموعه‌ی آثار به‌علاقه‌مندان تقدیم شده است (ب.ف.ب).

افراد زیادی از پیروان و طرفداران در گرماگرم هیجان‌های حرکت دوم به دلیل سرسپردگی و اطاعت، با اخلاص و ایمان تبعیت نموده اهداف تکمیلی یا تجدیدی را به عنوان اصول انقلاب می‌پذیرفتند و سایرین که شرایط موجود اجازه تفکر و تردید و توقف را به آنها نمی‌داد حرفی نمی‌زدند.

صدور انقلاب که زودتر از هر چیز قابل تبلیغ بود و جا باز کرد در محتوای اسلامی آن و با عنایت خاص به همسایگان مسلمان، به مستضعفان جهان تعمیم یافت. به دنبال مستضعفان، به طور منطقی و متقابل، مستکبران جهان عنوان شدند که چون جهان‌خواران و دشمن اسلام و ضد خدا و صاحب نظام الحادی و پرچمدار ضدانقلاب، باید سرکوب و ذلیل گردند. مصداق مقدم آنها آمریکای امپریالیست بود که از ماه هفتم پیروزی حملات تندی را امام علیه آن آغاز کردند، بدون آنکه ذکر از عمل خاص یا جنایت تازه یا نقض عهدی به میان آید. به دنبال معظم‌له این مسئله با شعارها و دعاها در منابر و مطبوعات مطرح گردید. به این ترتیب انقلاب در حقیقت ضداستبدادی و استقلال‌طلبانه‌ی ملی - اسلامی ایران چهره‌ی سیاسی ضد امپریالیستی و آزادی بخش جهانی یافت.

قبلاً در ذیل عنوان اشغال سفارت آمریکا و گروگان‌گیری نظر آقای محمد هیکل را آورده گفته بودیم که آن را به لحاظ تأثیرات خارجی تأیید نمی‌نمود. قضاوت آقای محمد حسنین هیکل اگر از دید یک ناظر علاقه‌مند خارجی که تاسف از دست رفتن حسن نظر و هم‌آهنگی افکار عمومی جهان با انقلاب اسلامی ایران را می‌خورد، درست باشد، از جنبه‌ی تحول داخلی انقلاب ما و توسعه و تفرق افکار و اهداف صحیح نیست.^۱ امر مسلم این است که انقلاب ما رفته‌رفته از مرزهای ایران و از مبارزه با استبداد تجاوز کرده داعیه خدمت به اسلام و رسالت جهانی را پیش گرفت و سپس هدف‌های ثانوی و از جهاتی اصلی آن در افتادن با امپریالیسم آمریکا و صدور انقلاب برای نجات و برتری مستضعفان جهان گردید. اگر حالت جهانی عام و دفاع انسانی را - آن‌طور که محمد حسنین هیکل می‌گوید - از دست داده باشد ولی به لحاظ تازگی و اولویت اهداف یا اتخاذ سیاست‌های تاکتیکی، به طور خواسته یا ناخواسته جهش آشکار به سوی مارکسیسم بین‌الملل کرده است. با مشت‌های گره کرده، جبین درهم رفته و با مرگ‌خواهی و ستیزه‌جویی خود بیشتر یادآور انقلاب‌های طبقاتی کمونیستی

۱. به طوری که در مقدمه جلد اول «بازیابی ارزش‌ها» به تاریخ مهر ماه ۱۳۶۰ آمده است.

بوده است تا ارائه دهنده‌ی چهره تابناک رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ محمدی^۱.

از این پس درگیری با آمریکا به صورت دشمنی ذاتی و نقشه‌ی نابودی آن با همدستی رقیبان و ضربه‌خوردگان و مستضعفین، یکی از اصول درجه یک در حرکت دوم انقلاب گردیده رنگ سیاسی تند و حتی دینی حاد پیدا کرد. تا آنجا که یکی از ائمه جمعه در خطبه نماز اعلام می‌کند که شعار مرگ بر آمریکا ثوابش برابر با نماز است! شعار مرگ بر آمریکا و ناشی دانستن همه‌ی بلاها از آمریکا، از سال دوم پیروزی انقلاب به بعد حکم شهادتین یک مسلمان را پیدا کرد.

به‌طور خلاصه، آنچه می‌توانیم درباره‌ی رهبری امام در حرکت دوم انقلاب بگوییم این است که امام که در حرکت اول مرکز جذب و پرچمدار وحدت برای سرنگونی نظام طاغوتی بودند در حرکت دوم شاهد جریان معکوس شدند. برنامه‌های سنگین فوق طاقت و تصویب همگان، خروج ملی‌یون و روشنفکران و سیاسیون از صحنه‌ها و ترجیح اسلام فقاهتی و تخصص دینی عوامل عمده تفرق قشرها و حرکت گریز از مرکز در مراحل بعدی بوده است.

نقش برجسته‌ی روحانیت

از دست آوردهای حرکت دوم انقلاب دخالت قاطع و حاکمیت وسیع روحانیت بود. این امر در فاز اول و در شعارها و خواسته‌های مردم حضور نداشت. یا ظهور آشکار

۱. در نیمه‌های عمر دولت موقت بعد از تأسیس حزب دموکرات کردستان به رهبری دکتر قاسملو و درگیریهای خونین حزب کومله، آقای دکتر کیانوری دبیرکل حزب توده ایران با اصرار زیاد، ملاقاتی از بنده گرفت. تقاضای ایشان پس از مقدمات کوتاه و باز کردن پرونده پر برگی از مقالات و اعلامیه‌های خودشان دائر به پشتیبانی از انقلاب اسلامی و رهبری آیت‌الله خمینی - و رعایت حال دولت موقت - قانونی شناختن حزب توده و اجازه دادن فعالیت علنی به آنان در کردستان بود تا بتوانند نیروهای متمایل شده به حزب کومله را به طرف خودشان، یعنی به طرف جمهوری اسلامی ایران، جذب کنند. بنده وعده مطالعه و مشورت دادم. شهید دکتر چمران معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب، ما را سخت برحذر داشته می‌گفت قصد آنها رسمیت یافتن حزب برای تشکل و تجمع بیشتر و جا باز کردن و نفوذ در جمهوری اسلامی است تا مکتب و مرام خود را پیش برده و در موقع مقتضی ضربه لازم را بزنند. در پایان ملاقات با آقای دکتر کیانوری، به‌طور خصوصی گفتم: خودمانیم، شما که کمترین رابطه با اسلام و ملیت و با ما نداشتید، چه‌طور حالا طرفدار دوآتشه انقلاب شده‌اید! با همان لحن جواب داد: مگر طرفداری پرولتر بین‌الملل و رنجبران جهان و دشمنی با استعمار و امپریالیسم از اصول اولیه مرام کمونیسم نیست؟ ما که تعصب در کلمات نداریم؛ وقتی ایشان اصطلاحات مسلمانی آنها را به کار برده و می‌گوید: انقلاب اسلامی ایران مدافع مستضعفین جهان و دشمن سرکوب‌کننده مستکبرین استعمارگر است، چرا ما تأیید کننده و همکاری کننده نباشیم؟ و اضافه کرد که البته این بدان معنی نیست که بعد از حصول به مقصود راهمان جدا نخواهد شد.

و عام نداشته در مصاحبه‌های پاریس امام و در مشارکت‌های گذشته‌ی رجال مبارز و روحانیت و در انتصاب و ابتدای دولت موقت، خلاف آن اعلام می‌گردید. حقیقت امر این است که مردم توجه و انتظار نداشته و قصد حاکمیت روحانیت را باور نمی‌کردند والا امام در اعلامیه ۲۱ شعبان ۱۳۹۸ نجف (۱۳۵۷/۵/۵) که برای دعوت به قیام آخرین ماه رمضان صادر شده بود تکیه خاص روی قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، حق انحصاری اسلام و مسلمانان و روحانیون در گذشته و آینده و طرد سایر نهضت‌ها و جناح‌ها و شخصیت‌ها کرده صریحاً اظهار داشته بودند که:

«نهضت مقدس اخیر ایران که ابتداء شکوفاییش از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود صد درصد اسلامی است و تنها به دست توانای روحانیون با پشتیبانی ملت مسلمان و بزرگ ایران پی‌ریزی شد. و به رهبری روحانیت بی‌اتکاء به جبهه‌ای یا شخصی یا جمعیتی اداره شده و می‌شود و نهضت ۱۵ ساله چون اسلامی است بی‌دخالت دیگران در امر رهبری که از آن روحانیت است ادامه دارد و خواهد داشت و آنان که اخیراً برای جلب منافع شخصی به جنب‌وجوش افتاده و می‌خواهند نهضت اسلامی را آلوده کنند^۱ و یا آن را متکی به بعضی جناح‌ها یا دنباله‌رو معرفی نمایند حتماً سوء قصد دارند یا احیاناً با ساختن بعضی از آنها با دستگاه جبار می‌خواهند نهضت را متوقف و شاه را مصون نگهدارند.»

این اعلامیه‌ی قاطع همه جانبه که با روح و منطوق اعلامیه‌های دیگر، از جمله ۱۳۵۷/۵/۲۲ و ۱۳۵۷/۸/۱۵^۲ و با واقعیت‌های تاریخی و مشهود مبانیست داشت بسیاری از مخلصین را به تحیر و تاسف انداخت. نهضت آزادی خارج کشور که طی نامه‌ای

۱. توجه شود که همه جا صحبت از نهضت است و واژه‌ی انقلاب هنوز وارد نشده بوده است.

۲. در اعلامیه ۱۳۵۷/۵/۲۲ مطابق ۸ رمضان ۱۳۹۸ دعوت عام از همه جناح‌ها و تمام جبهه‌ها، احزاب سیاسی و روشنفکران به عمل آمده اتحاد همگان و کنار گذاردن اختلافات را خواسته بودند و بدین وسیله حضور قبلی و همگی و نقش عملی جناح‌ها را قبول کرده بودند. در اعلامیه ۱۳۵۷/۸/۱۵ نیز با بیان اینکه زندان‌ها از سیاسی‌ها پر شده مبارزه بدیهی آنان را با دستگاه تأیید کرده‌اند. بعداً هم در سخنرانی ۱۳۵۷/۸/۲ در خطاب و استمداد از روشنفکران و ملی‌یون و با تصریح به اینکه ملت ایران، آزادی را می‌خواهد چنین گفته‌اند:

«... شما اشخاصی که روشنفکر هستید و مسلم هستید و جهات ملی‌تان محفوظ است این بچه‌های ما را نگاهدارید اینجا، نگذارید که این مسائل را این‌طور به نفع شاه و به نفع دستگاه‌های دولتی و به نفع آمریکا و شوروی و سایر قدرت‌ها از دست بروند... و ملت ایران و همه ما که در خارج هستیم حق داریم... یک نهضتی هستید و اینها دارند داد و فریاد می‌زنند که ما آزادی می‌خواهیم و ما این خاندان را نمی‌خواهیم. برای اینکه اینها آزادی را از ما سلب کرده‌اند...»

به امام خواهان رفع ابهام و توضیح بیشتر شده بود جوابی به تاریخ ۱۶ رمضان ۱۳۹۸ دریافت داشت که در آنجا از جمله چنین گفته شده بود:

«امروز باید افراد محترم نهضت آزادی ایران در داخل و خارج و جمیع جناح‌های اسلامی ایدهم‌الله تعالی بدون از دست دادن فرصت دست در دست یکدیگر نهاده و در این امر حیاتی که برجیده شدن رژیم پهلوی است، مبارزه و بدون مناقشات ملت را به سوی هدف نهایی که ایجاد حکومت اسلامی است هدایت نمایند...»

مرفوم شده بود که در بند اول اعلامیه ۲۱ شعبان ابهامی است که آلت دست بعضی از افراد مغرض شده است. باید متوجه باشید که آن بند به دنبال مطالبی بود که نهضت ایران را غیر اسلامی معرفی می‌کرد و دانسته یا ندانسته ملت را از آن جدا می‌نمود و زحمات چندین ساله همه را به نفع شاه هدر می‌داد. در این مورد خطیر من مکلف بودم اشتباه آنان را گوشزد نمایم و پایه‌های اساسی مبارزه‌ی ایران را نشان دهم. لذا صریحاً اعلام می‌دارم که این بند مربوط به کسانی است که نهضت اصیل ایران را به امر سیاسی غیر اسلامی ترسیم می‌نمایند که نتیجه‌اش حفظ شاه است، نه کسانی که در نوشته‌ها و مصاحبات خود شاه را محکوم و بر سر دو راهی «آزادی» یا «شاه» قرار می‌دهند و نه کسانی که در طول مبارزات در نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود پیوستگی و همگامی خود را با اسلام و انزجار و تبری خود را از رژیم منحط پهلوی اعلام نموده‌اند؛ چنانچه در اکثر نوشتجات خود بدان تصریح نموده‌ام.»

۱۶ شهر صیام ۱۳۹۸

روح‌الله الموسوی الخمینی

اصولاً در همه‌ی مبارزات و انقلاب‌های دنیا، در منازعات پارلمانی سیاسی و حتی در اقدامات اجتماعی و خدماتی، با اهداف انسانی یا دینی غیرانتفاعی، عنصر رقابت و خویش‌شناسی همیشه وجود داشته هر دسته یا افراد برجسته خواسته‌اند سهم بیشتری از افتخارات گذشته و از اختیارات آینده را داشته باشند. در انقلاب اسلامی ایران نیز طبعاً لازم دیده شده است که پیشاپیش تعیین تکلیف و تقسیم وظائف به عمل آمده، و جلوی منازعات بعدی را که سبب شکست خواهد شد بگیرند. قابل انکار نیست که قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در تاریخ مبارزات ایران یکی از وقایع مؤثر و

مهم سرنوشت ساز بوده خلق زیادی از مردم معتقد غیرروشنفکر اداری و شهری که معمولاً خود را برکنار از جریانات سیاسی و اجتماعی می گیرند، به حرکت و شهادت کشانده همگام با مبارزین کرده است، و از طرف دیگر سرسختی فوق العاده و تداوم عمل امام - به صفت ذاتی و خصلت شخصی ایشان و نه به صفت و سنت صنفی - در سال های تبعید با پشتیبانی داخلی جناح مصممی از شاگردان و پیروان حوزه ای ایشان، نقش بزرگی در تحریک ملت و در تدارک و توفیق انقلاب داشته است. مجموع این عوامل و جریان ها و سرمایه و امکانات وسیعی که فطرت مذهبی و مؤسسات اسلامی و تشیع به ملت ایران تفضّل کرده بوده سبب شده است که گروه های سابقه دار که بنا به سائقه های ملی، مذهبی و انسانی داوطلب و تا حدودی موفق در مبارزات سیاسی یا پیشقدم در مبارزات مسلحانه بوده و تن به تلاش و محرومیت و شهادت داده کم و بیش ورزیده شده بودند و بعضاً سهمی در متحرک نمودن و مبارز ساختن روحانیون کشور داشته اند، با جان و دل رهبری آیت الله خمینی را بپذیرند، ولی این حقیقت هم قابل انکار نیست که نهضت روحانیت نسبت به نهضت ملی و عمومی ایران جوان تازه کار و سرمایه گذار وارد بر جمع آنها بوده است والا نه دشمنی با آمریکا و با استعمار تازگی داشته است و نه در افتادن با استبداد و محمدرضا شاه. انصاف و حق پرستی حکم می کند که قلم بطلان ونسیان روی سوابق قدیمی و خدمات ارزنده مستمر کوچک یا بزرگ کسان زیادی که از روی ایمان و عشق و برای خدمت به خلق پیشگامان آزادی و عدالت و استقلال، در شرایط نامساعد زمان و مکان کشور، بوده اند کشیده نشود. کسانی که آماده کنندگان محیط و مردم بودند و به موفقیت های بزرگی مانند رسوا ساختن استبداد و استعمار و ملی کردن نفت نیز نائل شده بودند.

قاعدتاً به زعم امام و به بیان مقامات روحانی طرفدار، آنچه قبل از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ یا پس از آن و خارج از رهبری روحانیت انجام گردیده نه اصالت و اثر داشته و نه توده ی کثیر مردم را به میدان می کشیده است. یا به گفته ی برخی دیگر، چون به نام اسلام و در لباس شرع نبوده است نباید ارزش و اعتبار برای آن قائل شد.

در حدود ده ماه قبل از انتشار اعلامیه ی فوق که مجلس یادبود بسیار با شکوهی به مناسبت فوت یا شهادت حاجی آقا مصطفی خمینی فرزند ارشد امام، به ابتکار شخصیت ها و گروه های ملی و مذهبی با امضای مشترک و همکاری صمیمانه روحانیت در مسجد ارگ منعقد شده بود همان پیش بینی و زمینه سازی پیشوایی

روحانیت از طرف واعظی که اداره‌ی منبر را به عهده‌اش گذارده بودند، به عمل آمد. شاه بیت کلام ایشان این بود که چنین اجتماع بی‌سابقه‌ی عظیم به یاد یک روحانی‌زاده صرفاً به خاطر احترام و ارادتی است که ملت ما برای روحانیت دارد. در حالی که تصادفاً دو هفته قبل در همان مسجد برای ختم دیگری به مناسبت فوت یکی از آقازادگان خدمت گزار که والد ایشان از مراجع عظام موجه‌تر از اول، ولی غیر مبارز بود، به اندازه‌ی یک دهم آن جمعیت هم نیامده بودند. ایشان این حقیقت را نمی‌خواست به زبان بیاورد که اجتماع فوق‌العاده‌ی آن روز به طور آشکار علیه شاه و ساواک و برای تأیید و تجلیل از رهبری سیاسی و سرسختی آیت‌الله خمینی بوده است نه برای تأیید مقام روحانی و مرجعیت دینی ایشان.

در آن زمان که کسی خبر نداشت پانزده ماه و نیم بعد نهضت ملی ایران و انقلاب ما به پیروزی خواهد رسید و مردم نصیبی جز فشار و اختناق نداشتند، تشکیل دهندگان مجلس و جمع‌شوندگان در مسجد به دنبال و به فکر دو منظور بودند:

(۱) اعلام مخالفت و انزجار نسبت به شاه و نظام حاکم،

(۲) تأیید رهبری آیت‌الله خمینی برای مبارزه.

ولی وقتی آقای واعظ تمام هنر خود و منبر و مستمعین را صرف مطلب دیگر می‌نماید نشان می‌دهد تا چه حد مسئله‌ی روحانیت و رهبری روحانیت در نظر آنها حائز اهمیت و اولویت است. گویی که رهبری روحانیت در آن زمان و بعد از آن بیش از خود مبارزه و انقلاب به حساب می‌آمده و از شروط اساسی کار و ملازم انقلاب بوده است. همین معنی را، در قالب نظارت بر امور مملکت، یک سال پس از پیروزی، آقای شیخ فضل‌الله محلاتی در مسجد سپهسالار (شهید مطهری) روزی که نمایندگان تازه انتخاب شده مجلس شورا به دعوت جامعه روحانیت مبارز تهران گرد آمده بودند بیان داشت. صحبت از شرکت و کثرت علما و معممین در میان منتخبین بود و وجود شورای نگهبان در رأس مجلس برای رعایت اصول قانون اساسی و احکام شرع انور یعنی نظارت دو مرحله‌ای که آقایان فقها در تدوین قوانین جمهوری اسلامی خواهند داشت. ایشان تصریح کردند که روحانیت نه تنها در مجلس بلکه در هر سه قوه مقننه و مجریه و قضائیه نظارت تام دارد.

باز، همین مطلب را در ۲۹ آبان‌ماه ۱۳۵۹ مرحوم دکتر بهشتی رئیس دیوان عالی کشور و رهبر حزب جمهوری اسلامی ضمن سخنرانی در مسجد امام خمینی به صورت

عام تر و آمرانه تر بیان داشته از جمله چنین گفته است:

«روحانیت آنگاه متعهد حداقل در حد نظارت همه جانبه تمام عیار به عنوان معتمدان ملت در جریان کارهای کشور برای همیشه نظارت خواهد کرد. کسانی در جمهوری اسلامی مسئولیت های خرد و کلان را قبول بکنند که با این نظارت مزاج شان سازگار باشد. آنهایی که این نظارت را نمی توانند تحمل کنند لطفاً جای شان را به کسانی بدهند که از این نظارت صمیمانه استقبال می کنند.»^۱

چگونگی تصرف مواضع از طرف روحانیت

این نظارت حتی به صورت دخالت، از خیلی پیش آغاز شده به طور وسیع وارد مراحل اجرایی نیز گردیده بود. در دولت موقت همان طور که امام بارها به طور خصوصی و عمومی اعلام فرموده بودند که معتقد به حکومت عبا و عمامه نبوده وظیفه مقدس روحانیت را ارشاد و هدایت مردم و جای محکم آنان را در سنگرهای حوزه و مسجد می دانند، کسی از آقایان در ابتداء حضور نداشت و شورای انقلاب منصوب شده

۱. نقل از روزنامه میزان شماره ۶۶ مورخ ۱۳۵۹/۹/۱۰

در آن سخنرانی مرحوم دکتر بهشتی اشاره صریح به شهرداری و شهردار وقت داشته است که آقای مهندس محمد توسلی مقاله جوابیه ای دادند و بی مناسبت نیست که از جهت بیان و بررسی بیشتر جریان های بعد از پیروزی انقلاب قسمت هایی از ایرادهای اصولی اظهار شده در مقاله را در اینجا بیاوریم:

- ۱- با قبول حاکمیت الله و اجرای قوانین الهی یعنی پذیرش رهبری امام- به طوری که امام امت همیشه تأکید کرده اند- مردم باید خود در چارچوب قوانین اداره امور را به دست بگیرند و آن کس را که صالح تشخیص می دهند انتخاب کنند و بر حسن اجرای کارها نیز نظارت نمایند...
- ۲- روحانیت متعهد و مسئول... همواره به طور طبیعی در قلب ملت جا داشته و دارد و نیازی به سیاست اعمال تحمیل ندارد...
- ۳- باید نظارت مردم در امور را که در آن روحانیت متعهد حضور دارد با نظارت مورد نظر جناب عالی که نتیجه ای آن به سلطه یک حزب در جامعه انجامد، متمایز ساخت...
- ۴- معتمدین ملت طبق مفاد قانون اساسی... منتخبین مردم هستند و روحانیونی که معتمد مردم باشند به طور طبیعی توسط مردم انتخاب خواهند شد...
- ۵- وقتی برای اداره امور مملکت، دولت و وزراء و افراد... از صالح ترین انتخاب شوند مداخله روحانیت چه ضرورتی دارد؟...
- ۶- ... مگر می توان تصور کرد کسی که در قبال قانون و ملت مسئول نیست دارای اختیار شود. اگر روحانی متعهدی صلاحیت نظارت در کاری را دارد... چرا ایشان را خارج از خط مدیریت قرار دهیم که آشفتگی و احیاناً سوء استفاده و بدبینی به بار آورد...
- ۷- در مورد اداره شهر تهران...
- ۸- اداره شهر ۶ میلیونی...

قبل از پیروزی - که کمی بیش از نصف آن را آقایان تشکیل می دادند - به نمایندگی از طرف ایشان، اولاً رهبری انقلاب را به عهده داشت و ثانیاً مانند مجلس شورای سابق تصویب کننده ی قوانین و ناظر بر اعمال دولت بود. ولی از همان اوان با تشکیل کمیته های انقلاب که داوطلبان فداکار دفع طاغوتیان و حراست و حفظ انقلاب بودند و ضرورت اقدامات تبلیغاتی و اجتماعی گسترده و همچنین مشارکت عده ای از آقایان روحانیون همکار در مبارزات که اطلاع و حضور در شورای انقلاب نداشتند و بالاخره ملحق شدن علما و ائمه جماعت مرکز و شهرستان ها، موجی از روحانیت را در پست های ارشادی، اجتماعی و اجرایی قرار داد و به تدریج که کارهای معوقه ی عمومی از نوع امدادی - استحقاقی یا سرپرستی بر امور مورد توجه خاص رهبری انقلابی از قبیل اعدام ها، اشغال اماکن، مصادره ها و غیره اولین مأموریتی بود که به منظور سرعت و قاطعیت در عمل اجرای احکام اسلامی، به صورت رسمی و ثابت به عهده روحانیت گذارده و از دستگاه دولتی منتزع گردید. همچنین مؤسسات نوپیان مانند بنیاد مستضعفین، بنیاد شهید، تبلیغات امام، مسکن و غیره که آغازشان یا عنوانشان با وجوه شخصی و عمومی بود غالباً به افراد روحانی مورد اعتماد امام یا به معرفی جامعه مدرسین قم و غیره سپرده می شد. به زودی چنین رسم شد یا چنین تشخیص داده شد که در هر واحد انقلاب یا بعضی از ادارات حساس مانند پادگان های ارتش، شهربانی، آموزش و پرورش و غیره به منظورهای نظارت یا تعلیمات ایدئولوژیک نمایندگان مخصوص روحانی مأمور و منصوب گردند؛ نمایندگانی که معمولاً اکتفا به ارشاد و مشورت ساده نکرده به دلیل انتصاب و ارتباطی که داشتند به تدریج همه کاره می شدند. مضافاً به اینکه بعضی ادارات و مشاغل عمده مانند بازرسی کل کشور، دیوان عدالت اداری، دیوان کشور و غیره از ابتدا در صلاحیت خاص آقایان تشخیص داده شده بود. دولت موقت از ابتدا در برابر کمیته هایی قرار گرفت که در هر مسجد و محل یا از طرف علما و موجهین شهرها، روی ضرورت های اولیه انقلاب، بنا به احساس تکلیف شرعی یا به خاطر حفظ موقعیت و احیاناً سوء استفاده ی بعضی فرصت طلبان تشکیل می گردید و ضابطه و حد و مرز مشخصی برای وظائف و اختیارات آنها وجود نداشته گاهی دخالت های مزاحم در وظائف ادارات و مسئولین امور می نمودند. دولت ناچار شد از محضر امام و شورای انقلاب درخواست نظارت و نظم و نسق در کار کمیته ها بنماید. پس از آنکه آقای مهدوی کنی به ریاست کمیته های امام تعیین

گردیدند و قرار شد کلیه کمیته‌ها تحت سرپرستی و نظامات ایشان عمل نمایند دولت موقت برای (رفع) مشکل تعدد مراکز تصمیم‌گیری - که در هیچ نظام و مدیریتی قابل قبول نیست و باعث لوث مسئولیت‌ها و اختلال عظیم کارها می‌شود - پیشنهاد نمود برای هم‌آهنگی و هم‌کاری لازم به‌سود انقلاب و جمهوری اسلامی رؤسای کل و سرپرستان نهادهای جدید وارد در هیأت دولت شوند یا به‌عنوان وزیر و در کادر وزارتخانه‌ای باشند. به این ترتیب عده‌ای از آقایان روحانیون مقامات دولتی بالا پیدا کردند و در کابینه‌های بعدی قبول سمت‌های وزارت و نخست‌وزیری را کرده و بعد از عزل آقای بنی‌صدر و شهادت آقای رجایی به ریاست جمهوری نیز انتخاب شدند، به طوری که در سال سوم پیروزی، مقامات اجرایی و قضایی و تقنینی دست اول مملکت کلاً در اختیار روحانیت قرار گرفت؛ روحانیت مانند افاضل یونان قدیم و اشراف قرون وسطای اروپا، طبقه‌ی ممتازه‌ای گشت دارای حقوق و مزایا و مصونیت‌های خاص.

البته امام در بعضی از بیانات و از جمله در جمع نمایندگان مجلس در سال ۱۳۶۰ که به مناسبت یکی از ایام مذهبی یا سیاسی به جماران رفته بودند فرمودند، حضور آقایان روحانیون در این مقامات موقتی و روی ناچاری بوده است زیرا که وقتی کارها را به روشنفکران دادیم به طرف غرب یا شرق رفتند، و حالا به محض اینکه رفع احتیاج و ضرورت بشود آقایان به مدرسه و مسجدهای خودشان برخواهند گشت.^۱ در هر حال نقش اساسی و نفوذ اعلای روحانیت در جمهوری اسلامی ایران از خصوصیات بارز آن و از تمایزهای حرکت دوم انقلاب می‌باشد. بدون روحانیت، با مؤسسات و نیروهای آن، پیروزی به این صورت انجام نمی‌گرفت؛ روحانیت نیز بدون مقام و اعتباراتی که به آن داده شد حاضر به همکاری و ایفای چنین نقش نمی‌شد. تکیه به روحانیت برای رهبری انقلاب هم نشانه‌ی نبوغ و نقطه‌ی قوت بود و هم به لحاظ عوارض و آثار مترتبه بر آن نقطه‌ی ضعف محسوب شد. ولایت فقیه نیز که مجلس مؤسسان به صورت خفیف و بدون ذکر نام وارد قانون

۱. بعداً نیز در بیستم آذر ماه ۱۳۶۲ خطاب به اعضای شورای نگهبان فرمودند:

«پیش از انقلاب من خیال می‌کردم وقتی انقلاب پیروز شد افراد صالحی هستند که کارها را طبق اسلام عمل کنند لذا بارها گفتم روحانیون می‌روند کارهای خودشان را انجام می‌دهند؛ بعد دیدم خیر، اکثر آنها افراد ناصالحی بودند؛ دیدم حرفی که زده‌ام درست نبوده است؛ آدم صریحاً اعلام کردم، من اشتباه کردم.»

اساسی کرد و در سال‌های اول و دوم مجلس شورای اسلامی با تبلیغات و تصمیم‌های رسمی و غیررسمی به کلیدی شئون جمهوری اسلامی اشراف یافته جای حاکمیت ملی را عملاً گرفت، از موارد تحقق و تشریح حاکمیت اعلای طبقه روحانی به‌شمار می‌رود.

* * *

در ایران شیعه همیشه روحانیت یک صنف متشکلی بوده است دارای سرمایه و سنت‌ها و سازمان تاریخی نسبتاً استوار، با روابط و همبستگی‌های داخلی، با استقلال و قدرت در برابر خلافت و سلطنت و مؤثر در کلیدی نهضت‌ها و قیام‌ها. ضمن آنکه مرتبط و از نظر اقتصادی و اجتماعی متکی به مردم بوده است^۱، خود را مجزی و مافوق عوام می‌دانسته و به اعتبار علم و ارشاد دین، طبقه‌ی خاصی را تشکیل می‌دهد. تا قبل از مشروطیت و تا پاسی از سلطنت احمدشاه و مختصری در اوایل رضاشاه، اداره‌ی قسمت‌های حساسی از امور جامعه با روحانیت بود، مانند ازدواج و طلاق، ثبت و تنسیق معاملات و اقتصاد، تعلیم و تربیت، قضاوت و عدلیه، فرمان جهاد و بسیج‌های عمومی و احیاناً تأیید حکومت‌ها و نفوذ روی آنها، علاوه بر امور دینداری عمومی^۲. با ورود تمدن و فرهنگ و سیاست اروپا از سه قرن قبل و با انقلاب مشروطیت، روحانیت شیعه موضع انکار و اعراض اتخاذ نموده به استقبال علم و تجدد و شرایط متحول زمان نرفت و خود را برای قبول یا مقابله‌ی صحیح با مسائل و ضروریات زمان تطبیق و تکامل نداد؛ در برابر اکتشافات و افکار جدید نیز نتوانست معتقدات دینی و آداب اخلاقی را مصون از حملات و ضربات نگاهداشته جواب‌گوی اشکالات نظری و احتیاجات اجتماعی باشد. بالنتیجه هم دولت و ملت - که طبعاً خواهان قدرت و اخذ تمدن و تجدد بودند - و هم قشرهای جوان متدین که

۱. در فصل الحاقی کتاب «روح ملت‌ها» تحت عنوان «سازگاری ایرانی» نشان داده شده است که زندگی زراعتی خاص روستاهای ما چه نقش اساسی در ساختمان فکری و روحی مردم ایران زمین داشته و خوراک دهنده و تأمین کننده حکومت و فرهنگ و روحانیت ما بوده است.

«سازگاری ایرانی» آخرین اثر مندرج در جلد چهارم مجموعه‌ی آثار است که در سال ۱۳۸۰ با نام «مقالات اجتماعی و فنی» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب.).

۲. معروف است که وقتی ناصرالدین شاه از سفر اروپا برمیگشت مدتی در حضرت عبدالعظیم (شهر ری) توقف کرد تا حاج ملا علی کنی، به او اجازه ورود به تهران بدهد.

روشنایی و بیداری و دفاع از دیانت خود را می‌خواستند، سرخورده به مکاتب مادی و مارکسیسم گرائیدند، و کسان دیگری که حاضر به ترک خدا و دین نبودند شخصاً با همان سلاح دنیای متمدن یعنی علوم و افکار و تجربیات، دنبال حقیقت و اثبات اصالت و حقانیت اسلام رفتند. روحانیت ایران بعد از مشروطیت و با حکومت رضاشاه و پسرش رفته‌رفته رهبری سنتی اجتماعی و فرهنگی و تا حدودی مذهبی خود را خصوصاً در طبقات پیشرفته اجتماع از دست داده قدرت و حیثیت آن تنزل فاحش کرد. اگر برای ملت ایران در برابر مظالم و محرومیت‌های ناشیه از استبداد داخلی و استیلای خارجی، مبارزه برای آزادی و استقلال و ترقی مطرح بود برای روحانیت ما احراز موفقیت و مقامات از دست رفته اهمیت بیشتر داشت. عقده‌هایی در طی شصت، هفتاد سال علیه آزادی و حاکمیت ملی، علیه دولت‌های بعد از مشروطیت، علیه تمدن و فرهنگ غربی، علیه قشرهای اداری و روشنفکر و مخصوصاً علیه برکناری روحانیت از سیاست و مدیریت مملکت، ایجاد گردیده بود؛ بنابراین طبیعی است که بعد از پیروزی انقلاب، عقده‌های درونی و تلاش‌های تلافی در همه‌ی این زمینه‌ها ظاهر و حاکم گردد!

۱. تقریرهای امام در کتاب «ولایت فقیه» - که حدود سال ۱۳۴۶ منتشر شده است - نظریات ایشان را در زمینه‌ی صلاحیت فقها برای نظارت و مدیریت مملکت می‌رساند. در صفحه ۱۸۹ چنین می‌خوانیم:

«آنچه مربوط به نظارت و اداره‌ی عالی کشور و بسط عدالت بین مردم و برقراری روابط عادلانه میان مردم می‌باشد همان است که فقیه تحصیل کرده است. آنچه برای حفظ آزادی ملی و استقلال لازم است همان است که فقیه دارد. این فقیه است که زیربار دیگران و تحت نفوذ اجانب نمی‌رود و تا پای جان از حقوق ملت و از آزادی و استقلال و تمامیت ارضی وطن اسلام دفاع می‌کند. فقیه است که به‌چپ و راست انحراف پیدا نمی‌کند».

در صفحه ۱۹۰:

«همه چیز آماده و مهیا است. فقط می‌ماند برنامه‌های وزارتی که آن هم به کمک و همکاری مشاورین و معاونین متخصص در رشته‌های مختلف در یک مجلس مشورتی ترتیب داده و تصویب می‌شود».

صفحه ۱۹۱:

«از بس اجانب و عمالشان به‌گوش ما خوانده‌اند که آقا برو سراغ کارت به سراغ مدرسه و درس و تحصیل، به‌این کارها چه کار داری؟! این کارها از شما نمی‌آید... ما هم باورمان آمده که کاری از ما نمی‌آید! و اکنون من نمی‌توانم این تبلیغات سوء را از گوش بعضی بیرون کنم و به آنان بفهمانم که شما باید رئیس شده باشید، شما هم مثل دیگرانید، شما هم می‌توانید مملکت را اداره کنید؛ مگر دیگران چه‌طور بودند که شما نیستید؟ جز این نیست که بعضی از آنها به‌جایی رفته خوش‌گذرانی کرده یا تحصیلی هم کرده‌اند... هر کدام را که تابع و امین باشند سرچایشان می‌گذاریم».

معمولاً در هر امر و در برابر خطرات و دشمن‌ها آنچه بیشتر باعث وحشت و نفرت می‌شود بی‌خبری و جهل نسبت به موضوع است. بنابراین کسانی که از نزدیک با غرب و غربی‌ها آشنایی پیدا کرده کم و بیش صاحب معلومات و تجربیات آنها و تا حدودی هم‌مطرازشان گشته‌اند هم وحشت و نفرت کمتر احساس می‌کنند و هم علاقه و اعتقادشان به میهن و آئین می‌تواند راسخ‌تر باشد؛ یعنی استقلال و استغنائی کشور و اعتلای اسلام و آداب خودمان را با دید و روش دیگر و موفقیت بیشتری تعقیب و تأمین نمایند.

تسلط سابق‌الذکر و تمایز و توقع فوق‌الذکر یکی از موارد عمده‌ی اختلاف و تفرقه در حرکت انقلاب بود، و تا اندازه‌ای توجیه‌کننده سرسنگینی و بدگویی‌های علیه دولت موقت که خود رهبری و روحانیت (علی‌رغم میل باطنی، بنا به ضرورت و الزام‌هایی) روی کار آورده بودند.

* * *

اسلام فقهاتی

نظارت عمومی و دخالت روحانیت از اواسط سال دوم تعبیر جدیدی را وارد فرهنگ انقلاب و سیاست جمهوری اسلامی نموده اصطلاح «اسلام فقهاتی» را به کار برد. اسلام فقهاتی عنوان تازه و تمایزی بود که بر عناوین گذشته و بر مکتب‌ها و فرقه‌های اسلام عام اصیل اضافه می‌گشت.

صفت فقهاتی از این جهت بر اسلام مطلق اضافه می‌شد که شاخصیت فقه تدریس شده در حوزه‌های دینی و حاکمیت حاملین و متخصصین مربوطه را در دیانت و دولت بعد از انقلاب مجری سازند و وسیله‌ای برای جدا کردن و کنار زدن عقاید و افکار و افراد باشد، ولو کسانی که اسلامی و قرآنی فکر کرده عامل به‌فرائض باشند ولی روشنفکر نوفکر بوده با دید وسیع‌تر به قضایا نگاه و عمل نمایند و یا احیاناً انحرافی و التقاطی تشخیص داده شوند.

مکتب و مکتبی بودن نیز که در بند آینده بحث خواهیم کرد و عنوان غیرابتکاری است کمی قبل از اسلام فقهاتی جزء فرهنگ و شعارهای انقلاب گردید.

روزنامه جمهوری اسلامی ۱۳۶۰/۱۱/۲۴ در معرفی «کارنامه سه ساله انقلاب» شرحی از زبان ریاست جمهوری، آقای سیدعلی خامنه‌ای آورده است که هم منظور و مفهوم اسلام فقهاتی و مکتبی بودن را می‌رساند و هم سیر طبیعی گام به گام و با

نقشه‌ی قبلی تحول روحانیت را در انقلاب نشان می‌دهد. از جمله چنین آمده است:
 «شورای انقلاب را می‌توانیم به دو جریان تقسیم کنیم: یکی جریان معتقد
 به خط فقاہت و اسلام (اسلام قرآن و حدیث) و دیگری جریان بی‌اعتقاد
 به خط فقاہت یا لا اقل بی‌اعتنای به آن».

سپس در باره دولت موقت توضیح می‌دهند که:

«دولت موقت اگر چه متدین بود و از عناصر میانه‌رو و کلاً غیرانقلابی و
 محافظه‌کار و غالباً غیرمکتبی تشکیل شده بود. البته غیر مکتبی به این
 معنی نیست که اسلام را قبول نداشتند بلکه اکثر اعضای دولت موقت
 متدین و مذهبی بودند ولی این تفکر را که اساس اداره‌ی جامعه باید
 احکام فقهی قرآن و سنتی باشد قبول نداشتند؛ به اسلام به‌عنوان یک
 مکتب که باید جامعه را اداره کند معتقد نبودند.»^۱

مکتب‌گرایی

هنوز دو سالی از پایان حرکت اول انقلاب نگذشته بود که دیدیم همان خصوصیت
 انقلاب‌های سیاسی - فلسفی و حتی نظامی قرون اخیر اروپا در انقلاب مانیز قدم نهاد،
 یعنی مکتبی شدن یا مکتبی بودن انقلاب و انحصار حزبی و گروهی پیدا کردن.
 به‌طوری که قبلاً در ذیل عنوان «عنصر مذهب به‌جای ملت و مملکت» اشاره کرده
 بودیم یکی از نتایج منطقی و مستقیم ورود عنصر مذهب به‌جای ملت و مملکت و با
 برداشتی که به‌عمل می‌آمد، مکتب‌گرایی و انحصارگری بود، مکتب نه به‌معنای
 اسلام در مفهوم وسیع آن در برابر مکاتب و مذاهب دیگر و مافوق ایران و ایرانیت،
 بلکه اولاً به مفهوم ایدئولوژی سیاسی و اینکه کلیه برنامه‌ها، هدف‌ها و شیوه‌ها و
 افراد دست‌اندرکار و حتی بهره‌مند شونده از نظام، انطباق کامل با آن داشته باشند.
 مجریان و مردم، هم مکتبی باشند و هم مکتبی فکر و عمل نمایند؛ ثانیاً، مذهب

۱. چنین اظهارنظری که اکثریت دولت موقت به اسلام به‌عنوان یک مکتب که جامعه را اداره کند معتقد
 نبودند، صحیح نیست. سال‌ها قبل از آنکه آقایان انقلابی شورای انقلاب، انقلاب کنند و متوجه بشوند که
 اسلام را می‌توان به‌عنوان یک ایدئولوژی اجتماعی سیاسی اختیار کرد و اساس حکومت و اداره جامعه را
 بر مبنای آن استخراج و تنظیم کرد، کسانی نهضت آزادی را با ایدئولوژی اسلامی تأسیس نموده برای
 حکومت، اقتصاد، سیاست خارجی و مسائل دیگر مملکت تبلیغ و تعلیمات می‌نموده کتاب‌ها نوشته‌اند.
 ضمناً به اعتبار همین سوابق مبارزات ملی و اسلامی و اعتماد رهبر انقلاب به اعتقادشان به اسلام بود که
 دعوت به تشکیل دولت موقت و عضویت در شورای انقلاب شدند.

اسلام^۱ در شاخه خاص فقهاتی - آن طور که روحانیت تاریخی و حوزه‌های دینی در رساله‌های عملی درک و تعریف و بدان عمل می‌نمایند - بر قوانین و افکار و سیاست‌های داخلی و خارجی و جامعه‌مان حاکم باشد؛ ثالثاً، هدف انقلاب و وظیفه دولت چیزی شبیه یا بالاتر از رسالت انبیاء بوده در مرحله اول و بیش از اداری مملکت و انجام خواسته‌های ملت به تبلیغ و اجرای اسلام یا به صدور و احیاناً به تحمیل آن پردازند.

انقلابی‌های اروپا مخصوصاً مارکسیست‌ها و فاشیست‌ها با چنین طرز تفکر انحصاری احزابشان را پایه‌گذاری می‌کردند و بر آن مبنا تعلیمات و تشکیلات را تنظیم نموده حرکتشان و دولت بعد از پیرویشان را اداره می‌نمودند؛ اگر چنین نمی‌کردند انسجام و اطاعت لازم را نمی‌یافتند. در محیط‌های خالی از هدف و شریعت یا مواجه با اغراض و افکار متنوع و مردد و مخالف اکثریت جامعه، می‌بایستی مکتبی و مریدانی که منسجم و منضبط باشند بسازند. این کیفیت، هم نقطه‌ی قوت و نظم و عامل پیروزی و نیرومندی‌شان بود و هم نشانه‌ی ضعف و اقلیت بودنشان و منشاء تحول به دیکتاتوری و به فشار و فسادهای بعدی. در هر حال برای ما، اعم از آنکه امر لازم و روش ممدوح بوده باشد یا مذموم، حرکتی بود گریز از مرکز، خلاف وحدت و باعث تفرقه و طرد سایرین. روحیه و رویه‌ی ضدانقلاب ساز، نه تنها در مورد گروه‌ها و افکار ملی و سیاسی غیر مقید دینی بلکه سرایت کننده و تعمیم یابنده به سابقه‌داران در مبارزه و به تبعیت کنندگان و تعهد دارندگان به اسلام، و با اندک بهانه اختلاف و اشکال.

انقلاب ما که حرکت اکثریت قریب به اتفاق ملت با قبول تفکری واحد و اتحاد و انسجام کافی از دل برخاسته و تقریباً دنیا خواسته بود، چنین حالت و نیازی را نداشت؛ انقلابی بود در سایه‌ی اسلام و اسلامی با خصلت جهانی عام، با اصول و اهداف روشن، با سعه صدر کامل و با تساهل و توسعه‌اعلی، در حریم بی‌انتهای مشترک توحید خدا. مکتبی که در کتابش پیش‌بینی چنین تنگ نظری و خودبینی و انحصارگری‌ها را کرده، می‌گوید:

«وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (روم (۳۰) / ۳۱)
(... از مشرکین نباشید.)

۱. که اصولاً به مصداق «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران (۳) / ۱۹) آئین ساده و عام واحدی بوده و با وجود همه‌ی وسعت و احاطه‌اش مقید به صفت دیگر و تخصص و تقسیم‌بندی نمی‌باشد و حداکثر آن است که گفته شود قرآنی است و قید کتاب خدا و سنت رسول به آن زده شود.

و مشرکین را کسانی می‌داند که :

«مِنَ الَّذِينَ فَارَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»
(روم (۳۰) / ۳۲)

(همان کسانی که آئین خود را جدا جدا کرده تشکیل دسته‌ها دادند که هر حزب به آنچه خود دارد شاد و مغرور است.)

علاوه بر آن و آیات و سفارش‌ها و راهنمایی‌های دیگر در طریق وحدت و کنار گذاشتن اختلافات برای دنیای دیگر را داشته دعوت به مسابقه در خدمت و خیرات برای برگشت به امت واحد می‌نماید؛ امت واحدی در حول محور مشترک مطمئن پرستش و اطاعت انحصاری خدای یکتا.

* * *

تا آنجا که به خاطر دارم پیش از همه و بیش از همه، شهید دکتر بهشتی موضوع مکتب را عنوان کرده روی آن اصرار داشت.

مقامات رسمی و رؤسای سه قوه جمهوری اسلامی با تعلقنی که به حزب جمهوری و تفاهمی که نسبت به مکتب داشتند هر کدام به نحوی مکتب را تعریف و توصیف می‌کردند که بد نیست به‌طور نمونه نقطه نظرهایشان را ذیلاً ذکر کنیم.

آقای دکتر بهشتی در سخنرانی ۱۳۵۹/۸/۳۰ در حسینیه احمدیه راجع به مکتب و تخصص تعریفی از مکتب، بدون اشاره به جنبه‌های انحصاری و سیاسی، در سطح بالا به‌جای اسلام داده از جمله چنین بیان داشته است (روزنامه جمهوری اسلامی، مورخ ۱۳۵۹/۹/۳):

«خط مکتب یعنی چه؟ یعنی همه به‌عنوان وسیله برای آماده‌تر کردن زمینه‌ای که انسان در جهت ارزش‌های الهی حرکت کند. آدم اسیر این نیازمندی‌های اولیه نباشد. از اسارت طبیعت و نیازهای طبیعی‌اش آزاد شود...» «در چنین جامعه‌ای... که تمام شاخه‌های مدیریت جامعه شعبه‌های امامت هستند... تخصص بها دارد ولی بهای درجه دو... بهای درجه یک و بخش اصلی را می‌دهیم به مکتب... در جامعه‌هایی که مکتب الهی شکل و جهت آن جامعه را تعیین می‌کند در انتخاب افراد برای مشاغل و کارها، سؤال اول از پابندی این افراد برای مشاغل و کارها می‌شود و سؤال دوم از تخصص.»

«انقلاب ایران در دو حرکت»، حرکت دوم _____ ۳۴۹

در یک سخنرانی دیگر آقای دکتر بهشتی که در روزنامه جمهوری اسلامی ۱۳۶۲/۴/۱۹، بدون ذکر تاریخ ایراد یا انجام آن، تحت عنوان «حزب جمهوری اسلامی در گذشته، حال و آینده» نقل شده است از جمله چنین می‌خوانیم:
«ما جنگ را تا تحقق بخشیدن به آرمان‌های متعالی اسلام ادامه خواهیم داد.»

سپس درباره‌ی اداره‌ی مملکت می‌گویند:

«موضع حزب جمهوری اسلامی در مورد اداره‌ی مملکت این است که مملکت ما و جامعه اسلامی ما از آن بالا گرفته تا پائین در نظام مدیریت به‌وسیله‌ی کسانی اداره شود که هر عمل آنها نزدیک کننده مردم به اسلام باشد.»

«موضع حزب جمهوری اسلامی در رابطه با امامت و رهبری این است که امامت و رهبری از آن فقیه توانای آگاه به‌زمان و عادل با تقوای شجاع مدیر و مدبر است.»

با چنین طرز تفکری وظیفه‌ی دولت اسلامی در مرحله اول، اجرای احکام - ولو با اکراه - و به‌کرسی نشاندن ارزش‌های اسلامی خواهد بود؛ همان‌طور که معتقد بودند پیغمبران مجریان آئین و وادارکنندگان کفار و مشرکین و ملحدین بوده‌اند. به این ترتیب در گزینش اشخاص و یک مدیر کارخانه یا کارمند دولت باید در مرحله اول و اصولاً تبلیغ‌کننده‌ی نظری و عملی احکام دین باشد. خدمت به مملکت و ملت به لحاظ رفع نیازها و اداره کارها مسئله‌ی فرعی درجه دو محسوب می‌شود.
آقای سیدعلی خامنه‌ای نیز در یک پیش‌خطبه نماز جمعه به امامت آیت‌الله منتظری در سال ۱۳۵۹ اظهار می‌داشت:

«کسانی هستند که مسلمان‌اند و در انقلاب و جمهوری اسلامی شرکت داشته‌اند ولی معتقد نیستند که در این قرن و روزگار مثلاً احکام قصاص آن‌طور که در شرع اسلام تعیین شده است اجرا گردد و متوسل به تعبیر و توجیه می‌شوند ولی ما نظریات و حاکمیت آنان را صالح ندانسته می‌خواهیم عیناً به مکتب عمل شود...»

نظر به اینکه عده‌ای از انقلابیون جوان و مأموران و نهادها، مکتبی بودن را در حد افراط و انحصار و احیاناً انحراف از اصول و موازین اسلام فهمیده بودند و عمل می‌کردند، نگرانی‌ها و انتقادهایی در میان مردم ابراز می‌شد.

شهید رجایی نخست‌وزیر بعد از دولت شورای انقلاب، مکتبی بودن را - آن‌طور که خود و متولیان از نظر علمی و سیاسی استنباط و اجرا می‌نمودند - در سخنرانی ۱۳۵۹/۶/۱۸ چنین توضیح داده است (روزنامه جمهوری اسلامی ۱۳۵۹/۶/۱۹):

«ما می‌گوئیم در یک انقلاب مکتبی یعنی آنجایی که رهنمود رهبر که صالح‌ترین شخص برای تشخیص محتوای آن مکتب است وجود دارد اگر ما این انقلاب و حرکت را قبول داریم باید درست و صددرصد مطیع باشیم. دیگری اگر همین حرف را قبول نداشته باشد در حدود خط امام نیست. ما در این مدت گرفتار خیلی از کسانی بودیم که بسیار کارایی‌های بالا داشتند ولی در این زمینه اختلاف داشتند. با یک چنین کسی تشکیل حکومت دادن... فردی با غیراعتقاد به رهبری همه جامعه... و تعبیرهایی که می‌کنند...

شما می‌گوئید ما رهبری را قبول داریم و حکومت جبهه‌ای باشد. به نظر من... در یک حکومت با پذیرفتن رهبری و بعد از آن تشکیلات جبهه‌ای ما باید در پذیرفتن رهبری تردید کنیم یا اگر رهبری را قبول نداشته باشیم عمل جبهه‌ای در یک حکومت مکتبی امکان ندارد... مسئله این است که گفتیم اگر کسی معتقد به رهبری امام است این آدم ایدئولوژی این انقلاب را کامل و تمام قبول ندارد و این آدم نمی‌تواند آموزش دهنده‌ی ایدئولوژی این انقلاب باشد.»

از نظر شهید رجایی، نخست‌وزیر زمان آقای بنی‌صدر که می‌گفت، من فرزند مجلس، برادر رئیس‌جمهور و مقلد امام هستم، مکتب = تقلید، و تبعیت از رهبری و اساس انقلاب و مکتب و ایدئولوژی روی شخص آیت‌الله العظمی امام خمینی بنا شده است که صالح‌ترین شخص برای درک و بیان محتوای مکتب است.

بعد از آنکه اندیشه و عمل به مکتب از طرف دولتیان و متولیان تا حدودی جا افتاده شد، امام ظاهراً به تصور اینکه اساس اعتقاد و عمل به شریعت و کیان انقلاب مورد تضعیف و تمسخر قرار گرفته است، در تأیید مکتب اشاراتی به شرح ذیل در ملاقات نمایندگان مجلس در حسینیه جماران بیان داشتند:

«تا گفته می‌شود مکتبی آقایان مسخره می‌کنند؛ مکتبی یعنی اسلامی؛ آنکه مکتبی را مسخره می‌کند اسلام را مسخره می‌کند؛ اگر معتقد باشد، مرتد فطری است و زنش بر او حرام است و مالش هم باید به فرزند

او داده شود، خودش هم باید مقتول باشد.^۱

انحصارگری

توجه به مکتب از دو نظر یا دو بابت بود:

۱) از جنبه‌ی فقهی و حکومتی مسئله یا تدوین قوانین^۲ و نظارت در اجرای احکام شرع، به نحوی و به کلیتی که آقایان فقها از اسلام استنباط می‌نمایند و اصرار به رعایت آن دارند.

۲) از جنبه‌ی سیاسی ایدئولوژیک به صورت انسجام دولت و دستگاه‌ها و انحصار قدرت در دست مکتبی‌ها.

به این ترتیب، آقایان به کلی از تفاهم ملی و از وحدت و صمیمیت حرکت اول دور شده در لباس اسلام فقهاتی و دلسوزی و دفاع از انقلاب، به کنار زدن هم‌زمان و هموطنان می‌پرداختند و به داغ باطله و بیگانه زدن و ضدانقلاب دانستن هر کس که در جرگه‌ی اختصاصی خودشان نباشد و عیناً مانند آنها فکر نکند. یعنی همان شعار

۱. برای رفع سوء تفاهم و دفع تبعات نامطلوبی که ممکن بود به وجود آید اینجانب در نامه‌ی سرگشاده‌ای که به تاریخ ۱۶ خرداد ۱۳۶۰ و تحت عنوان «سه کلمه مخلصانه بازرگان به رهبری پدرا» خدمتشان فرستادم چنین توضیح داده بودم:

«اگر مسئول و مقامی حتی رئیس جمهوری، شانه از اطاعت قانونی خالی کند... قانون اساسی که اجازه‌ی پیشنهاد و محاکمه و امکان عزل از طرف مقام رهبری را داده است چه حاجت که داغ و درفش مذهبی مفسد فی الارض به میان آمده باشد یا از طنزنویسان و ایراد گیرندگان به نورسیده‌هایی که تحت عنوان مکتب اتخاذ کرده‌اند چنان طرفداری شود که پس فردا بینیم بعد از نیمه شب دو ژ-۳ به دست کنار بسترمان آمده آخرین مایملک یعنی زن حلالمان را با خود ببرند! اگر... امام پس از تضمین لازم و تطبیق با اصول و احکام... اسلام سند سفید مهر تساوی مکتب آنها با اسلام را به دستشان می‌دادند و سپس ایرادگیرندگان را ملعون و مرتد اعلام می‌فرمودند شاید اشکال چندان به بار نمی‌آورد اما آنهایی که احیاناً عدم توافق با اینها ابراز می‌دارند بیشتر به دلیل احساس عدم انطباق اعمالشان با اسلام و افراط و انحراف‌هایشان می‌باشد.»

۲. آقای هاشمی رفسنجانی در سخنرانی خود به مناسبت جشن سومین سالگرد مجلس شورای اسلامی با حضور دیپلمات‌های خارجی مقیم ایران یکی از برجستگی‌ها و خدمات مجلس ایران را به دنیا، استخراج حقوق و قوانین کشور بر مبنای فقه اسلامی برشمرد. به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی ۱۳۶۲/۳/۸ آقای رئیس مجلس اظهار داشتند:

«در تاریخ دنیا برای اولین بار فقه پر بار اسلامی به یک مجتمع قانون گذاری راه باز می‌کند.» و اضافه نمودند که:

«در میان نمایندگان مجلس کسانی هستند که می‌توانند بهترین محقق قانون گذاری باشند و مسئله‌ی فقه اسلامی در مجلس شورای اسلامی بسیار مهم است.»

«هر که با ما نیست برماست» و ایرادی که به شوروی زمان استالین و به آمریکای زمان آیزنهاور گرفته می‌شد.

روحیه و رویه‌ی فوق‌البته بی‌علت نبود؛ صرف‌نظر از جهات جاه‌طلبی و خودخواهی‌های بشری، عکس‌العمل هر شخص یا سیستم که گرفتار مشکلات خطرناک و حملات دشمنان دور و بر می‌شود، سوءظن به دیگران و تخلیه و تصفیه‌ی محیط از غیر خودی‌های مورد اطمینان است، و وقتی هدف جنبه‌ی عقیدتی پیدا کرد اختلاف نظر را غیرقابل تحمل و دشمنی تلقی نموده، خواهان خلوص و انحصار می‌شوند. انقلاب موسوم و مدعی اسلامی ما نیز که بعد از پیروزی با مخالفت و مزاحم‌هایی مواجه گشته و با برنامه‌های عجولانه‌ی پردامنه‌اش در همه‌ی جبهه‌ها، برای خود دشمن تراشی کرده بود و اخلاص و پختگی لازم را نداشت، چاره‌ای جز مکتب‌گرایی و انحصار‌گرایی از یک طرف، و بالا بردن درجه‌ی ایمان و ایثار پیروان و فدائیان، از طرف دیگر نمی‌دید. بشر طبعاً خودبین و نزدیک‌بین بوده جز به خودی و امکانات و تولیدات خویش، به خدا و خلق و جهان توجه ندارد و درک رهنمودهای الهی قرآن برایش مشکل است که اولاً از خدا جلو نزده داعیه‌ی اصلاح جهان و قلع شیطان را چاق نکند؛ ثانیاً، به جای بدگمانی و کینه‌توزی و به‌عوض یارگیری برای زور و دشمنی، عدالت پیشه کند و به احسان و تقوی پردازد. ثالثاً خدا را کفیل و وکیل خود گرفته بدی را با گذشت و نیکی جبران نماید تا شاهد تبدیل دشمن بد سرشت به دوست صمیمی گردد:

«وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِی بَیْنَكَ وَبَیْنَهُ عَدَاوَةٌ کَاَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیْمٌ»

وَمَا یُلَاقَهَا اِلَّا الَّذِیْنَ صَبَرُوا وَمَا یُلَاقَهَا اِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِیْمٍ.

وَإِمَّا یَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّیْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ.»

(فصلت (۴۱) / ۳۴ تا ۳۶)

(و خوبی و بدی یکسان نیست، با آنچه بهتر است بدی و بد را دفع نما، آن‌گاه کسی که میان تو و او دشمنی است چون یار، صمیمی شود. و درک - چنین کیفیت و خصلت را - جز کسانی که اهل صبراند و بهره‌ی بزرگ دارند، نمی‌کنند.

و اگر وسوسه‌ی شیطان تو را از جا درآورد، به خدا پناه ببر همانا که او بسیار شنوا و داناست.)

گردانندگان حرکت دوم انقلاب تعمد و تخصصی برای تهمت و تبدیل موافقین و بی طرفان و میان حالان به سرخوردگان و مخالفین داشتند.

دامنه‌ی انحصارخواهی، برخلاف اصول متعدد قانون اساسی، از حدود تعیین وزراء و وکلاء و مقامات درجه اول دولت که شیوه‌ی احزاب کشورهای دموکراتیک است و تا حدودی قابل توجیه می‌باشد، تجاوز کرده به اشغال و خدمت کارمندان دولت در ردیف‌های پایین تر و به متصدیان امور در شئون مختلف کشور تسری پیدا کرد؛ انگار که قانون اساسی مصوب و مطاع در جمهوری اسلامی نبوده غیر خاصان مکتبی و خودی‌ها، سایر مردم اهل این مملکت و صاحب حق حیات و امنیت نیستند و باید اخراج از خدمت و محروم از حقوق گردند. در آموزش و پرورش و در ادارات سیاسی و کلیدی، این حق‌کشی و روحیه‌ای که خاص مهاجمین اشغالگر تاریخ است شدیدتر بوده دست‌اندرکاران خود را منطقاً و شرعاً مأجور و موظف می‌دانستند که نگذارند غیر حزب‌اللهی‌ها و مکتبی‌ها، اشخاص ناموافق با دولت عهده‌دار تعلیم و تربیت و حتی بهره‌مند از تعلیم و تربیت گردند؛ کما آنکه در مسابقه‌های ورودی دانشگاه‌ها نیز سهم مهمی خودبه‌خود به نهادها و وابستگان داده شده حائزین شرایط و دارندگان صلاحیت بیشتر برخاسته از ملت پس‌زده می‌شوند. در نظر بعضی از آقایان تنها کسانی که در نماز جمعه‌ها و راه‌پیمایی‌ها و جبهه‌ها شرکت می‌کردند جزء امت حساب می‌شوند و حق تمتع از انقلاب و جمهوری اسلامی را داشته حقوق اساسی و آزادی شامل حالشان می‌شود؛ نه تنها حاکمیت ملی بلکه مالکیت ملی نیز که هر فرد ایرانی باید به نسبت عدد یک تقسیم بر جمعیت کشور سهم و بر طبق قانون اساسی صاحب حق باشد، عملاً مورد انکار قرار می‌گرفت.

بدیهی است که رسانه‌های گروهی و تبلیغات دولتی نیز روی همان دلایل و توجیهات، سخن‌گوی ملکی و بلندگوی انحصاری متولیان انقلاب و مکتب قرار داشته به غیرخودی‌ها حتی اجازه و امکان جواب و توضیح اظهارات مخالف و تهمت و توهین‌ها داده نمی‌شد.^۱

۱. دفاتر طرفداران بنی‌صدر رئیس‌جمهور، جبهه‌ملی، حزب ملت، جاما در تاریخ‌های خرداد و تیر ۱۳۶۰ و تیر ۱۳۶۱ با حمله‌ی چماق‌داران و افراد مسلح زیر فرمان و حمایت بعضی از مقامات و نهادها، تصرف و تعطیل گردید. روزنامه‌ها و نشریاتشان نیز توقیف یا ممنوع و مشکل می‌گردید. دفتر نهضت آزادی نیز بدون آن‌که بسته و مصادره شود چندین بار در تاریخ‌های ۱۳۶۱/۲/۱، ۱۳۶۱/۴/۲۱، ۱۳۶۲/۸/۶ مورد حمله و خرابی و سرقت اشیاء و دستگیری و آزار اعضا یا مراجعین قرار گرفت. روزنامه آزاد میزان که ←

مجوز همه‌ی این تبعیض‌ها، طردها، تهمت‌ها و جوسازی‌ها، ضرورت حفظ انقلاب و جمهوری اسلامی در شرایط جنگ تحمیلی در برابر توطئه‌ی ضدانقلابی‌ها، دشمنان داخلی، ابرقدرت‌ها خصوصاً آمریکای جهان‌خوار است. در مجلس شورای اسلامی نیز با ظاهر امنیت و آزادی شدت جوسازی، اربعاب، اهانت و اختناق و انحصار به‌حدی است که نمایندگان اقلیت روزهای اول (در حدود پنجاه نفر) و بی‌طرف‌ها که عملاً ممنوع از تشکل و تجمع هستند جرأت اظهار وجود و مخالفت و آنچه منطبق با جریان‌های مجاز نباشد نداشته در صورت تخلف مورد تهدید و توهین در حوزه‌های انتخابیه می‌گردند، و در خود پارلمان چنان جو خصومت و ممانعت و جنجال و حمله به‌پا می‌کنند که امکان صحبت و اظهار نظر، نطق قبل از دستور برای هر نوع اعتراض و ایراد، از وکلای مخالف سلب شده است.

اصولاً انحصارگری حرکت دوم انقلاب که از اواخر ۱۳۵۹ آشکار گردیده و در جهت عکس وحدت و همکاری ملی است با دل‌سرد کردن و سلب حیثیت از غیرمکتبی‌ها و حزبی‌ها غیر صنف حاکم و یا طرد اکثریت فرزندان کشور، قهرماً جامعه و دولت را نه تنها از انتقاد اصلاح‌کننده و سازنده ممنوع می‌سازد بلکه از ابراز علاقه‌مندی و همفکری و همکاری یا سرمایه‌گذاری‌های ملت نیز محروم نموده توفیق جمهوری اسلامی را در رقابت با دنیا به کلی ضعیف خواهد کرد؛ دنیایی که سراسر مسابقه در قدرت و عظمت بوده امور اساسی به‌صورت اجتماعی با مشارکت و بسیج مغزها و ذوق‌های همه انسان‌ها حل می‌گردد.

اما خطر مهم‌تر و اساسی انحصارگری - که اختصاص به انقلاب ما هم ندارد - با تخصیص حقوق و امکانات و مشاغل به‌خودی‌ها و وابستگان و دسته‌بندی کردن و

→ نهضت می‌توانست مقالات و مطالب در آن بنویسد، از اردیبهشت ۱۳۶۰ و علی‌رغم اعتراض و شکایات مکرر به مقامات اداری و قضائی، همچنان در توقیف غیرقانونی باقی‌مانده است. نهضت آزادی به‌طور کلی تعطیل نشد و به‌طور رسمی از طرف مقامات دولتی و قضایی و روحانی حالت غیرقانونی و ممنوع پیدا نکرد ولی جوسازی‌ها و تهمت و تهدیدها چنان قوی و وسیع و پیگیر بود که ما را پیوسته به پرتگاه و در مرز موت و حیات قرار می‌داد. در هر حال جو و جریان فوق یکی از مشخصات بارز سال‌های نخستین جمهوری اسلامی می‌تواند به‌شمار رود و معرف محیط تفرقه‌انگیز و مفهوم آزادی و وحدت در حرکت دوم انقلاب می‌باشد.

نظر به‌اینکه قسمت‌هایی از اتهامات و حملات به‌دولت موقت و نهضت آزادی و نمایندگان آن در مجلس شورای اسلامی، با پاسخ‌های مربوطه در نشریات سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ نهضت آمده است از تکرار و بحث بیشتر خودداری می‌شود. علاقه‌مندان می‌توانند به اسناد نهضت آزادی ایران، جلد‌های ۱۲، ۱۳ و ۱۴ مراجعه نمایند.

تفکیک ملت به طبقات ممتاز و ممنوع شروع می‌شود، پشت سر آن تدریجاً نوبت به سلب حیثیت و حیات از مخالفین، از ناموافقین و از اختلاف‌داران می‌رسد و دست آخر سر از ادعای برتری و تسلط و تملک همگان، به لحاظ جسم و جان و ایمان، درمی‌آورد. یعنی استعلا، که صد درجه بدتر از استثمار و استعمار و استعمار و یک پله بالاتر از استکبار است. یعنی همان حالت و خصلت و حاکمیت و الوهیتی که قرآن در سوره‌های متعدد و آیات گوناگون در مورد فرعون و فرعونیان توصیف کرده است.^۱ کار همه‌ی دیکتاتوری‌های دنیا با شدت و ضعف‌های مربوطه که بسیاری از آنها با حسن نیت بوده و خود را در طریق دفاع از حق و دفع ستم کاران و سختی‌ها با رفع هرج و مرج و نابسامانی‌ها می‌دانسته یا می‌گفته‌اند، از مجاری انحصارگری آغاز گردیده و کمتر اتفاق افتاده است که منجر به غرور، ظلم و به‌فساد نشود و به بدفرجامی

۱. در این زمینه سخنرانی جامعی به تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۵۹ در قزوین به‌عمل آمده که در شماره ۲۳ بهمن ۵۹ روزنامه میزان درج شده است. آیات شاخص حالت فوق از این قبیل است:

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يُدْبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ.» (قصص (۲۸) / ۴)

(فرعون در آن سرزمین برتری‌خواه بود و مردم را به گروه‌هایی تقسیم کرد، گروهی را تحت فشار گذاشت، [تا آنجا که] پسرانشان را می‌کشت و دخترانشان را زنده رها می‌کرد؛ و به راستی تبهکار بود.)

«إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِبِينَ.» (قصص (۲۸) / ۸)
(... که فرعون و هامان و سپاهیان‌شان خطا کار بودند.)

«وَأَسْتَكْبَرُوا هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ.» (قصص (۲۸) / ۳۹)
(فرعون و سپاهیان‌شان به ناحق در آن سرزمین سروری می‌خواستند....)

«مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ.» (غافر (۴۰) / ۲۹)
(... برای شما هیچ راهی جز آنچه به نظر من رسیده، ارائه نمی‌نمایم و شما را جز به راه کمال هدایت نمی‌کنم.)

«إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ.» (غافر (۴۰) / ۲۶)
(... می‌ترسم دین شما را دگرگون سازد یا در این سرزمین تباهی به بار آرد.)

«إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ.» (دخان (۴۴) / ۳۱)
(... که برتری‌خواهی از [زمره] گزافکاران بود.)

«لَئِن اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ.» (شعراء (۲۶) / ۲۹)
(... اگر معبودی جز من قائل باشی، زندانی‌ات خواهم کرد.)

خودشان و ملتشان نکشد.

جنگ قدرت

به گفته‌ی دانشمندان، سیاست یعنی رقابت بر سر قدرت. در هر انقلاب و حکومت هم بیشتر دعوایها بر سر احراز قدرت‌هاست. دعوا میان کسانی که جاه‌طلب و اهل تمتع از قدرت‌اند و یا آنها که می‌گویند «ما شیفتگان خدمتیم نه تشنگان قدرت». وقتی انسان در زندگی و در حالات و اقدامات مولای متقیان علی علیه‌السلام و فرزندان والایش (دو پیشوای بر حق ما حسن و حسین) غور می‌کند، می‌بیند که فقط آنها و سایر اولیای خدا و در رأسشان انبیاء بوده‌اند که مسئله‌ی قدرت برایشان مطرح نبوده؛ نه برای احراز قدرت جنگ و تلاش می‌کرده‌اند و نه برای حفظ آن اصراری می‌ورزیده حق و عدالت و اصول را ماکیاولی‌وار فدا می‌کرده‌اند.

در قرآن حتی برای انجام رسالت الهی، راهنمایی خلق و اداره امت، به رسول اکرم مأموریت یا اجازه احراز و اعمال زور داده نمی‌شود و مکرر به حضرتش تذکر داده می‌شود که نه وکیل مسئول مردم هستی و نه مراقب و مأمور اجرایی می‌باشی، بلکه عجله و اصرار و تأسف هم نباید در تأخیر ایمان و عدم اطاعت اشخاص داشته باشی. خداست که هر که را بخواهد به راه خود رهبری می‌کند و هر که را مستحق ضلالت ببیند به گمراهی و گناه رها می‌نماید. در اداره‌ی امور نیز توصیه به مشورت با مردم و رعایت آراء امت نموده امید موفقیت، در صورت توکل و واگذاری خود به خدا، می‌دهد. آنجایی هم که صحبت از سلطه و سلطان، به معنای موفقیت در رسالت از طریق قدرت، در میان می‌آید توصیه به افزایش علم و صدق در نیت و عمل شده پیغمبر را از تعجیل منع می‌نماید:

«وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي

عِلْمًا». (طه (۲۰) / ۱۱۴)

(... و تعجیل در قرآن پیش از آنکه، وحی آن تمام شود منما و بگو پروردگارا علم مرا بیشتر بگردان.)

«وَقُلْ رَبِّ ادْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِيْ

مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا». (اسراء (۱۷) / ۸۰)

(و بگو پروردگارا مرا با گام صداقت و راستی داخل بنما و راه خروج را نیز راستی و صداقت قرار داده بدینوسیله از پیشگاه خودت حاکمیت و قدرت یاری شده‌ای برایم فراهم آور.)

در حرکت اول انقلاب احراز و انحصار قدرت و حتی تقدم و تسلط دسته‌ای بر دسته‌ی دیگر اصولاً مطرح نبود؛ در مرحله‌ی دفاعی و اعلام عدالت و آزادی بوده اخراج استبداد را می‌خواستیم. در حرکت دوم که کار مملکت و تأمین شعارهای آزادی و استقلال و حکومت اسلامی به‌دوش خود ملت می‌افتاد و قاعدتاً می‌بایستی در پی حفاظت و اداره و تولید باشیم، قهراً نیاز به قدرت پیش می‌آمد. خصوصاً که مدعیان و موانع گوناگون و قدرت‌های مخالف به‌وجود آمده یا به‌وجود می‌آوریم. تأمین قدرت ممکن بود مانند حرکت اول در سایه‌ی وحدت ملی با مشورت و مشارکت و همکاری عمومی فراهم گردد یا آنکه هر فکر و گروه و مقام، به‌مصداق «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»^۱، به‌تبعیت و در طلب آنچه نزد خود دارد و می‌خواهد، به تضعیف و طرد سایرین و تقویت تام و تمام خویش از طریق اختصاص و ازدیاد قدرت بپردازد، و اگر احتیاج به همکاری سایرین باشد شعار «همه با من» را عنوان نماید. لازمه‌ی تشتت اهداف تعصب و پرستش اشخاص و تفرق افراد چیزی غیر از راه حل دوم، یعنی جنگ قدرت، نمی‌توانست باشد. لازمه‌ی اتخاذ راه حل اول نیز انتخاب اهدافی بود که مانند ضدیت با استبداد از مقبولیت عامه برخوردار بوده باشد و در صدد اجرا یا تحمیل آنچه اکثریت نخواستند و نگفته و فقط خودشان پسندیده و حق دانسته‌اند نروند که این خود، خلاف امانت و شریعت است مگر آنکه با ارشاد منطقی آزاد و فعالیت‌های مجاز مردم را موافق و طالب آن کرده باشند.

میان جنگ قدرت از یک طرف و مکتب‌گرایی و انحصارگری از طرف دیگر، رابطه‌ی متقابل وجود دارد. آن‌کس که برای تمتع دنیاپرستانه یا تسلط مثلاً خداپسندانه، قدرت را هدف قرار می‌دهد ناچار برای توجیه عقیده و عمل خود درصدد اثبات امتیاز و اجرای انحصار برمی‌آید، و بالعکس، تفکیک و تفاخر در مکتب و مسلک و اختصاص دادن همه‌ی وظائف و اختیارات و امکانات به‌خود، چون برخورد با عدم حقانیت مدعی و قبول منافع پیدامی‌کند و سایر عقول و مقامات و افراد آن‌را نمی‌پذیرند، ضرورت احراز قدرت و استعلا پیش می‌آید.

۱. مؤمنون (۲۳) / ۵۳: ... هر گروهی به آنچه خود دارد دلخوش است.

چنین طرز تفکر و احساس یا اصرار به قدرت را تقریباً همه‌ی گروه‌ها داشتند.^۱ هر کدام که دستشان می‌رسید به حذف دیگران و حاکمیت خود برای رسیدن به اهداف اختصاصی می‌پرداختند و چیزی که دیگر صحبتش در میان نبود تفاهم و توحید بود. بعضی از آنها مانند حزب توده بنا به مصالح تاکتیکی برای نفوذ ایدئولوژی و سیاسی و اقدام آینده موقتاً طرفدار انقلاب و خط امام می‌شدند و بعداً در عمل دیده شد و اقرار کردند که چه نقشه و چه خط اختصاصی را تعقیب می‌کرده‌اند، و حرف ساواک درست در آمد که طرفین موقتاً با یکدیگر هم‌آهنگی (به قول آنها همکاری) داشته هر یک می‌خواهد آخر سر دیگری را از بین ببرد. مجاهدین خلق از زمان خروج از زندان - و شاید قبل از آن - در کار تشکیلات دادن و نیرومند ساختن گروهشان بوده استفاده‌ی لازم را از به هم ریختگی و پیروزی و تاراج پادگان‌ها و انبارها و از سرگرمی و گرفتاری دولت موقت به مسائل اساسی‌تر و به تعدد مراکز تصمیم‌گیری، بردند. وضع و عمل آنان نیز در جریان‌های سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۱ آشکار گردید.

گروه‌های چپی که در روزهای نزدیک به پیروزی در تحریک مردم و رهبری عملیات تجربه بیشتر و ابتکار عمل داشتند بیش از سایرین و جلوتر از سایرین نیز به جمع‌آوری غنائم جنگی در حمله به پادگان‌ها و کلانتری‌ها پرداختند که بعضی از آنها تانک همراه برده بودند یا کامیون‌هایی از اسناد ساواک. البته زودتر از سایرین نیز از این غنائم در گنبد و کردستان و خوزستان و سیستان استفاده بردند. روشنفکران غیرمذهبی و جبهه‌ملی دیده یا شنیده نشد که به تدارک و تجهیز نیروهای انسانی و نظامی پردازند ولی از نوشتجات و اجتماعاتشان کمتر بوی سازش و همکاری یا تأیید و تفاهم با دولت موقت و با متولیان انقلاب استشمام می‌شد تا اعتراض و حالت دفاعی در حفظ حیثیت و مواضع اتخاذی خود، برای رسیدن به موفقیت‌های سیاسی بعدی.

حزب جمهوری اسلامی که چکیده‌ی مبارزین روحانی و قشرهای سنتی مذهبی و سازنده‌ی افکار مکتبی بود و بعداً به اریکه‌ی حکومت نشست از گروه‌هایی بود که به‌طور سیستماتیک و جدی با پیش‌بینی‌های لازم از زمان‌های قبل از انقلاب و به رهبری امثال مرحوم دکتر بهشتی و آقای هاشمی رفسنجانی، در صدد جبران عقب‌افتادگی‌های

۱. به استثنای عده‌ی معدودی از جمله نهضت آزادی ایران که به او مُهر آزادمنشی لیبرالی و اتهام بی‌عرضگی غیر انقلابی زده‌اند. نهضت آزادی هیچ‌گاه داعیه‌ی برتری و انحصارگری مکتبی نداشته، پرچمدار تفاهم و تساهل Tolerance بوده است.

گذشته برآمده و به جمع‌آوری عدّه و عدّه پرداخت^۱؛ و برای توفیق در این راه اگر مانند چپی‌ها و مجاهدین از انبارهای نظامی و محل‌ها و ماشین‌های طاغوتی استفاده نبرد ولی از مقام و موقعیت‌های اختصاصی و از تشکیلات و نهادهای انقلاب بهره‌های کافی به سود اقتدار و احاطه حزب بردند. به طوری که شهید چمران، مانند مرحوم لاهوتی، از مشارکت در شورای سه نفری سپاه پاسداران به عنوان نماینده‌ی دولت خودداری کرده می‌گفت، این دستگاه درست شده است که بازوی نظامی حزب باشد. اگر جهاد سازندگی که با ابتکار وزیر مشاور در امور اجرایی و دولت موقت به وجود آمده و بنا به درخواست دولت موقت یک نماینده روحانی از طرف امام، به منظور جلوگیری از سوء استفاده و تبلیغات کمونیست‌ها در شوراهای شهرستان‌ها، برای آن تعیین شده بود، مدتی از عمرش نگذشته تبدیل به شعبه‌ی عمران اجرایی و تبلیغاتی حزب در روستاها گردید.

شخصیت‌های روحانی مستقل یا مافوق شورای انقلاب و حزب نیز هر کدام با قبول یک پست امدادی، تبلیغاتی، قضائی، اجرایی و نظارت و یا باقی ماندن در منطقه و مسند قبلی، از طریق سرپرستی کمیته و جرگه‌ای از داوطلبان و پاسداران، هاله‌ای از قدرت در قلمروی مربوطه برای خود ترتیب می‌دادند.

به این ترتیب هنوز یک سالی از پایان حرکت اول انقلاب نگذشته، قدرت جویی، و قدرت‌سازی از اشتغالات فکری عمده و برنامه‌های اساسی حرکت دوم گردید. سپس کسب قدرت و جنگ قدرت، مانند خواسته‌های دیگر بشری از قبیل مال و مکان و مقام که ابتدا حالت وسیله و فرع بر حیات را دارد ولی در نزد بعضی‌ها هدف و معبود گشته ارزش‌های دیگر زندگی و خود زندگی را فدای آن می‌نمایند، اصالت و هدفیت پیدا کرد. بدیهی است که هر کس و هر گروه آن‌را به عنوان مقدمه‌ی ضروری وسیله مشروع خدمت به انقلاب و اسلام و برای مبارزه با ضد انقلاب، با ارتجاع یا با امپریالیسم توجیه می‌نمود. و بعد با یک استدلال ماکیاوولی که هدف، وسیله را مشروع می‌نماید یا استنباط اصولی که مقدمه‌ی واجب واجب است، تشبث به هر دستاویز، دفع موانع به هر نحو ممکن و هر نوع تضعیف و طرد مخالف و رقیب

۱. و باز هم بازنده‌ی معرکه نهضت آزادی بود، زیرا به طوری که در فرمان نخست‌وزیری دولت موقت اشاره شده است و امام در جلسه انتخاب و انتصاب دولت تصریح کرده بودند که مسئولین و متصدیان نباید وابستگی حزبی یا لاقط فعالیت حزبی داشته باشند، سران نهضت آزادی تنها افرادی در شورای انقلاب و دولت موقت شدند که وفادار به این قول و قرار ماندند.

احتمالی ولو با تهمت و تجسس و تحریف حقایق و به دور از تقوا و انصاف، نه تنها مجاز بلکه مثاب و ممدوح تلقی شده جامعه انقلاب اسلامی به صورت میدان‌های مسابقه گروه‌ها و شخصیت‌ها برای لجن‌مال کردن یکدیگر و ضرب و کشتار و اعدام و انفجار درآمد.

* * *

وقتی به ماجراها و جدال‌های دوران‌های شورای انقلاب، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و دولت‌های قبلی و به زد و بندها و زد و خورد‌ها نگاه می‌کنیم در پشت و پایه‌ی بسیاری از حرکات و برخوردها چیزی جز جنگ قدرت، با ظاهری از خدمت و مبارزه با خیانت نمی‌بینیم. غالباً طرفین دعوی ادعاهای مشابه داشته خود را انقلابی قاطع، ضد امپریالیسم، دشمن خونین ضد انقلاب یا ارتجاع و لیبرالیسم و رهروی مخلص خط امام معرفی می‌نمایند، و مع‌ذکک تا امحاء و انهدام رقیب از پا نمی‌نشینند. انتخابات ریاست جمهوری با فعالیت‌ها و خرج‌ها و تبلیغاتی که نامزدها برای خود می‌کردند، یا خام طمعی‌هایی که داشتند و افشاگری‌ها و نسبت‌هایی که در باره سایرین رواج می‌دادند، از زنده‌ترین صحنه‌های جنگ قدرت بود. پس از آن، دعوا و درافتادن‌های پشت پرده، بحث‌ها و تعهد و تخلف‌های در جلسات شورای انقلاب، کشاندن ملت و امت به صحنه، نشر مقالات و حملات روزنامه‌های مربوطه، کشمکش‌های بر سر تعیین نخست‌وزیر و وزراء و رؤساء، هیأت حکمیت سه نفری و بالاخره نطق‌ها و حملات در مجلس، تماماً برای زمین زدن یک طرف و یکه تاز میدان شدن طرف دیگر بود، والا هیچ کدام آن‌طور که همدیگر را متهم می‌کردند و می‌کوبیدند، نه بی‌دین و جانی بودند و نه خائن و خدمت‌گزار آمریکا، ضمن آنکه هیچ کدام نیز خالی از خطا و خودخواهی یا معجزه‌گر در حل مشکلات مملکت نبودند. وقتی پای جاه‌طلبی و جنگ قدرت در میان می‌آید هم در ادعای فضائل و حسنات غلو می‌شود و هم در اتهام رذائل و سیئات؛ حقیقت و حق یا صلاح و آینده مردم دیگر مطرح نبوده آن کس که دست آخر بهره‌مند از معرکه و سوار بر خر مراد می‌شود، شیطان است!

قضات شرع

جدای از عوامل و عناصر در صحنه که در بندهای گذشته مرور کردیم و علاوه بر

تشتت و تفرقه و تخصص‌هایی که در اثر تعدد افکار و افراد و مراکز تصمیم‌گیری، با داعیه‌های مکتبی و انحصارگری و با جنگ‌های قدرت به وجود آمده بود، پدیده‌ی دیگری که نباید فراموش کرد نارضایتی‌های حاصله از نوآوری‌های انقلاب و از عمل بعضی نهادها بود که در تمام یا بعضی از قشرهای مملکت - صرف نظر از به‌جا و به‌حق بودن یا بی‌جا و ظالمانه بودن و آثار و اعمال آنها - ظاهر گردید؛ این پدیده خود یکی از نمونه‌های گریز از مرکز در حرکت دوم انقلاب محسوب می‌شود؛ پدیده و واقعیتهایی که نقش عمده‌ای در تضعیف وحدت و قدرت اولیه داشته مقامات مسئول و رهبری عنایت چندان به آن نمی‌کردند و در عوض برای افکار عمومی و مردم موضوع مهمی محسوب می‌شود.

رضایت عمومی یا جلب افکار و تألیف قلوب مردم به سوی رهبر و به سوی یکدیگر، مسئله‌ی حساسی است که از نظر جامعه‌شناسی و مدیریت و برای موفقیت یک انقلاب حائز اهمیت و اثر می‌باشد؛ چیزی نیست که با تظاهر و تبلیغات و با جوسازی و تحمیل تأمین گردیده اثر مطلوب ببخشد. رضایت عمومی از نظر اسلامی و الهی نیز محل خاصی در قرآن حکیم دارد. پراکنندگی نفوس از اطراف رسول اکرم یا گریز از مرکز امت را که منافقین به آن اصرار داشتند، قرآن آفت رسالت تلقی کرده است:

«هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا»

(منافقون (۶۳) / ۷)

(همان‌ها هستند که می‌گویند انفاق برای کسانی که پیش رسول خدا هستند نکنید تا از اطرافش پراکنده شوند...)

و در مقابل آن محبت، ملایمت و محبوبیت او را رحمتی از جانب پروردگار می‌داند و سفارش گذشت و استغفار برای ناراضی‌های معترض و نادان کرده می‌خواهد مردم نه تنها مورد ملامت پیغمبر بلکه مورد مشورت نیز قرار گیرند و در این کار به خدا توکل و اعتماد نماید:^۱

۱. همین مطالب یا فایده عفو زندانیان و خوشروئی و خوشرفتاری با طبقات ملت را در نامه سرگشاده مورخ ۱۳۵۹/۵/۶ خدمت امام تذکر داده و گفته بودم:

«برای سبک کردن بارها و تقلیل دشمنی‌ها و نارضایتی‌ها، در این سفر دراز انقلاب بود که مرحوم طالقانی و دکتر سبحانی و بنده و بسیار کسان دلسوز دیگر سفارش عفو و تأسی به رسول خدا و به بعضی از بزرگان و فاتحین را خدمتتان می‌کردیم... البته نه درباره عاملین و آمرین و مباشرین قبل یا غارتگران دست اول بیت‌المال... سفارش ما همان چیزی بود که خداوند به فرستاده‌اش می‌فرمود:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَّانْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.»^۱

در جای دیگر نیز نصرت خدا و ضامن پیروزی حفظ از خدعه دشمنان را پیوند دل‌های گروندگان می‌داند که با هیچ قیمتی جز به خواست خدا نمی‌توان به دست آورد:

«هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ.

وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلَفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.» (انفال (۸) / ۶۲ و ۶۳)

(... اوست کسی که تو را با یاری خود و گروندگان تأیید و تقویت کرده است.

و میان دل‌های آنان پیوند محبت برقرار نمود که اگر تمام آنچه در زمین هست خرج می‌کردی الفت قلوبشان را شخصاً تأمین نمی‌نمودی و لکن خداوندی که عزیز و حکیم است میانشان را پیوند داده است.)

→ «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَّانْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران (۳) / ۱۵۹)

و همان کاری که خدا را به سپاس گذاشته می‌گوئیم:
«الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ عَفْوِهِ بَعْدَ قُدْرَتِهِ.»

سه سال و یکماه و هشت روز بعد از این تاریخ، امام در جلسه‌ای که اعضاء کمیسیون‌های داخلی و خارجه مجلس، بعد از واقعه‌ی فضاحت‌انگیز حملات زبانی و یدی چند نفر از نمایندگان به آقایان مهندس صباغیان و مهندس معین‌فر در ۱۳۶۲/۸/۱۰ به‌حضورشان رسیده بودند از جمله چنین فرمودند:

«در مسائل ملایمت و جهت رحمت بیشتر از جهت خشونت تأثیر می‌کند... میل دارم وضع و امور با ملایمت و اخلاق حسنه صورت بگیرد و این خیلی بهتر است... با خودمان رثوف باشیم و در مقابل دشمنان سرسخت... عقل اقتضا می‌کند که وقتی عده‌ای مخالف داریم خودمان مخالفت‌مان را کنار بگذاریم تا با وحدت کلمه این مملکت برسد به آنجا که همه دلمان می‌خواهد.»

(ای کاش این رهنمودها را از سال ۱۳۵۸ و بعد از حملات به آمریکایی‌ها و گروگان‌گیری می‌فرمودند.)
۱. آل عمران (۳) / ۱۵۹: در پرتو رحمت الهی، بر آنان [که در احد نافرمانی کردند و پشیمان شدند،] نرم [خو و مهربان] شدی؛ و اگر خشن و سخت دل بودی، از گرد تو پراکنده می‌شدند، پس از آنان در گذر و برایشان آموزش بخواه و در کار با آنان مشورت کن؛ و چون [بر اساس مشاوره] تصمیم گرفتی، بر خدا توکل کن، که خدا توکل کنندگان را دوست دارد.

از نظر فقهی نیز می‌دانیم که یکی از موارد مصرف زکات «مَوْلَفَةً قُلُوبِهِمْ» است که گفته‌اند، منظور غیر مسلمانان همجوار و حول و حوش بلاد اسلام یا کسانی هستند که تمایل و جلب سمپاشی آنها مفید واقع می‌شود. درست است که رهبری انقلاب و مکتب انقلاب دوستانداران و فدائیان زیادی داشته‌اند که مخصوصاً در جبهه‌های جنگ اثبات حداکثر اخلاص و ایثار و شهادت را نموده ارزش‌های اعلای بی‌سابقه و بی‌نظیری را در تاریخ ایران به وجود آوردند، اما اقلیت کافی نیست و ادای خدمت یا وظیفه‌ی عبادت، و ابراز ایثار و شهادت، دلیل بر رضایت و الفت عمومی نمی‌شود.

در عصر خلفا نیز حضرت سجاد با وجود بدعت‌ها و اختناق شدید و در غیاب عدالت و الفت، برای سلامتی مرزداران اسلام و پیروزی جهادگران دعا می‌فرمود. «الفت و همکاری شائقانه که در حرکت اول اکثریت بزرگی از ملت را در کلیه‌ی طبقات در بر گرفته بود در حرکت دوم، اگر در گروه‌های مجذوب با اخلاصی شاهد ایثار و سرسپردگی‌های برجسته‌تر از نظایر تاریخی و مذهبی شده‌ایم ولی در مجموع و به‌طور محسوس، سیر نزولی پیدا کرده است». و در مقابل چقدر تعداد ناراضی‌ها، سرخورده‌ها، کینه‌به‌دل گرفته‌ها و از انقلاب و اسلام برگشته‌ها در تزايد می‌باشد! البته ادعا و استدلال اینکه ناراضی‌ها و معترضین به دلیل ناراضی بودن و اعتراضشان و علی‌رغم کثرتشان از حساب امت و ملت و مملکت خارج بوده حتماً از مرفهین و طاغوتیان و ضدانقلاب‌ها هستند، عذر بدتر از گناه محسوب می‌شود. به فرض صحت، چرا گذاشته‌اید و چه کرده‌اید که اینقدر ضد انقلاب درست شده است؟ کاسه کوزه را به گردن ابرقدرت‌ها شکستن نیز کار آسانی است ولی عذر قابل قبول نیست. در حرکت اول هم همین ملت و همین ابرقدرت‌ها وجود داشتند. آیات قرآن آنجا که تأکید و تکیه روی تمرکز مردم و الفت و علاقه‌شان می‌نماید ناظر بر عموم بوده اختصاص دادن الفت و رضایت به اقلیت خواص از مقوله و منطق تفکیک و تمایز طبقاتی مارکس و فرعون و شاهنشاهان می‌باشد. نهایت بی‌انصافی است که تقریباً کل جامعه و اکثریت قریب به اتفاق ملت در محرومیت‌های دوران استبداد و در راه‌پیمایی‌ها و پیروزی انقلاب مشارکت داشته باشند و در بیعت یا رفراندوم نظام جمهوری و قانون‌اساسی و در انتخابات نمایندگان آرائشان خواسته شود ولی جماعات قابل توجهی را که شامل طبقات متوسط و محروم و مستضعف زیادی می‌شود از حساب امت و ملت اخراج کرده برای رضایت و محبتشان ارزش و اعتبار قائل نباشیم.

اما چه چیز باعث این سلب الفت‌ها و انصراف یا گریز از وحدت شده است؟ همان‌طور که خوشروئی و بخشش و احسان - که خداوند رحمان، پیغمبرش را به آنها توصیف و توصیه می‌کند - ایجاد الفت و ارادت می‌نماید و سعدی شاعر محبوب ملی می‌گوید:

بنده‌ی حلقه‌به‌گوش ار نوازی برود

لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش
انقلاب ما از آغاز حرکت دوم، به تبعیت از مرام و مکتب ملعون مارکس، قیافه‌ی عبوس در برابر افراد و قشرهایی از ملت به خود گرفته روابط و ضوابط بر مبنای کینه و انتقام و در جهت تصفیه حساب‌های گذشته و عقده‌های انباشته شده رفت. در حالی که در حرکت تمرکزی اول به طوری که دیدیم، طرف حساب عمومی و نامزد اخراج از کشور، تنها شخص شاه بود، با دربار و دارودسته زیر فرمان مستقیمش. قیام‌کنندگان و مبارزین و رهبران در مجموع نظام استبدادی را که استیلای خارجی حامی و هادی آن بود یگانه مقصر و منشاء همه مفاسد و معاصی می‌شناختند. از شعر معروف حافظ، شعار ساخته می‌گفتند:

منظر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته در آید

عموماً عقیده داشتند که با ریشه‌ی ام‌الفساد ریشه‌های فرعی گسترده در ادارات و افراد و اذهان نیز خشک شده مسئله‌ای غیر از برادر-خواهری و همکاری برای خودسازی و نوسازی نخواهیم داشت. قبلاً توضیح داده بودیم، در آن زمان صحبت از تداوم انقلاب نبود؛ امام هم در ماه‌های اول برای فرو نشاندن شعله‌های خشم و تیرهای خصومت و جلوگیری از فوران خون از هر طرف، اعلام کرده بودند که سواکی‌ها و ساواکی‌ها که مباشرت مستقیم در قتل نفوس داشته تیراندازی به روی مردم کرده یا فرمان کشتار صادر نموده‌اند، و خارج از متصدیانی که به غارت بیت‌المال پرداخته‌اند، به دیگران نباید کاری داشت.

طبیعی است که شعله‌های زبانه کشیده تنورهای از زیردمیده، به این سهولت خاموش نمی‌گشت و جوانان داغ شده میدان یافته از هر طرف شکاری به چنگ می‌آوردند. انقلاب و انتقام هم که مملکت و محاکمه نمی‌شناسد، و اگر زیر بار آن

برود باید صحرایی و به اعتبار انقلابان اسلامی و شرعی باشد، که بحمدالله داوطلبان تشنه به خون با قضاوت‌های پیش‌نوشته حاضر در صحنه بودند.

بعد از کمیته‌های انقلاب - که پیش از پیروزی بنا به ضرورت و ایثار خدمت تشکیل شده بود - اولین نهاد یا نوبت حرکت دوم، قضات شرع دادگاه‌های انقلاب بودند با چنان داغی و تندی که بعضی‌ها منتظر دریافت حکم و تدوین اختیارات و مقررات نیز نمی‌شدند و پس از آنکه لایحه قانونی دادگاه‌های شرعی با تعیین حدود صلاحیت‌های مربوطه از طرف شورای انقلاب تنظیم و به تصویب رهبری رسید، خود را چندان به رعایت آن مقید نمی‌دانستند؛ هم با دست و دل باز از حدود مصوب شورای انقلاب و فرمان اولیه امام که تنها شامل سه دسته محدود از مجرمین می‌شد، فراتر می‌رفتند و هم دایره‌ی صلاحیت و مسئولیت‌های خود را به‌وظیفه‌ی شرعی امر به معروف و نهی از منکر تعمیم داده قضاوت و دخالت در تخلفات دینی و در رفتار و روابط مردم می‌نمودند. و اگر قضات شرع دادگاه‌های انقلاب مسامحه و مدارا نشان می‌دادند یا تجسس و تهمت را نمی‌پذیرفتند، جوانان مأمور و پاسداران پرخروش یا ضابطین خودجوش، جبران نقص و ضعف مزبور را به‌عهده می‌گرفتند؛ مرتباً شکار می‌آوردند و چه بسا که راساً عهده‌دار توقیف و تعزیر و تصفیه می‌شدند؛ یا در احکام تبرئه و تخفیف صادره تجدید نظرها و تشدیدها و ممانعت‌هایی از پیش خود به عمل می‌آوردند.

البته تشدید و توسعه‌های فوق‌جریاناتی بود به موازات سیر تحولی و تفرقه‌های دیگر انقلاب در حرکت دوم، مانند اشاعه‌ی مسلحانه اسلام و اجرای اجباری احکام در میان مردم به‌عنوان برنامه‌ی انقلاب و وظیفه‌ی اصلی دولت اسلامی، به‌جای مباشرت در امور و اموال عمومی، برطبق اصول و قوانین اسلام و به‌لحاظ امنیت و عمران و نظامات^۱. به این ترتیب دایره‌ی عمل دادگاه‌های انقلاب و کمیته‌های جلوگیری از منکرات، از حدود اولیه‌ی قاتلین و غارتگران و همچنین از ساواکی‌ها و طاغوتی‌های معاند، تجاوز کرده شامل نه تنها کلیه‌ی مخالفین با دولت و نظام شد بلکه به تدریج و به‌زودی متخلفین از احکام شرع را در ادارات و در خیابان‌ها و جاده‌ها و در محل‌های کسب

۱. همان‌طور که حضرت امیر(ع) در فرمان انتصاب مالک اشتر به ولایت مصر وظایف او را چهار عمل ذیل دانسته‌اند:

«خراج آن دیار بستاند و با دشمنان آن پیکار کند و کار مردم به سامان آورد و شهرهای آن آبادان سازد» (نهج‌البلاغه ترجمه آقای دکتر اسدالله مبشری).

و در خلوت خانه‌ها، در برگرفت^۱.

مخالفت با دولت و دستگاه یا با متصدیان و متولیان نیز به سهولت برچسب مخالفت با نظام جمهوری اسلامی را پیدا کرده^۲ با وحدتی که میان جمهوری اسلامی و روحانیت و عاملین نظام قائل می‌شدند هرگونه مخالفت یا اختلاف نظر و انتقاد و حتی تأیید و تمایل قلبی به مخالفین، به‌زعم بسیاری از دست‌اندرکاران و قضات محترم، مخالفت با اسلام و محاربه با خدا تلقی گردیده قهراً مشمول شدیدترین کیفرها - تا حکم اعدام - می‌گردید.

حال اگر تعداد محکومین و مشمولین این احکام را در تعداد والدین و خانواده‌های مربوطه ضرب کنیم و دایره‌ی دوستان و آشنایان و اطلاع‌یابندگان را به‌دور هر کدام بکشیم، معلوم است که کمیت و کیفیت ناراضی‌ها و معترضین و دشمنان انقلاب در سراسر کشور سر به‌کجا خواهد زد! خصوصاً وقتی شکایت از گرانی و کمبود اجناس و از ناامنی و انواع ناراضی‌هایی را که قبل از انقلاب وعده‌ی رفاه و رفع آنها را داده بودند، در نظر بگیریم سر این مطلب آشکار می‌شود که چرا هنوز چهار سال از پیروزی نگذشته ناله و نفرین‌ها بلند شده و همه‌جا در محاورات خصوصی و در بازار و کوچه و تاکسی صدای شکایت و لعنت به گوش می‌خورد.

البته بحث در نفی و اثبات احکام صادره و صحت و دقت قضاوت‌ها نیست، و از الزامی و به‌جا بودن تنگناها و سختی‌ها یا بی‌جا بودن سر و صداها، با توجه به جنگ

۱. تا آنجا که امام در یک اعلامیه یا فرمان ۸ ماده‌ای معروف در تاریخ ۱۳۶۱/۹/۲۴ به منظور تأمین اجتماعی و قضایی مردم و برای جلوگیری از افراط‌کاری‌های متداول پاسداران و جوانان حزب‌اللهی، از جمله تأکید کردند:

«ماده ۶ - هیچ کس حق ندارد به‌خانه یا مغازه یا محل کار شخصی کسی بدون اذن صاحب آنها وارد شود یا کسی را جلب کند، یا به‌نام کشف جرم یا ارتکاب گناه تعقیب و مراقبت نماید و یا نسبت به‌فردی اهانت نموده و اعمال غیر انسانی، اسلامی مرتکب شود... یا برای کشف گناه و جرم... شنود بگذارد و یا دنبال اسرار مردم باشد و تجسس از گناهان غیر نماید... مرتکبین هر یک از امور فوق مجرم و مستحق تعزیر شرعی است و بعضی از آنها موجب حد شرعی می‌باشد.»

در ماده ۷ نیز آمده است که:

«... هیچ‌یک از قضاات حق ندارند ابتدا حکمی صادر نمایند که به‌وسیله‌ی آن مأموران اجراء اجازه داشته باشند به منازل یا به محل‌های کار افراد وارد شوند...»

۲. یکی از آقایان دادستان کل انقلاب در یک اعلامیه یا مصاحبه‌ی رسمی اظهار کرده بود که مخالفت با مأمورین و عدم اجرای دستورهای کارمندان دولت جمهوری اسلامی، حتی با یک پیشخدمت و کارمند جزء خلاف شرع است و در حکم ضدیت با اسلام تلقی می‌شود (نقل به مضمون و از روی حافظه).

تحمیلی و محاصره اقتصادی، حرف نمی‌زنیم. صحبت از اثر وضعی دادگاه‌ها و کیفرها روی مردم مملکت است؛ واقعیت‌هایی که اعم از حق بودن یا نبودن، غیر قابل انکار است و مسلماً اگر قضاوت‌ها و رفتارها، آن‌طور که علی علیه‌السلام امر به عدالت و احسان کرده و شخصاً در باره ابن ملجم مرادی، ضارب خارجی و منافق خود عمل فرمود، انجام می‌گرفت، زندان‌ها و گورستان‌های کشورمان صورت فعلی را پیدا نمی‌کرد، تا آنجا که ناچار شوند مثلاً بیست نفر را در یک سلول چهار نفری جا دهند، و شکایت‌ها و نفرین‌ها گوش شنوا پیدا نکنند. اما متأسفانه برخلاف تاکید که آن حضرت به فرزنداناش کرده می‌فرمود، مبدا به‌بهانه‌ی قتل امیرالمؤمنین به سراغ کسان و همدستان او رفته آزار و کشتار راه بیندازید، بسیار شنیده شده است که من باب احتیاط و اکتشاف، پدر یا کسان شخص مظنون را برده و تحت فشار گذارده‌اند تا متهم پیدا شود. اگر با منافقین و مخالفین و محاربین مانند علی عمل می‌شد تحسین و تصدیق دنیا به سوی جمهوری اسلامی و اسلام سرازیر می‌گشت و داعی نداشتیم که مؤسسات بین‌المللی مدعی بشر دوستی را به زندان‌هایمان راه ندهیم تا حکم غیابی صادر کنند و تبلیغات سوء علیه ما راه بیندازند، و از ابتدای پیروزی، دستگیر شدگان اصلی بدون محاکمه و دفاع، و به‌صورت غیرعلنی اعدام نمی‌شدند. آنان که مانند پیغمبرمان راه حق می‌روند و کلام و کارشان حق است از محاسبه رودررو و از مباحله‌ی آزاد آشکار استقبال نموده خود را بی‌جهت بدانام نمی‌کنند.

بدیهی است که محارب مسلح، خرابکار فتنه‌انگیز و مفسد فی الارض باید دستگیر و محاکمه و تعزیر شوند و در صورت ارتکاب جرم و ثبوت صحیح، بر طبق موازین متقن قضای اسلامی اعدام هم بشوند؛ کسی با قصاص به حق و اجرای به‌عدل احکام قضا که از طرف قضات عادل عالم بی‌طرف با تقوا، پس از دفاعیات آزاد متهم صادر شده باشد، مخالف نیست. ولی خیلی فرق است مابین رسیدگی صحیح و کشف جرم که از روی هوشیاری و ورزیدگی در چارچوب قانون اساسی و با توجه به حقوق انسانی و کرامتی که خداوند عزیز رحیم به فرزندان آدم عطا کرده است اجرا گردیده و به توصیه امام توجه شود که «هیچ کس حق ندارد رفتار غیر اسلامی داشته باشد»، با آنچه برخی مامورین خدانشناس و معلول در حق مرد و زن یا پسر و دخترهای اسیرشان روا می‌دارند و برخوردهای ناهنجار که با ملاقاتی‌ها و با مادران دردمند و داغ‌دیده در کنار زندان و در قبرستان صورت می‌گیرد و در هر حال با همه‌ی تهدیدها و انکارها و استنادها صدایش به بیرون می‌رسد، و ده مورد و صد مورد و

هزار مورد نیست، نه تبلیغ خارجی و تحییب داخلی برای جمهوری اسلامی می شود و نه جلب افکار و الفت قلوب برای اسلام می نماید.

اثر سوئی را که قضات شرع دادگاه‌های انقلاب، با زندان‌ها و پاسدارانشان و با نمایشگری‌ها و درس‌های تلویزیونی، در افکار و اذهان مردم این مملکت ایجاد کرده‌اند، فقط خدا می داند چه اندازه است! بدتر از آن و دردناک‌تر از همه چیز بیزاری و بازگشت‌هایی است که در ایمان و علاقه مردم از مسلمانی و روحانیت و اسلام به‌بار آورده است! بسیارند مردان و زنان پیر و جوان که صاحب اعتقاد و عشق به‌خدا و پیرو قرآن و پیغمبر و امامان بوده‌اند و حالا با عمل قضات شرع دادگاه‌ها و با رفتار مأمورین تفتیش و تحمیل عقاید و احکام، از دین و خدا برگشته‌اند. نماز و حجاب و دعا را کنار انداخته، بد می‌گویند و اظهار می‌کنند که آنچه در کتاب و پای منبر از عدالت و رحمت و حقیقت شنیده بودیم دروغ بوده؛ اسلام واقعی چیزی است که می‌بینیم و محمد و علی هم مثل اینها بوده‌اند.^۱ «جای بسی تاسف و تاثر است که آئین رحمة للعالمین را چنین تغییر چهره داده از گروندگان و شیفتگان انقلاب، ضد انقلاب ساخته باشیم و به‌جای درختان رحمت و رأفت تیغ‌های شقاوت و خصومت نشانده، اسلام عزیز مطرود و منفور از آب درآید! خدایا پناه بر تو!»

باز هم متذکر می‌شویم که کسی منکر و مخالف امر به معروف و نهی از منکر یا اشاعه و اجرای اسلام در ایران نیست؛ حرف بر شیوه‌ی عمل و کننده‌ی عمل است. «بتمرگ و بشین و بفرما» با همه‌ی تفاوت اثرها، یکی است. امر به معروف و نهی از منکر که ما را «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»^۲ می‌نماید «يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ»^۳ است و «وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ»^۴، به شرط «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۵، با احترام به آزادی و کرامت انسانی، همراه با «جدال احسن» و تأسی نیکو به رسول اکرم که خدا مکرر به او می‌فرمود «وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»^۶ یا «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»^۷.

۱. در نامه‌ای خصوصی به تاریخ ۱۳۶۲/۵/۱۰ برای امام نوشته بودم که با کمال تأسف امروز ما به جای

«يَدْعُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» شاهد «يَخْرُجُونَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» هستیم.

۲. آل عمران (۳) / ۱۱۰: شما نیکوترین مردمی هستید که به جهان عرضه شدید...

۳. آل عمران (۳) / ۱۰۴: ... که به نیکویی فرا خوانند...

۴. احزاب (۳۳) / ۴۶: و نیز دعوت کننده به سوی خدا، بر طبق روشی که او معین کرده است...

۵. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست...

۶. انعام (۶) / ۱۰۷: ... و تو را نگهبان آنان تعیین نکرده‌ایم...

۷. غاشیه (۸۸) / ۲۲: سیطره بر آنان نداری (، تو مسلط شده بر آنها نیستی).

تازه خود خدا آنجا که آمر به ما می شود و برای امانت و حکومت و عدالت «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ» می فرماید پشت سرش «نِعْمًا يَعِظُكُمْ بِهِ» اضافه می نماید^۱ :
«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا.»
(نساء (۴) / ۵۸)

(به درستی که خداوند به شما امر می کند امانت‌ها را به اهلش برسانید و چون میان مردم به حکومت و قضاوت می‌نشینید، حکم به عدالت نمایید همانا که خداوند چه خوب به شما پند می‌دهد و موعظه می‌کند همانا که خداوند بسیار شنوا و بینا است.)

آنجایی هم که فرد بدکردار یا طائفه و دولت تجاوزکاری با عمل و آزار و تعرضش دست‌اندازی به حقوق و آزادی و به حدود سایرین بنمایند دفاع از خود و از جامعه، تا حد خواباندن فتنه، هیچ گاه ایجاد افتراق و اعتراض نخواهد کرد، بلکه فطرت انسانی، قوانین عرفی و آیات قرآنی همگی حکم به حمایت و انتصار مظلوم کرده است و الفت و وحدت محکم‌تر خواهد شد.

امام بارها گفته‌اند که قوانین فعلی مملکت در حکم احکام شرعی است و همه موظف به تبعیت از آن هستند و تخلف از آن تخلف از احکام شرعی است؛ معذالک دیده شده است که بعضی از حکام شرع در عمل قوانین مملکتی و احکام شرع را زیر پا می‌گذارند. گوئی آنها از تبعیت از احکام شرع معاف هستند، مانند عملکرد حاکم شرع مستقر در شهرداری تهران در بذل و بخشش اراضی به افراد مورد نظر و برخلاف مقررات وزارت مسکن و شهرسازی.

پیامی از آیت‌الله منتظری

در پایان بررسی گریز از وحدت در حرکت دوم به نقل قسمتی از یک پیام آیت‌الله منتظری که به مناسبت دومین سالگرد فاجعه ۷ تیر در تاریخ ۱۳۶۲/۴/۶ ایراد شده - و جانا سخن از زبان این کتاب گفته‌اند - می‌پردازیم:

۱. خیلی فرق است مابین امر به معروف قرآنی و خداپسند سنت نبوی با آنچه مردم شنیده‌اند و می‌گویند که مثلاً در ماه رمضان گذشته داخل خانه کسی که تازه از عمل جراحی بیمارستان آمده و کباب برایش درست می‌کرده‌اند شده او را به جرم روزه‌خواری شلاق بزنند تا بخیه‌ها پاره شود و خودش فوت کند. جای دیگر دختری را که همراه مادر، بدون جوراب به خیابان آمده بوده است به منکرات برده ترحم به توضیح و تمناهای مادر نکرده چنان تعزیر و تهدیدش کنند که در اثر ضرب و ترس، مقابل چشم مادر جان بدهد!

«آنچه به نظر مهم است و زمینه را برای نفوذ دشمن آماده می‌کند برخوردارهای ناروا و اعمال و رفتار و اخلاق خود ماست که بیشترین نقش را ممکن است خدای نکرده در شکست انقلاب داشته باشد. آنچه امروز نیاز واقعی انقلاب است حفظ وحدت کلمه و خلوص نیت همه نیروهای مؤمن و لایق است. نیروهایی که می‌توانند با اخلاص کامل و به دور از هر انگیزه‌ای غیر از رضای خدا به انقلاب و اسلام خدمت نمایند. امروز خطر تشتت نیروها و دل‌سردی و احساس تنهایی و به انزوا کشیده شدن افراد و نیروهای با کفایت متعهد در اثر جوسازی‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها و تهمت زدن‌ها و اعمال غرض‌ها و ترتیب اثر دادن بر «می‌گویندها» کاملاً احساس می‌شود. حفظ وحدت کلمه و پرهیز از هر گونه عامل تفرقه و پراکندگی نیروهای اصیل و مؤمن و به کار گرفتن آنها در سطح توانشان امروز از وظائف بزرگ دولت و ملت است. رمز اصلی پیروزی انقلاب و مقاومت آن در برابر همه‌ی توطئه‌ها در همین وحدت کلمه و یکپارچگی نیروها بوده است و بقاء آن هم در گرو همین نیرو است؛ قهراً آفت بزرگ انقلاب خصلت خودخواهی و تعصب‌گرویی و خودم‌جوری‌ها و خودبینی‌ها خواهد بود و بالنتیجه از تذکرات به‌جا و انتقادات سازنده ناراحت می‌شویم و خدای ناکرده باعث ترویج فرهنگ تملق و چاپلوسی خواهیم شد.»

«... خصلت‌های نارواست که به انقلاب ضربه می‌زند و خون‌های پاک شهدای عزیز را هدر می‌کند و فرصت‌های الهی را که نصیب ملت ما شده از ما می‌گیرد. پس تا دیر نشده و مورد غضب و خشم خدا قرار نگرفته‌ایم و شرایطی پیش نیامده که دیگر پشیمانی سودی نداشته باشد، بیاییم در این ماه مبارک رمضان که ماه خودسازی است و در آستانه لیالی قدر، قدر و منزلت و موقعیت تاریخی خود و دین خود را نسبت به اسلام و انقلاب و خون‌های شهدای عزیز، خود را ارزیابی کنیم و با یک تصمیم انقلابی در نفوس خود تحول الهی ایجاد نماییم و خود را از وابستگی‌ها و اخلاق شیطنی آزاد کنیم.»

* * *

جای بسی امیدواری و امتنان است که شخصیت مورد توجه امام و متولیان انقلاب، با شهامت صادقانه‌ای پا از افسانه‌ی جاهلانه «بیگانه پرستی» که هر چه بر سر ما

می‌آید به دستور و به دست ابرقدرت‌هاست، فرانهاده در اواخر این پیام اعلام بر تأکید به بازگشت به وحدت کلمه و ترک تعصبات گروهی و خود محوری‌ها، از آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۱ استمداد کرده‌اند و به جبهه داخلی نفوس توجه نموده، فائق شدن بر شیاطین و هواهای نفسانی یا جهاد اکبر ضامن پیروزی بر مشکلات و غلبه بر خصم در جبهه‌های جنگ تحمیلی دانسته‌اند.

جنگ عراق

تحلیل حرکت دوم انقلاب و به‌طور کلی تدوین تاریخ انقلاب اسلامی ایران بدون توجه به جنگ و درگیری با عراق که در واقع مهم‌ترین رویداد می‌باشد و اصالت و عمق انقلاب را می‌رساند میسر نیست. جنگ تحمیلی عراق که به گفته‌ی مکرر امام از اولویت درجه یک برخوردار است و برنامه‌ی اصلی مملکت و انقلاب را تشکیل می‌دهد، به لحاظ فداکاری‌ها، فعالیت‌ها، هزینه‌ها، ضایعات، نارضایتی‌ها، تبلیغات، جانبازی‌ها و تأثیر روی افکار و جریان‌های داخل و خارج، حقاً مقام اول را احراز کرده، تعیین‌کننده و سازنده سرنوشت ما می‌باشد. این جنگ در حقیقت، هم محصول انقلاب است و هم معرف و محرک آن. البته کمتر انقلابی در دنیا رخ داده است که بدون جنگ و خرابی و بدون کشتار و خسارات بر گزار شده باشد ولی در هر حال تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران چنین درگیری طولانی خونین با چنین نمونه‌های صبر و ایثار و شهادت‌های فراگیر و با چنین پیروزی‌های چشمگیر پرافتخار، علی‌رغم عدم تناسب نیروها و امکانات، به‌خود ندیده است.

جنگ با عراق محصول انقلاب است، نه از این جهت که در حرکت اول و در شعار و پیام راه‌پیمایی‌ها کسی آن‌را خواسته و گفته یا قبلاً پیش‌بینی شده باشد ولی عشق به شهادت، در جریان‌ها و تأثیرات گذشته و در ادبیات دکتر شریعتی، قبلاً تدارک شده بوده و روح انتقام و تخریب آمادگی لازم را فراهم کرده بوده است؛ به‌طوری‌که وقتی اهداف انقلاب در حرکت دوم اوج گرفته صدور انقلاب همراه با مستکبر کوبی و کفرستیزی سایه بر سایر اشتغالات انداخت حمله نظامی عراق در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ به‌عنوان ارمغانی از غرب که انتظار آن‌را داشتند و باید به استقبالش شتافت با خونسردی و سربلندی پذیرفته شد.

۱. رعد (۱۳) / ۱۱: خداوند حال و وضع قومی را تعبیر (به بدی یا به خوبی) نمی‌دهد مگر آنکه آن قوم خود را تغییر دهند.

عصر همان روز که عراق با بمباران فرودگاه مهرآباد تهران حمله نظامی به ایران را آغاز کرد آقای بنی صدر رئیس جمهور با اعلام اینکه :

«بر ما روشن بود که دولت بعث عراق در تابعیت کامل از ابرقدرت آمریکا عمل می کند و هدفی جز این ندارد که به انقلاب اسلامی ما لطمه بزند»

حمله ی صدام را با اطمینان و اعلام اینکه «ما از پیش آگاه بودیم و برای مقابله با این توطئه آماده ایم» تحقیر کرده اظهار داشت:

«صدام حسین امروز کوشید که به عنوان مقلد موشه دایان فرودگاه های ما را مورد حمله قرار دهد به تصور اینکه ما خام و بی خیالیم و هواپیماهای او می توانند فرودگاه های ما را بزنند و نیروی هوایی ما را فلج سازند، چیزی که شد هواپیمایی بود که از دست دادند و به هیچ کدام از پایگاه ها کمترین آسیبی نتوانست وارد کند...»

امام نیز فردای آن روز ناچیز شمردن حمله عراق را چنین بیان کردند که تأثیر مسلم در روحیه ملت و رزمندگان ما داشته است:

«دزدی آمده است سنگی انداخته و فرار کرده است سرجایشان... دیگر قدرت اینکه تکرار بکنند ان شاء الله ندارند. من به ملت ایران سفارش می کنم که... خونسردی خودشان را حفظ کنند و ابداً توجه به این معنی که قضیه ای واقع شده است (نکنند) و واقعاً نشده است.»

چند روز بعد در روزنامه میزان چنین گفته شد:

«... وقتی مورد حمله ناجوانمردانه عراق قرار می گیریم خود را در یک دنیای سراسر دشمن با بیگانه یکه و تنها می بینیم. اینها دو وجه نامطلوب جریان بود اما همان محاصره اقتصادی و بریدگی کلی از سایرین ما را به خودکفایی و استقلال همه جانبه ی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی می کشاند. در برابر چنین تنهایی و پیش آمدها بیش از پیش احساس بازگشت به خود و به خدا را می نمایم؛ احساس و احتیاجی که می تواند فوران سرچشمه ی سرمایه های عظیم باشد. اگر سابقاً با یکی از این مسائل و مصائب روبه رو می شدیم مملکت در غلتیده بود اما حالا انقلاب چنان ما را پخته و ساخته است که هر ماه و هفته دچار آنها می شویم ولی به حول قوه الهی زنده و پایدار می مانیم.»

جنگ با عراق معرف انقلاب ماست از این جهت که با ایمان و اطمینان کلمه، با استقبال بی دریغ از فداکاری ها، تقدیم شهادت ها و ایثارها و با ارائه ی روحیه های

عشق و تسلیم در برابر امام و به خاطر آنچه به نام اسلام شناخته‌اند - اگر چه عمومیت نداشته و در قشرهای خاص، مخصوصاً جوانان از مستضعفین متجلی باشد - چهره جدیدی از ملت کهنسال ایران را نشان می‌دهد. چهره‌ای که بلاتردید با چنین کمیت و کیفیت در گذشته وجود نداشته حسرت هزار یک آن را می‌خوردیم و این انقلاب به وجود آورده است، انقلاب اسلامی حاضر، با همه‌ی ضعف و قوت‌هایش، با قدرت تبلیغاتی و تلقینش و با رهبری و ویژگی‌هایش.

کلیه‌ی کسانی که به جبهه‌ها می‌روند چنان تحت تأثیر جانبازان قرار گرفته احساس کوچکی در برابر عظمت و عدوّ این پاکباختگان می‌نمایند و به اصطلاح «شارژ» می‌شوند که توصیف کردنی نیست؛ ایمان و امام، جذبه‌ی خاص و نیروی عجیبی به وجود آورده است. از هیچ چیز نمی‌ترسند و هر چیزی را می‌سازند. با عشق و اطمینان و بی‌اعتنا به موانع و مشکلات می‌ایستند یا جلو می‌روند و پیروز می‌شوند. پیروزی ایمانشان را می‌افزاید، ایمان محکم‌تر جهش و نیروی بیشتر می‌سازد و پیروزی‌های جدیدتری را می‌آورد و قس علی ذلک. شکست و شهادت و دیدن صدها و هزارها پیکرهای قطعه‌قطعه شده از ترکش خمپاره یا تشییع جنازه کشته‌ها در شهرها و روستاها با حماسه‌سراییه‌ها و شعارها و تبریک‌ها، تحرک تازه و تأیید بیشتر از خط امام و انقلاب در زنده‌ها، مخصوصاً در جوان‌ها و نوجوان‌ها، به وجود می‌آورد. به‌طور خلاصه، ایمان و ایثار و پیروزی به‌صورت تصاعدی بالا می‌رود و جنگ را با همه‌ی سختی‌ها و سوختن‌ها مانند یک برنامه‌ی عادی شیرین پیش می‌برد. خواب‌نماها و دیدارهای امام زمان و انواع کرامت و معجزه‌ها که دیده یا شنیده و یا ساخته‌اند و به‌عنوان تأییدات الهی گرفته می‌شود، نیز به سهم خود پایداری‌ها و پیروزی‌ها را خوراک می‌دهد.

جنگ برنامه‌ی اصلی جمهوری و شغل و هدفی برای ملت حزب‌الله شده است. هدفی بی‌انتها که در برابرش کم و زیاد خسارت‌ها و خرابی‌ها یا تعداد شهیدها و کشته‌ها مطرح نیست و جنایت‌ها هر چه بیشتر، بهتر. طبعاً سازندگی و تولید و تأمین ضرورت‌های حیاتی جامعه و لوازم رفاه و بقا و کفا که انقلاب به‌خاطر آنها راه افتاد، حالت فرعی و درجات دوم و سوم را پیدا می‌کند و مطالبه‌ی آنها مقوله‌ی نق زدن و برنامه‌ی ضد انقلاب محسوب می‌شود.

تا مهر ماه ۱۳۶۱ که خرمشهر تخلیه و به دست نیروهای ظفرمند ما تصرف گردید

صحبت از دفاع از خاک وطن و نجات ملت مظلوم مسلمان بود و بیرون کردن متجاوزین بعثی ستمگر. ولی از همان اوان دعوت داوطلبان تشنه‌ی جهاد و عزیمت به جبهه بالوحه‌ها و نوحه‌های «پیش به سوی جبهه‌ها برای فتح کربلا» صورت گرفته گاه‌گاه اظهار می‌شد که کربلا و بغداد منزلگاه‌های حمله برای فتح قدس و از بین بردن اسرائیل است و سکوی پرتاب برای کوبیدن شیطان بزرگ در ماوراءبحار خواهد بود. یعنی هدف بی‌نهایت برای استمرار شهادت و ابدیت دادن به انقلاب و جنگ تا ظهور مهدی علیه‌السلام. با تبدیل شدن جنگ از حالت دفاع به حالت تعرضی^۱ شرایط روحی و نظامی طرفین نیز دگرگون گردید.

صلح و سلم و میل به اصلاح و صحبت از پایان جنگ علی‌رغم نصوص قرآنی:

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْتَحِ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.
وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِبَصْرِهِ
وَبِالْمُؤْمِنِينَ.» (انفال (۸) / ۶۱ و ۶۲)

(اگر تمایل به صلح نشان دادند پس رو به آن بیاور و بخدا توکل نموده بدان که او بسیار شنوا و داناست.
و اگر قصد فریب تو را داشته باشند نگران نباش همانا که خدا تو را کفایت می‌کند؛ هم اوست که تو را به یاری خود و به وجود مؤمنین نصرت داده است.)

۱. این مطلب، یعنی تعرضی شدن جنگ و هدف‌های بیش از دفاع از خاک کشور و بیرون انداختن دشمن را مقام رهبری و روساء و متولیان و مسئولین و غیر مسئولین مکرر به زبان و قلم آورده خواسته‌اند. از جمله است بیانات صریح ذیل که از زبان فرمانده نیروی زمینی ارتش، سرکار سرهنگ صیاد شیرازی، نقل می‌نماییم (مصاحبه با خبرنگار روزنامه جمهوری اسلامی در مشهد که در شماره ۱۳۶۲/۸/۲ درج شده است):

استراتژی که امروز جمهوری اسلامی برای این نبرد دارد استراتژی نیست که فقط برای آزادسازی زمین‌هایی که دشمن دست نشانده آمریکا به آن تجاوز کرده انجام بدهد. ما در این نبرد می‌خواهیم حقوقی را احیا بکنیم که این حقوق علاوه بر اینکه جواب‌گوی خون آن همه شهداء و ویرانی‌ها باشد که این جنگ ایجاد کرده است ما همچنان ضربه‌ای به دشمن یعنی وارد خواهیم کرد که کاملاً نابود شود و این درس عبرتی شود برای دیگر دست‌نشانده‌گان ابرقدرت‌ها که خیال تجاوز را به مملکت ما در سر نپوراندند و دیگر علیه اسلام ما توطئه نکنند...

ارتباط این جنگ و نبرد برای پیشرفت و تکامل انقلاب اسلامی آینده می‌سازد.»

که توصیه به صلح و توکل به خدا، حفظ‌کننده‌ی مؤمنین از کید دشمنان، ننگ و خیانت محسوب می‌شود و تا به حال رهبری انقلاب و مسئولین دست رد به سینه‌ی همه‌ی میانجی‌ها و هیأت‌های حسن نیت و خیراندیش، با همه‌ی مقام و موقعیت‌هایی که داشته‌اند، زده‌اند؛ اعم از فرستاده‌ها و آنها که در ارتباط با سازمان ملل متحد و دول غربی بودند، و مشکوک تلقی می‌شدند، یا از ملت‌های افریقایی و مسلمان آمده بودند. و یا از همسایگان خاورمیانه و از متحدین خودمان بوده‌اند؛ حتی از مذاکره و بحث روبه‌رو با مشارکت حضوری برای جواب‌گویی به حملات حریف و بیان نظریاتمان، در مجامع بین‌المللی و مجالس بی‌طرف در جوار نمایندگان عراق، خودداری شده است. با نام‌گذاری اسلام و قشون اسلام روی خودمان و کافر صهیونیستی خواندن صدام و قشون عراق و به‌اعتبار اینکه مؤمن با کافر نمی‌تواند و نباید سخن و پیمانی داشته باشد^۱، از طرح هر پیشنهاد صلح و عقد هر قرارداد متارکه‌ی جنگ خودداری شده راضی به چیزی جز مرگ یا استعفای صدام، انحلال حزب بعث علفی و حاکمیت انقلاب اسلامی مردم عراق نمی‌شوند، و از آن نیز جلوتر می‌روند.

* * *

به‌طور کلی این مجموعه‌ی شهیدپروری و مقاومت و جنگ‌آوری که محصول و معرف انقلاب اسلامی ایران در حرکت دوم گریز از مرکز آن می‌باشد همان قدر که تازه و اعجاب‌انگیز است عمومیت ملی و اختصاص جهانی نیز دارد. در واقع نسل عوض شده است؛ چه در بسیج و سپاهی‌های به‌اصطلاح حزب‌الله و چه در مجاهدین به‌اصطلاح منافقین و حتی در چپی‌های پیشگام تشکیلات حزبی و مبارزات مکتبی و مسلحانه که قهرمانان شکنجه و شهادت در مکتب خودشان بودند. مجاهدین خلق، با قدرت تشکیلاتی و تربیتی و با تبلیغات و نفوذ و تدابیرشان، صرف نظر از صحیح یا انحرافی بودن عقیده و راهشان، نیز قابل توجه و قابل مطالعه هستند. همچنین همت و از خودگذشتگی‌هایشان، تا آنجا که نارنجک به کمر بسته خود را روی هدف می‌اندازند و جانشان را بی‌پاداش و ما به ازایی فدا می‌کنند. بی‌انصافی است که چنین

۱. در حالی که رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) با مخالفین و معارضین و با دشمنان از اهل کتاب و حتی مشرکین هم مذاکره می‌کردند، هم پیمان متارکه و تعهدات می‌بستند و هم خود را پابند به آن می‌دانستند. سوره توبه (۹) با آیات شداد و غلاط آن و دستورهای جنگ، درباره مشرکینی است که نسبت به قراردادهای با مسلمین تخلف و تجاوز کرده بودند.

همت و عشق به شهادت را مزدوری و خیانت‌پیشگی بدانیم و ناشی از ایمان و اخلاص و اراده خودشان ندانیم. همان اندازه این کلام نادرست است که بگوئیم رهسپاران پر از نشاط و ایثار جبهه‌های به‌اعتقادشان حق علیه باطل، و دوندگان در میدان‌های مین‌گذاری شده، مأمور اینتلیجنس سرویس‌اند و یا به‌خاطر جیره و دستمزد جانبازی می‌نمایند. در نسل حاضر ما، مانند ویتنامی‌ها و پیش از آن در چینی‌های مائو و در هندی‌های گاندی که به استقبال رگبار مسلسل انگلیسی‌ها می‌رفتند، روح از جان‌گذشتگی و ارادت و آمادگی برای شهادت حضور یافته است. آمادگی و روحیه‌هایی که نیاز به هدف والا و به ایمان‌اعلی دارد. مسئله در این است که هدف یا ایمان لازم، چگونه ارائه و القاء و در چه جهت سوق داده و تحکیم گردد^۱.

۱. در روان‌شناسی بعضی است که انسان‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کنند و به عبارت صحیح‌تر، دو خصلت یا دو سائق متضاد در انسان از بدو طفولیت و ولادت و وراثت وجود دارد که نهایت آنها زندگی پرستی یا مرگ‌پرستی است (حیات‌گرایی و مرگ‌گرایی). اولی میل به نشاط، ایجاد محبت و احسان به دیگران دارد و حالت به‌هنجار آدمی است. دومی همراه با بدبینی، نومیدی و دشمنی بوده علاقه به خشونت، تخریب، انهدام و اعدام دارد؛ حالت ناهنجاری است که بیشتر از فقدانهای عاطفی زمان کودکی و از ظلم و نابسامانی‌های اجتماعی یا از ناراحتی‌های زندگی سرچشمه می‌گیرد. مع‌ذالک به‌دلیل آنکه عصیان در برابر طبیعت و در جهت تغییر خلقت است یک‌نوع خلاقیت محسوب می‌شود و از ممیزات انسانی به‌شمار می‌رود. بعد از دو جنگ جهانی بیماری روانی کهنه مرگ‌پرستی، که دشمنی است و ویرانی و ستیزه‌جویی و مرگ دیگران برایشان امر عادی می‌شود، رشد محسوسی در مغرب زمین و در جهان بشریت پیدا کرده است. این حالت یا بیماری می‌تواند انعکاسی از خود بیگانگی (alienation) انسان در اثر زندگی ماشینی و روابط خشک مادی و مقرراتی خالی از عشق و انسانیت و خدا باشد که از دهه‌ی اول قرن بیستم میلادی با پیدایش وسائل و شیوه‌های تمدن معاصر در اروپا شیوع یافته است. نمونه‌های بارز آن هیتلر و نازیسم، موسولینی و فاشیسم یا استالین و مارکسیسم گفته می‌شود. پس از آن به‌سایر مناطق دنیا سرارزیر شده است. اریک فروم (Erich Fromm) که مطالب فوق، اقتباس تلخیص شده فشرده از کتاب اخیر او می‌باشد (The heart of man)، نوشته ۱۹۷۰، ترجمه خانم گیتی خوشدل تحت عنوان «دل آدمی»، چاپ تهران، نشر نو ۱۳۶۲ و فصل سوم عشق به مرگ و عشق به زندگی)، طلایه چنین روان‌شناسی اجتماعی را در افتتاحیه مکتب فوتوریسم (Futurisme) یا «آینده‌پرستی» نشان می‌دهد که بینان‌گذار فوتوریسم، مارینتی (Marinetti) هنرمند ایتالیایی در روزنامه فیگاروی پاریس به سال ۱۹۰۹ اعلام کرده است. معرفی و توصیفی که مارینتی از مکتب تازه مولود آن زمان می‌نماید پیش‌گویی عجیبی نسبت به رویدادها و روحيات بعدی اروپا بوده و از جهاتی آئینه‌ی حرکت دوم انقلاب اسلامی ما می‌باشد. ذیلاً قسمت‌هایی از بیانیه ۱۱ ماده‌ای فوق (صفحه ۶۶ کتاب) را نقل می‌نماییم:

۱- ما آواز عشق به‌خطر و عادت به انرژی و تهور را خواهیم خواند.

۲- عناصر اساسی شعر ما باید شهامت و جرأت و عصیان باشد.

۴- ما ندا می‌دهیم که زیبایی تازه‌ای بر شکوه گیتی افزوده شده است. زیبایی سرعت یک

اتومبیل مسابقه با بدنه آراسته به‌لوله‌های بزرگ همچون افعیانی آتشین دم و غران...

اتومبیلی که گویی به‌سرعت گلوله پیش می‌رود...

←

در صحنه‌ی بین‌المللی در روابط با ابرقدرت‌ها و دولت‌های شرق و غرب اروپا و در منطقه‌ی خاورمیانه‌ی مسلمان‌نشین و کشورهای خلیج فارس، جنگ تحمیلی عراق که در حال حاضر (آبان‌ماه ۱۳۶۲) سه سال و دو ماه از عمر آن می‌گذرد نیز محصول کامل حرکت گریز از مرکز انقلاب و معرف روحیه‌ی تعرض و تفرق می‌باشد. نتیجه‌ی امر برای ما، انزوا و جدا شدن از دنیا شده است، و برای آنها نزدیکی و انسجام در جهت سیاست آمریکا و اسرائیل و سرکوبی بیشتر ملت‌های مسلمان. تجزیه و تحلیل‌های ما بر مبنای بیگانه‌پرستی یا مؤثر و مقصر شناختن آمریکای امپریالیست، در کلیه‌ی حرکات و رویدادها بوده اهداف و اعمالشان بر محور رسوایی و نابودی او متمرکز می‌شود. بدیهی است که فرصت و اجازه‌ای برای طرح این نکته و انجام این محاسبه پیدا نمی‌شود که به بینیم در نهایت امر برنده یا برندگان معرکه چه کسانی هستند؛ ما چه چیز گیرمان آمده یا از دست داده‌ایم؛ و چه بهره یا زیانی نصیب ابرقدرتان شرق و غرب شده یا می‌شود. امر مسلم این است که ما و عراق و کشورهای نفت‌خیز عرب که به عراق کمک می‌کنند ذخائر زیرزمینی مان را که قرار بوده است قسمتی را تبدیل به تأسیسات تولیدی زنده بنمائیم و قسمت عمده را برای نسل‌های آینده نگاهداریم، مانند زمان شاه باشتاب و اجبار و اسراف استخراج کرده به بهای ارزان (کمی بیش از نصف زمان دولت موقت) تبدیل به ارز می‌نمائیم تا اسلحه و آذوقه و مواد اولیه، با واسطه و به بهای گران‌تر، از غرب بخریم. آنها با نفت ارزمان انرژی صنایعشان را تأمین می‌نمایند و با نیرو و دلارهای فراوانمان، کارخانجات و بازارشان را زنده نگاه می‌دارند. بنابراین نفع آنها در ادامه‌ی جنگ ماست که علاوه بر جنبه‌های صنعتی و اقتصاد باعث انصراف ما از خودسازی

→ ۶- شاعر باید سرشار از شوریدگی و رخسندگی، خویشتن را بی‌دریغ ایثار کند تا بر اشتیاق

تب‌آلود عناصر بدوی بی‌فزاید.

۷- از این پس زیبایی فقط در ستیزه‌گری است؛ هیچ شاهکاری بی‌پرخاشگری نخواهد

بود. شعر باید یورشی بیرحمانه بر نیروهای ناشناخته باشد تا بدانان فرمان دهد که در

برابر آدمی سر فرود آورند.

۹- ما می‌خواهیم جنگ را بستائیم که تنها بهبود بخش عالم است، و میلیتاریسم، و

میهن‌پرستی، بازوی ویرانگر آنارشیسم، اندیشه‌های زیبای مرگ‌آفرین، و خوار داشتن

زنان را ستایش کنیم.

۱۰- ما می‌خواهیم موزه‌ها و کتابخانه‌ها را ویران کنیم، با اخلاف‌گری بستیزیم و بر ضد

هواداری از حقوق زنان و بدسرشتی‌های فرصت‌طلبانه و سودجویانه پیکار کنیم.

۱۱- ما حماسه‌ها خواهیم سرود از خلق‌های انبوه در هنگامه‌ی کار و کام‌جویی و عصیان،

از موج رنگارنگ و پر نوای انقلاب در بزرگ شهرهای امروزین جهان...

و خودکفایی شده نیازمان را به آنها ابدی می‌سازد. در جنگ اسلحه و آذوقه می‌خریم و پولی برای عمران و تولیدمان نمی‌ماند و در صلح هم برای بازسازی کشورهایمان دست‌گدایی به‌سوی آنها دراز کرده چه فتح کنیم و چه شکست بخوریم آنها خوشحالند که «ز هر طرف که شود کشته سود کفار است». خلاصه آنکه تداوم جنگ زمینه‌ی مطلوب مشترکی است که در داخل خوراک به پایداری و روحیه انقلابی و دلخوشی‌های شعاری، در حرکت گریز از مرکز داده بهانه و وسیله‌ی خوبی برای انحصار و اقتدار می‌باشد و در خارج رونق اقتصادی و توفیق سیاسی به ابرقدرت‌ها می‌بخشد!

نظر به اینکه فعلاً در مقام تحریر تاریخ جنگ تحمیلی عراق نیستیم و از دو روحیه یا دو حرکت انقلاب اسلامی صحبت می‌کنیم ذکر از وقایع و تاریخ‌ها، از ترسیم مواضع و مسیرها و از شمارش تلفات و خسارات دو طرف یا ارقام هزینه‌ها و سودها نکرديم و پیش‌بینی عاقبت نزدیک یا دور آن‌را ننمودیم.

۱. باز جای خوشوقتی است که حملات و صدمات از همه طرف به ایران باعث گردید که امام در تاریخ ۱۳۶۲/۸/۱۵ بعد از بمباران موشکی شهرهای اندیمشک، مسجد سلیمان، بهبهان و نهاوند توسط عراق، بعد از قطعنامه تقریباً به‌اتفاق آراء مصوب شورای امنیت سازمان ملل متحد برای خودداری عراق و ایران از حمله به شهرهای بی‌دفاع و بنادر تجارتي یکدیگر و بستن آبراه‌های دریایی - که ایران مخالف آن بود و امضا نکرد - و همچنین بعد از حملات و ضربات وحشیانه‌ی جمعی از نمایندگی مجلس در جلسه ۱۳۶۲/۸/۱۰ مجلس شورای اسلامی به آقایان مهندس معین‌فر و مهندس صباغیان، به‌مناسبت نطق قبل از دستور شکایت از حمله‌ی سازمان‌یافته و تاراج دفتر نهضت آزادی و ضرب و شتم آقایان مهندس صباغیان، مهندس توسلی و دکتر یزدی در جمعه ۱۳۶۲/۸/۶، تغییر لحن و جهت‌گیری خلاف حرکت دوم انقلاب داده، خطاب به‌اعضاء کمیسیون‌های داخله و خارجه مجلس برای اولین بار شعارهای وحدت حرکت اول را به‌زبان آورده صریحاً فرمودند:

«عقل اقتضا می‌کند که وقتی عده‌ای مخالف داریم خودمان مخالفتمان را کنار بگذاریم تا با وحدت کلمه این مملکت برسد به آنجا که همه دل‌مان می‌خواهد.»
در مقدمات صحبت نیز تعلیل و توصیه‌های مکرری را که بنده‌ی شرمنده از زمان دولت موقت، ورد زبان و قلم بود به‌میان آورده از جمله چنین اعلام داشته‌اند:

«... در مسائل ملایمت و جهت رحمت بیشتر از جهت خشونت تأثیر می‌کند... با ملایمت انسان بهتر می‌تواند مسائل را حل کند تا شدت... میل دارم وضع و امور با ملایمت و اخلاق حسنه صورت بگیرد و این خیلی بهتر است... اصولاً کارها با ملایمت و رأفت بهتر انجام می‌گیرد... باید توجه داشت که باید با هم باشیم و در مقابل آنها (دشمنان) محکم بایستیم و با خودمان رثوف باشیم و در مقابل دشمنان سرسخت.»

(که همان «أَشِدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ» (فتح) (۴۸) / ۲۹) قرآن در وصف اصحاب رسول اکرم است) (این خطابه در پاورقی صفحه ۳۶۱ نیز آمده است.)

فاتحین انقلاب

«ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ.»

(یونس (۱۰) / ۱۴)

(سپس شما را جانشینان در زمین بعد از آنها قرار دادیم تا ببینیم چگونه عمل می‌کنید.)

نظاره‌ی حرکت دوم انقلاب را در همین جا به تاریخ آذرماه ۱۳۶۲ متوقف می‌نمائیم. دیدید که از هر جهت جریانی گریز از مرکز و وحدت، درست برخلاف حرکت اول داشته، مانند افلاک و آسمان‌هاست که با سرعت سرسام‌آور در گسترش فرار از هم هستند. البته صحیح‌تر آن است که بگوئیم صحبت و دعوت به وحدت و مرکزیت باز هم مانند حرکت اول وجود داشته و دارد ولی به‌جای وحدت واحد و مرکزیت مشترک وحدت‌های متفرق و مرکزیت منحصر پیدا کرده؛ همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم هر گروه به‌عوض «همه با هم» کلامش و توقعش شعار «همه با من» شده است.

انقلاب تداوم یافت در حالی که تلاش و توفیق‌ها و ایثار و شهادت‌ها در زمینه‌های چندی شدت و قوت بیش از حرکت اول داشت، در جهات متفرق و خصلت‌های مشرکانه به مصداق آیه‌ای که سرفصل بررسی حرکت دوم قرار داده و دستور خدا را یادآور شده بودیم که:

«وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.»

مِنَ الَّذِينَ فَارَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ.»^۱

آن بار ملت ایران به صورت یک پارچه و به تمامه پیروز شده و استبداد شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله، علی‌رغم پشتیبانی استیلای خارجی ۲۰۰ و ۳۰۰ ساله سرنگون گردید. این بار پیروزی و سرنگونی، در میان افراد و اهداف گوناگون تقسیم و تعدد یافت، ضمن آنکه نیروهای خارجی تجدید ورود کردند. چون اشخاص به جای اهداف قرار گرفتند و شرک در لباس شخص پرستی حاکم گردید تفرقه و تخاصم رایج شد. البته حرکت هنوز به نهایت نرسیده تلاش و توفیق‌ها و دعوت به وحدت‌ها ادامه دارد. همان‌طور که در همه‌ی ادوار تاریخ، در برابر چشم دنیا و گرداننده‌ی اصلی دنیا، هر فاتح و جانشینی در تعقیب تسلط و در تأمین توحید مورد نظر خود می‌رود، ولی عمل آنها است که توفیق واقعی و سرنوشت بعدی را روشن می‌سازد:

«ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ.»

(یونس (۱۰) / ۱۴)

(سپس شما را جانشینان در زمین بعد از آنها قرار دادیم تا ببینیم چگونه عمل می‌کنید.)

آیه‌ی ما قبل که هشدار حرکت دوم انقلاب ما و اشاره به ظلم و جور می‌باشد نیز چنین است:

«وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ

وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ.» (یونس (۱۰) / ۱۳)

(و به تحقیق جماعات و هم‌سکناهای پیش از شما را که ستمگری و ظلم پیشه می‌گرفتند نابود ساختیم در حالی که پیغمبرانشان دلالت‌های آشکار و بیّنات آورده بودند و مع‌ذلک اهل ایمان نشدند، این چنین قوم بدکار را پاداش می‌دهیم.)

حال اگر خواسته باشیم با توجه به آنچه گذشت، پس از زیر و زبر شدن‌های انقلاب و ترکیب و طردهایی که افراد و افکار و احزابی را حذف نمود، پیروزشوندگان موفق در جریان انقلاب و فاتحین تا به حال حرکت دوم، در جبهه‌ی داخلی را بیرون بزنیم، به سه گروه یا سه مقام ذیل می‌رسیم:

۱- نوجوانان،

۲- مارکسیسم،

→ همان کسانی که دین خویش را فرقه فرقه کردند و به گروه‌هایی تقسیم شدند؛ [و] هر گروهی به آنچه خود دارد دل خوش است.

۱- نوجوانان

اصولاً در تمام ادوار و ملل، نسل جوان یک حالت عصیان علیه نسلی که بر او تحکم می‌کند داشته است. علیه نسلی که، ولو پدر و مادر یا برادر و خواهرهای بزرگتر، تمام مشاغل و مقامات را انحصار خود کرده از تغییر و تجدید هم خوششان نمی‌آید. جوان طبعاً نوخواه و ضدسکون و سنت‌های گذشته بوده از دگرگونی و از جوش و خروش استقبال می‌نماید. علاوه بر اینکه برخلاف پیرها و جا افتاده‌ها آینده‌نگر و آینده‌ساز است و نسبت به هر جریان و ندا خوش‌بین و خوش‌باور می‌باشد. اگر نقش محرک نداشته باشد نقش مؤثر داشته از مشتریان پر و پا قرص انقلاب‌ها و از اسباب کارهای عمده پیشرفت‌ها می‌شود. دیدیم که دانشجویان و دانشگاه‌های خودمان در مبارزات قبلی، چه در مختصر آزادی‌ها و آغاز کارها و چه در شدت گرفت و گیرها، چگونه پرچم‌داران وفادار مبارزه بوده هیچ‌گاه از پای نمی‌نشستند.

در انقلاب کبیر فرانسه دانتون‌ها، روبسپیرها و ناپلئون‌ها از نسل تازه به‌دوران رسیده بودند. سن متوسط اطرافیان انقلابی ناصر و لنین و فیدل کاسترو را پایین‌تر از ۴۰ حساب کرده‌اند و بی‌مناسبت نبوده که امام در سال دوم بعد از پیروزی اظهار تأسف می‌کردند که حق بود از روز اول کار را به‌دست جوانان قاطع می‌سپردیم و انقلابی بودن را بر علم و تجربه و بر سابقه‌ی مبارزه و تخصص داشتن ترجیح می‌دادند. در صدر اسلام در جمع صحابه‌ی رسول اکرم اگر بزرگسالانی مانند حمزه و خدیجه یا شیوخی چون ابوبکر و عمر و عثمان از مکه و سعدبن معاذ را از مدینه می‌بینیم علی‌بن‌ایطالب نخستین گرونده‌ی مردان و ولی‌وصی و همه‌کاره‌ی او، روزی که ایمان آورد و کمر خدمت و ارادت بست ۱۱ سال بیشتر نداشت. در میان کسانی که فرستاده‌ی خدا به مأموریت می‌فرستاد یا پرچم فرماندهی را به‌دستشان می‌داد امثال محمدبن ابی‌بکر و زید و اسامه را می‌بینیم که به کم سنی و کم تجربگی‌شان ایراد می‌گرفتند. در کربلای حسینی در کنار سالخوردگان سالک راه حق چون هانی‌بن‌عروه و حبیب‌بن‌مظاهر یا بُریر که ذخیره‌های روزگاران وحی بودند جوانان و نوجوانانی چون عباس ابوالفضل قمر بنی‌هاشم، علی‌اکبر ۱۸ ساله، قاسم ۱۲ ساله و کوچک‌ترهای پسر و دختر را می‌بینیم که وظایف خطیری را انجام می‌دهند. سوره احقاف (۴۶) را سوره جوانان گفته‌اند. در آیه ۱۵ آن که به انسان وصیت احسان

به والدین می‌شود مطلب از دوران حمل شروع شده نوزاد را به سی ماهگی و سپس به شادابی و شدت بلوغ می‌آورد. در چهل سالگی که سن رسیدگی کامل است از قول این انسان ایده آل می‌گوید:

«رَبِّ أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ» (احقاف (۴۶) / ۱۵)

نعمتی که پدر و مادر در آن شرکت داشته پیوند وراثتی و ادای دین نسل هاست. به شکرانه‌ی آن نعمت، انسان کامل آرزوی عمل صالح می‌نماید اما به شخص و به زمان خود او متوقف نگردیده اصلاح ذریه و استمرار در آینده را طلب می‌کند، تا اهل توبه و تسلیم به خدا باشد. آیه کامل چنین است^۱:

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ.» (احقاف (۴۶) / ۱۵)

(و به انسان احسان به پدر و مادر را توصیه کردیم و مادر با دشواری تحمل بارداری و زاییدنش را کرده سی ماه تا پایان شیرخوارگی طول کشیده است تا به توانایی بلوغ و چهل سالگی می‌رسد، می‌گوید پروردگارا مرا موفق بدار شکر نعمت را بجا آورم نعمتی که بر من و بر والدینم دادی و اینکه کار شایسته‌ای انجام دهم که تو را خشنود کند و مرا به لحاظ اولاد و خانواده شایستگی عطا کن همانا که توبه سوی تو نمودم و از تسلیم شدگان هستم.)

منظور آن که در آئین خداپرستی فرد انسان در همه‌ی سنین تعهد و تعلق و تحول به سوی او داشته و توجه خاص به دوران آغاز و کمال می‌شود، بدون آنکه پیوستگی و شایستگی‌ها فراموش گردیده عصیان و خودسری تجویز شود.

* * *

در انقلاب اسلامی ما که از جهات عدیده‌ای با انقلاب‌های دیگر اختلاف و امتیاز

۱. در سوره‌ی لقمان (۳۱) نیز توجه به نوجوانان و توصیه‌های مشابهی در پیوند نسل‌های متوالی در حرکت به سوی خدای خالق وجود دارد

دارد جوانان نیز نقش برجسته و شاخص ایفا نموده‌اند. هم به لحاظ سن و زمان آن و هم به لحاظ ابتکار عمل و رهبری^۱. در اینجا «نوجوانان» فعالانه و داوطلبانه وارد میدان شدند.

نوجوانان دانشجوی سال‌های اول دانشگاه حتی دانش‌آموزان و همسن‌های آنان در بازار و محلات. شاید در هیچ‌یک از انقلاب‌های اروپا و آفریقا و آسیا چنین دیده نشده باشد.

در ایران ما از زمان‌های قدیم، حرکت و کار خاص مستخدمین و مزدوران و بردگان بوده عمل، ضد وقار و مقام محسوب می‌شده و یک نوع سبکی و جلفی بوده است^۲ و مبانیت با پختگی و فضل و کمال داشته است. اما در مبارزات ملی ما که از سال‌های ۱۳۱۲ به پیش‌قدمی امثال دکتر ارانی و روشنفکران چپی تربیت شده اروپا آغاز گردید، علاوه بر مشارکت و موضع خاصی که دانشجویان و دانشگاه‌های ما در ادامه‌ی مبارزات و به‌ثمر رساندن انقلاب داشته‌اند اصولاً در دوران‌های نهضت مقاومت، جبهه ملی، نهضت آزادی، مجاهدین، هیأت‌های موفته، پیکار، فدائیان خلق و بازاریان، غالباً پیشنهاد و توصیه قیام و حرکت، تکان دادن سابقه‌داران و حتی به‌جلوانداختن قدیمی‌ها و رهبران، تا برسد به دیکته کردن برنامه‌ها و شعارها، از ناحیه‌ی جوان‌ترها، و به‌اصطلاح بچه‌ها، بوده است. در انقلاب اسلامی این حرکت باز هم جلوتر آمده و حادثه و جسورانه‌تر شد: حمله‌ای به سفارت آمریکا در ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۵۸ و گروگان‌گیری حدود هفتاد نفر دیپلمات آمریکایی انجام گرفت، عنوانش را اشغال لانه جاسوسی گذاشتند، دنیایی را به‌هم زدند... و رهبر انقلاب پس از وقوع تأیید کرده نام انقلاب دوم به آن دادند، انقلابی مهم‌تر از اولی! به‌فرض که این عمل ابتکار صددرصد نوجوانانی که که عنوان «دانشجویان مسلمان پیرو خط

۱. ایران از نظر آمار جمعیت، جوان‌ترین کشور جهان است زیرا که ۴۰ درصد جمعیت ایران را جوانان زیر ۲۰ سال تشکیل می‌دهند.

۲. همان‌طور که در کتاب «کار در اسلام و ایران» و در فصل «سازگاری ایرانی» کتاب «روح ملت‌ها» شرح داده شده است.

کتاب «کار در اسلام و ایران» حاصل تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۲۵/۱/۱۴ در انجمن اسلامی دانشجویان است و اکنون دومین اثر مندرج در جلد هشتم مجموعه‌ی آثار می‌باشد که در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است. «سازگاری ایرانی» نیز آخرین اثر مندرج در جلد چهارم مجموعه آثار است که در سال ۱۳۸۰ با نام «مقالات اجتماعی و فنی» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

امام» روی خود گذاشتند نبوده باشد، ظاهراً امام و بیت امام بی‌خبر از جریان بوده‌اند، البته نه بی‌اثر، برای آنکه از دو سه ماه قبل لبه‌ی تیز سخنان ایشان روی کارتر و آمریکا گذارده شده بود، بدون آنکه ذکر از جنایت جدید و موضوع تازه‌ای بنمایند. موجی که اقدام ابتکاری فوق در ایران و در خارج ایران ایجاد به‌صورت راه‌پیمایی و تجمع تا سخنرانی‌ها و شعارهای تند و افشاگری‌های به‌قول خودشان جاسوسی و چه به‌لحاظ ضربه‌گنج‌کننده‌ای که به‌دولت و ملت آمریکا و به‌روابط دیپلماتیک بین‌الملل وارد آمده دامنه‌اش تا ۱۵ ماه طول کشید و در مجموع جریان‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی بحران‌انگیزی را در ایران و در منطقه و دنیا به‌وجود آورد.

عمل نوجوانان فوق که در ابتدا با طیفی از دانشجویان و دانش‌آموزان و افراد متفرقه متعلق به تیره‌های مختلف سیاسی تشکیل شده بود و بعد انحصار تقریبی وابستگان به حزب جمهوری شد، از این جهت نیز قابل توجه است که مقتدرانه و خودمختارانه عمل می‌کردند. گروگان‌ها را مانند اسراء و ملوک شخصی خودشان تلفی کرده وقتی صحبت از آزاد کردن، تحویل دادن به دولت، جابه‌جایی، اجازه‌ی ملاقات یا تغییر رفتار با آنان پیش می‌آمد نه تنها تمکین از وزیر خارجه دولت و شورای انقلاب و رئیس‌جمهور نمی‌کردند و مدعی آنها بودند بلکه اعتنای چندان به رأی شورای انقلاب نیز نداشتند. یگانه شخص واسط و مؤثر - و شاید وارد و محرک از روز اول - آقای خوئینی‌ها بود. حتی در یکی دو مورد که در جریان مذاکرات با میانجیگران خارجی، برای دستور تسهیل و ترتیب کارها، مراجعه به امام از طریق آقای حاجی احمد آقا خمینی شده بود اظهار تردید می‌کردند که فرمایش ایشان را هم نپذیرند.

* * *

عمل مهم و سرنوشت‌ساز دیگر نوجوانان در حرکت دوم انقلاب اشغال و تعطیل دانشگاه‌های ایران بود که در ذیل بند «تحریف شعار نه شرقی و نه غربی» (صفحه ۳۲۵)، آنجا که صحبت از انقلاب فرهنگی به میان آمد توضیحاتی داده شد و اشاره به ابتکار و تحرک و تأثیر آقایان و تعارض‌های با مقامات وزارت فرهنگ و آموزش عالی و با ستاد انقلاب منتخب امام به‌عمل آمد.

* * *

علاوه بر موارد برجسته فوق، صنف جوان و نوجوان ما در شئون و نهادهای دیگر جمهوری اسلامی و حرکت دوم انقلاب حضور مؤثر، با آزادی در خرج و عمل، داشته‌اند. در بعضی نهادها مانند جهاد سازندگی و سپاه پاسداران اکثریت عددی و اهرم‌های عمده‌ی فرمان به دستشان بود. در دادگاه‌های انقلاب و زندان‌ها نیز چون عهده‌دار انتظامات و حراست و اجرائیات بوده به‌عنوان ضابط دادسراها عمل می‌نمودند، چه بسا که فرمانروایی و فعال‌میشایی‌های فراوان داشتند.

در هر حال هر زمان که تاریخ رسمی انقلاب اسلامی ایران را بنویسند نقش و نفوذ طبقه‌ی جوان و مخصوصاً نوجوان ما جای مشخصی را خواهد داشت و از گردانندگان و فاتحین انقلاب در حرکت دوم به‌شمار خواهد رفت. کما آنکه شهدای جبهه‌های جنگ عراق نیز قسمت اعظم داوطلبان سپاه و بسیج را همین‌ها تشکیل می‌دهند. ضمن آنکه این مطلب و اقبال خاص طبقات جوان نشانه‌ی نبوغ و قدرت تطبیق و تحرک رهبری انقلاب ما به‌شمار می‌رود.

۲- مارکسیسم

دیگر از گردانندگان و فاتحین انقلاب اسلامی ایران مارکسیسم است. نه اختصاصاً به معنای یک حزب مشخص یا انحصاراً به مفهوم رسمی دولت حاکم، بلکه به‌صورت عامل فرهنگی گسترده و مؤثر و روحیه و رویه‌ای ریشه‌دار در افراد، افکار و اهداف. نه تنها در حرکت دوم انقلاب و در حرکت اول بلکه از سال‌های دراز در تدارک این حرکات، در مبارزات گذشته از شهریور ۱۳۲۰ و حمله‌ی متفقین به این طرف و جلوتر از آن، حتی در انقلاب مشروطیت. از راه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حزبی و تشکیلاتی، روانی و نظامی. در محیط‌های مختلف روشنفکری، دولتی، کارگری و کشاورزی، بازاری و حتی طلبگی و روحانی. البته افراد و احزاب و گروه‌های مشخصی هم وجود داشته و دارد که خواه به‌طور رسمی آشکار یا زیرزمینی با وابستگی‌های خواسته و ناخواسته و خواه در حالات داوطلبانه صددرصد معتقد و متعهد یا متمایل و نیمه‌مجدوب، در این جو و جریان‌ها کار می‌کرده‌اند و می‌کنند. نشانه‌های این گرداندگی و پیروزی را در انقلاب اسلامی و به‌ویژه در حرکت روحیه‌های تخاصم، تضاد، تخریب و طرد می‌بینیم که جلوه‌ی عام داشته است، و در ابروهای درهم کشیده و مشت‌های به‌هم فشرد، در فحش‌ها و مرگ بر فلان‌ها و «اعدام باید گردد»‌های یادگار توده‌ای‌ها، که کمترین سنخیت با ادب ایرانی و

مخصوصاً با اخلاق اسلامی ندارد، همچنین در تهمت‌ها و سوء ظن‌ها و افشاگری‌های کینه‌ورزانه و پاکسازی‌ها خودسرانه یا در کوبیدن سرسختانه‌ی ناسیونالیسم و لیبرالیسم، آن‌طور که استالین و لنین به تصویب کنگره‌های کمینفرم و کمونیسم رسانده بودند. مهم‌تر از این زیان‌ها، تأثیر و توفیق مارکسیسم را در استدلال‌های دیالکتیکی و تحلیل‌های طبقاتی قضایا، با اصرار به استخراج جامعه توحیدی بی‌طبقه از قرآن، مشاهده می‌نمائیم. و در دگماتیسم مکتبی و انحصارگری حزبی، در تصفیه‌های سیاسی و اداری و احیاناً فیزیکی هر مخالف یا غیر موافق از حزب و از حکومت و ادارات و از فرهنگ و جامعه، در عناوین و برچسب‌های کلیدی مانند امپریالیسم، فئودال، رنجبران، فرصت طلب، سازشکار، لیبرال سیاسی و اقتصادی و غیره که تماماً فرآورده‌های مکتب و منطق مارکسیستی است و راه‌هایی برای نفوذ در دل‌ها و دیده‌ها، با وجود رنگ و لباس مذهبی، از قبیل مستکبر و مستضعف و شیطان‌های کوچک و بزرگ که به آنها داده شود. همچنین است ستیزه‌جویی و ریشه‌کنی علیه سرمایه و زمین و بخش خصوصی به صورت عام و علی‌الطلاق، به عنوان منشاء‌های اصلی همه مظالم و مفاسد یا اصرار و عجله‌ای که از اولین ماه‌های دولت موقت برای تصرف اراضی تقریباً کلیه مالکین و غیرمحملی‌ها داشتند و استان‌های شمالی همسایه شوروی و در آذربایجان غربی و کردستان صحنه‌های عملیات تبلیغاتی و مسلحانه احزاب چپی قرار گرفت. و از همین قماش بود تشکیل و تجهیز فوری شوراهای انقلابی کارگران و کارکنان و انجمن‌های جدیدالاسلام جوشیده از کارگاه‌ها و شرکت‌ها و ادارات، با هدف آشکار خلع ید از مالکین و مدیران، اعم از مؤسسات خصوصی و دولتی، و خواباندن یا مختل کردن دستگاه‌های تولیدی و اداری مملکت، در جهت قبضه کردن قدرت، همان‌گونه که لنین در انقلاب بلشویکی روسیه از این نوع شوراها استفاده کرده پس از چیره شدن بر رقبای سوسیالیست و مونشویک خود، آنها را منحل کرد.

* * *

همان‌طور که در بند «انقلابی‌گری» (صفحه ۳۱۲) و بند بعدی گفته شد، سیاست خارجی ایران و جهت حرکت دوم انقلاب پنج شش ماه پس از پیروزی، در عین آن که پرچم «نه شرقی و نه غربی» را به دست داشت و علاوه بر اینکه پا را فراتر از سیاست دفاعی تاریخی ایران یعنی موازنه منفی مصدق (یا به تعبیر مدرس موازنه

عدمی) گذارده حالت تعرضی اتخاذ کرده بود، شدیداً آمریکایی شد و گاه به گاه برای خالی نبودن عریضه «مرگ بر شوروی» هم می گفت!

۱. البته نهضت آزادی ناراحت از این جریان و طرفدار و سازشکار با آمریکا نمی باشد و تنها تمایل و تبعیت از شوروی را طرد نمی کند، بلکه می گوید مصلحت ما و حق این است که در سیاست داخلی ایران و به خاطر حاکمیت ملی و خودکفایی کشورمان قویاً مقابل مطامع و دسایس آمریکا و استیلای غرب و یا شرق بایستیم ولی در سیاست خارجی و صحنه بین المللی لزومی ندارد در مناقشات بین المللی ابرقدرت ها شرکت کرده آلت دست شوروی و بلندگوی کمونیسم شده خود را فدای جنگ ابرقدرت ها بنمائیم. کما آنکه وقتی در سال های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مرحوم اللهیار صالح، رهبر حزب ایران تأییدیه برای دکترین آیزنهاور صادر کرد و مبارزه با کمونیسم را در بخش سیاست خارجی اعلام نمود ایراد داشتیم که سزاوار ما نیست آلوده و آلت دست سیاست آمریکا در رقابت های بین المللی آنها با شوروی و کمونیسم بشویم. مبارزه با کمونیسم در داخل مرزهای خودمان یک مسئله است که ناشی از حق حاکمیت ملی و ضرورت مصلحت کشور است اما در سطح بین المللی مبارزه با کمونیسم یعنی شرکت در مناقشات و گروه بندی های جهانی به نفع امپریالیسم آمریکا. همین امر در مورد مبارزه با سلطه آمریکا در داخل ایران و در سطح جهانی صادق است.

خداوند عزیز حکیم نیز از هیچ یک از رسولان خود و از هیچ امام و امت نخواسته است بیش از دفاع شخصی و قومی و فراتر از ارشاد و احسان یا خدمت به نوع و ناس، فضولی و دستپاچگی در دستگاه خلقت و مشیت او به خرج داده کفر ستیزی پیشه نمایند. یعنی به نابودی شیطان و کافران و به قلع و قمع تعرضی مستکبرین و طاغوتیان و شیطانیان بپردازند؛ یا خود را موظف به پاک کردن جهان از ظلم و ظالم ها و به استقرار قسط و عدل در دنیا، پیش از ظهور امام زمان بدانند. بدیهی است که اگر خدا نگفته یا نخواسته است که پیغمبران و پیشوایان و مؤمنین و حتی ذات ذوالجلالش اقدام یک طرفه و عجولانه در سرنگونی و نابودی کافر ها و عاصی ها و طاغی ها نمایند و بلکه به گناه کاران مدد و مهلت هم می دهد، معلوم می شود راه صحیح ربوبیت و مصلحت جامعه بشریت چنین اقتضا دارد. قرآن مکرر به ما تذکر می دهد که خداوند هیچ گاه به کسی ظلم و اجبار نمی کند و هر جا که تکذیب کنندگان انبیاء و ستمگران و سرکشان و آبادی های آنها را به هلاکت کشانده است خودشان و با اعمالشان، باعث و عامل جریان بوده اند، چنان که می فرماید:

«فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (توبه (۹) / ۷۰)

(...خدا بر آن نبود که بر آنان ستم کند، بلکه آنان خود در حق خویش ستم می کردند.)

«فَكَلَّمْنَا بِذُنُوبِهِمْ مَنْ آرَسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنِ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَن خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَن أَعْرَفْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (عنکبوت (۲۹) / ۴۰)

(هر یک را به کیفر گناهشان گرفتار کردیم؛ بر پاره ای از آنان طوفان شن فرستادیم، بعضی دیگر را بانگی سخت [و مرگبار] فرا گرفت، بعضی را به زمین فرو بردیم و گروهی را غرق کردیم؛ و خدا بر آن نبود که بر آنان ستم کند، بلکه آنان خود در حق خویش ستم می کردند.)

«أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ ←

البته حزب توده و بعضی گروهک‌های چپ مانند تروتسکیست‌ها و چریک‌های فدایی اکثریت خود را موافق انقلاب و جمهوری اسلامی و حتی مدافع ولایت فقیه و خط امام نشان می‌دادند تا امکان فعالیت آزاد داشته هم برنامه‌هایشان را اجرا کنند و خط بدهند و هم به موقع مقتضی ضربه لازم را بزنند. حزب توده از تجربه انقلاب صغیر دوران مصدق استفاده کرده نه با مذهب درافتاد و نه با خط عمومی انقلاب. آن بار که با چهره واقعی ماتریالیسم ضد خدا و ضد دین وارد مبارزه شده بود نتوانست در قشر اکثریت مردم و در روشنفکران ملی و مسلمان نفوذ کند و موفق شود. به لحاظ سیاسی نیز از ابتدا خط مخالفی در برابر ملی کردن نفت، تحت عنوان لغو قرار داد نفت جنوب، اتخاذ کرد که حمایت ضمنی از امتیاز نفت شمال به روس‌ها و حفظ امتیاز شیلات آنها بود. پس از پیروزی و در تمام جریان اجرای قانون ملی کردن نفت و حکومت مصدق موضع کاملاً خصمانه و کارشکنانه گرفته موقعی دم از ائتلاف و پشتیبانی زد که زمینه برای وحشت آمریکا و روحانیت ایران در جهت کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بازگشت شاه فراهم گردد. اما در انقلاب کبیر حاضر خوشبختانه بعد از دو سه سال همگامی و نفوذ، در بهمن ماه ۶۱ با یک حرکت قاطع اطلاعات یافته‌ای، سران و ایادی عمده حزب را دستگیر و نقشه‌هایشان را آشکار کردند. به این ترتیب حزب متشکل و مجهز توده با افراد مارکسیست ورزیده، شاید برای همیشه، در حرکت دوم انقلاب از صحنه بر کنار شد. ولی آیا افکار و اهداف آنها هم برچیده شد و آیا روحیه و رویه و رسوبات مارکسیستی سر جای خود باقی نماند؟

→ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ. (روم (۳۰) / ۹)

(مگر در زمین جهانگردی نکرده‌اند تا ببینند سرانجام پیشینیانسان چگونه بود؟ آنان نیرومندتر بودند و زمین را تغییرات دادند و بیشتر از ایشان آبادش کردند و رسولان نشان نشانه‌های روشن بر آنان ارائه کردند؛ پس خدا بر آن نبود که بر ایشان ستم کند، بلکه آنان خود در حق خویش ستم می‌کردند.)

«وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ.» (قصص (۲۸) / ۵۹)

(و تنها سرزمین ستمگران را نابود می‌کنیم.)

بنابراین اگر کسانی کاسه‌های داغتر از آتش شده برای محو بدها و بدی‌ها راه‌های تعرضی و تحمیلی برخلاف سنت خدا و سیرت رسول خدا در پیش بگیرند عملشان نه تنها به نتیجه‌ی مطلوب نمی‌رسد و ثواب ندارد بلکه ممکن است موجب تقویت و تمديد طغیان و باعث فساد و عصیان شده، وزر و وبال هم به گردن آنان و پیروانشان بیفتد.

۱. نهضت آزادی ایران تقریباً تنها گروهی بود که با تجربیات گذشته از زمان رضا شاه و اطلاعات و سوابقی که در دوران مصدق و از زندان‌ها و مبارزات قبلی و بعد از آن از کمونیست‌ها داشت روشنفکران مملکت و ملت، متولیان انقلاب را از نفوذ و نیرنگ‌های آنان برحذر می‌داشت و به همین دلیل بود که ←

در زمان شاه دیدیم که فرمانداری نظامی و بعداً ساواک به طور جدی تر و با وسعت و شدت عمل بیشتر به کشف شبکه‌های حزب توده و مخصوصاً شاخه‌ی نظامی آن و به انهدام و اعدام آنها پرداخته محکوم و مطرودشان ساختند ولی تعهد داده‌ها و توبه گرفته‌ها و برنگشته‌ها به زودی راه به بسیاری از دستگاه‌های دولتی و خصوصی تا سطوح بالا و مراکز حساس تبلیغاتی و فرهنگی و حزب رستاخیز یافته مقالات و نشریات و گفتارهایشان در صدر مطبوعات و تعلیمات کشور قرار گرفت. آمریکا و انگلیس - اگر آنها را صاحب نظر و صاحب ید در کارهایمان بدانیم - هیچ‌گاه از اینکه روحیه و رویه و رسوبات کمونیستی در ایران جریان داشته باشد ولی سیاست و قدرت خود شوروی حاکم نباشد، بدشان نمی‌آید؛ حتی برنامه‌های کارگری، ارضی و اجتماعی آنها اگر به دست امثال قوام‌السلطنه و شاه به نحو مطلوب اجرا گردد باز هم موافقت دارند، زیرا که اولاً ضمن تخفیف التهاب‌ها و تشنجات شورش‌انگیز، نابسامانی و نیازمندی کشور بیشتر می‌شود و ثانیاً ملت چهره‌ی واقعی مارکسیسم را آزمایش کرده متمایل به غرب می‌گردد و عناصر مثبت سالم و نیروهای فعال و مولد در مخالفتشان با مکتب و سیاست شوروی استوارتر می‌گردند. از این هم که اسلام - اگر بگوئیم آنها با اسلام دشمنی ذاتی و مصلحتی دارند - خشونت انقلابی یا حالت ارتجاعی عصبیت پیدا کند و چهره‌ی جذاب زنده و سازنده‌اش را از دست بدهد، یا باصطلاح قرآنی «انقلاب به‌اعقاب» بکنیم باز هم آمریکا و انگلستان ایرادی نداشته شاید استقبال هم بکنند.

آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها به هیچ وجه بدشان نمی‌آید که تفکرات الحادی و مارکسیستی در میان ما رشد نماید کما آنکه در زمان شاه پیدا کردن کتب مارکسیستی راحت‌تر از کتب اسلامی نظیر کتاب‌های طالقانی و شریعتی و غیره بود. یکی از دوستان خیر که سال‌هاست مقیم و شاغل در آلمان بوده گاه‌گاه به ایران می‌آید و از علاقه‌مندان و خدمت‌گذاران انقلاب است، می‌گفت با پیروزی انقلاب اسلامی، اروپائیان متعصب آنجا از دو بابت نگران شدند؛ یکی، جاذبه‌ی اسلام که می‌توانست هموطنانشان را به سمت خود کشانده فرهنگ و شوکت و قدرتشان را

→ بیشتر و شدیدتر از هر شخص و حزب آماج حملات و اتهامات حزب توده و مارکسیست‌ها و دنباله‌روهای مکتبی قرار داشت. ما می‌گفتیم اگر آمریکا شیطان بزرگ یا شیطان کبیر باشد مارکسیسم، که سیاست شوروی و حزب توده جزئی از آن می‌باشد، شیطان اکبر است (سخنرانی ۱۳۶۰/۱/۱۲ در شهر زنجان که در شماره‌های ۱۵ و ۱۶ و ۱۳۶۰/۱/۱۷ روزنامه میزان به چاپ رسید).

متزلزل سازد، و دیگر، احتمال دست داشتن شوروی و تسلط یک انقلاب یا کودتای کمونیستی، نظیر آنچه در افغانستان رخ داد. نگرانی اول با اعدام‌های بی‌دفاع و بی‌حساب و خشونت‌های ضد انسانی و مخصوصاً با گروگان‌گیری به‌زودی مرتفع شد. با دستگیری سران حزب توده و اخراج دیپلمات‌های جاسوسی شوروی نیز از بابت دوم خیالشان راحت گشت و حالا معاملات اقتصادی و پشتیبانی سیاسی از ما می‌کنند.

اتفاقاً استیلاي غربی انگلیسی یا آمریکایی از مقابله‌ی اسلام با کمونیسم در ایران استفاده برده خواهان حضور نیمه جان هر دو در زیر فرمان خود هستند. همان‌طور که رمز استقلال و سیاست و مصلحت ملی ایران از زمان نفوذ استعمار اروپا در شرق، مقابله و معارضه‌ی ابرقدرت‌های شمال و جنوب بوده است. یک بار اخلاق و آداب دینی معتقدات اعلای اسلامی است که در برابر ایدئولوژی مترقی و جذبه‌های عدالتخواهانه سوسیالیسم و مارکسیسم ایستاده آن‌را مات و مغلوب می‌نماید و یک بار هم ماتریالیسم و کمونیسم است که با حملات علمی و اجتماعی خود تیشه به ریشه‌ی دینداری مسلمانان می‌زند، یا در لباس موافق و همگام، روحیه و رویه‌های خشونت و خصومت یا تضاد و تخریب را وارد کرده اسلام را از اصالت و اثر می‌اندازد. ضمن آنکه مفارقه و معارضه‌ی دین با دانش یا روحانیت با روشنفکری و ملیت نیز از خواسته‌های استیلاي خارجی شرقی و غربی علیه اسلام و ایران، هر دو می‌باشد. برای آمریکا در ایران آیا حکومتی بهتر از یک جمهوری اسماً اسلامی که زائیده از انقلاب واقعی و مستقر و مسلط ولی خالی از محتوای معنوی الهی و پشتوانه ملی بوده میدان به شوروی ندهد و محتاج و مشتری غرب بماند، قابل تصور هست؟

به‌طور خلاصه، مارکسیسم مکتب میکربی و رقیب اصلی اسلام در ایران و سایر جاها بوده به انقلاب اسلامی ما خصوصاً در حرکت دوم و در تفرقه و گریز از وحدت، هم خدمت نموده است و هم خیانت، به هیچ وجه ریشه‌کن نیز نشده در صورت عدم بازگشت اسلامان به اصل و اساس و تأمین آزادی و آبادی، خطرات عمده‌ای آینده انقلاب و اعتقادات مردم را تهدید می‌نماید.

فاتح شدن مارکسیسم و مارکسیست‌ها را هم در موفقیت‌های مثبت و نفوذهایی که یافتند مشاهده می‌نمائیم و هم در تقسیم و تفرق جامعه و در ایجاد حرکت گریز از مرکز؛ مثلاً یکی از گروه‌ها و گروه‌بندی‌های این دوران «ضد انقلاب» و ضدانقلابی‌ها

بودند که در هر جریان نامطلوب نام آنها به زبان می آمد و پای آنها به عنوان عامل مقصر به میان کشیده می شد؛ یا طاغوتی ها، ساواکی ها، وابستگان به غرب و غیره، در عمل همان چپی ها و مارکسیست ها بودند که ابتدا با طرح و تکرار این کلمات در شعارها و در بحث ها القاب فوق را روی عده ای چسباندند و عناوینی از قبیل ضدانقلاب، طاغوتی، فتودال و غیره را وارد فرهنگ بعد از پیروزی جامعه ایران کردند. پس از آنکه این اصطلاحات و تصورات داخل ذهن و زبان جوانان تند و مکتبی های ما گشت افشاگری ها و وصله زدن ها به وسیله ی خود مسلمان ها شروع گردید و به این ترتیب «ضد انقلاب» و یک عده گروه بندی های تازه و زنده ساخته شد. والا در آستانه پیروزی انقلاب و آن زمان که مردم کشورمان با اکثریت بی نظیر ۹۸/۲ درصد رأی به جمهوری اسلامی دادند ما در میان خودمان، جز معدود قلیلی از مارکسیست ها و مارکس صفتان، ضد انقلاب نداشتیم. در پایان حرکت اول همه طرفدار انقلاب و امام بودند. نباید فراموش کرد که فراندوم فرودین ماه ۱۳۵۸ صد درصد آزاد و داوطلبانه بود. دولت موقت و شخصیت ها و جمعیت های مؤثر کسی را نه تهدید کرده بودند و نه تشویق. امام هم نه تکلیف شرعی وضع کردند و نه فتوایی دادند. بلکه ۹۸/۲ درصد مردم با پای خودشان به حوزه ها رفتند و به دست خودشان و رقه مثبت در صندوق ها ریختند.

اصلاً عنوان «خط امام» روی خود گذاشتن یک نوع تلقین و تحریک برای تفرقه و حرکت گریز از مرکز بود، زیرا که در پایان حرکت اول رو به مرکز همه در خط امام و موافق رهبری و رهنمودهای ایشان شده بودند. اگر کسی بعداً آنها را با القاب و اتهامات و با اخراج ها و اجحافات بیرون نمی انداخت و «هل نمی داد» مسائلی به نام ضدانقلاب و طاغوتی و آمریکایی یا ملی گرا و سازشکار پیدا نمی کردیم. افشاگری ها، انتقام گیری ها و شعارهای دشمنی انگیز که مارکسیست ها معلم اولیه و مشوق بعدی آن بودند و خودشان کنار نشستند راه های تفرقه و تخاصم را در دل ها و زبان ها و قلم ها باز کرد. این گروه های گوناگون «اختراع شدند» و مسئله رایج گشت.

من نمی گویم گروگان گیری که مقدمه ی افشاگری و خیلی چیزهای دیگر شد دستور پیش طرح شده یا تحریک و توطئه ی خارجی ها - اعم از شوروی، انگلیس و خود آمریکا - بود. پرده ها دیر یا زود، بیشتر پس خواهد رفت و تاریخ قضاوت خواهد کرد ولی آنچه مسلم است عمل فوق صد در صد با خواسته ها و منافع شوروی انطباق

داشت و بیش از آنکه چیزی دستگیر ما شود برای آنها بهره داشت:

- ۱- جنجال جهانی و آبروریزی آمریکای امپریالیستی رقیب اصلی شوروی.
 - ۲- ترغیب و ارائه‌ی طریق به ملت‌های تحت ستم امپریالیسم.
 - ۳- واداشتن آمریکا به عکس‌العمل‌های تند که سبب درگیری بین‌المللی و به‌دام افتادن او شود.
 - ۴- افشاگری‌های اتهامی و لجن‌مال کردن چهره‌های مبارز ملی و مسلمان و از حیثیت و قدرت انداختن بیشتر دولت موقت؛ همان‌طور که بعداً از اعترافات و اسناد جاسوسی سران حزب توده معلوم گردید که دولت شوروی از آنها خواسته بوده است.
 - ۵- ایجاد تردید و یأس در میان مردم ایران نسبت به انقلاب اسلامی و هرگونه مبارزه‌ی استقلال‌طلبانه، از طریق القاء این فکر که وقتی اولین نخست‌وزیر و وزرای دولت جمهوری اسلامی و اولین رئیس جمهور منتخب امام و ملت ساخته و پرداخته آمریکا باشند پس همه‌ی اساس و پایه‌گذار و طراح انقلاب از جای دیگر آب می‌خورند و ملت آلت‌دست غربی‌ها شده است.
 - ۶- به هم انداختن و مشغول ساختن گردانندگان انقلاب و تقویت حرکت گریز از وحدت.
 - ۷- محاصره و مشکلات اقتصادی و اگر بشود شکست نظامی و سیاسی ایران در جهت براندازی نهایی انقلاب و جمهوری اسلامی.
- البته آمریکا هوشیار بود و نگذاشت از رقیبش رو دست بخورد. پس از آزاد شدن گروگان‌ها آن قسمت‌هایی از سناریو عملی شده بود که به‌زیان ایران و به‌سود مشترک هر دو شان بود.

۳- روحانیت

قهرمان سوم مبارزه، برنده مسابقه و فاتح اصلی انقلاب در حرکت دوم، بدون تردید روحانیت ایران می‌باشد. روحانیت تشیع به‌رهبری قاطعانه و مدبرانه‌ی یکی از مراجع تقلید خود، به‌عنوان اسلام و برای اجرا و اشاعه آن، با نیروی معتقدات عمیق ملت ایران و استفاده از سنن و سرمایه‌های عظیم شیعی و پس از تجربیات عدیده تاریخی، به بزرگترین پیروزی حکومتی نائل آمده است. تا آنجا که اگر انقلاب اسلامی ایران را انقلاب روحانی ایران بنامیم و همین تعویض واژه را در عناوین دیگر نظام به کار

* * *

تجربیات گذشته را اگر از آخری شروع کنیم، در ملی شدن نفت محدودی از روحانیت شیعه به رهبری مرحوم آیت‌الله حاج سیدابوالقاسم کاشانی پایه‌پا و بلکه به دنبال دکتر مصدق، تقریباً یک‌هفته و تنها بدون تدارکات اجتماعی و حزبی قابل ملاحظه و با هدف ملی، خالی از داعیه‌ی دینی و اشاعه‌ی اسلام، وارد میدان می‌شود، نقش مؤثری در تحرک مردم، تشکیل و بازگشت دولت ملی و خلع ید از شرکت نفت انگلیس ایفا می‌نماید. روحانیت برای ورود رسمی در دستگاه اجرایی مشارکت و ادعایی ندارد و در قوه مقننه کاندید شدن مرحوم کاشانی برای ریاست مجلس^۲ و انتخاب هفت، هشت نفر معممین محترم از تهران و قزوین برجستگی خاص در برابر مجلس‌های رضاشاهی و پسرش نشان می‌داد. با دخالت‌ها و اختلافات و دسایسی که پیش آمد- و خارج از بحث فعلی است- نهضت ملی نفت و حاکمیت ملی کمال و دوام قطعی نیافت و مرحوم کاشانی نیز از صحنه ملت به کنار رفت. روی هم رفته جامعه سنتی روحانیت و غالب شخصیت‌های موجه از جمله مرحوم بروجردی مرجع تقلید، همکاری نداشتند و حتی تأییدهایی از سرلشگر زاهدی کودتاچی و شاه فراری به عمل آمد.

تجربه‌ی ماقبل همکاری روحانی ملی ایران، مبارزه با رضاخان فرمانده کودتای انگلیسی سوم حوت ۱۲۹۹ است و حکومت کوتاه سیدضیاءالدین طباطبایی تا به سلطنت رسیدن سردار سپه. در جناح روحانی قامت استوار مرحوم سیدحسن مدرس اصفهانی نماینده‌ی وجیه‌الملله اول تهران را می‌بینیم که بعداً سوء قصد و تبعید و شهید می‌شود و مرحوم حاجی آقا جمال اصفهانی امام جماعت بازار تهران. در جناح ملی مرحوم مصدق صراحت و سابقه و پایداری برجسته دارد که تبعید و خانه‌نشین می‌شود و رجال مرحومی مانند مستوفی‌الممالک، موتمن‌الملک، تقی‌زاده، مشیرالدوله و ملک‌الشعراء بهار که بعضی از آنها پس از استقرار رضا شاه قبول همکاری و

۱. در حقیقت از هم‌آهنگی و وحدتی که امام و مقامات دیگر ما بین اسلام و روحانیت قائل شده‌اند، پیروی کرده‌ایم؛ مثلاً در آنجا که گفته‌اند مخالفت با روحانیت مخالفت با اسلام است.

۲. امام خمینی در مصاحبه‌ای که محمد حسنین هیکل با ایشان در پاریس انجام داد، در پاسخ سؤال وی در مقایسه دو انقلاب، به مرحوم کاشانی ایراد گرفته‌اند که بی‌جهت سمت ریاست مجلس را قبول کرده بود و به جای آنکه سیاسیون را دینی کند، دینی‌ها را سیاسی کرد.

مسئولیت‌هایی می‌نمایند. برای سلطنت سردار سپه از بزرگان مرجعیت مانند مرحومین آقا سید ابوالحسن اصفهانی و میرزا محمد حسین نائینی تأییدیه‌هایی گرفته می‌شود و مرحوم آقا سید ابوالقاسم کاشانی در مجلس مؤسسان برای به سلطنت رساندن رضاشاه شرکت مثبت می‌نماید.

تجربه‌ی مهم‌تر و قدیمی‌تر انقلاب مشروطیت سال‌های ۱۲۸۴ تا ۱۲۸۶ شمسی است که با رهبری و پیش‌قدمی روحانیون به‌نامی مانند سید محمد طباطبایی، سید عبدالله بهبهانی و ملک‌المتکلمین و تأیید مراجع مشهوری مانند آخوند ملا محمد کاظم و میرزای نائینی، آقا شیخ محمد حسن آشتیانی و امام جمعه خویی، در برابر آیت‌الله سید کاظم یزدی و حاجی شیخ فضل‌الله نوری که طرفداری از استبداد نمودند، به پیروزی رسید. در جناح روشنفکری و رجال واعیان امثال دهخدا، صور اسرافیل، مساوات، تقی‌زاده، مستشارالدوله، مشیرالدوله، ناصرالملک، میرزا ملک‌خان پایه‌گذار فراماسونری در ایران، سپه‌سالار رشتی و سردار اسعد بختیاری را داریم، ضمن آنکه قهرمانی‌های ستارخان و باقرخان که از توده‌ی عوام تبریز بوده ملقب به سردار ملی و سالار ملی شدند، در خاطرها باقی است. جناح‌های شورشی و سوسیالیستی پراکنده در تهران، تبریز، قفقاز، اسلامبول و هندوستان نیز بی‌نقش و دخالت خصوصاً در القای فکری و زمینه‌های تبلیغاتی آزادی‌خواهی و مشروطیت نبودند. روحانیت ایران در جریان انقلاب بیشتر وظیفه افتاء و ارشاد و تبلیغ را به‌عهده داشت و تطبیق دادن آزادی و حاکمیت ملی و مشروطیت با موازین اسلام. در قانون اساسی، اسلام و مذهب جعفری اثنی‌عشری به‌عنوان دین رسمی و ابدی کشور شناخته شد و در متمم قانون اساسی محکم‌کاری بیشتری کرده عدم مباینت قوانین حاکم با شرع انور را تصریح نمودند و نظارت پنج نفر علمای طراز اول را که حق و تو نسبت به مصوبات خلاف فقه اسلامی مجلس داشته باشند- که هیچ‌گاه عمل نشد- خواستند. به‌طور کلی در پندار و گفتار قیام‌کنندگان و مؤسسين مشروطیت سلطنتی و انقلاب‌کنندگان آن زمان، اعم از روحانی و غیرروحانی، هدف اعلام شده و تعقیب شده حاکمیت ملت و قانون مشروطیت بود، به منظور تأسیس یک حکومت ایرانی مجری عدالت و امنیت برای ملت و استقلال و ارتقاء برای مملکت، به‌حکم و به‌هدایت شرع مبین اسلام. در جریان بعد از پیروزی مشروطیت، روحانیت خود را متعهد و علاقه‌مند به مراقبت و نظارت بر دولت و زمامداری و امور اجرایی ندیده به مدرسه‌ها و مساجد

برگشت و تنها در عدلیه و در معارف و تعلیمات بود که افراد موجهی از روحانیت بنا به تخصص و سابقه در امور قضایی و مکتب‌داری وارد و مشغول گردیدند و با کودتای رضاشاه آخرین پست‌ها را تحویل کلاهی‌ها دادند.

در مبداء و موجب انقلاب مشروطیت، ترور ناصرالدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی را می‌بینیم، با تحریم تنباکو از طرف روحانی بزرگ میرزای شیرازی، و احیای فکر سیاسی و دینی یا تجدد اصالتی اسلام، با قلب و قلم و قدم روحانی شجاع مبتکر و متحرکی چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی که دلسوخته‌ی اسلام و استقلال و اتحاد ملل مسلمان بود، و تعصب و تخاصم با تمدن و با تجدد و آزادی نداشت بلکه خواهان آن بود.

اگر خواسته باشیم دورتر از این در تاریخ خودمان برویم از دولت مقتدر و ممتد صفوی باید نام ببریم که اجدادشان ریشه‌ی صوفی‌گری و ریاست روحانی داشته‌اند و علی‌رغم سفاکی‌ها و شراب‌خواری‌ها و معاصی، مروّجین تشیع بوده‌اند و از این عنوان و از عقاید و ارادت پیروان در جنگ قدرت با عثمانی‌ها و تثبیت سلطنت آبادگرانه‌ی جابرانه‌شان خیلی استفاده بردند. ضمن آنکه در رقابت با عثمانی از عوامل اولیه‌ی ورود استعمار و استیلای اروپایی به مشرق زمین شدند. سلسله‌ی آل‌بویه که پانصد سال قبل از صفویه بر ایران حکمفرمایی داشتند نیز مروج و از جهاتی پایه‌گذار تشیع بودند ولی ریشه‌ی روحانی و رابطه‌ی بعدی با خارج ایران نداشتند.

در زمینه‌ی حکومت و روحانیت به‌طور کلی و اشراف دیانت بر سیاست دنیایی، اگر خواسته باشیم جست‌وجوی سابقه تاریخی جهانی بنمائیم نمونه جالب و بارز آن و نسبتاً تازه، حاکمیت تقریباً مطلقه‌ی کلیسا در دوران هزارساله‌ی قرون وسطای اروپا می‌باشد که در اینجا به اشاره‌ای اکتفا می‌شود. داستان، با اوج و حضیض‌هایش و فرجام و آثارش بسیار جالب و آموزنده بوده محتاج به بررسی کتاب جداگانه است.^۱

* * *

تجربیات گذشته و خاطرات تلخ مشروطیت و دوران پهلوی درسی بود برای روحانیت شیعه ایران که این بار با صراحت و قاطعیت و به قصد رهبری و حاکمیت، با تحکیم شئون مذهبی سابق، وارد میدان شود. همان‌طور که در بحث «نقش برجسته

۱. از جمله در کتاب «گمراهان»، چاپ مهرماه ۱۳۶۲ تهران.

روحانیت» (صفحات ۳۳۵ تا ۳۳۹) تشریح کردیم طبقه‌ی روحانیت با تشکل و تجهیزات لازم به‌شیوه‌ی گام‌به‌گام تمام مقامات و مواضع و مشاغل را در جریان حرکت دوم انقلاب به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در اختیار خود گرفت.

مجلس خبرگان که ۶۹ درصد آن‌را فقها تشکیل می‌دادند در اصول سوم، پنجم، پنجاه و هفتم و صد و سه قانون اساسی پایه‌های حقوقی و قانونی احاطه و اشراف روحانیت یا «ولایت امر» را بر جمهوری اسلامی ایران مشخص و مستقر ساخت و در مقدمه‌ی قانون اساسی صریحاً از ولایت فقیه که «در اوج خفقان و اختناق رژیم استبدادی از سوی امام خمینی ارائه شد» به‌عنوان ایجادکننده‌ی انگیزه‌ی نوین مردم مسلمان و گشاینده‌ی راه اصیل مبارزه مکتبی اسلام، یاد می‌کند و در ذیل «ولایت فقیه عادل» توضیح می‌دهد که «بر اساس ولایت امر و امامت مستمر، قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع‌الشرایطی را که از طرف مردم به‌عنوان رهبر شناخته می‌شود (مجاری الامور بید العلماء بالله الامناً علی حلاله و حرامه) آماده می‌کند، تا ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد».

پس از تصویب قانون اساسی در رأی‌گیری عمومی مورخ ۱۱ و ۱۳۵۸/۹/۱۲، دامنه‌ی حاکمیت ولایت فقیه از حدود وظایف و اختیارات مشخص شده در اصل ۱۱۰ نیز تجاوز یافت. با تفسیر و تعمیم‌ها و استدلال و انطباق‌های فقهی که در تبلیغات انحصاری و در مناظر و محافل، از طرف متولیان انقلاب و مقامات مذهبی رسمی داده می‌شود، ولایت فقیه در سراسر شئون دولتی و ملی تسری و حق تصرف یافت.

اصل یازدهم قانون اساسی به‌استناد آیه شریفه «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون»^۱ تحقق خواست الهی امت واحد را که تعبیر به «وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام» شده است به‌عهده‌ی دولت جمهوری اسلامی می‌گذارد.^۲

* * *

۱. انبیاء (۲۱) / ۹۲: این [نوع بشر] امت شماست، امتی واحد و من صاحب اختیار شما هستم، پس مرا بندگی کنید.

۲. امت واحدی که قرآن در آیات عدیده صحبت و دعوت می‌نماید اصولاً ناظر به اهل کتاب است و فرقه‌های مختلف توحیدی الاصل منشعب از ریشه ابراهیمی و نه به مسلمانان تنها در برابر سایرین، و بازگشت همگی به تفاهم و همکاری در راه خدمت به خلق، بر مبنای پرستش خدای یکتای مشترک، به‌عوض جدال و جنگ با یکدیگر. ضمناً امت واحد مورد نظر قرآن بیشتر بعد اعتقادی و ایمانی و صلح‌جویانه دارد تا بعد اقتصادی و استیلایی.

احراز قدرت از طرف روحانیت، بعد از مقام رهبری انقلاب و بنیان گذار جمهوری و با در دست داشتن اکثریت در شورای انقلاب، همان طور که در بحث مربوطه بیان کردیم، با ایجاد و اداره‌ی نهادهای انقلاب شروع گشت که کم و بیش مجریان و مدافعین انقلاب در برابر دستگاه دولتی و ضد انقلاب آن زمان بودند. برای اشغال مقامات وزارتی و مدیریت‌های کل نه آقایان هنوز جرأت و تجربه کافی داشتند و نه مردم و مملکت آماده پذیرش آنان بودند. می‌بایستی از استخدام سابقه‌داران مورد اعتماد استفاده و کسب تجربه نمایند. در مراحل اول اکتفا به اعزام نمایندگان ارشادگر و ناظرین سیاسی-ایدئولوژی در ادارات حساس شد.^۱

دیری نگذشت که در دولت موقت، به منظور هم‌آهنگی در پیشرفت کارها و چاره‌جویی تعدد و تخالف مراکز تصمیم‌گیری، از چند نفر از آقایان دعوت شد به صفت سرپرستی کمیته مرکزی و معاونت وزارتخانه‌های کشور و دفاع و آموزش و پرورش، رسماً و با داشتن مسئولیت و حق رأی، در هیأت وزیران شرکت نمایند. پس از آن در کابینه‌های بعدی به وزارت‌های کشور و ارشاد و به نخست‌وزیری رسیدند و با انتخاب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای سیدعلی خامنه‌ای به ریاست جمهوری، بعد از آقایان بنی‌صدر و شهید رجایی، در رأس قوه مجریه نیز قرار گرفتند. ضمن آن که در داخل دستگاه قضایی و در تعلیمات مملکت، بیش از اوایل مشروطیت، به تناسب حرفه و سابقه، ورود وسیع یافته‌اند. شورای عالی قضایی و دادگاه‌های انقلاب یکسره در اختیارشان می‌باشد. نهاد عبادی-سیاسی نماز جمعه نیز که از تأسیسات ابتکاری و اساسی جمهوری اسلامی در برابر نظام‌های گذشته ایران می‌باشد و به کلیه‌ی شهرها و استان‌ها گسترش یافته است^۲ و وجه دیگر و اهرم فرمان مؤثری برای اداره‌ی افکار و اجتماع می‌باشد که طبعاً از آن روحانیت است.

به موازات همه‌ی اینها و از آغاز انقلاب، حیثیت و دخالت حوزه‌ی علمیه قم نقش خاص در جمهوری اسلامی پیدا کرده است، با مدرسین و مراجع و با طلاب و تعلیمات آن. فرهنگ طلبگی و فیضیه از عوامل مؤثر روی آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها و انقلاب فرهنگی گردیده و جامعه مدرسین قم با انتخاب و اعزام قضات،

۱. چیزی شبیه به کمیسره‌های سیاسی حزب کمونیست که لنین و جانشینان او به منظور تعلیم دادن مرام و کنترل فعالیت‌ها و اجرای برنامه‌ها در همه جا می‌گماشتند.

۲. و مرحوم آیت‌الله طالقانی که از دوران‌های قبل از انقلاب مدافع آن بوده در زندان برای خودمان آن‌را دایره می‌کرد پیشنهاد دهنده و اولین امام جمعه بود.

مبلغین، معلمین و ناظرین و همچنین در پشتیبانها و ایرادها و در تعیین خط مشیها یکی از گردانندگان امور شده است و یکی از رسوم جاری متولیان و حتی متصدیان دست بالا تشرّفها به قم و تبادل نظریات و کسب تاییدها می باشد.

برای نمایندگی مردم در مجلس شورا، ضرورت و امکانات بیشتری از ابتدا وجود داشته تصرف مواضع سریع تر و کامل تر انجام گرفت، به طوری که در اولین مجلس جمهوری اسلامی در زمان حاضر نزدیک به نصف کرسیها و خود ریاست در دست معممین و فقهای دین است.^۱

در زمینه حاکمیت عمومی و تصرف مواضع، یک بازوی روحانیت، احزاب مکتبی و گروهها و نیروهایی هستند که در سلک و هیأت رسمی نیستند ولی بیش از طرفداران سیاسی و علاقه مندان هواخواه بوده تابع و جزئی از تشکیلات محسوب می شوند. مانند حزب جمهوری اسلامی با اکثریت روحانیون در مؤسسين و مدیریت، دستجات و داوطلبان ضربتی معروف به حزب اللهی یا انجمنها و شوراهاى اسلامی که در مرامنامه و آئین نامه شان قیومیت یا تقلید و تبعیت از روحانیت آمده خود را عامل یا فدایی آن می دانند. روحانیت به وسیله افراد وابسته و عملیات این قبیل گروه بندیها می تواند مواضع اجتماعی و اجرایی را که احتیاج به تخصصهای حرفه ای خارج از امکاناتشان دارد (مانند ارتش، پزشکی، مهندسی و غیره) اشغال نماید.

تصرف و تسلطهای فوق، یک روی سکه ی پیروزی بود. روی دیگر سکه، خالی کردن تدریجی میدان از مخالفین و ناموافقها و غیرمطیعها، حتی در داخل صنف خودشان بوده که با موفقیت انجام گرفته است یا در جریان می باشد؛ اعم از طاغوتیان و ضد انقلابیهای گذشته و همچنین همگامان، همکاران به خدمت گرفته شدگان اولیه و جدا شدگان در حرکت دوم که اختلاف سلیقه یا ایراد در کارها داشته اند.^۲

۱. در اولین مجلس شورای ملی بعد از مشروطیت این نسبت نزدیک به ثلث بوده بعد از انتقال سلطنت به رضاشاه کمتر از ده درصد شد و در آخرین مجلس دوران محمدرضاشاه دو سه نفر روحانی حضور داشت.
۲. البته طرز برخورد با مخالفین و مدعیان و شیوه های حذف آنان که جای بحث جداگانه دارد می تواند قابل توجه باشد؛ قابل توجه و قابل بحث از این جهت که آیا به سبک و سنت قرآن و رسول اکرم بوده است و آیات و خاطرات ذیل را به یاد می آورد یا شیوه های فرعونى و استالینى را. اشاراتی از قرآن مانند:

«قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ»
«وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»
«يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»
«سُلْطَانٍ مُّبِينٍ»

ضمناً از میان سه فاتح انقلاب، دسته اول که جوانان و نوجوانان باشند علاوه بر آنکه در خط فاتح سوم عمل کرده هم آهنگی داشته‌اند، خود به خود با مرور زمان و بالا آمدن سن‌ها منتفی می‌شود؛ فاتح دوم که افراد و تشکیلات آن دستگیر و متلاشی شده تا حدودی افکار و برنامه‌های نفوذشان نیز تا آنجا که مابینت آشکار داشته باشد الغاء گردیده است؛ به این ترتیب فاتح سوم یعنی روحانیت را باید یگانه قهرمان مستقر و مسلط حرکت دوم انقلاب بدانیم.

* * *

طرد و تصرف‌های فوق دربارہی رقیبان و مواضع حاکمیت بود. مطلبی که می‌ماند و پرسیده می‌شود، مسئله‌ی نفوذ در نفوس یا تصرف دل‌ها است. طالبین حکومت در مکاتب دنیاپرستی و سیاست همین قدر که اهرم‌های قدرت را در قلمروهای نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تبلیغاتی در اختیار گرفتند افکار عمومی و رضایت مردم اهمیت و ضرورت خود را برایشان از دست می‌دهد. همان‌طور که شاه در چند سال اول بعد از شهریور ۱۳۲۰ و روی کار آمدن، در باغ سبز به مردم نشان داد ولی بعد از سوار شدن بر مسند قدرت و تحکیم روابط پشتیبانی خود از دولت‌های بزرگ خارجی، اعتنای چندان به نظریات و خواسته‌های داخلی نداشته حساب خود را با ملت بریده بود. در نظام‌های انقلابی با دیکتاتوری احزاب ایدئولوژی‌دار یا مکتبی نیز توجه اصلی به اعضای حزب و به پیروان مکتب رفته نه تنها کاری به رضایت و موافقت قلبی مردم که معمولاً اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند ندارند، و روی هرگونه نارضایتی و درد دل نام ضدانقلاب و عامل بیگانه می‌گذارند، بلکه متوقع هستند که مردم ایدئولوژی مکتب را پذیرفته، تمکین و

→ «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»

«يَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ»

«كَسَتْ عَلَيْهِم بِمُصِيطِرٍ»

و خاطره‌ی برخورد ملایم موسی (ع) با فرعون و مصاف با سحره و ایمان آوردن آنها. شیوه‌های فرعونی مانند:

«لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُورِينَ.»

یا

«مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ.»

خروج از تقوای ماکیاولی و انحصارگری و استبداد استالینی هم که معلوم است.

همکاری نمایند. اما برای نظام‌های جوشیده از وحدت و قیام ملت و دعوتی که دم از حضور در صحنه و ایثار و شهادت می‌زند مسئله نوع دیگر است. قبلاً نیز دیدیم که قرآن حکیم برای «الفت قلوب» در رهبری و اداره‌ی امت اسلامی چه نقش بنیادی قائل شده آن‌را ضامن هدایت و حفاظت خداوندی دانسته است. در انقلاب‌ها و نظام‌های سوسیالیستی و کمونیستی صاحب‌ایدئولوژی، انقلاب و مکتب که جوشیده از اقلیتی باشد چیزی فوق ملت و تحمیل شده بر ملت است و ملت آن قسمتی از مملکت و مردم محسوب می‌شود که تبعیت از انقلاب و مکتب نماید. اما در اسلام که بر مبنای توحید یا وحدانیت خداست و ملت نیز واحد است، در این مکتب تفرق و جدا شدن از وحدت، با اکتفا و افتخار هر حزب به آنچه خود دارد^۱، شرک محسوب شده عمل ضد توحید و ضد مکتب است ایمان به خدا هم اخوت می‌آورد و در واقع مکتب و امت و ملت یکی می‌شود^۲. وحدانیت خدا، وحدت امت را می‌آورد و الفت ملت. پس لازمه‌ی مکتب وحدت است و الفت، و اگر الفت و وحدت نبود آن مکتب الهی و توحیدی نیست، شرک است و خودپرستی و غیرپرستی. شاگرد اول مکتب اسلام، علی را نیز می‌بینیم که به‌والی اعزامی خود توصیه می‌نماید به مصر که می‌روی فرقی میان هم‌کیشان با هم‌وطنان نگذارده به‌هر دو دسته خدمت و محبت نماید. پس معلوم می‌شود که در این نظام عضویت جامعه با حق دریافت خدمات حکومت ملازمه دارد.

متأسفانه در کشور ما مؤسسات آمارگیری صحیح بی‌طرف مورد اعتماد وجود ندارد تا بشود هر لحظه درجه‌ی تأیید و تمایل طبقات مختلف ملت نسبت به اوضاع و احوال را دانست. شاید هم نخواسته‌اند چنین مؤسسه‌ای وجود داشته باشد. تبلیغات، مطبوعات، اجتماعات و به‌طور کلی ابزار ابراز نظریات چون در انحصار متصرفین قدرت است و نقد و تصحیح ادعاهای رسمی و ارائه و اثبات جریان‌های مخالف امکان‌پذیر نبوده خطر یا لااقل ضرر هم برای بیان‌کننده ایجاد می‌نماید، جواب پرسش فوق نمی‌تواند سهل و سریع باشد. از راه‌های غیرمستقیم و از طریق قرائن و قیاس، آن هم به‌طور اجمال و احتمال، می‌توان به منظور رسید؛ مثلاً از روی تعداد رأی‌دهندگان در انتخاباتی که فشار خاص و تبلیغات شدید و تهدیدهایی پشت آن

۱. آیه صدر بخش حرکت دوم، صفحه ۳۰۳.

۲. کسی که ایمان می‌آورد مشمول «الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» یا پیمان برادری می‌شود و سایرین حق ندارند سخت‌گیری نموده همین قدر که سلام می‌کند وصله‌ی نامؤمن به او زده از جرگه خارجش بدانند.

گذارده نشده باشد^۱، شرکت مردم در مساجد و نمازهای جمعه و در راه‌پیمایی‌ها که تقلیل نسبی فوق‌العاده پیدا کرده لاف‌دلالی برخسته شدن مردم از تظاهرات و شعارهای تکراری می‌نماید، طنزها و جوک‌های عامیانه^۲، شکایات شفاهی و نق‌زدن و بدگفته‌های محاوراتی که در جماعات چند نفری کوچک مانند تاکسی و اتوبوس یا در صف‌های خرید اجناس شنیده می‌شود و در شهرستان‌ها و تهران فراوان و آشکار گردیده دامنه‌اش به نطق‌های قبل از دستور نمایندگان و به روابط عمومی مجلس کشیده شده است، تمایل و توجه‌های عمومی به مخالفین و به موافقین مستقل، کثرت و اصرار به تهمت‌ها و به حملات تکراری بی‌مناسبت به مخالفین...

* * *

اگر خواسته باشیم آینده‌بینی و نتیجه‌گیری برای فاتحین حرکت دوم و خود انقلاب کرده باشیم، علاوه بر اینکه جز خدا کسی دانای برپنهان و آشکار و برآینده و آثار نیست و فرموده رسول اکرم که «الْمَرْءُ يُدَبِّرُ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ»^۳ صد درصد صحیح است، حرکت دوم هنوز به پایان نرسیده و معلوم نیست پشت سر آن حرکت سومی برای رسیدن به تعادل نباشد. آنچه در وضع حاضر مسلم است فاتح بودن روحانیت و در دست داشتن اهرم‌های قدرت است؛ بدون آنکه احساس وصول به مقصد و امکان سکون و راحت نمایند، خود را در آخر خط ندیده سعی در تأمین وحدت از طریق تبلیغ و احیاناً تحمیل مکتب، با شعار «همه با من» به جای شعار «همه با هم» حرکت اول، دارند. بسیار نیز مایل‌اند شعارهای تداوم انقلاب و تنازعات داخل و خارج تعدیل یافته کشور به سوی سازندگی و زندگی سوق داده شود، اما دوام این قدرت و توفیق در وحدت و عدالت یا جلب رضای ملت - که در هر حال و در هر نظام شرط

۱. مثلاً در انتخابات میان دوره‌ای سال ۱۳۶۰ تبریز که در حدود یک میلیون جمعیت دارد فقط ۶۴۰۰۰۰ شرکت کننده داشته و کیلشان ۵۲۰۰۰۰ رأی آورده است در حالی که در ابتدای دوره ۲۷۴۰۰۰ نفر پای صندوق‌های رفته‌اند و کیل اول ۱۴۷۰۰۰ رأی آورده بوده است. در باختران (کرمانشاه) با نیم میلیون جمعیت تعداد شرکت کنندگان میان دوره‌ای سال ۱۳۶۱ در حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر یا یک هشتم ابتدای مجلس همین دوره بوده است و نماینده میان دوره‌ای با ۹۰۰۰۰ رأی وارد مجلس شده است. در بندر انزلی از ۶۰۰۰۰۰ نفر جمعیت ۲۳۰۰۰۰ نفر در انتخابات اول مشارکت نموده بودند و در انتخابات میان دوره به ۵۰۰۰۰ نفر تقلیل یافته است.

۲. مثلاً ۱۲ فروردین سال ۱۳۶۲ به مناسبت روز فراندوم جمهوری در مقایسه با سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ که کمی جمعیت و خلوتی خیابان‌ها کاملاً به چشم می‌خورد و همچنین ۷ تیر ۱۳۶۲ در مقایسه با سالگرد ما قبل.

۳. حدیث نبوی: انسان تدبیر می‌کند و خدا اندازه می‌گذارد و سرنوشت تعیین می‌سازد.

حصول اهداف و ضرورت بقا است و به مصداق این حدیث نبوی:

«الْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْم.»^۱

تا چه اندازه انجام شده یا بشود، اساس مسئله می باشد.

مطلب به طور کلی از دو نظر قابل بحث است:

(۱) به لحاظ انقلاب و حاکمیت روحانیت

(۲) به لحاظ خود انقلاب و ملت و مملکت.

از نظر اول، اگر تاریخ گذشتگان و سیر در زمان و مکان را آئینه عبرت بگیریم در این زمینه، تجربه‌ی وسیعی یک بار در دنیای مسیحیت تحقق پیدا کرده و کلیسای کاتولیک صدها سال حاکمیت مذهبی و سیاسی تقریباً مطلق بر اروپای قرون وسطی داشته است. نتیجه‌ی تجربه که منتهی به رنسانس اروپا گردید و شواهد تاریخی نشان می دهد به زیان تلخ و آشکار هر سه مقام حاضر در صحنه یعنی مسیحیت، روحانیت و ملت‌ها بود. حاصل کار در مجموع، ارتجاع و عقب ماندگی ملت‌ها، تضعیف شدید حیثیت و قدرت خود کلیسا و از همه مهم تر انکار خدا و اعراض از دین درآمد. اصل تفکیک سیاست از دین و افتادن دنیای بشریت در دام پریپچ و خم و هلاکت بار مکتب‌های دنیاپرستی و اومانستی نیز از همین جا ناشی شد.

اما از نظر دوم، سه مشکل یا سه عامل مختلف در برابر ملت و مملکت ما وجود

دارد:

(۱) مسائل احتراز ناپذیر مادی و انسانی و مشکلات گوناگون داخلی ،

(۲) تضاد و تنزل‌های درونی دستگاه حاکمه و بالاخره ،

(۳) تراحم و تهدیدهای خارجی.

عامل سوم که به اشتباه - و ضمن انکار اثر و اهمیت - آن را معمولاً عامل اصلی و یگانه منشاء گرفتاری‌ها عنوان کرده‌اند، شاید به نحوی تا به حال خود را با همه‌ی تلاطم‌ها تطبیق و توفیق داده باشد. همان‌طور که در اواخر بحث مارکسیسم گفتیم و از سر گرفته شدن معاملات با خارجی‌ان و طرح‌ها و قراردادهای با برخی از کشورها نشان می دهد که به آنچه می خواهند رسیده‌اند و چندان احساس نگرانی نمی نمایند. باید آرزو کنیم که خدای نکرده پایان حرکت دوم، با یک جابه‌جایی قدرت، به شرایط مشابه قبل از انقلاب برنگشته و در داخله شدت عمل‌ها و نارضایتی‌ها ایجاد

۱. حدیث نبوی: ملک یا دولت و حکومت با وجود کفر و در نظام کفر می تواند برقرار بماند ولی با ظلم و در یک نظام غیر عادل باقی نخواهد ماند.

وحدت مخالف در میان ملت ننماید و در خارجه ابرقدرتها با تجری و تحکیم مواضع خود و با جذب دولت‌های بی طرف، ایجاد وحدت دیگری از طریق توسعه پیوندهای فی مابین و تسلط بر منطقه ننمایند، تا دست آخر چیزی دستگیر ملت انقلاب کرده شهیدپرور نشده باشد.

نظام فاتح

پس از شناسایی سه مقام فاتح در حرکت دوم انقلاب اسلامی ایران، سؤال کلی تری که پیش می آید این است که بینیم در مجموع و به طور خلاصه، نظامی که فعلاً حاکم بر ایران می باشد و فاتح نهایی انقلاب است، چیست. در مقایسه با نظام‌های تاریخی و فعلی دنیا چه موضعی و چه وجه قیاسی دارد. آیا همان نظام حکومت و جمهوری اسلامی است که مبارزین پیشگام، راه پیمایان انقلاب و شهیدشدگان تا پیروزی انقلاب می خواسته‌اند و در اعلامیه‌ها و شعارها می آمده است و ۹۸/۲ درصد ملت به آن رأی داده‌اند؟ آیا با حکومت‌های قدیم، که کهن ترین و ماندگارترینشان استبداد خودمان است و موناشرشی^۱ یا دسپوتیسم^۲ نامیده می شود، قابل سنجش و انطباق هست؟ به حکومت اشرافی یونان یا افاضل افلاطون (آریستوکراسی)^۳ شباهت دارد؟ دموکراسی^۴ یا حکومت شورایی مردم بر مردم است؟ تئوکراسی^۵ و حکومت دینی است که حکومت خدا به وسیله خلفای او یا روحانیت^۶ اداره می گردد؟ سوسیالیسم انقلابی و مارکسیسم است؟ فاشیسم^۷ است؟ آنارشیزم^۸ است که هرج و مرج و بی دولتی می باشد؟ این تعهد و دینی است که ما به تاریخ کشورمان و به تاریخ نگاران انقلاب داریم؛ چه بهتر که شرح وقایع از زبان و قلم کسانی گرفته شود که حاضر و ناظر در صحنه‌ها و تاحدودی داخل و عامل کارها بوده‌اند. غرض از چنین تجزیه و تحلیل ذم یا مدح کسی و چیزی نیست؛ می خواهیم واقعیت‌ها، تا در پرده‌ی غبار اختلاط و اغتشاش‌ها نرفته و جریان‌های حال و آینده آنها را در زیر لایه‌های رسوب شونده مدفون و متراکم نکرده است، بازگو و شناخته شوند. تجزیه و تحلیل آزاد و بی طرفانه از وقایع و تشخیص درست از علل و نتایج برای زمان حال و حاضرین مشمول و مشغول نیز مفید و لازم می باشد. بهترین انتقاد سازنده و مؤثرترین اصلاح زنده انجام گردیده آنچه صحیح دیده و گفته شود مصاب خواهد بود و آنچه ناقص و نادرست عرضه

۱. Monarchi

۲. despotisme

۳. aristocratie

۴. democratie

۵. theocratie

۶. clerocratie

۷. fascisme

۸. anarchisme

گردد چون برانگیزنده توجه و تفحص می‌شود و تصحیح و تکامل می‌آورد باز هم خوب است.

در اینکه در کشورمان یک نظام و حکومتی استقرار یافته است که زائیده‌ی انقلاب ۱۳۵۷ ملت و مصداق «نه شرقی نه غربی» بوده مالک و متکی بر ارکان مذکور در قانون اساسی می‌باشد، حرفی نیست. در این هم که بعد از پیروزی انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و بعد از رفراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ انقلاب تداوم یافته و تحولات فراوان کرده و به‌طوری که در بخش دوم دیدیم چهره‌ای کاملاً متفاوت (اگر نگوئیم مغایر و متضاد) نسبت به روزهای اول خود پیدا کرده است این حقیقت هم قابل انکار نمی‌باشد. اینک به یک یک سؤال‌ها جواب می‌دهیم تا به‌بینیم به کجا می‌رسیم:

۱- نظام فاتح حاکم بر ما از نظر قانونی و شکل ظاهری بین‌المللی و حقوقی آن مسلماً استبدادی نیست. چه به‌صورت فئودالی، اشرافی، ناسیونالیستی و امپراتوری سابق اروپا و چه به‌صورت استبدادهای شرقی خاقان چین و شاهنشاهی ایران که مالک الرقابی و فعال مایشایی (despotique) بوده‌اند و حتی مشروطه‌های سلطنتی. قانون اساسی داریم و همچنین قوانین موضوعه مجلس و احکام شرعیه که به آنها اتکاء و استناد می‌شود. حال اگر ولایت فقیه را بعضی‌ها در تبلیغات و مقالات خود به‌صورت مالکیت اعلی و حاکمیت کلی مطلقه^۱ تعبیر نمایند و امام را به مصداق آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^۲، که در شان پیغمبر آمده است صاحب حق تقدم در مال و جان ملت و حق تصرف و آمریت در همه‌ی شئون مملکت و دولت بدانند، چنین غلو و توجیه هنوز رسمیت قانونی و مقبولیت عمومی پیدا نکرده است.

۲- در حکومت آریستوکراسی یا اشرافی، طبقه‌ی ممتازی که همه‌ی مقامات و اختیارات و مزایا را حق خود می‌داند و متکی به نژاد و خون و مفتخر به اصل و نسب است روی هم‌رفته محدود و معین بوده در برابرش مردم و غیر اعیان طبقه عوام را تشکیل می‌دهند که زیر دست و برده محسوب می‌شوند و محروم از حمایت قانونی و حقوقی هستند. در نظام ما اگر چه طبقه‌ی روحانیت احراز امتیازات خاص و تا حدودی انحصار قدرت کرده است ولی در عمل چنین وضع به تبع اعتقادات تبلیغی پیش آمده جنبه الزامی و قانونیت رسمی ندارد و سایر طبقات نیز از نظر اسلام و

۱. totalitaire

۲. احزاب (۳۳) / ۶: پیامبر به مؤمنان از خودشان نزدیک‌تر است...

«انقلاب ایران در دو حرکت»، حرکت دوم _____ ۴۰۵
قانون اساسی اصولاً در سطح متمایز و مادون قرار ندارند؛ یعنی نظامان اصولاً و رسماً ملاً سالاری^۱ نیست.

۳- نظام حاکم ما دموکراسی هست و دموکراسی نیست؛ هست چون مجلس شورا و انتخابات داریم و می‌گویند آزادی وجود دارد. دموکراسی نیست، اولاً به دلیل برچسب نامناسبی که بر نام دموکراسی و بر کلمه‌ی ملی زده شده است و تبلیغات جاری و جوسازی‌ها اجازه‌ی ذکر و انتساب آن‌را به جمهوری اسلامی نمی‌دهد؛ ثانیاً از این جهت که عامه‌ی مردم و آراء ملت به تنهایی حاکمیت ندارند. هم تعدد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری وجود داشته مقامات غیرمنتخب مردم و غیرمسئول در برابر مجلس، مانند ائمه جمعه و شخصیت‌های انقلاب، دخالت در امور و تأثیرهای مافوق مقامات دولتی و قانونی دارند و هم رهبری انقلاب مکرراً و شاید مستمراً از بالاسرِ ارکان جمهوری؛ دلالت، هدایت و آمریت‌هایی می‌نمایند و یا در کارهای آنها طرف مراجعه و کسب اجازه و دستور قرار می‌گیرند.

۴- تئوکراسی یا حکومت دینی و حاکمیت‌الله (و در تعبیر افلاطونی حکومت افاضل برای تشکیل مدینه‌ی فاضله) نظامی است که بنا به تعریف، اختیار امت و اداره‌ی مملکت، در اثر دخالت مستقیم و معجزه یا از طریق شریعت و روحانیت، در دست خدا باشد. نظامی که گاه‌گاه ادعا می‌شود و کسانی حاکمیت ملی را که در قانون اساسی آمده و بر آن مبنا تدوین شده است، شرک و منافی با حاکمیت خدا می‌دانند؛ ولی لازمه‌ی تئوکراسی یا خداسالاری آن‌طور که در فرهنگ‌های سیاسی تعریف می‌شود برکناری و بی‌دخالتی سایر عناصر، از جمله ملت و قوانین موضوعه عرفی می‌باشد که در ایران چنین نیست. ضمناً حاکمیت مستقیم خدا، در تعبیر «الْحُكْمُ لِلَّهِ»، آنچنان که قشون شکست‌خورده‌ی معاویه و خوارج عنوان می‌کردند، کلام پا در هوایی می‌باشد زیرا که خداوند هیچ‌گاه نمی‌آید در میان ما بنشیند رتق و فتق امور کند یا به عزل و نصب مأمورین پردازد. همان‌طور که مولای متقیان فرموده است اداره‌ی هر امت ناگزیر از وجود یک امام یا زعیم است که خواه فاجر و خواه

۱. clericalism

۲. رجوع شود به کتاب جدیدالانتشار «شیخ شهید فضل‌الله نوری» در بیان احوال، افکار، گفتار و نوشتارهای او به مخالفت و تکفیر مشروطیت، قانون اساسی، مجلس قانون‌گذاری، آزادی، مساوات و حاکمیت اکثریت، که این روزها مدافعین و مبلغین استواری دارد، و در تأیید و تجلیل از سلطنت استبدادی.

صالح باید به جمع‌آوری وجوهات و تمشیت کارها پرداخته شهرها را حفاظت و ملت و مظلومین را حمایت کند. روحانیت ما با وجود حضوری که در امور و شئون مختلف مملکت دارند خود را مدیر مسئول کلی نمی‌دانند و شخص امام نیز منصوب کننده‌ی همه مقامات اجرایی و قضایی و تقنینیه نیستند.

ذکر این نکته نیز مفید است که در کلیه‌ی رژیم‌های حکومتی، حتی در تئوکراسی منظور اصلی و هدف، غیر از مسئله‌ی قدرت و برخورداری فرد یا گروه حاکم، آنچه عنوان می‌شود اداره‌ی کشورها و جوامع از جهات امنیتی و نظامی، اقتصادی و عمران، اجتماعی و فرهنگی و امثال آن می‌باشد. کمتر اتفاق افتاده است که دولت‌ها یا نظام‌ها اهداف دینی، اخلاقی و فقهی داشته‌ باشند یا ابلاغ و اجرای دین نمایند، رسالت انبیاء را ادامه دهند یا وظایفی را که روحانی‌ها برای خودشان در ارشاد مردم و تبلیغ دین قائل هستند انجام دهند. حداکثر آن است که عنواناً تبعیت از مذهب رسمی نمایند، با احکام شرعی جاری مخالفت نکنند و احیاناً به دستور رهبران دینی مجری دفاع از هم‌کیشان یا جهاد در راه مذهبشان شده باشند؛ مانند جنگ‌های صلیبی قرون وسطی برای پس گرفتن بیت‌القدس از مسلمین یا جهاد علیه‌الحاد در قرون وسطی که به وسیله سلاطین و اشراف و به‌رهبری پاپ‌ها و کلیسا صورت می‌گرفته است. مشابه آن‌را مثلاً از طرف سلطان محمود غزنوی و صفویه دیده‌ایم که جنگ‌های جهادی و بسیج نیروهای مردمی می‌کردند.^۱

۱. سه نفر خلفای راشدین که خود را جانشینان حضرت پیغمبر می‌دانسته‌اند نیز علاوه بر اقامه جمعه و جمع‌آوری زکات و اجرای حدود، جهاد و لشگرکشی به بلاد نیز برای اشاعه‌ی اسلام و تصرف کشورهای مشرک و اهل کتاب می‌نموده‌اند. خلفای اموی و عباسی و عثمانی نیز، لااقل به صورت ظاهر، پیروی از سنت شیخین داشتند. ولی علی‌بن‌ابیطالب خلیفه‌ی چهارم و امام اول خودمان علیه‌السلام و الصلوات را می‌بینیم که در فرمان معروف ولایت مصر به مالک اشتر توجه و تعلیماتش برای اداره جامعه، امنیت و استقلال و همچنین اقتصاد و عمران است، بدون آنکه کمترین عنایت به مسائل صرفاً دینی ابلاغ و اشاعه یا اجرای اسلام، به صورت اختیاری یا اجباری، بفرماید. نامه یا فرمان چنین شروع می‌شود:

«هذا ما أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكِ بْنِ الْحَارِثِ الْأَشْطَرِ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وِلَاةِ مِصْرَ جَبَايَةَ خَرَاجِهَا وَ جِهَادِ عَدُوِّهَا وَ اسْتِصْلَاحِ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةِ بِلَادِهَا.»

«این است فرمان بنده خدا، علی امیرمؤمنان، به مالک پسر حارث اشتر، هنگامی که او را والی مصر گردانید تا خراج آن دیار بستاند و با دشمنان آن پیکار کند و کار مردم به سامان آورد و شهرهای آن آبادان سازد.»

(نهج‌البلاغه، ترجمه‌ی آقای دکتر اسدالله مبشری، جلد سوم، صفحه ۲۰۱)

البته به خود مالک خیلی دستور اطاعت از خدا را می‌دهد، سفارش به تقوا، عدالت، اخلاق و احسان می‌نماید و صفات و آداب را که یک مسلمان زمامدار باید نسبت به رعایا یا اداره شوندگان - اعم از مؤمن همکیش و غیرمؤمنین هم‌نوع - داشته باشد برمی‌شمارد.

در جمهوری انقلابی اسلامی خودمان و در بیانات بنیان‌گذار آن و متولیان، غالباً صحبت از خدمت به اسلام و نجات مستضعفین جهان یا ایران به‌عنوان برنامه‌ی نظام و مأموریت اجرا و اشاعه‌ی اسلام در جهان شنیده می‌شود و کمتر صحبت از حفاظت و خدمت به ایران و به آبادی و آینده کشور یا ملت به‌میان می‌آید. بنابراین نظام حاکم ما تطبیق درستی با تئوکراسی یا «خدا دولتی» کلاسیک یا مصطلح نمی‌نماید.

۵- سوسیالیسم انقلابی و مارکسیسم، اگر به پاره‌ای جهات و به لحاظ روحیات و سیاست‌ها نفوذهای فکری و سازمانی در انقلاب ما کرده و برای تصرف قدرت شیوه‌های سوویتی به‌کار رفته باشد ولی نظام حاکمان که اسماً و رسماً اسلامی است انطباق چندان با آنها ندارد. دیکتاتوری حزب یا طبقه‌ی رنجبر نیز غالباً نبوده حالت ناقص و موقت نسبی می‌تواند داشته باشد.

۶- اما فاشیسم که محصول قرن بیستم و عکس‌العمل در برابر کمونیسم و دموکراسی است معمولاً حکومت یا نظامی را می‌گویند که با انقلاب و پشتیبانی (واقعی یا ادعائی) توده مردم به‌وجود آمده از طریق دیکتاتوری و فعال مایشایی یک رهبر محبوب منتخب ملت (رسماً یا اسماً) اداره می‌شود.

«این نظام هم حالت ناسیونالیستی و فعال مایشایی دارد» و هم مردمی و مدعی طرفداری محرومین و کارگران، با ظاهر ضداشراف و ضد سرمایه‌داران و خارجیان. «در نظام جمهوری اسلامی ما، از یک طرف حالت مردمی و ارادات و ارتباط با رهبری را در اعتقاد و اطاعت افراد و گروه‌هایی با عنوان حزب‌اللهی یا خط امامی می‌بینیم که گاهی اوقات وارد کارهای دفاعی یا اجرایی نیز می‌شوند و از طرف دیگر شعارهای نجات و حمایت مستضعفان ایران توأم با اعتراض و حمله به مستکبرین داخلی و خارجی داده می‌شود.» ولی در عمل علاوه بر آنکه کشورمان دارای ارگان‌های شورایی و دموکراتیک می‌باشد، رهبر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی نیز رهنمودها و دخالت‌های خود را بر مبنای دین مورد قبول اکثریت و به

→ در مورد مردم یا ملت و مأمورین دولتی نیز به طبقه‌بندی آنها و معرفی اخلاق و روحیات هر یک پرداخته رفتاری را که باید با هر صنف و دسته داشته باشد تشریح می‌فرماید ولی باز اشاره‌ای به‌دینداری یا پابندی آنها و جامعه مصر به آداب و احکام اسلام نکرده از تبلیغ و توسعه دین هم حرفی نمی‌زند. علی در پنج سال خلافت نیز دست به هیچ لشگرکشی و تعرض به دولت‌های ظالم یا کفر نزد، در صورتی که در شرایط زمان عمل بسیار ساده و بی‌مایه‌ای بوده هم غنائم می‌آورد و هم گره‌های داخلی رقابت و جاه‌طلبی مدعیان را می‌گشود. جنگ‌های علی تماماً دفاعی بود و خطبه‌هایش تربیت و تعلیم.

صفت مرجعیت صاحب فتوی و ولایت فقیه اعمال می نمایند، نه به صورت دیکتاتوری شخصی یا حزبی مانند موسولینی و هیتلر.

۷- نظاممان را هم نمی توانیم آنارشسیسم بگوئیم. اگر با تعدد مراکز تصمیم گیری و هرج و مرج یا خودرأیی های نسبی که در بعضی مقامات و در جوانان و نوجوانان نهادی و غیرنهادی مشاهده می نمائیم و از جهاتی به نظر می آید عمدی یا طبیعی سنن روحانیت و نظم در بی نظمی باشد، در مقابل تقید و تعهد به اوامر و رهنمودها و به احکام شرعی و احیاناً به قوانین اساسی و اجرایی، حالت الزامی داشته مواجه با تعزیر و عکس العمل های شدید است. آزادی و رهایی و بی بند و باری، به صورت های معروف یا منکر آن، روز به روز از عمومیت و مقبولیت یا اغماض دور شده است. در هر حال نظام فاتح، آنارشسیسم به معنای مصطلح و کلی آن نیست.

۸- بالاخره حکومت واقعاً الهی، بر طبق الگوی حضرت ختمی مرتبت و شاه ولایت علی علیه الصلوة والسلام، نظام ایده آلی است که همگی خواهان آن بوده و هستیم. امام در مصاحبه های پاریس خود با خبرنگاران خارجی حکومت اسلامی مورد نظرشان را دموکراسی معرفی می کردند که به شیوه ی ده سال حکومت رسول اکرم (ص) در مدینه و پنج سال خلافت حضرت امیر (ع) در کوفه عمل خواهد کرد. بسیاری از مقامات جمهوری اسلامی نیز همین هدف یا داعیه را عنوان می نمایند، ضمن آنکه قانون اساسی ما نیز بر همین مقصد و مبنا تدوین شده است. ولی همان طور که در حرکت دوم به تفصیل دیدیم انقلاب ما و نظام حاکم بر ما با تداوم و تحول های مستمر خود به چیزی و به حالتی مافوق یا متفاوت با اسلام- که قرآن و سنت می باشد- رسیده است. در رهبری پیغمبر اسلام بر امت نوبنیاد می بینیم در آنجا که پای ایمان و هدایت و ابلاغ در میان می آید مشورت با مردم و کسب موافقت آنها در میان نیست، ضمن آنکه اکراه و الزامی هم در کار نیست. ولی آنجا که ارتباط با اداره و امر امت پیدا می کند نظرخواهی از مردم و همکاری یا بیعت مردم و همچنین تبعیت از رأی اکثریت حاکم است. بارها دیده شده است که پیغمبر بزرگوار و علی امیرالمؤمنین یا امام حسن (علیهم الصلوة والسلام) پیروی از آراء اکثریت، علی رغم مخالفت و نظر صریح خودشان، می نموده اند^۱ و صادقانه تن به حاکمیت مردم در

۱. مانند خروج از مدینه در جنگ احد، قبول حکمیت صفین و غیره. (مراجعه به کتاب «تنبيه الامه و تنزيه المله» مرحوم نائینی شود)

امور دنیایی مربوط به آنها می‌داده‌اند. اما نظام فاتح و حاکم بر ما با ذکر اینکه «ملت ایران، اسلام را می‌خواهد و برای اسلام انقلاب کرده است» وظیفه‌ی اصلی خود را نه اداره‌ی کشور و تأمین عمران و امنیت و عدالت بلکه تبلیغ و توسعه اسلام و احیاناً تحمیل آن و اجرای احکام دینی می‌داند. علی‌رغم سفارش‌های مکرر و صریح قرآن به حضرت خاتم‌النبین که تو موکل و مأمور مراقب مردم و مسلط به کسی نبوده مأموریتت صرفاً ابلاغ و بشارت و هشدار دادن بوده دعوت کننده و چراغ راهنما هستی و باید سرمشق دیگران باشی:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا.»^۱

این آقایان که شعارشان ادامه‌ی رسالت انبیاء است، اهداف بالاتر را اختیار کرده، خود را موظف و مثاب در کفرستیزی جهانی، سرنگونی استکبار و استثمار، زدودن فسق و معصیت از صفحه‌ی روزگار ولو به قیمت شهادت سراسر ایران و ایثار، برانگیختن خلق جهان برای نجات مستضعفین و درافتادن با ستم کاران و غاصبین و بالاخره صدور انقلاب و حاکمیت اسلام بر کره زمین، پیش از ظهور امام زمان دانسته‌اند.

* * *

پس ملاحظه می‌شود که نظام فاتح و فعلی ما در عین آنکه اثر و نشان از همه‌ی نظام‌ها دارد منطبق و معادل با هیچ یک نیست. می‌توانیم بگوئیم چیزی است مستقل و مخصوص به خود. در عین آنکه اصولاً مرتبط و منبعث از مردم می‌باشد با آن چیزی هم که ملت قبلاً می‌خواست، می‌گفته و در رأی‌گیری عمومی تقریباً همگانی اعلام و تصویب کرده و تنها نظام و پیمانی می‌باشد که مشروعیت دارد، متفاوت است. نظام فاتح فعلی محصول نبوغ و ابتکار ناشی از شخص امام و متکی و مخصوص به خود ایشان می‌باشد. با توجه به اعتقاد و اخلاص و اطاعتی که نسبت به امام ابراز می‌گردد، این نظام قبایی است که به قامت و تن ایشان دوخته شده است.

دخالت و حضور و سایه‌ی امام در امور انقلاب و جمهوری، انحصار به حقوق و

۱. احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶: ای پیامبر، تو را نمونه و بشارت‌دهنده و هشداردهنده فرستادیم.

و نیز دعوت کننده به سوی خدا، بر طبق روشی که او معین کرده است و چراغی روشن.

وظائفی که در اصول ۵، ۵۷، ۶۰، ۹۱ و ۱۱۰ قانون اساسی آمده است، ندارد^۱. ارتباط امام با مردم (یا آن دسته از مردم که خود را در خط امام معرفی می‌نمایند و امام و امت را ادغام شده می‌دانند) و با متولیان و متصدیان، که به صورت ملاقات‌ها، مصاحبه‌ها، پیام‌ها و سخنرانی‌ها صورت می‌گیرد، به‌طور متوسط بیش از هفته‌ای یک بار و گاهی یک روز در میان بوده و زیادتر از دوران اقامت و رهبری از پاریس، یا زمان دولت موقت تا تشکیل مجلس، می‌باشد. اعلامیه‌ها و نظریات صادره در این ملاقات‌ها و

۱. قانون اساسی در اصل پنجم «ولایت امر و امامت امت» را بر عهده‌ی فقیه جامع‌الشرایطی می‌گذارد «که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند». بدون آنکه ولایت و امامت را تعریف کرده بگوید منظور ارشاد دینی و صدور فتوی است، حاکمیت سیاسی و دخالت مستقیم در امور و مدیریت کلی کشور است یا یک نظارت عمومی با دخالت غیرمستقیم از طریق انتخاب‌ها و عزل و نصب‌هایی که در اختیار رهبری قرار داده شده است.

در اصل ۵۶ با اعلام اینکه «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خدا است و هم او انسان را بر سر نوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند... و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند»، حاکمیت را از طرف خدا به خود ملت و انحصاراً به ملت واگذار می‌کند.

اصل ۵۷ مجدداً توجه به ولایت امر نموده قوای سه‌گانه و حاکم را «زیر نظر ولایت امر و امامت امت بر طبق اصول آینده» قرار می‌دهد.

به اصول ۵۷ تا ۶۱ که نگاه می‌کنیم می‌بینیم اعمال قوای سه‌گانه را به‌عهده‌ی خود آنها می‌گذارد.

۱- اصول ۵۷ و ۵۹: اعمال قوه مقننه به‌عهده‌ی مجلس و نمایندگان منتخب مردم یا همه‌پرسی از آراء مردم است.

۲- اصل ۶۰: اعمال قوه مجریه «جز در مواردی که در این قانون مستقیماً بر عهده رهبری گذاشته شده است از طریق رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر و وزراء است»، یعنی مستقلاً از طرف دولت.

۳- اصل ۶۱: اعمال قوه قضائیه به‌عهده‌ی دادگاه‌ها دادگستری است. تنها در اصول ۹۱ و ۱۱۰ است که اختیارات و وظایف مقام رهبری مشروحاً و تصریحاً بیان می‌شود:

۱- انتخاب شش نفر فقهای عضو شورای نگهبان.

۲- نصب عالی‌ترین مقام قضایی کشور.

۳- فرماندهی کل نیروهای مسلح شامل:

الف - نصب و عزل رئیس ستاد مشترک،

ب - نصب و عزل فرمانده کل سپاه،

ح - تشکیل شورای عالی دفاع با حضور دو نفر مشاور منتخب خود،

د - تعیین فرماندهان عالی نیروهای سه‌گانه با پیشنهاد شورای عالی دفاع،

ه - اعلان جنگ و صلح.

۴- امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم و عزل او پس از حکم دیوان عالی کشور یا رأی مجلس.

۵- عفو یا تخفیف محکومین با پیشنهاد دیوان عالی کشور.

پیام‌ها است که تنظیم کننده امور، تعیین کننده برنامه‌ها و سیاست‌ها و ترسیم کننده سرنوشت‌ها است. رهبری آیت‌الله‌العظمی خمینی منحصر و متوقف به پیروزی انقلاب و اخراج شاه نبود نقش عمده‌تری در داخل نظام فاتح به خود گرفته است.

چنین حضور و تماس و تبادل‌های با امت و تحریک و تهییج‌های آنان با تعلیم و توجیه‌هایی که به مسئولین داده می‌شود و در ضمن آن گردش سازمانی ارگان‌ها و نهادها سیر عادی خود را به تبعیت از قانون اساسی دنبال می‌نماید، از ویژگی‌ها و مشخصات نظام فاتح فعلی ما به‌شمار می‌رود. هم روابط اداری و قانونی از نوع دموکراتیک برقرار است و هم مدیریت ارشادی از طریق تماس و تبادل‌ها و رهنمودهای کم و بیش آمرانه. به‌انضمام عنایتی که ایشان به‌دخالت دادن امت تابعه، و واسط قرار دادن مردم و افکار عمومی در روابط با دولت و دولتیان دارند و نقشی که هنوز به‌راه‌پیمایی‌ها و جمعه‌ها و تظاهرات گروهی داده می‌شود. این سیستم نه تنها در مورد شخص امام صادق است بلکه رویه متداول مقامات روحانی و رسمی نیز چنین است. سنت و وظیفه‌ای شده‌است و همه مقامات، اعم از مسئول و قانونی و غیرمسئول، خود را مقید می‌دانند که گروه‌ها و شخصیت‌ها را به حضور پذیرفته گزارش و پرسش بگیرند و سخنرانی و پیام داده در بسیاری از کارها اعلام موضع و نظر نمایند. شواهد مثال از ارشادهای آمرانه و موارد مشهود از عامل و واسط قرار دادن مردم (عام یا خاص)، در امور اجرایی و نظام تشکیلاتی جمهوری اسلامی، فراوان است. به‌طور نمونه به چند مورد اشاره می‌شود.

در ارشادهای آمرانه و تداخل‌های سازمانی می‌توان موارد ذیل را ذکر کرد:
(۱) اعلامیه یا فرمان ۸ ماده‌ای مورخ ۱۳۶۱/۹/۲ که دستور رسیدگی به شکایات عمومی، خلاف کاری‌ها و انحراف‌ها را صادر نموده یک هیأت پیگیری ویژه‌ای را با اختیارات تام مأمور آن نمودند، در حالی که علاوه بر شورای عالی قضائی، دادگاه‌ها دادگستری و دادگاه‌های انقلاب، کمیسیون اصل ۹۰ مجلس وجود داشت و هم مخصوصاً دیوان عدالت اداری و سازمان بازرسی کل کشور، و هر کدام به‌نحوی موظف و مجهز برای آن کار بودند.

(۲) تأیید انقلاب فرهنگی دانشجویان، تأسیس ستاد و تعیین اعضاء آن در تاریخ‌های ۱۳۵۹/۳/۲۳ و ۱۳۶۲/۶/۸ از بالا سر وزارتخانه‌های آموزش و پرورش و فرهنگ آموزش عالی و با وجود شورای انقلاب و مجلس شورای اسلامی.

۳) ابلاغ شرایط آزادی گروگان‌ها در ۱۳۵۹/۶/۲۱ در پیام به زائرین حج که قبلاً تصمیم درباره آنها را تفویض به مجلس کرده بودند.

۴) اعزام بازرس‌ها و نمایندگان مخصوص به نهادها و مؤسسات دولتی و غیردولتی به منظور نظارت و تصفیه، سازماندهی و تمشیت کارها از ورای مسئولین و مقررات مربوطه.

۵) ملامت شدید و منع عملی نمایندگان مجلس از طرح نارضایی‌ها و خلاف‌ها و از انتقاد و سؤال به دلیل اینکه سبب تضعیف دولت می‌شوند...

اما عامل و واسط قرار دادن مردم در روابط اداری و سازمانی؛

۱) اولین بار در دومین ماه تشکیل دولت موقت رخ داد. روی پاره‌ای گزارش‌های نادرست و به تصور اینکه در نخست‌وزیری و وزارتخانه‌ها ظروف طلایی متداول است یا کارمندان زن با حالت نیمه‌عریان خدمت می‌کنند، بدون آنکه از طریق مستقیم و ساده، نخست‌وزیر یا وزیر مسئول را احضار نموده موضوع را پرسش و تحقیق کرده و سپس در صورت صحت گزارش دستور ترک یا ترمیم را به خود آنها بدهند، در تلویزیون با خطاب به مردم، دولت منتصب خودشان را که اعلام کرده بودند دولت امام زمان است و اطاعتش واجب شرعی می‌باشد، متهم به ضعیف بودن نموده آن را توییح و تضعیف کردند.

۲) از همین مقوله بود مسئله‌ی گوشت یخ‌زده یا،

۳) بسیج مردم کشور برای نجات سندج روی یک خبر آشوبگرانه خلاف واقع و تلفن مشکوکی که به دفتر امام شده بود، بدون آنکه از نخست‌وزیر یا ستاد ارتش کسب اطلاع و سپس ابلاغ امر نمایند^۱.

۴) بعد از استعفای دولت موقت و در زمان شورای انقلاب آقای رمزی کلارک شخصیت قضایی و سیاسی معروف آمریکا و مدافع شناخته شده‌ی انقلاب اسلامی ایران که قبلاً هم با امام ملاقات کرده بود به قصد مذاکره در باره گروگان‌ها، پس از مراجعه به وزارت خارجه و مذاکره و موافقت مرحوم دکتر بهشتی - رئیس شورای انقلاب - به طرف ایران پرواز می‌نماید ولی امام رأساً تصمیم گرفته و در رادیو اعلام کردند که هیچ شخص، مقام یا اداره‌ای حق ملاقات و صحبت با هیأت آمریکایی را

۱. تکرار می‌شود که قصد نه اعتراض است و نه انتقاد و نه تأیید و توجیه؛ غرض وقایع نگاری برای تشریح نظام فاتح است.

ندارد و نباید اینها به ایران بیایند.

۵) بعد از انتخاب و شروع به کار رئیس جمهور (آقای بنی صدر) که صحبت از نخست‌وزیر و تعیین وزراء بود، امام به جای طرح مسئله و منظور خود با رئیس‌جمهور و مجلسیان و ارشاد حضوری آنها یا واگذاری امر به خود آنها بر طبق اصول قانون اساسی، در ضمن یک ملاقات گروهی و در رادیو تلویزیون اعلام کردند که وزراء باید جوان و قاطع باشند.

۶) در زمان دولت‌های رجایی، دکتر باهنر و مهندس موسوی نظائر جریان‌های فوق زیاد پیش می‌آمد که بیشتر در جهت پشتیبانی آن دولت‌ها در برابر مخالفین آنان در میان ملت و مجلس بود.^۱

جریان کارها و مسئولیت‌ها که در نظام‌های کلاسیک دنیا (چه استبدادی، چه لیبرال و چه کمونیستی و فاشیستی) با سلسله مراتب اداری و نظم و رعایت روابط اتخاذی قانونی انجام می‌گیرد، در اینجا کلام و شعار رایج بوده یک ترکیب خاص از کهنه و نو، از انقلاب و اعتدال و از سلطه‌های شخصی و مردمی مشاهده می‌شود.

* * *

اگر خواسته باشیم نامی برای نظام حاکم فاتح، که هم دموکراسی است و هم ارشادی امامی، پیدا کنیم شاید مناسب‌ترین عنوان همان ولایت فقیه^۲ باشد. فقیه به معنای روحانیت ممتاز مجری اسلام فقهاتی، و ولایت به مفهومی که امام خود به سرپرستی و قیمومیت صغار و مهجورها تشبیه نموده‌اند. به صورت سرپرستی پدرسالاری و مکتب‌گرایی، از بالا سر قوانین و ضوابط و مسئولیت‌ها، بر ملت و دولت و دیانت و بر همه‌ی شئون مملکت.

۱. البته مولی الموالی، امیرالمومنین علی علیه‌السلام نیز در دوران خلافت خود به طوری که در خطبه‌های نهج‌البلاغه مشهود است مسائل و مشکلات نظامی، اجتماعی، حکومتی و فرهنگی جامعه را با مردم و با لشکریان در میان گذاشته ارشاد و اصلاحات فراوان می‌فرمود؛ ولی اولاً علی زمامدار معصوم و مسئول و منتخبی بود که در محیط و شرایط اجتماعی و سیاسی آن زمان و با پیمان بیعت، سه قوه قضائیه، مقننه و مجریه را در خود جمع نموده بود و مستمعین او، کارگزاران و مجریان و مردمی بودند که باید به آنها ابلاغ حکم بشود و برای تربیت و آمادگی آنها به تشریح و تعلیم و به انذار و تشویق پرداخته کتاب خدا و سنت رسول را زنده و روشن نگاهدارد. ثانیاً قصدش مشارکت دادن مردم در اداره‌ی امور کشور به مصداق «أمرهم شورى بينهم» و «شاورهم فی الأمر» بوده نظریات و ایرادات و دلالت‌های بر خود را نه تنها می‌شنید و پاسخ می‌داد و تبعیت از نظر اکثریت می‌نمود، بلکه نصیحت و دلالت را وظیفه‌ی رعیت می‌دانست و مطالعه می‌کرد.

بدیهی است که چنین نظام و روال همان‌طور که گفتیم قیایی است دوخته شده به تن امام خمینی. و به نظر نمی‌آید که نه هیچ شخص دیگر دارای چنین سوابق و اقتدار و ابتکار باشد و نه برای هیچ شخص دیگر چنین ارادت و اطاعت ابراز شود. بدون تردید استواری و استمرار نظام حاضر بستگی به حیات و حضور امام از یک طرف، و به دوام اعتقادات و اخلاص پیروان از طرف دیگر، دارد. از خدا بخواهیم که حامی و هادی ملت ایران در راه پرفراز و نشیب جهان پر از فتنه و فساد حاضر باشد و اسلام و ایران را برقرار و رستگار بگرداند.

پایان جلد اول*

تهران - بهمن ماه ۱۳۶۲

* زنده‌یاد مهندس بازرگان تهیه و تألیف جلد دوم کتاب «انقلاب ایران در حرکت» را در برنامه‌ی خود داشتند. از ایشان در این باره، تنها چند یادداشت مختصر و چند سند در اختیار بنیاد قرار دارد که آن را با عبارت «برای دو حرکت» یا «برای جلد دوم دو حرکت» مشخص ساخته و در پاکتی قرار داده‌اند و در یادداشتی که تاریخ ۱۳۶۳/۶/۲۶ را در خود دارد نوشته‌اند:

- گرداننده‌ی واقعی و به‌وجود آورنده‌ی این انقلاب کیست؟

- آینده‌ی انقلاب چه خواهد بود؟

- چه باید کرد؟

- از نقش طالقانی یاد شود.

- نتایج حرکت دوم چه خواهد بود؟

- چه سرنوشتی خواهد داشت؟

که گویا سئوالات اصلی و محورهای باشد که مؤلف فقید قصد پاسخ به آن‌ها را داشته‌اند (ب.ف.ب).

فصل الحاقی

به کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت»

در فصل اول کتاب، آنجا که صحبت از پیام تلویزیونی تسلیم شاه به ملت ایران در آخرین روزهای کبریایی او بود، وعده دادیم عین پیام را (که در مطبوعات آن زمان درج نشده است) نقل کنیم. در فصل دوم نیز که بحثی از گروگان‌گیری به میان آمده و مطالبی از کتاب پیر سالینجر (گروگان‌ها - گفت‌وگوهای محرمانه تهران) آورده بودیم، به نظر آمد بی‌مناسبت نباشد که رونوشت عینی از دو سه صفحه آن کتاب (از نسخه فرانسه که در دسترس بود) در اینجا بیاید. سومین قطعه الحاقی مقاله‌ای است که نگارنده دو ماه و نیم بعد از استعفای دولت موقت و هفت ماه قبل از حمله عراق، تحت عنوان «انقلاب ما به کجا می‌رود»^۱ در روزنامه کیهان ۱۳۵۸/۱۱/۱ درج کرده‌ام. تجدید انتشار مقاله فوق از جهت تاریخی و ارائه جَوِّ موجود در آن زمان است و همچنین ارائه‌ی طریق و هشدار به موقع که در برابر تفرقه و تخاصم‌ها داده شده بود و متأسفانه مورد توجه و عمل واقع نگردیده.

موضوع الحاقی چهارم عصاره‌ای است از کتاب «کالبد شکافی چهار انقلاب»، ترجمه آقای محسن ثلاثی (تهران، نشر نو، ۱۳۶۲) از

The Anatomy of Revolution, by Crane Brinton New-York 1965.

است که اگر قبل از تدوین «انقلاب ایران در دو حرکت» خوانده بودم استفاده و استنادهایی در متن می‌کردم. کرین برینتون دکتر در فلسفه از دانشگاه هاروارد و

۱. مقاله‌ی «انقلاب ما به کجا می‌رود»، از نظر زمانی به سال اول پس از پیروزی انقلاب مربوط می‌شود، به همین لحاظ به عنوان دومین مقاله‌ی مندرج در این مجموعه‌ی آثار تنظیم و در صفحات ۲۵ تا ۳۴ در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است (ب.ف.ب).

استاد رشته تاریخ در همان دانشگاه تا پایان عمر (۱۹۶۸) بود. او در میان نویسندگان و دانشمندان جهان شهرتی به نام دارد. مؤلف محقق همان طور که از نام کتاب برمی آید، چهار انقلاب معروف و بزرگ دنیای غرب (انگلستان - فرانسه - آمریکا - روسیه) را مورد بررسی تطبیقی و موشکافانه قرار داده و سعی کرده است وجوه مشترک آنها را استخراج و نتیجه گیری های آموزنده ای بنماید. این چهار انقلاب که به لحاظ زمان و مکان و مردم با هم متفاوت و از جهاتی متضاد بودند، جنبه های اشتراکی جالبی نشان می دهند که حکایت از پدیده ای جز اشتراک در آدمی بودن آنها و تبعیت از قوانین بشری واحد نمی تواند بکند. بنابراین قابل تعمیم نسبی و تعلیم برای انقلاب های دیگر می باشد، البته با توجه به عوامل خاص و تازگی های هر انقلاب.

بعد از آن چهار انقلاب، باز هم دگرگونی ها و انقلاب های عمده ای در نقاط دیگر جهان، مخصوصاً در آسیا و آفریقا و از آن جمله در ایران، رخ داده است که جریان ها و محرک های متنوع و متفاوت یا مشابهی داشته اند و هر یک به نوبه خود مورد توجه و مطالعه و مقایسه قرار گرفته و خواهند گرفت. خوانندگان گرامی با ملاحظه خلاصه گیری های فشرده ای که از پاره ای استنباط ها و اظهار نظرهای کرین برینتون در این مقاله به عمل آمده است، می توانند نکات اشتراک یا اختلاف با انقلاب اسلامی ایران را بسنجند و استنباط ها و پیش بینی هایی که به نظرشان می رسد بنمایند.

«إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ»^۱

پیام رادیوئی شاه (مورخ ۱۳۵۷/۸/۱۹)

در فضای باز سیاسی که از دو سال پیش به تدریج ایجاد می‌شد، شما ملت ایران علیه ظلم و فساد به پا خواستید. انقلاب ملت ایران نمی‌تواند مورد تأیید من به‌عنوان پادشاه ایران و به‌عنوان یک فرد ایرانی نباشد. متأسفانه در کنار این انقلاب، دسیسه و سوءاستفاده دیگران از احساسات و خشم شما، آشوب و هرج و مرج و شورش نیز به‌بار آورد. موج اعتصاب‌ها نیز که بسیاری از آنها بر حق بوده اخیراً ماهیت و جهت یافت تا چرخ‌های اقتصاد مملکت و زندگی روزمره مردم تلف شود و حتی جریان نفت که زندگی مملکت به آن بستگی دارد، قطع گردد، تا عبور و مرور روزانه و تأمین مایحتاج زندگی مردم نیز تعطیل شود؛ ناامنی، اغتشاش، شورش و کشتار در بسیاری از نقاط میهنمان به‌جایی رسیده است که استقلال مملکت را در خطر انداخته است. وقایع اسفباری که پایتخت را دیروز به آتش کشید، برای مردم و مملکت دیگر قابل ادامه و تحمل نیست. در پی استعفای دولت و برای جلوگیری از اضمحلال مملکت و از بین رفتن وحدت ملی، برای جلوگیری از سقوط در هرج و مرج و آشوب و کشتار، و به منظور برقراری حکومت قانون و ایجاد نظم و آرامش، تمام کوشش خود را در تشکیل یک دولت ائتلافی مبذول داشتم. و فقط هنگامی که معلوم شد که امکان انجام این ائتلاف نیست، به‌ناچار یک دولت موقت را تعیین کردیم. من آگاهم که به‌نام جلوگیری از آشوب و هرج و مرج این امکان وجود دارد که اشتباهات گذشته و فشار اختناق تکرار شود، من آگاهم که ممکن است بعضی احساس کنند که به نام مصالح و پیشرفت مملکت و با ایجاد فشار این خطر وجود دارد که سازش نامقدس فساد مالی و فساد سیاسی تکرار شود و اما من به‌نام

پادشاه شما که سوگند خورده‌ام که تمامیت ارضی مملکت، وحدت ملی و مذهب شیعه اثنی عشری را حفظ کنم، بار دیگر در برابر ملت ایران سوگند خود را تکرار می‌کنم و متعهد می‌شوم که خطاهای گذشته و بی‌قانونی و ظلم و فساد دیگر تکرار نشود، بلکه خطاها از هر جهت جبران نیز گردد. متعهد می‌شوم که پس از برقراری نظم و آرامش در اسرع وقت یک دولت ملی برای آزادی‌های اساسی و انجام انتخابات آزاد، تعیین شود تا قانون اساسی که خون‌بهای انقلاب مشروطیت است به‌صورت کامل به مرحله اجرا درآید؛ من نیز پیام انقلاب شما ملت ایران را شنیدم. من حافظ سلطنت مشروطه که موهبتی است الهی که از طرف ملت به پادشاه تفویض شده است هستم، و آنچه را که شما برای به‌دست آوردنش قربانی داده‌اید، تضمین می‌کنم که حکومت ایران در آینده بر اساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده ملی و به‌دور از استبداد و ظلم و فساد خواهد بود. در وضع فعلی برقراری نظم و آرامش برای جلوگیری از سقوط و اضمحلال ایران وظیفه‌ی اصلی نیروهای مسلح شاهنشاهی است که همیشه با حفظ ماهیت ملی خود متکی بر ملت ایران و وفادار به سوگندهای خود بوده و هست، باید با همکاری شما هموطنان عزیزم این نظم و آرامش هر چه زودتر برقرار شود تا دولت ملی بعدی که استقرار و آزادی‌ها، اجرای اصلاحات و به‌خصوص برقراری انتخابات آزاد را بر عهده خواهد داشت در اسرع وقت کار خود را شروع کند.

من و شما در این سی و چند سال وقایع حساسی را دیده‌ایم و خطرات بسیار را پشت سر گذاشتیم، امیدوارم در این لحظات حساس و خطیر سرنوشت‌ساز، خداوند بزرگ ما را مشمول عنایت خود فرماید، تا بتوانیم در کنار هم به هدف‌های اصلی که آسایش و رفاه و آزادی و سربلندی و ایران و ایرانی است برسیم.

من در اینجا از آیات عظام و علمای اعلام که رهبران روحانی و مذهبی جامعه و پاسداران اسلامی و به‌خصوص مذهب شیعه هستند، تقاضا دارم تا با راهنمایی‌های خود و دعوت مردم به آرامش و نظم برای حفظ تنها کشور شیعه جهان بکوشند. من از رهبران فکری جوانان می‌خواهم تا با دعوت آنان به آرامش و نظم، راه مبارزه اصولی برای برقراری یک دموکراسی واقعی را هموار کنند. من از شما پدران و مادران ایرانی که مانند من نگران آینده ایران و فرزندان خود هستید می‌خواهم که با راهنمایی‌های آنان مانع شوید تا از راه شور و احساسات در آشوب و اغتشاش شرکت

«انقلاب ایران در دو حرکت»، فصل الحاقی، پیام رادیوئی شاه _____ ۴۱۹
کنند، و به خود و به میهنشان لطمه وارد سازند.

من از شما جوانان و نوجوانان که آینده‌ی ایران متعلق به شماست، می‌خواهم تا میهنمان را به خون و آتش نکشید و به امروز خود و فردای ایران ضرر نزنید.
من از شما رهبران سیاسی جامعه می‌خواهم تا به دور از اختلاف‌های عقیدتی و با توجه به موقعیت تاریخی حساس و استثنایی کشورمان، نیروهای خود را برای نجات میهن به کار برید.

من از همه‌ی شما کارگران و کارکنان و دهقانان که با کوشش‌های خود چرخ‌های اقتصادی کشور را به حرکت درمی‌آورید می‌خواهم، تا با فعالیت هر چه بیشتر در حفظ و احیای اقتصادی کشور بکوشید.

من از همه‌ی شما هموطنان عزیزم می‌خواهم تا به ایران فکر کنید. همه به ایران فکر کنیم. در این لحظات تاریخی بگذارید همه با هم به ایران فکر کنیم. بدانید که در راه انقلاب ملت ایران علیه استعمار، ظلم و فساد، من در کنار شما هستم. و برای حفظ تمامیت ارضی، وحدت ملی، و حفظ شعائر اسلامی و برقراری آزادی‌های اساسی و پیروزی و تحقق خواست‌ها و آرمان‌های ملت ایران همراه شما خواهم بود.

امیدوارم در روزهای خطیری که در پیش داریم، خداوند متعال ما را مورد عنایت و لطف خود قرار داده و همواره مؤید و حافظ ملک و ملت ایران باشد.

ان شاء الله تعالی!

صفحاتی از کتاب پیر سالیانجر

Tout d'abord, plusieurs faits sont incontestables. Les services de renseignements américains n'avaient absolument pas prévu la chute imminente du Shah. C'est en partie à cause de cela, et en partie parce que Jimmy Carter et son proche entourage étaient tellement préoccupés par d'autres grands problèmes – Camp David et le Moyen-Orient, les accords SALT – que la Maison Blanche mit si longtemps à se rendre compte du danger que faisaient courir aux États-Unis les événements d'Iran. Jamais le gouvernement n'établit de politique cohérente pour faire face à la tempête qui s'annonçait.

La chute du Shah exposa le gouvernement américain à l'un des plus graves fiascos diplomatiques de son histoire. Le gouvernement Carter n'a d'ailleurs jamais vraiment compris ni le sens ni le but de la révolution iranienne.

Ayant refusé tout contact direct avec l'ayatollah Khomeiny lors de son exil en France à Neauphle-le-Château, ayant décidé qu'aucun responsable américain ne devait s'entretenir avec Sadegh Ghotbzadeh, considéré comme un agent communiste, ni avec Abolhassan Bani Sadr, jugé trop anti-américain, le gouvernement des États-Unis s'était coupé de toutes les voies de communications qui lui auraient été indispensables au début de l'affaire des otages. Il fallut plus de deux mois après la prise des otages pour établir un véritable contact avec des personnes habilitées à parler directement au gouvernement iranien.

On a écrit, et je l'ai cru moi-même un certain temps, que l'une des difficultés rencontrées au cours de ces négociations venait de ce que les Américains discutaient avec des interlocuteurs qui ne détenaient pas le pouvoir en Iran. Cela devint vrai, par la suite, mais ce n'était pas le cas au début. Les personnages clés de la révolution iranienne, juste après la prise des otages et la chute du gouvernement Bazargan, étaient Khomeiny, Ghotbzadeh et Bani Sadr. Ces deux derniers étaient aussi les seuls à vouloir sincèrement faire quelque chose pour régler l'affaire des otages. Au début, ils comprirent et même approuvèrent les motivations de ceux qui avaient capturé les Américains, mais ils décelèrent aussi les graves retombées de toute cette affaire pour l'Iran et s'attachèrent à créer une situation susceptible de se prêter à une libération des otages. En mai, les otages devinrent des pions involontaires dans la lutte pour le pouvoir politique en Iran. Et tous les efforts de Ghotbzadeh et de Bani Sadr pour résoudre la crise furent systématiquement utilisés par les chefs religieux pour saper leur pouvoir. En avril 1980, Ghotbzadeh et Bani Sadr n'avaient pratiquement plus aucun pouvoir en Iran, mais du 6 novembre 1979, jour de la démission de Bazargan, au mois d'avril, ils occupèrent les positions clés du

DÉCLARATION D'ALGER

I. La déclaration d'Alger

A/ Arrière-plan

Cette déclaration est le résultat de quatre mois de négociations intenses. L'Iran refusant tout contact direct, nous avons dû négocier par l'intermédiaire d'un autre gouvernement. Fort heureusement, les deux parties ont bien voulu accepter la médiation du gouvernement populaire et démocratique d'Algérie qui, de son côté, consentait à assumer ce rôle. L'Algérie s'est consacrée à cette tâche, qui a retenu toute l'attention de son ministre des Affaires étrangères et d'une équipe de négociateurs expérimentés. Ce processus tripartite posait toutes sortes de difficultés : problèmes de mouvements, problèmes de langues et de systèmes législatifs, problèmes posés par le temps qu'exigeait tout échange. Les négociateurs algériens se sont rendus plusieurs fois à Téhéran et à Washington. Comme il fallait environ deux semaines pour achever un cycle complet de proposition et contre-proposition, le sous-secrétaire d'État Warren Christopher est arrivé le 8 janvier à Alger où il est resté jusqu'à la fin.

L'Algérie a joué un rôle essentiel pour expliquer à chaque partie la position de l'autre et pour rapprocher les points de vue. L'équipe algérienne a également pu vérifier la situation de chacun des cinquante-deux otages.

B/ Points essentiels de la déclaration

- 1) *Principe fondamental* — Dès la libération des otages, les États-Unis rétablissent le statut financier dont bénéficiait l'Iran en novembre 1979, dans toute la mesure du possible.
- 2) *Éléments*
 - a) L'Iran libère les otages;

ANNEXES

495

- b) Les États-Unis débloquent les avoirs iraniens gelés;
 - c) Toutes les plaintes résultant de la capture des otages et du gel des avoirs sont abandonnées;
 - d) L'Iran rembourse ses emprunts incontestés à des prêteurs américains;
 - e) Un arbitrage international remplace les actions légales existantes pour toutes les autres revendications économiques pré-existantes.
- 3) *L'accord fondamental*
- a) La libération des otages et le dégel des avoirs doivent être simultanés;
 - b) Sur les 11 à 12 milliards de dollars d'avoirs iraniens gelés, 8 milliards environ doivent être placés sur un compte de garantie avant la libération des otages.
Ces 8 milliards de dollars se répartissent comme suit :
 - Dépôts dans des agences étrangères de banques américaines, 5,5 milliards
 - Or, titres et autres actifs déposés à la Federal Reserve Bank, 2,5 milliards
 - c) Dès la libération des otages, ces 8 milliards de dollars doivent être utilisés comme suit :
 - 3,67 milliards pour le remboursement des emprunts auprès des banques américaines et autres
 - 1,42 milliards en compte de garantie pour le règlement des actions en cours entre les banques américaines et l'Iran
 - 2,88 milliards versés à l'Iran
- Total : 7,97 milliards.
- d) Le reste des avoirs gelés (plus de 3 milliards de dollars) devront être débloqués et entièrement libérés;
 - e) Les revendications économiques qui s'y rattachent seront soumises à un arbitrage international par un tribunal mixte Iran-États-Unis;
 - f) Sur cette somme, un milliard devra être placé sur un autre compte de garantie pour assurer le règlement des sentences arbitrales conclues à l'encontre de l'Iran. A mesure de l'exécution de ces paiements, l'Iran devra alimenter ce compte de garantie pour que son montant ne soit jamais inférieur à 500 millions de dollars;
 - g) L'Iran sera libre d'entreprendre devant les tribunaux américains des actions en recouvrement des actifs du Shah et de sa famille, considérés comme appartenant à l'Iran. Les États-Unis conviennent de faciliter la procédure en gelant ces actifs jusqu'à la décision du tribunal, en demandant des rapports à leurs détenteurs, et par tout autre moyen. La charge de la décision finale sera laissée aux tribunaux américains, appliquant la législation des États-Unis.

II. – *Le règlement*

Le règlement fit intervenir trois gouvernements, quatre banques centrales, douze banques commerciales des États-Unis et plusieurs centaines de personnalités officielles et de juristes de Washington, New York, Londres, Alger et Téhéran. Tout au long de la période de règlement, qui débuta le soir du 18 janvier et se poursuivit jusqu'en fin de matinée le 20 janvier, le président Carter dirigea les travaux de l'équipe américaine. Lui-même et ses conseillers furent en communication à peu près constante avec les membres de leur équipe appartenant au Département d'État, au ministère des Finances et au ministère de la Justice, ainsi qu'avec le sous-secrétaire d'État Warren Christopher et son équipe, à Alger. Voici les principales étapes de la procédure de règlement :

A/ Signature de la Déclaration et des engagements qu'elle implique

- 1) Le président Carter signe la déclaration d'approbation et neuf décrets-lois.
- 2) Le président Carter et le secrétaire d'État Edmond Muskie autorisent le sous-secrétaire d'État Warren Christopher à signer la Déclaration et les engagements qu'elle comporte, à Alger.
- 3) Le gouvernement algérien notifie aux États-Unis et à l'Iran que les deux parties sont prêtes à signer.
- 4) Le secrétaire d'État dépose la déclaration d'approbation et la copie de cinq décrets-lois à l'ambassade d'Algérie aux États-Unis, qui en informe Alger.
- 5) Le ministre d'État iranien, Nabavi, signe un exemplaire séparé de la Déclaration et des engagements qu'elle comporte, à Téhéran, au nom du Premier ministre Radjai, en présence de l'équipe des négociateurs algériens qui en informe Alger.
- 6) Warren Christopher signe à Alger la Déclaration et les engagements qu'elle comporte.
- 7) L'Algérie notifie aux États-Unis et à l'Iran que les deux parties ont signé, et proclame les deux Déclarations d'Alger (2 h 17 du matin, heure de New York, 19 janvier).

B/ Signature de l'accord de création du compte de garantie et des documents qui s'y rattachent.

کالبد شکافی چهار انقلاب*

(انگلستان، فرانسه، آمریکا، روسیه)

(در قرون ۱۷ تا ۲۰ میلادی)

تعریف انقلاب

واژه‌ی انقلاب و صفت انقلابی، طیف وسیعی از تغییرات و دگرگونی‌ها را در بر می‌گیرد اما آنچه در اینجا منظور نظر است جانشین شدن ناگهانی و شدید گروهی از مردم و حکومت به جای گروه یا حکومت دیگری است که قبلاً متصدی اداره دستگاه سیاسی کشور بوده‌اند.

* این اثر عصاره‌ای است از کتاب «کالبد شکافی چهار انقلاب»، تألیف کرین بریتون ترجمه آقای محسن ثلاثی (تهران، نشر نو، ۱۳۶۲) با عنوان:

The Anatomy of Revolution, by crane Brinton, Newyork, 1965

که اگر این کتاب را قبل از تدوین کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» خوانده بودم، استفاده و استنادهایی در متن می‌کردم. کرین بریتون دکتر در فلسفه از دانشگاه هاروارد و استاد رشته تاریخ در همان دانشگاه تا پایان عمر (۱۹۶۸) بود. او در میان نویسندگان و دانشمندان جهان شهرتی به نام دارد.

مؤلف محقق همان‌طور که از نام کتاب برمی‌آید، چهار انقلاب معروف و بزرگ دنیای غرب (انگلستان، فرانسه، آمریکا و روسیه) را مورد بررسی تطبیقی موشکافانه قرار داده و سعی کرده است وجوه مشترک آنها را استخراج و نتیجه‌گیری‌های آموزنده‌ای بنماید. این چهار انقلاب که به لحاظ زمان و مکان و مردم با هم متفاوت و از جهاتی متضاد بودند، جنبه‌های اشتراکی جالبی نشان می‌دهند که حکایت از پدیده‌ای جز اشتراک در آدمی بودن آنها و تبعیت از قوانین بشری واحد نمی‌تواند بکند. بنابراین، قابل تعمیم نسبی و تعلیم برای انقلاب‌های دیگر می‌باشد. البته با توجه به عوامل خاص و تازگی‌های هر انقلاب.

بعد از آن چهار انقلاب، باز هم دگرگونی‌ها و انقلاب‌های عمده‌ای در نقاط دیگر جهان، مخصوصاً در آسیا و آفریقا و از آن جمله در ایران، رخ داده است که جریان‌ها و محرک‌های متنوع متفاوت یا مشابهی داشته‌اند و هر یک به نوبه‌ی خود مورد توجه و مطالعه و مقایسه قرار گرفته و خواهند گرفت. خوانندگان گرامی با ملاحظه‌ی خلاصه‌گیری‌های فشرده‌ای که از پاره‌ای استنباط‌ها و اظهارنظرهای کرین بریتون در این مقاله به عمل آمده است، می‌توانند نکات اشتراک یا اختلاف با انقلاب اسلامی ایران را بسنجند و استنباط‌ها و پیش‌بینی‌هایی که به نظرشان می‌رسد بنمایند.

«إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ» (فصلت (۴۱) / ۵۴)

(... آگاه باشید که خدا بر هر چیزی احاطه دارد.)

مقدمات انقلاب و وضع نظام‌های حاکم قبلی

معمولاً تمام یا بعضی از نشانه‌های زیر پیش‌آهنگ انقلاب‌ها می‌باشد:

- ناتوانی‌های حکومت و ضعف‌های مدیریت؛
- وضع مالیات‌های سنگین غیرقابل تحمل برای طبقات تولیدکننده و تاجر؛
- تبعیض‌های اقتصادی دولت؛
- «دگرگونی بیعت روشنفکران» یا بروز حالت قهر و مقابله با نظام و سنت‌های حاکم در میان روشنفکران جامعه؛
- ترس و احساس عدم امنیت در افرادی از هیأت حاکمه؛
- بیدار شدن بعضی از وجدان‌های اعیان و مقامات نسبت به بی‌عدالتی‌های طبقه‌ی خود؛
- توسعه‌ی ناسازگاری‌های اجتماعی؛
- سدبندی استعدادها و تبعیض در حرفه‌ها و هنرها؛
- تفکیک اقتصاد از حکومت و گردانندگان؛
- ...

در همه‌ی این جوامع، به‌خصوص در فرانسه و روسیه، با نزدیک شدن طوفان انقلاب، سر و صدای آن و شکوه از فشارهای اجتماعی و اسارت‌ها زیاد شنیده می‌شود و در داخل جامعه، ندای روشنفکران گوش و زبان فراوان پیدا می‌کند... اما وقوع انقلاب معمولاً پیش‌بینی نشده است.

مراحل اولیه انقلاب

با آنکه در انقلاب‌های مورد بحث، یک روز معین و واقعه خاصی را (مانند شورش‌های خیابانی پتروگراد در مارس ۱۹۱۷ یا فتح زندان باستی [یا باستیل] در ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹) به‌عنوان روز انقلاب یا مبدأ انقلاب انتخاب کرده و جشن می‌گیرند ولی آغاز انقلاب‌ها حتی برای خود انقلابیون همیشه روشن نیست؛ انقلاب چه بسا سال‌ها در نطفه زندگی کند و نوسان‌ها داشته باشد.

ضمناً انقلاب‌ها نه خودانگیخته‌ی کامل بوده، از جوشش صد در صد مردم و به‌طور طبیعی به‌وجود آمده‌اند و نه به‌گفته‌ی مخالفین، حاصل تحریک و تبلیغات یک مشت ناراضیان آشوب طلب عقده‌ای، با برنامه‌ریزی و مدیریت آنها یا یک اقلیت توطئه‌گر بی‌تقوا، می‌باشد. هم نظریه‌ی مبتنی بر حاکمیت «اوضاع و احوال»، نادرست و افراطی است و هم نظریه‌ی مبتنی بر «توطئه و تحریک». واقعیت چنین است که بذر

انقلاب‌ها به دست هواخواهان دگرگونی پاشیده می‌شود و با مهارت لازم باغبانی می‌گردد، بدون آنکه عملی خلاف نیروهای طبیعت یا به شکل تصنعی و تحمیلی صورت گرفته، شرایط آب و خاک و هوا مساعد نبوده باشد و میوه‌های نهایی در اثر همکاری و هم‌آهنگی میان انسان و طبیعت به دست نیاید.

وجه مشترک دیگر در مراحل اولیه‌ی انقلاب‌های چهارگانه، نقش زور می‌باشد. همه جا ظلم زمامداران بی‌کفایت عامل مؤثر در برانگیختن بوده، انقلاب‌ها در نخستین مراحل مربوطه موفق شده‌اند و تنها زمانی از صورت بحث گلایه به حالت انقلابی واقعی درآمدند که شورشیان، نیروهای مسلح حکومت را در نوردیدند و بر آن پیروز گشتند. هیچ حکومتی در برابر حمله‌کنندگان خویش سقوط نمی‌کند مگر آنکه نظارت بر نیروهای مسلح خود یا عمل مؤثر این نیروها را از کف داده باشد. در هر چهار انقلاب، حتی در روسیه، توده‌ی انقلابیون از افراد عادی، با مختصر شور و تحرک بیشتر از سایرین، تشکیل می‌شده است که به لحاظ اجتماعی و اقتصادی در سطح بالاتر از متوسط جامعه قرار داشتند. در مجموع نیز نه در معرض بیماری‌های روانی بوده‌اند و نه از ارادل ناس محسوب می‌شدند.



ژان پل مارا (Jean-paul Marat)، روزنامه‌نگار

این واقعیت هم قابل انکار نیست که انقلاب «برای استعداد‌های ویژه‌ای چون مارا (Marat) میدانی فراهم می‌سازند تا به کارهایی مانند روزنامه‌نگاری احساساتی و

بهتان‌زنی از نوع فعالانه آن دست زنند... و به مردان جوانِ زیرکی که ممکن است فاقد اصول اخلاقی باشند، فرصت‌هایی می‌دهد...»

انقلاب پدیده‌ی ساده‌ای نیست که به‌زعم مخالفین، تنها بزنی بهادرهای به‌اصطلاح پاچه ورمالیده را روی کار بیاورد، و به‌زعم طرفداران، فقط زبندگان شایسته به‌قدرت برسند. انقلابیون «کم و بیش بخش متقاطع عامه بشریت را تشکیل می‌دهند. توجیه این واقعیت تردید‌ناپذیر که طی برخی از مراحل انقلاب، افراد انقلابی چنان رفتاری از خود نشان می‌دهند که از چنین مردمی انتظار نمی‌رود را باید در دگرگونی‌هایی جستجو کرد که شرایط زندگی و محیط انقلابی آنها برایشان هموار کرده است.»

میان‌روها

هر انقلاب، «ماه عسلی» دارد که با پیروزی درخشان و نسبتاً سریع و آسان جبهه‌ی متحد ملت علیه نظام سلطنتی، حاکمیت را به‌دست میان‌روهای آزادی‌خواه اصولی می‌دهد و در داخل و خارج کشور، همه شادند که معنویت و واقعیت به ازدواج رسیده‌اند؛ ولی ماه عسل همراه با امید و آرامش طولی نمی‌کشد؛ اختلافات آشکار میان پیروزمندان، بر سر آنچه باید برای بازسازی کشور انجام داد، بروز می‌نماید.



قلعه باستی (یا باستیل) در آتش

۱. موردی را ذکر می‌کنند که پس از پخش خبر سقوط باستی [یا باستیل] به‌دست انقلابیون پاریس، یک مرد دانمارکی به خانه آمده با زن و فرزندانش جشن می‌گیرد و با چشمان اشک‌آلود سخنرانی کرده و مزده می‌دهد که دوران اسارت و ستمگری به‌سر آمده، همگی به آزادی و خوشبختی می‌رسیم!

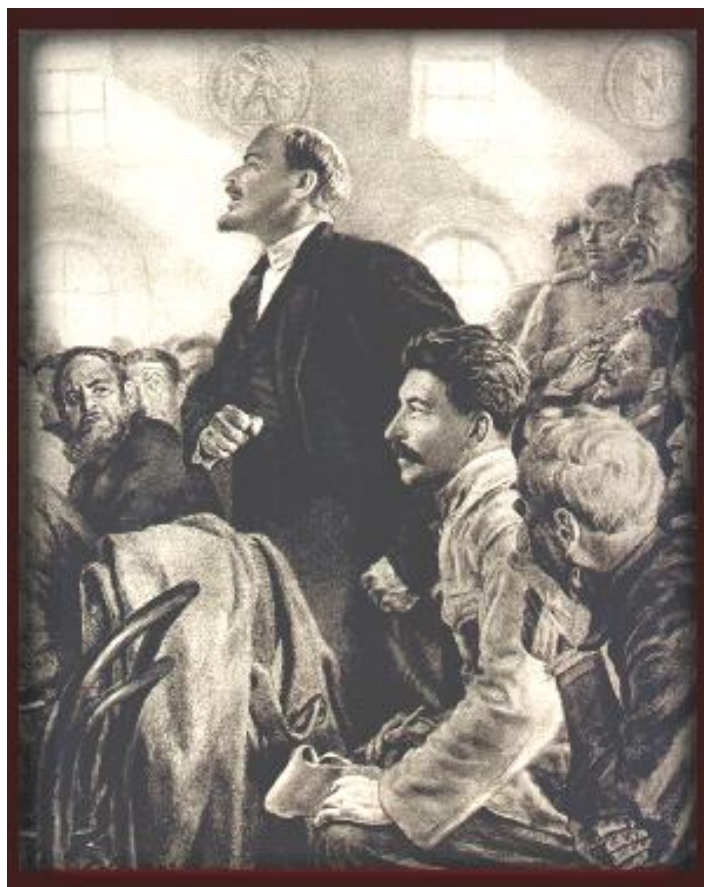
از میانه‌روها که به‌طور خودانگیخته قبول مسئولیت کرده‌اند انتظار می‌رفته است که دولت را از حکومت سابق بگیرند ولی به‌زودی ضمن آنکه با وظیفه‌ی دشوار اصلاح نهادهای موجود و ایجاد یک نظام جدید روبه‌رو بوده می‌بایستی وظایف عادی حکومت را نیز انجام دهند «یک گروه نیرومند و نافرمان رادیکال‌ها و تندروها (به اصطلاح مترجم، ریشه‌گراها) را در برابر خود می‌بینند که آنها را متهم به ضدانقلابی و سازشکار بودن، می‌نمایند و از طرف دیگر با دشمنان مسلح داخلی و خارجی درگیر می‌شوند». «پس از یک دوره کوتاه در روسیه و دوره‌ای درازتر در فرانسه و انگلستان، نمایشی از قدرت میان میانه‌روها و تندروها نمایان شد و سرانجام میانه‌روها شکست خوردند... و تندروها به‌جای آنها قدرت را در دست گرفتند... و سرانجام... سه جناح استقلال‌طلب (در انگلستان)، مونتانیا (در فرانسه) و بلشویک (در روسیه) در پایان، مدافعان نظم و اقتدار گشتند».



بلشویک‌ها در مسکو

از پدیده‌های خاصی که حکومت‌های قانونی میانه‌روها در انقلاب‌های بررسی شده، شاهد و شهید آن گشتند «دوگانگی حکومت» یا وجود یک حکومت رقیب، با سازمان و افراد و انضباط بهتر بود. «این حکومت رقیب البته غیرقانونی بود اما همه‌ی رهبران و پیروان آن از همان آغاز، هدف جانشینی حکومت قانونی را داشتند... حکومت قانونی در چشم بسیاری از کسان به این دلیل که یک حکومت آشکار و

مسئول است و از همین روی باید برخی از عدم محبوبیت‌های رژیم پیشین را به‌دوش کشد نامحبوب است؛ درحالی که حکومت غیرقانونی تندروها با چنین دشواری‌هایی روبه‌رو نبوده ضمن آنکه مسئولیت‌های خفیفی در حکومت قانونی به‌عهده داشتند، از «ماشین انقلاب» که قبل از پیروزی انقلاب پایه‌گذاری و ورزیده شده بوده است علیه «ماشین قانونی» استفاده می‌کرد. مظهر ماشین انقلاب در انگلستان «ارتش نوین نمونه» بود، در آمریکا «کنگره‌های قاره‌ای»، در فرانسه باشگاه‌ها و «انجمن‌های ژاکوبین‌ها» که نظارت بر بسیاری از واحدهای حکومت محلی (از جمله کمون پاریس) را داشتند و در روسیه بعد از تزار، بلشویک‌ها با همکاری چند گروه رادیکال، «شبکه شوراها» را- که بر حسب محل و مقتضیات، از کارگران و سربازان و روستائیان تشکیل می‌شد و میراث انقلاب نافرجام ۱۹۰۵ بود- مجهز و مورد استفاده قرار دادند. لنین به این ترتیب پیروز شد پس از آن نردبان صعود خود به‌قدرت را درهم شکست.



استالین و لنین

میان‌روها برای سرکوبی سازمان‌های رقیب، چون معتقد و مقید به ارزش‌ها و حقوقی بودند که به‌خاطر آنها انقلاب شده است (مانند آزادی گفتار و مطبوعات و اجتماعات)، در موضع نابرابر و نامطلوب قرار داشتند. بسیاری از آنها «به‌چنین حقوقی صمیمانه اعتقاد داشتند و بر این باور بودند که حقیقت بزرگ است و سرانجام چیرگی خواهد یافت». برای توقیف یک روزنامه تندرو، جلوگیری از تجمعات مضر و یا به زندان انداختن مخالفین، هم دچار عذاب وجدان می‌شدند و هم مورد انتقاد و اعتراض شدید همان مخالفین لیبرالیسم، که چرا نقض قانون و خیانت به انقلاب می‌کنید!



ایوان مخوف



پتر کبیر

مثلاً «انقلاب فوریه برای روسیه، آزادی سیاسی و آزادی مطبوعات و اجتماعات را... به‌ارمغان آورد... و استالین بعدها توانست از روش‌هایی استفاده کند که شایسته‌ی پتر کبیر یا ایوان مخوف بود... زمانی که استالین قدرت را در دست گرفت، مرحله‌ی میانه روانه و لیبرالی انقلاب روسیه، بی‌تردید به‌سر آمده بود».

میان‌روها نمی‌توانستند برای حفظ دستگامی که خود با همکاری تندروها برای سرنگونی رژیم گذشته به‌وجود آورده بودند موفق باشند. آنها فرصت کمی برای کمیته‌های نظامی، باشگاه‌های ژاکوبین یا جلسات شوراها داشته، وظایف برتری را دنبال می‌کردند و اخلاقاً کارهای کثیف سیاست را مناسب حال خود ندیده دچار وسواس‌های اخلاقی می‌شدند، درحالی‌که ژاکوبین‌ها با برچسب «راه‌حل‌های انقلابی» از تهمت‌زنی و هوچی‌گری در باره‌ی آنها و اجیر کردن او‌باش برای حمله و تعطیل

اجتماعاتشان، چیزی فرو گزار نمی کردند.

سرانجام و در میان پتک و سندان، یعنی محافظه کاران قدیمی و تندروهای افراطی، میانه‌روهایی که در اداره‌ی حکومت نیز می توانستند کنترل لازم را اعمال نمایند و از هیچ پشتیبانی برخوردار نبودند، به آسانی در برابر یک شورش (در حقیقت توطئه و کودتا) سقوط نمودند.

چیزی نگذشت که در هر یک از جوامع مورد بررسی، میانه‌روها با وظیفه‌ی اداره‌ی یک جنگ روبه‌رو گشتند و ثابت کردند که رهبران جنگی خوبی نیستند. در گرماگرم انقلاب «آن مدیری که می توانست خود را به پایه‌ی یک پیشوا برساند، یک مدیر میانه‌رو نیست». «عصر وحشت در فرانسه و روسیه را می توان جزئاً با تمرکز قدرت در یک دولت دفاع ملی که واقعیت جنگ آن را ضروری ساخته بود توجیه کرد».

«شاید بیشتر میانه‌روها از نظر اخلاقی از مخالفان تندروشان بهتر و یا دست کم به‌هنجارتر باشند... این عقیده مرسوم که آنان آرمان‌پرست بودند و از آن روی که در هر بدنه و بستان، یک آرمان‌پرست همیشه بازنده است، شکست خوردند... در اینجا گمراه کننده است... آنها شکست خوردند زیرا از بسیاری جهات - به اصطلاح معمول آن - واقع‌بین بودند... اما در آن زمان که بحران انقلاب نزدیک می شد تنها مردانی که از آرمان‌پرستی متعصبانه‌ای برخوردارند و یا دست کم تنها کسانی که می توانند نقش یک متعصب را بازی کنند، می توانستند رهبری را در دست گیرند. نقش عادی واقع‌بینی و آرمان‌پرستی، در مراحل حاد انقلاب، وارونه می شود».

میانه‌روها می بایست بعد از پیروزی انقلاب شکست بخورند «زیرا اینجا ما در سرزمین افسانه‌ای ولی واقعی هستیم که در آن خردمندی و شعور عام (Common sens - Bon sens) یک فرد میانه‌رو، خردمندی و شعور عام نیست، بلکه بلاهت است».

تندروها

نزاع تندروها با میانه‌روها همیشه با یک رشته حالات و عملیات هیجانی همراه می باشد که در اوج بحران، منتهی به سقوط میانه‌روها می گردد، مانند بحث‌ها و تبلیغات داغ، درگیری‌های خیابانی، تصرف اموال اشخاص و سرکوبی‌های تدارک شده.

با کنارزدن میانه‌روها مسئله‌ی حاکمیت دوگانه نیز از بین می رفت و تندروها حداکثر نظارت خود را بر نهادهای انقلابی اعمال می کردند. مانند ارتش نوین نمونه، کلیساهای مستقل، باشگاه‌های ژاکوبن‌ها و شوراهای سوویت.

واقعیت نشان داده است که گروه‌های رادیکال یا انقلابی تند، اقلیت‌های بسیار کوچکی بودند، همان‌طور که همه‌ی گروه‌های سیاسی فعال، اقلیت هستند. ولی خود را بازگوکننده‌ی روح و اراده‌ی ملت می‌دانستند. تروتسکی هم‌رزم لنین در پیروزی بر کرنسکی و قبل از طرد و ترور شدن، می‌نویسد:

«بلشویک‌ها مردم روسیه را... در اختیار گرفته و رسالت خویش را چنان

دیده بودند که فرماندهی این مردم را در دست گیرند. آنها که علیه این

قیام بودند همه کس بودند، جز بلشویک‌ها؛ اما بلشویک‌ها از مردم بودند.»

در واقع بلشویک‌ها مردم روسیه را به‌زور وامی‌داشتند آزاد باشند.



تروتسکی



کرنسکی

مع ذلک در هر چهار جامعه، رادیکال‌ها مطلع از قلت عدد خود و مفتخر به آن بوده، خود را جدای از ملت و برتر از دیگران؛ احساس می‌کردند که رسالتی بر عهده دارند. فرقه‌ی تقدس‌مآب (Puritan) انگلیسی قرن ۱۷ خود را برگزیدگان خدا و مافوق‌هر موجود دیگر تصور کرده، توده‌های مردم و حتی اشراف، یعنی غیر خودشان را ملعون و خوار می‌شمردند؛ ژاکوبین‌ها نیز با استدلال‌های طبیعت‌پرستی و فلسفی، خود را طبقه‌ی خواص حساب می‌کردند. همچنین بلشویک‌ها که به تربیت ماتریالیسم دیالکتیک نائل شده بودند؛ طبیعی می‌دانستند که برتر از توده کارگران و روستائیان عقب‌افتاده، و یک اقلیت باشند.

همچنان که انقلاب ادامه می‌یابد جنب و جوش‌ها و تمایل افراد به فعالیت‌های سیاسی - ولو معتقدین به رادیکالیسم - رو به کاهش می‌گذارد. از تندروری متعهد شهادت‌طلب، به محافظه‌کار ترسو یا میانه‌رو تبدیل می‌شوند. و به‌همین قرار از رفتن پای صندوق‌های رأی خودداری می‌نمایند و به تعبیر تروتسکی، چنین افرادی از نظر سیاسی دیگر وجود خارجی ندارند. یک علت انصراف مردم از مشارکت‌های سیاسی انصراف‌هایی است که تندروها نسبت به آزادی و تعهدات اول کار بروز می‌دهند. تندروها از همین دلسردی و کناره‌گیری سیاسی مردم عادی که از اجتماعات پی‌درپی، شهادت‌ها، تفتیش‌ها و کمیته‌ها خسته می‌شوند، استفاده نموده و یکه‌تازان میدان می‌گردند و ضعف کمیّت خود را با تلقین و تعصب و تعهدها، یعنی ایجاد کیفیت جبران می‌نمایند. همه‌ی رادیکال‌های انقلابی، اشتیاق به تحمل سختی، فداکردن آسایش و امنیت شخصی، تسلیم انضباطی و قبول تنبیه و تصفیه‌های حزبی و سرسپردگی دارند و استعفا‌ی از شخصیت در برابر گروه یا رهبر، با استقبال از دشواری‌هایی که بر آنها چیره گشتند و «چنان همبستگی و یگانگی اخلاقی فعال از خود نشان دادند که فراتر از قدرت انسان‌های عادی در شرایط عادی است...» «تندروها با چنان سرسپردگی و یگانگی از رهبران‌شان پیروی می‌کنند که هرگز در میانه‌روها نمی‌توان یافت. نظریه‌های برابری دموکراتیک که در آغاز همه‌ی انقلاب‌ها پدیدار می‌شود از رشد چیزی بسیار همانند اصل پیشوایی که ملازم با جنبش‌های فاشیستی است، در میان تندروها جلوگیری نمی‌کند؛ تنها میانه‌روها هستند که برابر با نظریه‌هایشان زندگی می‌کنند...»

روی هم‌رفته رهبری انقلاب‌ها، خصوصاً در بالا، کاملاً کارا بوده و با آنکه تفاوت‌های زیاد از نظر روان‌شناسی مابین رهبران وجود دارد، در مجموع و مشترکات فی‌مابین،

ترکیبی از آرمان‌های اعلی را دارند که می‌توانند در وجدان خود به راحتی با ممنوعیت‌ها و تحقیر آرمان‌های مقبول، تلفیق نمایند. «شاهان فیلسوف نیستند ولی آدمکشان فیلسوف هستند». از واقع‌بینی و درک عملی برخوردارند، بدون آنکه محروم از شور پیامبرگونه و قدرت جذب و تحرک پیروان، برای تسخیر و تملک ارض موعود نوینی باشند. «ماکیاولیست‌هایی هستند در خدمت زیبایی و نیکی». این رهبران و حتی روبسپیر، از مردان عمل در اصطلاح روز و از مدیران و مجریان موفق بودند و «سازمان‌هایی را اداره می‌کردند که سنت و عملکرد متداول، قادر بر آن نبوده است». سنگ‌دلی آنها در خدمت آرمان و رهبری در زمان حیاتشان بود. صرف نظر از معدودی تروریست‌های وحشتناک چون فوشه (Fouche)، تندروهای ارادتمند به انقلاب، می‌توانستند «انسان‌ها را، به خاطر عشق به انسان، دستیابی به صلح از طریق خشونت و آزاد ساختن انسان‌ها از راه به اسارت کشیدنشان، بکشند». در آنجا که یک انسان عادی از دوگانگی شخصیت رنج می‌برد و درگیر با وجدان و واقعیت می‌شود، یک تندروی انقلابی، پیشنهاد بی‌باک است. به سهولت با استفاده از نهادهای خودساخته‌ی انقلاب و زیر پا گذاشتن قوانین و تعهدات خود را به مقصود می‌رساند.

تندروها به‌طور کلی از نظر سیاسی مردمان بی‌تجربه و ساده نبودند بلکه پیش از تسخیر قدرت، آزمایش‌های طولانی از سرکوبی و کسب آموزش‌های ضروری را پشت سر گذاشته بودند. «آنها بی‌گمان آرمان‌پرستان آتشین‌خویی بودند که سازش را خوار می‌شمردند اما... به گونه‌ی ستایش‌انگیزی، تقریباً به همان زیبایی که زیست‌شناسان از سازگاری در نظر دارند، می‌توانستند خود را با محیط ویژه و یگانه بحران انقلاب سازگار سازند و به‌همین دلیل موفق بودند...» «در آخرین روزهای پیش از شورش بلشویکی، میانه‌روهای روسیه به‌زانو درآمدند. این یک شورش احمقانه نبود که بر حول اعتصاب عمومی دور زند، بلکه صرفاً رشته‌ای همبسته‌ای از قبضه کردن مراکز نظامی و قدرت پلیسی، مطبوعات، پست و تلگراف، بانک‌ها و وزارتخانه‌ها بود».

«همین که تندروها به قدرت می‌رسند دیگر هیچ ملاحظه‌ی وسواس آمیزی در مورد آزادی‌های فردی یا صورت‌های قانونی به عمل نمی‌آید. تندروها که در زمان قرار داشتن در جبهه‌ی مخالف، فریاد آزادی و بردباری سر می‌دادند، پس از آنکه به قدرت می‌رسند بسیار اقتدارگرا می‌شوند». آنگاه برای توجیه تناقض، با مرهم نهادن بر وجدان‌های زخم خورده، نظریه «یافلسفه‌ای را عنوان می‌نمایند که در هر سه انقلاب

به نحوی دیده می‌شود. می‌گویند آزادی عمومی کامل به جای خود مطاع و مقدس است ولی در شرایط موجود آیا قابل قبول و قابل عمل هست که تربیت شدگان فاسد نظام گذشته را بگذاریم طرح‌های تبهکارانه‌شان را پیاده و نهادهای خطرناک خفته را زنده کنند؟ قهراً باید میان آزادی برای شایستگان و آزادی برای نخالگان تمایز قائل شد. آزادی دومی‌ها، آزادی مجازی دروغین است و موجب هرج و مرج. «خداوند به مقدسان آزادی داده است نه به تبهکاران». استدلال مخالف در جهت برابری در مقابل آزادی «برای پیوریتن‌های انگلیسی سده‌ی هفدهم به همان اندازه بی‌خردانه به نظر می‌رسید که امروز پیشنهاد کنیم که پشه‌های ناقابل تب‌زرد به حال خود گذاشته شوند.



روبسییر

روبسییر با شیوه‌ی کلاسیکی، این قضیه را تحت این عبارت درآورد که حکومت انقلابی استبداد، آزادی است علیه خود کامگی. از نظر مارکس نیز دیکتاتوری پرولتاریا

یک مرحله‌ی گذرای ضروری است که در آن آخرین بازمانده‌های روش‌های سرمایه‌داری و ذهنیت آن، زدوده می‌شود... اما زمانی که انسان‌ها سرانجام برادر شوند، در آن زمان آزادی جامعه‌ی بی‌طبقه، به گونه‌ای کامل آغاز خواهد شد.^۱

با پیروزی تندروها جریان انتقال قدرت از راست به چپ به پایان رسیده حاکمان جدید مواجه با مشکلات مشابه قبلی‌ها در اداره‌ی کشور مخصوصاً در مسائل اقتصادی و رفاهی می‌گردند. درگیری‌های داخلی گسترش پیدا می‌کند و میان خودشان تضاد و تفرقه بروز می‌کند و اختلافات آنها با یک‌کودتا حل می‌شود. اختلافات از نوع عقیدتی و دور از دسترسی توده‌ی مردم بوده، با تبعید یا «قتل قضایی» در خلوت یک دادگاه در بسته فیصله پیدا می‌کند. مثلاً در فرانسه مونتانیارد‌های پیروز دوم ژوئن به‌سه

۱. چند سطر فوق، یعنی فرار انسان‌ها از تعمیم آزادی به انسان‌ها، مطلب بسیار حساس و غامضی می‌باشد که انسان متمدن نتوانسته است از دیدگاه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، روان‌شناسی، فلسفی و حتی دینی، جواب مشترک قاطع و قانع‌کننده‌ای برای آن پیدا کند. برای ما مسلمانان، خصوصاً کسانی که دین و سیاست را منفک از هم نمی‌گیرند، عرضه کردن این مسئله به قرآن و به سنت بسیار جالب و برای بسیاری از معتقدین و مقدسین باور نکرده‌ی است. بدون آنکه فعلاً مجال و مورد بحث و فصح آن باشد در دو کلمه می‌توانیم بگوییم، و این را از ویژگی‌های قرآن و فضیلت و تباین آن با افکار و اذهان بشری بدانیم، که قرآن آن قدر اومانیت انسان پرور و آخرت اندیش است که بی‌دریغ و بی‌ابهام، اختیار و آزادی را- و نه تنها آزادی بلکه اعطاء و انعام و اکرام را- به همه انسان‌ها، چه دوست، چه دشمن، چه مؤمن و چه کافر، از جانب خدا ارزانی می‌دارد! هم می‌گوید:

«كُلًّا نُمِدُّ هُوَآءًا وَهَؤَآءًا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» (اسراء (۱۷) / ۲۰)

[به هر یک از این دو گروه از بخشش پروردگارت کمک خواهیم کرد؛ و بخشش پروردگار تو [از هیچ کس] باز داشته نیست.]

و هم اعلام کرده است:

«ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» (یونس (۱۰) / ۱۴)

[آنگاه پس از آنها شما را در زمین جانشین کردیم تا بنگیریم شما چگونه عمل می‌کنید.]

و هم این آیه را داریم:

«إِنَّمَا تُمَلَّى لَهُمْ لِيزِدُوا إِثْمًا» (آل عمران (۳) / ۱۷۸)

[... به آنان مهلت [و میدان] می‌دهیم تا بر بار گناه خود بیفزایند...]

(برای توضیح و تفصیل بیشتر مراجعه به کتاب‌های «بازگشت به قرآن» و «بازیابی ارزش‌ها» بشود). اسلام اصیل خدا و رسول به هیچ وجه خُلف عهد و فریب و دروغ را نمی‌پذیرد و می‌گوید:

«قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائده (۵) / ۲۷)

[... پاسخ داد: [گناه از من نیست] خدا فقط از پرهیزکاران می‌پذیرد.]

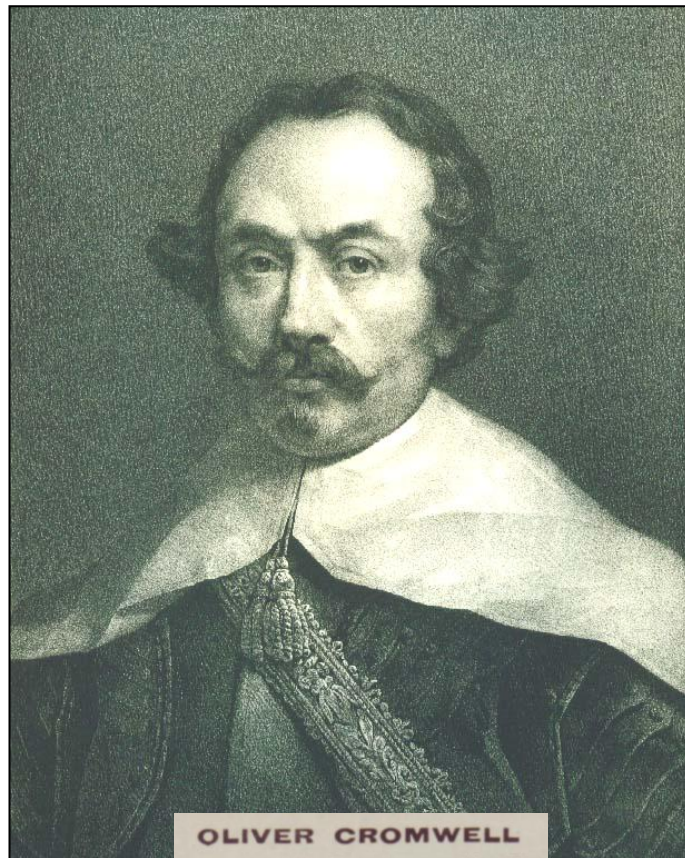
شاخه‌ی عمده تقسیم شده، روبسپیر رهبران دیگر را به عنوان خائن بودن و آنارشیست، با چند ماه فاصله و با راه انداختن حمام خون‌های وسیعی به گیوتین فرستاد تا نظارت کامل بر فرانسه را در دست بگیرد. همه جا نزاع بر سر قدرت است.



روبسپیر، ناظر بر اجرای اعدام با گیوتین

دیکتاتوری تندروها به صورت حکومت‌های تمرکزی نیم‌بند با تصمیم‌گیری در اموری که شمول گسترده دارد تحقق پیدا می‌کند. کارها از دست مراجع محلی و

دموکراتیک گرفته شده در تمرکز عده‌ی قلیلی که در مرکز هستند سپرده می‌شود. دادگاه‌های مبتنی بر قوانین پیشین جای خود را به دادگاه‌های انقلاب می‌دهند یا با قاضیان جدید و رویه‌های قضایی تازه تکمیل می‌شوند و سرانجام یک نوع پلیس انقلابی مخصوص (مانند چکای روسیه، کمیته امنیت عمومی فرانسه یا دستگاه کشیشی استقلال طلب نوین به انضمام دیکتاتوری شخص کرامول در انگلستان) پدیدار می‌گردد. با این همه زور و تمرکز، این دیکتاتوری‌های «وحشت» نالایق تر و ناموفق تر از بسیاری از حکومت‌های زمان صلح از آب درمی‌آیند و یکی از دلایل استبدادی بودن و غیرقابل تحمل بودن حکومت‌های «وحشت»، حتی با حکومت‌های گذشته، همین نالیافتی آنهاست که از کوشش‌های نافرجام آنها برای تنظیم و نظارت بر زندگی اقتصادی سرچشمه می‌گیرد.



الیور کرامول

معمولاً میان سقوط میانه‌روها و استقرار کامل عصرِ «وحشت» دوره‌ی آرامش کوتاهی فاصله می‌شود.

عصر وحشت و پاکدامنی

در «عصر وحشت» که با تسلط تندروها به جریان می‌افتد و مبارزه برای کسب قدرت میان بزرگان تازه به‌اوج خود می‌رسد، علاوه بر اعدام‌های با دار، گیوتین یا گلوله که مثل آب خوردن رایج و راحت می‌شود و شداید جنگ‌های داخلی و خارجی، «جان هزاران نفر آدم کوچک به‌خاطر مصالح قهرمانی‌ای که معمولاً به آنها مربوط نیست، در معرض هجوم قرار می‌گیرد. وحشت رژیم با قدرتی شیطانی همه را از کوچک و بزرگ فرا می‌گیرد... سیاست حتی برای مردم کوچه و بازار مانند غذا، آب، زن و معشوقه، شغل و هوا... گریز ناپذیر می‌شود و بی‌تفاوتی سیاسی... امکان ناپذیر می‌گردد.» جامعه از دو دسته افراد تشکیل می‌شود: اکثریت بیرون از کیش انقلابی و اقلیت کوچکی از مؤمنین متعصب انقلاب. «انقلاب در دوران بحرانی بیش از هر کس بر افراد بی‌طرف و خارج از گود گران تمام شده آنها را خسته و بیزار می‌کند. در کنار این جریان‌ها و در همه انقلاب‌ها، یک تب تند انقلاب عناوین و اسامی نیز پدیدار می‌گردد که «به گیج نمودن و بیزار ساختن مردم عادی کمک می‌کند.» تغییر نام تقریباً همه چیز، از شهرها گرفته تا خیابان‌ها، مؤسسات، بچه‌ها و در برخوردها. نظر این است که «نام یک چیز را دگرگون کنید تا آن چیز را دگرگون شده یابید.»

مهم‌تر از انقلاب در عناوین، چیزی که برای مردم عادی ناگوار می‌آید انواع عادات انقلاب تازه است و مزید بر آن، فشارهای زندگی محصول حکومت وحشت است. بی‌آزارترین فرد کشور و برکنارترین آنها از سیاست «نمی‌تواند بگوید که نوبت او و خانواده‌اش کی فرا خواهد رسید و چه زمانی او را به‌عنوان یک دشمن طبقاتی و یک ضد انقلابی به‌دادگاه فرا خواهند خوانند» و این تهدید دائمی سال‌ها طول می‌کشد (مردم روسیه در ۱۹۳۰ شاهد بازگشت شدید محاکمات و تصفیه‌ها شدند).

«همه‌ی انقلاب‌ها در دوران بحرانی‌شان یک کیفیت سخت مقدس‌مآبانه و یا پارسایانه... بسیار آرمان‌پرستانه دارند. کسانی که اقتدار را در دست دارند، جداً کوشش می‌کنند تا حتی کوچک‌ترین گناهان را ریشه‌کن سازند و آنچه را که برخی ممکن

است خوشی‌های عمده‌ی زندگی بخوانند، از میان بردارند». حتی در پاریس در سال‌های ۱۷۹۳ و ۱۷۹۴ کوشش جدی برای بستن عشرتکده‌ها و قمارخانه‌ها به عمل می‌آمد و پاکدامنی، فرمان روز بود. حتی آدم‌های تنبل را به باشگاه‌های ژاکوبین گزارش می‌دادند که به ارتش منتقل شوند. در شوروی نیز با آنکه اعتقاد به دین و آخرت وجود نداشته است، مفاسد و عاداتی از قبیل می‌خوارگی، فحشاء، قمار، غرور و تنبلی مطرود و مخالف انقلاب تلقی می‌شده است. ضمناً همراه با تعجیل در تحمیل پاکدامنی، ذمائم اخلاقی دیگری از نوع تجسس و جاسوسی در احوال و اسرار اشخاص، سخن‌چینی، غیبت و کینه‌ورزی‌ها و خصومت، مشروعت و شیوع خطرناکی پیدا می‌کند تا آنجا که مثلاً ژاکوبین‌ها در تعیین داماد و شوهر دادن دخترهای خانواده‌ها دخالت می‌کردند.

«مردم عادی که از شادی‌ها و گناه‌های عادی‌شان بازداشته می‌شوند و ناچار می‌شوند که برای دولت انقلابی در نبرد با دشمنان داخلی و خارجی بجهنگند و یا دست کم با صدای بلند و آشکارا پیوسته هورا بکشند و در معرض محرومیت‌ها و رنج‌های کمیابی ملازم با جنگ و نارسایی‌های گریزناپذیر حکومت نوین قرار گیرند و به اوج شرایط انقلابی در همه‌ی زمینه «در انتشارات، تأثر، سکوه‌های وعظ و خطابه، تظاهرات همگانی و از همه بالاتر به قرار گرفتن در میان هیجان‌های عصبی جان‌فرسا و همگانی که شاخص دوران بحرانی انقلاب است تن در دهند، دیر یا زود این فشارها را تحمل ناپذیر می‌یابند و آماده می‌شوند که به هر کسی که بتواند به این وضع خاتمه دهد خوشامد گویند». ^۱ رفته‌رفته این حالت تردید و تنفر در افراد نیمه‌انقلابی و انقلابی نیز بروز می‌کند. «اما مؤمنان راستین انقلاب تا پایان و رویارویی با طناب‌دار و گیوتین و جوخه آتش یا تبعید ایستادگی می‌کنند».

حقیقت این است که در چنین افراد مخلص، و در ریشه انقلاب‌ها، یک روح

۱. بحث فوق و کیفیت تبلیغ مرام و ترویج پاکدامنی و تقوا، از طریق تحمیل و تعجیل، در انقلاب‌ها می‌تواند موضوع قابل مطالعه و مقایسه جالبی با شیوه‌های ادیان توحیدی و رسالت انبیاء باشد. خصوصاً با توجه به قرآن و سنت. در اینجا به جای تحمیل و تعجیل و به کار بردن اجبار و خصومت و اعدام، آزادی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» [بقره (۲) / ۲۵۶: در دین اکراه و اجباری نیست...] را می‌بینیم، اسباب کار تذکر و تعلیم عقل‌ها و تربیت و تغییر دل‌ها است و مقصد و معیار تقرب به خدا از طریق محبت و خدمت به انسان‌ها. این مسئله نه تنها از نظر دین‌شناسی بلکه روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نیز شایان بررسی است که اگر غرض تغییر جوامع و نظام‌ها و اخلاق‌ها یا «پیاده کردن عصر پاکدامنی بر روی زمین» باشد کدام طریقه مناسب و مؤثر است و تا چه حد موفق بوده‌اند.

شبه‌دینی وجود دارد که منشاء تحمل‌ها و ایثارگری‌های عجیب آنان و پیروزی‌هایشان می‌شود. «بسیاری از انسان‌ها تنها تحت نفوذ آنچه ما دین می‌خوانیم می‌توانند به‌انجام دادن چنان کارهای بسیار مهمی که کمونیست‌ها می‌خواهند به‌انجام رسد کشانده شوند. در واقع الگوی کم و بیش همانندی از احساسات ضرورتاً نیرومند به آرزوهای اخلاقی، باورهای کیهانی و اعمال شعارآمیز در میان این دو گروه وجود دارد. مارکسیسم به‌عنوان یک دین تاکنون کارهای بزرگی را به‌انجام رسانده است اما مارکسیسم به‌عنوان یک نظریه‌ی علمی کمتر توانسته است از مجلدات سرمایه و مجلات عالمانه پافراتر گذارد»^۱. در حقیقت در مجموع سه انقلاب «شور مذهبی، سازمان، شعائر و ایده‌های مذهبی با هدف‌های اقتصادی و سیاسی به‌گونه‌ی پیچیده‌ای ترکیب شده‌اند تا طی برنامه‌ای چیزها، نهادها و قوانینی را دگرگون سازند، نه اینکه تنها مردم را به‌دین تازه‌ای درآورند»^۲.

پیوریتن‌ها و ژاکوبین‌ها آزادی را به‌معنای تحمیل خودداری از گناه‌ها و پافشاری اجباری بر اجرای فضیلت‌ها می‌دانستند. رهبران قدیمی بلشویک نیز مردان ریاضت‌کش بوده «آهنگ عمومی حاکم بر فرماندهی عالی بلشویسم در سال‌های نخستین انقلاب آهنگ یک گروه قدیس و رهبان را به‌گوش می‌رساند». یکی از اولین اقدامات شوراها قدغن کردن خودفروشی، قمار، خوش‌گذرانی‌های شبانه و ودکا بود و با وجود آزادی و تساوی که به‌زن‌ها داده بودند از آنها انتظار داشتند رفتار و روابط بورژوازی را ترک گفته، طوری که شایسته‌ی یک جامعه بی‌طبقه است زندگی کنند. البته بعداً سخت‌گیری‌ها کاهش یافته است ولی هنوز هم در مطبوعات روسی آثاری از عکس‌های هوس‌انگیز اروپای غربی دیده نمی‌شود. اعضای حزب کمونیست، طالب ساده‌زیستی، خویشتن‌داری، سخت‌کوشی و تخلق به فضایل انسانی بودند ولی مانند پیوریتن‌ها و ژاکوبین‌ها، چون می‌دیدند تقاضا و تظاهر به تقوا کفایت مقصود را نمی‌نماید، دست به انواع روش‌های رسمی و غیررسمی جاسوسی، دخالت

۱. منظور مؤلف از اصطلاح دین ضرورتاً خداپرستی و اعتقاد به ماوراءالطبیعه نیست بلکه چیزی را می‌داند که انسان‌ها تحت نفوذ آن و برای رسیدن به آرمان مربوطه و نوعی از زندگی ایده‌آل که هنوز تحقق خارجی عمومی پیدا نکرده است، با شدت و هیجان فوق‌العاده کار می‌کنند.

۲. یعنی انقلاب، انقلاب جامعه و نظام حاکم است نه انقلاب افراد و عقاید و اخلاق آنها (درست در جهت عکس آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» [رعد (۱۳) / ۱۱]: ... خدا وضع هیچ گروهی را تغییر نخواهد داد تا آنگاه که اندیشه و روش خود را تغییر دهند...)].

کالبدشکافی چهار انقلاب _____ ۴۴۳

در زندگی اشخاص و نظارت در اعمال و حرکات آنها زدند. پلیس مخفی دولتی در سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ زمان استالین دوره‌ی وحشت گذشته را با شدت بیشتری زنده کرد و عکس‌العمل این وضع، جانشینی «خروشچف دنیوی و زمینی» شد و عدم تمایل نظام فعلی به بازگشت به دوران ریاضت‌کشی و ایثارجویی لنین.



نکیتا خروشچف



انقلاب آمریکا

«در انقلاب آمریکا نیز که هرگز مرحله‌ی بحرانی آن به شدت انقلاب‌های دیگر

نبود، رویاهایی از این نوع ریاضت‌منشی سازمان‌یافته و یک چنین جهاد علیه گناه‌های مرسوم به چشم می‌خورد».

«به‌طور خلاصه، تندروهای متعصب و پیروز ما، مردان مجاهد، جزمی‌اندیش و ریاضت‌منشی هستند که درصدداند بهشت را به‌روی زمین آورند... بسیاری از اینان عوام‌فریبانی هستند که در نقاب مؤمنانه در پی پیشرفت مقام خویش‌اند... بسیاری از پیروان دوآتشه و صمیمی‌رو بسپیر، و بسیاری از جویندگان حقیقت کالونیستی، می‌توانستند با وجدانی آسوده زمین‌های مصادره شده از غیرجمهوری خواهان و خداشناسان را بخرند... اینان همین که دوره‌ی بحرانی انقلاب به‌سر می‌رسد، بجز تعداد کمی از آنها که از بدو زایش، شهید به‌دنیا آمده‌اند، دیگر از مجاهد بودن و جزمی‌اندیش بودن و ریاضت‌منش بودن دست می‌کشند...»

استقلال‌طلبان کالونیست انگلیس، جلوتر از وارثان انقلابی بعدی رفته، تبلیغات مذهبی را با تبلیغات سیاسی توأم می‌کردند و «بسیاری آرزومند بودند که صورت برتر جامعه‌شان را بر جهان چیره سازند». دریاسالار بلیک (Admiral Blake) گسترش یا صدور انجیل انقلاب انگلیس را به‌دنیا، شغل خود می‌دانست و گفته بود «همه‌ی سرزمین‌ها، خود کامگی را بر خواهند انداخت و جمهوری خواهند گشت».

تقارن مذهبی یا انطباق نسبی منش‌ها و روش‌های انقلابیون با پیروان صدر ادیان، دامنه‌ی بیشتری نیز دارد. انقلابیون نیز خود را برگزیدگان می‌دانند که باید اراده‌ی خداوند، طبیعت یا علم را، در دنیا پیاده سازند. اعتقادشان را مطلقاً برحق و جاودانه و انحصاری دانسته، هیچ‌گونه تساهل و تحمل عقاید دیگران را نمی‌پذیرند و به‌گفته‌ی بلارمین (Bellarmine)، کاردینال معروف ایتالیایی قرن شانزدهم، اعدام بی‌دینان خیره‌سر را به‌سود خود آنها می‌دانند زیرا «هر چه بیشتر زنده بمانند بار ملعنت‌شان را سنگین‌تر می‌سازند».

وجه اشتراک دیگر چهار انقلاب مورد بررسی این است که در چارچوب انجیل‌ها و اشکال شبه‌دینی، همگی از نظر آرزو جهان‌گرا، امادر واقعیت‌نهایی ملیت‌گرا و انحصارجو بودند؛ ضمن آنکه همه‌ی آنها «دشمنی فزاینده‌ی مترقیانه‌ای با مسیحیت سازمان‌یافته و به‌ویژه با صورت‌های جهان‌گسترانه‌ی آن، از خود نشان می‌دهند».

مؤلف محقق کتاب، در پایان فصل حاضر به سراغ علل و عوامل موجد «عصر وحشت و پاکدامنی»، آن طور که در چهار انقلاب قابل انطباق و اشتراک باشد می‌رود. هفت متغیر مستقل را که در عین حال مرتبط و مؤثر بر روی هم هستند می‌یابد:

۱- مهم ترین آنها «عنصر مذهبی» عجولانه و مغرورانه است که می‌خواهند برای همیشه شکاف میان طبیعت بشری و آرزوهای بشری را به هر قیمت و سرعت که باشد از میان بردارند.^۱

۱. باز به اختلاف آشکار انقلابی‌ها و انقلاب‌های بشری با مذاهب توحیدی و با انسان‌بینی انجیل و قرآن برمی‌خوریم که با چه بردباری، امیدواری و آینده‌نگری ماورای حوصله و حساب‌های بشری، به تعلیم و تربیت و محبت انسان‌های کافر و جاهل و عاجز و عاصی می‌پردازند و دستورالعمل‌شان صبر و توکل و تذکر است.

در قرآن نمونه‌های فراوان داریم که در مجموع سه تأکید ظاهراً متضاد یا لاقابل‌مغایر و متفاوت مانند سه رأس برجسته یک مثلث، به رسول اکرم داده می‌شود.

(۱) آیات و اوامری چون:

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ.» (مذثر (۷۴) / ۱ و ۲)

(ای مرد پلاس به خود پیچیده برخیز و هشدار بده)،

«فَأَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ» (هود (۱۱) / ۱۲)

(به همان گونه که امر شده‌ای استوار باش...)

«بَلِّغْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ» (مائده (۵) / ۶۷)

(... آنچه را که بر تو نازل شده ابلاغ نما...)

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ» (سباء (۳۴) / ۲۸)

(تو را مأمور نساختم مگر برای همه مردم‌ها...)

و بسیاری آیات دیگر که رسالت عمومی دشوار و موفق‌تری را از پیغمبر می‌خواهد. طبیعی است که حضرت در برابر سخت‌کوشی و لجاج و عناد و فرار مستمعین و معاصرین خود، متعجب و شدیداً متأثر و ملول شود. آیات ملامت و دلالت به پیغمبر گرامی که به هیچ وجه نباید از مردم اندوهگین و خشمگین شده، از بی‌اثری کلام خود و از بی‌اعتنایی و سرسختی مشرکین و منکرین رنج ببرد. باید بداند که تا خدا نخواهد کسی هدایت نمی‌شود و اینها چشم و گوش و دل دارند ولی کوران و کران و نابخردانی هستند که خدا بر گوش‌هایشان پرده و بر دل‌هایشان قفل زده است، سدهایی از جلو و عقب، مانع از حرکت آنها می‌شود. در برابر چنین مشکل و معما آنچه به نظر هر آدم مطلع متعهد و حتی دلسوخته‌ی مصلحت‌جوی افراد بشر می‌آید، ارشاد از طریق الزام است و احیاناً توسل به زور و اجبار، تا برسد به اعدام. اعدام کسانی که سد راه تکامل و انقلاب‌اند.

(۳) آیات صبر و مدارا و انتظار، با احتراز از عجله و اصرار و اجبار. از قبیل:

«آتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» (نحل (۱۶) / ۱)

(امر و مدیریت خدا آمد شتاب در آن نکنید...)

۲- عادت بشری به خصومت و میل او به شدت عمل خصوصاً وقتی همراه با نگرانی در مشکلات و موانع و ترس از خصومت و خرابکاری‌های مخالفین باشد. پتروفسکی، یکی از سران انقلاب کمونیستی، در سال ۱۹۱۸ به شوراهای بخشنامه می‌نماید که:

«پشت جبهه‌ها را باید از گارد سفید و همه‌ی توطئه‌چینان پستی که علیه قدرت طبقه‌ی کارگر و روستائیان فقیر دسیسه می‌کنند، پاک کرد. کمترین دودلی و کمترین عدم قاطعیت در مورد کاربرد ارباب‌همگانی روا نیست.»

۳- فشار یک جنگ خارجی یا داخلی که کلیه‌ی انقلاب‌ها با آن روبرو شده‌اند و بهانه‌ی ظاهراً معقولی برای قاطعیت، اعمال خشونت و ایجاد وحشت گردیده است. در فرانسه و روسیه هر قدر ترس از شکست بیشتر می‌شد، دادگاه‌های انقلاب بر قربانیان خود می‌افزودند.

→ «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ» (احقاف (۴۶) / ۳۵)
 (صبر و مقاومت نما، همان‌گونه که پیغمبران اولوالعزم صبر کردند و درباره آنها عجله نخواه...)

«قُلْ أَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ.» (انعام (۶) / ۱۵۸)
 (...بگو در انتظار باشید ما هم منتظریم)،

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره (۲) / ۲۵۶)
 (در پذیرش و عمل به دین هیچ اکراهی نیست و نباید باشد...)

«أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ.» (یونس (۱۰) / ۹۹)
 (...آیا تو می‌خواهی آنها را برخلاف میل خودشان وادار به ایمان بکنی؟!)

«أَلَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ.» (غاشیه (۸۸) / ۲۲)
 (تو را مسلط بر آنها نکرده‌ایم و سیطره برای پیشبرد رسالت بر کسی نداری.)

«وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (انعام (۶) / ۱۰۷)
 (ما تو را مأمور موكل و یا مراقب مسئول آنها قرار ندادیم که در کارشان کنجکاو و دخالت و آمریت بنمایی...).

و بالاخره پرونده را با آیه:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.»

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا.» (احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶)

(ای پیامبر، تو را نمونه و بشارت‌دهنده و هشداردهنده فرستادیم.

و نیز دعوت‌کننده به سوی خدا، بر طبق روشی که او معین کرده است و چراغی روشن.)

که جمع‌بندی وظائف رسالت می‌باشد، خاتمه می‌دهد. می‌فرماید، ما تو را به‌عنوان الگو و شاهد فرستادیم و مأموریت تو مژده دادن (در برابر ایمان و عمل و تقوی) و بیم دادن (در برابر کفر و گناه) بوده، دعوت‌کننده به سوی خدا بر طبق روال مقرر او بوده، چراغ پرتوافکن (برای گمراهان و راه‌جویان) می‌باشی.

۴- ناشی‌گری انقلابیون و نبودن ماشین انقلاب که با وجود استعدادها و ورزیدگی‌های قبل از پیروزی، توان و تجربه‌ی لازم را برای غلبه بر مشکلات اداری و فوق‌اداری و فوق‌العاده ندارند و متوسل به فشار و زهرچشم می‌شوند.

۵- بحران اقتصادی و کمبود در نیازهای ضروری در اثر ترس و فرار سرمایه‌ها، خودداری سوداگران از ایجاد مؤسسات اقتصادی جدید و حتی اداره و بهره‌برداری گذشته، کاهش محسوس تولیدات کشاورزی و مخصوصاً بلعیده شدن نیروهای انسانی و مادی در اثر جنگ. دیکتاتوری تندروها غالباً از همین چشمه و به‌منظور نظارت بر اقتصاد کشور و تنظیم جریان پول و تثبیت قیمت‌ها و سیستم توزیع و جیره‌بندی‌ها سر می‌زند که معمولاً هم با ناکامی روبرو می‌شود.

۶- ستیزه‌جویی‌های طبقاتی و تحریک‌های انقلابی.

۷- گزینش طبیعی رهبران در جهت افراط در تندروی‌ها. سیاست‌مداران ورزیده در انقلاب که کارشان یک بازی بیرحمانه با مشکلات و با مخالفین است طالب پیروزی‌های چشم‌گیر و خونین علیه رقیبان نیز می‌باشند.

عوامل و عناصر فوق‌به‌نوبه‌ی خود مؤثر در یکدیگر بوده، ارتباطشان مانند ارتباط پیچیده و تودرتوی مولکول‌ها در یک سیستم فیزیکی و شیمی می‌باشد و «هر شکافی که در ارتباط با گذشته رخ می‌دهد، یک‌باره شکاف‌های دیگری را در پی می‌آورد و فشار بر روی همگان- و یا تقریباً همگان- را در نظام اجتماعی افزون‌تر می‌سازد».

ترمیدور^۱

می‌گویند هر عمل عکس‌العملی دارد یا به‌تعبیر بهتر، هر تجاوز از اعتدال مانند حرکت پاندولی، تفریطی به‌دنبال افراط می‌آورد. تندروی‌های انقلابی‌ها و عصر وحشت‌ها نیز بازگشت‌هایی را به‌وجود آورده است؛ نه بازگشت صد در صد به‌وضع پیش از انقلاب، بلکه تعدیلی در شدت عمل‌ها و فروکش یا آرامش بعد از طوفان. در انقلاب کبیر فرانسه، روبسپیر که بحران انقلاب و فجایع عصر وحشت را به‌اوج خود رسانده بود، در ۲۷ ژوئیه سال ۱۷۹۴ به‌سرنوشت قربانیانش یعنی رفتن به‌زیر گیوتین گرفتار شد. مردم فرانسه که از «ببرهای تشنه به‌خون به‌ستوه آمده بودند» نفسی کشیدند، شادی‌ها

۱. ترمیدور (Thermidor) به معنی فروکش کردن شرایط انقلابی و بازگشت به شرایط عادی است. در تقویم انقلابی فرانسه، روز نهم ترمیدور از سال سوم برابر با ۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴ روزی بود که روبسپیر رهبر تندرو انقلاب و یارانش سرنگون شدند و سیاست ترور سرخ به پایان رسید. در تعابیر مختلف ترمیدور به معنای آغاز راست‌گرایی در انقلاب، سرخوردگی از وعده و وعیدهای انقلاب، غیر سیاسی شدن زندگی روزمره، بازگشت بخشی از طبقات حاکمه‌ی قدیم به قدرت و غیره به کار رفته است.

به نقل از: دکتر حسین بشیریه، آموزش دانش سیاسی، تهران: نگار معاصر، ۱۳۸۴ (ب.ف.ب).

کردند و انقلاب راه بازگشت در پیش گرفت. و چون این واقعه در ماه ترمیدور (نام انقلابی جانشین ژوئیه) رخ داده بود، «تاریخ‌نگاران فرانسوی از دیر باز، بازگشت کند و ناهموار برنامه‌هایی بیشتر آرام و کمتر قهرمانی را به‌عنوان واکنش ترمیدوری شناخته‌اند». و این اصطلاح جنبه‌ی عمومی پیدا کرد و در شوروی نیز دوره‌ی بعد از استالین را ترمیدور گفته‌اند «و همه‌ی انقلاب‌های ما ترمیدورشان را داشته‌اند».

نمایندگان ژاکوبین به‌ظاهر مکتبی و متعصب مجلس کنوانسیون که با سوءاستفاده‌های اقتصادی و سیاسی چاق و چله شده بودند و تحمل «روبسییر فساد ناپذیر» برایشان مشکل بود، توطئه‌ی محکومیت او را به‌راه انداخته بودند ولی نتیجه‌ی آن به‌حرکت درآمدن ماشین واکنش افکار عمومی شد، با انحلال مجلس کنوانسیون، زوال حکومت پنج نفری جدید دیرکتوآر، شکست‌های خارجی فرانسه، احیای باشگاه‌های ژاکوبین‌ها و بالاخره کودتا و امپراتوری ناپلئون بناپارت، دیکتاتور جوشیده از انقلاب و محبوب اکثریت ملت.



ناپلئون بناپارت

بعد از شکست ناپلئون، در اثر وحدت عمل انگلستان، پروس، اتریش و روسیه که وحشت از صدور انقلاب کبیر فرانسه و فتوحات ناپلئون، آنان را متحد و مصمم و موفق ساخته بود، لوئی هجدهم و سلسله بوربون‌ها سر جای خود برگشتند.



استالین



الیور کرامول

نظیر ناپلئون، در انقلاب انگلستان کرامول بود، در روسیه استالین و در آمریکا تا حدودی واشینگتن. «دیکتاتوری‌ها و انقلاب‌ها، ناگزیر سخت همبسته‌اند». حالت استبدادی رهبری، از یک طرف معلول بحران و تمرکز قدرت در دوران تندروها است و از طرف دیگر با انهدام یا ضعف آداب و سنت‌هایی که پیش از انقلاب جامعه را به نحوی حفظ و اداره می‌کرد، و ارزش‌های عمیق و عامی جای‌گزین آنها نشده است، زور و دیکتاتوری ضروری به نظر می‌رسد. فرِرو (Ferrero) محقق ایتالیایی، در این زمینه گفته است:

«زمانی که رشته‌های ابریشمین عادت، سنت و رعایت قانون گسیخته می‌شوند، انسان‌های جامعه را باید از راه زنجیرهای آهنین دیکتاتوری به هم پیوند داد.»^۱

۱. شاید ادیان الهی نیز برای آنکه کار به وحشت و دیکتاتوری و برگشت (یا انقلاب، در اصطلاح قرآن) نکشد، از ابتدا خواسته‌اند با آدم‌ها زور به کار برده نشود، و تغییر عمومی و درونی نفوس قوم یا جامعه را، یگانه شرط تحول و توفیق دانسته، به تعلیم و تزکیه آزاد تدریجی، از راه‌های عملی مؤثر پرداخته‌اند.

واکنش بحران، ابتدا ملایم و متزلزل است تا تب شعارها و خشونت‌ها فروکش کند و ترس‌ها بریزد. دادگاه‌های انقلاب و پلیس انقلاب جای خود را به دادگاه‌های عادی و پلیس معمولی می‌دهند؛ ابزار اعدام برای جنایتکاران برجسته‌تر نگاه‌داشته می‌شود، و مردم کوچه و بازار پی کارهای خود می‌روند؛ تبعیدی‌های سیاسی به تدریج بخشوده می‌شوند و برمی‌گردند و بازمانده‌های دسته‌پیشین دوباره بر سر کار می‌روند. حرکت پاندولی راست به چپ از چپ به راست می‌شود... البته در روسیه‌ی شوروی سلسله رومانوف برنگشته و انتظار آن نمی‌رود ولی بسیاری از اشراف‌زادگان، با تسلیم به رژیم، امکان رجعت یافتند. در ادارات و مشاغل نیز همه جا مردان لایقی چون داویننگ (Downing) انگلستان که خصلت سازگاری با نظام‌های مختلف را داشته‌اند. به مقامات بالا می‌رسند. طبقات حاکم جدید در مقایسه با صاحب‌منصبان عصر وحشت، مردمان سر به‌زیر و ترسوئی به‌نظر می‌آیند ولی به‌لحاظ مدیریت و خدمت به کشور، کارا تر و موفق‌تر اند.

پایه‌پای بخشش و بازگشت میانه‌روها، جریان معکوس گریبان‌گیر تندروهای عصر وحشت می‌شود. کم و بیش همان روش‌های ارباب و اتهام و اهانت به کار برده می‌شود و از وجود مرده‌ها برای توجیه دشواری‌ها و خرابی‌ها استفاده می‌نمایند. باز هم زرننگ‌های غیرمتعهد گلیم خود را از آب در می‌آورند و به‌رننگ مجدد درمی‌آیند.^۱ در انگلستان پس از بازگشت استوارتها جنازه‌ی کرامول و چند نفر از سران دیگر را از خاک بیرون آورده، به‌دار آویختند و از او سلب همه‌ی فضائل و حیثیت‌های مکتسبه را کرده، در زباله‌دان و شقاوت و خیانت و کثافت‌اش انداختند، تا بعداً در قرن نوزدهم کار لایل زنده‌اش کرد.

در برابر محرومیت‌ها و ممنوعیت‌های گذشته، طبقات حاکم جدید تمایل به تمتع از زندگی و بهره‌مندی از مزایای سابق نشان می‌دهند و مردم از بندجسته در تجمل و تلذذ بی‌داد می‌کنند. ولی آن چیزی که ترمیدوری‌ها از حکام وحشت تبعیت می‌نمایند، به فراموشی سپردن آزادی و برابری و برادری برای همگان، عدم توسل و اتکاء به توده‌های مردم است و اتخاذ روش‌های دیکتاتوری، با تظاهر به دموکراسی، با این تفاوت که کارها سر و سامان بهتر پیدا می‌کند، ضمن آنکه وضع طبقات فقیر جوامع در اثر آزادی و افزایش قیمت‌ها؛ بدتر از زمان تندروها می‌شود (در هر چهار

۱. مانند Fouche سیاستمدار فرانسوی عضو کنوانسیون که رئیس پلیس ناپلئون شد.

جامعه چنین بوده است)؛ بدون آنکه محرومیت سبب شورش گردد و درد ملتی که «از تجارب جهاد برای جمهوری فضیلت، اشباع و خسته شده است»، رمق و نشاطی برای قیام باقی مانده باشد. به لحاظ اهداف عالیه و ایدئولوژی‌ها، یکی از عکس‌العمل‌های افراط‌گری انقلاب این است که «ملت‌گرایی تجاوزگرانه به تدریج جای روح رسالت‌مندانه را می‌گیرد و جهاد پیامبرانه اندک اندک، به صورت جنگ برای فتح درمی‌آید».

ارمغان دیگر عصر ترمیدور، بازگشت کلیسا و اعاده حیثیت کشیش‌ها و فرقه‌های مذهبی، با مؤسسات و تشریفات آنهاست. به استثنای روسیه شوروی که شدائد گذشته فقط تا حدودی تخفیف یافته است و معذک «پس از پنجاه سال چیرگی بلشویک‌ها، مسیحیت هنوز در روسیه محو نشده است و... به مردم قدیمی‌تر» نیز محدود نمی‌باشد. اما «چنین می‌نماید که در همه‌ی جوامع مورد بررسی ما، واکنش معینی نسبت به واکنش ترمیدوری، به‌ویژه در مورد لذت‌جویی همگانی این دوره وجود دارد. اکثریت انسان‌ها همچنان که نمی‌توانند همه‌ی وقتشان را به قهرمانی و تقدس اختصاص دهند؛ به همان سان هم نمی‌توانند پیوسته خود را در گناه غرق سازند... در سال‌های پس از بحران عصر وحشت... نوعی نوسان از سخت‌گیری اخلاقی به بی‌بندوباری اخلاقی است که در پایان آن نوعی توازن پدیدار می‌شود...»

در میان چهار انقلاب گذشته پدیده‌ی ترمیدوری شوروی با وجود تخفیف و تعدیل و تغییرهای فراوان، همانندی کامل با آنها نشان نمی‌دهد. نه خطوط مشخص مشابه‌ی دیگر را دارد و نه اصلاً انقلاب به آخر رسیده است. صاحب‌نظران در تاریخ و جامعه‌شناسی، این «نظریه آسیایی» را یادآور می‌شوند که «روسیه یک ملت آسیایی است که در آن حتی یک انقلاب مردمی که با سنت غربی بزرگ انقلاب‌های دیگر ما انجام گرفته باشد، نمی‌تواند به آن گونه جامعه دموکراتیک غربی... بینجامد... بازگشت به یک جامعه متوازن... را باید کافی دانست... پایان انقلاب روسیه طبیعتاً باید چیزی بسیار به مانند روسیه تزارها، پلیس مخفی، بی‌حرمتی به حقوق مدنی، استبداد از بالا و حتی بینوایی و جهل باشد...»^۱

۱. مؤلف کتاب بحث مفصلی را در مقایسه با ترمیدور سه انقلاب دیگر و در رابطه با اوضاع کنونی جهان، به روسیه اختصاص می‌دهد که ما بیشتر به اختصار گذرانیم و خوانندگان می‌توانند به اصل کتاب مراجعه نمایند.

حاصل‌نهایی

آیا انقلاب‌ها، امیدها و هیاهویی بودند با آزارها و کشتارها، و بعد همه چیز سرِ خانه‌ی اول برگشت؟ یا آزادی و عدالت را جای استبداد و استثمار نشانده، خلق‌ها را به دولت و قدرت رساندند و دنیا را دگرگون کردند؟

واقعیت‌ها به هر دو سؤال جواب منفی می‌دهد. «انقلاب از نظر سیاسی به‌وخیم‌ترین ناهنجاری‌ها و ناکارایی‌های رژیم پیشین پایان می‌دهد... حاکمیت دوگانه را... از میان برمی‌دارد. ماشین حکومت از روزهای پیش از انقلاب راحت‌تر کار می‌کند...» به‌طور نمونه، در فرانسه یک دیوان‌سالاری توانا برای نظام حقوقی قانون‌بندی شده، و ارتش مجهز و منظم، و به‌طور کلی یک دولت متمرکز و مسلط، جای‌گزین حکومت‌های متزلزل و آشفتگی‌های عمومی گردید و از جهات عدیده‌ای وحدت ملی به‌وجود آمد. مثلاً با سیستم متریکی یا اوزان و اندازه‌های ساده منطقی و یکنواخت که دست‌آورد انقلاب بود و سرمشق غالب ممالک دنیا گردید. انگلستان و آمریکا و روسیه نیز «از انقلاب‌هایشان با حکومت‌های کارآتر و متمرکزتری بیرون آمدند. برنامه‌های پنج‌ساله و انقلاب صنعتی برای روسیه از فرآورده‌های انقلاب بود. در همه‌ی این انقلاب‌ها دارایی‌های زیادی از راه مصادره یا فروش اجباری، تغییر مالکیت داد و طبقه‌ی حاکم، ساقط و طبقه‌ی محرومی، حاکم گردید؛ بدون آنکه اختلاط و اعاده‌هایی پیش‌نیامده باشد، قدرت اقتصادی و رهبری اقتصادی و سیاسی دست‌به‌دست گشت؛ ضمن آنکه الغای فقر و تقسیم بالسویه‌ی ثروت در برنامه‌ی کلیه آنها قرار داشت. «در روسیه انتقال قدرت از یک گروه به گروه دیگر بیشتر مطرح بوده است تا تقسیم برابر قدرت اقتصادی و توزیع برابر کالاهای مصرفی».

در هر چهار انقلاب، با شعار آزادی و مبارزه با استبداد یک اقلیتِ غاصب، بر پا شده و قصدشان به کرسی نشاندن اکثریت بوده و احساسات بشری در آنها قوت داشته است. حتی اصول دموکراسی، حقوق مدنی و قوانین اساسی مدون که محصول یا خواسته‌ی اولیه انقلاب‌هاست جنبه‌ی عاطفی و اعتقادی آن بر جنبه‌ی سیاسی و علمی‌اش می‌چربد. ولی برخلاف انتظار، «بیشتر کارایی حکومت را بالا بردند تا حق فرد را به‌داشتن این آزادی رمانتیک که خودش باشد».

در زمینه‌ی رفتارهای اجتماعی و اخلاق و عادات نفسانی، هیچ‌یک از انقلاب‌ها به‌دگرگونی‌های مطلوبشان توفیق نیافته‌اند. «بررسی ما از انقلاب‌های یاد شده این

واقعیت را تصدیق می‌کند که رفتار انسان‌ها در برخی از جهات مهم با چنان‌گندی‌ای دگرگون می‌شود که با دگرگونی‌های موضوع بررسی زمین‌شناسی قابل مقایسه است». مثلاً بسیاری از انقلابیون چپ گرا تصمیم داشتند در نظام خانوادگی دگرگونی‌های ریشه‌ای به وجود آورند، زیرا که خانواده «دژ خودخواهی فردی، غرور اجتماعی، خرفتی عقلی، تعهد و... احیای گذشتگان و پاسداری اسطوره‌ی برتری جنس مذکر است که مصویبات مذهبی نیز آن‌را سخت‌تر ساخته است». تک‌همسری، حرمت ازدواج، حلال‌زادگی فرزند، منع طلاق و سقط جنین، زندگی مشترک خانوادگی، تربیت در دامن مادر و زیر سایه‌ی پدر، از سنت‌هایی به‌شمار می‌رفت که بدون پایه و زیان‌بخش است. ولی در عمل و با گذشت زمان همان‌طور که لوپله (Le Play) نشان داده است، خانواده از استوارترین عناصر تمدن غربی مانده است. در انقلاب روسیه که بیش از جاهای دیگر پافشاری برای انهدام خانواده شده، طلاق و سقط جنین و هم‌بستری را آزاد اعلام کرده بودند و زندگی خانواری دسته‌جمعی و پرورش کودکان در بیرون خانه را توسعه می‌دادند «خانواده تک‌همسری مسیحی از زیر دست بلشویک‌های قدیمی زنده بیرون آمده است». سقط جنین محدود به موارد ضرورت پزشکی شده، طلاق دشوار گردیده و برای خانواده‌های بزرگ، جوایز معین کرده‌اند. «حرمت پدر فرزندی و دیگر فضیلت‌های خانوادگی مرسوم بورژوازی، در مطبوعات، سینما، دولت و دبستان، از احترام ویژه‌ای برخوردارند». همجنس‌بازی نیز که در ابتدا منفور، ولی مجاز شمرده می‌شد با قانون سال ۱۹۳۴ جرم و مستوجب سه تا هشت سال حبس شناخته شد.

به‌طور کلی، انقلاب‌ها روی عادات و امور جزئی جامعه که به لحاظ زندگی عامه مهم است، اثر پایدار ناچیز داشته‌اند و جامعه غربی، از بعضی جهات کندتر از جامعه شرقی، قبول دگرگونی می‌کند. انقلاب‌های صنعتی و اجتماعی، چه در غرب و چه در شرق، روی هم‌رفته دامن‌دارتر و عمیق‌تر از انقلاب‌های نفسانی بوده است. چنین می‌نماید که هم ترک‌ها و هم ژاپنی‌ها - که بیشتر از شرقی‌های دیگر غربی شده‌اند - یک رشته انضباط‌های ملی را در جریان دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی خود دست‌نخورده حفظ کرده‌اند. در جوامع غربی ما، انضباط‌های خانوادگی، اخلاقی و دینی، همچون ابزار تعادل در برابر دگرگونی‌های بسیار مهم اجتماعی و اقتصادی مورد بررسی ما که تنها بخشی از آنها به‌شمار می‌آیند، به کار رفتند».

ایده‌های ناشی از انقلاب‌ها، دو نقش متضاد ایفا کرده‌اند. یکی تعدیل شعارهای اولیه و دیگر تحکیم یک دولت ملی؛ «انقلاب‌های مورد بررسی ما به محتوای عاطفی‌شان وسیعاً دست یافته‌اند. در انگلستان، آمریکا و فرانسه، خاطره‌ی براندازی بزرگ‌شان عاملی در استواری جامعه‌ی موجود گشته است. در روسیه نیز... حالت مشابهی دیر یا زود پدیدار خواهد شد». علاوه بر اینها، شورش اکثریت افراد جامعه علیه اقلیت، در ساخت دموکراسی‌های غربی اثر گذاشته است و از آنجاها به سراسر دنیا گسترش یافته است. جست‌وجوی عدالت اجتماعی در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، از جهاتی نتیجه‌ی انقلاب‌های مورد بررسی ما می‌باشد. انقلابیون چین، غنا و کوبا چیزی را می‌خواهند که تصور می‌کنند ما در انقلاب‌های خودمان می‌خواستیم، «چیزی که هنوز بهترین چکیده‌ی آن شعار فرانسوی «آزادی، برابری و برادری» است...»



پیروزی انقلاب فرانسه

* * *

در اینجا «دگوگونی در نهادها و ایده‌ها» که مؤلف در آغاز فصل آخر کتاب خود تحت عنوان «چکیده‌ای از کار انقلاب‌ها» آورده است، خاتمه پیدا می‌کند. پس از آن، در همین فصل به «برخی یکنواختی‌های آزمایشی» و «خارق اجتماع انقلاب‌ها» می‌پردازد که ما از خلاصه‌گیری آنها صرفه‌جویی نمودیم. فقط به نقل دو قطعه می‌پردازیم که نشان می‌دهد چگونه بشر در هر جا، در هر عصر و از هر نژاد و آیین که باشد، بشر است و مشترکات تاریخی آموزنده دارد. یکی عبارت مشهور توسیدید، که می‌گویند در دو هزار سال پیش از انقلاب‌های ما، نوشته شده و دومی از یک رئیس تعاونی گمنام سیبری است.

۱- از توسیدید یونانی

«زمانی که آشوب‌ها در شهرها یک‌باره آغاز گشته بودند، آنها که در پی این آشوب‌ها بودند روحیه‌ای بیش از پیش انقلابی یافتند و بر آن شدند که با خطرورزیدن‌های ناب و سنگ‌دلی در انتقام‌جویی‌هایشان از همه‌ی آنچه پیش از آنها گزارش شده بود، پیشی گیرند. معناهای واژه‌های دیگر، با چیزها همان ارتباط را نداشتند و بر حسب آنچه انقلابیون درست‌تر می‌انگاشتند، دگرگونی پذیرفته بودند. گستاخی بی‌پروایانه را دلیری وفادارانه می‌انگاشتند و درنگ دوران‌دیشانه را بهانه‌ی بزدلان می‌خواندند و میانه‌روی را، زبونی نامردانه در لباس مبدل به‌شمار می‌آوردند و دانستن هر چیز برابر بود با کاری انجام ندادن؛ انرژی توفنده را، خاصیت راستین یک انسان می‌خواندند؛ توطئه‌گری که امان می‌خواست، همان آدم پست ولی در یک لباس مبدل به‌شمار می‌آمد؛ شیفته‌ی خشونت، پیوسته مورد اعتماد بود و مخالف‌اش مظنون؛ کسی که در توطئه‌ای پیروز گشته بود زرننگ خوانده می‌شد، اما زرننگ‌تر از او کسی به‌شمار می‌آمد که جاسوسی کسی را می‌کرد؛ از سوی دیگر، آن‌که از آغاز برای جلوگیری از هر گونه توطئه‌ای نقشه‌ای می‌کشید، درهم‌شکننده‌ی احزاب و بزدلی به‌شمار می‌آمد که از دشمن هراسان است؛ سخن کوتاه، آن‌که می‌توانست در زشت کاری گوی سبقت از دیگران برآید و همچنین کسی که می‌توانست اشخاصی را که کوچک‌ترین تصویری از زشتی نداشتند، به کار زشت وادار ستوده می‌شد... بستگی حزبی از بستگی خونی نیرومندتر بود، زیرا یک فرد حزبی برای کردار بی‌باکانه آمادگی بیشتری داشت و از خود نمی‌پرسید که چرا باید این کار را بکند».

۲- از یک گمنام سبیری

«ما از جامعه و گروه‌ها و حزب‌های سیاسی متخالف می‌پرسیم و بدان‌ها خطاب می‌کنیم: کی باید روسیه‌ی رنجدیده‌ی ما از کابوسی که هم اکنون گریبان‌اش را گرفته است رهایی یابد؟

کی مرگ‌های ناشی از خشونت فروکش خواهد کرد؟

آیا منظره‌ی ریزش پایان‌ناپذیر خون بشر شما را به وحشت نمی‌اندازد؟
آیا گاهی به این که ژرف‌ترین و بنیادی‌ترین پایه‌های وجود جامعه بشری، یعنی احساس انسانیت، وقوف به ارزش زندگی و شخصیت انسانی، و احساس و آگاهی به این که ضرورت سامان قانونی در دولت دارد از بین می‌رود، شما را به وحشت نمی‌اندازد؟...

فریاد نومیدی ما را بشنوید؛

ما داریم به زمانه‌های ماقبل تاریخی نژاد بشر باز می‌گردیم؛

ما در آستانه‌ی مرگ تمدن و فرهنگ ایستاده‌ایم،

ما داریم انگیزه‌ی بزرگ پیشرفت بشری را نابود می‌کنیم، یعنی همان امری را که بسیاری از ارزشمندترین نسل‌های نیاکان ما برای آن زحمت کشیدند».

* * *

«هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»^۱

۱. بقره (۲) / ۲۵۵ یا آل عمران (۳) / ۲ : ... او زنده و برپادارنده است.

نمایه آیات و احادیث

	الف	
۱۲۷	أَبَى اللَّهِ أَنْ يَجْرَى الْأُمُورَ، حَدِيثُ نَبِيِّ ۱۴۵	الْإِسْلَامُ يَجِبُ عَمَّا قَبْلَهُ، از پیغمبر (ص) ۱۲۷
۲۲۸	أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ، نَحْلُ (۱۶)/ ۱ ۴۴۵	الْإِسْلَامُ يَعْلُوا وَلَا يُعْلَى، حَدِيثُ نَبِيِّ ۲۲۸
۱۴۵	اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ، حَجَرَاتُ (۴۹)/ ۱۲ ۱۸۷	الآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ، انفال (۸)/ ۶۶ ۱۴۵
۶۸	أَرِيَابٌ مَتَفَرِّقُونَ، يوسف (۱۲)/ ۳۹ ۳۰۳	الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، حمد (۱)/ ۲ ۶۸
۳۶۲	إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ، يس (۳۶)/ ۸۲ ۱۹۰	الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَفْوِهِ بَعْدَ قُدْرِيهِ، ۳۶۲
	إِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ فَسَدَ الْعَالَمُ، حَدِيثُ نَبِيِّ ۱۶۶	الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ، زمر (۳۹)/ ۱۸
	أَشِيدَاءَ عَلَيَّ الْكُفَّارَ، فتح (۴۸)/ ۲۹ ۳۷۸، ۱۲۵	۱۱۰، ۱۲۲، ۲۲۳
	أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، ۲۱۰	الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي، آل عمران (۳)/ ۱۳۴ ۸۳
	أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ، ۲۱۰	الرَّحْمَنُ، رحمن (۵۵)/ ۱ ۸۶
	إصْبِرُوا حَتَّى يَهْدِيَ النَّاسُ، از امام علی (ع) ۳۵	السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، از زیارت عاشورا ۱۴۷
	أُطْلَبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ، حَدِيثُ نَبِيِّ ۳۳۱، ۱۷۶، ۸۹	السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، سلام آخر نماز ۶۹
	أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ، نساء (۴)/ ۵۹ ۶۸	السَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، زیارتنامه ۲۱۹
	اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ، اعراف (۹)/ ۵۹ ۱۵۱	السَّلَامُ عَلَى آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ، زیارتنامه ۲۱۹
	أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ، يونس (۱۰)/ ۹۹ ۴۴۶	السَّلَامُ عَلَى نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ، زیارتنامه ۲۱۹
	اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَيَّ، اسراء (۱۷)/ ۱۴ ۱۹	السَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ، رحمان (۵۵)/ ۵ ۱۹۳
	إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا، عصر (۱۰۳)/ ۳ ۱۶۶	اللَّهُمَّ الْعَنِّ أَوْلَ ظَالِمٍ، از زیارت عاشورا ۱۴۷
	إِلَّا تَطْعَمُوا فِي الْمِيزَانِ، رحمان (۵۵)/ ۸ ۱۹۳	اللَّهُمَّ وَفَقْنَا بِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى، دعا ۱۳۰، ۲۳۸
		أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ، ابراهيم (۱۴)/ ۲۴ ۶۸

- ۲۱۷ إِيَّاكَ أَتَى الْوَهَّابُ، آل عمران (۳)/ ۸
 ۸۴ إِيَّمَا السَّبِيلُ عَلَيَّ الَّذِينَ، شوری (۴۲)/ ۴۲
 ۱۸۷ إِيَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، حجرات (۴۹)/ ۱۰
 ۱۹۲ إِيَّمَا أُمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا، يس (۳۶)/ ۸۲
 ۴۳۷ إِيَّمَا نَمَلِي لَهُمْ، آل عمران (۳)/ ۱۷۸، ۲۵۱
 ۴۲۵ إِيَّاهُ بِكُلِّ شَيْءٍ، فصلت (۴۱)/ ۵۴، ۴۱۶
 ۳۵۵ إِيَّاهُ كَانَ عَلِيًّا مَنْ، دخان (۴۴)/ ۳۱
 ۳۵۵ إِيَّيَّيْ أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ، غافر (۴۰)/ ۲۶
 ۱۵۱ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ، بقره (۲)/ ۳۶
 ۳۸۷ أَوْلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ، روم (۳۰)/ ۹

ب

- ۱۸۰ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ، دعا
 ۴۴۵ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ، مائده (۵)/ ۶۷
 ۱۶ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ، ضحی (۹۳)/ ۱۱
 ۳۹۹ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى، بقره (۲)/ ۱۸۵

ت

- ۲۰۹ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ، آل عمران (۳)/ ۲۷
 ۲۱۹ تُعْرِفُ الْأَشْحَاصُ بِأَعْدَائِهَا،
 ۲۱۹ تُعْرِفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا، روایت

ث

- ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي، يونس (۱۰)/ ۱۴
 ۴۳۷، ۳۸۰، ۳۷۹

خ

- ۱۴۵ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا، نساء (۴)/ ۲۸

المؤمنون إخوة، حجرات (۴۹)/ ۱۰/ ۴۰۰
 المرء يدبر والله يقدر، حديث نبوي

۴۰۱، ۱۴۵، ۴۷

الملك يبقى مع الكفر ولا يبقى مع الظلم،

۴۰۲، ۱۳۰

حديث نبوي

الموت في حياتكم، از امام علي (ع) ۱۳۸

التي اولي بالمؤمنين، احزاب (۳۳)/ ۶/ ۴۰۴

امرهم شوري بينهم، شورا (۴۲)/ ۳۸/ ۴۱۳

ان الذين فرقوا دينهم، انعام (۶)/ ۱۵۹/ ۱۵

ان الظن لا يغني من، يونس (۱۰)/ ۳۶/ ۱۲۴

ان الله لا يعير ما بقوم، رعد (۱۳)/ ۱۱/ ۹۵

۲۹۳، ۳۲۸، ۳۷۱، ۴۴۲

ان الله لمع المحسنين، عنكبوت (۲۹)/ ۶۹/ ۳۴

ان الله و ملائكته، احزاب (۳۳)/ ۵۶/ ۶۸

ان الله يامرهم ان، نساء (۴)/ ۵۸/ ۲۰۳، ۳۶۹

ان الله يحب الذين، صف (۶۱)/ ۴/ ۱۸۹

ان المعلم والطبيب كلاهما، در كتاب «كليه

و دمنه» ۱۷۰

ان تنصروا الله ينصركم، محمد (۴۷)/ ۷/ ۲۰۰

ان الدين عند الله، آل عمران (۳)/ ۱۹/ ۳۴۷

ان رآه استغني، علق (۹۶)/ ۷/ ۷۷

ان فرعون علفي، قصص (۲۸)/ ۴/ ۳۵۵

ان فرعون وهامان، قصص (۲۸)/ ۸/ ۳۵۵

ان هذا الذي بن الدنيا، از امام حسين ۱۵۴

ان هذه امتكم امة، انبياء (۲۱)/ ۹۲/ ۳۹۶

ان يكن منكم عشرون، انفال (۸)/ ۶۵/ ۱۴۵

انا مديته العلم و علي، حديث نبوي ۸۷، ۱۶۶

نمايه آیات، احاديث و روايات ۴۵۹

۴۴۶ ۳۵ / (۴۶) احقاف، احقاف ۸۶ خَلَقَ الْإِنْسَانَ، رحمن (۵۵) / ۳
۷۷ ۶۴ / (۱۲) يوسف، يوسف خَيْرُ الْمَاكِرِينَ، آل عمران (۳) / ۵۴ يا
۲۹۴ ۵ / (۹۲) لیل، لیل انفال (۸) / ۳۰

۲۲۳، ۱۲۲ ۱۷ / (۳۹) زمر، زمر فَبَشِّرْ عِبَادِ، زمر (۳۹) / ۱۷
۱۵۹ / (۳) آل عمران، آل عمران فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ، آل عمران (۳) / ۱۵۹
۳۶۲، ۱۱۰

۳۰۴ ۵۳ / (۲۳) مؤمنون، مؤمنون فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ، مؤمنون (۲۳) / ۵۳
۲۹۴ ۷ / (۹۲) لیل، لیل فَسَيَسِّرُهُ لِيُيسِّرَ، لیل (۹۲) / ۷
۳۸۷ ۴۰ / (۲۹) عنكبوت، عنكبوت فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ، عنكبوت (۲۹) / ۴۰
۳۸۷ ۷۰ / (۹) توبه، توبه فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ، توبه (۹) / ۷۰
۱۹۲ ۸ / (۶۹) حاقه، حاقه فَهَلْ تَرَى لَهُم مِّن بَاقِيَةٍ، حاقه (۶۹) / ۸
۳۸۲ ۱۵ / (۴۶) احقاف، احقاف رَبِّ أَوْرَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ، احقاف (۴۶) / ۱۵
۱۸۷ ۱۰ / (۵۹) حشر، حشر رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا، حشر (۵۹) / ۱۰
۲۱۷ ۸ / (۳) آل عمران، آل عمران رَبَّنَا لَا تُغِخْ قُلُوبَنَا، آل عمران (۳) / ۸
۲۳۱
۱۲۵ ۲۹ / (۴۸) فتح، فتح رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ، فتح (۴۸) / ۲۹

ق

۴۳۷ ۲۷ / (۵) مائده، مائده قَالَ إِنَّمَا يُتَقَبَّلُ اللَّهُ، مائده (۵) / ۲۷
۱۴۸ ۱۴ / (۷) اعراف، اعراف قَالَ فَانظُرْنِي إِلَى يَوْمِ، اعراف (۷) / ۱۴
۸۶ ۳۲ / (۲) بقره، بقره قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ، بقره (۲) / ۳۲
۴۴۶ ۱۵۸ / (۶) انعام، انعام قُلْ انظُرُوا أَيُّكُمْ أَتَىٰ مَسْتَضْرِبُونَ، انعام (۶) / ۱۵۸
۱۲۷ ۳۸ / (۸) انفال، انفال قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا، انفال (۸) / ۳۸
۳۹۸ ۱۱ / (۲) بقره، بقره قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ، بقره (۲) / ۱۱
۶۴ / (۳) آل عمران، آل عمران قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا، آل عمران (۳) / ۶۴

۱۲۷ ۹۵ / (۵) مائده، مائده عَمَّا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ، مائده (۵) / ۹۵
۸۶ ۲ / (۵۵) رحمن، رحمن عَلَّمَ الْقُرْآنَ، رحمن (۵۵) / ۲
۸۶ ۴ / (۵۵) رحمن، رحمن عَلَّمَهُ الْبَيَانَ، رحمن (۵۵) / ۴
۱۴۷ ۱۴۷ عَمَّا مِثَّى سَلَامُ اللَّهِ، از زیارت عاشورا

ک

۱۴۷ ۱۴۷ کُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءَ، از امام صادق (ع)
۳۵۷ ۵۳ / (۲۳) مؤمنون، مؤمنون کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ، مؤمنون (۲۳) / ۵۳

ف

۴۴۵ ۱۲ / (۱۱) هود، هود فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ، هود (۱۱) / ۱۲

۱۴۷	كُلُّ شَهْرٍ مُحَرَّمٌ، از امام صادق (ع)	۱۴۷	كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ، روایت
۲۰۶	كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءُ، از امام صادق (ع)	۱۴۷	كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي، علق (۹۶)/۶
۲۱۸، ۱۶۹	كُلًّا تَمِدُّ هُوَلَاءُ، اسراء (۱۷)/۲۰	۷۶	كَمْ مِّنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ، بقره (۲)/۲۴۹
	كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ، آل عمران (۳)/۱۱۰	۴۳۷	كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ، آل عمران (۳)/۱۱۰

ن

۲۱۱	نُؤْمِنُ بِبَعْضِ وَكَفَرْنَا بِبَعْضٍ، نساء (۴)/۱۵۰
۳۶۹	نِعْمًا يَعْظُمُكُمْ بِهِ، نساء (۴)/۵۸
۱۲۶	نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ الصَّحَّةُ، حدیث نبوی

ه

۸۷	هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ، زمر (۳۹)/۹
۳۶۱	هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ، منافقون (۶۳)/۷
۴۵۶	هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، بقره (۲)/۲۵۵ یا آل عمران (۳)/۲
۲۲۹	هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ، آل عمران (۳)/۷
۳۶۲	هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِبَصَرِهِ، انفال (۸)/۶۲
۹۹	هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ، جمعه (۶۲)/۲

و

۱۲۹	وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنْ نَّسَاءِ، نساء (۴)/۸۳
۶۳	وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ، فرقان (۲۵)/۶۳
۶۳	وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا، فرقان (۲۵)/۷۲
۳۵۵	وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُودُهُ، قصص (۲۸)/۳۹
	وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ، آل عمران (۳)/۱۰۳
۳۰۵، ۲۳۹، ۲۱۵، ۱۸۸، ۱۳۶	وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ، انفال (۸)/۶۰
۲۰۰	وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ، رحمان (۵۵)/۹
۱۹۳	وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ، زمر (۳۹)/۱۷

ل

۳۹۹، ۳۵۵	لَتَن آتَّخَذَتْ إِيَّاهَا غَيْرِي، شعراء (۲۶)/۲۹
۱۵۱	لَتَن بَسَطَتْ إِيَّايَ يَدِكَ، مائده (۵)/۲۸
۱۷۶، ۳۶۸، ۴۴۱، ۴۴۶	لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ، بقره (۲)/۲۵۶
۶۸	لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، روایت
۱۸۷	لَا يَسْحَرُ قَوْمٌ مِّنْ حَجَرَاتٍ، حجر (۴۹)/۱۱
۱۴۵	لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا، بقره (۲)/۲۸۶
۲۱۵	لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ، صف (۶۱)/۲
۳۶۸، ۴۴۶، ۳۹۹	لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصِيطِرٍ، غاشیه (۸۸)/۲۲

م

۳۹۹، ۳۵۵	مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا، غافر (۴۰)/۲۹
۱۷۵	مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ، از امام علی (ع)
۳۷۹، ۳۴۸، ۳۰۳، ۱۸۴، ۱۷۹	مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِيَنَهُمْ وَكَانُوا، روم (۳۰)/۳۲
۱۰۸	مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ، از امام علی (ع)

٤٦١	نمايه آيات، احاديث و روايات
١٨٣	وَكَاثِبُوا شَيْعًا كُلَّ حِزْبٍ، روم (٣٠)/٣٢
١٠٠	وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً، بقره (٢)/١٤٣
٢١٨	وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ، آل عمران (٣)/١٦٩
٣٥٢	وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ، فصلت (٤١)/٣٤
٣٥٦	وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ، طه (٢٠)/١١٤
١٨٧	وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَيْ، نساء (٤)/٩٤
	وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، روم (٣٠)/٣١
٣٧٩، ٣٤٧، ٣٠٣، ١٨٤، ١٧٩	
١٥٥	وَلَا تَهْتَبُوا وَلَا تَحْزَنُوا، آل عمران (٣)/١٣٩
١٨٨	وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، دعا
١٨٧	وَلَا نِسَاءَ مِّنْ نِّسَاءِ، حجرات (٤٩)/١١
١٢٤	وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ، مائده (٥)/٨
٢٥١	وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ، آل عمران (٣)/١٧٨
٣٠٥	وَلَتَكُنَّ مِّنْكُمْ أُمَّةٌ، آل عمران (٣)/١٠٤
٣٨٠	وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ، يونس (١٠)/١٣
٨٤	وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ، شورى (٤٢)/٤١
٨٤	وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ، شورى (٤٢)/٤٣
٢٠١	وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنْ، بقره (٢)/١٥٥
٣٦٢	وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا، آل عمران (٣)/١٥٩
٧٧	وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ، بقره (٢)/٢٥١
٤٤٥	وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً، سباء (٣٤)/٢٨
١٤٣	وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ، هود (١١)/٤٠
١٨٤	وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ، غافر (٤٠)/٢٩
١٤٥	وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا، لقمان (٣١)/٣٤
٤٤٦، ٣٦٨	وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ، انعام (٦)/١٠٧
٣٨٨	وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرْيِ، قصص (٢٨)/٥٩
٨٤، ٨١	وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا، شورى (٤٢)/٣٨
	وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا، عنكبوت (٢٩)/٦٩
٥٦، ٣٤	
٨٣	وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كِبَائِرَ، شورى (٤٢)/٣٧
٣٦٢	وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ، انفال (٨)/٦٣
٨٣	وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ، آل عمران (٣)/١٣٤
١٩٣	وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ، رحمان (٥٥)/٦
٣٥	وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنَ قَوْمٍ، انفال (٨)/٥٨
١٩٢	وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ، حاقه (٦٩)/٦
٣٥٢	وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ، فصلت (٤١)/٣٦
١٦٦	وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ، شورا (٤٢)/٣٨
٣٧٤	وَأِن جَنَحُوا لِلسَّلْمِ، انفال (٨)/٦١
٣٠٤	وَأِن هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً، مؤمنون (٢٣)/٥٢
٣٧٤	وَأِن يُرِيدُوا أَن، انفال (٨)/٦٢
٣٠٤	وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ، مائده (٥)/٤٨
١٢٤	وَتَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْبُرِّ، مائده (٥)/٢
	وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، نحل (١٦)/١٢٥
٣٩٨، ١٨٥، ١٦٠	
٨٤	وَجَزَاء سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا، شورى (٤٢)/٤٠
٣٦٨، ٣٤٨	وَدَاعِيًا إِلَيَّ اللَّهُ يَا ذُنْهُ، احزاب (٣٣)/٤٦
٤٤٦، ٤٠٩	
١٨٨	وَسَبَّغْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً، مؤمن (٤٠)/٦
	وَسَنَّاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ، آل عمران (٣)/١٥٩
١٠٩، ٥٨	
٢٩٤	وَصَدَقَ بِالْحُسْنَى، ليل (٩٢)/٦
٨٦	وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، بقره (٢)/٣١
٣٥٦، ٥٣	وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِي، اسراء (١٧)/٨٠

وَمَا يُفْلِحُهَا إِلَّا الَّذِينَ، فصلت (۴۱)/ ۳۵	۳۵۲
وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، بقره (۲)/ ۳	۸۳
وَمِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ وَعَلَيْهِ، دعا	۴۷
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ، طلاق (۶۵)/ ۲، ۱۴۴، ۳۰۰	۳۰۰
وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، طلاق (۶۵)/ ۳	۳۰۰
وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى، قصص (۲۸)/ ۵	۲۴
وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ، احقاف (۴۶)/ ۱۵	۳۸۲
وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ، طلاق (۶۵)/ ۳، ۱۴۴، ۳۰۰	۳۰۰
ی	
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا، نساء (۴)/ ۵۹	۸۴
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ، صف (۶۱)/ ۲	۱۷۹
يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، مدثر (۷۴)/ ۱	۴۴۵
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ، احزاب (۳۳)/ ۴۵	
۴۴۶، ۴۰۹	
يَا أَيُّهَا كُنَّا مَعَكُمْ وَتَفَوَّزُوا، از زیارت وارث	۱۴۷
يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ، جمعه (۶۲)/ ۲	۹۹
يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ، انعام (۶)/ ۹۵	
۱۴۲، ۱۳۵	
يُخْرِجُونَ مِنَ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا،	۳۶۸
يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا، نصر (۱۱۰)/ ۲	
۳۶۸	
يَدْعُونَ إِلَيَّ الْخَيْرِ، آل عمران (۳)/ ۱۰۴	۳۶۸
يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا، مجادله (۵۸)/ ۱۱	۱۷۶
يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ، زمر (۳۹)/ ۱۸	۳۹۸
يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ، رعد (۱۳)/ ۱۱	۳۰۹
يُغَيِّرُ مَا بِأَنْفُسِهِمْ، رعد (۱۳)/ ۱۱	۳۰۹

نمایه فارسی

۴۱۹، ۴۱۸، ۲۸۲	آزادی‌های اساسی	آ	
۴۳۱	آزادی اجتماعات		
۴۳۱	آزادی سیاسی	۷۱	آئین مسیحیت
۲۳۶	آزادی قلم	۴۰۶، ۳۶۵، ۳۰۷، ۲۷۳، ۲۲۶	آبادان
۴۳۱	آزادی مطبوعات	۲۸۴	آتش سوزی سینما رکس آبادان
۳۰۲	آزادی و استقلال و جمهوری اسلامی	۱۴۳، ۶۹	آخرت
۴۳	آزادی و شاه با هم منافات دارند	۴۴۱، ۴۳۷، ۲۷۱، ۲۱۸، ۱۹۱	
۱۸۱، ۳۳۲	آزادی، استقلال، حکومت اسلامی	۳۹۴	آخوند ملا محمد کاظم
۶۹	آزادی، حریت	۲۵۶، ۷۸	آذربایجان (شرقی)
۴۴۰	آسامی	۳۸۶، ۱۳۴	آذربایجان غربی
۱۴۰، ۷۵، ۴۱، ۲۱	آسیا	۱۰۰	آرام، احمد
۴۵۴، ۴۲۵، ۴۱۶، ۳۸۳، ۲۷۶، ۲۵۰	آسیایی	۹۷	آریامهر
۳۱۸	آشتیانی، آقا شیخ محمد حسن	۴۰۳	آریستو کراسی
۳۹۴، ۷۵	آغاجاری	۳۵۸	آزادمنشی لیبرالی
۲۷۳	آفات توحید، کتاب	آزادی	۱۷، ۲۶، ۳۶، ۳۹، ۴۳، ۵۹، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۹، ۸۲، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۹۲، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۵۴، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۲۸
۵۴	آفریقا	۴۵۲، ۴۵۰، ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۳۷، ۴۳۴، ۴۳۱	
۱۴۰، ۷۵، ۲۱	آفریقایی	۴۲۸	آزادی خواه
۴۵۴، ۴۲۵، ۴۱۶، ۳۸۳، ۲۵۰	آکل و ماکولی	۳۹۴، ۳۱۰، ۳۰۶	آزادی خواهی
۳۷۵، ۳۱۸	آل احمد، جلال		
۱۴۹، ۱۴۸، ۳۲	آل احمد، شمس		
۳۲۶			
۳۲۸			

۴۱۲، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۷، ۳۸۳، ۳۲۴، ۳۲۲	۴۵۶	آل عمران (۳) / ۲
آمریکایی‌ها ۳۹، ۴۲، ۴۷، ۹۵، ۲۴۶، ۲۴۸،	۲۲۹	آل عمران (۳) / ۷
۲۵۰، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۹،	۲۳۱، ۲۱۷	آل عمران (۳) / ۸
۳۸۹، ۳۶۲، ۳۱۹، ۳۱۸	۲۰۹	آل عمران (۳) / ۲۷
۳۷۷، ۳۳۴	۱۴۴	آل عمران (۳) / ۵۴
آمریکای امپریالیست		
۳۵۴، ۳۳۲	۱۸۶	آل عمران (۳) / ۶۴
آمریکای جهان‌خوار		
۳۵۲	۲۳۹، ۲۱۵، ۱۸۸، ۱۳۶	آل عمران (۳) / ۱۰۳
آمریکای زمان آیزنهاور		
۳۱۹	۳۶۸	آل عمران (۳) / ۱۰۴
آمریکای شمالی		
۴۵۴	۳۰۵	آل عمران (۳) / ۱۰۳ تا ۱۰۵
آمریکای لاتین		
آموزش و پرورش ۲۳، ۱۶۱، ۱۷۵، ۲۱۱،	۳۶۸، ۱۰۰	آل عمران (۳) / ۱۱۰
۴۱۱، ۳۹۷، ۳۵۳، ۳۴۱، ۳۲۹، ۲۷۲	۸۳	آل عمران (۳) / ۱۳۴
آموزگار، دکتر جمشید	۸۳	آل عمران (۳) / ۱۳۶
۲۷۲، ۲۵۹	۱۵۵	آل عمران (۳) / ۱۳۹
آنارشیست، آنارشسیسم ۳۷۷، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۳۸	۳۶۲، ۱۱۰، ۵۸	آل عمران (۳) / ۱۵۹
آنتی‌تز	۲۱۸	آل عمران (۳) / ۱۶۹
۱۴۹	۴۳۷، ۲۵۱	آل عمران (۳) / ۱۷۸
آیات عظام	۳۸۹، ۲۷۵، ۲۵۷، ۱۶۷، ۹۴، ۷۷، ۴۳	آلمان
۴۱۸، ۲۸۲، ۲۶۰	۲۸۰، ۲۵۲، ۱۷۱	آلمان‌ها
۲۴۷، ۱۶۸	۱۰۱، ۹۸	آلمانی
۳۵۲		آمریکا ۱۷، ۲۶، ۳۲، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۳،
۳۱۱		۴۵، ۴۶، ۴۷، ۶۱، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۷۸، ۹۰،
آینده‌پرستی		۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۳، ۱۳۳،
۳۷۶		۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۰۵،
۱		۲۰۸، ۲۲۰، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰،
ائمه اطهار ۱۷۵، ۱۸۵، ۲۴۰، ۲۶۹، ۳۷۵		۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷،
ائمه جمعه و جماعت ۳۳۵، ۳۴۱، ۴۰۵		۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳،
اباعبدالله		۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۱۱، ۳۱۶،
ابراهیم (ع)		۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳،
ابراهیم (۱۴) / ۲۴		۳۲۸، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۶۰، ۳۷۴، ۳۷۷،
ابرقدرت آمریکا		۳۸۴، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۱۲،
ابرقدرت شوروی		۴۱۶، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۴۳، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۴،
ابسرواتور		آمریکایی ۳۸، ۴۰، ۸۸، ۹۳، ۱۷۰، ۱۸۶، ۲۲۵،
ابن‌الدین (روحانی)		۲۴۵، ۲۴۸، ۲۶۴، ۲۸۰، ۲۸۶، ۳۱۹،
ابن‌زیاد		
۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲		
ابن‌سعد		
۱۵۴		
ابن‌ملجم مرادی		
۳۶۷		

		نمایه فارسی	
۴۶۵			
۲۱۳	اختیارات رهبری	۳۸۱	ابوبکر
۲۷۵	اخراج آیت‌الله خمینی	۱۵۶	ابو خالد کابلی
۴۱۱، ۲۹۴، ۲۷۰، ۲۶۲	اخراج شاه	۷۸	ابوسفیان
۲۷۲	ادارات مرکزی گمرک	۳۹۵	اتحاد ملل مسلمان
۲۷۲	اداره استانداردها	۲۷۵	اتحادیه کارکنان رادیو تلویزیون
۴۴۴، ۴۴۱	ادیان	۳۱۱	اتحادیه‌های خلقی
۴۴۹، ۱۹۱	ادیان الهی	۴۴۹	اتریش
۴۴۱، ۱۵۰	ادیان توحیدی	۲۴۷، ۳۷	احتیاج روز، مقاله
۴۱۸، ۲۸۱	اراده ملی	۴۰، ۲۷	احزاب
۲۷۲	اراضی دریان‌نو	۴۱، ۴۴، ۶۸، ۱۰۶، ۱۱۹، ۱۳۶، ۱۵۹، ۲۱۱	
۳۸۳	ارانی، دکتر	۲۱۵، ۲۲۱، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۶۸، ۲۶۹	
۱۸۳	«اربعین تا اربعین»، مقاله	۳۱۵، ۳۳۰، ۳۵۳، ۳۸۵، ۳۹۸، ۴۵۵	
۲۵۶، ۲۵۵	اربعین‌های زنجیره‌ای	۲۷	احزاب چپ افراطی
۲۶۷، ۸۸	ارتجاع	۳۸۶	احزاب چپی
۴۰۲، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۲۵، ۳۰۴		۴۴، ۱۵۹	احزاب سیاسی
۳۳، ۲۳، ۱۹	ارتش	۲۶۸، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۶	
۴۲، ۴۷، ۹۲، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷		۳۱۶	احزاب کمونیست بین‌الملل
۲۶۲، ۲۱۳، ۲۰۹، ۱۶۹، ۱۴۸، ۱۴۲، ۱۴۰		۲۴۷	احزاب کمونیستی
۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۱، ۲۹۷		۳۱۳	احزاب مذهبی
۳۰۱، ۳۱۴، ۳۴۱، ۳۹۸، ۴۳۰، ۴۴۱، ۴۵۲		۳۱۰، ۲۵۹	احزاب ملی
۲۲، ۱۳۴	ارتش امپریالیسمی	۴۰۴	احزاب (۳۳) / ۶
۱۳۸	ارتش شاهنشاهی	۴۰۹، ۴۴۶	احزاب (۳۳) / ۴۵
۴۳۰، ۴۳۲	ارتش نوین نمونه	۳۶۸، ۴۰۹، ۴۴۶	احزاب (۳۳) / ۴۶
۱۵۵، ۱۸۱، ۲۱۴، ۲۶۹	ارتشیان	۶۸	احزاب (۳۳) / ۵۶
۲۲۴	اردلان، ناصرقلی	۳۸۱	احقاف (۴۶)
۲۰۴، ۴۳۵	ارض موعود	۳۸۲	احقاف (۴۶) / ۱۵
۴۰، ۳۸، ۳۷، ۲۶	اروپا	۴۴۶	احقاف (۴۶) / ۳۵
۴۳، ۵۲، ۵۶، ۷۰، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۷		۳۶۵، ۳۶۹	احکام شرع
۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۳۳، ۱۳۹		۳۳۳، ۳۶۹، ۴۰۶، ۴۰۸	احکام شرعی
۱۴۰، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۲۰		۳۷	احمدزاده، طاهر
۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷		۲۷۵	اخبار جنبش اسلامی، نشریه
۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۹۶، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۴۳		۱۸، ۷۴، ۱۱۷، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۵۱، ۲۵۳	اختناق
۳۴۶، ۳۴۷، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۳		۲۷۴، ۲۷۷، ۳۳۹، ۳۵۴، ۳۶۳، ۳۹۶، ۴۱۷	

اروپایی، اروپایی‌ها ۸۷، ۹۲، ۱۷۰، ۲۷۰، ۳۸۹	استبدادی ۲۶، ۱۸۴، ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۸۹
اروپای آزاد ۳۱۹	استثمار ۷۰، ۷۵، ۸۲، ۱۳۳، ۱۴۹، ۱۹۸، ۲۱۴، ۴۴۹، ۴۳۹، ۴۱۳، ۴۰۴، ۳۹۶، ۳۰۸، ۲۹۴
اروپای شرقی ۳۱۱، ۲۵۷، ۷۷، ۵۲، ۴۱	استثمارگر، استثمارگران ۱۴۹، ۱۹۴، ۳۲۵
اروپای غربی ۴۴۲، ۳۱۱، ۷۷، ۷۶، ۴۶، ۴۱	استعمار ۳۵۵
اروپای قرون وسطی ۴۰۲	استعفای دولت موقت ۴۱۵
ارومیّه ۱۳۴	استعمار ۳۱، ۷۰، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۸۲، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۲۰، ۲۴۸، ۲۶۷
ازبک‌ها ۱۳۷	استعمار ۲۶۹، ۲۸۲، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۵۵، ۳۱۹
ازهارى، سرلشگر ۲۸۲	استعمار اروپا در شرق ۳۹۰
اساسنامه شورای انقلاب ۲۶۷	استعمار غربی ۱۶۷
اسامه ۳۸۱	استعمار و استیلای اروپایی ۳۹۵
استالین ۸۸، ۲۱۸، ۲۲۰، ۳۰۷، ۳۵۲، ۳۷۶	استقرار جمهوری ۱۲۹، ۱۹۵، ۱۹۷
۳۸۶، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۴۳، ۴۴۸، ۴۴۹	استقرار جمهوری دموکراسی اسلام ۲۷۶
استالین‌زدایی ۲۱۸	استقلال ۱۷، ۲۷، ۵۹، ۳۶، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۳۸، ۱۵۸، ۱۸۴، ۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۴۷
استاندار نظامی ۲۵۶	۲۴۸، ۲۶۴، ۲۶۰، ۲۵۵، ۲۵۲، ۲۵۰، ۲۴۸
استبداد ۱۸، ۲۶، ۲۷، ۳۵، ۶۵، ۷۲	۲۷۱، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۸
۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۱۰۹	۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۴۴
۱۱۸، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۸۲، ۱۸۴	۳۵۷، ۳۹۶، ۴۰۳، ۴۱۸، ۴۳۶، ۴۵۱، ۴۵۲
۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۴۷	استبداد ۲۵۰۰ ساله خاص ایران ۱۰۱
۲۴۸، ۲۶۴، ۲۶۰، ۲۵۵، ۲۵۲، ۲۵۰، ۲۴۸	استبداد اجتماعی ۸۲
۲۷۱، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۸	استبداد استالینی ۳۹۹
۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۴۴	استبداد پهلوی ۳۵، ۲۵۹
۳۵۷، ۳۹۶، ۴۰۳، ۴۱۸، ۴۳۶، ۴۵۱، ۴۵۲	استبداد داخلی ۲۳۰، ۲۰۴
استبداد ۲۵۰۰ ساله خاص ایران ۱۰۱	استبداد دینی ۸۲
استبداد اجتماعی ۸۲	استبداد رضاشاهی ۷۴
استبداد استالینی ۳۹۹	استبداد سیاسی ۸۲
استبداد پهلوی ۳۵، ۲۵۹	استبداد شاه ۲۵۶
استبداد داخلی ۲۳۰، ۲۰۴	استبداد شاهنشاهی ۲۸۹، ۳۸۰
استبداد دینی ۸۲	استبدادهای شرقی خاقان چین ۴۰۴
استبداد رضاشاهی ۷۴	
استبداد سیاسی ۸۲	
استبداد شاه ۲۵۶	
استبداد شاهنشاهی ۲۸۹، ۳۸۰	
استبدادهای شرقی خاقان چین ۴۰۴	

نمایه فارسی		۴۶۷
۱۴ / (۱۷)	اسراء	۱۹
۲۰ / (۱۷)	اسراء	۴۳۷
۸۰ / (۱۷)	اسراء	۳۵۶، ۵۳
	اسرائیل	۳۷۷، ۳۷۴، ۹۰
	اسکندر	۳۰۷، ۱۹۱
	اسلام فقهتی	۴۱۳، ۳۵۱، ۳۴۵، ۳۳۵
	اسلامبول	۳۹۴
	اسلامیت	۲۲۸، ۲۲۱، ۲۱۹
	اسناد ساواک	۳۵۸
	اسناد نهضت آزادی ایران	۳۵۴، ۲۵۳
	اشراف	۴۳۴، ۴۰۶، ۳۹۵، ۳۴۳، ۳۴۲، ۷۱
	اشراف قرون وسطای اروپا	۳۴۲
	اشرافیت‌ها	۷۰
	اشرافی	۴۰۴، ۴۰۳، ۲۴۵، ۱۱۸
	اشرف افغان	۲۲۰، ۱۳۷، ۷۶
	اشغال سفارت آمریکا	۳۱۷، ۲۹۹
	اشغال لانه جاسوسی	۳۸۳، ۲۰۶
	اشغال نظامی افغانستان	۳۲۰
	اصحاب ائمه اطهار	۱۵۴، ۱۵۳، ۱۲۸
	اصحاب رسول اکرم	۳۷۸
	اصفهان	۱۳۷، ۱۲۲، ۲۸
		۲۷۲، ۲۶۹، ۲۵۶، ۲۱۸، ۲۱۷، ۱۶۹
	اصفهان، سیدابوالحسن	۳۹۴
	اصفهان، حاجی آقا جمال، امام جماعت	
	بازار تهران	۳۹۳
	اصلاحات ارضی	۲۵۰، ۴۹
	اصول فقه شیعه	۱۷۵
	اطریش	۹۲
	اطلاعات، روزنامه	۳۱۱
	اعتصاب غذای ۶۰ نفر دانشجویان	۲۷۲
	اعتصاب کارکنان نفت جنوب	۲۸۱
	اعتصاب کارگران صنعت نفت	۲۷۳
	اعتصابات گمرک و راه آهن	۲۹۶
	اعتصابیون شرکت نفت	۲۷۴
	اعراف (۷) / ۱۴	۱۴۸
	اعراف (۹) / ۵۹	۱۵۱
	اعضاء علمی دانشگاه تهران	۲۷۲
	اعضاء علمی دانشگاه صنعتی آریامهر	۲۷۲
	اعلامیه «شاه برو»	۲۵۹، ۲۵۲
	اعلامیه مورخ ۱۳۵۷/۱۰/۷ نهضت آزادی	
	ایران	۴۳
	افاضل افلاطون	۴۰۳
	افاضل یونان قدیم	۳۴۲
	افشار، دکتر حشره شناس	۱۶۸
	افغان، افغانستان	۳۹۰، ۷۱
	افکار مارکسیستی	۳۱۱، ۲۵۰
	اقبال، دکتر منوچهر	۲۵۱
	اقتصاد	۲۸، ۳۳، ۸۳، ۹۰، ۹۲، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۳۱۰، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۷۷، ۴۰۶، ۴۱۷، ۴۲۶، ۴۴۷
	اقدام علیه امنیت کشور	۳۹
	اقلیت	۵۲، ۶۰، ۷۶، ۸۱، ۱۶۹، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۶۷، ۲۸۴، ۳۴۷، ۳۶۳، ۴۲۶، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۴۰، ۴۴۴، ۴۵۲، ۴۵۴
	اقلیت‌های غیر شیعی	۵۸
	اقلیت‌های دینی	۲۶۷
	اگزستانسیالیسم	۵۶
	التقاط	۲۳۰، ۳۲۵
	التقاطی	۱۹۵، ۱۹۸، ۳۱۲، ۳۲۵، ۳۴۵
	الجزایر، الجزایری‌ها	۱۴۰، ۳۲۱
	الله اکبر	۷۰، ۱۴۲، ۱۸۱، ۲۰۰، ۲۹۵، ۳۰۰
	اللّهیار صالح	۳۹
	امام جعفر صادق (ع)	۴۷
		۱۲۸، ۱۴۷، ۱۶۸، ۴۱۱
	امام جمعه خویی	۳۹۴

۴۶۸ _____ مجموعه آثار (۲۳)، انقلاب اسلامی ایران (۲)		
۱۷۵، ۱۵۵	اموی، امویان	۴۰۸، ۳۵۶، ۱۵۲، ۱۵۰، ۳۶ (ع) امام حسن
۳۱۷، ۵۳، ۳۹	امیرانتظام، مهندس عباس	۳۵۶، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲ (ع) امام حسین
۱۷۱، ۱۶۷، ۱۰۳، ۹۲	امیرکبیر	۴۱۲، ۴۰۹، ۳۸۷، ۳۷۳، ۱۴۸ (ع) امام زمان
۴۱	امینی، دکتر علی	۱۷۵، ۱۳۸، ۳۵ (ع) امام علی
۲۰۴، ۱۵۰، ۱۴۳، ۱۳۸	انبیاء	۱۵۶ (ع) امام محمد باقر
۴۰۹، ۴۰۶، ۳۸۷، ۳۵۶، ۳۳۳، ۲۰۸		امامت
۳۹۶	انبیاء (۲۱) / ۹۲	۲۵۴، ۲۵۰
۱۹، ۱۸	انتخابات	۳۹۶، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۲۴، ۲۶۱
۱۸۲، ۱۱۶، ۸۱، ۷۹، ۶۳، ۵۸، ۵۵، ۴۵، ۳۴		امامت امت
۲۵۱، ۲۴۸، ۲۳۰، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۰۸، ۱۹۶		امامی، جمال
۴۰۵، ۴۰۱، ۳۶۳، ۳۶۰، ۲۸۱، ۲۵۸		امپراتوری انگلستان
۴۱۸، ۴۲	انتخابات آزاد	۴۰۴
۲۰۸، ۶۳، ۶۰	انتخابات ریاست جمهوری	امپراتوری سابق اروپا
۶۵، ۶۳، ۶۰، ۵۸	انتخابات مجلس	۴۴۸
۶۷	انتخابات مجلس نمایندگان ملت	امپراتوری ناپلئون بناپارت
۷۷	انترناسیونالیسم	۳۳۱، ۳۶
۱۳۹	انتشارات بعثت	امپریالیستی، امپریالیست
۲۷۷، ۵۶	انتشارات قلم	امپریالیسم
۲۸۳	انتظام، مهندس عبدالله	۱۸، ۳۱، ۳۳، ۶۶، ۷۰، ۷۳، ۷۶
۳۲۱	انتقال شاه به آمریکا	۷۷، ۹۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۰، ۱۸۲، ۱۹۸
۲۶۲، ۲۴۹	انجمن اسلامی پزشکان	۲۴۸، ۲۶۷، ۲۷۸، ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۵
۱۶۷	انجمن اسلامی دانشجویان	۳۵۹، ۳۶۰، ۳۸۶، ۳۹۲
۳۸۳، ۲۴۹، ۲۴۷		امپریالیسم آمریکا
۲۶۲، ۲۴۹	انجمن اسلامی معلمین	۲۲۰
۲۶۲، ۲۴۹، ۱۲۳	انجمن اسلامی مهندسين	۳۸۷، ۳۳۴، ۳۲۳، ۳۱۶
۲۴۹	انجمن تبلیغات اسلامی	امپریالیسم جهانخوار
۲۴۹، ۱۶۷	انجمن های اسلامی	۳۲۰
۲۷۲	انجمن های اسلامی اروپا	امپریالیسم جهانی
۱۶۷	انجمن های اسلامی ایران	۱۹۶
	انجمن های اسلامی دانشجویان اروپا و	امپریالیسم غرب
۲۷۷	آمریکا	امت، امت اسلامی
۴۳۰	انجمن های ژاکوبین ها	۳۵۶، ۲۰۸
۴۴۴	انجیل انقلاب انگلیس	امت واحد
		۳۹۶، ۳۴۸، ۳۰۴
		امتیاز شیلات، امتیاز نفت شمال
		۳۸۸
		امر به معروف و نهی از منکر
		۱۳۹، ۱۲۱
		۳۶۸، ۳۶۵، ۲۰۸
		امنیت
		۲۳، ۲۷، ۳۱، ۳۴، ۴۴، ۵۰، ۵۲، ۵۹
		۶۰، ۷۶، ۱۰۹، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۷۲، ۱۹۹
		۲۰۰، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۶۳
		۲۹۵، ۳۰۶، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۵، ۳۹۴، ۴۰۶
		۴۳۴، ۴۲۶، ۴۰۹
		اموال شاه
		۳۲۲

۴۲۵، ۳۲۸، ۲۹۸، ۲۲۱	انحصارگری	۱۸۴، ۱۳۰
۱۱۰، ۱۰۳	انقلاب اسلامی اداری	۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۱، ۳۴۶، ۳۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰
۹۸، ۸۸، ۸۵	انقلاب اسلامی آموزشی	۳۹۹، ۳۸۶، ۳۶۱، ۳۵۸، ۳۵۷
۴۷، ۱۶	انقلاب اسلامی ایران	۱۴۰
۲۱۲، ۲۱۸، ۱۹۳، ۱۵۶، ۱۴۷، ۱۱۸، ۱۱۷	اندونزی	۳۷۸
۳۰۳، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۶۲، ۲۳۹، ۲۳۶، ۲۲۴	اندیشک	۸۶، ۷۷، ۶۷، ۵۷، ۵۱، ۴۷، ۱۹، ۱۵
۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۷	انسان	۸۷، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۱، ۱۷۷
۳۳۸، ۳۳۷، ۳۷۱، ۳۳۷، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳	انسان‌بینی	۳۴۸، ۳۷۶، ۳۵۶، ۳۴۸
۴۲۵، ۴۱۶، ۴۱۲، ۴۰۳، ۳۹۲	انسان‌بینی انجیل و قرآن	۴۱۰، ۴۲۷، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۵۵
۱۱۳	انسان‌ها	۴۴۵
۵۳	انسان‌ها	۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۱، ۴۵۳
۴۴۳	انسانی، انسانیت	۴۴۲، ۴۵۶
۱۱۱، ۹۹، ۹۳، ۹۰، ۸۵	انصاری، هوشنگ	۲۷۳، ۲۷۴
انقلاب آموزشی واداری دانشگاه‌ها و مدارس	انعام (۶) / ۹۵	۱۳۵، ۱۴۲
۹۵، ۸۵	انعام (۶) / ۱۰۷	۳۶۸، ۴۴۶
۳۲۹	انعام (۶) / ۱۵۸	۴۴۶
۴۴۹	انعام (۶) / ۱۵۹	۱۵
۳۰۹، ۲۷۶، ۳۶، ۱۹	انفاق	۸۱، ۸۳، ۸۴، ۲۱۰، ۲۹۴، ۳۶۱
«انقلاب ایران در دو حرکت»، کتاب ۲۳۳	انفال (۸) / ۳۰	۱۴۴
۴۲۵، ۴۱۵، ۲۳۹، ۲۳۷، ۲۳۵	انفال (۸) / ۳۸	۱۲۷
۳۸۶، ۷۸	انفال (۸) / ۵۸	۳۵
۴۹	انفال (۸) / ۶۰	۲۰۰
۳۹۲	انفال (۸) / ۶۱	۳۷۴
۴۵۳، ۴۵۱، ۴۳۱	انفال (۸) / ۶۲	۳۶۲، ۳۷۴
۱۳۲، ۱۲۷	انفال (۸) / ۶۳	۳۶۲
۱۸	انفال (۸) / ۶۵	۱۴۵
۳۸۸، ۷۴، ۵۷	انفال (۸) / ۶۶	۱۴۵
۳۰۸	انفجار و انقلاب در ایران	۴۱
۱۰۵، ۸۸، ۸۶، ۸۵، ۴۹	انقلاب	۱۹۱، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۴
۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۰، ۱۶۵، ۱۶۱، ۱۶۰	انقلاب «گام به گام»	۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۲
۳۹۷، ۳۸۴، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶	انقلاب اسلامی	۴۹، ۸۱، ۱۲۳، ۱۸۵
۹۵، ۸۸		
۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۰، ۱۶۱، ۱۶۰		

انقلاب فرهنگی استیل مائو	۴۹	انگلیس	۱۳۸، ۷۱
انقلاب فرهنگی دانشجویان	۴۱۱		۱۶۷، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۷
انقلاب فوریه روسیه	۴۳۱		۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۷، ۳۰۷، ۳۸۹، ۳۹۱
انقلاب کبیر ایران	۲۳۰	انگلیسی	۱۷، ۳۸، ۷۴، ۹۸
انقلاب کبیر فرانسه	۵۳، ۶۹		۲۲۶، ۲۲۷، ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۹۰، ۴۳۴، ۴۳۶
انقلاب کمونیستی روسیه	۱۳۸، ۳۰۷، ۳۸۱، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۴	انگلیسی‌ها	۷۴، ۷۵، ۹۵
انقلاب نافرجام ۱۹۰۵ روسیه	۴۴۶، ۲۳۹		۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۶۸، ۳۰۷، ۳۷۶
«انقلاب ما به کجا می‌رود؟»، مقاله	۴۳۰	اهل بیت	۱۴۷، ۱۵۳
انقلاب مشروطیت	۱۸، ۵۵، ۶۹	اهل کتاب	۱۸۵، ۱۸۶، ۲۲۹، ۳۷۵، ۳۹۶، ۴۰۶
	۷۴، ۱۴۰، ۱۷۱، ۲۸۳، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۴۳	اهواز	۲۲۶، ۲۵۶، ۲۷۳
	۳۸۵، ۳۹۴، ۴۱۸	اولین مجلس شورای ملی	۳۹۸
انقلاب ملت ایران	۲۸۱، ۲۸۲	اومانیت	۳۱۹، ۴۳۷
انقلاب ملی	۱۸۱	ایتالیا،	۴۳، ۴۷، ۲۵۷
انقلاب و ارتباطات سیاسی، مقاله	۳۵	ایتالیایی	۳۷۶، ۴۴۴، ۴۴۹
«انقلاب و انقلابی»، مقاله	۳۱۰	ایثار	۸۳، ۱۴۴، ۱۵۰، ۲۱۰، ۲۴۲، ۲۹۳
انقلاب یا کودتای کمونیستی	۳۹۰		۲۹۴، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۳۲، ۳۵۲، ۳۶۳، ۳۶۵
انقلاب‌ها	۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۴، ۴۴۰	ایدئولوژی اسلامی	۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۴۰۰، ۴۰۹
	۴۴۱، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵	ایدئولوژی مکتب	۵۶، ۱۰۱، ۱۷۶، ۳۴۶
انقلاب‌های صنعتی	۴۵۳	ایدن، نخست‌وزیر انگلستان	۲۲۰، ۲۲۹
انقلاب‌های طبقاتی کمونیستی	۳۳۴	ایران در حدود ۴۰ درصد از صفحات	
انقلابی‌گری	۳۱۳، ۳۲۴، ۳۸۶	«ایران و اسلام»، مقاله	۳۳۱
انقلابیون	۴۲۶	ایرانیان	۳۹، ۴۰، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۵
	۴۲۷، ۴۲۸، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۵۳، ۴۵۵	ایرلند، ایرلندی‌ها	۲۵۵، ۲۵۷، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۱۹، ۳۳۱
انقلابیون جوان	۱۵۵	ایزدی، دکتر علی محمد	۱۴۰، ۲۵۰
انقلابیون چین	۴۵۴	ایلات	۵۳، ۵۴
انکیزسیون‌ها	۷۰	ایلام	۷۱، ۷۵
انگجی، سیدمحمدعلی	۳۶، ۲۴۸	ایتلیجنت سرویس	۲۵۷، ۲۸۴، ۳۷۶
انگلستان	۹۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۴۰	ایوان مخوف	۴۳۱
	۲۵۳، ۲۵۷، ۲۸۹، ۲۹۷، ۳۸۹، ۴۱۶، ۴۲۵		
	۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۴		

ب

باختران (کرمانشاه) ۴۰۱

		نمایه فارسی
۴۷۱		
۳۹۴	بختیاری، سردار اسعد	۲۷۵ بازار تهران
۲۶۶	بدیع زادگان، شهید سیداصغر	۲۷۵ بازار و شهر کرمانشاه
۲۸۵	برئی، دکتر	۳۸۳، ۲۹۷، ۲۸۴ بازاریان
۶۹	برادری، اخوت	۳۴۱ بازرسی کل کشور
۲۹۶	برژنف	۳۴ بازرگان، مهندس مهدی
۲۸۹، ۲۷۵، ۴۵	برژینسکی	۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۷، ۴۳، ۳۶
۷۲	برمک	۱۴۷، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷
۴۵۲	برنامه‌های پنج‌ساله	۲۹۱، ۲۶۸، ۲۵۴، ۲۳۷، ۲۲۵، ۲۲۲، ۲۰۳
۲۴۷	بروجردی، آیت‌الله سیدمحمدحسین	۴۱۴، ۳۵۱، ۳۱۵، ۳۰۱
۳۹۳		«بازرگان، بازرگان، حمایت می‌کنیم» ۲۱۹
۴۳	بروکسل	۵۰ بازرگان‌نیم
۵۳	بریا	۴۳۷ «بازگشت به قرآن»، کتاب
۵۰	بریتانیا	۳۲۸ بازگشت به قرآن ۲، مجموعه آثار ۱۹
۳۸۱	بُریر	۳۹۳ بازگشت دولت ملی
۴۲۵، ۴۱۶، ۴۱۵	بریتون، کرین	۳۸۸ بازگشت شاه
۲۳۰، ۲۱۴، ۱۵۵، ۱۴۲	بسیج	۳۵۹ بازوی نظامی حزب
۴۱۲، ۴۰۶، ۳۸۵، ۳۷۵، ۳۵۴، ۳۴۳، ۲۶۹		«بازیابی ارزش‌ها»، جلد اول ۲۴۰
۵۵، ۴۲، ۴۱	بشر	۳۳۴، ۳۳۳، ۳۱۰، ۳۰۸، ۲۸۳
۲۰۵، ۱۵۵، ۱۵۱، ۱۴۹، ۱۴۰، ۱۳۹، ۸۹		«بازیابی ارزش‌ها»، جلد دوم ۳۳۱، ۳۱۴
۳۵۲، ۲۹۵، ۲۷۴، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۳۵		بازیابی ارزش‌ها، کتاب در سه جلد ۴۳۷، ۲۳۷
۴۵۶، ۴۵۵، ۴۴۵، ۳۹۶، ۳۶۷		باشگاه انجمن ایران و آلمان ۲۵۴
۴۴۷	بشیریه، دکتر حسین	۳۹ باشگاه دانشگاه تهران
۲۴۰، ۱۲۳	«بعثت و دولت»، مقاله	۱۵۲ باشگاه نهضت آزادی ایران
۵۶	«بعثت ۱» مجموعه آثار (۲)	۴۴۸، ۴۴۱، ۴۳۲، ۴۳۱ باشگاه‌های ژاکوبن‌ها
۱۲۳	«بعثت ۲» مجموعه آثار (۱۷)	۳۹۴ باقرخان، سالار ملی
۱۶۸	بغایری، سرتیپ عبدالرزاق خان	۲۷۲ بانک مرکزی
۳۷۴، ۸۹	بغداد	۴۳۵، ۲۷۲، ۲۴، ۲۱ بانک‌ها
۲۵۸، ۲۲۴	بقایی، دکتر مظفر	۲۹۹ باهاما
۸۳	بقره (۲) / ۳	۴۱۳، ۳۲۸ باهنر، دکتر محمدجواد
۸۶	بقره (۲) / ۳۱	۱۵۲ بت پرستی
۸۶	بقره (۲) / ۳۲	۱۵۶ «بحار الانوار» مجلسی
۱۵۱	بقره (۲) / ۳۶	۲۹۸، ۴۵ بختیار، دکتر شاپور
۱۰۰	بقره (۲) / ۱۴۳	۴۵ بختیار - شورای انقلاب - پاریس

۲۸۸	بوئی، دکتر	۲۰۱	بقره (۲) / ۱۵۵
۴۴۹	بوربون‌ها	۲۰۰، ۱۳۷	بقره (۲) / ۲۴۹
۴۴۲، ۳۲۵، ۳۳	بورژوازی	۷۷	بقره (۲) / ۲۵۱
۴۵۳	بورژوازی	۴۵۶	بقره (۲) / ۲۵۵
۲۲۸	بوسیدن دست ملکه	۴۴۶، ۴۴۱، ۳۶۸، ۱۷۶	بقره (۲) / ۲۵۶
۲۲۴	بیات، مهندس محمد	۱۴۵	بقره (۲) / ۲۸۶
۳۲۱	بیانیه الجزایر	۴۴۴	بلازمین، کاردینال ایتالیایی
۴۰۶	بیت‌القدس	۴۴۲	بلشویسم
۳۶۴، ۳۶۱، ۱۲۸	بیت‌المال	۴۴۲، ۴۲۹	بلشویک
۲۲۹	بیرون راندن انگلیس و فرانسه	۴۵۳، ۴۵۱، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۰	بلشویک‌ها
۱۵۴	بیعت با یزید	۳۷۲	بمباران فرودگاه مهرآباد تهران
۲۸۳	«بیگانه‌پرستی»، مقاله	۱۳۸	بن‌یلا
۳۷۷، ۲۸۳، ۳۷۰، ۲۴۰	بیگانه‌پرستی	۴۰۱	بندر انزلی
۲۷۴	بیمارستان شرکت ملی نفت	۲۸، ۲۷	بندر لنگه
۲۹۹	بیمارستان نظامی نیویورک	۳۴۱	بنیاد شهید
۲۹۹	بیمارستان نیویورک	۳۴۱	بنیاد مستضعفین
۲۷۳	بی‌بی حکیمه	۱۳۶، ۱۳۱	بنی اسرائیل
		۱۸	بنی‌امیه
		۱۸	بنی‌عباس
			بنی‌صدر، رئیس‌جمهور ابوالحسن ۵۹، ۶۲
۴۰۶	پاپ‌ها		۱۶۰، ۱۳۵، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۸۶
۴۱۸، ۴۱۷، ۲۸۹	پادشاه		۳۵۰، ۳۴۲، ۳۲۹، ۳۱۸، ۲۱۹، ۲۱۳، ۱۸۶
۳۵۸، ۳۴۱، ۲۹۵	پادگان‌ها		۴۱۳، ۳۹۷، ۳۷۲، ۳۵۳
۳۵۴، ۵۸	پارلمان		به‌آذین (اعتماد زاده) ۳۱۴، ۲۵۵
۵۹، ۵۸	پارلمان‌تاریزم، پارلمان‌تاریسم		بهبهان ۳۷۸
۸۷، ۴۵، ۴۳، ۴۰	پاریس		بهبهانی، سید عبدالله ۳۹۴
۲۷۵، ۲۷۲، ۲۶۷، ۲۶۲، ۲۵۷، ۲۰۵، ۱۹۵			بهرگان ۲۷۳
۲۹۷، ۲۹۵، ۲۹۲، ۲۸۵، ۲۸۱، ۲۷۹، ۲۷۶			بهشت ۴۴۴
۳۹۳، ۳۷۶، ۳۳۶، ۳۳۳، ۳۱۰، ۳۰۹، ۲۹۸			بهشت زهرا ۲۹۵، ۴۳
۴۴۱، ۴۲۸، ۴۱۰، ۴۰۸			بهشت کمونیسم ۶۹
۲۸۲، ۲۱۲، ۱۲۶، ۱۲۴، ۱۲۱، ۲۳	پاسداران		بهشتی، آیت‌الله دکتر سیدمحمدحسینی
۴۱۸، ۳۶۶، ۳۶۵، ۳۵۹			۱۱۳، ۱۱۴، ۱۶۱، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۳۹، ۳۴۰
۱۲۵، ۲۷	پاسداران انقلاب		۴۱۲، ۳۵۸، ۳۴۹، ۳۴۸
۳۶، ۳۰، ۲۹	پاکسازی		

پ

۲۴۱، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۸۳، ۲۸۶	۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۶۰
۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸	۱۷۳، ۲۲۵، ۳۲۷، ۳۸۶
۲۹۹، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۶، ۳۳۰	۱۳۵ پالایشگاه آبادان
۳۳۲، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۶۳، ۳۷۰، ۳۸۹	۱۳۶، ۲۲۷، ۲۷۳، ۲۷۴
۳۹۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۱، ۴۳۰، ۴۳۲	۲۹۹ پاناما
۳۲۵، ۶۵ پیروزی بهمن ماه ۱۳۵۷	۱۲۱، ۱۳۹ پانزده خرداد ۱۳۴۲
۴۷ پیروزی سنگر به سنگر	۱۵۶، ۲۶۰، ۲۹۳، ۳۳۶، ۳۳۸
پیغمبر(ص) ۱۵، ۶۸، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۹	۲۷۰، ۲۷۱ پانزده خرداد ۱۳۵۷
۱۰۰، ۱۰۸، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۲	۱۳۴ پاپوه
۱۷۵، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۴۰	۴۴۶ پتروفسکی
۳۵۶، ۳۶۱، ۳۶۸، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۴۵	۴۲۶ پتروگراد
۹۹، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۸۵ پیغمبران	۷۱ پرتغال
۱۹۳، ۲۰۴، ۳۰۴، ۳۴۹، ۳۸۷، ۴۴۶	۳۲۰ پرچم آمریکا
۱۴۰، ۳۶۵، ۳۷۷، ۳۸۳، ۴۰۶ پیکار	۴۴۹ پروس
۳۱۱ پیکاری‌ها	۴۳۶ پرولتاریا
۲۵۴ پیمان، دکتر حبیب‌الله	۳۳۵ پرولتر بین‌الملل
۴۳۶، ۴۴۲ پیوریتن‌ها	۴۲۵ پریتون، کرین
«پیوستگی جبهه‌های جنگ حق و باطل» ۱۴۷	۴۳۱ پتر کبیر
۲۵۶ پیوستن ارتشیان به ملت	۹۲ پلی تکنیک
	۴۳۹، ۴۴۳، ۴۵۰، ۴۵۱ پلیس
	۱۳۵ پنجاه و هشت سال ارتش نوین پهلوی
	۱۳۲ پنجاه و هشت سال سلطنت پهلوی
	۱۳۷، ۲۶۵ پهلوی
	۳۰۷ پولیت بورو
	۲۸۲ پیام تلویزیونی شاه
	۲۸۱، ۴۱۷ پیام رادیویی شاه
	۳۶ پیامبر(ص)
	۲۷۶، ۳۱۹، ۳۲۱، ۴۱۵ پیر سالیانجر
	۱۰۲ پیرنیا، دکتر حسین
	۳۸، ۱۱۷ پیروزی انقلاب
	۱۲۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۹
	۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۹
	۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۳۷

ت

۴۰۳، ۴۰۶، ۴۰۷ تنو کراسی یا «خدا دولتی»
۴۰۵ تنو کراسی یا حکومت دینی
۴۰۵ تنو کراسی یا خداسالاری
۴۳ «تا شاه هست، آزادی نخواهیم داشت»
۲۲۶ تابلوی شرکت نفت ملی ایران
۷۱ تانار
۳۷۱ تاریخ ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران ۱۳۵
۳۷۱ تاریخ انقلاب اسلامی ایران
۱۵۶، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۹۶ تاسوعا
۴۲ تاسوعای آذرماه ۱۳۵۷
۲۸۰ تایلندی
۲۸، ۲۴۶، ۲۵۶، ۲۶۹، ۲۷۲، ۳۹۴، ۴۰۱ تبریز

۴۷۴		مجموعه آثار (۲۳)، انقلاب اسلامی ایران (۲)	
۲۷۲	تلویزیون ایران	۳۹۵	تحریم تنباکو
۲۵۷	تلویزیون آمریکا	۳۳۰	تحکیم وحدت
۴۳	تلویزیون پاریس	،۱۲۲ ،۷۰	تداوم انقلاب
۲۷۷ ، ۲۷۶	تلویزیون فرانسه	،۳۰۶ ،۱۹۹ ،۱۹۸ ،۱۹۶ ،۱۹۴ ،۱۵۹ ،۱۳۳	
۳۵	تلویزیون جمهوری اسلامی ایران	۴۰۱ ،۳۶۴ ،۳۱۵ ،۳۱۲	
۴۱۸ ،۳۴۴ ،۲۸۲ ،۲۱۹	تمامیت ارضی	،۲۰۴ ،۱۷۱ ،۱۱۴ ،۷۱ ،۴۳ ،۲۸	ترک
۴۰۸ ،۵۵	«تنبيه الامه و تنزيه المله»، کتاب	۴۱۲ ،۳۷۱ ،۳۳۳ ،۲۹۹ ،۲۹۵ ،۲۹۴ ،۲۲۷	
،۴۳۴ ،۴۳۲ ،۴۳۱ ،۴۳۰ ،۴۲۹	تندروها	۷۱	ترکمن
۴۵۰ ،۴۴۹ ،۴۴۷ ،۴۴۰ ،۴۳۸ ،۴۳۷ ،۴۳۵		۴۵۳	ترک‌ها
،۳۷ ،۳۶ ،۲۲ ،۱۵	تهران	۴۵۱ ،۴۵۰ ،۴۴۸ ،۴۴۷	ترمیدور
،۱۰۵ ،۱۰۴ ،۹۲ ،۶۳ ،۴۵ ،۴۳ ،۴۲ ،۴۱		۴۳۴ ،۴۳۳	تروتسکی
،۱۲۲ ،۱۶۹ ،۱۶۳ ،۲۰۳ ،۲۰۵ ،۲۰۶ ،۲۲۰ ،۲۲۷		۳۸۸ ،۳۱۱	تروتسکیست‌ها
،۲۴۶ ،۲۴۷ ،۲۴۹ ،۲۵۳ ،۲۵۴ ،۲۵۶ ،۲۵۸		۲۲۴	ترور سپهبد حسینعلی رزم‌آرا
،۲۵۹ ،۲۶۰ ،۲۶۲ ،۲۶۳ ،۲۶۴ ،۲۷۲ ،۲۷۵		۲۵۰	ترور حسنعلی منصور
،۳۱۰ ،۲۹۹ ،۲۹۶ ،۲۹۵ ،۲۹۳ ،۲۸۵ ،۲۷۸		۳۹۵	ترور ناصرالدین شاه
،۳۹۴ ،۳۹۳ ،۳۷۶ ،۳۴۳ ،۳۴۰ ،۳۲۱ ،۳۱۹		۲۴۵ ،۱۳۸	تز ملی کردن صنعت نفت
۴۴۷ ،۴۲۵ ،۴۱۵ ،۴۱۴ ،۴۰۱ ،۳۹۵		۶۹	تز و آنتی تز و سنتز
۲۵۴	تهرانی، شیخ علی آقا	۴۵۱ ،۴۳۰	تزار، تزارها
۲۵۴	توانائیان فرد، دکتر حسن	۴۴۴ ،۳۵۸ ،۳۴۷ ،۱۸۵ ،۱۲۹ ،۷۵	تساهل
۲۷۲	توانیر	۱۹۶	تشکیل مجلس شورا
۳۷۵	توبه (۹)	۳۰۲ ،۳۰۱	تشکیل مجلس مؤسسان آزاد ملی
۳۸۷	توبه (۹) / ۷۰	۳۹۵ ،۳۳۸ ،۳۱۰ ،۲۸۰ ،۵۵	تشیع
۲۴۵	توده نفتی‌ها	۷۸	تصرف آذربایجان
،۲۴۸ ،۲۲۳ ،۱۸	توده‌ای‌ها	۱۲۸	تصفیه‌خانه آبادان
۳۸۵ ،۳۱۸ ،۳۱۷ ،۲۸۴ ،۲۵۵		۲۵۱	تصویب قرار داد کنسرسیون
۳۱۱	توده‌ای‌های فراری و وابسته	۴۰۵	تعبیر افلاطونی
۷۱	توران	۴۰۸ ،۳۶۹ ،۳۶۷ ،۳۶۶ ،۳۶۵	تعزیر
۲۵۴	توسلی، دکتر غلامعباس	،۱۵۷	تعطیل دانشگاه‌ها
۳۴۰ ،۳۷۸	توسلی، مهندس محمد	۳۸۴ ،۳۲۹ ،۱۷۲ ،۱۶۵ ،۱۶۱	
۴۵۵	توسیدید یونانی	۲۹۶	تغییر قانون اساسی
۲۶۲	توطئه آمریکا	۳۰۱	تغییر نظام سیاسی کشور
۲۵۷	توطئه‌ی هندرسون- اشرف	۳۹۴ ،۳۹۳	تقی‌زاده، سید حسن
		۳۱۴	«تلافی ۲۵۰۰ ساله»، مقاله

۲۷۳	جزیره خارک	ث	
۱۳۲	جشن دو هزار و پانصد ساله	ثلاثی، محسن	۴۲۵، ۴۱۵
۵۶	جشن مبعث		
۳۴۲	جماران	ج	
۲۶۱	جمعه سیاه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷	جاده قدیم شمیران	۲۶۱
۹۹	جمعه (۶۲) / ۲	جاسوسان ساواک	۴۰
	جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر	جاسوسی	۳۶، ۴۷، ۲۸۴،
	۲۰۵، ۱۸۲، ۴۲، ۴۱		۳۱۷، ۳۸۴، ۳۹۲، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۵
۲۹۷، ۲۹۶، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۵۴، ۲۵۳		جاسوسی شوروی	۳۹۰
۲۶۲	جمعیت حقوق‌دادن‌های ایران	جاما	۳۵۳
	جمهوری	جامعه اسلامی	۳۰، ۱۴۹، ۳۴۹
	۱۲۷، ۱۲۶، ۱۱۵	جامعه اسلامی دانشگاهیان	۱۶۰
۴۵۱، ۴۴۴، ۲۷۹، ۲۷۷، ۲۷۶، ۱۹۵، ۱۶۳		جامعه اشتراکی بدون طبقه	۶۹
	جمهوری اسلامی	جامعه بازرگانان و پیشه‌وران	۲۷۱
	۶۵، ۴۶، ۴۵، ۴۳، ۳۳، ۲۶	جامعه توحیدی بی طبقه	۷۰، ۱۴۹، ۳۸۶
	۶۷، ۷۹، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۵۸، ۱۸۲، ۱۸۳	جامعه روحانیت	۲۵۲
	۱۸۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹	جامعه روحانیت مبارز تهران	۳۳۹
	۲۱۰، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۹	جامعه شرقی، جامعه غربی	۴۵۳
	۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۹	جامعه مدرسین قم	۳۴۱، ۳۹۷
	۳۱۰، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۱	جامعه مصر	۴۰۷
	۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵	جامعه‌شناسی	۴۴۱، ۴۵۱
	۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۶، ۳۶۷	جبهه ضد استبداد	۲۵۵
	۳۶۸، ۳۷۴، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۶	جبهه ملی	۳۷، ۱۵۷،
	۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۱		۲۲۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۷۹، ۲۸۸،
۲۱۰	جمهوری خلق ایران		۲۸۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۸۳
۵۱	جمهوری دموکراتیک اسلامی	جبهه ملی اسلامی	۲۵۸، ۲۷۱
۳۱۶، ۵۲		جبهه ملی اول	۲۴۸
۲۱۰	جمهوری دولتی ایران	جبهه ملی دوم	۲۴۹، ۳۱۱
۲۱۰	جمهوری سوسیالیستی ایران	جبهه ملی سوم	۲۴۹
۱۲۶	جمهوری «عدل اسلامی»	جبهه‌های جنگ عراق	۳۸۵
۷۰	جمهوری فرانسه	جبهه‌ی «ضد استبداد»	۱۸۲
۶۰	جناح انقلابی اعتدال ملی و مسلمان	جحفی، جعفر	۱۵۶
۶۰	جناح انقلابی تندرو		
۲۶۲	جنبش		
۴۳۴	جنبش‌های فاشیستی		

۴۵۳	جوامع غربی	۶۰، ۴۴، ۳۹، ۳۳، ۲۷	جنگ
۴۰، ۳۹، ۳۱، ۱۷	جوان	۱۲۵، ۱۲۳، ۱۱۵، ۹۷، ۷۷، ۷۴، ۷۰، ۶۹	
۱۵۷، ۱۳۴، ۱۳۰، ۱۱۷، ۱۰۵، ۹۷، ۶۰، ۵۶		۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۴، ۱۳۸، ۱۳۰، ۱۲۸	
۲۶۸، ۲۴۷، ۲۴۲، ۱۹۵، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۵۸		۱۷۰، ۱۶۲، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۲، ۱۵۱	
۳۴۹، ۳۴۳، ۳۳۸، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۱۲، ۳۰۲		۲۲۱، ۲۱۸، ۲۱۴، ۲۰۹، ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۸۲	
۴۲۸، ۴۱۳، ۳۸۵، ۳۸۱، ۳۶۸		۳۴۹، ۳۲۹، ۳۰۶، ۲۹۸، ۲۶۰، ۲۵۷، ۲۴۲	
۴۰، ۳۹	جوان دانشجوی آمریکایی	۳۷۱، ۳۶۳، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۴	
۹۰، ۳۷، ۳۳	جوانان	۳۹۵، ۳۷۷، ۳۸۷، ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۳	
۲۲۷، ۱۹۴، ۱۸۲، ۱۶۲، ۱۳۶، ۱۲۵، ۱۲۱		۴۵۱، ۴۴۷، ۴۴۶، ۴۴۱، ۴۳۲، ۴۱۰، ۳۹۶	
۲۸۲، ۲۷۳، ۲۶۸، ۲۶۶، ۲۵۳، ۲۴۹، ۲۴۷		۴۰۸	جنگ احد
۳۷۳، ۳۶۶، ۳۶۵، ۳۶۴، ۳۱۴، ۳۱۳، ۲۹۴		۳۷۲، ۳۷۱، ۱۴۴	جنگ با عراق
۴۱۹، ۴۱۸، ۴۰۸، ۳۹۹، ۳۹۱، ۳۸۳، ۳۸۱		۷۰	جنگ با مستکبرین
۳۱۷، ۲۱۴، ۱۲۱	جوانان انقلابی	۷۷	جنگ بین الملل اول
۲۵۰	جوانان بازاری	۳۷۴	جنگ تا ظهور مهدی علیه السلام
۱۹۴	جوانان دانشگاهی	۳۶۷	جنگ تحمیلی
۲۴۷	جوانان مسلمان و ملی	۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۱	جنگ تحمیلی عراق
۵۶، ۲۲	جوانها	۲۵۰، ۲۲۰	جنگ جهانی دوم
۳۷۳، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۶۶، ۲۲۸، ۲۲۰		۲۷	جنگ چریکی
۳۳۳، ۲۳، ۱۵	«جوشش های انقلاب»، مقاله	۴۴۶	جنگ خارجی
	چ	۳۹	جنگ سوئز
		۴۴	جنگ شاه و ملت
		۱۴۸، ۳۳	جنگ طبقات
۶۲، ۶۰، ۵۱	چپ افراطی	۲۸۵	جنگ فرسایشی، جنگ مسلحانه
۱۰۶، ۳۳، ۱۸	چپی ها	۳۱۱	جنگلی ها
۲۴۹، ۲۴۸، ۲۲۷، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۸۲		۴۰۶	جنگ های جهادی
۳۹۱، ۳۵۹، ۳۲۷، ۳۲۴، ۳۱۴، ۲۵۴، ۲۵۰		۴۰۶	جنگ های صلیبی قرون وسطی
۲۲۰	چرچیل	۴۰۷	جنگ های علی
۳۸۸	چریک های فدایی خلق، اکثریت	۳۱۸	جنگ های ویتنام
۴۳۹	چکای روسیه (نوعی پلیس)	۱۲۱، ۱۰۳، ۳۴	جهاد
۳۵۹، ۳۳۵، ۱۳۴، ۳۷	چمران، دکتر مصطفی	۲۸۵، ۲۶۵، ۲۴۲، ۲۳۰، ۱۹۳، ۱۴۲، ۱۲۵	
۱۹۱	چنگیز	۴۵۱، ۴۴۴، ۴۰۶، ۳۷۴، ۳۷۱، ۳۴۳، ۳۳۰	
۱۴۰	چه گواراها	۳۸۵، ۳۵۹، ۱۴۲، ۱۲۵، ۱۲۱	جهاد سازندگی
۲۵۶	چهل قیام تبریز	۲۵۶	چهرم
۲۵۶	چهل کشتار قم		

۳۹۱، ۳۷۷، ۳۳۵، ۳۱۹	حزب	۷۷، ۸۹، ۹۸	چین
۱۳۵، ۱۲۸	حریق سینما رکس	۴۵۴، ۳۳۱، ۲۷۹، ۲۶۵، ۲۱۸، ۱۷۶، ۱۴۰	
۷۸، ۳۹، ۳۷، ۳۶، ۱۸	حزب		
۱۰۶، ۱۱۵، ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۶۲، ۱۷۹، ۱۸۳			ح
۱۸۴، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۷		۱۶۹	حاج راسخ
۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۶۶، ۲۷۹		۲۴۸، ۳۶	حاج سیدجوادی، ضیاءالدین
۲۸۶، ۲۸۸، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۲۵، ۳۴۰		۷ و ۸، ۱۹۲	حاقه (۶۹) / ۶
۳۴۸، ۳۵۹، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۹		۴۰۵	حاکمیت الله
۱۵۰	حزب الشیطان	۳۷۵	حاکمیت انقلاب اسلامی
۳۸۷، ۳۹، ۳۷، ۳۶	حزب ایران	۳۱۵	حاکمیت شورایی و مردمی
۳۷۵	حزب بعث عقلی	۳۹۴، ۵۹، ۲۱	حاکمیت ملت
۷۸، ۱۸	حزب توده	۸۱، ۷۶	حاکمیت ملی
۱۰۶، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۴۵، ۲۵۵، ۳۱۰		۸۲، ۱۳۸، ۲۰۴، ۲۴۹، ۳۰۲، ۳۴۳، ۳۴۴	
۳۱۴، ۳۳۵، ۳۵۸، ۳۸۸، ۳۸۹		۳۵۳، ۳۸۷، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۵	
۳۲۵، ۱۱۵، ۲۱۵، ۳۲۵	حزب جمهوری اسلامی	۳۹۶	حاکمیت ولایت فقیه
۳۲۷، ۳۳۹، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۸، ۳۸۴، ۳۹۸		۳۸۱	حبیب ابن مظاهر
۳۳۵	حزب دموکرات کردستان	۳۲۸، ۳۰۹، ۱۰۹، ۸۶	حبیبی، دکتر حسن
۱۳۲	حزب رستاخیز	۶۵	حج (۲۲) / ۳۲
۱۸۵، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۸۶، ۳۱۱، ۳۸۹		۳۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶	حجاب
۴۴۲، ۳۹۷	حزب کمونیست	۱۲۴	حجاج بن یوسف
۳۳۵	حزب کومله	۲۵۴	حجتی کرمانی، شیخ محمدجواد
۳۷	حزب مردم ایران	۱۸۷	حجرات (۴۹)
۳۵۳	حزب ملت	۱۸۷	حجرات (۴۹) / ۱۰
۳۷۵، ۳۷۳، ۲۶۶، ۲۲۳، ۲۲۲، ۱۵۰	حزب الله	۱۸۷	حجرات (۴۹) / ۱۱
۳۱۳	حزب الهی	۱۸۷	حجرات (۴۹) / ۱۲
۳۲۷، ۳۵۳، ۳۶۶، ۳۹۸، ۴۰۷		۳۶۶، ۱۲۵	حد شرعی
۲۲۴، ۱۹۳، ۹۳	حسابی، دکتر محمود	۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۸، ۳۰۳	حرکت دوم انقلاب
۲۲۵، ۲۲۲	حسیبی، مهندس کاظم	۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۴۲، ۳۵۳	
۳۴۸	حسینیه احمدیه	۳۵۴، ۳۶۱، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰	
۱۵، ۱۲۳، ۲۴۰، ۲۵۴، ۳۳۳	حسینیه ارشاد	۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۳	
۳۵۰	حسینیه جماران	۲۴۲	حرکت روبه مرکز
۱۸۷	حشر (۵۹) / ۱۰	۲۴۵، ۲۷۱، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۲۵	
۱۳۰، ۱۳۸، ۳۶۵	حضرت امیر(ع)	۲۴۲	حرکت گریز از مرکز

۱۵۳	حکومت عدل علی (ع)	۳۶۳	حضرت سجاد (ع)
۴۳۰	حکومت غیرقانونی تندروها	۳۴۳	حضرت عبدالعظیم (شهر ری)
۴۱۷، ۲۰۴، ۷۰، ۱۸	حکومت قانون	۴۱۹	حفظ تمامیت ارضی
۴۳۰، ۴۲۹	حکومت قانونی	۴۱۹، ۲۸۲	حفظ شعائر اسلامی
۴۰۳، ۳۱۵، ۸۲	حکومت مردم بر مردم	۲۵۵، ۲۵۴، ۱۵۶، ۱۳۲، ۴۴، ۴۱	حقوق بشر
۳۱۵، ۸۲	حکومت مردمی	۳۱۶، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۵۷	حقوق بشر آمریکا
۳۸۸، ۱۳۸	حکومت مصدق	۲۵۴، ۲۵۳، ۴۱	حقوق بشر در ایران
۱۰۶	حکومت ملی دکتر مصدق	۲۵۴	حقوق بشر کارتر
۲۶۱	حکومت نظامی	۲۷۴، ۲۵۴، ۲۵۲	حقوق بشر بین‌المللی
۴۳۹	حکومت‌های «وحشت»	۴۱	حقوق‌دانان
۱۶۶	حکیم سنائی	۲۶۲، ۲۵۸	حکام شرع
۶۸	حمد (۱) / ۲	۳۶۹	حکام وحشت
۳۸۱	حمزه (عموی پیامبر اسلام)	۴۵۰	حکیمت صفین
۳۲۲	حمله طبس	۴۰۸	حکومت آریستوکراسی یا اشرافی
۳۷۲، ۳۷۱	حمله نظامی عراق به ایران	۴۰۴	حکومت استبدادی
۲۶۶	حنیف نژاد، مهندس محمد	۲۴۹، ۲۳۶، ۷۳، ۷۱	حکومت اسلامی
۱۱۷	حوزه علمیه قم	۱۱۸	حکومت اشرافی طبقاتی روحانی
۲۴۷	حوزه‌ها	۲۸۹، ۲۸۱، ۲۷۶، ۲۶۷، ۲۶۵، ۲۴۷، ۱۵۴	حکومت اشرافی یونان
۲۴۷	حوزه و دانشگاه	۴۰۸، ۳۵۷، ۳۳۷، ۳۱۶، ۲۹۴	حکومت افاضل
	خ	۱۱۸	حکومت الهی
		۴۰۳	حکومت امت
۴۰۹، ۴۰۸، ۱۴۳	خاتم‌النبین	۴۰۵	حکومت امینی، دکتر علی
۲۷۳	خارک	۲۶۰، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۷۹	حکومت پهلوی
۷۵	خالصی زاده	۸۲	حکومت جهانی واحد
۳۹۷، ۳۴۹، ۳۴۵، ۱۱۴	خامنه‌ای، سیدعلی	۲۵۱	حکومت دینی
۴۵۳	خانواده تک همسری مسیحی	۱۳۱	حکومت رسول اکرم
۳۷۵، ۳۲۳	خاورمیانه	۱۴۸	حکومت رضاشاه
۳۷۷	خاورمیانه‌ی مسلمان‌نشین	۴۰۳	حکومت رقیب
۲۷۶	خبرگزاری‌های اروپا و آمریکا	۴۰۸	حکومت ری
۲۸۰	خبرنگاران برزیلی	۳۴۴، ۵۵	حکومت شورایی
۳۳۱	«خدمت به اسلام از طریق ایران»	۴۲۹	
۳۳۱	«خدمت به ایران از طریق اسلام»	۱۵۴	
۳۸۱، ۱۵۰	خدایچه، خدیجه کبری	۴۰۳، ۳۱۵	

۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۶	۳۷۳	خرمشهر
۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹	۴۴۳، ۲۱۸	خروشچف، نکیتا
۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۲	۵۰، ۵۱، ۵۲، ۶۰، ۸۸، ۹۹، ۱۲۳	خشونت
۳۱۶، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸	۲۵۱، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۶۲، ۳۷۶	
۳۳۹، ۳۵۰، ۳۹۳، ۳۹۶، ۴۱۴، ۴۱۴	۳۷۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۳۵، ۴۴۶، ۴۵۵، ۴۵۶	
۳۸۴	۲۵۶	خشونت‌های ساواک،
۳۳۸، ۲۵۳	۲۸، ۳۶۰، ۳۷۳، ۳۹۱	خط امام
۳۸۴	۳۴	خط امام و امت
۴۰۵	۱۱۸، ۳۷۳	خط امام و انقلاب
۱۳۷	۴۰۷	خط امامی
۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۹۲، ۳۵۸	۳۱۸	خط آمریکا
۳۷۶	۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۳۴۳، ۴۰۷، ۴۱۳	خلافت
۲۶۱	۱۵۲	خلافت پنج ساله علی (ع)
۲۶۱	۴۰۸	خلافت حضرت امیر (ع)
۲۵۴	۱۲۸، ۱۳۵	خلبانان
خیرات و خدمات در جمهوری اسلامی	۲۶۲	خلع شاه
ایران، مقاله	۱۵۲	خلع معاویه
۲۴۰، ۲۳۷	۲۴، ۳۳	خلع ید
۵	۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۳۰۷، ۳۸۶	
۱۲۳، ۶۱	۳۹۳	خلع ید از شرکت نفت انگلیس
۳۶۶	۳۰۲	خلع ید از حکومت استبدادی
۲۱۵	۴۰۶	خلفای اموی
۳۸۵	۴۰۶	خلفای راشدین
۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۴، ۲۱۲	۴۰۶	خلفای عباسی
۲۸۲، ۲۹۹، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۴۳۷	۴۰۶	خلفای عثمانی
۳۰، ۲۱۲	۳۷۷	خلیج فارس
۲۲۶	۱۶۸	خلیلی، مهندس عبدالحسین
۳۹	۱۹۳	خمس
۲۵۱	۱۸، ۳۰، ۳۸، ۴۱	خمینی، آیت‌الله العظمی
۱۱۹، ۲۱۲	۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۷، ۶۵، ۷۴، ۷۵، ۸۷، ۱۳۲	
۲۳۰، ۳۲۲، ۳۶۷، ۳۶۸، ۴۱۰، ۴۱۱	۱۱۷، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۴، ۲۰۴	
۳۲۲	۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳	
۳۶۵، ۳۶۸	۲۵۴، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴	

مجموعه آثار (۲۳)، انقلاب اسلامی ایران (۲)	۴۸۰
۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱	۳۸۵، ۳۹۷، ۴۱۱، ۴۳۹، ۴۴۶، ۴۵۰
۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۴۷، ۲۶۱	داد گستری ۴۱۰، ۴۱۱
۳۱۳، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۸۳، ۴۱۶	دارالفنون امیر کبیر ۹۲، ۱۶۷
دانشگاه آریامهر (شریف فعلی) ۱۳۲	دارالمعلمین مرکزی ۵۵، ۱۶۸
دانشگاه تبریز ۲۷۲	دانتون‌ها ۳۸۱
دانشگاه تهران ۲۲، ۵۳، ۹۳	دانش آموزان ۳۸۳، ۳۸۴
۹۶، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۸۰	دانشجو ۳۶، ۹۰، ۹۶، ۹۷، ۹۹
۲۱۹، ۲۲۵، ۳۱۲، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰	۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰
دانشگاه شهید بهشتی (ملی سابق) ۸۵، ۱۶۱	۱۱۱، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۴۶، ۲۶۶، ۲۷۱، ۳۱۲
دانشگاه صنعتی شریف (آریامهر سابق) ۲۷۲	دانشجویان ۱۸، ۲۳، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۵۰
دانشگاه ملی (شهید بهشتی فعلی) ۸۵	۸۵، ۸۶، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۳
۱۶۱، ۳۲۹	۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱
دانشگاه هاروارد ۴۱۵، ۴۲۵	۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۳
دانشگاه‌ها ۲۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۵، ۹۸	۱۷۴، ۱۷۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۶۹
۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۵۷	۲۷۲، ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۴
۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶	۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴
۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵	دانشجویان خارج از کشور ۳۸، ۴۰
۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۷۲، ۲۸۶، ۳۱۱، ۳۲۶	دانشجویان مسلمان پیرو خط امام ۵۰، ۳۱۷
۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۵۳، ۳۸۳، ۳۹۷	۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۸۴
دانشگاه‌های ایران ۱۶۷، ۱۶۸	دانشجویان مسلمان مبارز ۲۷۱
دانشگاه‌های شهرستان‌ها ۱۵۸، ۳۳۰	دانشسرای عالی ۱۶۹
دانشگاهیان ۱۶۱، ۱۶۶	دانشکده پزشکی ۱۰۳، ۱۶۷
۱۷۷، ۲۷۲، ۳۲۸، ۳۲۹	دانشکده حقوق نوشاتل سوئیس ۲۲۸
دانمارکی ۴۲۸	دانشکده طب ۱۰۳
داویننگ (Downing) انگلستان ۴۵۰	دانشکده فنی ۲۷، ۹۱، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲
داوود(ع) ۱۵۱	۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۶۷، ۱۶۹، ۲۲۵
دبستان علوی ۲۹۵	دانشکده کشاورزی کرج ۹۵، ۹۶
دبیرستان دخترانه رفاه ۲۹۵	دانشکده‌های دانشگاه تهران ۳۲۷
دخان (۴۴) / ۳۱ ۳۵۵	دانشکنده فنی ۱۰۲
در رژیم مشروطیت، شاه سلطنت می کند نه	دانشگاه ۱۷، ۲۲، ۲۷، ۳۹، ۵۳، ۸۵، ۸۷
حکومت ۳۷	۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰
دربار ۳۲، ۴۳، ۱۲۲، ۱۶۷	۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷
۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۶۸، ۳۱۱، ۳۶۴	۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۵۸، ۱۵۹

۴۸۱	نمایه فارسی	
درباریان	۲۳۶	دولت در حدود ۴۰ درصد از صفحات
درجه‌داران ارتش	۲۶۸	دولت ارتشید از هاری ۲۶۳، ۲۶۲
دریابندری، نجف	۳۱۴	دولت آلمان ۲۹۶
دریاسالار بلیک	۴۴۴	دولت آمریکا ۳۲۲، ۳۲۰، ۲۸۹، ۴۶، ۴۵، ۴۴
دسپوتیسم	۴۰۳	دولت ایران ۳۲۲، ۲۹۷، ۲۸۲، ۴۳، ۴۲
دعا	۱۳۰، ۷۲، ۵۳	دولت بختیار ۲۹۸، ۲۹۶، ۴۶، ۴۵
	۳۶۸، ۳۶۳، ۲۳۸، ۱۸۸، ۱۸۰، ۱۴۸	دولت بعث عراق ۳۷۲، ۲۱۴، ۱۴۷
دفتر نشر فرهنگ اسلامی	۵۴	دولت بلژیک ۴۳
دفتر نهضت آزادی	۳۷۸	دولت پاناما ۳۲۱، ۲۹۹
دکتر بقایی‌ها	۲۴۶	دولت جمهوری اسلامی ۴۶، ۲۶
دکترین آیزنهاور	۳۸۷، ۳۷	۳۹۶، ۳۹۲، ۳۶۶، ۳۳۲، ۳۲۳، ۱۹۶
دگماتیسیم مکتبی	۳۸۶	دولت دموکراتیک ۲۸۰
«دل آدمی»، کتابی از اریک فروم	۳۷۶	دولت شاه ۲۷۵، ۲۱۸
دموکراتیک	۲۵۸، ۵۲، ۵۱	دولت شریف امامی ۲۷۲، ۲۶۲، ۲۵۹، ۱۵۶
	۴۵۱، ۴۳۹، ۴۳۴، ۴۱۱، ۴۰۷، ۲۸۰، ۲۷۶	دولت شورای انقلاب ۳۵۰، ۳۲۷، ۵۳
دموکراسی	۵۱، ۳۹	دولت شوروی ۳۹۲، ۳۲۰، ۲۹۶، ۴۶
	۲۷۷، ۲۷۶، ۲۶۷، ۲۱۳، ۸۲، ۷۰، ۵۹، ۵۲	دولت صدام ۲۶۲
	۴۰۷، ۴۰۵، ۴۰۳، ۳۲۴، ۳۱۵، ۳۱۰، ۲۸۷	دولت عراق ۲۷۶، ۲۷۵، ۴۳
	۴۵۲، ۴۵۰، ۴۱۸، ۴۱۳، ۴۰۸	دولت فرانسه ۲۹۷، ۲۷۵
دموکراسی اسلام	۲۷۸	دولت کودتا ۲۴۸، ۳۹
دموکراسی غرب	۴۵۴، ۲۷۸، ۲۷۶	دولت ملی ۴۵۴، ۴۱۸، ۲۸۱
دهخدا، میرزا اکبرخان	۳۷	دولت موقت ۱۹، ۱۵
	۳۹۴، ۱۶۹، ۱۶۸	۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۵۱، ۵۲، ۵۸، ۶۰، ۸۱
دهقانان	۴۱۹، ۲۸۲، ۲۶۸	۱۱۶، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸
دوانی، علی	۱۵۶	۱۵۹، ۱۶۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۷
دودمان پهلوی	۲۶۱، ۲۵۹، ۱۹۳	۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۲۷، ۲۴۱
دوران «ضد انقلاب»	۳۹۰	۲۴۲، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۱۷
دوران استبداد	۳۶۳	۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲
دوران پهلوی	۳۹۵، ۴۶	۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵
دوران محمدرضا شاه	۳۹۸	۳۴۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۷۷، ۳۸۶، ۳۹۱، ۳۹۲
دوران مصدق	۳۸۸	۳۹۷، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۷
دوره ارتجاع و استبداد عثمانی‌ها	۸۸	دولت نظامیان ۲۸۲
دوره قاجاریه	۷۴	دولت‌های اروپایی ۲۷۵

رئیس هیأت مدیره موقت شرکت ملی نفت	۱۶۷	دولت‌های سرمایه‌داری
۲۲۵ ایران	۳۱۹	دولت‌های سوسیالیستی
۳۷، ۳۶ رادنیا، عباس	۳۷۷، ۳۱۸	دولت‌های شرق اروپا
۴۳۴، ۴۲۹ رادیکال‌ها	۳۷۷، ۳۱۹، ۳۱۸	دولت‌های غرب اروپا
۴۳۴، ۳۱۳ رادیکالیسم، رادیکالیسم انتقामी	۲۶۸	دولت‌های ملی
۲۸۷، ۲۸۴ رادیو بی‌بی‌سی	۳۱۷	دومین انقلاب اسلامی
۸۷، ۴۵ رادیو تلویزیون	۲۶۱	دومین نماز عید فطر
۴۱۳، ۳۱۱، ۲۸۶، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۵۲	۴۳۴، ۳۸۶، ۱۹۸، ۱۵۱	دیالکتیکی، دیالکتیک ۱۵۱، ۱۹۸، ۳۸۶، ۴۳۴
۲۷۷ رادیو تلویزیون اطیش	۴۴۸، ۷۲	دیکتاتور
۲۷۸ رادیو تلویزیون آلمان	۳۹۹، ۲۰۸، ۱۸۴، ۱۱۷	دیکتاتوری
۲۵۶، ۲۵۲ رادیو تلویزیون بلژیک	۴۵۰، ۴۴۹، ۴۴۷، ۴۳۸، ۴۰۸، ۴۰۷	دیکتاتوری احزاب
۸۷ رادیو تلویزیون پاریس	۴۰۷، ۳۹۹	دیکتاتوری پرولتاریا
۲۷۹ رادیو تلویزیون سویس	۴۳۶	دیکتاتوری‌ها
۲۷۷ رادیو تلویزیون لوکزامبورگ	۴۴۹	دیکتاتوری‌های «وحشت»
۲۷۸ رادیو تلویزیون هلند	۴۳۹	«دین و آزادی»، مقاله
۴۴ رادیو سراسری آمریکا	۴۳۳	دین‌شناسی
۲۳۰، ۱۱۷، ۸۸ رادیو و تلویزیون	۴۴۱	دیوان داوری لاهه
۶۲، ۵۱ راست افراطی	۲۲۴	دیوان عالی کشور
۲۴۶، ۳۷ راه مصدق	۴۱۰، ۳۴۱	دیوان عدالت اداری
۲۵۹ راه نجات ایران از بن‌بست حاضر	۴۱۱، ۳۴۱	
۲۷۲، ۱۶۹ راه آهن		
۲۶۷، ۲۶۲، ۱۸۱ راه پیمایی روز عاشورا		
۲۶۷، ۱۸۱ راه پیمایی باوقار و سکوت تاسوعا		
۳۲۸ ربانی‌املشی، مهدی	۵۱، ۴۴، ۳۶، ۱۹	رئیس‌جمهور
۳۹۷، ۳۵۰، ۳۴۲، ۲۱۳ رجائی، محمدعلی	۱۳۵، ۱۱۹، ۱۱۶، ۱۱۳، ۶۳، ۶۱، ۶۰، ۵۹	
۸۶ رحمن (۵۵) / ۱ تا ۴	۳۲۷، ۳۱۸، ۲۵۷، ۲۱۹، ۲۱۲، ۱۹۶، ۱۷۲	
۱۹۳ رحمان (۵۵) / ۵ و ۶	۴۱۳، ۴۱۰، ۳۹۲، ۳۸۴، ۳۷۲، ۳۵۰	رئیس‌جمهور آمریکا
۱۹۳ رحمان (۵۵) / ۸ و ۹	۴۴	رئیس‌جمهور پاناما
۲۹۸ رزم‌آراء (وزیربهداری)، دکتر	۲۹۹	رئیس‌جمهور فرانسه
۳۳۷ رژیم پهلوی	۲۷۶، ۲۷۵	رئیس‌ستاد مشترک
۲۷۹ رژیم سلطنتی	۴۱۰	رئیس‌سیا
۲۷۹، ۲۷۸، ۲۰۹، ۴۴ رژیم شاه	۴۵	رئیس شورای انقلاب
۳۲ رژیم طاغوت	۴۱۲	رئیس‌مستشاری آمریکا
	۴۷	

۴۸۳		نمایه فارسی	
۱۳۹، ۵۵	رئیس	۱۳۲	رژیم کهن سال استبداد
۴۰۲	رئیس اروپا	۳۳۷، ۲۶۱	رژیم منحن پهلوی
، ۱۸۶، ۱۴۲، ۱۳۹، ۱۳۲، ۲۶	رهبر انقلاب ۱۷،	۴۱	رژیم‌های دیکتاتوری
۴۰۷، ۳۸۳، ۳۴۶، ۳۰۹، ۲۹۴، ۲۶۱، ۲۵۱		۴۴۶	رسالت
۴۷	رهبران جبهه ملی	۴۴۱، ۳۴۷	رسالت انبیاء
۲۲۰	رهبری اقلیت	۳۱۰	«رسالت انبیاء و انقلاب ملت‌ها»، مقاله
۲۶۲	رهبری امام خمینی	۳۳۳	رسالت پیغمبران
۴۳۴	رهبری انقلاب‌ها	۳۰۹	رساله‌ی ولایت فقیه
۳۳۹، ۳۳۸	رهبری روحانیت	۱۲۷	رستاخیز (حزب)
۴۹	روابط بین اعراب و اسرائیل	، ۱۱۹	رسول اکبر(ص)
۴۴۱، ۴۳۷، ۴۳۴	روان‌شناسی	، ۳۶۸، ۳۶۱، ۳۵۶، ۲۲۸، ۱۸۵، ۱۶۶، ۱۳۰	
، ۴۴۷، ۴۴۴، ۴۳۸، ۴۳۶، ۴۳۵، ۵۳	روبیسپر	۴۴۵، ۴۰۸، ۴۰۱، ۳۷۵	
۴۴۸		۳۹۴	رشتی، سپه‌سالار
۳۸۱	روبیسپر‌ها	۱۶۸	رشدیه، حاجی میرزا حسن
۱۰۰	«روح ملت‌ها»، کتاب	، ۲۲۲، ۲۲۰، ۱۶۷، ۹۳، ۷۵	رضا شاه
، ۱۶۲، ۱۱۸، ۷۵، ۷۴، ۶۴، ۴۲، ۱۸	روحانیت ۱۸،	۳۹۸، ۳۹۴، ۳۸۸، ۳۴۳، ۲۷۷، ۲۵۶، ۲۵۲	رضاخان فرمانده کودتای انگلیسی سوم
، ۱۹۵، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۶۲		۳۹۳	حوت ۱۲۹۹
، ۲۶۷، ۲۹۰، ۲۹۵، ۳۱۲، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵		۲۶۸	رضاخان‌ها
، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴		۲۵۸، ۲۴۸، ۲۴۶	رضوی، مهندس
، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۸۱، ۳۸۸		۴۴۲، ۳۷۱، ۳۲۸، ۲۹۳، ۹۵	رعد(۱۳) / ۱۱
، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷		۲۵۴، ۴۳	رفتن شاه
۴۱۳، ۴۰۸، ۴۰۵، ۴۰۲، ۴۰۱، ۳۹۹، ۳۹۸		۲۰۸	رفراندوم تغییر نظام
۳۹۲	روحانیت تشیع	، ۱۹۶، ۱۵۳، ۱۳۳، ۵۸، ۵۷، ۴۶، ۱۹	رفراندوم ۱۹
۲۴۷	روحانیت جوان	۴۰۴، ۳۰۶، ۳۰۲، ۳۰۱، ۲۹۶، ۲۶۷، ۲۶۳	
۳۲۵	روحانیت حاکم	۶۳	رفراندوم اول
۲۴۹	روحانیت حوزه‌ای قم	۳۱۶	رفراندوم سال ۱۳۵۸
۳۹۵، ۳۹۳، ۳۴۳، ۲۱۳	روحانیت شیعه	۳۹۱	رفراندوم فرودین ماه ۱۳۵۸
۲۵۸، ۲۵۳	روحانیت مبارز	۳۲۵، ۱۸۲	رفراندوم قانون اساسی
۲۹۶، ۲۶۲	روحانیت مبارز تهران	۳۶۳	رفراندوم نظام جمهوری
۳۴۰	روحانیت متعهد	۲۷۲	رم
، ۲۵۳، ۱۶۰، ۵۶، ۵۵، ۴۶، ۴۵	روحانیون	۴۱۲	رمزی کلارک
، ۳۲۹، ۲۹۴، ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۶۹، ۲۶۲، ۲۵۶		۳۸۶، ۳۳۵، ۱۴۹، ۶۹	رنجبر، رنجبران
۳۹۸، ۳۹۴، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۳۸، ۳۳۶			

- زندانیان سیاسی ۲۵۵، ۲۵۳، ۲۰۵، ۴۲
 زیارت عاشورا ۱۴۷
 زید (از صحابه‌های جوان صدر اسلام) ۳۸۱
- ژ
- ژاپنی‌ها، ژاپنی ۴۵۳، ۲۸۰
 ژاکوبین ۴۴۸
 ژاکوبین‌ها ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۳۴، ۴۳۱
 ژاندارمری ۲۶۸، ۱۳۵
 ژنرال پوجین تای ۲۸۷، ۲۸۵
 ژنو ۴۱
 ژیسکاردستن، رئیس‌جمهور فرانسه ۲۷۵، ۲۷۶
- س
- سازش‌کار، سازش‌کاری ۳۱۸، ۲۶۵، ۱۸۶
 ۳۲۰، ۳۳۲، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۱، ۴۲۹
 «سازگاری ایرانی»، کتاب ۱۰۱، ۳۴۳، ۳۸۳
 سازمان امور اداری و استخدامی کشور ۲۷۲
 سازمان انرژی اتمی ۲۷۲
 سازمان بازرسی کل کشور ۴۱۱
 سازمان برنامه ۲۷۲، ۹۳
 سازمان سیا ۲۸۸، ۲۸۴
 سازمان عفو بین‌الملل ۴۱
 سازمان مجاهدین خلق ۲۴۹
 سازمان ملل متحد ۳۷۸، ۳۷۵، ۴۱، ۳۸
 سازمان‌های دانشجویی ۱۰۶
 سال شاهنشاهی ۲۵۹، ۱۳۲
 سال هجری شمسی ۲۵۹
 سامانی (سلسله پادشاهی) ۱۳۷
 سامی، دکتر کاظم ۳۱۴، ۲۵۴
 ساواک ۹۶، ۴۵، ۴۲، ۴۱
 ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۶۸، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۴۷
- ساواکی‌ها ۳۹۱، ۳۶۵، ۳۶۴
 ساواکی ۲۵۲، ۳۳، ۳۰
 ساوجبلاغ ۹۳
 سایروس ونس وزیر امور خارجه ۲۸۹
 سبأ (۳۴) / ۲۸ ۴۴۵
 سپاه پاسداران ۳۸۵، ۲۳۰، ۱۴۲، ۱۳۵، ۱۳۴
 سپاهیان ۲۱۴، ۲۰۹، ۱۵۵، ۱۴۸
 ستاد ارتش ۴۱۲، ۲۶۱، ۱۳۸، ۴۷، ۴۵
 ستاد انقلاب فرهنگی ۳۲۸
 ستادهای جنگی ۳۲۷
 ستارخان، سردار ملی ۳۹۴
 سبحانی، دکتر یدالله ۱۶۸، ۵۵، ۴۳، ۳۶
 ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۸۳، ۲۹۲، ۳۶۱
 سبحانی، مهندس عزت‌الله ۳۷
 سران حزب توده ۳۹۲، ۳۹۰
 سران ملی ۴۰
 سربازان ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۱۴، ۴۲، ۲۸، ۲۳
 ۲۶۳، ۲۹۷، ۲۶۳
 «سرچشمه استقلال»، مقاله ۱۰۲
 سرزمین کربلا ۱۵۴
 سرمایه‌دار، سرمایه‌داران ۲۵۱، ۱۴۹
 سرمایه‌داری ۱۴۰، ۳۳
 ۱۹۴، ۲۶۷، ۳۱۴، ۳۱۵، ۴۳۷
 سروری، محمد ۲۲۴
 سروش، عبدالکریم ۳۲۸
 سعدبن معاذ ۳۸۱
 سفارت آمریکا ۲۹۵، ۱۷
 ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۸۳
 سفارت انگلیس ۲۹۶
 سفرای ممالک اروپایی ۴۵

۲۲۴	سهام السلطان بیات	،۲۵۲، ۴۶	سفیر آمریکا
۲۵۷	سوئد	۲۹۹، ۲۹۶، ۲۸۵، ۲۸۴	
۲۲۸، ۹۴	سوئیس	۲۹۶	سفیر دولت آلمان فدرال
۳۸۶	سوسیالیست	۴۶	سفیر شوروی
۲۵۳	سوسیالیست‌ها	۲۹۷	سفیر فرانسه
۳۹۴، ۳۱۴	سوسیالیستی	۱۵۱	سقوط آدم و حوا از بهشت
۳۹۰، ۳۱۰، ۱۴۰، ۷۰، ۵۶	سوسیالیسم	۴۲۸	سقوط باستی [یا باستیل]
۴۰۷، ۴۰۳	سوسیالیسم انقلابی	۱۳۸	سقوط حکومت مصدق
۲۸۴، ۲۶۲، ۲۵۲	سولیوان	۲۹۲، ۱۸۲	سقوط شاه
۵۰	سیاست انگلیسی	۲۹۲	سقوط نظام
۳۸۹، ۳۱۶	سیاست شوروی	۴۰۶، ۷۵، ۷۲	سلاطین
۲۲۱	سیاست موازنه منفی	۴۴۹	سلسله بوربون‌ها
۱۶۸، ۱۵۹، ۱۰۵، ۱۰۴	سیاسی، دکتر علی‌اکبر	۴۵۰	سلسله رومانوف
۳۹۳، ۳۳۵، ۲۶۹	سیاسیون	۳۹۵	سلسله‌ی آل‌بویه
۴۵۶، ۴۵۵	سیری	،۷۴، ۷۰، ۴۴، ۳۷	سلطنت
۱۵۴، ۱۴۷، ۱۸	سیدالشهداء	،۲۶۰، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۲۸، ۱۵۳، ۱۵۲، ۷۵	
۲۶۹	سیره انبیاء عظام	،۲۸۸، ۲۸۶، ۲۸۲، ۲۷۷، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳	
۷۸	سیره‌ی پیغمبر	۳۹۸، ۳۹۵، ۳۹۳، ۳۴۳، ۳۰۸، ۲۸۹	
۳۵۸	سیستان	۳۴۳	سلطنت احمدشاه
۲۷۸	سی بی اس آمریکا	۴۰۵، ۱۹۳، ۱۸۱	سلطنت استبدادی
		۲۶۰	سلطنت پهلوی
		۱۰۴	سلطنت رضاشاه
		۳۹۴	سلطنت سردار سپه
		۴۱۸	سلطنت مشروطه
		۳۷	سمیعی، عباس
		۸۵	سمینار انقلاب اسلامی و فرهنگی
		۴۱۳، ۳۶۹، ۳۴۷	سنت رسول، سنت نبوی
		۱۴۹	سنتز
		۲۸۹، ۲۷۹	سنجابی، کریم
		۲۶۰، ۱۴۰، ۴۹	سنگر به سنگر
		۴۹	«سنگر به سنگر نه گام به گام»، مقاله
		۴۱۲، ۲۷	سندج
		۳۱، ۲۴	سنی با شیعه، سنی و شیعه
	ش		
	شام		
	شاه		
	،۲۷، ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶		
	،۴۷، ۶۵، ۷۴، ۷۵، ۹۶، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۳۰		
	،۱۳۱، ۱۳۲، ۱۶۸، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۴		
	،۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۴۸، ۲۴۹		
	،۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸		
	،۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵		
	،۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۵		
	،۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲		
	،۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲		

- ۳۲۸، ۲۶۶، ۲۶۰، ۲۵۶، ۲۴۹
 شریعتی، دکتر علی ۱۵، ۲۱، ۲۴، ۳۷، ۲۰۵،
 ۳۷۱، ۳۲۴، ۳۰۴، ۲۶۶، ۲۵۴، ۲۵۰، ۲۴۷
 ۳۷ شریعتی، محمد تقی
 ۲۵۱ شریف امامی، مهندس
 ۲۸۲، ۲۷۵، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۵۹
 ۲۶۱ شعار «برادر ارتشی چرا برادر کشی»
 ۶۸ شعار «لااله الا الله»
 ۲۲۱ شعار «نه شرقی نه غربی»
 ۳۸۴، ۳۳۱، ۳۲۶، ۲۸۷
 شعار فرانسوی «آزادی، برابری و برادری»
 ۴۵۴
 ۳۳۵ شعار مرگ بر آمریکا
 ۸۰، ۷۹، ۶۷، ۶۵ شعارهای ما، مقاله
 ۳۵۵ شعراء (۲۶) / ۲۹
 ۱۵۱ شعیب
 «شصت سال خدمت و مقاومت»، کتاب
 ۲۲۵
 ۲۲۴ شفق، دکتر احمد
 ۱۶۹ شقاقی، مهندس حسین
 ۴۴۹ شکست ناپلئون
 ۴۰ شکست ویتنام
 ۱۵۴ شمر
 ۱۶۸ شهبانی، محمود
 ۱۲۱، ۶۶، ۴۵ شهادت
 ۱۶۱، ۱۵۶، ۱۵۴، ۱۵۲، ۱۵۰، ۱۴۲، ۱۳۷
 ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۶
 ۲۶۵، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۴۲
 ۳۶۳، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۴۰۰، ۴۰۹
 ۲۵۸ شهبانو
 ۲۰۵ شهادی ۱۵ خرداد
 ۲۶۶ شهادی مجاهدین خلق
 ۳۴۱، ۲۶۸ شهربانی
 ۳۶۹، ۳۴۰ شهرداری، شهرداری تهران
 ۳۱۴ شهرداری، هرمز
- ۳۰۸، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۳
 ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۶۴
 ۳۷۷، ۳۸۹، ۳۹۳، ۳۹۹، ۴۰۸، ۴۱۵
 ۴۴ شاه باید برود
 شاه در رژیم مشروطه (مشروطیت) سلطنتی
 سلطنت می کند نه حکومت ۲۵۱، ۲۸۲
 شاه سلطنت کند نه حکومت ۷۰
 شاه ضد استبداد ۲۸۱
 شاه فراری ۳۸
 شاه مخلوع ۴۵
 شاه و سلطنت ۲۷۶، ۲۶۸، ۴۶
 شاهنشاهان ۳۶۳
 شاهنشاهی ۳۳، ۴۱
 ۹۷، ۱۸۱، ۲۴۹، ۳۰۸، ۳۳۲، ۴۰۴
 ۱۶۸، ۲۲۴ شایگان، دکتر علی
 شبکه شوراها ۴۳۰
 شبه جزیره عربستان ۱۴۳، ۱۵۲
 ۴۹، ۱۲۴، ۱۲۶، ۲۱۲، ۲۱۲
 ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۶۶، ۳۹۴
 ۳۲ شرق اروپا
 ۱۵۲، ۱۸۴، ۱۵۲
 ۲۴۰، ۳۰۵، ۳۸۰، ۴۰۰، ۴۰۵
 ۲۲۳، ۲۲۰، ۲۲۰ شرکت سابق نفت انگلیس و ایران
 ۱۰۲، ۹۸، ۵۴ شرکت سهامی انتشار
 ۱۲۳، ۱۳۹، ۲۴۰، ۳۱۴، ۳۴۳، ۳۸۳
 ۲۷۳ شرکت سهامی خدمات نفت ایران
 ۲۷۲ شرکت مخابرات
 ۱۲۵ شرکت ملی گاز
 ۲۷۳، ۲۹۱ شرکت ملی نفت ایران
 ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۳۰۷ شرکت نفت انگلیس
 ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۷، ۳۰۷ شرکت نفت ایران
 ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۴۷، ۳۵۷، ۴۰۵ شریعت
 ۴۳ شریعتمداری، آیت الله

۲۲۰، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۸۷	شهریور ۱۳۲۰	۳۹۹، ۳۸۵، ۲۹۳، ۱۳۸، ۷۸
۲۹۶، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۶، ۳۸۶، ۳۸۷	شورا	۲۸، ۳۰، ۴۴، ۱۰۶
۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۴۱، ۴۴۸، ۴۵۱	شوراها	۱۰۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۹۳، ۲۲۴، ۳۳۹، ۴۰۵
۳۵۲	شوروی زمان استالین	۲۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۱
۸۱، ۱۶۶	شوری (۴۲) / ۳۸	۱۷۳، ۲۵۰، ۳۱۱، ۳۸۶، ۴۳۱، ۴۴۲، ۴۴۶
۸۳، ۸۴	شوری (۴۲) / ۳۷ تا ۴۳	شوراهای اسلامی، شورای اسلامی ۵۸، ۳۹۸
۲۵۶	شیراز	شوراهای سوویت ۴۳۲
۲۳۶	شیرازی	شورای انقلاب ۱۶، ۵۱
۳۷۴	شیرازی، سرهنگ صیاد	۵۲، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳
۱۵۰، ۱۴۸	شیطان	شورای دانشکده ۱۰۵
۱۵۱، ۲۰۰، ۲۲۹، ۲۶۷، ۳۵۲، ۳۶۰، ۳۸۷	شیطان بزرگ	شورای دانشگاه ۱۰۵، ۱۷۱
۳۷۴، ۳۸۹	شیعه	شورای استان ۲۷
۲۴، ۲۷، ۲۸، ۱۴۸، ۲۸۴، ۳۴۳	شیعیان	شورای امنیت ۳۷۸
۷۲، ۷۳، ۳۱۹، ۳۹۲	شیوه (های) انقلابی	شورای انقلاب ۲۵، ۳۰
۱۶۸	شیوه (های) انتظامی	۳۴، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۸
۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹	شیوه‌های سویتی	۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۶۲
۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۳۱۳	شیوه‌های فرعون‌ی و استالینی	۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۵
۱۸۹	شورای عالی دانشگاه‌ها	۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۵۹
۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۰	شورای عالی دفاع	۳۶۰، ۳۶۵، ۳۸۴، ۳۹۷، ۴۱۱، ۴۱۲
۴۰۷	شورای عالی قضایی	«شورای انقلاب و دولت موقت»، کتاب ۲۳۷
۳۹۸	شورای موقت	شورای سه نفری سپاه پاسداران ۳۵۹
	شورای شهر	۲۷
	شورای موقت سلطنتی	۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴
	شورای نگهبان	۴۷، ۲۹۷، ۴۱۰
	شورش	۳۹۷، ۴۱۱
	شورش بلشویکی	۴۳، ۴۲
	شورش‌های خیابانی پتروگراد	۴۳، ۴۴، ۴۴، ۱۷۲، ۲۶۳
	شورشیان	۴۲، ۴۲
	شورشی	۱۱۹، ۳۳۹، ۳۴۲، ۴۱۰
	شوروی	۴۳۲، ۴۳۵، ۴۵۱، ۴۵۴
		۴۳۵
		۴۲۶
		۴۲۷
		۳۹۴
		۸۸، ۲۱۰

ص

۲۶۶	صادق، ناصر
۲۹۸	صادق وزیری
۱۵۱	صالح (ع)
۲۲۴، ۳۸۷	صالح، اللهیار
۲۸۲، ۲۹۴، ۳۶۲، ۳۷۸	صباغیان، مهندس
۱۵۴	صبح عاشورا
۳۸۱	صحابه‌ی رسول اکرم
۲۱۲	صدا و سیمای جمهوری اسلامی
۱۴۴، ۱۲۸	صلام حسین
۳۷۵، ۳۷۲، ۲۶۲، ۱۵۵	

۱۴۰	عبدالناصرها	«علمی بودن مارکسیسم»، کتاب	۱۳۹
۳۸۱	عثمان (خلیفه)		۳۱۴، ۱۴۹
۳۹۵، ۱۷۵، ۱۳۷، ۷۶	عثمانی، عثمانی‌ها	علوی	۷۲
۵۴، ۵۲، ۵۰، ۳۳، ۳۱، ۲۶	عدالت	علی (ع)	۳۶، ۳۵، ۲۲
۱۲۴، ۱۲۳، ۱۱۴، ۷۹، ۷۴، ۶۳، ۵۹، ۵۷			۸۷، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۸۰، ۲۱۰، ۳۶۷، ۳۶۸
۲۴۶، ۲۱۲، ۲۱۱، ۱۹۳، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۷			۳۸۱، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۳
۳۴۴، ۳۳۸، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۱، ۲۶۷، ۲۶۰		علی آبادی، دکتر محمدحسین	۲۲۴
۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۳، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۲		علی اکبر ۱۸ ساله	۳۸۱
۴۵۴، ۴۵۲، ۴۱۸، ۴۰۹، ۴۰۶، ۴۰۱، ۳۹۴		عمر (خلیفه)	۳۸۱
۱۳۱	عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد	عنصر مذهب، عنصر مذهبی	۴۴۵، ۳۴۶، ۳۳۱
۲۷۵، ۱۴۲، ۱۳۶		عنکبوت (۲۹) / ۴۰	۳۸۷
۱۳۳، ۱۲۸، ۱۲۳	عراق	عنکبوت (۲۹) / ۶۹	۵۶، ۳۴
۱۵۶، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۴۲، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵		عید فطر	۲۶۴، ۲۵۴، ۱۸۱
۳۷۲، ۳۷۱، ۲۹۵، ۲۶۲، ۲۵۳، ۲۱۴، ۱۷۰		عید مبعث	۱۲۳
۴۱۵، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۵		عیسی (ع)	۱۵۱، ۱۴۳، ۱۳۹
۳۱	عرب با عجم		
۱۵۰، ۹۸	عربستان		
۳۱۸، ۱۰۸	عربی، عربی مسلمان		
	عرض مختصر با جوانان انقلابی و مکتبی		
۱۲۱	خودمان، مقاله		
۲۱۴، ۱۵۵، ۷۵	عشایر		
۴۵۱	عصر ترمیدور		
۳۶۳	عصر خلفا		
۴۳۲	عصر وحشت		
۴۵۱، ۴۵۰، ۴۴۷، ۴۴۵، ۴۴۰		غزنوی، سلطان محمود	۴۰۶
۱۶۶	عصر (۱۰۳)	غنا	۴۵۴، ۲۳۵
۱۶۶	عصر (۱۰۳) / ۳	غیر حزب‌اللهی	۳۵۳، ۳۲۸
۲۰۵، ۳۹، ۳۷، ۳۶	عطائی، رحیم	غیر جمهوری خواهان	۴۴۴،
۷۸	عظیم‌الفرس	غیر مؤمنین هم‌نوع	۴۰۶
۷۸	عظیم‌القبط		
۲۵۷	عفو بین‌الملل		
۷۷	علق (۹۶) / ۶ و ۷		
۴۱۸، ۱۱۷	علمای اعلام، علمای عظام		
		فتودال، فتودالی	۲۳، ۱۹۴، ۳۸۶، ۳۹۱، ۴۰۴

غ

ف

۴۹۱		نمایه فارسی	
۲۴۶، ۳۷	فرمانداری نظامی	۳۸۵، ۳۷۹	فاتحین انقلاب
۳۸۹، ۲۹۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۶۱		۲۹۲	فارس
۴۱۰	فرمانده کل سپاه	۳۲۸	فارسی، جلال‌الدین
۴۱۰، ۲۹۷، ۱۲۸	فرماندهان	۴۱۳، ۳۴۷	فاشیست‌ها، فاشیستی
۱۶۸، ۵۵	فروغی، میرزا ابوالحسن خان	۴۰۷، ۴۰۳، ۳۷۶	فاشیسم
۱۷	فروهر، داریوش	۲۲۴	فاطمی، دکتر
۲۳۶	فرهاد میرزا	۴۲۶	فتح زندان باستی [یا باستیل]
۳۵۲	فصلت (۴۱) / ۳۴ تا ۳۶	۱۸۶	فتح (۴۸)
۴۲۵، ۴۱۶	فصلت (۴۱) / ۵۴	۳۷۸، ۱۸۶، ۱۲۵	فتح (۴۸) / ۲۹
۴۱۷، ۲۸۹، ۲۸۶	فضای باز سیاسی	۴۴۹	فتوحات ناپلئون
۴۱۰، ۳۹۶	فقیه جامع‌الشرایطی	۳۸۳، ۲۲۷	فدائیان خلق
۱۳۴	فلاحی، تیمسار	۳۱۴، ۷۸، ۲۵	فرار شاه
۲۸۵	فلتمن	۳۱۴	فرازمند، تورج
۱۴۰	فلسطینی‌ها	۲۴۹	فراکسیون مجلس
۴۲۵، ۴۱۵، ۶۹	فلسفه	۳۹۴، ۷۰	فراماسونری
۴۳۷، ۴۳۴، ۱۰۱، ۵۶، ۵۵	فلسفی	۱۴۰، ۱۰۹، ۹۲، ۶۶، ۴۳، ۲۱	فرانسه
۴۳۵	فوشه	۲۹۵، ۲۸۸، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۵۷، ۲۲۹، ۱۶۷	
۳۸۱، ۱۴۰	فیدل کاسترو، فیدل کاستروها	۴۳۲، ۴۳۰، ۴۲۹، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۱۶، ۴۱۵	
۱۶۹	فیروزآبادی، حاجی سیدرضا	۴۵۴، ۴۵۲، ۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶، ۴۳۸، ۴۳۷	
۳۹۷، ۲۴۷	فیضیه	۴۵۰، ۴۴۸، ۱۰۱، ۹۸	فرانسوی
۴۳۵	فیلسوف	۲۸۸، ۹۵	فرانسوی‌ها
		۲۵۸	فردوس، شهاب
		۳۷۶	فروم، اریک
		۴۴۹	فِررُو (Ferrero) محقق ایتالیایی
		۱۷۱، ۱۴۹، ۸۷، ۸۶، ۸۵	فرشتگان
		۲۳۶	فرصت شیرازی، نویسنده
		۱۶۷، ۱۳۸	فرعون، فرعونیان
		۳۹۹، ۳۶۳، ۳۵۵، ۲۰۴، ۱۸۴	
		۶۳	فرقان (۲۵) / ۶۳
		۶۳	فرقان (۲۵) / ۷۲
		۴۵۱	فرقه‌های مذهبی
		۳۶۵	فرمان انتصاب مالک اشتر
		۱۷۳	فرمان رئیس جمهور
ق			
۲۸۳، ۲۵۹	قاجاریه		
۳۸۱	قاسم ۱۲ ساله		
۳۳۵	قاسملو، دکتر		
۲۲۶	قاضی انگلیسی		
۲۲۶	قاضی روسی		
۱۷۳، ۱۷۲	قانون «استقلال و اداره دانشگاه‌ها»		
۶۳، ۶۱، ۶۰، ۴۹، ۴۶، ۴۵، ۱۹	قانون اساسی		
۱۶۳، ۱۵۸، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۶، ۸۸، ۶۵			
۲۱۱، ۲۰۸، ۲۰۶، ۱۹۶، ۱۸۸، ۱۸۴، ۱۸۳			
۲۶۳، ۲۵۵، ۲۵۰، ۲۴۸، ۲۳۰، ۲۱۴، ۲۱۳			

۳۶۵	قوانین اسلام	۲۸۹، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۶۸، ۲۶۷
۲۰۴	قوم بنی اسرائیل	۳۳۹، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۰۹، ۳۰۶، ۳۰۲، ۳۰۱
۴۱۳، ۴۱۰، ۲۱۲	قوه قضائیه	۳۹۶، ۳۹۴، ۳۶۷، ۳۶۳، ۳۵۳، ۳۵۱، ۳۴۰
۴۱۳، ۴۱۰، ۳۹۷، ۳۳۹، ۲۱۳	قوه مجریه	۴۱۸، ۴۱۳، ۴۱۱، ۴۱۰، ۴۰۸، ۴۰۵، ۴۰۴
۴۱۳، ۴۱۰، ۳۹۳، ۳۳۹، ۱۱۶	قوه مقننه	۲۷۴
۳۳۷، ۲۰۵	قیام ۱۵ خرداد	۲۹
۲۸۱	قیام ایرانیان علیه استبداد شاهنشاهی	۳۸۸، ۲۲۴، ۲۲۳
۷۴	قیام تنباکو	۳۰۷
۱۸	قیام حسین بن علی (ع)	۳۵
۲۴۵	قیام سی تیر ۱۳۳۱	۲۲۲
۲۶۱	قیام ضد شاه‌ی	۷۸
۷۴	قیام ضد انگلیسی	۱۶۹، ۱۰۴، ۳۷
۷۰	قیام مصدق	۴۴۹، ۴۴۵، ۴۴۱، ۴۳۷
۲۹۸	قیام ملی	۳۱۴
۲۱۸	قیامت	۴۷
۷۲	قیام‌های ضد اموی	۳۹۵
۷۳	قیام‌های ضد استیلای خارجی	۱۶۸
		۲۱۷، ۱۵۰، ۷۸
		۳۹۳، ۳۵۵، ۱۳۷، ۱۳۴، ۹۶
		۳۶۷، ۳۴۹، ۱۲۴
		۳۵۵
		۲۴
		۳۵۵
		۳۵۵
		۳۸۸
		۳۶۸، ۳۶۵، ۳۶۰
		۳۱۸، ۲۸۵، ۲۷۶، ۴۳
		۳۹۴
		۴۲۸، ۴۲۶
		۱۳۲، ۱۲۲، ۱۱۷، ۴۳
		۳۹۷، ۲۷۸، ۲۶۰، ۲۵۶، ۲۵۲، ۲۴۷، ۱۶۵
		۳۸۹، ۹۳
		۲۲۸

ک

ک.ک. ب (سازمان جاسوسی شوروی)

۲۸۴		۴ / (۲۸)
۳۲۶، ۷۷، ۷۰	کاپیتالیستی، کاپیتالیسم	۵ / (۲۸)
۳۸۳	«کار در اسلام و ایران»، کتاب	۸ / (۲۸)
۲۷۵، ۲۵۴، ۴۱	کارتر، جیمی	۳۹ / (۲۸)
۳۸۴، ۳۲۱، ۳۱۸، ۲۹۹، ۲۹۰، ۲۸۹		۵۹ / (۲۸)
۲۷۴	کارخانه گاز مایع و پتروشیمی آبادان	قضات شرع
۲۷۴	کارکنان اعتصابی پتروشیمی شاهپور	قطب‌زاده، صادق
۲۹۲	کارکنان صنعت نفت	قفقاز
۲۲۵، ۱۰۹، ۲۹، ۲۴، ۲۳، ۱۶	کارگران	قلعه باستی (یا باستیل)
۲۹۱، ۲۸۲، ۲۷۵، ۲۷۳، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۲۷		قم
۴۳۴، ۴۳۰، ۴۱۹، ۴۰۷، ۳۸۶، ۲۹۲		۳۹۷، ۲۷۸، ۲۶۰، ۲۵۶، ۲۵۲، ۲۴۷، ۱۶۵
۴۵۰	کارلایل	قوام‌السلطنه
۲۷۱، ۲۷۰	کارمندان دولت، نوبت شما است	قوانین ارث اسلام

		نمایه فارسی	
۴۹۳			
۳۵۳	کشورهای دموکراتیک	۲۷۵	کارمندان سازمان برنامه
۲۴۹	کشورهای سوسیالیستی	۳۴۵	کارنامه سه ساله انقلاب
۳۷۷	کشورهای نفت خیز عرب	۱۶۹، ۱۴۷	کاشان
۴۵۱، ۲۸۸	کشیش‌ها	۷۵،	کاشانی، آیت‌الله حاج سیدابوالقاسم
۳۷۸، ۳۴۹، ۲۲۳، ۲۱۷، ۱۸۶، ۱۲۵، ۸۸	کفار	۳۹۴، ۳۹۳، ۲۶۷، ۲۴۹، ۲۲۹، ۲۲۵	
۴۰۹، ۳۸۷، ۳۷۱، ۳۳۲، ۳۰۲	کفرستیزی	۴۴۵، ۴۳۷، ۳۸۷، ۱۵۰	کافر، کافران
۲۷۳	کلیای، تیمسار	۴۱۵،	«کالبد شکافی چهار انقلاب»، کتاب
۴۵۱، ۴۰۶، ۴۰۲، ۳۹۵	کلیسا	۴۲۵	
۴۳۲	کلیساهای مستقل	۴۴۴	کالونیستی، کالونیست انگلیس
۴۰۲	کلیسای کاتولیک	۱۶۹	کامپساکس
۱۷۰، ۱۰۸	«کلیله و دمنه»، کتاب	۲۴۹	کانون توحید
۴۳۰	کمون پاریس	۲۴۹	کانون نشر حقایق اسلامی مشهد
۲۱۸	کمونیسم بین‌الملل	۲۵۸	کانون و کلا
۴۱۳، ۱۹۶، ۱۶۷، ۳۶	کمونیست، کمونیستی	۱۷	کاوه
۲۸۶، ۲۸۵، ۲۵۵، ۲۲۳	کمونیست‌ها	۳۳۳، ۳۱۹، ۲۹۶، ۲۹۰	کتاب پیر سالینجر
۴۴۲، ۳۸۸، ۳۵۹، ۳۱۱، ۲۸۹، ۲۸۷		۴۲۱، ۴۱۵	
۲۸۷	کمونیست‌ها در لباس آخوندها	۳۸۹	کتاب‌های شریعتی
۴۰۷، ۳۹۰، ۳۸۷، ۳۳۵، ۷۷	کمونیسم	۲۹۱	کتیرایی، مهندس مصطفی
۲۳۰، ۱۲۶، ۱۲۱، ۳۶، ۳۱، ۲۸، ۲۳	کمیته	۴۵۰، ۴۴۹، ۴۳۹	کرامول، الیور
۴۳۴، ۴۳۱، ۳۵۹، ۳۴۱، ۳۲۷، ۲۸۲، ۲۴۶		۳۷۴، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۴۸، ۱۴۷	کربلا
۳۴۱، ۲۸	کمیته امام	۳۸۱	کربلای حسینی
۴۳۹	کمیته امنیت عمومی فرانسه	۹۹	کربنفر
۳۴۱	کمیته تبلیغات امام	۹۳	کرج
۳۹۷، ۲۴۹	کمیته مرکزی	۲۸، ۲۷	گُرد
۲۴۹	کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی	۱۲۲، ۲۸	کردستان
۳۶۵	کمیته‌های جلوگیری از منکرات	۳۸۶، ۳۵۸، ۳۲۷، ۲۸۵، ۱۳۴	
۴۱۱	کمیسیون اصل ۹۰ مجلس	۱۶۹، ۱۲۲	کرمان
۲۲۵	کنسرسیوم	۲۴۶، ۱۴۸	کرمانشاه
۳۱۱	کنفدراسیونی	۴۳۳	کرنسکی
۲۷۵	کنفرانس گوادلوپ	۴۴۷، ۲۶۹	کشاورزان، کشاورزی
۲۳۹	کنگره نهضت آزادی ایران	۱۳۲، ۴۵	کشتار ۱۷ شهریور ماه ۱۳۵۷
۳۸۶	کنگره‌های کمیفرم و کمونیسم	۲۵۶	کشتار ۱۹ دیماه ۱۳۵۶ مردم قم
۴۳۰	کنگره‌های قاره‌ای	۸۸	کشورهای کاپیتالیستی
۴۵۰	کنوانسیون	۳۱۷	کشورهای اسکاندیناوی

۳۹۵، ۲۳۷	«گمراهان»، کتاب	۴۵۴	کوبا
۲۷۲	گمرک بندر شاهپور	۱۰۴، ۷۴، ۴۰، ۳۶، ۲۲	کودتا
۲۷۲	گمرکات جنوب	۴۴۸، ۴۳۷، ۴۳۲، ۲۶۵، ۲۵۷، ۲۵۱، ۱۳۰	
۳۵۸، ۱۳۴، ۲۷، ۲۳	گنبد قابوس	۱۷	کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
۲۷۶	گوادلوپ	۱۹۳، ۱۵۹، ۱۳۱، ۱۲۱، ۱۱۷، ۱۰۴، ۴۷، ۳۷	
۲۸۰	گوته	۲۶۰، ۲۵۷، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۱، ۲۲۰	
۳۷	گیتی‌بین،	۳۸۸، ۳۸۷، ۲۹۳، ۲۸۴، ۲۶۹	
۴۴۷، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۸	گیوتین	۲۲۰	کودتای امپریالیستی آمریکا و انگلیس

ل

۳۰۴، ۱۴۳، ۷۰، ۶۸	لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ	۳۹۵	کودتای رضاشاه
۱۱۵	لاروشفکو، فیلسوف قرن ۱۷ میلادی	۲۶۸	کودتای نظامی آمریکایی
۳۱۷	لانه جاسوسی	۴۰۸، ۱۵۵، ۱۵۳	کوفه
۲۷۳	لاوان	۱۵۴	کوفیان
۹۶	لرستان	۳۳۵	کیانوری دبیرکل حزب توده ایران
۱۵۲	لشکر ابن سعد	۲۵۴، ۴۹	کیسینجر
۱۵۳	لشکر حرّ		
۱۳۷	لشکرکشی نادر		
۱۲۴	لشگریان مغول		
۳۸۸	لغو قرار داد نفت جنوب		
۳۸۲	لقمان (۳۱)		
۱۴۵	لقمان (۳۱) / ۳۴		
۲۷۲، ۴۲	لندن		
۳۰۷، ۲۱۸، ۱۴۰	لنین		
۴۴۳، ۴۳۳، ۴۳۰، ۳۹۷، ۳۸۶، ۳۸۱			
۴۴۹	لونی هجدهم		
۴۵۳	لوپله		
۳۱۶، ۲۵۷، ۴۰	لوموند		
۴۳۱، ۴۱۳، ۲۶۷، ۲۲۲، ۱۸۶	لیبرال، لیبرالی		
۳۸۶	لیبرال سیاسی و اقتصادی		
۱۴۱، ۱۴۰	لیبرالیسم		
۴۳۱، ۳۸۶، ۳۶۰، ۳۳۱، ۳۱۵			
۲۹۳	لیل (۹۲)		

گ

۳۷۶، ۱۳۸	گاندی		
۲۷۳	گچساران		
۱۳۷	«گرز پهلوان و حیای گربه»، مقاله		
۲۳	گرگان		
۱۶۸	گروگان، میرزا عبدالعظیم خان		
۲۹۶، ۱۳۳	گروگان گیری		
۳۶۲، ۳۳۴، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۵، ۲۹۹			
۴۱۵، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۳			
۳۲۱، ۳۲۰، ۲۹۹، ۲۹۰، ۲۷۶	گروگان‌ها		
۴۱۵، ۴۱۲، ۳۹۲، ۳۸۴، ۳۲۳، ۳۲۲			
۳۲۵	گروه‌های چپ افراطی		
۲۵۸	گروه‌های مبارز ملی و اسلامی		
۲۰۳	«گزارش به مردم در امجدیه»، مقاله		
۴۱۵، ۳۲۱	گفت‌وگوهای محرمانه تهران		
۲۶۰، ۲۵۶، ۲۵۰	گلبایگانی، آیت‌الله		

۴۹۵	نمایه فارسی	
۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۴۷، ۳۱۷، ۳۱۳، ۳۱۲	مارکسیستی	۲۹۴
۱۹۵، ۱۵۰		لیل (۹۲) / ۷ تا ۵
۳۸۹، ۳۸۸، ۳۲۶، ۳۱۴		م
۷۰، ۵۶	مارکسیسم	۴۴۷
۳۱۵، ۱۸۸، ۱۸۲، ۱۵۶، ۱۳۳، ۱۲۹، ۱۲۳		مؤسسات اقتصادی
۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۰، ۳۷۶، ۳۴۴، ۳۲۵، ۳۱۷		مؤسسه تلویزیونی بلژیکی
۴۴۲، ۴۰۷، ۴۰۳، ۴۰۲، ۳۹۰، ۳۸۹		مؤسسه خدمات فرهنگی رسا
۳۳۴	مارکسیسم بین الملل	مؤسسه جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و
۲۷۳	مارون	حاکمیت ملی
۳۷۶	ماریتنی	۲۰۵، ۱۳۲
۴۳۰	ماشین انقلاب	مؤسسه حقوق بشر در ایران
۴۵۲	ماشین حکومت	۴۱
۴۳۰	ماشین قانونی	۴۳۷، ۶۳
۴۳۵	ماکیاولیست	مؤمن همکیش
۳۹۹، ۳۵۹، ۳۵۶	ماکیاولی	مؤمنون (۲۳) / ۵۲
۴۰۶، ۱۲۴	مالک اشتر	مؤمنون (۲۳) / ۵۳
۴۰۴	مالک الرقابی	مؤمنین
۳۱۴	مالکیت ارضی	۶۳، ۸۹، ۱۲۳، ۱۵۰، ۱۸۶، ۱۸۷،
۲۷۳	مأموران انتظامی و امنیتی	۲۵۰، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۷، ۴۴۰، ۴۴۶
۲۵۲	«مأموریت در ایران»، کتاب	ما معلمیم یا مربی، مقاله
۲۹۱	مأمورین انتظامی	۹۸
۲۹۷، ۲۸۲	مانیان، حاج محمود	«ما همه سرباز توایم خمینی»، شعار
۴۴۸	ماه ترمیدور	مائده (۵) / ۲
۳۶۹	ماه رمضان	مائده (۵) / ۸
	مباحث اعتقادی و اجتماعی، مجموعه آثار	مائده (۵) / ۲۷
۵۴		مائده (۵) / ۲۸
۳۱۴، ۱۳۹	مباحث تطبیقی و نقدهای علمی	مائده (۵) / ۴۸
	مباحث علمی، اجتماعی، سیاسی، مجموعه	مائده (۵) / ۶۷
۱۰۲	آثار	مائده (۵) / ۶۸
۳۳۸، ۳۱۲، ۱۱۷، ۴۰	مبارزات مسلحانه	مائده (۵) / ۹۵
۳۸۳، ۳۴۶، ۱۱۷، ۴۷	مبارزات ملی	ماتو
۴۵۲	مبارزه با استبداد	۳۷۶، ۳۲۷، ۲۱۸، ۱۳۸
۲۴۷، ۱۲۱	مبارزه مسلحانه	ماتویست‌ها
۲۷۰، ۲۶۲، ۴۷	مبارزین ملی	ماتریالیسم
		۴۳۴، ۳۹۰، ۳۸۸، ۱۵۱
		۳۳۱
		۴۲۷
		۱۴۸، ۱۴۱، ۱۴۰
		۱۵۰، ۱۵۱، ۲۱۸، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۹۱، ۴۳۶
		مارکس
		مارکسیست
		مارکسیست‌ها

مجموعه آثار (۲۳)، انقلاب اسلامی ایران (۲)		۴۹۶
مباحثه اقتصادی	۱۲۲، ۷۸	مباهله
۲۲۳، ۱۳۳		
۳۷۲، ۳۶۷، ۳۲۳، ۳۲۲، ۲۲۵	۴۰۶، ۳۶۵، ۵۳	مبشری، دکتر اسدالله
۱۷	۲۴۸	متدینین
محاومه شاه		
۳۳۹	۲۴۸	مشرعین
محلّاتی، شیخ فضل الله		
۳۶۸، ۱۸۵، ۱۵۱، ۱۳۹	۳۸۵، ۲۲۱، ۲۲۰، ۷۷، ۱۶	متفقین
محمد (ص)		
۳۹۳، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۱۹	۲۲۴	متین دفتری، دکتر احمد
محمد حسنین هیکل		
۲۶۳، ۱۷	۱۷۶	مجادله (۵۸) / ۱۱
محمد رضا پهلوی		
۲۲۰، ۱۶۷، ۷۵، ۴۷، ۲۰	۵۸	مجالس شیوخ عربی
محمد رضاشاه		
۳۳۸، ۲۷۷، ۲۶۸، ۲۴۵	۳۸۳، ۳۷۵، ۳۵۹، ۳۲۵، ۲۶۶	مجاهدین
محمد (۴۷) / ۷	۳۱۱، ۲۶۵	مجاهدین خلق
۲۰۰		
محمد بن ابی بکر	۳۷۵، ۳۵۸، ۳۲۷، ۳۲۵، ۳۱۸، ۳۱۷	مجاهدین مسلمان
۳۸۱		
محمد علی میرزاها	۱۵۹، ۱۵۸	مجلس
۲۶۸	۶۳	مجلس شانزدهم
مدثر (۷۴) / ۱ و ۲		
۴۴۵	۲۲۴	مجلس ایران
مدرس اصفهانی، سیدحسن		
۳۹۳، ۳۸۶، ۲۲۰	۲۸۲	مجلس چهاردهم
مدرسه پرستاری		
۲۳	۲۲۲، ۲۲۰	مجلس چهارم
مدرسه پلی تکنیک پاریس		
۹۲	۲۲۸	مجلس چهارم
مدرسه دارالفنون		
۱۰۳	۳۹۶، ۳۱۷، ۳۰۹، ۵۸	مجلس خبرگان
مدرسه رفاه		
۱۹	۲۲۴	مجلس سنا
مدرسه عالی کشاورزی کرج		
۹۶	۳۹۸، ۲۱۹	مجلس شورا
مدرسین		
۳۹۷، ۳۲۹، ۲۵۰، ۲۴۷، ۱۰۸	۱۷۴	مجلس شورای اسلامی
مدودف		
۳۰۷	۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۲، ۳۲۱، ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۵۴	
مدینه		
۴۰۸، ۳۸۱، ۳۰۹	۴۱۱، ۳۷۸، ۳۶۰	مجلس شورای ملی
مدینه فاضله		
۴۰۵	۶۰، ۵۸	
مذاهب توحیدی		
۴۴۵، ۲۰۴	۲۵۶، ۲۲۴، ۱۶۹، ۶۷	
مذهب جعفری اثنی عشری		
۳۹۴	۴۴۸	مجلس کنوانسیون
«مذهب در اروپا»، کتاب		
۲۴۷	۱۸۲	مجلس مؤسسان
مذهب شیعه		
۴۱۸، ۲۸۲	۳۹۴، ۳۴۲، ۳۰۹، ۱۹۶	
مذهبیون		
۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵	۳۰۱	مجلس نمایندگان ملت
مراجع		
۲۵۶، ۲۵۰، ۲۴۹، ۱۳۲، ۱۱۳، ۴۶	۳۹۳	مجلس های رضاشاهی
۲۶۰، ۲۸۲، ۳۳۹، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۷، ۳۳۸		
مراجع تقلید	۲۲۴	مجلسین شورا و سنا
۳۹۲، ۲۵۶، ۲۴۹، ۲۲۸، ۲۸		
مراجع عظام	۴۷	مجله اکسپرس
۳۳۹، ۱۱۳، ۴۶		
مراکش	۴۵	مجله تایم
۲۹۹، ۲۸۸		
مراومه	۳۶۷	محرارین
۳۹۸، ۳۱۰		

نمایه فارسی		۴۹۷
مرجعیت	۴۰۸، ۳۹۴، ۳۳۹، ۲۵۲	مسجد امام خمینی ۳۳۹
مردم	۴۴۰، ۴۳۷، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۲۶، ۴۲۵	مسجد سپهسالار ۳۳۹
	۴۵۰، ۴۴۷، ۴۴۵، ۴۴۲، ۴۴۱	مسجد سلیمان ۳۷۸، ۲۷۳، ۲۲۶، ۲۴
مردم اروپا	۴۳	مسجد قبا ۲۵۴، ۱۸۱، ۵۴
مردم آمریکا	۴۰	مسکو ۴۲۹، ۲۹۷، ۲۸۷
مردم روسیه	۴۴۰	مسلمانان ۲۴۷، ۱۲۵، ۸۲، ۵۶، ۲۱
مردم عراق	۳۷۵	۳۲۷، ۳۰۸، ۲۶۵، ۲۵۸، ۲۵۵، ۲۴۹، ۲۴۸
مردم کوفه	۱۵۳	۴۳۷، ۳۹۶، ۳۹۰، ۳۶۳، ۳۳۶، ۳۳۳، ۳۳۱
مرکز آمار ایران	۲۷۲	مسلمانان مبارز ۲۵۳
مرکز حقوق بشر نیویورک	۲۹۵	مسیحیت ۴۵۱، ۴۴۴، ۴۰۲، ۸۸، ۷۱
مرگ بر شاه	۷۰	مسیحیت قرون وسطی ۸۸
مرگ بر شوروی	۳۸۷	مسیحی ۴۵۳، ۲۸۸
مرگ مائو	۲۱۸	مشرق زمین ۳۹۵، ۹۷، ۹۱، ۷۱
مردی، حسن	۳۱۴	مشرک ۴۰۶
مسئله‌ی حکومت و مدیریت	۵۵	مشرکین ۲۲۳، ۸۹
مسائل اجتماعی و حکومتی	۵۵	۴۴۵، ۳۷۵، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۰۳، ۲۲۹
مسائل فقهی	۵۵	مشروطه سلطنتی ۴۰۴، ۴۶
مسائل فلسفی اسلام و قرآن	۵۵	مشروطیت ۳۷، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۹۴، ۲۱۹، ۲۲۰
مسائل و مشکلات سال اول انقلاب	۲۳۷	۲۸۲، ۲۶۷، ۲۵۹، ۲۳۶، ۲۲۸، ۲۲۶، ۲۲۱
	۲۴۲	۴۰۵، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۴۳، ۲۹۶
مسافرت ظاهراً استعلاجی شاه	۴۲	مشروطیت احمدشاهی ۷۵
مساوات	۴۰۵، ۳۹۴، ۷۱، ۶۹	مشروطیت سلطنتی ۳۹۴، ۲۹۶، ۲۲۸
مستر «دریک»	۲۲۶	مشهد ۱۲۲، ۳۷
مستشارالدوله	۳۹۴	۳۷۴، ۲۷۲، ۲۶۹، ۲۴۶، ۱۶۹
مستشاران اروپایی	۲۳۶	مشیرالدوله ۳۹۴، ۳۹۳
مستشاران نظامی آمریکایی	۲۸۰	مصاحبه تلویزیون فرانسه با امام ۲۷۶
مستضعفین	۷۰، ۶۵، ۲۴	مصدق پیروز است، شاه پیروز است ۷۰
	۳۰۲، ۲۷۹، ۱۶۲، ۱۳۳، ۱۲۵، ۱۱۸، ۷۸	مصدق، دکتر محمد ۱۸
	۴۰۹، ۳۷۳، ۳۳۵، ۳۱۲	۳۷، ۳۸، ۳۹، ۵۷، ۷۴، ۷۵، ۱۱۷، ۱۲۸
مستضعفین جهان	۱۴۴، ۱۴۱، ۱۳۳، ۷۸	۲۰۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲
	۴۰۷، ۳۳۵، ۳۳۲، ۳۲۳، ۳۰۲، ۱۶۲	۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹
مستکبرین جهان	۳۳۲	۲۳۰، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۸
مستوفی الممالک	۳۹۳	۳۹۳، ۳۸۸، ۳۰۷، ۲۸۲، ۲۶۸، ۲۶۶
مسجد ارگ	۳۳۸، ۲۵۳	مصر ۲۹۹، ۲۸۶

۳۸۶	مکتب و منطق مارکسیستی	۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۰، ۳۶۵، ۳۲۱، ۳۰۷
۳۴۶، ۳۳۲	مکتب گرایی	۳۳۳، ۳۱۹
۳۵۳، ۳۲۵، ۳۱۷، ۱۸۸	مکتبی‌ها	۴۴۲
۲۹۹	مکزیک	۱۱۸، ۱۵
۳۸۱، ۲۱۷، ۱۵۲	مکه	۳۳۹، ۳۰۲، ۲۶۲، ۲۵۳، ۲۵۰، ۲۴۷، ۱۶۸
۲۲۴، ۲۲۲	مگنی، حسین	۴۰۵، ۱۵۳، ۱۵۲، ۲۲، ۱۷
۴۰۵	ملاً سالاری	۲۲۲
۴۴۸، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۲۸، ۳۴۳	ملت	۳۷
۴۵۱	ملت آسیایی	۲۲۴، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۰۴
ملت ایران ۱۷، ۳۸، ۴۰، ۴۴، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۱۰۰، ۱۰۱، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۲۴، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۷۲، ۳۸۰، ۳۹۲، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۹		۳۷۸، ۳۶۲
«ملت ایران، اسلام را می‌خواهد»		۲۵۸
ملت‌های مسلمان		۵۹
ملحدین		۷۱
ملک الشعراء بهار		۲۶۱، ۲۵۴
ملک المتکلمین		۹۸
ملکی		۳۸۳، ۳۴۳
ملکی، خلیل		۲۴۰
ملل اسلامی		۲۵۲
ملل شرق		۴۲
ملیت		۲۸۲
ملیت‌گرا		۲۸۵، ۲۸۲
ملی یون ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵		۳۰۹
۲۵۸، ۲۶۲، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۲۴، ۳۳۲، ۳۳۵		مکتب
ملی		۲۸، ۱۵
ملی شدن بانک‌ها		۳۲، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۸، ۶۹، ۷۴، ۱۱۵
ملی شدن صنعت نفت		۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۵۰
۱۰۶، ۲۲۴، ۲۲۶، ۳۱۲، ۳۹۳		۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲
ملی کردن صنعت نفت		۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۳۰
ملی کردن کانال سوئز		۲۴۱، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۴۵
		۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۷
		۳۶۳، ۳۷۵، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۹، ۴۰۱
		۳۷۶
		۳۶۴، ۳۱۶
		۶۹
		۷۴
		مکتب فوتوریسم
		مکتب مارکس
		مکتب مارکسیسم
		مکتب مصدق

۴۱۷، ۳۷۷، ۳۳۸، ۳۱۹، ۳۰۸، ۲۹۲، ۲۹۱		۳۹۷	نخست‌وزیری
۲۶۷	نفی استعمار	۲۷۷	«ندای حق»، کتاب
۳۳۲	نفی ملی‌گرایی	۲۵۸، ۲۵۵	نزیه، حسن
۴۴۷	نگار معاصر، ناشر	۱۴۵	نساء (۴) / ۲۸
، ۱۱۵، ۸۴، ۸۱، ۶۹	نماز	۳۶۹، ۲۰۳	نساء (۴) / ۵۸
۳۶۸، ۳۵۳، ۳۳۵، ۲۶۱، ۲۵۴، ۱۹۳، ۱۵۳		۸۴، ۶۸	نساء (۴) / ۵۹
۳۹۷	نماز جمعه	۱۲۹	نساء (۴) / ۸۳
۳۵۴	نمایندگان اقلیت	۱۸۷	نساء (۴) / ۹۴
۲۵۷	نماینده C.I.A در ایران	۲۱۱	نساء (۴) / ۱۵۰
۴۰۴، ۳۸۶	نه شرقی نه غربی	۴۲۵، ۴۱۵، ۳۷۶	نشر نو
، ۷۰	نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی	۲۴۶	نشریه «راه مصدق»
۲۳۰، ۲۱۰، ۱۹۴، ۱۸۱		۳۶۴، ۳۳۲، ۳۰۸، ۲۴۹، ۲۰۸	نظام استبدادی
، ۱۲۱	نهادهای انقلاب	۱۱۱	نظام اسلامی یا الهی
۳۹۷، ۳۵۹، ۲۳۰، ۱۹۹، ۱۲۲		۴۰۷، ۲۰۸، ۱۸۵	نظام جمهوری
۳۷۸	نهادند	، ۶۵، ۵۱	نظام جمهوری اسلامی
۴۱۳، ۴۰۶، ۳۶۵	نهج البلاغه	۳۶۶، ۲۱۰، ۲۰۵، ۱۹۴	
۳۹	نهر و	۳۰۹	نظام حکومتی تشیع
۳۱۲	نهیضت ۱۵ خرداد	۱۱۰	نظام دموکراسی
، ۳۵، ۱۸، ۱۶	نهیضت آزادی ایران	۶۵	نظام دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی
، ۴۹، ۴۷، ۴۴، ۴۳، ۴۱، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶		۴۲۸، ۲۷۷، ۴۵	نظام سلطنتی
، ۵۵، ۶۰، ۶۴، ۷۴، ۱۲۲، ۱۵۷، ۱۸۴، ۲۰۳		۴۰۰	نظام سوسیالیستی
، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۶، ۲۳۷، ۲۱۴، ۲۰۵، ۲۰۴		۳۰۸، ۱۸۴، ۹۷، ۶۵، ۴۷	نظام شاهنشاهی
، ۲۸۲، ۲۷۵، ۲۷۰، ۲۶۲، ۲۵۹، ۲۵۲، ۲۵۱		، ۱۵۹، ۴۷	نظام طاغوتی
، ۳۴۶، ۳۳۷، ۳۲۴، ۳۱۳، ۳۱۰، ۲۸۹، ۲۸۶		۳۳۵، ۲۹۳، ۲۵۱، ۱۹۶	
۳۸۸، ۳۸۷، ۳۸۳، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۴، ۳۵۳		۳۳	نظام فتودال
	نهیضت آزادی ایران در خارج از کشور	۴۰۰	نظام کمونیستی
۳۳۷، ۳۳۶، ۳۸، ۳۷		۲۴۸	نظام کودتای آمریکایی - شاهنشاهی
۴۰، ۳۸، ۳۵	نهیضت اسلامی ایران	۲۰۸	نظام‌های دیکتاتوری
۲۷۳	نهیضت انقلابی ایران	۲۹۱، ۲۵۱، ۱۹۴	نظامیان
۲۶۲	نهیضت رادیکال ایران	۴۵۱	«نظریه آسیایی»
۳۳۸، ۳۱۲، ۱۱۷	نهیضت روحانیت	، ۷۰، ۴۴، ۳۰، ۱۸	نفت
۲۵۰، ۲۴۹، ۱۱۷	نهیضت روحانی	، ۲۲۴، ۲۲۳، ۱۳۵، ۱۲۸، ۱۱۷، ۷۸، ۷۴، ۷۳	
۳۳۲	نهیضت ضد ایران	، ۲۷۳، ۲۶۸، ۲۴۵، ۲۳۶، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵	
۷۴	نهیضت ضد استعماری	، ۲۹۰، ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۷۹، ۲۷۴	

۲۷۰	همکیش	«نهضت ما حسینی، رهبر ما خمینی»، شعار
۶۷، ۶۳	«همنام»، هیأت معرف نمایندگان	۲۶۵، ۱۸۱، ۷۰
۳۹۴، ۱۴۰، ۱۳۷، ۹۸، ۳۹، ۲۱	هندوستان	نهضت مقاومت ملی ایران
۲۹۰	هنری پرکت	۳۷، ۳۶
۲۹۴	«هوایمای آزادی»	۳۸، ۳۹، ۵۵، ۷۰، ۷۴، ۱۵۷، ۲۰۴، ۲۰۶
۱۵۱	هود(ع)	۳۸۳، ۳۱۲، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۴۸، ۲۴۶
۲۰۴	هود(۱۱)	نهضت ملی شدن نفت
۴۴۵	هود(۱۱) / ۱۲	۲۱۷، ۷۴، ۵۷، ۱۴
۱۴۳	هود(۱۱) / ۴۰	نهضت ملی کردن نفت
۴۲۶	هیأت حاکمه	۲۴۹
۲۲۵، ۲۲۴	هیأت مختلط (از مجلسین)	نهضت اسلامی ایران و مشرق
۲۲۴	هیأت مدیره موقت شرکت ملی نفت	۷۸، ۷۷
	«هیأت معرفی نامزدهای انتخابات مجلس»	نهضت‌های آزادی‌بخش
۶۷، ۶۳	هیأت منتخب امام (برای تنظیم اعتصابات نفت)	نهضت‌های مقاومت و آزادی
۲۹۲	هیأت وزیران	نواب صفوی
۳۹۷، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲	هیأت مدیره موقت شرکت نفت	نوجوان
۲۲۴	هیأت‌های پاک‌سازی	نوجوانان
۱۲۱	هیأت‌های داوری بین‌المللی	۳۸۰، ۲۸۲
۳۲۱	هیأت‌های مولفه اسلامی	۴۱۹، ۴۰۸، ۳۹۹، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۲، ۳۸۱
۳۸۳، ۲۵۰	هیتلر	نوح(ع)
۴۰۸، ۳۷۶	هیروشیما	۱۵۱، ۱۴۳
۱۶	راپن	نوری، شیخ فضل‌الله

و

۴۴۹، ۳۹	واشینگتن
۶۳، ۵۹، ۳۵، ۳۳، ۲۶، ۱۷	وحدت
۱۷۷، ۱۳۶، ۱۳۱، ۱۳۰، ۸۹، ۸۲، ۷۸، ۶۷	
۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹	
۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۰، ۲۰۶، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۸۸	
۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۳۹، ۲۳۰، ۲۲۶	
۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۷	
۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۴، ۲۶۲، ۲۶۰، ۲۵۷	
۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۷۹، ۲۷۱	
۳۰۶، ۳۰۳، ۳۰۲، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۳، ۲۹۲	

ه

۳۰۸	هارون‌الرشید
۱۱۳	هاشمی رفسنجانی، حاج شیخ اکبر
۳۵۸، ۳۵۱، ۲۹۱، ۱۱۴	
۳۸۱	هانی‌ابن‌عروه
۴۷	هایزر، ژنرال
۴۱۵	هفت ماه قبل از حمله عراق
۱۲۲	هفده شهریور ۱۳۵۷
۲۵۷، ۴۳	هلند
۱۵	همایون (از بانیان حسینیہ ارشاد)
۴۵۳	همجنس‌بازی

وزیر فرهنگ و آموزش عالی	۳۳۵، ۳۲۳، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۰۷
۱۶۰	۳۶۴، ۳۶۲، ۳۶۱، ۳۵۴، ۳۵۱، ۳۴۸، ۳۴۷
وزیر مشاور در امور اجرایی	۳۹۶، ۳۹۲، ۳۹۰، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۰، ۳۶۹
۳۵۹	۴۵۲، ۴۴۹، ۴۱۷، ۴۰۳، ۴۰۱، ۴۰۰
وظیفه‌ی شرعی و صنفی	۲۴۷
۳۳۲	واحدت حوزه و دانشگاه
ولایت دادگستری	۴۱۹، ۴۱۸، ۲۴۶، ۲۴۵
۲۵۸	واحدت ملی
ولایت امر	۱۸۵، ۱۷۹
۴۱۰، ۳۹۶	واحدت و مکتب
ولایت فقیه	۳۸۸
۱۸۸، ۱۱۹	وحشت آمریکا
۳۸۸، ۳۴۲، ۳۰۹، ۲۸۰، ۲۶۷، ۲۱۳، ۲۱۲	ورزشگاه استقلال تهران
۴۱۳، ۴۰۸، ۴۰۴، ۳۹۶	۸۱
ولایت مصر	۲۰۳
۴۰۶، ۳۶۵	ورزشگاه شهید شیرودی
ولیعهد	۳۹۷
۲۵۸، ۱۵۲	وزارت ارشاد
ویتنام، ویتنامی‌ها	۳۱۱
۳۷۶، ۱۴۰	وزارت اطلاعات
ویژه نامه میزان	۳۱۱
۱۵۲	وزارت آموزش و پرورش
	وزارت بهداری
	۲۳
	وزارت خارجه
	۴۱۲، ۲۹۰، ۲۷۶، ۴۱
	وزارت خارجه آمریکا
	۲۹۰، ۴۱
	وزارت دادگستری
	۲۷۲
	وزارت دارایی
	۲۷۲
	وزارت صنایع و معادن
	۲۸
	وزارت فرهنگ
	۱۰۱
	۳۲۹، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۰۵، ۱۰۴
	وزارت فرهنگ و آموزش عالی
	۱۰۱
	۳۸۴، ۳۲۷، ۳۲۴، ۱۷۲، ۱۶۱
	وزارت فرهنگ و هنر
	۲۸۶
	وزارت کار
	۲۸
	وزارت کشاورزی
	۹۶
	وزارت کشور
	۳۹۷، ۴۶
	وزارت مسکن و شهرسازی
	۳۶۹
	وزارت نیرو
	۲۷۲، ۱۰۱
	وزرای خارجه و امنیت آمریکا
	۴۵
	وزیر بهداری
	۲۹۸
	وزیر دادگستری
	۲۹۸، ۲۵۸

ی

یزد	۲۵۶، ۱۲۲
یزدی، آیت‌الله سیدکاظم	۳۹۴
یزدی، دکتر ابراهیم	۳۷
۴۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۵، ۳۷۸	
یزید	۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۶۵
یزیدی	۱۷
یس (۳۶) / ۸۲	۱۹۲، ۱۹۰
یهودیان	۷۰
یوسف (ع)	۱۵۱
یوسف (۱۲) / ۳۹	۳۰۳
یوسف (۱۲) / ۶۴	۷۷
یونان	۱۳۹، ۹۸، ۷۱
یونس (۱۰) / ۱۳	۳۸۰
یونس (۱۰) / ۱۴	۴۳۷، ۳۸۰، ۳۷۹
یونس (۱۰) / ۳۶	۱۲۴
یونس (۱۰) / ۹۹	۴۴۶
یونسکو	۸۹

L		Q	
L'Ame des peuples	۱۰۰	Qtages	۲۹۰
L'AME DES PEUPLES	۱۰۰		
Le Play	۴۵۳		
Liberté	۶۹		
M		R	
Marat	۴۲۷	Régence Cléricale	۴۱۳
Marinetti	۳۷۶	Ritzel	۲۹۶
Monarchi	۴۰۳		
N		S	
Newyork	۴۲۵	Something Ventured	۲۵۷
New-York	۴۱۵		
O		T	
Otages Ies négociations secrétes de Teheran	۲۷۶	The Anatomy of Revolution	۴۲۵ ، ۴۱۵
		The heart of man	۳۷۶
		Theocratie	۴۰۳
		Thermidor	۴۴۷
		Tolerance	۳۵۸
		Totalitaire	۴۰۴
P		W	
Paris	۳۳۳ ، ۲۹۰ ، ۲۷۶	Woodworth	۲۵۷
Pierre Salinger	۲۷۶		
	۳۳۳ ، ۳۲۱ ، ۲۹۶ ، ۲۹۰		
Puritain	۴۳۴		